

تذکره احوال
که شرح عیون است
مکتبته فی
اصحیح
مکتبته فی
اصحیح

بار
۲۲ - ۲۲

طالع

۵۵۵۷

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب شرح کافی (ناب الزکوة و ناب الصيام)

مؤلف: خلیل بن النازی القزويني

موضوع: فقه

تاریخ ثبت کتاب: ۶۲۷۴۲

شماره ثبت کتاب: ۲۴۳۱

تاریخ ثبت: ۱۳۸۲



تذکره احوال
که شرح عیون است
مکتبته فی
اصحیح
مکتبته فی
اصحیح

کتابخانه مجلس شورای ملی

۴۵۰۴

یکصد و نود و یک

ع



بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام
على سيدنا محمد وآله
الطيبين الطاهرين
البررة
الکرام

و بعد از این که
مجلس شورای ملی
در روز دوشنبه
اول شهریور ماه
سال ۱۲۰۳
مقرر گردید
که در این روز
مجلس را افتتاح
نماید

و در این روز
مجلس شورای ملی
در روز دوشنبه
اول شهریور ماه
سال ۱۲۰۳
مقرر گردید
که در این روز
مجلس را افتتاح
نماید



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بصاحبه **دوم** باب ما يستفيد الرجل من المال بعد ان ترك ما يعنده من
المال **ثالث** **دوم** باب الرجل ترك شي المباح فيك رد عليه والمضاربة **هفتم**
باب ما يجب عليه الصدقة من الحيوان وما لا يجب **حمد** باب صلة الابل
دوم باب اسنان الابل **سنة** باب صلة البقر **ويك** باب صلة العنق
ثبت **دود** باب ادب المصدق **ثبت** **وسم** باب زكاة مال اليتيم **ثبت** **وحامد**
باب زكاة مال التملوك والمكاتب والجنون **ثبت** **وحم** باب فيما اخذ السلطان
من الخراج **ثبت** **وسم** باب الرجل يخلف عنده اهل من الثقة ما يكون في
مثلها الزكاة **ثبت** **وهفم** باب الرجل يعطي من زكوة من يرضى بمصر فجدد مؤثرا
سنة **سنة** باب الزكاة تعطى اهل الولاية **ثبت** **ونهم** باب قضاء الزكاة
عن الميت **ثبت** **ول** باب اقل ما يعطى من الزكاة واكثر **سي** **ويك** باب انه يعطى عيال
المؤمن من الزكاة اذا كان اصغارا ويقضى عن المؤمنين الذين من الزكاة
سي **دوم** باب تفصيل اهل الزكاة بعضهم على بعض **سي** **وسوم** باب تفصيل الفقراء
في الزكاة ومن لا يجزئ منهم ان يعطوا من الزكاة **سي** **وحامد** باب نادى **سي**
بح باب الزكاة تبع من تليها ولها تدفع الى من قسمها فاصبح **سي** **ونهم** باب
الرجل يدفع اليه الذي يقره وهو محتاج اليه واخذ لنفسه **سي** **وهفم** باب الرجل
اذا وصلت اليه الزكاة فهو كسبل ماله يفعل بها ما شاء **سي** **ونهم** باب الرجل
يخرج من الزكاة او يعنى **دوم** باب القرض انه حمى الزكاة **حمد** باب فصول الزكاة
بالدين **حمد** **دوم** باب من قر به ماله من الزكاة **حمد** **دوم** باب الرجل يعطي من زكوة
الغنى **ول** **وسوم** باب من يحل له ان يأخذ من الزكاة ومن لا يحل له ومن له
المان القليل **ابن حمار** باب من يحل له الزكاة فيقسم بين اخذها **حمد** **وحم**
باب الحصاد والجدا **حمد** **ونهم** باب صدقة اهل الخزينة **حمد** **وهفم** باب نادى
حمد **ونهم** باب الصدقة باب فضل الصدقة **حمد** **ونهم** باب ان الصدقة تدفع
للأعداء **بحام** باب فضل صدقة البر نجاء **ويك** باب صدقة الليل نجاء **دوم** **ول**
في ان الصدقة تزيد في المال نجاء **وسوم** **وحامد** باب الصدقة على الفقراء نجاء **وحامد**
باب كفاية العيال والتوسع عليهم نجاء **وحم** **ونهم** باب من يلزم نفعه نجاء **ونهم**

المؤمنين

مال بملوکان داده میشود غالباً بلکه مالکان داده میشود برای مملوکان که آزاد شوند
 پس برای سبیت است و لغاریه من عطف است بر الزقاب برای اشارت باینکه
 مال بغارمین نیز داده میشود غالباً بلکه بقرضو اهان داده میشود برای قرضداران
 که رها شوند سبیل الله عبارت است از آنچه مامور به است در هر نعمت که بی روی علم و
 ترک بی روی ظن در احکام الهیت و از آن تعبیر شده در سوره فاعلم بصراط مستقیم
 و صراط اهل نعمت الهی که اهدانا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم و در سوره
 لنا سبیل مؤمنین که و من یشاقق الرسول من بعد ما تبیین له الهدی ویبغ
 غیر سبیل المؤمنین و گذشت در کتاب الحج در حدیث دوم باب بیست و نهم که یا
 عزیز الاعمال انما یصلی الله علیه و الله است و در حدیث پانزدهم باب صد و هفتم
 که باب فیه نکت و تنقیح فی الولایه است و در حدیث دهم مولا ابی محمد
 الحسن علیه السلام که مؤمنین کاهی مستعمل میشود در ائمه عالمین جمیع
 احکام الهی و می آید در حدیث اول باب الزکوة او یعتوا اینکه حج داخل در
 سبیل الله اینجا نیست و این منافات ندارد باینکه حج داخل سبیل الله مطلق باشد
 چنانچه می آید در کتاب الوصایا در حدیث بیستم باب انفاذ الوصیه علی وجهها که باب
 نهم است بکراتی اینجا برای اشارت بتفاوت میان این دو مصرف و دو مصرف
 سابق بر این باعتبار اینکه دو مصرف سابق قابل اخذ مال هستند فی الجملة بخلاف
 این دو مصرف زیرا که صرف مال در وسایل حصول قوت و گذشت انهای مثل
 جهاد ظاهری و مثل تصنیف کتب احادیث اهل بیت علیهم السلام برای ارشاد
 خلائق سوی سبیل الله که جهاد باطنی است پس اینجا نیز برای سبیت است السلام
 در این السبیل برای عمل خارجیت و اشارت بسبیل الله و مراد باین السبیل کسبی
 که کار و شغل و طلب علم دین که سبیل الله است باشد مثل جهاد ظاهری و
 نظیر آنچه گذشت در کتاب العقل و حدیث چهاردهم باب هفتم که باب التواریک
 که التاریک انما ما یجسئون و در کتاب الایمان و الکفر و حدیث شانزدهم باب بیست
 یکم که باب ذم الدنیا و التهدیهها است که فکونوا من ابناء الاخره و لا تكونوا من
 ابناء الدنیا و عطفان بر سبیل الله مشعر باینکه صرف مال در باب حصول

گذشت این السبیل باشد مثل نای مدارس و اسنکاب کتب احادیث علیهم السلام و
 تصحیح آنها و وقف آنها بر این السبیل و کاهی این السبیل مستعمل میشود در مسافری که
 رسیدن او بوطن میسر نباشد و او را مثل اینکه راهزنان نفقه او را برده باشند پس کویا
 که ملازم راه و سفر شده و یا بمعنی است آنچه می آید در حدیث بیستم باب هفتم و سوم و
 بعضی در این باب نیز بحث کرده و موافق اینست آنچه در بیان این هشت صنف بروشی دیگر
 منقول میشود در شرح حدیث هفتم این باب فریضه حالت از ضمیر مستتر و بطریق
 که بعضی خبر مبتدأ است و بعضی معطوف بر خبر مبتدأ و ضمیر فاعل انهای است و لیکن
 بالصدقات و صاحب جمع بیان گفته که قال الزجاج فریضه منصوبه علی التوکید
 لان قوله انما الصدقات لهؤلاء کقولک فرض الله الصدقات لهؤلاء یعنی بقره
 از زرار و محمد بن مسلم بیان گفتند امام جعفر صادق علیه السلام را که خبر
 ده ما را که قول الله عز وجل در سوره توبه که هر کس از این نیست که زکوات فراهم آورده
 برای نیاز متدانت و در دستان و کارکنان بر آنها و جمعی که تالیف کرده میشود
 دلالت بر اینان و در حق مملوکان و قرضداران و در حق بیرونی علم دین و طالیان
 علم دین است برحالی که آن صدقات فریضه باشد از جانب الله تعالی یا بمعنی که
 اگر غیر فریضه باشد مصرف آن منحصر در این هشت صنف نیست یا هر یک از این
 جماعت داده میشود از زکوات فریضه اگر چه باشند اهل شک و اضطراب در
 دین **مسئله** فقال ان الامام یعطى هؤلاء جمیعاً الا انهم یقرؤن له بالطاعة قال فقلت
 فان كانوا لا یعرفون فقال باذرائه لو کان یعطى من یعرف دون من لا یعرف
 له یوحى له موضع و انما یعطى من لا یعرف لیرغب فی الذکر فیکت علیہ
 فاما الیوم فلا یعطیها انت و اصحابک الا من یعرف من و حاجت من هؤلاء
 السبلین غارفاً فاعطیه دون الثانی ثم قال انهم المولفون فلو لم یسم الزقاب
 عام و الباقی خلقت **شرح** ضمیرها راجع باینست و موضع نکره در سیاق نقلی است
 و افاده عموم میکند و مراد اینست که آیت بجا خواهد بود باعتبار اینکه مؤلفه قلوب
 اهل شکند البته یا ضمیرها راجع بصدقات است و موضع مخصوص است بمؤلفه قلوب
 و حاصل هر دو یکست مراد بعام اینست که شامل اهل شک نیز باشد در زمان ظهور

دولت امام حق و عزاد خاص است که مخصوص اهل معرفت باشد در آن زمان نیز **یعنی** پس
 امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدستی که امام حق در وقت ظهور دولت
 او میهد از زکوات فریضه آن جماعت را بهیچکسب نیست که ایشان را قلمبند
 برای او و بفهمان بر دای زاده گفت که گفتیم امام را که پیر ایشان عارف بحقیقت
 اسلام نباشند چون داده شوند از زکوات فریضه پیر امام گفت که ای زاده اگر
 چنین میبود که داده میشد کسی که میشد اسحقیت اسلام را بخلاف آنکه نمیتوانست
 یافت نمیشد برای آن است عملی صحیح جز این نیست که داده میشود کسی که نمیشناسد
 تارعت کند در دین حق و بی شک مانند بر آن دین پیر است اما روزی که دولت امام
 حوظ ظاهر نیست پس ده زکوة فریضه را تو و یاران تو از شیعه امامیه مکرر بکنی
 که میشناسد پیر هر که یا قبی و او را از اجتماع اهل اسلام شناسا بحقیقت اسلام
 پس بد او را بخلاف مردمان دیگر بعد از آن امام گفت که حصه مولف قلوبهم
 و حصه مملوکان عامست باین معنی که مملوکی نیز اگر از اهل شک باشد حروف
 حصه زکوات در او میتوان کرد در زمان ظهور دولت امام حق و شش حصه
 دیگر خاص است با اهل معرفت در زمان ظهور دولت امام حق نیز **اصول** قال قلت
 فان لا یوجبه اهل لا ینکون فریضه فرضها الله عز وجل لا یوجبه لها اهل
 قال قلت فان لا تسعهم الصدقات فقال ان الله فرض للفقراء فی مال
 الاغنیاء ما یسعهم ولو علموا ان ذلک لا یسعهم ان ادهم انهم لم یؤثروا من قبل
 فریضه الله و لکن انوا من منع من منعهم حقهم لا من اوجبه الله لیس له و لو ان
 الناس اذوا حقهم لکانوا اعدا یشترک فیهم **شرح** لا ینکون از افعال ناقصه است
 فریضه مرفوع و اسم آنست جمله فرضها صفت فریضه است جمله لا یوجبه جرایلا
 نکون است و این فقره اشارت است باینکه گاهی اهل آن امام زمان میباشند یا بر
 اینکه اگر نقصانی شود بسبب منع مانعان زکوة تلاقی آن بر اوست چنانچه گذشت
 در کتاب الحج در حدیث چهارم احزاب که فان فضل من ذلک شیء رد الی الوالی
 وان نقص من ذلک شیء ولم یکنوا یکان علی الوالی ان یمنهم من عنده بقدر سعته
 حتی یشغوا بر حکم در زمان غیبت امام علیه السلام حکم سایر اموال امام است

لم یؤثروا بسکون همزه و فتح تاء دو نقطه در باب اصبغه مضارع مجهول معتل
 الا هم بانی باب خبر است الا بیان آمدن بر سر کسی بقصد از ار کردن و مراد اینجا از ار
 کردن و مراد اینجا از ار کردن است التعلیل بکرم قاف و فتح باء یک نقطه جانباً تو انتم همزه
 و ضم تاء دو نقطه در باب لات من برای سببیت است از و اصبغه همزه و نشدید
 دال بیک نقطه مفتوحه است **یعنی** زاده گفت که پیر اگر یافت نشوند مستحقان زکوات
 فریضه چه باید کرد امام گفت نمیشد فریضه که فرض کرده باشد از الله عز وجل
 باین روش که یافت نشود برای آن اهل که مستحق آن باشد خواه حاضر و خواه غایب
 زاده گفت که گفتیم که پیر اگر کافی نباشد مستحقان از زکوات فریضه چه باید کرد پیر امام
 گفت بدستی که الله فرض کرد برای فقرائش در مال اغنیاء آنچه را که کافی باشد فقرا را
 و اگر الله تعالی میدادست ایضا که آنچه فرض کرده کفایت نمیکند فقرای هر کینه زیاد میداد
 فقرا از زکوات فریضه بدستی که فقر را از کرده نشد انداز جانب فریضه الله تعالی
 ولیکن از کرده شده اند بسبب ندادن کسی که نداد فقرای حق فقرانه بسبب آنچه فرض
 کرده الله تعالی برای فقر او اگر آنکه مردمان میدادند حقوق فقر را هر کینه میدادند
 آن فقر از ندادن کسی که نداد فقرای حق فقرانه بسبب آنچه فرض کرده الله تعالی
 انزلت الیه الزکوة فخلد من اموالهم صدقة تطهرهم و تزکبهم بها و انزلت
 فی شهر رمضان فامر رسول الله صلی الله علیه و آله منادیة فتنادی فی
 الناس ان الله فرض علیکم الزکوة فکما فرض علیکم الصلوة **شرح** فامر فامر جوا
 لما است و موافق مذهب ابن مال است که تجویز کرده و مستند شده بایت فلننا
 جئهم الی البر فنهیم مقصد **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام که وقتی که فرود
 آورده شد بابت زکوة در سوره توبه که فراموش از مالهای مسلمانان صدقه را باین
 این آنکه با کبره میکنی ایشان را از کاهان و صاحب غو میکنی ایشان را باعتبار برکت در
 مال بسبب ادا آن صدقه و فرود آورده شد آن بیت در ماه رمضان اگر کرد
 رسول الله صلی الله علیه و آله جاری کرده خود را بجزا کرد مجرای در مردمان که بدو
 که الله تعالی فرض کرد بر شما زکوة را چنانچه فرض کرد بر شما زکوة **اصول** فقر فرض الله
 عز وجل علیکم من الزکب والفضة و فرض الصدقة من الابل والبقر والغنم

وَمِنْ الْخُطْبَةِ وَالشَّعْبِ وَالْقَوْمِ فَتَأْدَى فِيهِمْ بِذَلِكَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ وَعَقْلًا
 لَهُمْ عَمَّا سَوَّاهُ ذَلِكَ **شرح** ففرض الله عز وجل من الذهب والفضة اشارت بآيت سورة
 توبه الذين يكثر من الذهب والفضة ولا ينفقونها في سبيل الله فبشرهم بعد ايام
 ضئير مستتر در فرض راجع رسول الله است ومقصود اينست كه از جمله اموال اذهب و
 فضة را الله تعالى ذكر كرده عليه و باقى را رسول الله براى تفسير آيت خذ من اموالكم صدقة
 بيان كرده ضئير مستتر در فتاوى راجع رسول الله وبنابر اين ميتواند بود و حاصل هر دو
 يكى است ضئير عفا راجع رسول الله است چنانچه تصريح بان ميشود در حديث اول و دوم
 باب چهارم مرد بغير و انما غشيتك حق ثابت بغير الحى است در يكى از املا و اين معنى بر
 اينست كه بمقتضاى آيت سورة احزاب التى اولى بالمؤمنين من انفسهم جازست رسول
 و انفسك در اموال املا مستحقين زكوة و يكسانى كه زكوة برايشان فرض است براى
 اقتضاى مصلحت و اين غشيتك سر است نميكنند با لهاى اينده و باين راجع ميشود
 قول بولس بن عبد الرحمن كه مى آيد در حديث دوم باب چهارم و انچه مى آيد در حديث
 سيم باب پنجم و نظير اينست كه شخص غلام خود را مكاتب كند باين روش كه در وازده
 ماه هر ماه ده درهم تسليم نمايد و چون ماه اول منقضى شود در همان ماه را باي
 بخشد زيرا كه اين منافات ندارد با فرض تسليم ده درهم در ماه اول و سر است نميكنند
 بماههاى اينده **يعنى** پس فرض كرد الله عز وجل بر مسلمانان زكوة را از زير سيم و سول
 الله فرض كرد زكوة را از شتر و گاو و كوسفند و از كندم و ججو و خرما و موز و نيش
 جار كرد بان نيز در ماه رمضان و عجا و ذكر كرد براى آن مسلمانان از آنچه غير آن نهيست
 باين معنى كه زكوة غير آنها را در آن سال بخشيد بولايت انجانب مستحقين **احمل** قال
 ثم لا يقضى لغيره من اموالهم حتى ياتوا بالحل من قابل فقاموا افطروا فقاموا فقاموا
 فتأدى حتى المسلمين انما المسلمون زكوا اموالهم فقبضوا صلواتكم قال ثم وجبة
 عمال الصدقة وعمال الطسوق **شرح** در فرض بها و راه ببنقطة وصاد با نقطه بصيف
 مضارع غائب معلوم باب خبر است و ضئير مستتر راجع رسول الله است و مراد
 اينست كه بعد از آنكه گرفته بود زكوة را از نه چيز و عفو كرده بود از ساير اموال بر
 چيزى از اموال فرض نكرد زكوة را تا سالى ديگر و بعد از آن فرض كرد بران نه چيز و بر

ساررجوب بزيحاه ببنقطة و الف بصيفه ماخى معلوم معتل العين واوى باب
 نصر ماخوذ است از حول بفتح حاء و يكون واو كه بمعنى تمام شدن سالت و يعنى
 آمدن سالت و هر دو اينجا مناسب است و بنا بر اول الحول عبارت از سال سابقست و بن
 براى سبب است و بنا بر دوم الحول عبارت از سال اينده است و من بيان اينست
 و بر هر تقدير قابل عبارت از ماه رمضان اينده و ظاهر اين اينست كه اول سال
 شرعى ماه رمضان باشد و شايد كه باعتبار شب قد باشد زيرا كه احوال حوادث اينكه
 در يكال در آن شب بر امام زمان ظاهر ميشود چنانچه مى آيد در كتاب الصيام در حديث
 دهم باب شصت و نهم كه باب في ليلة القدر ست الف لام الصدقة براى عهد حجاز
 و مراد زكوة آن نه چيز است الطسوق بفتح طاء ببنقطة و تحفيف سين ببنقطة مضمر
 جمع طبق بفتح ياء كسر طاء و يكون سين حقوق كه مقرر ميشود كه گرفته شود از حلال
 زمينهاى زراعت جوب مثل برنج و نخود و ارزن صاحب قاموس گفته كه الطسوق
 بالفتح و الطسوق البقارده في كسرون و هو يكال و ما يوضع من الخراج على الجوان او
 شبهه ضريبة معلومه و كانه مولد او معرب حاصل اينست كه در سال اول زكوة از نه
 چيز گرفت و در سال دوم از آن نه چيز و از ساير جوب نيز گرفت **يعنى** امام گفت كه
 بعد از آن فرض زكوة نكرد رسول الله براى چيزى از اموال مسلمانان تا آنكه تمام شد
 برايشان انزال بسبب ماه رمضان اينده پير و زده گرفتن و در عيد افطار كردند بر امر كرد
 جار كنند خود را بر جار كرد جا ر كنند در مسلمانان كه اى مسلمانان زكوة دهيد ما لها
 خود را تا مقبول شود نماز شما امام گفت كه بعد از آن روايه كرد رسول الله صلى الله
 عليه و آله حاملان زكوة نه چيز را و حاملان زكوة ساير جوب را **سليم** **احمل** عن رفاعه
 بن موسى انه سمع ابا عبد الله عليه السلام يقول لما فرض الله على هذا الامم زكوة
 انك عليهم من الزكوة و فيها انما عاينتم **شرح** رفاعه بكراه ببنقطة فاول الف و
 غير ببنقطة است الامه بضم هاء و فتش بايهم طائفة انجمه جمعى بسيار و هذه
 الامه اشارت به مالداران دنيا برست يا بما لداران مطلقا و بنا بر اول امر ادب عامه جميع
 و بنا بر دوم مراد آنست كه در فرضها براى سبب است **يعنى** روايت از رفاعه بن
 موسى اينكه او شنيد از امام جعفر صادق عليه السلام ميگفت كه فرض نكرد الله تعالى

برای دنیا وستان چیز را که مشکله باشد برایشان از زکوة و بسبب زکوة جعنی میشوند
 جمع ایشان شاد است باینکه چون زکوة نمیدهند نماز ایشان مقبول نیست هر چند که
 سعی تمام در آن کنند البتة جعنی میشوند **باب چهارم** **مسألة** عن أبي عبد الله عليه السلام
 قال إن الله عز وجل جعل للفقراء في أموال الأغنياء ما يكفونهم ولو لا ذلك
 لأذهبوا أموالهم من منعه من منعه **شرح** این ظاهر است از شرح حدیث اول این با
بسم الله **مسألة** عن أبي جعفر و أبي عبد الله عليهما السلام قال لا فرض الله الزكوة مع
 الصلوة **شرح** روایت از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام گفتند
 که فرض کرد الله تعالی زکوة را با نماز یعنی این که هر دو را در یک وقت فرض کرد شاد است
 با مثل آیت سوره ممتل و اقموا الصلوة و آتوا الزکوة **مسألة** سوره ممتل از اوایل
 مکاتبات است و در مکة نماز فرض بوده اما زکوة فرض نبوده بلکه در مدینه فرض شده
 چنانچه ظاهر حدیث دوم این باب است **کوبه** زکوة در مکة فرض شده در وقت فرض
 نماز مکة بمقتضای صلحت وقت تاخیر را بخدا کند شده تا وقت نزول سوره توبه در
 مدینه نظیر آنچه می آید در کلام بوش در ذیل حدیث دوم باب چهارم **مسألة** قال
 أبو الحسن عليه السلام إن الله عز وجل وضع الزكوة قوتا للفقراء و قوتا
 لأموالهم **شرح** القوت بفتح و ضم قاف و سکون و او و ناء دو نقطه در باب المصدا
 باب نصر کی را معیشت دادن و بضم فاف آنچه بآن معاش کنند و بنا بر اول قوتا مفعول
 له است و بنا بر دوم حالت و توفیر **باب** آوردن دوم یعنی باعث توفیر است **مسألة** عن أبي عبد الله عليه السلام
 قال إن الله عز وجل جعل الزكوة كالمطر الصلوة و لو أن رجلا جعل الزكوة
 فأعطاها غلابة لم يكن عليه في ذلك عتیب و ذلك أن الله عز وجل جعل فرض في
 أموال الأغنياء للفقراء ما يكفونهم و لو علم أن الذي فرض لا يكفونهم لأزاحم
 و إنما يؤتى الفقراء منها من منعه من منعه **شرح** **مسألة** عن أبي عبد الله عليه السلام
 قال لا فرض الله الزكوة مع الصلوة **شرح** این ظاهر است از شرح حدیث اول این با
 بیان میشود در شرح حدیث بیست و سوم باب آینده و لو بواو عطف است و در

بعضی بقاء است لو امتناعیه دلالت میکند بر عدم وقوع جزا بسبب عدم وقوع شرط
 جمل بصفه ماضی معلوم باب تفعیل است و بجم است التحمیل را است که در جمع کردن
 جمیع اجزاء چیزی بروشی که جمله واحده شود و مراد اینجا معنی دوم است و میتوان گفت که بجای
 بدقظه باشد و باب تفعیل برای کثرت مفعول باشد التحمیل برداشتن بارهای
 بسیار خواه بر دوش خود و خواه بر غیر خود مثل بار کردن چیزهای بسیار بر خالان بسیار
 و مانند ایشان در وقتی که خود هم بار باشد زیرا که او را نیز برداشتن میگویند و عرف
 و میتوان بود که بجای بدقظه از باب ضرب باشد و موافق آنچه می آید در حدیث هفدهم
 از باب فی رد فی ذلک برای ظرفیت است و مثا را الیه ذلک مصدر اعطاهات و ظرف
 متعلق به نیست یا متعلق بعلیه است که متعلق به نیست است العیب بفتح عین بدقظه و
 سکون ناء دو نقطه در بابا و باء یک نقطه مصدر باب نصر و ضرب و بخند و سر زدن
 کردن و هردو اینجا مناسب است و در بعضی نسخ بیاء دو نقطه در بابین مصدر باب
 ضرب است و ان لازم و متعدی میباشد یعنی زشتی و زشت شمردن چیزی و متعدی
 اینجا مناسب تر است و فوق میان سر زدن و زشت شمردن نیست که اول متعلق به
 مختار میشود و دوم اعم است و ذلک ان بتقدیر و ذلک لان است و مثا را الیه ذلک
 مدلول لو امتناعیه است و ان وجود بخند خاطر فقر است از کسی که زکوة فرض را
 پنهان دهد بسبب پنهان دادن و حاصل تعلیل اینست که چون فقر را از او میکشند
 میدانند که آن از او انداختن بعضی امان است از او است و چون تمیز نمیشود استند کرد
 ظا را خود را از غیر ظا در صورتی که زکوة فرضیه را غیر ظا را پنهان دهد بخورند
 بخند از آن غیر ظا را نیز بلکه سر زدن نیز خواهند کرد مخفی نماید که اگر این تعلیل برای
 عدم عیب میبود مناسب این بود که بجای فرض فی أموال الأغنياء للفقراء ما يكفونهم
 به گوید که لا يفرض في أموال الأغنياء للفقراء ما يكفونهم و باین
 قیاس است سیاق این تعلیل تا آخر بوقت بهمن و ناء دو نقطه در بابا و الفتح
 از باب بصفه مضارع غایب مجهول باب ضرب است الاثان آمدن دشمن بر سر
 دشمن بعنوان تاراج و مانند آن الفقراء هم فروع و نایب فاعلست فی برای ظرفیت است
 ما موصوله عبارت از بینوای و عاید محمد و نعت بتقدیر ما انوافیه انوا

[illegible]

تفعلت چنانچه بیان شد در شرح صدرا بحدیث **یَعْنِ** و تحقیق گفت الله عزوجل در
سوره مزمل که فرض دهد الله تعالی بر اقرب کسی که صلح امام مغفور الطاهر است پس
ایضا بر زکوة غرضه است و بجهت کونه الله عزوجل نیز این عضو را که مؤمنان بسخا
میرسانند از انچه درونی کردیم ایشانرا و اشکارا و کند ما عود را نیز در سوره مائده
ان ما عون فرض است که بقرض دهد از ایدگی که خاطر از او جمع است و بر او خانه
است که ببارید دهد از ایدگی که خاطر از او جمع است و خوش خویش است که بکار میرد
از او در حق و مانند آن و از جمله انچه نسبت بجدا کردن داد الله عزوجل نیز در مال از غیر
زکوة و مدلول قول الله عزوجل است در سوره رعد که جمعی که بیوند یک دنیا خود را بخود را
کدام کرد الله تعالی بآن که بیوند کرده شود هر دو امر بصله رحم است **اَهْل** و متن آدی ما قرض
الله علیه فقد قضی ما علیه و آدی شکر ما انعم الله علیه و ما لیه اذ الله هو جود علی
ما انعم الله علیه و فی ذلک من القصة علی غیره و لایا و فقه لایا و ما قرض
الله عزوجل علیه و اعانه علیه فرض دو جا از باب تفعلت و می تواند بود که
از باب ضرب باشد مادر ما انعم در اقول موصوله است فی ما لیه احترام از است از نعمتهای
دیگر مثل خیم و کوش از اثر طبعه است مادر ما انعم در دوم مصلدیه است ضمیر فیه
راجع به ما لیه است من در حق بیانیه است و ما موصوله است من در من النعمه
بیانیه است السعه بکسر برین نقطه کرم کردن علی معلومیه است و لما عطف
بر علی ما انعم الله زکوة علی نایبه است و افاضه سببیت میکند و ما مصدر است
مادر ما فرض موصوله است ضمیر علیه در اقول راجع بکلف است و در دوم راجع
بادا است و هر که ادا کرد انچه را که نسبت بجدا کردن داد الله تعالی بر او خواهد زکوة
و خواهد غیر زکوة انحقوق مالیه بر تحقیق تمام کرد انچه را که واجب است بر او در مال
او و بجای آورد شکر انچه را که انعام کرد الله تعالی بر او در مال او چون او سپاس کند
الله تعالی با سبب انعام الله تعالی بر او در مال او که انعام جزئیت که ترجیح کرد الله
تعالی او را بآن که کرم کردنت بر غیر او بسبب توفیق الله تعالی او را برای ادای انچه
نسبت بجدا کردن داد الله عزوجل بر او و مدد کرد او را بر آن ادا حاصل است که
ادای حقنق مالیه و قبی شکر گرفت است که باعث عیب ساحش نشود و دانند که آن

ادا بوفی الله تعالی است و بعد از آن توفیق کند تا خروج او را بشود **فصل** عن ابی بصیر
قال کان عندنا یوم عبد الله علیه السلام و معنا بعض اصحاب الاموال قد کثر الزکوة
فقال ابو عبد الله علیه السلام ان الزکوة لیس یحکم بها اصحابها و انما هم من ظاهرها
انما حقیر بها دمه و یسقی بها مسکینا و لو کثر ذلها لکن فی کل صلو و ان علیکم
فی اموالکم غیر الزکوة فقلت انما لله و ما علینا فی اموالنا غیر الزکوة
فقال سبحان الله انما تمع الله عز وجل یقول فی کتابه و الذین فی اموالهم
حق معلوم لیس فی الخیر و **شرح** مراد ظاهر اینجا واجب است که داعیان بغایت قوی
باشند بر مالت افعال اضطرابه شود در عدم استحقاق حقه مثل طعام خوردن در وقت
کمال کسب و آب آشامیدن در وقت کمال تشنگی و یا که حمد بر این قسم فعل استعاره نیست
اگر چه ان فعل واجب است **یعنی** روایت از ابی بصیر گفت که بودیم نزد امام جعفر صادق
علیه السلام و با ما بودند بعضی اعدا و ان یوم میگویند که در زکوة را بر کت امام جعفر
صادق علیه السلام که بدستی که زکوة سپاس کرده نمیشود بآن دهند ان و بعضی
که ان سهلت و دهنده ان علامی بغیر دادن ندار و بیان این آنکه زکوة چیز نیست که
ظاهر بر جز این نیست که دهنده زکوة حفظ کرد زکوة خون خود را و نام نهاده
شد بسبب زکوة سلمان و اگر ادا نکرد زکوة را مقبول نمیشود از او غمنازی و بدستی
که واجب است بر مالد و مالهای شما غیر زکوة بر کفتم که نگاهدارا و ترا الله تعالی
و حبیب بر مالد و مالهای ما غیر زکوة امام از روی تعجب گفت که سبحان الله ایما
نمیشود ترا الله عز وجل که میگوید در کتاب خود در سوره معارج که و جمعی که در
مالهای ایشان حق است معلوم برای کدامی که داخل او و قاطع بر ج و کند بیان این
مرا و در **شرح** حدیث یاد هم از باب **اصل** قال قلت ما الذی الحق المعلوم الذی
علینا قال هو الذی یعمله الرجل فی ماله یعطیه فی الیوم او فی الجمعه او فی
القیام او کثر غیره که بدست و قوله عز وجل و یتبعون المأثرون قال
هو الفرض بقضه و المعروف بکسب و معناه البیت بقضه و بینه الزکوة
فقلت انما اذا اعزناهم منّا عاکسروا و افسدوا فقلت انما اذا اعزناهم منّا عاکسروا
فقلت انما اذا اعزناهم منّا عاکسروا و افسدوا فقلت انما اذا اعزناهم منّا عاکسروا

وصلتک و صلیت

و تقدیم کنم بر معصیغه مضاعف غایب معلوم باب افعال است و میتوان بود که از
ثلاثی شجر باشد و در بعضی نسخ تقدیم میم بر امام از باب علم است و قوله منصوب است
و او برای عطف است بر جمله و الذین فی اموالهم خصمینه راجع بتابع البیت است
الزکوة بفتح و ضم و کسر راء بینه قطعه و میگویند کاف و او ظرف برای زکوة است که کوحک
و برای آن آمدن آفت و آنرا حبیبی میماند و تخصیص ذکران برای دفع نوم تخصیص
بیت بخانه حضرت و زکوة از آلات سفر است غالباً ان دو جای فتح همزه یا کسر همزه
و بنا بر اول ناصب فعل است و بتقدیر فی البیت و بنا بر دوم جازم فعل است **یعنی** ابی بصیر
گفت که چیست این حق معلوم که واجب است بر ما امام گفت که آن چیز نیست که اعلام میکند
انرا در دنیا خود یا بعضی که خبردار میکند مسائل و غیر هم را بدادن آن که در حقه وقت
خواهد بود و میدهد انرا در هر روز یا در هر هفته یا در هر ماه خواهد که باشد و خواهد
بسیار اینقدر هست که او مستقر میماند بر آن و آنیشوی از الله عز وجل که میگوید
در کتاب او در سوره ماعون قول او را که و یتبعون ماعوننا امام در بیان ان گفت
که آن فرضی است که اقراض میکند از او و یکی است که بجا می آورد انرا و حاجت خانه است
که باریه میدهد انرا و از جمله متاع خانه است حصی بر کفتم که بزرگ که ما راست
همسایگان که چون باریه دهیم انرا از حاجتی بیش کنند انرا و ضایع میکند انرا و این
ایا بر ما حرجی هست از اینکه ندیم انرا از این امام گفت که نه نیست بر شما حرجی از اینکه
ندید انرا از اینون باشد چنانچه گفتی **فصل** قال قلت له و یطعمون الطعام علی
حبه و منکاً و یتیم و اسیر قال لیس من الزکوة قلت قوله عز وجل الذین یتقون
اموالهم بالالب و البیل و التهاریر او علائمه قال لیس من الزکوة قلت فقوله عز وجل
ان شئکم الصدقات فای قیامه ای و ان شئکم فای قیامه ای و ان شئکم فای قیامه ای و ان شئکم فای قیامه ای
قال لیس من الزکوة و ضعیفکم فای قیامه ای و ان شئکم فای قیامه ای و ان شئکم فای قیامه ای
در **شرح** حدیث سیوم باب کفایه العیال و التوسع علیهم که باب بقاء و حرام است
و توفیه الفقراء اشارت است باینکه دادن صدقه بفقرا افضل است از دادن ان
بساکین و باینکه در صدقه انکار داخل نمیشود ساکین البت و فرق میان فقیر و
ساکین می آید در حدیث هفتم این باب **یعنی** ابی بصیر گفت که گفتیم امام را که آیت

سوره دهر که واطعام میکنم طعام را بابر و سق الله تعالى سکن را و برین را و اسیر را
از کدام قسم است امام گفت که نیست از قسم زکوة گفتیم که قول الله عز وجل در سوره بقره که
جسعی که اتفاق میکند ما لهای خود را در شب و روز نهان و آشکار از کدام قسم است
امام گفت که نیست از قسم زکوة گفتیم که قول الله عز وجل در سوره بقره که اگر آشکار
کنید صدقات را بر خوب چیز است صدقات آشکار و اگر نهان کنید آنها را بر خیر
انها را بخت جانی که گدایی نمیکند پس آن عمل بهتر است برای شما از کدام قسم است امام
گفت که نیست از قسم زکوة مراد اینست که شوق دوم از زکوة نیست اگر چه شوق اول و اعتنا
بر زکوة باشد چنانچه فی اید در حدیث اول آخر ابواب و پیوند کردن شما با مال خود
خویش آن شماران نیست از قسم زکوة این را شایسته است سوره و حدیثان شما آفر الله
به آن یوصل و گذشت در حدیث سابق **هم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی
قول الله عز وجل والذین یسرفون أموالهم فی الباطل والفسوق هم یسرفون فی الزکوة
فقال هو الرجل یؤتی الله الذکوة وینال المال یخرج منه الا لفت والای لفتین
واللغة الا لفت والاکسرة فیصل به حجة و یصل به الکمال عن قومیه
شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز وجل در سوره
معاوج که و جمعی که در مالهای ایشان حقوق معلوم برای گدا و کسی که دخل
او و فایز خرج او نمیکند یا آن غیر زکوة است پس امام گفت که آن حال مردیست که میده
او را الله تعالی و سعت در مال پس بیرون میکند از مال خود هر از در هر را و در هر را
در هر را و سه هزار در هر را و کمتر را و بیش تر از مال خود پس پیوند میکند با آن
خویش نزدیک خود را و بر میدارد بان بار که آنرا از ضعیفان قبیل خود مراد اینست
که غیر زکوة است و بیان این می آید در شرح حدیث آینده **هم اصل** یقول آبا
جعفر علیه السلام یقول ان رجلا جاء الی ابی علی بن الحسین علیه السلام
فقال له اخبیرنی عن قول الله عز وجل والذین یسرفون أموالهم فی الباطل
والفسوق ما هذا الحق المعلوم فقال له علی بن الحسین علیه السلام الحق
المعلوم النبی یخرج منه من ماله الذین یسرفون الذکوة و لا یسرفون الصدقة
المفروضة **شرح** مراد بصدقه اینجا ما عدا زکوة است بقرینه مقابله و مراد

بمفروض آنست که تکلیف بان در ظاهر فرای باشد و باریک آن مستحق عقاب اخروی
باشد المفروضت بر صفت الزکوة و الصدقة است و مراد بزکوة مفروضه زکوة است
که از نه چیز داده میشود چنانچه بیان شد در حدیث دوم این باب و مراد بصدقه
مفروضه فطره است که در عید ماه مبارک رمضان داده میشود و آن صاع کنه
و مانند آنست بعد جمعی که در فقه آفر میباشند **هم** شنیدیم از امام محمد باقر
علیه السلام میگفت که بدستی که می آید نزد پدر علی بن الحسین علیه السلام
اندر گفت پدر را که خبر ده مرا از قول الله عز وجل در سوره معاوج که و جمعی که در
مالهای ایشان حقوق معلوم برای گدا و کسی که دخل او و فایز خرج او نمیکند یا آن
معلوم بر گشت او را علی بن الحسین علیه السلام که حق معلوم چیز است که آدمی
میکند از اموال خود نیست از جمله زکوة و نه از جمله صدقه که هر دو مفروضات
اصل قال فاذا لم یکن من الزکوة و لا من الصدقة فما هو النبی یخرج منه
الرجل من ماله ان شاء الله و ان شاء الله علی بن الحسین علیه السلام فقال له الرجل
فما یصنع به قال یصل به رجلا و یقری به صفا و یصل به کلا او یصل به آخا
که فی الله اولیایه تنوید فقال الرجل الله اعلم حیث یجعل رزاقه **شرح**
السلام الصدقة برای محمد خانیست بمعنی صدقه مفروضه اکثر بصیغه
ماضی معلوم باب افعالت و همین است افعالی بقاف و راه بنقطه و یاء
دو نقطه در پایان بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضربات القری بکاف
و فتح را و الف مقصوره و یفتح قاف و الف ممدوده بخانه خود فرود آوردن
میهمان خواه مسافر و خواه عزیز صفا بفتح صاد با نقطه و سکون یاء دو
نقطه در پایان و فاء است و در بعض نسخ بقوی یاء بصیغه مضارع غایب معلوم
باب تفعیل و صغیفای بعض بنقطه میان صاد و یاء است ناثبه بنون و الف
و هسه و یاء بکفطه بصیغه اسم فاعل معتل العین و اوی باب ضمائر الثوب
بفتح نون و سکون و او فرود آمدن کاری عمل که در دفع آن احتیاج بمالی باشد
الله اعلم اقباس از سوره انعام است و نظیر این اقباس گشت در کتاب توحید در
حدیث پنجم باب نهم که باب فی ابطال الزکوة است **هم** اندر گفت که بر چون نباشد

صاحب

و بقوی بصیغه

از زکوة و نه از آن صدقه پس چنان بپایم گفت که آن چیز نیست که بیرون میکند از
 مردان مال خود اگر خواهد بسیار بیرون میکند و اگر خواهد که بیرون میکند بوقت
 آنچه و بستان دارد بر گفت بدم را اگر چه که بیرون میکند با آن بدم گفت که بوند
 میکند آن خویش نزدیک خود را و فرود آمد آن میهنان را و بر میدارد باری که از آن
 از ضعیفان قبیل خود یا بیوند میکند یا آن بر روی مؤمن را که او را است در راه الله تعالی
 یا برای می است که رو میدارد و از آن کس است که الله تعالی یا برای می است که رو میدارد
 او را بر گفت اگر چه که الله تعالی بهتر میداند در جایی که میکند در بعامهای خود را
 جایی که علم جمیع کتب او در اینجا است خواهد دل باشد و خواهد دل و صبر و خفا کند
 که ظاهر این جواب و این تحسین است بر اینست که ظرف دلالت آن معلوم باشد
 و صفت حق نباشد پس در این معلوم سوای زکوة باشد زیرا که زکوة در زمان ظهور
 امام حق باقی با اعمال آن او تسلیم میشود و معلوم سال و محرم و نبشود که از مال است
 و قرینه بر این است که زکوة مخصوص سال و محرم نیست بلکه هفت صنف در آن
 حق دارند پس سکونت در این جواب از ذکر سال و محرم برای ظهور اینست که ایشان نیز
 مصرف این حق معلومند و بیان آیت سوره ذاریات که منافقین بقریب میباشد
 گفت در شرح حدیث هم این باب **رواندم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام
 فی قوله عز وجل لیس الاثم والحریم قال الحریم الحارث الذی قد حرم کذب یس
 الثم و البیغ **شرح** الحارث جاء ببقطه وراه ببقطه و با بصیغه اسم مفعول باب
 مفاعله کسی که برکت ندارد در دست ریخ خود پس رخل او و فاجخرج او نمیکند
 الا که بیخ کاف و نشاء بدال ببقطه سرعت فرای قریب جزی میکند آن از جاد
 خود و مراد اینجا و سعت کس است و آن منصوب و مفعول دوم حرم است
یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز وجل و یجاد ربوه
 ذاریات و سوره معارج که برای کما و محرم امام گفت که هر چه برکت در کس است
 که هر چه شده از وسعت کس است خود در خیر و بد و خست مثلا میگوید که در رخل او
 و فاجخرج او نمیکند و سوالی نیز نمیکند پس **در حدیث** فی روایة اخرى عن ابی جعفر
 علیه السلام و ابی عبد الله علیه السلام **انهم** قالوا لا الحریم الا الذی

لکین یغلبه یأس و لا یسلط له فی الرزق و هو عارف **شرح** و در روایت دیگر از امام
 محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام اینست که ایشان گفتند که
 محرم کس است که نیست بخرد مندی او یا کسی با جمعی که از شیعه امامیه است و کس
 نشده است برای او در روزی و او بی برکت است در کسب خود پس رخل او و فاجخرج او
 نمیکند مضمون این سابق حدیث سابق نیست زیرا که در حدیث سابق نیز عقلا معین است
 اگر چه صریحا مکرر نیست **رواندم اصل** گفت عن ابی عبد الله علیه السلام
 قال لا یجوز فی زکوة من المال فقال له الزکوة الظاهرة أم الباطنة
 ثم قال اریها لهما جميعا فقال اما الظاهرة فبفکال الف تحت و تحت و تحت
 و اما الباطنة فلا تستأثر علی اخیك و ما هو اخو ج و التی وینک **شرح** الزکوة
 در دوم منصوب و مفعول به تریاست و بتقدیر استقام است مراد بر زکوة ظاهر
 اینجا زکوة مفرضه است که ادا کننده آن سپاس کرده نمیشود بر ادای آن چنانچه
 گفت در حدیث هم این باب که انما هو شی ظاهر و مراد بر زکوة باطنه غیر مفرضه
 فلا تستأثر به من و نه سه نقطه و راه ببقطه بصیغه نفی است و مرفوع و منصوب
 میتواند بود بتقدیر آن ناصبه و اهل آن یا اعمال آن و میتواند بود که بصیغه نفی
 و محرم باشد یا بصیغه نفی و مرفوع باشد و یعنی نفی باشد الاستیثار ترجیح کردن
 خود بر دیگری بجزی **یعنی** بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس رسید
 او را مردی که در چند درهم واجب میشود زکوة از جمله مال با جمعی که چه
 مقدار از مال با بعنوان زکوة سپاید داد پس امام گفت او را که آیا زکوة ظاهره
 یا زکوة باطنه را میخواهی پس اگر گفت که میخواهم آن دو را بصحکم پس امام گفت
 که اما زکوة ظاهره پس در هر هزار درهم است و پنج درهم است و اما زکوة باطنه
 بر اینست که خود را ترجیح ندی بر برادر مؤمن خود بمالی که آن برادر مؤمن محتاج
 تر باشد سوای آن مال از تو **رواندم اصل** جاء رجل إلى ابی عبد الله علیه السلام
 فقال له یا ابا عبد الله قریة فی سیرة فقال له ابو عبد الله علیه السلام
 ان علیک تدبر فقال له الرجل لا والله قال فی حاجته فقلت قال لا والله قال
 فی عیالک فقال لا والله فقال ابو عبد الله علیه السلام فانت

والا يقول الله عز وجل در سورة العنكبوت ان الله فعل بركون ايشان كرده ميشود بجز
بخيلي كردن بآن در روز قيامت بپيام گفت كه اي محمد نيست هيچ يك كه نگاهدارد
از زكوة ما خود بجز بپيام كه ميگردد ان الله تعالى بجز بپيامت از دوز
آزادني كه حقوق كرده شده باشد در كردن او بدندان ميگردد زكوة شايسته و ان الله فاعل
حساب حاصل شود بعد از آن امام گفت كه آنچه گفتم معني قول الله عز وجل است كه
سبطون ما بخيلوا به يوم القيمة بخيلوا بغيره بخيل كردن بآن از جمله زكوة و
دوم فصل عز آية جعفر عليه السلام قال تبيا رسول الله صلى الله عليه وآله
في المسجد اذ قال يا فلان يا فلان اني اخرج من مسجدك فقال اخرجوا من مسجدك يا فلان
فيه وانتم لا تتركوا **شرح** اين در اصلي يونس و ده الف باشد بايع فقه ٢٢٠ رسيد و
مضافت بجهل رسول الله مرفوع و مبتدات في المسجد خير مبتدات از كچه
و ميكون ذال براي معاجاه است **شرح** روايت از امام محمد باقر عليه السلام كه گفت يا
اينكه رسول الله صلى الله عليه وآله در مسجد مدینه بود ناگاه گفت كه برخيزوا فلان
كبريائي و لا اكبر مني و لا يدرين كه سب و توبه و ديوار مسجد ما مسلماني از آن
مكدر بديدن برحالي كه شما ادای زكوة فريضة نميگيد يا فرست بايد كه كسي كه
زكوة فريضة ندهد نماز او مقبول نيست چنانچه گذشت در حديث نهم باب سابق و هي
ايده حديث اينده و حديث بيت و يوم از نايب **سوم فصل** عن ابي عبد الله عليه
السلام قال من منع فداطما الزكوة قلبي يؤمن ولا مسلمة فهو قاتل عزم و جعل
رئيسا جمعون لعلى اعلموا بما فيها تركت وفي رواية اخرى ولا تقبل اليه
صلاة **شرح** الفيد اطعمه و اف وسكون ياء و نقطه در يابدين و راء بيقطه و
و طاء بيقطه ريع دانك و يانك و در بعض نسخ هم ياء را فراط مينامند مراد بغير من مجتنب
از كبر است و مراد بسلام كه است كه مسخره عذاب داشته نيست اگر چه كبره
از او صادر شود و في اصل بپيام اعم از مؤمن است يا مراد بغير مؤمن است كه در معني
مسلم گفته و مراد بسلام كه است كه خون و سال او هلاست اگر چه مسخره عليه
دايم باشد در سورة مؤمنون چنانچه است حجة اذ جاء احدكم الموت قال ربنا اجمعوا
و صاحب جمع البيان در تفسير اين كه كه هم عاده سبحانه الى قوله انما استا و كنا

ترا با و عظاما فقال الحق اذ جاء احدكم الموت قال ربنا اجمعون يعني ان هؤلاء الكفا
اذا اشرفوا على الموت قالوا الله تعالى عند ذلك الرجعة الى دار التكليف فيقول
احدكم ربنا اجمعون على لفظ الجمع و في معناه قولان احدهما انهم استعاذوا و لا
بالله ثم رجعوا الى سائلة الملائكة فقال لهم اجمعون اي ردوني الى الدنيا عن ارجع
والاخر انه على عادة العرب في تعظيم الخطاب كما قال قرة عيينة و لك لاقتلوه و
روى النضر بن سبيل قال سئل الخليل عن هذا فذكر في قول الله عز وجل عن شيء لا احسنه
ولا اخرف معناه فاستحسن الناس منه ذلك و از جمله احتمالات اينست كه اين
بر عادت عرب و عجم است كه چون مطلب داشته باشد كه اتمام بان بسيار داشته
باشند و خواهند كه آنرا طلب كنند از جمعي يا واحدی بيش از آن تمديدان ميكنند بپرو
كه ندامت كنند الله تعالى بپرو اينكه او مستبلا لاسباب است بپرو بايد كه سبب سازد
كه آن فصل از آن جمع با ازان و احصاء در شود مثل اينكه عجم ميگويد كه خدا يا خدا
خانه من ميشود **شرح** روايت از امام جعفر صادق عليه السلام كه گفت هر كه نگاهدارد
و بيقطه زكوة فريضة او مثلاً از جمله زكوة فريضة بپروست مؤمن و ندم مسلم و
ان ملول قول الله عز وجل است در سورة مؤمنون كه اي صاحب كل اختيار من بر
كرد انديماي ملائكة مرا بپرو دنياشايد كه مرعيا اورد عمل صاحب ادي و مالي كه و الا فاستم
براي وارثان مراد اينست كه اين آيت در حكايت حال كافريست كه نه مؤمنست و نه مسلم
و باعث كفر او با نكار قيامت و مانند ان امتناع از زكوة فريضة است و در روايت ديگر
بعد از لا مسلم و بپرو او و هو قوله چنانچه است كه و مقبول نميشود براي او نمازي **چهارم**
فصل قال رسول الله صلى الله عليه وآله ما من ذكوة من الزكوة الا جعل الله له اوزار او كرم
يجمع زكوة ما له الا قل الله زكوة ارضيه تطوق به من سبع ارضيه من الجنة
شرح زكوة مضافت بمال و مال مضافت بخيل الزرع بفتح زاي با نقطه و سكون
راء بيقطه و عين بيقطه غني كه كاشته ميشود از كنند و جود و مانند ان الكرم بفتح
كاف و سكون راء بيقطه ناك انكور فدا بقاء بصيغة ماخى معلوم بارتعيل
التقليد كسر را فاعلا بر كردن همان التي بفتح تاء و نقطه در و لا و سكون راء
بيقطه و راء بيقطه حاك نضوق بطاء بيقطه و و و و فاق بصيغة مضارع مجمل

داخل

غالبه باب تعقیل است و نایب فاعل خبر مؤنث راجع بقرینه است و جمله استیجاب
بیانی است و این از قبیل استعاره تبعیه است و مراد اینست که معذیب میشود بعد از
شدن بیجا آنچه که با که آن قطعه زمین طوق بر کردن او شده باشد و در نه برای الصافیه و
ضمیر راجع به مانع الزکوة است یا با برای سبب است و ضمیر راجع به صدق یعنی زکوة است
است نظیر آنچه می آید در حدیث هفتم این باب که طوقه الله به حیة من برای استیجاب است و
سبع ارضین یعنی طرفین سبع ارضین است و مراد طرفین پایین است و مثل اینست
الرحیث نو زدهم این باب که برای استیجاب است زیرا که طرف پایین حدیث است باعتبار
و مستیجاب باعتبار زکوة و هفت طبقه بودن این زمین که چنان اوقات سکون
شد در کتاب الایمان و الکه در شرح حدیث هفتم باب اول می آید در کتاب الکراج
در حدیث ششم باب اللواط که باب صد و هشتاد و ششم است و در حدیث دوم باب
من امکن من نفسه که باب صد و هشتاد و هفتم است و متعلق بقوله است و می تواند بود
که متعلق بنظرة باشد یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که نیست هیچ صاحب
زکوة حاصل درخت خرما یا نخس که کاشته شود یا ناک انکور که نگاهدارد و میسخر
نهدد زکوة حاصل خود را مگر آنکه بر کردن او می آید از الله تعالی جان زمین را و اربابان
این آنکه آن تربط طوق کردن او کرده میشود از طرف هفت طبقه زمین تا و قیامت
بخش اول قال ابی ابو عبد الله علیه السلام دما رسی فی الاسلام حلال میز الله
لا یفصل فیها احدا حتی یبعث الله فائتا اهل البیت فاذا بعث الله عز وجل فائتا
اهل البیت حکم فیهم بحکم الله لا یزید علیهم یا ینقص من حقهم و منافع
الزکوة یضربون عنقه **شرح** همان مبتداست فی الاسلام صفت مبتداست و طایفه
لغوات و متعلق بحلال است بنا بر آنکه مبتدا نکره محضه می تواند بحال انضغاجا
ببقطه و تخفیف لام ایضا هله و فی اعتبار باشد و افراد آن برای اینست که در اصل
مصد بوده من در مع الله برای سبب است و مراد من و حرم الله است که قرأت
نظیر یاد رأیت سورة و لوالی از تائید و حی لها و بیان شد در کتاب فضل القرآن
در شرح حدیث بیست و چهارم باب سیزدهم و طایفه صفت حلال است و مراد
اینست که حلال بودن آنها سبب قامة بینه نیست بلکه سبب استیجاب است

قرأت است که بیان کلی است و جمیع حوادث را امام زمان از آن استنباط می تواند کرد
اگر خواهد لا یضرب یا و صاد ببقطه و باء و نقطه در پایان بصیغه مضارع غایب
معلومه باب ضرب یا باب افعال الفصحی فاء و سکون صاد جدا کردن کون و کون
از باطل و الا تضاعف از شهادت احادیث است از احادیث که ناقد الحکم باشد و بعث
بیاء ببقطه و غیر ببقطه و ثاء و نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب
منع است البعث یعنی باء و سکون حین برانگیختن خواه برای رسالت و خواه برای
وصایت مثل آیت سورة جمعه هو الذی بعث فی الامم من رسول منهم فاقول او که
و آخرین منهم و بیان شد در کتاب الصلوة در شرح حدیث چهارم باب هفتاد و یکم
که باب القراء و یوم الجمعة و لیلتها فی الصلوات است و مراد اینجا برانگیختن یعنون
استقلال است اهل بیت و با معصوم است با اختصاص مثل العرب در سخن العرب تقری
القیصر مراد حکم الله حکم من الله است و مثل حلال من الله است بیان شد بحال المعصوم
جاء ببقطه و صاد ببقطه بصیغه اسم مفعول یا اسم فاعل باب افعال امری که از آن
باشد و و شر که احتیاج بر نداشتند باشد در اندک شهود **یعنی** گفت مراد امام جعفر
صادق علیه السلام که در خون در اسلام هدست بسبب و حرم الله تعالی در قرآن
جاء ان یکدر حوران باطل دران و خون هیچ حاکمی را آنکه مستقل کن الله تعالی قائم ما
اهل بیت را مراد صاحب الزمان علیه السلام است پس چون مستقل کند الله عز وجل
جل قائم ما اهل بیت را حکم میکند دران و خون حکم که بسبب و حرم الله تعالی در
قرأت بیان این که بخیر اهد بران و خون شاهد را اولی ناقص بیان این
آنکه مستکار میکند او را دوم نگاهدارنده زکوة و غرضه بیان این آنکه میز نکر کردن
او را **استم** **احل** **عن** ابی عبد الله علیه السلام قال ما اذن احد الرکوة **شرح**
فقصت من ماله و لا معها احد قرأت فی ناله **شرح** هر یک از نقص و زائد مع
سیا شد و لازم سیاست و مراد اینجا متعلق است و مفعول آن عذوفت تقدیر
شما و جمله معطوفت بر متقی **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که اگر کسی در هیچ یک زکوة را بر آن زکوة کرده باشد چیزی را از مال او و منع نکرد
زکوة را هیچ یک پیش یاد کرده باشد آن زکوة چیزی را در مال او مراد اینست که ذات

دور کرده شده
از جهت الله تعالی

زکوة باعث برکت در مال است و ندادن آن باعث بربادی است **منه اصل** یوسف
آبا عبد الله علیه السلام یقول ما من عبد یجمع زکوة و حق و الا انفق اثنین
فی غیر حق و ما من یجمع حق و مال الا طوقه الله عز و جل بحیة من
توم القيمة **شرح** خیر حق راجع بالله تعالی است و راجع بعد است و بر حق
مراد اعم از زکوة فریضه است و راجع ضمیر بیدم مناسب نیست با اثنین و غیر
حقه ضمیر به الله تعالی است و راجع بعد است و بر حق تقدیر بر اعم
از زکوة فریضه است و راجع ضمیر بیدم مناسب نیست با اثنین و غیر حقه ضمیر
ماله راجع بالله تعالی است و راجع بر جمل است و بر حق تقدیر بر اعم از ندادن
زکوة فریضه است **بعضی** بشنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام می گفت
نیست هیچ بنده که نکه دارد در هر سیر که در حق الله تعالی است مگر آنکه خرج
میکند و در هر راد غیر حق الله تعالی نیست هیچ مردی که نکه دارد و حق را از مال
الله تعالی که زکوة فریضه است مگر آنکه طوق کردن او میکند الله تعالی سببان
منع حق را بر او از آخر در روز قیامت **منه اصل** قال رسول الله صلی الله
علیه و آله ملعون ملعون من مال لا یزکی **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه
و آله که دو گروه شده از رحمت الله تعالی است مال که زکوة فریضه آن خالص نشود و راه
اینست که صاحبش البته ملعون است و امر او اینست که آن مال البته بی برکت است
منه اصل عن ابن عباس عن ابی الحسن علیه السلام یقول لا یزکی الا قول قال
یوسف بن یعقوب بن زکوة ما لیه ناکه فوضعه فی موضعها لایزال من این
اكتسب ما له **شرح** روایت از علی بن عقیبه از ابی الحسن علیه السلام میگوید
ابی الحسن اولا که امام موسی کاظم علیه السلام است عقلت که شنیدم از امام
میگفت که هر که بیرون کند زکوة مال خود را به مکر که اگر از او جای آن با حق
که از ائمه امام زمان کند اگر میباید شود و الا بشخص و اقربان رساند برسد
نمی شود که از آنجا هم رسانند مال خود را مراد اینست که برسد نمی شود در روز قیامت
و حلال او حساب ندارد پس زکوة داخل ایهست میشود بنا بر اینکه کسی که مال او حرام
باشد نتوفیق وضع زکوة در موضع آن نمی یابد بلکه اگر چیزی دهد بعنوان زکوة یا بغیر

مسئقی آن بخواند بود یا مراد اینست که در دنیا بر مؤمن صاحب احتیاط حرج نیست
در خوردن مال او و بر مقتدر چون تکلیف کند بخلاف مال غیر او چنانچه در فیه السلام
است که من کتاب له علیه السلام العثمان بن حنیف الاضاری عامله علیه
و قد بلغه انه دعی الی ولیمه قوم من اهلها فاضی الیها التا بعد یا ابن حنیف فقد
بلغنی ان رجلا من فحیة اهل البصرة دعاه الی ما دبه فانزعج الیها استطاب لك
الاولان و تنقل الیك الحفان و ما ظننت انک تحب الطعام قوم عالم محفو و غیرهم
مدح و نظر الی ما تقدمه من هذا المقصود فاشتبیه علیک علی فاللفظ و ما لبثت
بطلب وجهه فقل منته اخر **منه اصل** عن محمد بن یونس قال سألت ابا جعفر علیه
السلام عن قول الله عز و جل سیطون ما یحیلوا الیه یوم القيمة قال ما من عبد یجمع
بین زکوة و مال یستحق الا جعل الله له ذلک یوم القيمة نعمنا قاترین یطوفون
فی غنیمت یقهش من الجنة حتی یفرغ من الجنة و من الحجاب و هو قول الله عز و جل یطوفون
ما یحیلوا الیه یوم القيمة قال ما یحیلوا الیه من الزکوة **شرح** این ظاهرست از شرح
حدیث اقول این باب **منه اصل** یوسف بن یعقوب بن زکوة علیه السلام یقول من جمع
الزکوة سأل الریفة عند الموت و هو قول الله عز و جل و یحیلون
لعل اعمالنا فیها ترک **شرح** این ظاهرست از شرح حدیث سوم این باب **منه اصل**
منه اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال صلوة مکتوبة یحسب من عشرین
حجة و حجة حشر من یکتب مکتوبة ذهبیة فی برحق یفکد قال ثم قال
ولا اقل من صبیع عشرین نیت او ذهبیة عشرین و عشرین و نیت فقلت
و ما معنی حسیة و عشرین و نیت قال من منع الزکوة و قف صلوته حتی یزکی
شرح مضمون صدرا حدیث گذشت در کتاب الصلوة در حدیث هفتم باب اول
لا اقل حله دعایه است بر هر حکم مضارع است بقرینه اینکه اگر چه خبریه میبود
ماضی محض میبود بر یک اثر و واجب میبود مثل الاصله و الاصلی حله و عشرین
زکوة هزار در همت و ذکر آن بعنوان مثالست چنانچه ظاهر میشود در حدیث
اول این باب هم که اهل تصاب در اهرام دولت در هم است **بعضی** روایت از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت نمازی فریضه بهتر است از نیت حج و یلیح

میان است و آن مرد و جاجر و ویدل با عطف بیان کل است و تکرار آن اشارت میکند
 رسول الله صلی الله علیه و آله اوقیه را چهل حصه برابر قرار داده در دو باب **اول**
 باب زکوة فقهه که نصاب اول از این اوقیه کرده و زکوة از این چهل یک اوقیه کرد
 و نصاب دوم را یک اوقیه کرده و چهل یک از زکوة آن کرده و بر این قیاس است
 نصابهای فقهه چنانچه و آید در حدیث هفتم باب **مجموع** باب هر نصاب از یک
 منتهای مهر و مؤنات را دوازده اوقیه و صد اوقیه قرار داده و هر اوقیه را چهل حصه برابر
 داده برای اینکه با صد حصه شود و موافق مهر جور عین شود که صد یکصد و بیست
 و صد یکصد و صد تهلل و صد صلوة بر محمد و آل محمد است چنانچه و آید در کتاب
 التکاح در حدیث آخر باب السنه فی المهور که باب چهل و پنجم است و از این ظاهر
 میشود که منظور رسول الله صلی الله علیه و آله این بود که در هر راشش دانه کند
 و فست نیافته و بعد از آن موافق خواهد او شده و هر اوقیه چهل درم شده
 چنانچه و آید در کتاب التکاح در حدیث دوم باب السنه فی المهور حسب بناء
 بی نقطه و سدر بی نقطه و یا بی نقطه بصفه ماضی معلوم مخاطب باب نضارت
 مثالی که ذلک چهل جزء اوقیه است و مضاف محذوف بقدر و آید و آنکه
 ضمیر کان را جمع بلد است و زن سبعة بیان شد در شرح فقرات سابقه و مراد
 بوزن سته و زینت برای دایم که ده درم بان وزن موافق شش مثقال شرعی شود
 و این دیگر ممکن نیست زیرا که مثقال شرعی هشت دانه چهار ربع دانه است و چون
 درم مناه بوزن پنج دانه شود ده درم که از شش مثقال میشود مگر آنکه مثقال
 موافق هشت دانه و ثلث دانه شود و این باطل است زیرا که وزن مثقال تغییر نیافته
 در زمان نبویه و بنی عباس که زمان نقل روایات فی واسطه از ائمه علیهم السلام
 بوده و لهذا امام علیه السلام تفسیر وزن سته کرده با ستیناف بیانی که گفته
 کانت الذرهم خمسة دوايق و مراد اینست که وزن سته تقریبی است و دیگر
 نیست و موافق اینست اینکه لقب هر دینار سبعة می کند و لقب هر دینار
 و زن سته می کند صاحب قاضی که زن سبعة لقب و دینار پنج چون
 مدح گویند میگویند که شش دینار است ظاهر کانت الذرهم خمسة دوايق اینست

که آنچه مطرزی نقل کرده از کخی و ابو عبیده در وزن درم سابق بوزن ما شیخ
 امیه غلط باشد زیرا که اسم کانت هر دو عبارت از دراهم است که در زمان رسول
 بوده و مراد اینست که در زمان رسول دراهم پنج دانه بود که هر یک ربع کلام از نصاب
 اول و زکوة آن در دراهم که یک کرده زیرا که نصاب اول دوايق چهل درم بوده و زکوة آن
 شش درم بوده لیکن زکوة نصابهای دیگر فقهه که هر کدام چهل و هشت درم بوده
 کسی داشته زیرا که زکوة آن یک درم و خمس درم بوده **بسی** نیز که فرستاد سوی عبدالله
 بن الحسن و امام جعفر صادق علیه السلام و ایشان را طلب کرد پس پرسید عبدالله
 بن الحسن را این جواب داد چنانچه جواب دادند سؤلان سابق از فقهای مدینه حبیب
 گفت که بر عیال گفت که چه میگوئی ای ابو عبدالله پس امام علیه السلام گفت که بگو
 که رسول الله صلی الله علیه و آله کرد این در هر اوقیه چهل حصه برابر خواهد در باب
 زکوة و خواهد در باب مهر هر چون حساب کنی و دوايق آنرا منطبق میشود و در دراهمی که
 ده آنها بوزن هفت مثقال است و تحقیق بود در دراهم در زمان رسول ده آنها بوزن
 شش مثقال تقریباً بیان آنکه بود در دراهم در زمان رسول بخندان گفت حبیب که پس
 حساب کردم از آنکه از این چنانچه امام علیه السلام گفت **فما قبل علی و عتبد**
الله بن الحسن فقال من ان احدثت هذا قال انت و کتاب اوبك فاطمة قال نعم
انصرفتم معك اليه و محمد بن خالد بن عيشة اليه و کتاب فاطمة علیها السلام قال سكر
اليه ابو عبد الله عليه السلام اني انا احسن من انك اني فمراثة و له اخير لانه
 عتبد قال حبیب ففعل محمد بن خالد يقول لي رأيت رسول الله ففعل **فما قبل**
 در کتاب آنچه در حدیث هفتم باب جمله باب فقهه ذکر الضميمة والجفر والجمعد
 مصنف فاطمه است اینکه کتاب فاطمه کتب است که شملت بر احوال مالوک اینده
 و چون مالوک صاحبان سکه میباشند در آن کتاب مذکور است که در هر زمانی تغییر
 سکه چون خواهد شد و وزن هر سکه چه خواهد بود و نصاب و زکوة آن سکه چنان
 خواهد شد فی در اول بکر هسره است و در دوم بفسخ هسره است ففعل بعضی
 فخرج است لی بکر لام و سکون یا مکر از حرف ح و ضمیر و کلام است با بفسخ لام و
 نشد یاء مخرج و خبر مبتدای محذوف بقدر هذا لای مصداق معتل العین

وادی و معتل الاثم یاوی بضر بچاییدن و بهان کردن حال کار خود و مدافعه
 فرخنده و معنی دوم ایجا مناسبت است دایت بصیغه مخاطب بتقدیر استقام آ
 مشارالیه هذا بهان کردن است و مقصود فقیر از جواب بعنوان عدم اقرار و عدم
 انکار است تا سباده کتاب را با بداد یاد روغ باشد و میتواند بود که مشارالیه هذا
 امام جعفر صادق باشد و مقصود فقیر از داشتن احوال هر پادشاه و مسکه او در
 هر زمان باشد **صحیح** بر و او رد سویی امام جعفر صادق علیه السلام عبداللہ بن
 الحسن فرکت که از نجاف را کفری بر حساب امام گفت که خواندم در کتاب مادر تو فاطمه
 زهر ایلها السلام حبیب گفت که بعد از آن امام برکت سویی خانه خود بر کس
 فرستاد سویی امام علیه السلام محمد بن خالد که بفرست سویی من کسی را با کتاب
 فاطمه علیها السلام بر پیام فرستاد سویی او امام جعفر صادق علیه السلام
 که بدستی که من بر این نیست که خبر دادم ترا که من خواندم از او خبر ندادم ترا که آن کتاب
 نزد من است حبیب که پس شروع کرد محمد بن خالد بگفتن را با مسکت که این بهانها
 کردن کار خود است یادیدی مثال این بهان کردن ترا **صحیح** عن ابي عبد
 الله عليه السلام قال قلت له جعلت فداك اخبرني عن الزكوة كيف صارت
 من كل الف خمسة وعشرين **صحیح** اقل او اكثر ما وجبها فقال ان الله جل وعز
 خلق الخلق كلهم فعلم صغيرهم وكبيرهم وعبيتهم وفتيرهم فجعل من كل الف اثنان
 تحت وعشرين فقيرا ولو علم ان ذلك لا يعلم لرادهم لانه خالفهم وهو
 اعلم **صحیح** روایت از قم از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که گفتیم
 او را که فرایست شوم خبر ده مرا از زکوة که چون کردی از هر هزار درم بیست و پنج درم
 شد کمتر یا بیش ترجیبت وجه آن زکوة بر امام گفت که بدستی که الله جل وعز افرید
 از وی و بدی که افرید از او است کوهی ایشا را و بستان او را و بستان او را و بستان او را
 ایشا را و فقیر ایشا را و بستان او را و بستان او را و بستان او را و بستان او را و بستان او را
 ایشا را که آن بیست و پنج درم کجا این ندارد و گفتای نمیکند ایشا را زهر آینه زیاد میداد
 ایشا را که بدستی که الله تعالی افریننده بتدبیر ایشان است و او را تا ترست
 ایشان چنانچه گفت در سورة مملک لا یعلم من خالق وهو اللطیف الخیر **حجاء**

صحیح عن ابي جعفر الاحول قال سألني رجل من الزبارة فقال كيف صار زكوة
 من كل الف خمسة وعشرين **صحیح** و درهما فقلت له انما اراك بمثل الصلوة فقلت
 وثلثان واذنوع قال فقيل لي لم قلت بعد ذلك انما عبد الله عليه السلام
 قال ان من ذلك فقال ان الله عز وجل يحب الاموال والمساكين فوجه ما يكفينا
 من كل الف خمسة وعشرين ولو لم يكن لرادهم قال فرجعت اليه فاخبرته فقال
 جاءته هذه المسئلة على الابل من الحجاز ثم قال لوان اعطيت احدا طاعة لا
 لا عطيته صاحبها **صحیح** امام **صحیح** ابو جعفر احوال عبارت از من الطمان که صرف
 بوده در طاق الحامل که موضوع است در کوفه واسم او محمد بن النعمان است الزنا در بفتح
 زای با نقطه و نون والف و کسر وال بی نقطه و فاق جمع زندیق بکسر زای و مسکون و نون
 و کسر وال و مسکون یاء و بی نقطه در پلین کانی که مسکون صیغه جود و نون و مسکون که عالم قدس
 و فاعل ان اگر چه واجب الوجود بالذات است اما فاعل موجب است بنا بر زعم امتناع
 تخلف معلول از علته نامه چنانچه مذهب فلاسفه است حسب بقاء بی نقطه و نون
 بی نقطه و یاء بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب نصر است ذکر مساکین بعنوان معاق
 زیرا که مستحقان زکوة هشت صفت چنانچه گذشت در حدیث اول باب اول و بعد
 بعضی علم است و ما موصوله مفعول اول است و خمسة وعشرين مفعول دوم
 آنست الحجاز بکسر حاء بی نقطه و جیم والف و زای با نقطه بلادی که واسطه است میان
 نجد و غور و از احوال است مدینه **صحیح** روایت از ابو جعفر احوال گفت پرسیدم امری
 از مسکوران صنع عالم را باین روش که گفت که چون کردی زکوة فرضیه از هر هزار درم مثلا
 بیست و پنج درم بفرستم او را که جز این نیست که آن مانند نماز است که در رکعت و سه
 رکعت و چهار رکعت است مراد اینست که کسی که تصدیق صنع عالم و رسالت رسول کند
 حاجت ندارد بختیاری اسرار احکام الهی که بر ویول و حشر شده و الا این سوال مخصوص زکوة
 نمی بود بلکه تفاوت عدد صلوات اولی می بود این سؤال ابو جعفر گفت که پس این زندیق
 قبول کرد جواب را از من بعد از آن بر خود دم بعد از تلفی امام جعفر صادق
 را در مدینه پس پرسیدم او را از آنچه مذکور شد پس امام گفت بدستی که الله عز وجل
 شمر در علم خود سالها را و مسکین از امتیاز یافت آنچه را که کفایت کند ایشان را از هر هزار

اول بعثت رسول الله صلى الله عليه واله در زمان
هفت رگت و هجده زکوة قرار داد از او بفرست که در آن روز بر من خبر بدهد از آن قرار
داد از آن بر جمع دانه مثل ارزن و ماش و برنج و خود و عدس و غیر اینها **باب**
باب ما یزکی عن الخویب شرح این باب بیان چیز است که زکوة داده میشود از جمله
دانه در این باب پنج حدیث است **اول** **الحمل** عن حمزة بن مسلم قال سألت عن الخویب ما
یزکی منها قال البر والتمر واللذة والذخر والارز والشك والعذرة والقمیم
كل هذا یزکی ولشبهه **شرح** البر بضم باء یكسطة وشدید را بیکسطة کیم الذرة
بضم ذال بانقطه و تخفیف را بیکسطة مفتوحة و تاء تانیث که بجای واو محذوف است
که لام الفعل است دانه مدور سفید که مشهور است الذخر بضم ذال بانقطه و
سکون خاء بانقطه ارزن الارز بضم هجره و ضم را بیکسطة و شدید را بیکسطة
برنج سلت بضم سین بیکسطة و سکون لام و تاء و بیکسطة در الاقسامی انجور و زیت
و از اجوبه هاره میانه المسم بکسر سین بیکسطة و سکون سیم و کسر سین دوم کجند
یعنی روایت است از عثمان بن مسلم که از دوایان امام حمزه را قرا و امام جعفر صادق علیهما
السلام است گفت پرسیدم امام را از دانه که چه چیز زکوة داده میشود از آنها
امام گفت که کدو و حبوبات و ذرت و کاه و برنج و حبوبات و مرکبات و کجند
جمع این زکوة داده میشود و مانند آن بیان مانند ظاهر میشود از حدیث آئیده
دوم **اصول** عن ابي عبد الله عليه السلام قال كل ما یزکی بالصاع قبله الاکون
فعلیه الزکوة و قال جعل رسول الله صلى الله عليه واله الصدقات فی کل
شیء انتبت الاکون اما کان فی الخضر و البقول و کل شیء یفقد من توهم **شرح**
الصاع بصاد بیکسطة و الف و عین بیکسطة جام آنجوری و مراد اینجا بیان آنست
که کجا این چهار مقدار و مراد بعد بضم سیم و شدید دال قدیست از کدو و مانند
آن که پر کنند و دست متصل یکدیگر را که کشیده شود بر و شی که کجا این چیزی بیشتر
داشته باشد و می باید در کتاب الصیام در حدیث هم باب هفتاد و پنجم که باب
الطهره است که الصاع سته ارطال بالمد و شبعة ارطال بالمرق قال و اخرین
انه یكون بالوزن الفا و مائة و سبعین و ثمان مین میشود که مراد بودن مثقال غیر

الضامة

و این چهار سده و نیم مثقال صیه فی است که در زمان ما متعارفست و تاء در وزن برای
و حدیث است و اینکه این وزن برای خرمات و غیره یا از این سبکتر میتواند بود و ضمیر
مستتر در بلیغ راجع بماء موصوله است و مفعولان الا و ماقت الا و ساق سین
بیکسطة و قاف جمع و سق بفتح واو و سکون سین بمعنی شست صاع و الف لام برای
عهد خارجیت بمعنی پنج و سق که مشهور است که ضاقت ضمیر علیه راجع بماء موصوله
است و در فی الحضر برای ظرفیت است اعم از بودن بعضی در کل و بودن تخم و مانند آنند
بوتة الحضر بضم حاء بانقطه و سکون صاد بانقطه و راء بیکسطة جمع اخضر بفتح هجره
و سکون خاء و فتح صاد بجزها و مراد اینجا سبزیهاست مثل کدو و اسفناج و مانند
انها که عمده انتقال با آنها بخوردن در وقت سبز بودن آنهاست البقول بضم باء
یکسطة و ضم قاف و سکون واو که آنها مثل بوتة خربزه و هندوانه و بادجان و خیار
و مانند آنها که در عادت آن بوتة خورده نمیشود و با حاصل آن چیده نمیشود و آن مجوز
و معطوف بر الحضر است کل منصوب و معطوف بماء موصوله است من بمعنی فی است
یومه عبارت از زمان آنکه است **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام
مثل حدیث سابق و امام گفت که هر چه چمانه کرده شد صاع بر رسید برنج و سق
که سجد صاع است پس برافت زکوة و امام گفت کرد این رسول الله صلى الله عليه
و اله و صفات را در هر چیزی که رو یا ندان از این مکرانچه باشد در سبزیها و در
کیاها و مکر هر چیزی که صانع شود در روز خود مراد اینست که صانع شود در آنکه
و قتی مکرانکه خشک است مثل زرد الو و هلو و انجیر و مکرانکه دست کاری کند مثل
سیب و به و انار و تخم نماد که ظاهر این حدیث اینست که انکور مادی که موز نشده
باشد زکوة نداشته باشد **سوم** **اصول** عن حمزة بن مسلم قال سألت عن الخویب ما
یزکی منها قال البر والتمر واللذة والذخر والارز والشك والعذرة والقمیم
كل هذا یزکی ولشبهه **شرح** البر بضم باء یكسطة وشدید را بیکسطة کیم الذرة
بضم ذال بانقطه و تخفیف را بیکسطة مفتوحة و تاء تانیث که بجای واو محذوف است
که لام الفعل است دانه مدور سفید که مشهور است الذخر بضم ذال بانقطه و
سکون خاء بانقطه ارزن الارز بضم هجره و ضم را بیکسطة و شدید را بیکسطة
برنج سلت بضم سین بیکسطة و سکون لام و تاء و بیکسطة در الاقسامی انجور و زیت
و از اجوبه هاره میانه المسم بکسر سین بیکسطة و سکون سیم و کسر سین دوم کجند
یعنی روایت است از عثمان بن مسلم که از دوایان امام حمزه را قرا و امام جعفر صادق علیهما
السلام است گفت پرسیدم امام را از دانه که چه چیز زکوة داده میشود از آنها
امام گفت که کدو و حبوبات و ذرت و کاه و برنج و حبوبات و مرکبات و کجند
جمع این زکوة داده میشود و مانند آن بیان مانند ظاهر میشود از حدیث آئیده
دوم **اصول** عن ابي عبد الله عليه السلام قال كل ما یزکی بالصاع قبله الاکون
فعلیه الزکوة و قال جعل رسول الله صلى الله عليه واله الصدقات فی کل
شیء انتبت الاکون اما کان فی الخضر و البقول و کل شیء یفقد من توهم **شرح**
الصاع بصاد بیکسطة و الف و عین بیکسطة جام آنجوری و مراد اینجا بیان آنست
که کجا این چهار مقدار و مراد بعد بضم سیم و شدید دال قدیست از کدو و مانند
آن که پر کنند و دست متصل یکدیگر را که کشیده شود بر و شی که کجا این چیزی بیشتر
داشته باشد و می باید در کتاب الصیام در حدیث هم باب هفتاد و پنجم که باب
الطهره است که الصاع سته ارطال بالمد و شبعة ارطال بالمرق قال و اخرین
انه یكون بالوزن الفا و مائة و سبعین و ثمان مین میشود که مراد بودن مثقال غیر

عليه السلام أقول لك إنك رسول الله صلى الله عليه وآله وضع الزكاة على سبعة أقطاب
وعفا عما سوا ذلك ويقول محمد بن الرضا وحيدنا زادة وقد كانت للذمة على عهد
رسول الله صلى الله عليه وآله فوقع عليه السلام ذلك هو الزكاة على كل ما يملك
بالضلع **شرح** مراد بوضع واكشاف خبر ليس جارية هت ومراد بعفو غيبه من
ثابت بفضله الهل است در سالی معین چنانچه بیان شد در شرح حدیث دوم باب
اول الفلالم الفائل برای عهد جاریت باعتبار اینکه روی اگر چه بصیغه مجرولت
دلالت بر روای می کند و لهذا در تفسیر حدیث گفته و روی غیر هذا الرجل و عندنا
ذرة تا آخر تفسیر مفعول تقول نیست بلکه کلام امام جعفر صادق علیه السلام است
حاصل جواب اینست که عفو رسول الله در سالی معین مبنی بر اینست که زکوة رجوع
در آن سال نیز فرض بوده لیکن چون رسول الله بقضای آیت سوره احزاب آیه اولی
بالمؤمنین من انفسهم اختیار مال مستحقین داشته و از انچه میداد در آن سال زکوة
جواب زکوة و فرض است موافق آنچه بیان شد در شرح حدیث دوم باب اول **میکند**
روایت از علی بن مهزیار باینکه گفت که خواندم در مکتوب عبد الله بن محمد سوی امام موسی
کاظم علیه السلام با امام رضا علیه السلام که فریاد شوم روایت کرده شده از
امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که فریاد رسول الله صلى الله عليه وآله
زکوة را بر نه چیز کردم و جو و خرما و مویز و زور و سیم و کوسند و کاه و شتر و غنیمت
زکوة را رسول الله صلى الله عليه وآله از انچه غیر گفت که مذکور شد باینکه امام جعفر
صادق علیه السلام را گویند که راوی این حدیث است که نزد ما چیزی بسیار است
که بسیار شد چند برابر آنچه گفتی پس امام جعفر صادق علیه السلام گفت که و چیست
آن پس گویند که گفت امام را که آن برین است پس گفت او را امام جعفر صادق علیه السلام
از روی تعجب که میگویم ترا که بدستی که رسول الله صلى الله عليه وآله فریاد زکوة
را بر نه چیز بخشید زکوة را از انچه غیر است و با وجود این میگویند که نزد ما در کمال
یا مانند آن مثل برین هست و نزد ما در مدینه نیز ذرت هست و تحقیق بود
ذرت در زمان رسول الله صلى الله عليه وآله پس نوشت امام موسی کاظم با امام
رضا علیه السلام که چنانست کلام امام جعفر صادق علیه السلام با این معنی که آنچه

و بعد از آن بخشید برین
شد بر در سالی رجوع

روایت شده از او در سنت و زکوة باینکه الهی بر هر چیزی است که بیانه کرده شد بصاع
مکمل و کتب عبد الله و روی غیر هذا الرجل عن ابي عبد الله علیه السلام ان الله سأل
عن الخبث فقال وما هو قال التيمم والأرز والدخن وكل ما غلة كالخضرة و
التبعر فقال ابو عبد الله علیه السلام ان الخبث في الخبث كلها زکوة و روی انصاع ابي
عبد الله علیه السلام ان الله قال كل ما دخل القبر فهو خبثي تجري الخطة والتبعر
والقبر والزبيب قال فآخر من جعلت هذا كل ما لا الارز وما أشبهه من
الخبثي الخبثي والعنبر زکوة فوقع عليه السلام صدق الزکوة في كل شيء كحل
شرح سؤال در صاهل شمار است باینکه بعضی حبوب زکوة ندارد باعتبار اینکه بیکل
در آن اید شادانه انار و به و سبب الغله بقیه غیر با نقطه و نشد بلام حاصل زمین
و مانند آن و به شبه در کاحطه اینست که هر دو بیانه کرده میشود القبر بقیه قاف
و کسره و سکون یاء و نقطه در باین و زای با نقطه بیانه که معروفست و ان تجاری
کندم بقدر تخم صد و چهل و چهار ذراع از زمین دارد الحبوب بکراه با نقطه و کسر
و فتح هم شده و صادق نقطه حجر و رویدل تفصیل ماء موصوله است **یعنی روایت**
عبد الله بن محمد سوی ابو الحسن که روایت کرده غیر این مد که مذکور شد از امام جعفر
صادق علیه السلام اینکه او پرسید امام جعفر صادق را از انها پس امام جعفر
صادق گفت و چیستان دانها گفت که کجند و برین و از زن و جمیع اینکه مذکور
شد حاصلست مانند کندم و جو در اینکه بیانه کرده میشود پس گفت امام جعفر
صادق که در انها پس کی انها زکوة هست و روایت کرده شده نیز از امام جعفر
صادق اینکه او گفت که هر آنچه داخل شد در قبر مثل این ان جاری میشود در جری
کندم و جو و خرما و مویز عبد الله گفت در آن مکتوب که پس خبر ده مرا فریاد شوم
که آیا برین برین و آنچه مانند آن شد در اینکه بیانه کرده میشود از انها که نخود
و هر چنان باشد زکوة هست یا نه پس نوشت ابو الحسن که راست گفتی و این برین
سه روایت از امام جعفر صادق زکوة هست بر هر چیزی که بیانه کرده شده **مکمل**
مکمل قلت لا یلی الحسن علیه السلام ان لنا رطباً و آرزاً فماذا لله علیه السلام فیها
فقال علیه السلام اما الرطب فلیدر علیک و فیما فی و اما الارز فما سقیه النما

با نقطه و الف زایده و هاء لام الفعل درخت بزرگ باز آور من بیایه یا تعضیه
 میتواند بود بنوعی از جان الفسک بگفته و سکون راه بی نقطه و کسر سین بی نقطه قعی
 از شفتی لضمی شباهه و ضمیر فیه و ضمیر فیه راجع بعضا است بنوعی از جهاز **یعنی** گفتیم
 امام جعفر صادق را که جیت در سوزها گفت و جیت آنها یا بنوعی که مردن جیت
 انقض گفت بنوعی و سوز و مانند سوز که خیار و کدو و بادجان باشد مثلا امام گفت
 نیست بلکه گفتی چیزی مگر آنکه فروخته شود مثل آنچه گفتی بقیه و کند و آن را
 برداشت صدقه فیه بشرط بلوغ نصاب و رسیدن از درخت بزرگ از شفتی
 و مانند های که زرد الو و به و سب و ام و د و ا ناعت مثلا که آباد ران درخت
 زکوة هست گفت نه گفتی قیمت نقدان چونست امام گفت که هر چه گذشت بر آن
 انچه قیمت نقدان پس زکوة بدو از شرط بلوغ نصاب **چهارم اصل** سألنا أبا الحسن
 علیه السلام عن الإنسان فيه زكوة فقال لا شيء انشان بضم و کسر هزه و سکون
 شد با نقطه کیهیت که بان جامه شویند و عجم نیز از این نام میخوانند **یعنی**
 پرسیدم امام موسی کاظم یا امام رضا علیه السلام را از انشان که آبادان زکوف
 هست بر امام گفت که نه **پنجم اصل** سألنا أبا الحسن علیه السلام عن القطر في
 الزعفران عليهما زكوة فقال لا شيء پرسیدم امام موسی کاظم یا امام رضا
 علیه السلام را از بنبه و زعفران که آیا بر آنها زکوف هست بر امام گفت که نه
ششم اصل عن أبي جعفر وأبي عبد الله عليهما السلام في الإنسان يكون فيه
 القهار ما لم يجمع فكان ما لا يملك فيه صدقة قال لا شيء البستان بضم باء بکسر
 و سکون سین بی نقطه و تاء و دو نقطه در بالا و وزن فعلان باغ سبزی و درختان
 میوه دار ماه موصوله بالی با عطف بیان القهار است ضمیر جمع راجع بجاه موصوله
 است و همچنین ضمیر کان و حمل مال بران بنوعی از جهاز است ضمیر فیه نیز راجع بجاه
 موصوله است **یعنی** روایت از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام
 در بابی که می باشد دران انواع میوه آنچه اگر فروخته میشود و نقد فرایوان
 آبادان زکوف هست امام گفت که نه **باب هفتم اصل** باب اقل ما يجب فيه
 الزكوة من الخبز شرح الحرف بفتح حاء بی نقطه و سکون راه بی نقطه و تاء نقطه

کاشتن تخم و تخم که کاشته میشود و آنچه حاصل میشود از کاشتن تخم و مراد اینجا
 معنی سوم است و ان شامل خرما و مویز نیز هست زیرا که جمیع اقول و بعض دوم
 از کاشتن تخم است و میتواند بود که شامل آنها نباشد بنا بر اینکه حرث مخصوص بزرگ
 باشد که تخم را استقر یا شند چنانچه در کثم و جواست **یعنی** این باب بیان میکند
 چیز است که واجب میشود دران زکوة از حاصل زراعت در این باب هفت حدیث
اول اصل عن جماعة قال سألنا عن الزكوة في الرزق والقر فقال في كل شيء
 أو ساق وسق والموستون صاعا والزكوة فيها سواء فأما الطعام
 فالثمن فيها سقت السماء وأما ما سقى بالعرب والدوالي فأما عليه يضاف
 الثمن **شرح** تفسیر وسق و صاع گذشت در شرح حدیث دوم باب پنجم مخفی
 که از این ظاهر میشود که در نصاب زکوة حرث و زراعت را ندارد بلکه مدار بر
 پیمان است الطعام بفتح طاء بی نقطه و غیر بی نقطه آنچه خورده میشود و بعد
 از علامی مثل گندم و جو که تا پخته نشود یا برشته نشود خورده نمیشود بخلاف
 مویز و خرما **باب دوم** از آنچه گفتیم در تفسیر طعام ظاهر میشود که منافات نیست میان
 این حدیث که دلالت میکند بر اینکه زکوة مویز و خرما بخیار است و احادیثی که دلالت
 میکند بر اینکه زکوة آنها مثل زکوة جو و گندم است زیرا که چون مویز و خرما پیش
 از رسیدن بعد مویزی یا خرما بی بسیار خورده میشود و ضبط حسابان بسیار
 مشکست پس این حدیث محمولست بر صورتی که حساب آنها مضبوط نشده باشد اصلا
 و احادیث دیگر محمولست بر صورتی که حساب آنها مضبوط شده باشد و آنچه
 خورده شده باشد بحساب درآورده شده باشد و الجملة و شیخ طوسی در
 استبصار اولا در این حدیث کرده و ثانیاً بر تقدیر مسلم گفته که محمولست بر آنچه
 با محمولست بر خصی که بعد از اخراج زکوة و اخراج محالیان در اموال میباشد
 والله اعلم تفسیر سقت السماء گذشت در شرح حدیث چهارم باب پنجم العرب بضم
 غیر با نقطه و ضم راه بی نقطه و باء بی نقطه جمع عرب بفتح عین و سکون راه و لواء
 بزرگ مثل سقف و سقف الدوالي بفتح دال بی نقطه و واو زائده و الف و کسر
 لام و تخفیف باء و دو نقطه در پایین جمع دالیه چرخانی که بانها آب از جاها

و مانند آنها می کشند **روایت** از جماعه که از رویان امام جعفر صادق و امام موسی
 کاظم علیهما السلام است جماعه گفت پرسیدم امام را از زکوة در مویز و خرما بر امام
 گفت که در هر پنج و سق یک سو است و سق شصت صاع است و زکوة در مویز و خرما
 برابر است با این معنی که در هر یک پنجاه است چون خام و سیر خورده میشود و اما آنچه
 نمانده نشود خورده نشود مثل گندم و جو پس زکوة در آن عشر است در آنچه آب داد
 آنرا ابر و اما آنچه آب داده شد بدو ها و خرما مثل زیت که بر آنست نصف عشر
در اصل عن صفوان بن يحيى و أحمد بن محمد بن أبي نصر قال ذكرنا لك الكوفة وما
 وضع عليها من الخراج وما ساقها أهل بيتك فقال من أسلم طوعا أو كرها
 أرضه في ياي و آنچه بمنه العشر من ثمنها و قال لها زكوة و نصف العشر
 كان بالرياء فيما عدا و منها و ما لم يعم و منها و ما لم يعم إلا ما لم يقبله من
 يعمه و كان للثمن و على الثمن في حصصهم العشر و نصف العشر
 و لكن في أقل من خمسة أو ما في خمسة من الزكوة **روایت** صفوان و احمد از رویان
 امام موسی کاظم و امام رضا و امام محمد باقر علیهم السلام اند ما در ما وضع موصول است
 وضع بصفه ماضی مجهول باب منع است که در اصل از باب ضرب بوده و نقل شده
 برای حرف جملی ضمیر علیها را جمع بکوفه است من بیانیه است و تبعیضیه میتواند بود
 الخراج بفتح و ضم خاء یا نقطه و راه یا نقطه و الف و جیم مایه یا دانه که بر زمین
 یا آب است و زمین قرار میدهد مادر و ما سار صدیده است و میتواند بود که مویز
 باشد بخلاف عاید بقدر یا ساریه سارین یا نقطه و الف و راه یا نقطه و جیم
 ماضی معلوم باب ضرب است السیره بکسر سین و میسون یا و دو نقطه در پایان
 دوش سار یا حاکم در میان رعیت ضمیر فيها را جمع بکوفه است اهل مرفوع و فاعل
 سار است ضمیر بدیه را جمع است بر جمع ضمیر له و اهل بدیه عبارت است از بعض
 بنی فاطمه که خرج کردند و بکوفه مسلط شدند و مدتی حکومت کردند چنانچه
 اشارت بان شد در کتاب الحجه در حدیث هفتم باب ان الحسن تا هم قیسا لو نهم عن
 معا لم نهم و بنو جهمون فی امورهم علیهم السلام که باب نود و هفتم است سما ایضا
 اخصل است از جماعه در حدیث سابق الزمراء بکسر راه یا نقطه و شین یا نقطه و الف

و هیزه متقلب از رویان عمر و هیزه یا نقطه و راه یا نقطه بصفه ماضی معلوم
 باب ضرب است و او در و ما لایعیم و هیزه یا نقطه جمله بر جمله یا راه موصوله است
 و جمله اخذ خبر است و این اشارت است باینکه زمین که در تصرف یا بر طایفه باشد
 آنرا از آباد نکرده باشند ملکان ایشان نیست بلکه حکم سایر موات دارد قبله بقا و
 یا و بکفله بصفه ماضی معلوم باب تعلیل است التعلیل دادن صاحب اختیار زمین
 از آن کسی بروشی که مانند اجاره است فرق اینست که در اجاره تعیین آخر مدت و آنچه
 انکس را باید داد هست و در تعلیل نیست التعلیل مصدر باب تفعیل مطاوع تفعیل **روایت**
 روایت از صفوان بن يحيى و أحمد بن محمد بن أبي نصر که مذکور کردیم برای امام علیه
 السلام کوفه را و آنچه را که قرار داده شده بر آن از مال پادشاه و و شریک و اهل بیت
 او را در کوفه پس امام در میان اینکه کدام زمین خراج دارد و کدام ندارد گفت که هر یک مسلمان
 شد از روی رضا و اگر داشته میشود زمین او که در تصرف مالکانه خود دارد در زکوة
 او بعنوان زکوة گرفته میشود از او عشر از آنچه آب داد آنرا باران و نهرها و کوفه میشود
 نصف عشر از آنچه باشد آب دادن بر زمین انبیاء و مائنان در آنچه آباد کردند آنرا
 از جمله زمین خود و آنچه آباد نکردند آنرا از جمله زمین خود میگیرد از آن امام زمان و
 میدهد از آن کسی که آباد کند از او سال یا مال یا نه از او فدی کند و میشود بر آن مسلمانان
 که زمین آباد خود را تصرف دارند و بر جمعی که زمین غیر خود را تصرف گرفته اند از امام و
 آباد کرده اند در حصصهای خودشان از حاصل زمین عشر و در آنچه آب داده باشد آنرا
 باران و نهرها و نصف عشر در آنچه آب دادن آن بر زمینان باشد و نیست در کمتر از
 پنج و سق که سید صاع است چیزی از زکوة را اینست که در خراج زمین خراجی
 شرط نیست بلوغ پنج و سق بلکه شرط است از زکوة حاصل ان **اصل** و ما آنچه بالتسبیف
 قد لاك الى الامام يعني لك الذي يرى كاصنع رسول الله صلى الله عليه وآله عليه
 قبل سوادها و يبايعها يعني أرضها و غلاتها و الناس يقولون لا يصلة قبالة الآخرة
 و الصلوات و قد قبل رسول الله صلى الله عليه وآله عليه و آله حبة و على المتقدين سوي
 قبالة الأرض العشر و نصف العشر في حصصهم و قال لا اقل الطائيف أسكرا
 و يبعثوا عليهم العشر و نصف العشر و إن مكة و حلتها رسول الله صلى الله عليه وآله

عَوَّةً وَكَانُوا اسْرَافًا فِي بَيْدِهِمْ فَاَعْتَقَمُوا وَقَالُ اذْهَبُوا فَاَنْتُمْ الطُّلُقَاءُ **شیخ** چو کی قبیل
رسول الله صلی الله علیه و آله خبر بیان میشود در کتاب المعیشه در حدیث اول
و دوم باب قبالة الارضین تا آخر که باب صد و بیست و هشتم است هر یک از سواد
و بیاض مصدر یعنی صفت مشبهه است یعنی ارضها و غلها کلام را وایت و ضمیر
مستتر جامع بر جمع ضمیر له است در فقايت سابقه تفسیر سواد ارض و تفسیر بیاض
بغل و احتمال دارد **اول** اینکه مراد بود زمین مختل تا باشد باعتبار اینکه در سابقه
و مراد به بیاض درخت خرما خود تر باشد باعتبار اینکه در افت است پس مراد است
که برای هر یک از زمین مختل تا که قابل زراعت علیها است و درختان خرما
حق علیها قرار داد **دو** اینکه مراد بود زمین غیر عمد باشد که خالی از مختل و
مراد بیاض مختل تا باشد که عمد است چنانچه عمد اهل اسلام را بیضه الاسلام
مینامند و عمد سر را ابيض الذرینا من قبله بکرافت و تخفیف یا بکفطه و الله
و تخفیف لام مصدر باب علم و نصر و ضرب است یعنی قبول کردن کار زمینی که آباد
نباشد از صاحبش شرط اینکه آبادان کند خرما و کاو خود مثلا و حصه انحصار آنرا
تسلیم صاحبش کند و از اقبال بصبغه مصدر باب تفعل نیز مینامند و بفتح فان
اسم مصدر است العوه بفتح عین ببقطه و سکون نون قهر و غلبه و مصدر را اینجا
بمعنی اسم فاعلت و حاست از فاعل دخلها یا بمعنی خود شل است و مفعول له است
از قبیل تعدیت عن الحرب جنانا یا از قبیل ضربیه تا دیبا صحر کافوا الجمع باهل مکة
که مفهوم میشود از لفظ مکة و او در وقال برای عطف تفسیر است برای فاده اینکه
مراد باعتبار اینجا اعتناق حقیقی نیست بلکه مراد اطلاق است و آن اینست که کسی بدهد
خود را رخصت دهد در تصرف آن که خواهد بی آنکه از او باشد حقیقه تا مبادا
که تجاوز از حد کنند و مثل این گذشت در کتاب الصلوة در شرح حدیث پنجم
فضل يوم الجمعة و لیلتها که باب شصت و ششم است **شیخ** و اینجا از زمینها
گرفته شد از مشرکان بنشیند بر این خیال که سولی امام زمان است بیان این که قبیل
میکند از آنکه که صلاح دانند چنانچه کرد رسول الله صلی الله علیه و آله با خبر
بیان این که قبیل کرد سواد خیر را و بیاض خیر را میخواهد زمین آنرا و درخت خرما

آنرا و مردمان جاهل میکنند که خوب غیاثند قبل از زمین و درخت خرما باعتبار
اینکه مثلث معین ندانند و حال آنکه تحقیق قبیل کرد رسول الله صلی الله علیه و آله
خیر را و واجبست بر جمعی که متقبل شده اند سواى حق قبل از زمین عشر و نصف عشر
در حصصهای ایشان از حاصل زمین و امام گفت که بدرستی که اهل طایف سلمان شانه
بطوح و گردانیدند واجب بر خودشان عشر را و نصف عشر را یا بمعنی که حق قبله برای
زمینهای ایشان قرار داده نشد و بدرستی که مکة داخل شد از رسول الله صلی الله
علیه و آله برحالی که قاهر بود و بود ناهل مکة است بدان در دست او پس از او کرد ایشانرا
و گفت که برید باید و برید که شما سرادگان باشید نه از ادکان حقیقی **سوم اصل** قال
اَوْ كَانَتْ بَعْدَ الْعَتَمَةِ وَمَا سَقَتِ السَّيَّانُ وَالْقِدَالُ اَوْ سَقَى الْغَرْبُ فَيُصْفُ الْعَشِيرُ
شیخ سقت بسین ببقطه و قاف بصبغه ماخر معلوم معتل العرب یا یی باب ضربت
و جایز بما عرفت و منت بتقدیر سفته از اکانت قیدانها است و ضمیر مؤنث مستتر
در کانت را جمع بانها است السحج بفتح سین ببقطه و سکون یاء و بقطه در بیان
و جاء ببقطه آنها یی که جاری میشود در زراعت و باغ پهای خود و خلوان از علامت
تألیف برای اینست که در اصل مصدر است بمعنی جاری شدن و این جمله شرطیه است
انصوفت که نههاست باشد و پهای خود آب زراعت و باغ نرو و در این احتیاج شود
بدلو و ایمان او کان عطفت بر سفت چنانچه می آید در حدیث ششم این باب و
ضمیر مذكر مستتر در کان را جمع است بما موصوله البعل بفتح باء بکفطه و سکون
عین ببقطه شوه و اینجا استعاره شده برای درخت خرما یی که در زمین غنای
باشد و احتیاج باب دادن نداشته باشد التران بفتح سین ببقطه و کسر نون و
تخفیف یاء و بقطه در پایین جمع سانیه شتران اکثر الذی لجمع ذالیه چرخهای
شتران اکثر العرب بضم غیر و ناقطه و ضم راه ببقطه و یاء بکفطه جمع غریب بفتح
غین و سکون رادلوهای بزرگ و مراد ایجاد دلوهاست که برای باجر حفا میاشد
یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام در زکوة که در ایجاد آب داد انواران
و نهها چون باشند آن نهها اینها و ان پهای خود یا باشد آنچه نخل که از ریشه آب

ن

چرخها بعد از آن زیاد
میشود آب پیراب داده
میشود

میشود نزد مادر کوفه باین روش که آب داده میشود بجاری شدن آب بپای خود پیراب
گفت که و بد رستی که این آب دادن هرگز نمیشود نزد شما چنان مختلف گفتم از ای امام
گفت که غله دو نصف میشود نصف بحساب نصف عشر میشود و نصف بحساب عشر میشود
مراد اینست که زکوة آن غله سه ربع عشر میشود یعنی سه حصه از جمله چهل حصه
فَقُلْنَا لَكَ أَنَّ خُفْيَةَ بِالْمَاءِ إِلَى مِائَةِ مِائَةٍ فَكُنْ مِنَ التَّقِيَّةِ وَالتَّقِيَّةُ بَيْنَ سِتْرٍ خَالٍ
وَفِي كُنْ مِنَ التَّقِيَّةِ وَالتَّقِيَّةُ بَيْنَ سِتْرٍ خَالٍ **فَقُلْنَا لَكَ أَنَّ خُفْيَةَ بِالْمَاءِ إِلَى مِائَةِ مِائَةٍ فَكُنْ مِنَ التَّقِيَّةِ وَالتَّقِيَّةُ بَيْنَ سِتْرٍ خَالٍ**
فَقُلْنَا لَكَ أَنَّ خُفْيَةَ بِالْمَاءِ إِلَى مِائَةِ مِائَةٍ فَكُنْ مِنَ التَّقِيَّةِ وَالتَّقِيَّةُ بَيْنَ سِتْرٍ خَالٍ
بفتح سین و سکون قاف و تاء و حذفت مفعول مطلق است **یعنی** هر گفتم که آن زمین
آب داده میشود چرخها بعد از آن زیاد میشود آب پیراب داده میشود باین روش
و در آب دادن بجاری شدن آب بپای خود امام گفت که در چند وقت آب داده
میشود یا آب دادن و در آب دادن بجاری شدن آب بپای خود گفتم در عرض
سی شب یا چهل شب و حال آنکه تحقیق گشته باین زمان در از زمین شش هفت ماه
که چرخ آب داده شده امام گفت که زکوة آن نصف عشر **فَقُلْنَا لَكَ أَنَّ خُفْيَةَ بِالْمَاءِ إِلَى مِائَةِ مِائَةٍ فَكُنْ مِنَ التَّقِيَّةِ وَالتَّقِيَّةُ بَيْنَ سِتْرٍ خَالٍ**
عَبْدُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْقُرْآنِ وَالزَّيْبِ مَا أَقَلَّ مَا يَجِبُ فِيهِ الزَّكَاةُ فَقَالَ آخِرُهُ
أَوْ سَائِي وَبِزَكَاةٍ فَاذْرُوعًا وَبِزَكَاةٍ فَاذْرُوعًا وَبِزَكَاةٍ فَاذْرُوعًا وَبِزَكَاةٍ فَاذْرُوعًا
الْعَدَقُ وَالْعَدَقَانِ وَالْحَارِيسُ كَوْنٌ فِي الْخَلْقِ نَطْعٌ قَبْلَ ذَلِكَ لَيْسَ بِهِ سَعَادَةٌ
بکسر هم و عین بی نقطه و الف منقلب از یاء و فاء و سکون همزه که کاهی منقلب بالغ میشود
وراء بی نقطه مرکب اضافیت در اصل یعنی روده مؤنث است و عبارتست از نوعی
از خرما می بد که گوشت و استخوان بزرگست چنانچه می آید در حدیث نهم باب هشتاد
چهارم و ام جعفر و رقیه همزه و نشد بیدیم و ضمیم و سکون عین بی نقطه و ضمیم راه
بی نقطه و سکون واو و راه بی نقطه مرکب اضافیت و آن نوعی دیگر از خرما می بد
که گوشت و استخوان بزرگست و از جعفر و رقیه می آید چنانچه می آید در حدیث
نهم باب هشتاد و چهارم و جعفر و رقیه همزه و نشد بیدیم و ضمیم و سکون عین بی نقطه
چنانچه خشک بیرون آید از سر کبر یا در الف و بی نقطه عین بی نقطه و سکون ذال با نقطه
و قاف درخت خرما که باران چیده نشده باشد و بکبر عین خوشه خرما و اقل

اینجا مناسب ترست بنظر بنون و طاء بی نقطه و راه بی نقطه بصیغه مضارع معلوم قاف
باب نصر است النظر بفتح نون و سکون طاء محافظت درخت خرما و نطاء با نقطه
میتواند بود النظر بفتح نون و فتح طاء نگاهبانی چیزی و حاصل هر دو یک است **بسی**
امام جعفر صادق علیه السلام را از خرما و میوه که چیست کمتر آنچه واجب میشود
در آن زکوة از جمله آنها پیراب امام گفت که پنج و سوات و واکداشته میشود خرما می که
انرا معافاره میبند و خرما می که انرا ام جعفر و رقیه میبند زکوة داده نمیشوند آن
دو را یعنی که هیچ کدام آنها در حساب پنج و سوات شمرده نمیشود هر چند که بسیار شود
آن دو و واکداشته میشود ایضاً برای پاسبان یا یکدخت خرما و در درخت خرما
مثلاً و پاسبان ضروری باشد در درخت خرما یا این آنکه محافظت میکند از این واکداشته
میشود آنچه مذکور شد برای عیال او اشارتست باینکه جمیع اخراجات ضروری که جنبی
باشد موضوعت از پنج و سوات چهل حصه سلطان که مذکور شد در حدیث چهارم این
باب و مثل حصه حداد و بخار و کوض و ر باشد و مثل نفقه الفتاة و مشهور اینست
باب هشتم **باب است صدقة الفم مرة واحدة** **شرح** الفم بفتح ناء سه نقطه و فتح
میم و راه بی نقطه میوه مثل میوه خرما و ذکر این بعنوان مثالست پس حکم آن دارد حال
زراعت مثل کدوم و جوج **ابن باب** بیان اینست که زکوة حاصل زراعت یکبار است
باین معنی که در یکال اقلت و بدین دین باب یکصد و شصت **عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ**
السَّلَامُ قَالَ أَتَى ابْنُ جُلْجُلٍ كَانَهُ حَرْثٌ أَوْ مَوْعٌ فَصَلَّى عَلَيْهَا فَلَبَّسَ عَلَيْهِ فِيهِ قَتْنٌ وَإِنْ
حَالَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ عِنْدَهُ لَا أَنْ يَحُولَ مَا لَا فَإِنْ فَعَلَ ذَلِكَ قَالَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ
عِنْدَهُ فَعَلَيْهِ أَنْ يَحُولَ وَلَا فَإِنْ فَعَلَ ذَلِكَ قَالَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ
کأن تعیین **شرح** آیتا بفتح همزه و نشد بیدیم و نشد بیدیم در بابین مضمومه و ما
ذائده مبتدأ است و مضامنت بر حمل کأن له انرا خصفت رجل است آخرت
بفتح حاء بی نقطه و سکون راه بی نقطه و ناء سه نقطه حاصل زراعت مثل کدوم و جوج
صدقه ایضا صدق بی نقطه و نشد بیدیم و نشد بیدیم در بابین مضمومه و ما
باب نفعل و نایب فاعل ضمیر مستتر با جرح رجل است و ضمیر بارز مضموم متصل
مفعول دوم است الضد بقی کسی را مال جز بگردن بر و نشد بیدیم و نشد بیدیم

که اخرجیات نقد است
در حکم جنبی است والله اعلم

نداشته باشد و لهذا عامل زکوة را مصدق بصفه اسم فاعل باب تفعلیل میباشد و اینجا
 اینکه چون زکوة مال کسی را میگیرد او را مالک خالص آن مال میکند و ضمیر مؤنث آن
 ضمیر است و ذکر آن بعنوان مثال است چنانچه مصنف رحمه الله در عنوان آنجا مذکور
 که جمله فلیر علی تا آخر خبر مبتداست ضمیر نه و نظایر آن را جمع خبر است بعنوان
 مثال کان در آنجا تا آمده است و ضمیر مستتر را جمع خبر است **یعنی** روایت از امام
 جعفر صادق علیه السلام گفت هر مردی که باشد او را حاصل زراعت یا مویه
 مثل موی و خرما پس زکوة میوه مثلا گرفته شود از وی نیست بران مرد در آن حرث
 چیزی هر چند که که در بران حرث سال نوزده و دیگر آنکه گردانان حرث را مال نقد
 یا بعضی که فروشد از نوزده و سیم پس اگر گردان کار را بر گردان مال نقد یا نوزده
 پس اگر دست اینکه زکوة دهد تا مال نقد یا او اگر عطلان بمال نقد نکند بر نیست بر او
 چیزی از زکوة هر چند که باقیان گردان حرث هزار سال چون ماند بعینه **فانما علی**
فی صدقة العشرة فاذا اذها مرة واحدة فلا شيء عليه فيه حتى يحول له مال لا يحول
 عليه الخول وهو عشرة **شرح** این تکرار ما بقست برای زیادتی موضوع فاما بفسخ فا
 و کسر ه و قشید و نون مفتوحة و الف بعد از ضمیر برای حصر است اضافه در صدقة
 العشر باینه است و ذکر عشر بعنوان مثال زکوة که هر صدقه نصف عشر است **یعنی**
 پس جز این نیست که بران مرد دست در آن حرث زکوة عشر مثلا بر چون او گردان زکوة
 عشر را بکار پس نیست چیزی بر او و در آن حرث تا آنکه گردانان حرث را مال نقد نکند
 بران مال نقد یا بر حال که آن مال نقد نوزده باشد **باب زکوة لک**
والفقه شرح این باب بیان زکوة زود سیم است در این باب نه حدیث **انما یسأل**
عن جماعة عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال في كل ما في ذرهم خمسة دنانیر
من الفضة وان نقص قلین علیک زکوة و من الذمیر من کل عشر من دینار یا نصف
 دینار و ان نقص قلین علیک **شرح** کل هر دو جا اعتبار نقد در مکلف است نه
 باعتبار نقد و دولت یا نقد نیست نوزده یک مکلف پس مقصود بیان نصاب
 اقل فسخه و ذهب است و منافات ندارد با اینکه نصاب دوم آنها ناقص باشد
 از دولت یا از نیست چنانچه می آید در بعضی احادیث این باب **یعنی** روایت از

جماعة از امام جعفر صادق علیه السلام سماع گفت که امام گفت که در هر دویست
 درهم شش دانق بچید در هر است از سیم و اگر که شود بر نیست بر تو زکوة و از هر دویست
 بیست دینار نصف دینار نیست و اگر که شود بر نیست بر تو چیزی بخشنی نمائند که این در
 صورتیست که قیمت بیست دینار زود دولت در هر سیم باشد پس اگر که یا زود شود
 نصاب نوزده یا که میشود چنانچه می آید در حدیث بجز این **باب دوم فصل اول**
أما عبد الله عليه السلام فقال في رجل صانع أقماع يبيد و الله يحبس عني
الحق والعشرة فبيعها زکوة فقال إذا اجتمع ما شاء و ذمهم فقال عليه الخول
فان علیها الزکوة **شرح** برسد مردی امام جعفر صادق علیه السلام را باین روش
 که گفت بدرستی که من مردی کار کار میکنم بدست خود و بدرستی که شان اینست که
 فراهم می آید نزد من بچید در هر و ده درهم برادر آنها هست زکوة پس امام گفت که چون
 فراهم آید دولت در هر یک که در بر آنها سال پس بدرستی که بر آنهاست زکوة **فانما**
عن أبي جعفر و أبي عبد الله عليه السلام قال لا لیکن یسألون العشرة من یفعل
من الذمیر منی فاذا اكلت عشرین مثقالا فینها نصف و مثقالا الى أربعة و
عشر منی فاذا اكلت العشرة و عشرین مثقالا فینها ثلثه آخر این حدیث و عشرین منی فاما الحساب
 کلها زکوة از آنجا **شرح** مشهور اینست که هفت مثقال شرعی نوزده ده درهم است
 و مثقال و دینار یکصد دینار و مشهور اینست که در هر نوزده و هشت جوبان است
 و گذشت در حدیث دوم باب سوم **یعنی** روایت از امام محمد باقر و امام جعفر صادق
 علیهما السلام گفتند که نیست در کمتر از بیست مثقال از زنجیری از زکوة پس چون
 رسید زکوة به بیست مثقال پس در آنهاست نصف مثقال یا بیست و چهار مثقال
 پس چون رسید زکوة به بیست و چهار مثقال پس در آنهاست سه خسر مثقال یا بنوعی
 که برای آن چهار مثقال نصف خسر مثقال زیاد میشود تا بیست و هشت مثقال پس بر این
 حساب است هر بار که زیاد شود چهار مثقال یا بنوعی که هر بار نصف خسر مثقال زیاد
 میشود و کمتر از چهار مثقال باعث تفاوت نمیشود **باب دوم فصل اول**
قال إذا اجازت الزکوة العشرة من دینار فقی کل أربعة دنانیر عشر دینار **شرح** مراد
 زکوة اینجا چیزی نیست که زکوة از آن می آید در این از قبیل ذمیر کل یا بجز یا بقیه

سبب باسم مستجاب است **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون گذرد زنی که زکوة آن باید داد از بیت دینا بر سر در چهار دینا که زیاد شود عشر دینا ریت برای زکوة **مسئله** سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ الذَّهَبِ كَيْفَ مِنْ الزَّكَاةِ فَقَالَ إِذَا بَلَغَ قِيَمَتُهُ مِائَتَ دِينَارٍ فَعَلَيْكَ الزَّكَاةُ **شرح** که استغنا میله است و خبر مبتداست مقدم شده ضمیر بیه راجع به ریت من یفصح بهم و نشد بدینون مبتداست و مضافت و مراد بر اینها وزن است و مراد بزکوة اینجا خبر ریت که زکوة انرا باید داد چنانچه در حدیث سابق گذشت و میگوید که زکوة اینجا یعنی خودش باشد و اضافه با دینی ملائت باشد **یعنی** برسدیم امام جعفر صادق علیه السلام را از زکوة که چندست در آن وزن آنچه زکوة انرا باید داد پس امام گفت که چون رسد قیمت آن بدو ریت در هر سیم پس بر آنست زکوة مراد است که وزنی معین ندارد بلکه مدار بر قیمت است محض نماید که از این ظاهر میشود که طلا سکون و دجست دارد از جهت نقد است و از جهت دیگر جنس است و باعتبار جهت اولست که زکوة دارد و باعتبار جهت دوم است که نصاب آن وزنی معین ندارد بلکه مدار بر قیمت است پس اگر کسی مثلا صد درهم و ده دینار که قیمت آن صد درهم باشد داشته باشد و سال بر آن گذرد و در هر نیم و ربع دینار زکوة آنست چنانچه ظاهر میشود از حدیث هشتم این باب **مسئله** سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي كَيْفَ وَصَحَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الزَّكَاةُ فَقَالَ فِي كُلِّ مِائَةٍ دِينَارٍ حِمْلَةٌ دَرَاهِمٍ وَإِنْ نَقَصَتْ فَلَا زَكَاةَ فِيهَا فِي الذَّهَبِ وَفِي كُلِّ عِشْرِينَ دِينَارًا بَغْلَةٌ دِينَارٍ وَإِنْ نَقَصَتْ فَلَا زَكَاةَ فِيهَا **شرح** مضمون این ظاهر است از حدیث اول این باب **مسئله** سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ مَا أَقَلُّ مَا يَكُونُ فِيهِ الزَّكَاةُ فَقَالَ مِائَةُ دِينَارٍ وَفِيهَا عِدْلُهَا مِنَ الذَّهَبِ قَالَ وَسَأَلْتُ عَنْ النِّسَبِ الْحَمَتِ وَالْعَشْرَةِ قَالَ لَيْسَ عَلَيْهِ شَيْءٌ حَتَّى يَبْلُغَ أَرْبَعِينَ يَمُوعًا مِنْ كُلِّ أَرْبَعِينَ دِينَارًا وَفِيهَا **شرح** العِدْلُ كَقِيَمِ يَنْقُطُهُ وَسَكُونُ دَالٍ بِنُقْطَةٍ هَتَا وَمراد اینجا هست از قیمت است النِّسَبُ بفتح نون و نشد بیهاده و نقطه در پایین مکوره و سکون نیز جایز است و فامیان دو عقد

نقصت

مثل عددی که زیاد شود بر صد و مانند آن و بیش از آن فرسد **یعنی** روایت از عیال الله بن علی حلبی گفت که پرسید مثل امام جعفر صادق علیه السلام از زکوة سیم سکون که حلیت که از آنچه میباشد در آن زکوة پس امام گفت دو ریت در هر از سیم و هفتای آن در قیمت از زکوة ای گفت که و پرسیدم امام را از میان دو صد یعنی عددی که زیاد شود بر دو ریت و صدی دیگر رسد مثل اینکه آن زیادتر باشد یا ده باشد امام گفت که نیت بر آن چیزی از زکوة تا آنکه رسد سیم چهارم بر داده میشود از هر سیم چهارم که زیاد شود یک درهم برای زکوة آن زیادتر **مسئله** سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَمْ يَكُنْ لَهُ يَمَانَةٌ وَبِأَنَّهُ دَرَاهِمُ وَنِصْفَةُ عَشْرَةِ دِينَارٍ أَعْلَىهَا فِي الزَّكَاةِ قَتْنِي فَقَالَ إِذَا جُمِعَ الذَّهَبُ وَالْفِضَّةُ قَبْلَ أَنْ يَمِيزَ ذَلِكَ مِائَتَ دِينَارٍ فَعَلَيْكَ الزَّكَاةُ لِأَنَّ صَبْرَ الْمَالِ لِلدَّرَاهِمِ وَكُلِّ مَا خَلَا الدَّرَاهِمَ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ سِتَاجٍ هُوَ خَرَجٌ مَرْدُودٌ إِلَى الدَّرَاهِمِ فِي الزَّكَاةِ وَلِذَلِكَ يَأْتِي **شرح** عین اینجا یعنی نقد صریحت و ماریه قیمت است اول نقد صریح و آن سیم سکون یککه معامله است مثل در هر دوم نقد غیر صریحت و آن زر سکون یککه معامله است و مال تجارت است ثبوتی که مذکور میشود در احادیث باب شانزدهم و سیم خالص سکون بغیر سکه معامله است چنانچه مذکور میشود در حدیث آئیند سوم مالی که غیر آنها باشد الملتاع بفتح میم و تاء و نقطه در بالا و عین بی نقطه مالی که غیر زر و سیم سکون یککه معامله باشد العز بفتح عین بی نقطه و فتح راء بی نقطه و ضا د با نقطه جنس یعنی مالی که غیر نقد صریح باشد **یعنی** روایت از اصحی بر عمار از امام موسی کاظم علیه السلام راوی گفت که گفته امام را که صد و نود در هر سیم و نوزده دینار زکوة که بجا جمع باشد آیا بر آنها هست از زکوة چیزی پس امام گفت که چون فراهم آیند و سیم سکون پس رسد آن باعتبار قیمت بدو ریت در هر پس در آنها هست زکوة برای اینکه نقد صریح مال در همهاست و هر چه غیر در همهاست از زر سکون یا ستاع پس آن جنس در الجملة بعضی صریح و بعضی غیر صریح بر گردانیده شده است سوی در همها باعتبار اطلاق قیمت آن در زکوة و در دینهای جراحتهای و مانند آنها **مسئله** سَأَلْتُ عَنْ تِلْكَ الصَّائِفَةِ قَالَ قُلْتُ لَا يَنْبَغِي عَبْدُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ يَكُنْ فِي قَرْيَةٍ مِنْ قُرَى خُرَاسَانَ يُقَالُ لَهَا

بخلاف آنکه اینها در اهرام بنسبت ثلث فضة وثلث من وثلث رصاص وثلث
 نحاس وثلث آهن وثلث آهک وثلث قشال ابو عبد الله علیه السلام لا
 بأس بذلك اذا كانت نحو زیند زکوة فقلت ان قلت ان حال علیها الخول
 من عیندی وثلثها ما یجب علی ذی الزکوة از حکمها قال نعم انما هو مالک
 ثلث مبتدات ویتقدیر ثلث منهاست فضة خیر است وجمعه صفت بعد از
 صفت در اهرام است من کبریم وثلث بدین بین نقطه معرب من تخفیف است
 الرصاص یفسخ راء بین نقطه و تخفیف صاد بین نقطه والف وصاد بین نقطه فلعن جویم
 ووار و زای با نقطه بصیغه مضارع معلوم غایبه باب نصر است ضمیر عندهم راجع
 باهل غار است انقضا بنون و فاقاوت بصیغه مضارع معلوم متکلم وعله از
 باب افعل است ارایت یفسخ همزه استفهام وفتح تاء مخاطب بمعنی اخبر است
 منها یفسخ میم وثلث بدین نون وضم ووه مبتدات ماء موصولة خبر مبتدات
 و مراد بمر اینها وزن است از کجا یقتدر استفهام است ضمیر هو راجع نیز است
 یعنی روایت از زید زکوة گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام را که
 بدرستی که من در شهری از شهرهای خراسان که نام آن بخارا است پرسیدم در
 ان شهر درهمها را که ساخته میشود دو دانگ از انها سیم است و دو دانگ ستر
 و دو دانگ قلعه است و عادت این بود که انها را بیع میبود نزد ایشان و عادت
 من این بود که می ساختم انها را و خرج میکردم انها را و رای گفت که پرسیدم امام
 جعفر صادق علیه السلام که نیست بروای بان ساختن و خرج کردن چون عادت
 این باشد که ان درهمها را بیع میبوده باشد نزد ایشان پرسیدم که خبره مرا که اگر
 گذرد بان درهمها سال برحالی که انها نزد من باشند و وزن انها و ذی باشد
 که واجب میشود بر من در ان وزن زکوة یا بمعنی که انها بوزن دو بیت درهم خالص
 باشد از زکوة میدهم انها را با وجود آنکه وزن سیم خالص انها کمتر از وزن دو بیت
 درهم خالص است امام گفت اری زکوة میدهم انها را بیان این آنکه جز از نیست
 که ان وزن مال تقدست در ان شهر مراد اینست که در اهرام معشوشه حکم در اهرام خالصه
 دارد و در وجوب زکوة در شهری که انها را بیع باشد **اهل** قلت فان آخرها لا یلک

لا یفق فیها شیئا فقیقت عنده حتی جاز علیها الخول از کجا قال ان كنت قریفا
 ان فیها من الفضة الخالصة ما یجب علی ذی الزکوة فقلت ما کان لك فیها
 من الفضة الخالصة من فضة وفتح ما یوی ذلك من الحب ثلث وان كنت لا
 اعلم ما فیها من الفضة الخالصة الا انی اعلم ان فیها ما یجب ذی الزکوة
 قال فانسبکما حتی تحاصر الفضة وینصرف الحب ثم یزکی ما حصر من الفضة
 لیستة واجدة **شرح** الحب یفتح خاء با نقطه وفتح باء بکسطة و ناء سه نقطه غش
 من در من فضة برای تمیز است و مراد اینست که زکوة ان میاید که ان جمله فضة
 خالصة باشد **سیم** کلمه پیرا که بیرون آورم ان درهمها را سوی شهری که خرج کرده
 نمیشود در ان شهر مثل ان درهمها و ان درهمها باقی ماند نزد من تا آنکه گذرد
 بر انها سال یا زکوة میدهم انها را امام گفت که اگر باشی یا بزوش که دانی که در این
 دران درهمها از سیم خالص و ذی است که واجب میشود بر تو دران وزن زکوة اگر
 سکوک باشی زکوة بده آنرا که برای ثقت دران درهمها از جمله سیم خالص از سیم
 و او گذار ایچنه را که غیر است از غش مراد اینست که در این شهر ان درهمهای معشوشه
 حکم در همهها خالصه ندارد بلکه جز انها حکم در همهها خالصه دارد باعتبار
 اینکه در ضمن مجموع سکوک است فی الحقیقه گفت و اگر باشم یا بزوش که ندانم انچه را که در
 درهمهاست از سیم خالص که آیا ثلث است یا بیش تر است یا کمتر است اینقدر هست
 که میدانم که دران درهمها و ذی از سیم خالص هست که واجب میشود دران وزن
 زکوة مراد اینست که میدانم که سیم خالص انها بوزن دو بیت درهم هست و ندانم
 که آیا بوزن دو بیت و چهل درهم نیز هست تا زکوة چهل درهم را بزودم یا نه امام
 گفت پس یکد از ان درهمها را تا آنکه خالص شود سیم و سوخته و بر کارد شو غش
 بعد از ان زکوة میدهم ایچنه را که خالص شد از سیم برای یکا مراد اینست که چون
 سکه ان بر طرف شد مگر زکوة ندارد و ذکر یکا اینست که انها با سکه یکا
 مانده باشد پس اگر دو سال یا بیش تر مانده باشد زکوة متعدد میشود و حق نمیکند که
 که اخین در صورتیست که صاحب انها سامحه نکند با دای زکوة انچه شک در ان باز
باب دوم فصل اول فی الزکوة علی الخلق و سائر الذی فی فقر النضه و الحیوة زکوة

شرح الحلی بضم حاء وکسر لام وشدید باء ووقفه در باین جمع حلی بفتح حاء
وسکون لام وضم وکسر حاء وفتح لام ولف جمع حلیه بکسر حاء وسکون لام ویرها
وبعضی میگویند که حلی بضم حاء وسکون لام جمع حلیه بفتح حاء وسکون لام است
بمعنی زیورها السباک بفتح سب ووقفه در باین ششهای طلا الف بضم فون وفتح
بفتح سب وکسر باء وسکون باء ووقفه در باین ششهای طلا الف بضم فون وفتح
فان مخففة وراء بفتح فاء وسکون فاف پارچهای سیم که سکه اند
یعنی باین باب بیان اینست که نیست بر زیورها وشمشهای طلا وپارچهای سیم وکهر
مثل لعل ویاقوت والماس زکوة مراد صورت نیست که اینها مال تجارت نباشد زیرا که
حکم مال تجارت حلیه محلی بدو حدایت باب شانزدهم در این باب نه حدیث
اقوال **اصول** **عن** ابی عبد الله علیه السلام قال سألت عن الحلی فی زکوة قال لا
در آنکه نسخ این حدیث مکررست با آنکه تفاوت در سند **یعنی** روایت از امام
جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که پرسیدم او را از زیور که آیا در آن است
زکوة گفت نه **و در اصل** **سألت** **ابا عبد الله علیه السلام عن الحلی** **أیرکب** فقال
إذا لا یخفی شیء **شرح** اذا بکسر هاء وفتح ذال یا نقطه ونون ساکنه که کاهی صورت
توین وکاهی صورت نون نوشته میشود ظرف زمانست شیء بمعنی چیزی معتد به
یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از زیور که آیا زکوة داده میشود
بر آنها گفت که در این هنگام باقی آنها اندازان چیزی مراد اینست که زیور زکوة ندارد
زیرا که در مالهای بسیار میماند بی آنکه دست گردان شود پس اگر هر سال زکوة داشت
باشد هیچ کس زیور نکاه نمیدارد پس بر طرف میشود از میان مسلمانان مکرر اندکی که
بعد مضایب نرسد وجز مضایب نیز نشود یا مراد اینست که اگر آن بزرگ و صریح میشود
سید **اصول** **یتبع** **الابا عبد الله علیه السلام** **وسأله** **بعضهم** **عن الحلی** **فیه** **زکوة** **فقال** **لا ولو بلغ مائة ألف** **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام
برحالی که تحقیق پرسیده بود و در بعضی بابان از زیور که آیا در آن در آن است
زکوة پس امام گفت که نه هر چند که رسد باعتبار قیمت بصد هزار درهم یا دینار
مجامد **اصل** **سألت** **ابا الحسن علیه السلام عن المال الذی لا یقبل به ولا**

وإن

یقبل بفتح یاء وکسر لام وشدید باء ووقفه در باین جمع حلی بفتح حاء
وسکون لام وضم وکسر حاء وفتح لام ولف جمع حلیه بکسر حاء وسکون لام ویرها
وبعضی میگویند که حلی بضم حاء وسکون لام جمع حلیه بفتح حاء وسکون لام است
بمعنی زیورها السباک بفتح سب ووقفه در باین ششهای طلا الف بضم فون وفتح
بفتح سب وکسر باء وسکون باء ووقفه در باین ششهای طلا الف بضم فون وفتح
فان مخففة وراء بفتح فاء وسکون فاف پارچهای سیم که سکه اند
یعنی باین باب بیان اینست که نیست بر زیورها وشمشهای طلا وپارچهای سیم وکهر
مثل لعل ویاقوت والماس زکوة مراد صورت نیست که اینها مال تجارت نباشد زیرا که
حکم مال تجارت حلیه محلی بدو حدایت باب شانزدهم در این باب نه حدیث
اقوال **اصول** **عن** ابی عبد الله علیه السلام قال سألت عن الحلی فی زکوة قال لا
در آنکه نسخ این حدیث مکررست با آنکه تفاوت در سند **یعنی** روایت از امام
جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که پرسیدم او را از زیور که آیا در آن است
زکوة گفت نه **و در اصل** **سألت** **ابا عبد الله علیه السلام عن الحلی** **أیرکب** فقال
إذا لا یخفی شیء **شرح** اذا بکسر هاء وفتح ذال یا نقطه ونون ساکنه که کاهی صورت
توین وکاهی صورت نون نوشته میشود ظرف زمانست شیء بمعنی چیزی معتد به
یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از زیور که آیا زکوة داده میشود
بر آنها گفت که در این هنگام باقی آنها اندازان چیزی مراد اینست که زیور زکوة ندارد
زیرا که در مالهای بسیار میماند بی آنکه دست گردان شود پس اگر هر سال زکوة داشت
باشد هیچ کس زیور نکاه نمیدارد پس بر طرف میشود از میان مسلمانان مکرر اندکی که
بعد مضایب نرسد وجز مضایب نیز نشود یا مراد اینست که اگر آن بزرگ و صریح میشود
سید **اصول** **یتبع** **الابا عبد الله علیه السلام** **وسأله** **بعضهم** **عن الحلی** **فیه** **زکوة** **فقال** **لا ولو بلغ مائة ألف** **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام
برحالی که تحقیق پرسیده بود و در بعضی بابان از زیور که آیا در آن در آن است
زکوة پس امام گفت که نه هر چند که رسد باعتبار قیمت بصد هزار درهم یا دینار
مجامد **اصل** **سألت** **ابا الحسن علیه السلام عن المال الذی لا یقبل به ولا**

معتل العبد وادی باب نصرت الکرکز بکره ببقطه و تحفیف کاف و الف و لا
ببقطه کج الصامت بصاد ببقطه و تاء و دو نقطه در بالا بصیفه اسم فاعل باب
نضجلا و یقره الفز بکر برون و قاف و الف و راء ببقطه جمع نقره بضم نون و
سکون قاف باجمای سیم که ندارد **بیم** و روایت از علی بن یقطین که وزیر
هرمن بوده از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که گفتیم امام را که بدستی کردی
ابتست که فراموشی کنی و چیزی از امانتت بدی یا قبیحتان درین یک را یا بعضی
که بیش از تمام سال دست گردان میکنی یا زکوة میدهم از امام گفت که نه بیان
آنکه هر چه نکشت بزکون زد تو سال این نیست بر تو دران زکونی و هر چه نبود کج پس
نیست بر تو دران چیزی از زکوة را وی گفت که گفتیم و حیث کج امام گفت که طلا
و نقره مسکوک بعد از ان امام گفت که چون اراده کنی ان دست گردان و کرد از زکوة
را پس بدان ان چیز امانتت را چه بدستی که شان اینست که نیست در پیشهای طلا
و پارچهای سیم چیزی از زکوة مخفی نمائند که منافات نیست میان این حدیث و حدیث
سابق زیرا که علی بن یقطین و معدود بوده چون وزیر هرمن بوده و در غرضه بسیار
داشته از اینکه هرمن او را مواخذه کند که مطلع شود که او اموال بسیار صرف
فقرا میبخشد بیکد بخلاف آنکه در حدیث سابق و تعلیم که اشیان بر او روایت
که دست گردان باعث شهرت و دران نیز مواخذه کا می باشد **هشتم فصل** عن
بعض اصحابنا انه قال لیس فی التبرکة فی التناهی علی التناهی و قال الذی اھم
التبرکة و دو نقطه در بالا و سکون باء ببقطه و راء ببقطه طلا و نقره وی
سکه زد و ناظر و در اھم باعتبار از زمانست و در مسکوکات که معاملت است از طلا
و نقره و هر وقت که باشد **بیم** و روایت از بعض یاران و اینکه او گفت نیست در زر
و سیم پس سکه زد و قیاس ازین نیست که زکوة بر مسکوکهای زر و مسکوکهای سیم است
نهم فصل عن ابی جعفر علیه السلام قال لیس فی الخوف و التواضع زکوة و ان
کثر **نهم** و روایت از امام محمد باقر علیه السلام گفت که نیست در سکه
بزر مثل اعل و باقوت و در مانند های سنکرزه مثل زر و ارید و غیره زکوة هر چند
بسیار باشد **باب یازدهم فصل** لیس زکوة المال الغائب و التبرکة و التبرکة

شرح ملا بقیایا اینجا است که ما اگر قدرت بر تصرف در آن نداشته باشیم مثلاً
 که در کس باشد و انکار بعد از انقضای وعده ننماید و باشد و مثلاً ای که در زوجه شد
 باشد یا که شده باشد و لکن بعضی دال بر بیقضاء مال که در خدمت دیگری باشد باشد
 معین و آن ملت بر نیامده باشد و آنچه ملت نداشته باشد یا مدت آن بر آمده
 باشد قرض است و کاه هر کدام از این دو یکی و بجای دیگری استعمال شود و ملا بقیایا
 صورتیست که درین موجود باشد و تلف بالکلیه نشد باشد و از جنسی باشد که
 زکوة در آن واجب باشد **یعنی** این باب بیان زکوة مالیت که صاحب قدرت بر تصرف
 بر آن نداشته باشد و زکوة درین مورد در این باب سیزده حدیث **اول**
اصل قُلْتُ لَا بِي حَتَّى عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا نَقُولُ فِي رَجُلٍ كَانَ لَهُ مَالٌ فَأُتِيَ بِهِ
 قَدْرَةٌ فِي مَوْضِعٍ فَلَمَّا حَالَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ كَتَبَ لِحُجَّتِهِ مِنْ مَوْضِعِهِ فَأَخْتَرَهُ
 الْمَوْضِعَ الَّذِي كَانَ آتِيَ فِيهِ مَذْفُونٌ فَلَمْ يَبْصُرْهُ حَتَّى بَعْدَ ذَلِكَ لَمَّا
 سَبَدَنَ ثُمَّ أَتَاهُ أَخْتَرَهُ الْمَوْضِعَ مِنْ جَانِبٍ كَمَا تَوَقَّعَ عَلَى الْمَالِ بَعِينَهُ كَيْفَ
 يُرَكِّبُهُ قَالَ لَا يَكُونُ لِحُجَّتِهِ لَئِنْ كَانَ غَالِيًا عَنَّا وَإِنْ كَانَ أَحَبَّكَ **شرح** گفته اند
 عهد باقر علیه السلام را که چه میگوید در مردی که بود او را مالی پس برد از این طرف
 کرد او را در جای پس رفت که گذشت بر آن سال رفت تا بیرون آورد و از آنجای آن
 پس برد از جای که گذشت که آن مال در آن مدفونست پس در یافتن آن مال را پس در آن
 کرد بعد از آن سه سال که مجموع چهار سال شد بعد از آن بدستش که او یکدین
 از طرفهای آن بود یکی از این پس رسید بر مال بعینه چون زکوة میداد از امام
 گفت که زکوة میداد از این یک سال اولت چه بدستی که آن مال بود در آن سرال اخر بدی و آن
 تصرف او هر چند که او بعد کرده بود اعمال را از تصرف خود بسبب فراموشی و کمی
نقص دوم اصل سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ الرَّجُلِ يَعْتَبُ عِنْدَهُ مَالَهُ
 خَمْسَ سَبْدَنَ ثُمَّ يَأْتِيهِ قَدْرٌ زُرَّاسُ الْمَالِ كَمَا يُرَكِّبُهُ قَالَ سَنَةٌ وَاحِدَةٌ **شرح**
 ملا بقیایا شدن اینجا بیرون رفتن از قدرت تصرف است در صورتی که آن مال بعنوان
 تجارت شخصی فروخته شده باشد تا ملتی که اگر در سر وعده و پس میداد زکوة
 یکساله بر صاحبش واجب میشد پس خمس سبدن عبارتست از پانجا (بعد از انقضای

وعد لا برد بره ببقطه و نشد بدال ببقطه بصيغه مضارع غائب مجهول مضاعف
 باب نصرت راس مرفوع و نايب فاعلت که استفهامیه منصوبت محلا و نايب
 مفعول مطلق است بتقدير زکوة که برکيه سند منصوب و نايب مفعول مطلق فعل
 محذوف بتقدير زکوة که برکيه سند **معنی** برسيم امام جعفر صادق عليه السلام
 را از مردی که از تصرف او بیرون میرود مال او بخیال بعد از آن می آید نزد او و باید که
 که برگردانیده نمیشود سرمایه یا بفیض که نقصانی در آن واقع میشود چند سال زکوة
 میدهند از امام گفت که کمال مراد سالست که بنابر پنج سالست **سوم اصل** عن ابي
 عبد الله عليه السلام قال ليس في زكوة الا ان يكون صاحب الدين
 هو الذي يؤخر فاذ كان لا يقبل على اخذ فليؤخر حتى يرضى
شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نیست در مالی که
 بعنوان تجارت در دست دیگری باشد زکوة مگر آنکه باشد صاحب ائمال یا
 تاخر ادای آن بر آن صاحب مال قدرت نداشته باشد بر آن تاخر ادای آن بر آن
 صاحب مال زکوة تا آنکه فراموشد از آن **اصل چهارم** عن جماعة قال سألته عن رجل
 يكون له الدين على التاجر حتى فيه الزكوة قال ليس عليه فيه زكوة حتى يقضيه
 فاذ اقبضه فعليه الزكوة وان هو طال حبله على التاجر حتى يتم لذلك يستوفى
 فليس عليه زكوة حتى يخرج فاذ هو خرج زكاه لغيره ذلك وان هو كان يأخذ
 منه قليلا قليلا فلا فليؤخر ما خرج منه أولا أو لا **شرح** مراد بدین اینجا مالیت
 که در دست دیگریست بغیر عنوان تجارت بقرینه مقابله این باقی تجارت که
 می آید در این حدیث و ان وصلیه و شرطیه میتوانند و بنا بر اولی فاد فلیست تقریر است
 و بنا بر دوم جزائیه است ضمیر هو راجع بالرجل است یا راجع بدین است و بر هر تقدیر
 فاعل فعل محذوفت و ما بعد ان معنی محذوفت مانند تفسیر بدل اشتمال چیزی
 برای آنچه بر تقدیر و ان طال هو طال حبله علی التاجر حبله مرفوع و فاعل طال است
 و ضمیر راجع بالرجل است و اضافه از قبیل اضافه مصدری فاعل است یا راجع بک
 است و اضافه از قبیل مصدری مفعولست بخروج غناء با نقطه و راه ببقطه و جیم بصیغه
 مضارع غایب معلوم باب نصرت مشا و الیه ذلک سال اول بعد از خروج است

و ان اینجا شرطیه است و ضمیر هو راجع بالرجل است **معنی** روایت از جماعه که از او یا
 امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام گفت برسيم امام را از مردی که
 میباشند او را بدین بر مردمان که ایا واجبست در آن دین زکوة امام گفت که نیست بر آن
 مرد در آن دین زکوة تا آنکه فراموشد از آن دین را بر چون فراموشد از آن بر اوست زکوة
 هر چند که او را زکوة و حبله بر مردمان تا آنکه تمام شود برای آن دین چند سال این
 نیست بر آن مرد زکوة تا آنکه بیرون آید آن دین از دست مردمان بر چون آن دین بیرون
 آید زکوة میدهند از برای آن سال خود و اگر آن مرد میفرستد باشد از جمله آن دین که
 پس باید که زکوة دهد آنچه را که بیرون آمد آن دین اولی اول مراد اینست که هر کدام
 که بیرون آید سالی یکبار سال زکوة انت بترب **اصل** وان كان متاعا و دينه
 و ما له في تجارته التي يتقلب فيها يوم يأخذ و يعطي و يبيع و يشتري فهو
 يشبه العتق في يده فعليه الزكوة ولا يمنع له ان يقبر ذلك اذا كان خالك
 متاعا و ما له على ما و صفت لك فهو تجر الزكوة **شرح** يتقلب بقاء و بقاء ببقطه بصیغه
 مضارع غایب معلوم باب تفعلت القلب غلطی که بعنوان تصرف در کارها
 چنانچه خواهد **اصل** فاد فعليه الزكوة برای تقریرت و دلالت میکند بر وجوب
 زکوة در مال تجارت برای آنکه مانند نقد است اگر چه نقد نیست حقیقه موافق احادیث
 که می آید در باب شانزدهم که باب الرجل يشتري المتاع اخرست و باب بيت وسو
 که باز زکوة مال الیتیم است و باب بيت و چهارم و لا ینعزل لا یتکدر بر کراهت مغایره
 و مشا و الیه ذلک دو احتمال دارد **معنی** اینکه حکمی باشد که مایل بر غلبه الزکوة است
 نظیر غیر بدله بعد مامعه و جزا تغییر فی الجملة منافات ندارد با وجوب زکوة در
 مال تجارت باعتبار آنکه واجب شامل واجب موسع نیز هست و تاخیر در آن مکروه
 و حرام نیست یا باعتبار آنکه وجوب شامل استحباب مومن نیز هست چنانچه شیخ
 طوسی در کتاب تصدیه الاحکام در بحث وقت گفته که الوجوب علی ضرب عتقا
 منها ما یستحق بترک العتاق و منها ما یكون لا ولی فعله و لا یستحق بالاحلال به
 العتاق و ان کان یستحق به ضرب من اللوم و العتب و از این ظاهر میشود که واجب
 چهار قسم است **اول** آنچه تارک آن خارج از ایمان است مثل تصدق بر یهودیت

افعال در دست تصرف اوست زکوة میدهند از **اصل** قال قلت اقدر على مال غيري
 بين يديه فقال انه ماله ما دام في يده ولكن ذلك المال لاحد غيره ثم قال يا ذرارة
 ارايت وصيعة ذلك المال وريحه لمن هو وهل من قلت للفقير قال فله الفضل
 وعليه النقصان وله ان يبيع ويكسر منه وياكل منه ولا ينبغي له ان يركبه
 قال بركبه فانه عليه **شرح** ادابت بهمه استفهام وفتح ناء مخاطب بمعنى اخبرني آ
 وضعية بفتح واو وكسر ضاد بانقطة وسكون ياء و نقطة در پايين و غير بنقطه مرفوع
 و مبتدأ است يا منصوب ومفعول ادابت است و اين كلام تا آخر برای رفع تعجب
 ذراره است و از قبيل استدلال بنبوت پس مقتض ميشود بصورتى كه بعضى مرمايه در
 انتاى داد و ستد دين موجب يكسال شود و زكوة ان بر قرض دهند باشد فله
 بتقدير استفهام انكاريت و انكار برای اخرافت كه ولا ينبغي له ان يركبه است
يعنى ذراره گفت كه گفتيم بعنوان تعجب كه آيا پس زكوة ميدهد مال غير خود را افعال
 خود پس امام گفت كه بدرستی كه آنچه در دست تصرف اوست و دیگری دست تصرف
 دران ندارد مال اوست چنانكه در دست تصرف اوست و نيست ان مال برای
 هيچ يك غير او بعد از ان امام گفت كه اى ذراره خبر ده مرا كه نقصان افعال و فایده
 ان برای كيست فائده و بر كيست ان نقصان گفت كه برای فرض كرده است امام گفت
 كه آيا پس برای اوست زيادتى و براوست نقصان و او راست اينكه زن خواهد و بيا
 پوشد از ان مال و خوف از ان مال و سزاوار نيست او را كه زكوة دهد از مال زكوة
 ميدهند از وجه بدرستی كه افعال برگردن اوست باعتبار سود و زیان **ههنا اصل** عن عبد
 الرحمن بن ابي عبد الله عن ابي عبد الله عليه السلام قال سالت عن رجل عليه دين
 ففني يده مال لغيره هل عليه زكوة فقال اذا كان فمضاهيها عليه للقول
شرح فرضا بفتح فاء وسكون واو بنقطه وضاد بانقطة بمعنى مفرضا است و
 مراد اينست كه موجب باشد باجل لازم كه صاحبش بيش از انقضای ان اجل طالبه
 نتواند كرد اصلا ضمير لغيره راجع بدين است و مراد اينست كه در ان سال زياد بر قرض
 دين چيزى هست بقرينه آنچه مى آيد در حديث نهم اين باب كه اذا كان فيه فضل
يعنى روايت از عبد الرحمن بن ابي عبد الله از امام جعفر صادق عليه السلام

راوى گفت پرسيدم امام را از مردى كه براوست دين و در دست تصرف اوست مالا
 كه براى غير خود است آيا بران مرد هست زكوف دران دين امام گفت چون باستان دين
 مفرض بر كند در ان سال بر زكوة بده **اوامر اصل** سالت ابا الحسن عليه السلام
 عن رجل باع بعماله ثلث سنين من رجل عليه دين وماله في يده يركب ذلك
 المال في كل سنة ثم يركبه او يركبه اذا اخذته فقال لا يركبه ولا اذا
 اخذته قلت له لا يركبه اذا اخذته فقال لا يركبه ولا اذا اخذته **شرح** بيعا مفعول
 مطلق صيغه اند بود و مفعول به ميتواند بود بمعنى بيعا و يا با قول الى متعلق به بيعا است
 و بنا بر دو م متعلق ببيع است و بر هر تقدير باعتبار ضمير معنى تاخيرت در بيع زيرا
 كه بيع مكرر ميشود تا آخر سه سال الملى بفتح ميم و كسر لام وسكون ياء و نقطة در
 پايين و همزه ما لدارى كه زود وفا كند باشد بحق مردم الثقة بکسر تاء سه نقطه
 و قاف و تاء تانيث مصدر معتل الفاء واوى باب حسب ايمنى و مراد اينجا محال ايمنى
يعنى پرسيدم امام موسي كاظم عليه السلام را از مردى كه چيزى فروخت و مشتقى
 ناسه سال بخرى كه سال دار زود وفا كند است بحق او و مال اخير در محل اعتماد
 آيا زكوة ميدهند او فروشنده ان مال را در هر سال كه ميگذرد با افعال يا زكوة ميدهد
 افعال او چون باز يافت كن افعال را امام گفت كه نه هر سال زكوة نميدهد بلكه زكوة
 ميدهند از او چون باز يافت كند از او گفتيم امام را كه براى چند سال زكوة ميدهد
 از او چون باز يافت كند از او گفت براى سه سال يا بضمي كه زكوة سه سال را بجا مى آيد
 مخفى نماند كه جمع ميان اين حديث و حديث سوم اين باب بحمل اين حديث بر صوة
 كه مشتمل بر مضايقة از خبر بدين نقد بهمان قيت ندارد و بايع دانسته تاخير
 كرده باشد قريبي مضايقة در تعجيل او ميشود بعد از انعقاد بيع **ههنا اصل**
 سالت ابا الحسن عليه السلام عن رجل عليه دين وفي يده مال وفي يده دين
 والمال لغيره هل عليه زكوة فقال اذا استقرضه فقال عليه الحول ثم زكوة
 عليه اذا كان فيه فضل **شرح** وفي بفتح واو و كسر فاء و تشديد ياء و دو نقطه در
 پايين بصيغة فعيل بمعنى فاعل معتل الفاء واوى و معتل الالام بايى باب ضرب بفتح
 و صفت مال است و در بعض نسخ وفاء بفتح واو و الف مدوده بصيغة مصدر

وفاء

نیز برای عهد خالصیت یعنی مالی که مذکور شد که صاحبش همیشه در داد و ستد
یکسری رواست از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که بنده سیف و شد
 یا بعینه خرید و فروخت میکند هر وقت مال او در دست است یا بعینه که هیچ یک از مال
 او در تمام سال نزد او باقی نماند چون میکند در زکوة ائمه امام گفت که زکوة میدهد
 ائمه را سال به سال و زکوة نمیدهد آنچه را که بر اوست از جنس آن دین که مذکور شد یا بخی
 که اگر او نیز از مثل خودی بنده خریداری نماید یا بعینه خریداری نماید زکوة آن را
 بدهنده انت بیان این آنکه جز این نیست که زکوة بر صاحبان غیر مالیت **سید**
اصل عن زرارة عن أبي جعفر عليه السلام وصرح عن أبي عبد الله عليه السلام
 أَنَّهُ قَالَ لَا أَتَمَّ الْجَلَّ كُنَّ لَهُ مَالٌ مَوْضُوعٌ حَتَّى يَحُولَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ فَإِنَّهُ لَيَكُونُ
 قَوْلُكَ كَانَ عَلَيْهِ مِنْ ذَلِكَ مِثْلُهُ وَأَكْثَرُ مِنْهُ قَلِيلٌ زَكَاةً مَا فِي يَدِهِ **شرح** ای موقوف و مستند
 ما زایده است و جمل مضاف الیه ای است مراد بمال موضوع سرمایه دیگر است که بان مرد
 داده شده تا داد و ستد کند برای خود چنانچه بیان شد در شرح حدیث ششم این باب فائده
 برکته خبریت است و ان وصلیه است فادد فلذلك برای تقریر است **روایت**
 از زاده از امام محمد باقر علیه السلام و روایت از ضریح از امام جعفر صادق
 اینکه آن دو امام گفتند که هر مردی که باشد او را مال بقدر که گذارسته شده باشد
 تا آنکه گذرد بر آن سال بر بدستی که او زکوة میدهد از هر چند که باشد بر او از
 دین مثل آن مال و بیشتر از آن مال پس باید که زکوة دهد آنچه را که در دست تصرف
 اوست و داد و ستد میکند و صاحبش بر لیت از نفع و ضرر آن **باب دوازدهم**
اصل باب اوقات الزکوة شرح این باب بیان و قضا ادا زکوة است در این باب
 حدیث **اولی اصل** سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ الزَّكَاةِ فَقَالَ أَنْظِرْ
 شَهْرًا مِنْ أَلَسْتَ قَائِلًا أَنْ تَكُونَ زَكَاةً مِنْ قَوْلِكَ فَإِذَا أَصَلَ ذَلِكَ الشَّهْرَ فَأَنْظِرْ مَا
 نَصَرَ بَعْضُهُنَّ مَا حَصَلَ فِي يَدِكَ مِنْ مَالِكَ فَرَحِّجْهُ وَإِذَا حَالَ الْحَوْلُ مِنَ الشَّهْرِ الَّذِي
 زَكَيْتَ فِيهِ فَإِنْ تَقَبَّلَ مِنْكَ مَا صَنَعْتَ لَيْسَ عَلَيْكَ أَكْثَرُ مِنْهُ **شرح** مقصود
 سائل سؤالیست از حال تا جری که سرمایه او که هر روز و روز زیاد میشود و گاهی کم میشود
 و برای هر کدام ضبط تاریخ علیهم فیتوانند که تا در هر سال زکوة از آنجا بدهند

بمون و نشدید ضار با نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم بایضا است انقض بفتح ثو
 جاری شدن آب نال نال و اینها استعاره شده برای حصول نفع و زیادت ثروت سرمایه
 بتدریج یعنی تا مالک کلام را و لیت حاصل فی یلک عبارت است از سرمایه خواهد بود
 آن نزد صاحبش حاضر باشد و خواه بعضی آن دین باشد نزد مردم چنانچه ظاهر شد از
 حدیث چهارم باب سابق که هوشیه العین فی بدیه من در سن مالک بیانیه است
یکسری پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از زکوة که چه وقت باید داد
 اگر تا پنج حدیث سود و زیان هر روز معلوم نباشد پیش امام گفت که دین کن ما هر سال
 از مال قریب بر با خود قرار ده ایضا که اگر آن زکوة سرمایه خود را در آن ماه پس چون دخل
 شود آن ماه که با خود قرار دادی پس نگاه کن آنچه را که بتدریج آمده امام بیضا آمد آنچه را
 که حاصل شده باشد در دست تصرف تو که مایه نیست پس زکوة ده از او چون گذرد
 سال از ابتدای آن ماه که زکوة دادی در آن سال زکوة را ادا زکوة را بثلث آنچه کردی
 در سال سابق یا بعینه که سرمایه آن وقت را نیز زکوة ده خواه کمتر از سرمایه سال
 سابق باشد و خواه بیش تر خواه مساوی نیست بر تو بیش تر از آنچه مذکور شد
دوم اصل عن أبي جعفر عليه السلام قَالَ قُلْتُ لَهُ لَزَكَاةٍ وَقَدْ مَعْلُومٌ نَعْلِي
 بِهِ قَالَ فَقَالَ إِنَّ ذَلِكَ لِيُخْتَلَفَ فِي إِيصَابِهِ الرَّجُلُ الْمَالُ وَأَمَّا الْفِطْرَةُ فَإِنَّهَا مُعَلَّقَةٌ
شرح مقصود سائل اینجا خبر مقصود سائل حدیث سابق و این در باب است که
 تاریخ حدوث مال که زکوة از آن باید داد مضبوط باشد الفطره کبر فایضا و طاه بنقطه
 و الله بنقطه صدقه و لجه بانقضای ماه رمضان یعنی روایت از امام جعفر صادق
 راوی گفت که گفتیم امام را که آیا برای ادا زکوة وقت هست که معین باشد که داده
 شود در آن وقت راوی گفت که پس امام گفت که بدستی که وقت آن هرگز نباشد
 میشود در دریافتن مردم مال را و اینست که انوقت معین نیست بلکه وقت یک سال تمام شود از
 ابتدای حدوث مال و چون در سال آن غنای باشد انقضای سال نیز غنای باشد و اما زکوة و طه
 بدینست که ان معین است اعتبار وقت یا بقیه که غنای میشود **سوم اصل** عن أبي جعفر عليه السلام
 قَالَ قُلْتُ لَأَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ زَكَاةٌ فِي شَهْرِ رَجَبٍ إِلَى أَنْ يَخْلُفَ
 مِنْهَا شَيْئًا فَخَالَفَهُ أَنْ يَخْلُفَ بَنِي مِنْ بَنِي أَبِي فَقَالَ إِذَا حَالَ الْحَوْلُ فَأَخْرِجْهُ مِنْ مَالِكَ

محل

در فرقه است و هر دو ضمیر راجع بهما است و اینست از اصفهانی گفت
که گفتیم امام جعفر صادق علیه السلام را که میباشد مردی مالی بر قرض میکند
از آن مردی داخل سال زکوة شمرم از امام گفت که چون قرض کردی از او بر داخل
سال زکوة بشمر از آنکه بر بدستی که بر قرض میکند بعضی اموال را در عرض نصف اول
سال و بعضی را بعد از آن مراد اینست که در عرض سال بتدریج میگیرم و ضبط تا ریخ هو
کدام نمیتوانم کرد و وی گفت که بر امام گفتند که بعد از آن گفت که چه خوبست آنچه
داخل کردی در مسئله بعد از آن امام گفت که آنچه قرض کردی از مال و در عرض شما
اول بر داخل سال زکوة بشمر مجموع از بعد از شما از آن سال و آنچه قرض کردی از بعد از شما از آن
شما از آن سال بر شما زکوة کن از آن سال و او را نه به او چنانست چون تان به دست آوردی
مالی که بر آکنده باشد در عرض سال بهی که اصل بر این بدست و نه مال را در عرض اول
سال از شما و بر داخل سال زکوة بشمر از آن ده سال خود همگی اموال را و آنچه بدست
آوردی بعد از آن بر شما زکوة کن از آن سال آینده یا بهی که در اول سال و
آورنده به اموال دوم را بهی که داخل سال زکوة بشمر **شرح** اصل عن ابی بصیر عن ابی
عبدالله علیه السلام قال سألت عن رجل یكون یضف ماله عتیا و یضف
تبعاً یضف علیه الزکوة قال یزکی العتیین و یزکی الذین قلت قاله افقتاه
بعده سنة أشهر قال یزکیه جبر افقتاه قلت فان هو حال علیه الخول
و عمل الفهم الذی کان یزکی فی و قد أفی لیسف ماله سنة و لیسف فی
الآخر سنة أشهر قال یزکی الذی مرق علیه سنة و یزکی الآخر حتى یزکی
علیه سنة قلت قاله اشتبهی ان یزکی ذلک قال ما الحسن ذلک **شرح** مراد
بعضی آنچه نقد موجود است و مراد بدین نقد در دست دیگر است که بعنوان تجارت
نیست چنانچه ظاهر است که گفت در حدیث ششم و در ده باب سابق و سوائه
که مراد اعم باشد یا اینکه زکوة مال تجارت واجب یعنی مستحب مؤکد باشد یا غیر
مانند نماز فرض بوسیله نباشد بر کسی در این حدیث بیخ جام مذکور است و ظاهر اینست که
مراد بزرگ در دوم داخل شمریدن در سال زکوة باشد و در بلکه دادن زکوة باشد
ما الحسن میتواند بود که بجز نفی وصفه مضارع معلوم مستحکم و حدیث ان باری تعالی

باشد و میتواند بود که بکلیه استغنیام وصفه ماضی معلوم غایب باب افعال برای
تجرب باشد یا اینکه تقدیم بقصد زکوة نباشد بلکه بعنوان مساعد و قرض حسنه
باشد پس اگر در وقت حلول زکوة قرضداران از استحقاق بیرون رفته باشند ادا
ان باید کرد و مؤید احتمال اولست حدیث هشتم و نهم این باب **بی** روایت از ابو
بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام را وی گفت پرسیدم او را از مردی که پیش از
نصف نقد او نقدی که موجود است و نصف آن نقدی که در دست دیگر است بر
فرود می آید بر او وقت زکوة امام گفت زکوة میدهد نقد موجود او و لمیکار نقد
غیر موجود را گفت بر بدستی که اتم و او بر گفت از بدین بعد از شما امام گفت
که داخل سال زکوة بشمر و اموال دوم را در وقت که او بر گفت از آنکه بر آن در گذشت
بر او سال و فرود آمد ماهی که عادت او آن بود که زکوة سال خود را میداد در اموال و بر
که بقیه گذشت برای نصف مال و یکال و برای نصف دیگر شما امام گفت زکوة
میدهد آن نصف را که گذشت بر آن یکال و او میگوید آن نصف دیگر را تا آنکه
گذرد بر آن یکال گفت بر بدستی که اتم و میل کرد و اینرا که زکوة دهد آن نصف را که
شما بر آن گذشت امام گفت که خوب نیستیم از آن عمل **بی** **شرح** اصل عن ابی عبدالله
علیه السلام انه قال فی الرجل یخرج زکوة فیمسک بعضها و یمسک بعضها لیسف
بها الموضع فیکون من اوله الى اخره ثلثة أشهر قال لا بأس **شرح** روایت
از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او گفت در مردی که بیرون میکند زکوة
مال خود را بر قیمت میکند در سحیفین بعضی از او نگاه میدارد بعضی را
بر مالی که طلب میکند پس آن زکوة یعنی نگاه داشتن بعضی از زکوة جای لایق
بر میباشد از اول دادن زکوة تا احران سه ماه امام گفت که نیست و مالی یا بعضی
که قصه و ندارد **شرح** اصل قلت لابی عبدالله علیه السلام الرجل یخرج زکوة
المال یزکیه اذا مضی نصف السنة قال لا ولیکن حتی یجزل علیه الخول
و یحل علیه انک لیس لاحد ان یجزل صلوته الا لو فیهما و کذلک النکوة
ولا یصوم احد فیه رمضان الا فی شهره الا قضاء و کل قریضة انما تؤدی
اذا حلت **شرح** شهر رمضان منسوب و بایب مفعول مطلق محذوف وقت بقدر یصوم

که کجاست او و مردمانی چون کرده میشود بامیرانش فرستادند تا بپایان رساندند که
جدا کرده میشود تا وقتی که آید گفت که پس آیا بر ما ان غایب زکوة هست پس امام گفت
که نه تا آنکه آید گفت پس چون آید یا زکوة میدهد یا نه را بر امام گفت که نه تا وقتی که
که گذرد بران سال در دست تصرف او **دوم** **احمد** سالت ابا عبد الله علیه السلام
عن الرجل یفید المال قال لا یزکوه حتی یحول علیه الخول **شیخ** یفید بقاء و
دو نقطه در پایان و در این نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است
الافاده کب فایده و رسانیدن فایده و مراد اینجا معنی اولت یعنی رسیدن امام
جعفر صادق را مردی که فایده خود میکند مال را امام گفت که زکوة نمیدهد
آنرا تا وقتی که گذرد بران سال **سوم** **احمد** سالت ابا عبد الله علیه السلام عن
رجل کان له مال موضوع حتی اذا کان قریباً من اربع الخول انفق قبل
ان یحول علیه اعلیه صدقه قال لا **شیخ** رسیدن امام جعفر صادق را
از مردی که بود او را مالی گذاشته شده تا آنکه چون شد نزدیک بر سال خرج کرد
از ایشان را آنکه گذرد بران سال آیا واجبست بران مرد زکوة امام گفت که نه **چهارم** **بخاری**
عن جریر بن عبد الله عن زارة قال قلت لابی جعفر علیه السلام رجل کان
عنده ما یساوی زهم غیر زهم احد عشر شهراً اصاب دهنه بعد
ذلك فی الشهر الثاني عشر فمکلت عنده ما یساوی زهم اعلیه زکوة لها قال
لا حتی یحول علیه الخول و هو یأخذ زهم فان کانت مائة و خمسین
قال اصاب من یسبب بعد ان یمضی شهر فلا زکوة علیه حتی یحول علیه
المائة من الخول **شیخ** غیر مضبوط مانند سننهای منقطع بعد ذلك تکرار
معنی هم است **پنجم** **روایت** از جریر بن عبد الله از زارة گفت که گفت امام محمد باقر
علیه السلام را که مردی بود نزد او دویت درهم مکرید در یازده ماه بعد از
بهر رسانید درهمی بعد از گذشتن یازده ماه در ماه دوازدهم بر کمال شد نزد
او دویت درهم تا آخر ماه دوازدهم آیا بر او هست زکوة ان دویت درهم امام
گفت که نه تا وقتی که گذرد بر او سال بر حال که درهمها دویت درهم باشد پس
اگر باشد درهمها صد و پنجاه درهم پس بهر رساند پنجاه درهم را بعد از آنکه گذرد

یکما از ابتدای آنکه یکی بودن صد و پنجاه درهم نیست زکوة بر او تا وقتی که گذرد بران
دویت درهم سال **ششم** **احمد** سالت ابا عبد الله علیه السلام عن رجل کان
عنده ما یساوی زهم غیر زهم احد عشر شهراً اصاب دهنه بعد
ذلك فی الشهر الثاني عشر فمکلت عنده ما یساوی زهم اعلیه زکوة لها قال
لا حتی یحول علیه الخول **شیخ** مع یفید هم و فتح عن اسم است و برای طرف زمانست و مقصود
اینست که گذشتن مجموع ان سال بران درهم باشد و پس از آن انقضای ان سال بران و
در وقت بوده که مجتمع بوده یا یکدهم بقرینه اینکه صورتی که مجموع سال بر مجموع دویت
درهم گذرد قابل سؤال نداده نیست فصالح جواب امام علیه السلام اینست که و الحیث
زکوة بر مالی که بنصاب رسیده باشد و بعد از ان یازده ماه و کسری بران گذشته باشد
و ساقط میشود ان وجوب زکوة اگر دوازده ماه تمام نگذرد بران یا بمعنی که صاحب
ان مال را اجازت نیست اینکه ضرورتی نماید از ابعاد از یازده ماه و پیش از تمام شدن
دوازده ماه از ملکیت خود اخراج کند و اگر اخراج کند زکوة ساقط میشود و خواه
با ضرورت و خواه بی ضرورت اما بشرط آنکه برای محض کسری ایندک از زکوة نباشد
فراق اینست که در اول گناه ندارد و در دوم دارد و این واضحتر میشود در تفسیر این
حدیث یعنی گفتن امام را که بر او باشد نزد او دویت درهم مکرید در هر سال گذرد
بران درهمها چند و زینش از آنکه تمام شود یکجا بعد از ان بهم رساند یکدهم را
پس آید بران درهمها با ان یکدهم سالی آیا بر او هست زکوة امام گفت اری و اگر
نگذرد بران درهمها بهر سالی پس نیست چیزی از زکوة بران مرد در ان درهمها
احمد سالت ابا عبد الله علیه السلام عن رجل کان عنده ما یساوی زهم غیر زهم احد عشر شهراً اصاب دهنه بعد
ذلك فی الشهر الثاني عشر فمکلت عنده ما یساوی زهم اعلیه زکوة لها قال
لا حتی یحول علیه الخول **شیخ** مع یفید هم و فتح عن اسم است و برای طرف زمانست و مقصود
اینست که گذشتن مجموع ان سال بران درهم باشد و پس از آن انقضای ان سال بران و
در وقت بوده که مجتمع بوده یا یکدهم بقرینه اینکه صورتی که مجموع سال بر مجموع دویت
درهم گذرد قابل سؤال نداده نیست فصالح جواب امام علیه السلام اینست که و الحیث
زکوة بر مالی که بنصاب رسیده باشد و بعد از ان یازده ماه و کسری بران گذشته باشد
و ساقط میشود ان وجوب زکوة اگر دوازده ماه تمام نگذرد بران یا بمعنی که صاحب
ان مال را اجازت نیست اینکه ضرورتی نماید از ابعاد از یازده ماه و پیش از تمام شدن
دوازده ماه از ملکیت خود اخراج کند و اگر اخراج کند زکوة ساقط میشود و خواه
با ضرورت و خواه بی ضرورت اما بشرط آنکه برای محض کسری ایندک از زکوة نباشد
فراق اینست که در اول گناه ندارد و در دوم دارد و این واضحتر میشود در تفسیر این
حدیث یعنی گفتن امام را که بر او باشد نزد او دویت درهم مکرید در هر سال گذرد
بران درهمها چند و زینش از آنکه تمام شود یکجا بعد از ان بهم رساند یکدهم را
پس آید بران درهمها با ان یکدهم سالی آیا بر او هست زکوة امام گفت اری و اگر
نگذرد بران درهمها بهر سالی پس نیست چیزی از زکوة بران مرد در ان درهمها

نای هشت یازده باشد و همانند هب کرده باشد زیرا که اگر پیش از آن باشد که هر یک از
 چنانچه می بود در تهنه این حدیث **یعنی** هر یک از آن که گفت و گفت هر یک از زاره و محمد بن مسلم
 که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که هر مردی که باشد او را نقدی بقدر نصیب
 بپردازد در آن سال پس بدستی که انفراد زکوة میدهند اما اگر آنکه امام را که بپردازند
 اما از پیش از آخر شدن سال بیکجا یا بیکروز امام گفت که نیست بر او چیزی از
 زکوة هر که با جمعی که هر بار که چنین کاری کند زکوة ساقط میشود هر یک که و نقل
 کرد زاره از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او گفت که جز این نیست که
 این مرد مانند مردیست که روزه را نخورده در ماه رمضان در روزی در وقت نماز
 او در وطن خود مثلا بعد از آن بیرون رفت در آخر روز قصد سفری بایز و شر که
 اراده کرد بان سفر خود بر طرف کردن کفاره را که واجب شد بر او و اینست که اگر
 چه کفاره بر طرف میشود اما کفاره افطار در حضور میباشد و نظیر اینست حال **یعنی**
وَقَالَ أَنَّهُ حِينَ تَأْتِي الْهِلَالَ الثَّانِي عَشَرَ وَجَبَتْ عَلَيْكَ الزَّكَاةُ
وَلَا تَكْفِي لَوْ كَانَ وَهَبًا قَبْلَ ذَلِكَ لَمْ يَكُنْ عَلَيْكَ شَيْءٌ مِمَّا تَكْفِيهِ مِمَّا تَكْفِيهِ
فَرَأَوْهُ إِنَّمَا لَا يَمْنَعُ الْحَالُ عَلَيْكَ وَقَامَا مَا لَا يَحِلُّ عَلَيْكَ فَلَمْ يَمْنَعَا وَلَا
يَحِلُّ لَهُ مَنَعَ مَالِ غَيْرِهِ فَبَيَّنَا أَنَّهُ حَلَّ عَلَيْهِ شَيْءٌ رَوَيْتُ هِلَالَ ثَانِي عَشَرَ عَابَرْتِ
 از دخول اول وقت مغرب شب اول ماه دوازدهم موافق آنچه می آید که و اذا دخل
 الشهر الثاني عشر يرد ذكر روية هلال بعنوان مثالت و منافات ندارد با اینکه
 اول ماه دوازدهم موافق شب بد افتد مثلا زیرا که میتواند بود که هم رسیدن نصیب
 برای آن مرد در میان ماهی اتفاق افتاده باشد پس ماه دوازدهم او عددی خواهد بود
 نه هلالی و ايضا منافات ندارد با اینکه هلال دیده نشود بسبب ابر و مانند آن و
 ذکر این فقره برای تفصیل قول ما کنت در مثال اولی که شهرت بیان اینکار
 در عرف دو صورت دارد **اول** آنکه اندکی بعد از روية هلال ثانی عشر باشد **دوم**
 آنکه اندکی پیش از آن باشد و در صورت اول زکوة واجبست و در صورت دوم جزا
 نیست و آنچه در جواب مذکور شد سابقا در صورت اولست و بر جملة اما لا يمنع
 استنباط بیانی ما بقت بل که هر قریب میان دو صورت که مذکور شد و میان صورت

حلول زکوة بانقضای ماه دوازدهم که در آن جمعی غیر و دلا تمنع بنون و عین بینه
 بصیغه مضارع غایب معلوم ثلاثی مجردست و ضمیر مستتر در آن راجع بر جلالست
 که صاحب مال است الحال بجاء بینه و الف و تشدید لام منصوب و مفعول لا یمنع
 یعنی مال زکوة که فرو داده باشد بکسی بسبب انقضای ماه دوازدهم لا یمنع بجاء بینه
 و تشدید لام مفتوحة بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر و ضرب است لا یمنع
 بجاء بینه و تشدید لام بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب مأخوذة از
 حلال که ضد حرام است حال بجاء بینه و تشدید لام بصیغه ماضی معلوم باب نصر
 و ضرب است و ضمیر مستتر راجع مال غیر است **یعنی** و امام گفت که بدستی که انفراد
 که دید هلال ماه دوازدهم را واجب شد بر او زکوة و لیکن اگر می بخشید آن زکوة را در
 ضمن بخشیدن مال پیش از آن دلیل هر آینه جایز میبود و نمیبود بر او چیزی از زکوة یا کفاره
 مانند کسی که بیرون رفت بشرف در روز ماه رمضان بعد از آن افطار کرد میان این که
 جز این نیست که میدهد مالی را که فرو داده باشد بر او یا خریدن ماه دوازدهم
 پس امامی که فرمود نیامده باشد بر او پیر و امیر بعد ندادن آن یکی از دو صورت
 که مذکور شد و حلال نمیشود انفراد ندادن مال غیر خود در وقتی که بحقیق فرو داده
 باشد اما مال را و یا خریدن ماه دوازدهم را اینست که در این وقت قدر زکوة از ملکیت
 او ببرد و بقیه ملک مستحقان میشود **اصل** قال زاره و قلت له رجل کانت له
 و ما یقصد زکوة فیهما البعض الخوانه او ولده او أهله و اراهم من الزکوة
 فعل ذلك قبل حلها انشیر فقال اذا دخل الشهر الثاني عشر فتنحل عليك الحول و
 وجبت عليك فیهما الزکوة قلت له فان اخذت فیهما قبل الحول قال جائز ذلك له
 قلت له فترها من الزکوة قال ما اذ حل یقبه اعظم مما تمنع من زکوة **ماش**
 فرار بیکر فاء مصدر باب ضرب مفعول له است با در بها برای نقدیده است حالها بفتح
 حاء بینه و تشدید لام و ضمیر راجع زکوة است حال بجاء بینه و الف و تحقیف
 لام است و مراد بکشتن سال اینست که مانند کشتن سالست در اینکه زکوة واجب
 میشود اگر چه مانند آن نباشد در اینکه اگر بخشید زکوة ساقط شود فی الجمله **یعنی** گفت زاره
 که و گفت امام جعفر صادق علیه السلام را که مردی بود او را در وقت درم بر بخشید

انها را برای بعضی برادران خود یا فرزندان خود یا خویشان خود برای کز ایندگان درهما
از زکوة کردن عمل را پیش از فرو آمدن زکوة بیجا و بی امام گفت که چون داخل شد ماه
دوازدهم بر ما نماند آن شد که گشته باشد برادران درهما سال و واجب شد بر او دوازده
درهما زکوة یا بمعنی که بخشیدن آنها مثلا حرام شد اگر چه بخشیدن از آخرت در
ماه دوازدهم زکوة ساقط شود فی الجمله گفتیم امام که پیرا کار کند برادران درهما بخشنه
و مانند آن پیش از سال که مذکور شد یعنی پیش از دخول ماه دوازدهم چونست امام که
جایزست آن عمل او را گفتیم بدست کسی که او کز ایندگان درهما را از زکوة امام گفت که
آنچه داخل ساخت بر خودش که عزم شد آن خصالت کرم و ثواب عزت باشد
بزرگتر است از آنچه نداد که زکوة آن درهما باشد **اصل** فقلت له انه يقيد عليها
قال فقال واطاعة الله بقيد عليها وخرجت من ملكه فقلت فانه دفعها الى رجل فقال لا
التمها له هبة جازية لهية وسقط الشرط وصح الزكوة قلت له فكيف يقطع الشرط
وتعفى الهبة ويضمن الزكوة فقال هذا شرط فاسد والهيبة المضمونة ما
يصبه والركوة لا لازمة عقوبة له فقلت قال انما ذلك له اذا اشترى بها
دارا او أرضا او متاعا **فصل** عقوبة مرفوع وجبر بعد از خبریت با منسوب و حال
از خبر مستتر در لازمة **یعنی** پیرا که امام را که بدست کسی که امره قادر میشود بر آن
که بخشید بعضی برادران یا فرزندان یا خویشان دراره گفت که پیرا امام گفت که جیت
دانش را بیزا که او قادر میشود بر آنها و حال آنکه تحقیق بیرون رفت آن درهما از مال
او یا کلیه باعتبار آنکه رجوع از بخشش یا جماعت جایز نیست گفت که پیرا بدست
که او برادران درهما را با آن بعضی بر شرطی که هر وقت که خواهد رجوع کند از بخشش
خود پیرا امام گفت که بدست کسی که او چون نام برد آن درهما را بخشش کند و مانند آن
بخشش و ساقط شد الشرط و صام شد انفراد بخشنده زکوة را گفتیم امام را که و چون
ساقط میشود الشرط و کند میشود بخشش و صام میشود زکوة را پیرا امام گفت که این
شرطیت فاسد و آن بخشش که بعضی خویشان خود باشد گذراست یا بمعنی که رجوع
از آن جایز نیست و زکوة او را لازم است عقوبت است برای او بعد از آن امام گفت
که چیزی نیست که آن احداث جایزست او را چون خرید باشد با آن درهما پس را

یا بمعنی یا باستانی یا مثلا امر او اینست که اسقاط زکوة در مثال این سه صورت و در
انصورت که سابقا مذکور شد که عرض جلیست زکوة ساقط میشود **اصل** قال زكاة
قلت له ان اباك قال لم من فز بها من الزكوة فقلت ان يؤذيها قال صدق ابي
عليه و ان يؤذيها ما وجب عليه و ما لا يجب فلا شيء عليه و بينه **فصل** گفتند
که گفتیم امام جعفر صادق علیه السلام را که بدست کسی که بدست مرکه هر که کز ایندگان
آن درهما را از زکوة پیرا و است آنکه ادا کند زکوة را امام گفت که راست گفتید
بر او بدست آنکه ادا کند آنچه را که واجب شده باشد بر او بدخول او را ماه دوازدهم و غیر
واجب نشده باشد پیرا نیست چیزی بر او در آن مراد اینست که کلام بدیم شامل کز ایندگان
پیش از دخول اول ماه دوازدهم نیست بلکه مخصوص کز ایندگان بعد از آنست **اصل**
قلت قال ان كنت لوان رجلا اعني عليك يوما ثمرات فذهبت صلوة اكان عليه
وقد ناس ان يؤذيها قلت لا الا ان يكون افاق من يومه ثم قال لوان رجلا
تخرج من شهر رمضان ثم مات فيه اكان يصام عنه قلت لا قال فذلك الرجل
لا يؤذي من ماله الا ما حال عليه **فصل** اريت بمصر استقام و فتح ماء
مخاطب بعضی اخباری است لو استاعیه باعتبار اینست که مقصود از حال مردی
باشد که مخاطب صاحبی اختیار او باشد بعد از او پس توانا بود که شرط و جزا واقع
نشد باشد ضمیر علیه راجع بر جلیست مانند ضمیر مستدرجات و میتواند بود که
ضمیر علیه راجع بر جلیست باشد که مفهوم است از کلام و بنا بر اول اشارت باینکه
نماز قضا اولیست و مانند او از جانب میت کند چنانست که میت کرده باشد در راه
فصد میت و انتفاع میت بان نماز و اگر نکند ضریبیت رسد و مذهب سید
مرتضی رحمه الله تعالی در کتاب انتصار بخلاف اینست **یعنی** بعد از آن امام جعفر
صادق علیه السلام گفت که خبر ده مرا که اگر اینکه مردی بهوش میشود روزی بعد
از آن میبرد پس میرفت نماز او یا میسود بر او و حال آنکه تحقیق مردی باشد اینکه بجا
آورد آن را باعتبار اولیست و مانند او گفتیم که نه مگر اینکه باشد اینکه بهوش آمده
باشد در آن روز بعد از آن امام گفت که اگر اینکه مردی بیمار میشود در ماه رمضان
بعد از آن میبرد در آن مرض یا میسود اینکه روزه گرفته شود از جانب او گفتیم که نه

امام گفت که هر هفتان اگر زکوة نمیدهد از مال خود مگر آنانی که گذشتند باشد
 بران سال یا بمعنی که داخل شده باشد بران سال اول ماه دوازدهم و او که برانیده باشد
 انما الزکوة مخفیة اند که امثال این را قبل استند لا یقاس قهوی نیست بلکه از قبل
 رفع تعجب مخاطب بدو نظیرت زیرا که قول امام حجت و احتیاج با استدلال علیحد
 ندارد **اصل** عن ابي جعفر عن ابي بصیر عن ابي عبد الله علیه السلام قال سألت عن رجل
 ویرت مالا و الرجل غایب هل علیه زکوة قال لا حتی یقدم قلت ان یزید
 حتی یقدم قال لا حتی یحول علیه و الحول هو عینة **شرح** مضمون این ظاهرست
 از شرح حدیث اول این باب **باب بازدهم مایستغنی الرجل من المال بعد ان یزید**
مستغنی من المال **شرح** این باب بیان چیز است که فایده میکند از امر در جمله مال
 بعد از آنکه زکوة دهد آنچه را که نزد است از جمله مال در این باب دو حدیث است
 قال ابو عبد الله علیه السلام کل شیء من ثروتک الممل فزکوة و کل شیء من ثروتک
 او و هب لک فاستغنی به **شرح** ترجمه و نشد بدو را ببقیة بصفه ماضی معلوم
 باب نصرت المال من فروع فاعلت فزکوة امرست با دخال فایده که بر سر مایه رفته
 باشد و خرج نشود در حکم سرمایه در وقت وجوب زکوة ان سرمایه با وجود آنکه
 بران فایده سال نگذشته باشد هر چند که سرمایه بدو در ضم فایده بنصاب رسیده
 باشد و ظاهر این است که وجوب زکوة در مال تجارت بمعنی استحباب مؤکد با
 و گذشت در شرح حدیث چهارم باب بازدهم بر منافات ندارد با احادیثی که دلالت
 میکند بر اینکه زکوة فرض نیست بر بقیة که در مجموع یکال بقدر رضای باشد
 با در است قبیل به برای تعدیه است مثل آنچه گذشت در حدیث پنجم باب دوازدهم
یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام که هر چه که کشید از او بر سر تو مال تجارت
 بر زکوة ده از او در وقت زکوة اصل مال تجارت هر چند که سال بران فایده نگذشته
 باشد و هر چیزی که میراث گرفتی از او یا بخشیده شد به تو بر او که از او بر سال
 آئینده یا بمعنی که زکوة آن واجب نیست تا آنکه مجموع یکال بران کند **دوم اصل**
 عن ابو عبد الله علیه السلام قال فی الرجل یكون عنده المال یحول علیه
 الحول ثم یصیب مالا اخر قبل ان یحول علی المال الاول الحول قال اذا

حال علی المال الاول الحول زکوة الحول **شرح** روایت از امام جعفر صادق
 گفت در مردی که میباشد نزد او مال تجارت بر سر نگذرد بران سال یا بمعنی که زکوة از او
 میدهد بعد از آن سبب تجارت فایده میکند مالی دیگر را پیش از آنکه گذرد بر مال اول
 سال دوم امام گفت که چون گذرد بر مال اول سال دوم زکوة میدهد مال اول و مال
 دوم را بصورتی هر چند که بر مال دوم سال نگذشته باشد بیان بر شد در شرح حدیث ششم
باب شانزدهم اصل باب الرجل یرى المتاع فیکس علیه والمضاربة **شرح**
 یکسایس ببقیة و دال ببقیة بصفه مضارع غایب معلوم باب نصرت و حلیت
 المضاربة بضاد بانقطه و راه ببقیة و راه ببقیة مصدر باب مفاعله معاملة یا
 دو کمر دادن یکی مال را به دیگری تجارت کند بان وجهه معین از فائده از او باشد
 مأخوذة من انضرب بعین و در زمین **یعنی** این باب بیان مردیست که میخرد متاع را
 بر بار و او را میاندازد و بیان مال مضاربة است در این باب هشت حدیث است **اول اصل**
 عن ابي عبد الله علیه السلام فی رجل یشترى متاعا فیکس علیه و متاعه و
 قد کان زکوة ما له قبل ان یشترى به هل علیه زکوة او حتی یبعه فقال ان کان
 امسکه لیس الفضل علی رأس المال فکس علیه و الزکوة **شرح** روایت از امام جعفر
 صادق علیه السلام در مردی که میخرد متاعی را بر بار و او را میاندازد و متاع او و تحقیق بود اینک
 زکوة داده بود مال خود را پیش از آنکه خرد بان ایاب او هست زکوة یا آنکه نیست تا آنکه
 فروشد از او را امام گفت که اگر بود اینک نگاه داشت تا بر متاع را برای اینکه طلب کند
 زیادتی را بر سرمایه بر او هست زکوة و الا فلا **دوم اصل** عن محمد بن مسلم قال سألت
 ابا عبد الله علیه السلام عن رجل یشترى متاعا و کسده علیه و قد
 زکوة ما له قبل ان یشترى المتاع منی زکوة فقال ان کان امسکه متاعه
 یبقر به رأس ماله فکس علیه زکوة و ان کان حاکه بعد ما یجد رأس ماله فکس
 الزکوة بعد ما امسکه بعد رأس المال **شرح** مضمون این موافق سابقست
اصل قال و سألت عن الرجل یضع عنده الاموال یعمل بها فقال اذا حال
 الحول فکسها **شرح** راوی گفت که و پرسیدم امام را از مردی که گذارشته میشود
 نزد او مال تجارت میکند یا نه امام گفت که چون گذرد برانها سال بر او باشد که



بما حبه

اندر زکوة دهد آنها را **اسم اصل** عن جماعة قال سألته عن الرجل يكون عنده
 المتاع موضوعا فمكث عنده السنة والسنتين وأكثر من ذلك قال
 ليس عليه زكوة حتى يبيعه إلا أن يكون أعطى به رأس ماله فممنوعة من ذلك
 اليس ليس الفضل فإذا هو فعل ذلك وجب فيه الزكوة وإن لم يكن أعطى به
 رأس ماله فليس عليه زكوة حتى يبيعه وإن حبله ما حبله فإذا هو باع
 فأثما عليه زكوة سنة واحدة **شرح** اعطى بصفه محمولات وضمير مستفعل
 اول ونايب فاعلت رأس ماله منسوب ومفعول دوم است فمنعه مفعول
 بعطف بركون وميتواند بود که مفعول باشد بعطف بر اعطى وان شرطية است
 حبله بصفه ماضی معلوم غایب باب ضرب است ما نافية است جمله ما حبله
 جزای شرط است واین جمله شرط وجزا نظیر است سوره انفالت که وما رزقنا ذریرة
 ولکن الله رزقی وتوضیح این آنکه کاهی فعلی را که صادر شده باشد حقیقه از فاعلی
 میکند از ان فاعل و مقصود تشبیه ان فعلت بفعلی که از او صادر شده باشد
 بلکه از فاعلی دیگر سر زده باشد مثل این است و مثل الله در آنکه فارسیا چنانچه شیخ رضی
 در محبت تفسیر شرح کافیه بیان کرده با از فاعلی دیگر سر زده باشد مثل این حدیث
 زیرا که مراد اینست که جبر در این صورت حکم عدم جبر دارد و در بعضی جای ما
 بواسطه و بنا بر این این وصلیه است و یا برای سببیت است و ماء موصوله است
 و عبارت از عدم اعطای رأس المال و عاید بها محذوف بتقدیر ما حبله به
 و حاصل هر دو نسخه یکست **معنی** روایت از سماعه که از او بیان امام جعفر صادق
 و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت که پرسیدم امام را از مردی که میباید
 نزد او متاع گذاشته شد پس میباید نزد او یکسال و دو سال و بیش تر از آن چو
 امام گفت که نیست بر او زکوة تا آنکه فروشد از آنکه باشد یا بزرگش که داده
 شده باشد بان متاع سرمایه ان پس مانع شود او را از ان فروختن طلب زیاده بر
 سرمایه پس چون او گذران نگاه داشتن را واجب میشود بر او زکوة و اگر نباشد
 اندر باین روش که داده شده باشد بان متاع سرمایه ان متاع پس نیست بر او زکوة
 تا آنکه فروشد از آنکه داشته باشد از برای طلب اصل سرمایه چنانست که

نگاه داشته باشد از آنکه بخواهد یا بخواهد یا بخواهد که مانند اینست که در اصل خریداری برای
 ان متاع نبوده باشد پس چون او فروشد ان متاع را در صورت دوم و مردی که مال
 پس چنان نیست که واجب بر او زکوة یکسال بعنوان استحباب و که **اصل** سماعه
 قال و سألته عن الرجل يكون معه المال مضاربة فهل عليه في ذلك المال
 زكوة إذا كان يخبر به فقال ينبغي له أن يقول لأصحابه المال زكوة فإن
 قالوا لا فإن زكوة فليس عليه غير ذلك وإن هم أمر وأن يزكوه فليفعل
 قلت رأيت لو قالوا أنا تزكوه والتزكيل بكم اللهم لا يزكوه فقال
 إذا هم أقروا بأنهم يزكوه فليس عليه غير ذلك **شرح** سماعه گفت که پرسیدم
 امام را از مردی که میباید با اموال بعنوان مضاربة آیا واجب بر او در مال زکوة
 اگر باشد اندر باین روش که تجارت میکند باشد یا مال پس امام گفت که سزاوارست
 برای اندر د که گوید صاحبان مال را که زکوة دهد یا نه اگر گویند که بدرستی که ما
 زکوة میدهم انما را پس نیست بر اندر غیر آنچه ایشان میدهند و اگر ایشان امر کردند
 او را باینکه زکوة دهد انما را پس باید که بجا آورد و گفتن خبر ده مرا که اگر گویند ایشان که
 بدرستی که ما زکوة میدهم ان مال را بر حال که اندر میداند که ایشان زکوة نمیدهند
 انما را چو نیست پس امام گفت که چون ایشان اقرار کردند باینکه ایشان زکوة میدهند
 انما را پس نیست بر اندر غیر آنچه ایشان اقرار کردند **اصل** و انهم قالوا لا لا تزكوه
 فلا يجب له أن يقبل ذلك المال ولا يعمل به حتى يزكوه و في رواية أخرى
 عنه إلا أن تطيب نفسك أن تزكيه من ربحك قال و سألته عن الرجل
 يربح في السنة خمسمائة درهم وسبعمائة وسبعمائة هي نفقة وأصل
 المال مضاربة قال ليس عليه في الربح زكوة **شرح** و در روایه میتواند بود که امام
 سماعه باشد و میتواند بود که کلام مصنف باشد و بر هر تقدیر عدول از غیبت
 بخطاب در نفسک مثلاً بموافقت کلام نیست که سابق بر ان بوده و اینجا نقل شده
 برای اینکه مضمون ان نقل شده با از قبیل التفات است **معنی** و اگر صاحبان مال
 گفتند که بدرستی که ما زکوة نمیدهم انما را پس سزاوار نیست اندر را اینکه قبول کند
 انما را و نه اینکه مضاربة کند با مال تا آنکه زکوة دهند انما را و در روایتی دیگر

از امام علیه السلام اینست که مسکنی که راضی شود در تو باینکه زکوة دهی از آنرا فایده
خود سماعه گفت که پرسیدم امام را از مردی که فایده میکند در مال یا صدق
و ششصد و هفتصد که آن در همه یا خرج سال یا نه اوست و سرمایه بعنوان مضار
به است امام گفت که نیست بران مرد در آن فایده زکوة **اصول** عرض یونس عز العا
بن زبیر بن عیینة بن مسلم انه قال كل مال عمت به فكلان فيه الزكاة اذا حال
عليه الحول قال يونس فغير ذلك الله كل ما عمل الخياط من حيوان وغيره
فعلیه فيه الزكاة **شرح** محمد بن مسلم از او بیان امام محمد باقر و امام جعفر صادق
علیهما السلام است ضمیر آنه قال راجع با امام علی السلام می تواند بود و راجع محمد
بن مسلم می تواند بود **یعنی** و اینست از یونس بن عبد الرحمن از امام باقر علیه السلام بفتح عین ببقطه و
الف حمدیده ابن زبیر بفتح او ببقطه و کسر زای با ببقطه و سکون یاء و دو نقطه در بیان
از محمد بن مسلم اینست که امام گفت که هر مالی که تجارت کنی بران پس واجبست بر تو در آن
زکوة چون گذشت بران سال گفت یونس که تفسیر این امر اینست که شان اینست که هر چه
بدست آورده شود برای تجارت خواه سوار سوارى که برای سفر است اما فر و خسته
نمیشود و خواه غیران مثل خیمه و سایر آلات سفر پس واجبست بر او زکوة ما بر اینست که
بعضی بر پایه صروف انها می شود و وجوب تجارت در ضمن استصحاب موکبت **شرح** اصل
قلت لا یزیه علیہ السلام الحول یقرى الوصیفه یثمنها عنه لانه یبد
وهو یزیه یعلمها اعلی منها زکوة قال لا حتى یبعها قلت و اذا باعها یزیه
ثمها قال لا حتى یحول علیہ الحول وهو یزیه **شرح** الوصف بفتح و او و کسر
صاد ببقطه و سکون یاء و دو نقطه در پایین و فا کسبه یثمنها بکون و یاء یکمطه
و نه و دو نقطه در بالا بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال الاینست **تفصیلا**
و مراد اینجا تربیت و تعلیم هرست و عوض نون ناء سه نقطه می تواند بود و حاصل
هر دو یکست تربید برای با ببقطه و یاء یکمطه و دان الی ببقطه بصیغه مضارع غایب
معلوم باب علم است از بفتح زای و فتح با یا لا از دست بودن در کارها **یعنی**
گفتم امام موسی کاظم علیه السلام را که مردی میخرد کثیرا تربیت میکند و رازش خود
ناهنسند شود و او را داده دارد و فر و ختن آن کنه با ما بر قیمت آن کنه در سالها کنه زکوة

و امر دست زکوفی هست امام گفت که ندانم آن وقت که فروشت و او را کفایت می چون فروخت و او را
زکوة میدهند قیمت او را امام گفت که ندانم آنکه گذرد در آن سال بر حال آن که آن در دست او
باشد باشد که عدم وجوب زکوة بر او در سالهای سابق باعتبار این باشد که او از اهل
تجارت نیست بلکه از اهل صنعت است **شمس اصل** سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
عَنِ الزَّكَاةِ فَقَالَ إِنَّمَا كَانَ مِنْ تَجَارَةٍ فِي بَيْتِكَ فَبُهَا أَفْضَلُ لَيْسَ تَعْنِي عَنْ بَيْعِهَا إِلَّا
لِتَرَدُّ أَفْضَلُ أَهْلِ الْفَضْلِ فَزَكُوهَا وَمَا كَانَتْ مِنْ تَجَارَةٍ فِي بَيْتِكَ فَبُهَا نَقْضَانٌ قَدْ كَانَتْ
تَعْنِي **آخر شرح** نفعك بضعة مضاعف مخاطب معلوم ثلاثی غیر متضمن بر سیدم امام
جعفر صادق علیه السلام را از زکوة پرسید امام گفت ایضا باشد از متاع سوداگری در دست تو
که در آن نفعی باشد و نباشد آنکه مانع شود از آن و در حق آن بر تو سببی مگر برای این که
زیاد شود باعتبار نفعی دیگر که بر بالای نفع سابق تو باشد پس زکوة ده آنرا و هر چه باشد
از متاع سوداگری در دست تو که در آن نقصانی نباشد پس آن متاع چیزی دیگر است و این نفعی
که حکمی دیگر دارد و آن عدم وجوب زکوة است مخفی نمائند که واسطه میان دو شئ است
این نیست که نه نفع در آن باشد و نه نقصان و بنا بر حدیث اول و دوم و هفتم بر او باب
حکم شفا اول دارد و شاید که ترجمه آن را اینجا برای اشارة باین باشد که تا مکذوب زکوة در شرف
اول بیشتر از واسطه است اگر چه در هر دو واجب **هفتم اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ
السَّلَامُ قَالَ لَا مَا خَلَقْتَ مَا لَا مَضَارَ بِهِ إِلَّا مَا لَا زَكَاةَ فِيهِ وَ زَكَاةُ صَاحِبِهِ وَقَالَ
إِنْ كَانَ عِنْدَكَ مَتَاعٌ فِي الْبَيْتِ تَوْضُوعٌ فَأَعْطَيْتَ بِهِ رَأْسَ مَالٍ فَرَحِمْتَ عَنْهُ
فَعَلَيْكَ زَكَاةُ **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که مگر البت
مالی بعنوان مضار به مگر مال را که زکوة در آن زیاد زکوة ده آنرا صاحبان و امام گفت
که اگر باشد نزد تو متاعی از متاعهای سوداگری در خانه گذاشته شده و بر داده شود و آن
سرمایه خود پس اعتراض کنی از سرمایه و نفقه و شرین بر واجب بر تو زکوة آن متاع **شمس**
اصل عَنْ أَنَسِ بْنِ عُبَيْدٍ قَالَ سَأَلَ سَعِيدَ الْأَعْمَشَ وَأَنَا أَسْمَعُ فَقَالَ إِنَّمَا
نَكَيْلُ الزَّيْتِ وَالزَّمْعِ تَطْلُبُ بِهِ الْخِزْيَاءُ قَرْنَهُمَا مَكْتُ عِنْدَنَا ثَلَاثَةٌ وَالْثَلَاثِينَ
هَلْ عَلَيْهِ زَكَاةٌ قَالَ إِنْ زَكَاةً تَرَجَّحَ فِيهِ وَ شَيْئًا أَوْ جِدَّ رَأْسَ مَالٍ لَمْ تَعْلَمْ
زَكَاةُ وَ إِنْ كُنْتَ إِنَّمَا تَرْتَضِ بِهِ لَا تَكُلْ لَا لِحِجَّةٍ إِلَّا وَضِيعَةٌ فَلَيْسَ عَلَيْكَ زَكَاةٌ

حَتَّى يَصِيرَ ذَهَبًا أَوْ فِضَّةً فَإِذَا صَارَ ذَهَبًا أَوْ فِضَّةً فَزَكَّاهُ لِلثَّانَةِ الَّتِي تَحْتَ
 فِيهَا **شرح** نكس بهاء بكنقطة وسين ببنقطة بصيغة مضارع معلوم مستكمل مع الغير
 باب ضرب باب تعميل برای کثرت است مأخوذ است از کسر کبر کاف وسكون
 باء یعنی خانه که از کل باشد مثل انبار التزيت بفتح زاي ببنقطة وسكون باء وبنقطة
 در پايين وباء وبنقطة در بالا وروغن زيتون الحن بفتح حين ببنقطة وسكون حين
 وروغن که از شير کوه سفند ومانندان گرفته ميشود الخاره بکسر خاء مصدر باب ضرب
 روانی و سوداگری و هر دو اینجا مناسب است و بنا بر اقوال زيت و من است و
 بنا بر دوم حالت خردیاد آنهاست مکث بناء سه بنقطة بصيغة ماضی معلوم باب ضرب
 و حسن است ترص برآء ببنقطة وباء ببنقطة وصاد ببنقطة بصيغة مضارع معلوم
 مخاطب باب تفعيل بخذف يکنا با در به برای ملائت یا برای تقدید است
 انحرث بکسر هـ و نشاء و بنقطة در بالا مفتوحه بصيغة ماضی معلوم
 مخاطب باب افتعال الانجار سوداگری یعنی روايت از امير المؤمنين عليه السلام
 که از روايان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است گفت که در
 امام رابعین بن عبد الرحمن اعرج و من ميشنيدم بايزوش که سعيد گفت که بدقت
 که مادر آنها را ميگويم روغن زيتون و روغن مسکه را ميطلبم بان عمل وایي از ايريا
 که مانند نزد ما کمال و دو سال یا بران زکوة هست اسمعيل گفت که بر امام گفت
 که اگر باشي بايزوش که فايد ميگردد باشي دران چيزی یا می یافته باشي بر ما بخود
 و با وجود ان غير فخرت باشي بر ريت زکوة ان و اگر باشي بايزوش که جز اينست
 که انظار ميکشي بان برای اینکه تو می باي ميگري نقصان را بر ريت زکوة ان تا آنکه
 کرد در زکوة بر چون کرد در زکوة بر زکوة ده از برای سال که خريد و فرخت
 کردی بان دران سال **باب هفدهم اصل باب ما عجب عليه الصادق من الحيوان**
وما لا عجب شرح اين باب بيان چيزي است که واجب ميشود بران زکوة خواه فرجند
 و خواه غير فرجند ان جمله حيوان و چيزی که واجب نمیشود زکوة بران دران باب
 هفت حدیث **قول اصل** عن محمد بن مسلم و زارة عنهم اجمعين علیها السلام
 قالوا وضع أمير المؤمنين صلوات الله عليه و علی الخليل العناني الراعي في

كل من سب في كل عام ديناً من وجعل على الراعي ديناً **شرح** الخليل بفتح خاء ببنقطة
 وسكون ياء وبنقطة در پايين اسبان العناني بکسر عين ببنقطة و تخفيف ناء وبنقطة
 در بالا جمع عنيق اسبان ببناء انجاب ماد و پدرا البرادين بفتح باء ببنقطة وراء
 ببنقطة و الف و کسر ذال ببنقطة وسكون ياء وبنقطة در پايين جمع بر ذون بکسر ياء
 وسكون راء وفتح ذال وسكون واو اسبان بابوا انجاب پدر و مادر و مراد اینجا انما
 اذان و از بابوا انجاب مادر و پدر و از اهيبي سين مند و از بابوا انجاب پدر و پدر و از
 مقوف سين مند چنانچه شاعر گفته عنيق و بر ذون هجين و مقوف و کلام الا العريق
 ببناء **شرح** روايت از محمد بن مسلم و زارة از امام محمد باقر و امام جعفر صادق
 علیهما السلام بهيکلي ان دو امام گفتند که و ار داد امير المؤمنين صلوات الله عليه
 بر اسبان ببناء و انجاب پدر و مادر که در مجموع سال بجهيده باشند در هر اسبی در
 هر سال دو دينار طلا و کرد انيد بر بابوها يکدين **باب دوم اصل** قلت ياكي عبد الله
 هل في البغال شيء قال لا فقلت فكيف صار على الخيل و له يصير على البغال
 فقال لان البغال لا تعلق بالخيل الا فان تعلق و ليس على الخيل الا تعلق
 قلت قال فما في الخيل فقلت ليس فيها شيء قال قلت هل على الفرس و البعير يكون
 لا تعلق فيهما شيء فقال لا تعلق عليهما شيء انما الصدقة على الشاة
 التي تربي في رحمتها غنما الذي يقتلها في رحمتها الرجل فاما ما سوي ذلك فليس فيه
 شيء **شرح** تعلق بقاء و جاء ببنقطة بصيغة مضارع معلوم غنم باب علم است
 الف بفتح لام و فتح فاف ايست بشتك الاناث بکسر هـ و تخفيف نون و الف
 و بناء سه بنقطة جمع انش بضم هـ و وسكون نون و الف ماد کان بفتح نون و بناء
 وبنقطة در بالا و جمع بصيغة مضارع غنم مؤنث معلوم و اعمروا ابنا اعمروا
 نصر است الاناج ايست بشتك و زابا بيلك و النع بفتح نون وسكون ناء و زابا بيلك
 در نسخ قال فها في الخمر بلغة ماضی غائب است و اين مبنی روايت است که امام خود سؤالا
 کرده باشد تا جواب را نيز خود گويد چنانچه عادت است اذنت در وقت تعليم
 شاگردان و ميگويند بود که از غلط کاتبان باشد و قلت بايد بجای قال الخي بفتح
 حاء ببنقطة و کسر مي وسكون ياء وبنقطة در پايين وراء ببنقطة جمع صارعان

قلت

یعلف بعین، بینقطه و فایضه مضارع غایب مجهول باب ضرب و باب فعالیت
الساخه بسین بینقطه و الف و همزه چندان که مرسله بضم میم و فتح سین بینقطه
و ظاهر اینست که اگر کسی اسبان را در چراگاه برده و میخ مثلا میچسباند یا بشد زکوة
بر آن اسبان و بنا شد المرح بفتح میم و سکون راء بینقطه و جیم چراگاه بفتحه یاقاف و
نون و یاء و نقطه در یاقاف منقلب از و او بصیغه مضارع غایب معلوم باب
افعال التلافت، نگاه داشتن چیزی یعنی کار نمی رود آن **یعنی** گفت امام جعفر
صادق را که آباد است آن هست چیزی از زکوة بر امام گفت که نه پس گفت که پس چو
که در چیزی از زکوة بر اسبان و مگر دید بر است آن بر امام گفت که برای اینکه است آن
آبستن نمیشوند و اسبانی که ما دیانها انداختن میشوند و نیست بر اسبانی که ترا
چیزی امام گفت پس جلیت در خان بر امام خودش گفت که نیست در آن چیزی را که
گفت که گفت که آیه است بر اسب و شتر که می باشد بر او و سوار میشود آنها را
چیزی از زکوة بر امام گفت که نیست بر آنچه علف خورانیده میشود چیزی از زکوة
چرا نیست که زکوة بر اسبان و شتر نیست که چندان سر داده شد آن در چراگاه
خود باشد در سال آنها که کار غیر میاید آنها را از پدر اینچه غیر گفت پس نیست
در آن چیزی از زکوة **بمعنی** **عنه** **عن** **ابی عبد الله علیه السلام** **قال** **لینس علی** **الزقیق**
زکوة **الایق** **یتفق** **به** **البحارة** **فانه** **من** **المال** **الذی** **یرقی** **شرح** **الزقیق** **بفتح** **راء**
بینقطه و که قاف و سکون یاء و دو نقطه در یاقاف و قاف بنده بمعنی غلام و کثیر
بفتح یاء و یک نقطه و غیر بانقطه و الف منقلب از یاء بصیغه مضارع غایب مجهول
باب افعال است **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نیست بر
بنده زکوة مگر بنده که طلب کرده شود غیر این او سوداگری یا یعنی که صاحبش او را
خریده باشد بقصد فروختن چه پدری که آن بنده از جمله مال تجارت نیست که زکوة
داده میشود **بمعنی** **عنه** **عن** **ابی جعفر** **عنه** **قال** **لینس علی** **الزقیق** **فانه** **من** **المال** **الذی** **یرقی** **شرح** **الزقیق** **بفتح** **راء**
و **لینس** **فیه** **شیء** **حق** **یحول** **علیه** **الحول** **شرح** **مراد** **بصاع** **غرف** **مراد** **ذکر** **مر**
باعتبار اینست که قیمت نمودن را زمان بیشتر بوده از کدوم و مانند آن پس ترا که

از باقی اجناس فطره است و میتوان بود که ذکر بعنوان مثال باشد و می آید در کتاب الصیام
در حدیث سوم باب هفتاد و پنجم که باب الفطره است که التفریق الفطره افضل من غیره
تا اگر از احوال علیه الحول دلالت ندارد بر اینکه در وجوب فطره شرط باشد مانند
یکال زیرا که این قید افضل علیه نیست بلکه قید افضل است که مستغنی است پس منافات
ندارد با اینکه وجوب فطره پیش از یکال باشد **یعنی** روایت از امام محمد باقر و
امام جعفر صادق علیه السلام اینکه ایشان پرسیده شد ندانم چه در بنده است
از زکوة پس گفتند که نیست در مردم بیش تر از یک صاع خرما چون گذشت بر او سال و نیست
در قیمت آن بنده چون فروخته شود چیزی از زکوة تا و قه که گذرد بر آن سال **بمعنی** **عنه** **عن** **ابی عبد الله** **علیه** **السلام** **قال** **لینس علی** **الزقیق** **فانه** **من** **المال** **الذی** **یرقی** **شرح** **الزقیق** **بفتح** **راء**
تر است تراها آنکه مال منی فالتقسیم و تقصیر و زکوة و یقیم بها التامع او یزکوة
زکوة بها التامع **شرح** **الای** **بکسر** **همزه** و کمر یا یک نقطه که شتر و آن غر دست که در مقام
جمع و استعمال میشود صاحب فامور گفته واحد یقیم علی التامع لیس یجمع ولا اسم جمع التامع
بشیر بانقطه و الف و همزه منقلب از هاء کوست بسیار و آن جمع شاة بشیر و الف
و ناء و حد است که اصل آن شاهه بوده بشیر و الف و هاء و ناء و وحدت و هاء واحد
شد و چون در جمع شاة قصه کثرت نکند شایه میگوید بکسر بشیر و یاء و دو نقطه در یاقاف
و الف و هاء و بعضی میگویند که شاة به همزه اسم جنس است که در مقام کثرت استعمال میشود
بفتح شاة و دو نقطه در یاء و یک نقطه و عین بینقطه بصیغه مضارع غایب معلوم
باب علم است با دریا برای سببیت است و ضمیر الجمع بزکوة است او بفتح همزه
و سکون و او حرف عطف است و منصوب می باشد بعد از آن فعل مضارع تقدیر
آن و نزد سیبویه او بمعنی الاست و نزد غیر او بمعنی الی است و بر هر تقدیر عطف بر
یقیم است و بر تقدیر اول میتوان بود که عطف بر توخذ باشد بنا بر اینکه استمرار فعلی
که معطوف علیه است و اتصال آن فعلی که معطوفت مقصود نباشد **یعنی** گفت امام
جعفر صادق علیه السلام را که مردی زکوة نداد که شتر خود را یا کله کو سفند خود را
در دو سال بر فروختن آن کله را یا بر کسی که خرید آن کله را هست اینکه زکوة دهد از آن برای
نفاق که گذشت امام گفت که از آن گرفته میشود از سستی زکوة آن کله و از آن میر و آن

الذکوره

مشتري ببيان زكوة بايع را مگر آنكه ادا كند زكوة آن كله را بايع ظاهر اينست كه زكوة
تعلق بدين مال ميگردد و بعضي زكوة تعلق نميگردد **ششم اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام
في الرجل يكون له ابل او بقرة او غنم او متاع فيقول عليها الحق فتموت الابل والبقر
والغنم ويحترق المتاع قال ليس عليك شيء **شرح** روايت از امام جعفر صادق
عليه السلام در مردى كه مياشت او را كله شتر يا كاو يا كوسفند يا مياشت او را شتر
كه مال بخارست پس ميگردد بران سال پس ميره آن شتر و كا و كوسفند و ميسوزند
پيش از آنكه تقصير صاحبش بسبب طول تاخير زكوة واقع شود امام گفت كه نيت بر
او جيزي از زكوة **هفتم اصل** عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله لا ياخذ من جفأ
الا بل شئاً حتى يحول عليها الحول ولا ياخذ من جبال العمل صدقة و كان له ثوبان
ان ياخذ من الذكور شيئاً الا انه طهر يحمل عليها **شرح** محمد بن ابي عمير از اصحاب امام
موسى كظم و امام رضا و امام محمد بن يقطين عليه السلام است و از جمله من اجمع اصحابنا على
تصحيح ما يصح عنه است و مصنفات بسيار دارد الجمل بجز جمع حمل لو كها كه در بيان
عرب مياشت و در حكم انهاست زنجى عراقى و دو كويهاى خراسان و اضافه آن بجاى
افاده اينست كه بعضى مال غنم داده شده اندك اندك بزرگى نشيد است و مرجع ضمير على
عليه السلام است و يجب بقاء ببقطة و نشيد بقاء ببقطة مفتوحة بصيغة مضارع
غايب معلوم بابا فعالت ذكر بضم دال باقطة و راء ببقطة باعتبار زكوة كهاى كه
در مجموع سال جريده باشند و در بعضى نسخ بقاء تا نيت است نظير آنچه گذشت در كتاب
الصلاة در حديث هفتم باب بيت و هفتم كه باب ما يجزى عليه و ما يكره است مرجع
ضمير لانه ذكر است و نذكر بغير باعتبار رجس الظاهر بفتح طاء باقطة و مكون ها و راء
ببقطة پشت و اينجا اعتبارت از آنچه عهد انتفاع بان باعتبار پشت آنت مثل لوان
بجلاف ماده كه انتفاع بان باعتبار رشم ان عهد است چون البستن ميشود و نظير
اين در اسبان گذشت در حديث دوم اين باب بحمل بقاء ببقطة بصيغة مضارع
غايب مجهول باب ضرب است عليها غايب فاعلت و مرجع ضمير ذكر است و جمله
استيفاف بياني است **يتم** روايت از ابن ابي عمير كه گفت در كتاب خود كه عادت على
عليه السلام اين بود كه نميگرفت از كوچكان كله شتر جيزي از زكوة را تا آنكه كند

برضا سال يا بمعنى كه چون بگذاشتند نهاده را داخل در اينست سال زكوة ميشود و
نميگرفت از لو كهاى كا و زكوة را و كو يا كه على عليه السلام دوست نداشت اينرا كه بزرگوار
لو كهاى جيزي را جيزي از زكوة را چه بد رستي كه ان پشت است بيان اين انكه بار كوه ميشود
بر ان لو كها مراد اينست كه على عليه السلام بسيار رعبت نداشت در اينكه از ان لو كها زكوة
گيرد بلكه همین قدر ميخداست كه صاحب انها برضاي خود في طلب كمي از او زكوة انها را بده
تسليم كند بعنوان استصحاب **باب هفتم اصل باب صدقة الابل شرح** اين باب بيان
زكوة كله شتر است در اين باب سه حديث **اول اصل** عن زارة و محمد بن مسلم
و ابي بصير و بريد الجعفي و الفضيل بن ابي جعفر و ابي عبد الله عليه السلام
قال لا في صدقة الابل شيء كل حرسنة الى ان تبلغ خمساً و عشرين فاذا بلغت
ذلك ففيها بيت غناض ثم ليس فيها شيء حتى تبلغ خمساً و ثلثين فاذا بلغت خمساً
و ثلثين ففيها ائنة يكون لغيرها شيء حتى تبلغ خمساً و اربعين فاذا بلغت
خمساً و اربعين ففيها حقة طرفة الفيل ثم ليس فيها شيء حتى تبلغ ستين فاذا بلغت ستين
ففيها حقة **شرح** ما بعد از و حتى در اين داخلست در حكم ما قبل و فاذا بلغت هجده
براي فقر بيت پس مراد ببلوغ هجده رسيدن و گذشتن است مگر در آخر فقرات آينده كه
اينجا گذشتن مراد بيت و ان قرينه اينست كه مراد در سابقان رسيدن و گذشتن است
چنانچه حديث آينده نيز قرينه است تقريبت مختص نظر بران مى آيد در باب آينده
طروقه بفتح طاء ببقطة و ضم راء ببقطة و مكون و او و فاعلت فعوله بمعنى مفعول است
فعل مضارع فاكون حاء ببقطة بمعنى نرسيد مراد بطر و قه الفحل شتر ماده ايت
كه مر كويده فحل باشد يا بمعنى كه بسني رسيده باشد كه مسحق جستن بر و ان باشد
بمعنى روايت از زارة و محمد بن مسلم و ابو بصير و بريد الجعفي و الفضيل از امام محمد باقر
و امام جعفر صادق عليه السلام كه گفت در زكوة كله شتر كه در هر پنج شتر يك كوسفند
تا آنكه رسد به بيت و پنج شتر پس چون رسيد بان مراد رسيدن و بكي نياز داشته
مواضع اخذ مراد در تقيد اين حديث و حديث آينده پس در ان بيت و شش شتر زكوة
شتر ماده بگذاشتن كه با در دو سال بعد از ان نيت در انها جيزي زياد بر سابق تا
آنكه رسد بشي و پنج شتر پس چون رسيد بشي و پنج مراد اينجا نيز رسيدن و بكي زياد

شرح

اينست

مد ساله پادشاه را حالت
که مستحق جنت و برهان باشد
بعد از آن نیت داناها چیزی
زیادتر سابق را اندکتر نیست
شکر و سپاس و مدح و ثناء
بجای آورده و بکسی زیاد شد
چنانچه کمتر بود الهام گرفته شد
ماده

و نقد یا ترجع بعلی خصم یعنی تطبیق است اسنانها بفتح هاء و سکون
سین بی نقطه و دو نون و خصم بر راجع بایل عبارت از افراد حقه و افراد بیست است
که ذکوة ان ابل است یعنی هر چون زیاد شود یکی بر صد و بیست پس در هر چاه شتر یک
شتر ماده سه ساله یا در چهار سال و در هر چهل شتر یک شتر ماده دو ساله یا
سه ساله یا بعد از آن برگردانیده میشود و تطبیق کرده میشوند آن شتران که زیاد
انصد و بیست شده اند بر شترهایی که ذکوة آن شتران مراد است که بروشی باید
داد که موافق نفع مستحق باشد پس در صد و بیست و یک سه بنت لبون و در
صد و سی یک حقه و دو بنت لبون باید داد و در صد و چهل و حقه و یک بنت لبون
باید داد و در صد و پنجاه سه حقه باید داد و بر این قیاس است باقی عددها و در عددها
که هیچ کدام مستوعبان نشود و اینها را باید که کم کرد داشته باشد و در عددها
که هر کدام مستوعبان شود مالک بخیر است هر کدام را که خواهد اختیار می نماید و در مثلاً
در دو بنت شتر بخیر است میان دادن چهار حقه و دادن پنج بنت لبون محقق نمائند که
و بموجب رعایت نفع مستحقین بسبب زیاد شدن یک شتر بر صد و بیست شتر است
پس در صد و بیست سه بنت لبون واجب نیست بلکه دو حقه کافیست با وجود آنکه
کم بسیار دارد و لهذا صد و بیست و یک و بالا تر از آن بضای علیحد شمرده شده و در
احادیث **مسألة** وَلَيْسَ عَلَى الْتَقْرِيقِ وَلَا عَلَى الْكُورِ نَقْيٌ وَلَيْسَ عَلَى الْعَوَامِلِ نَقْيٌ
قَالَ ذَلِكَ عَلَى الْأَيْمَةِ الرَّاعِيَةِ قَالَ ثَلَاثُ مِائَةِ الْخَيْلِ السَّائِمَةِ نَقْيٌ قَالَ مِثْلُهَا
فِي بِلَالٍ الْعَرَبِيِّ **فصل** في تقطيع نون و فشد باید در نقطه در باین مکتوبه و
تخفیف و سکون یا نیز عیار است و فزاید بر عددی از عدد که بعد از یک نرسیده
باشه مثل پنج در بیست و پنج و مراد اینجا از یاد بر بضایست که بعد بضای دیگر نرسیده
باشه الکو و بضی کاف و ضم سین بی نقطه و سکون و او و را بی نقطه جمع که بفتح
کاف و سکون سین عددهایی که بعد از صد و بیست است و داخل پنجاه ذکوة از
آن باید داد و میشود خواه چهل حمل حساب کند و خواه پنجاه یا مثل پنج در صد و
بیست و پنج و این ردست بر شافیه که میگویند که برای آن پنج یک که سفید میباشد
دادن برابر آنکه هرگاه شتر از صد و بیست تجاوز کند بضای از سر گرفته میشود و همین

و کسر لایم و فایان نام داشت چون داخل شود در سال دهم و نیت برای آن شد تر بعد
از این نام نامی و صاحبان سنی که گرفته میشود از جمله شتران در زکوة از بیت مخاض
است تا جلدی که چهار صتم باب بیستم اصل باب صدقه البقر شرح این باب بیان زکوة
کاوانست در این باب دو حدیث **اول** اصل عن ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام
قالا فی البقر فی کل ثلاثین بقرة یباع حولی و لیس فی اقل من ذلك
شیء و فی أربعین بقرة و لیس فیها شیء و لیس فیها شیء و لیس فیها شیء
حتى تبلغ أربعین فإذا بلغت أربعین فبیعها شیء و لیس فیها شیء و لیس فیها شیء
إلی السبعین شیء فإذا بلغت السبعین فبیعها شیء و لیس فیها شیء و لیس فیها شیء
فبیعها شیء و لیس فیها شیء فإذا بلغت ثمانین فبیعها شیء و لیس فیها شیء و لیس فیها شیء
إلی التسعین فإذا بلغت التسعین فبیعها شیء و لیس فیها شیء و لیس فیها شیء
و یألفه فبیع کل أربعین سنة شیء التبع بقعة تاء و نقطة در بالا و کراه
یکفطه و سکون یاء و نقطة در پایین و عین بیفطه کوساله ترک که در بالا و سال یا
الحول بیفطه ساء بیفطه و سکون واو و کسر لام و نشد یاء و نقطة در پایین میشود
بال یا یعنی که یکبار از تمام شده باشد السنه بضم میم و کسر سین بیفطه و نشد
نون کا و ماده دوساله که یاد رسد سال باشد یعنی روایت از امام محمد باقر و امام
جعفر صادق علیهما السلام گفتند در کالان که در هر می کا و یک کوساله نزدیک آه
و نیت در کمتر از آن چیزی و در چهل کا و ماده یک کا و ماده دوساله است و
نیت در میان سی و چهل چیزی تا آنکه رسد چهل بر چون رسد چهل بر در آنها
یک مسند است و نیت در میان چهل و شصت چیزی بر چون رسد شصت
بر در آنها دو نبع است تا هفتاد بر چون رسد هفتاد بر در آنها یک تبع و یک
مسند است تا هشتاد بر چون رسد هشتاد بر در هر چهل یک مسند است تا نود
بر چون رسد بنود بر در آنها سه تبع یکساله است بر چون رسد صد و نیت بر
در هر چهل یک مسند است **اصل** ثم یجمع البقر علی استناتها و لیس علی التیف
قنی و لا علی الکوری و لا علی الغوایل شیء ایما الصدقة علی السائمة الراعیة
شرح مضمون این ظاهر است از شرح نظیر این که گذشت در حدیث اول باب صدقه

بقرة

الابل اصل و کالما که حیل علیک الحول یعنی زبده و لیس شیء علیک حتی حیل علیک
الحول فإذا حال علیک الحول و حیل علیک شیء و هر چه نکندش بر آن سال نزد
صاحبش بر نیت چیزی بر آن تا آنکه گذرد بر آن سال بر چون گذرد بر آن سال واجب
میشود زکوة بر آن **دوم اصل** زکوة عن ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام قال قلت له شیء
الحول امیر شیء قال شیء ما فی البقر **شرح** روایت کرد زکوة از امام محمد باقر علیهما السلام
راوی گفت که گفتم او را که ایا در کدام شیء چیزی از زکوة هست گفت مثل آنست که در
کاوهاست **باب بیست و یکم اصل باب صدقه الغنم شرح** الغنم بیفطه عین با نقطة و فتح
نون کو سفندان خواه میش و خواه بز و خواه مختلف وان جمعی است که مفردی از لفظ
خوفنا رد و بجای مفردان شاه مستعمل میشود **این باب** بیان زکوة کوهفندانست
در این باب چهار حدیث **اول** عن ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام
فی الشاة فی کل أربعین شاة و لیس فیها شیء و لیس فیها شیء و لیس فیها شیء
حتى تبلغ عشرين و یألفه فإذا بلغت عشرين و یألفه فبیعها شیء و لیس فیها شیء و لیس فیها شیء
والجدة فإذا ازادت علی مائة و عشرين فبیعها شاة فان و لیس فیها شیء و لیس فیها شیء
شاة حتى تبلغ مائة فإذا بلغت مائة فبیعها شیء و لیس فیها شیء و لیس فیها شیء
علی المائة من شاة و الجدة فبیعها ثلث شایه و لیس فیها شیء و لیس فیها شیء
ذلك حتى تبلغ ثلث مائة فإذا بلغت ثلث مائة فبیعها و لیس فیها شیء و لیس فیها شیء
شرح الشاة بر با نقطة و الف و همنه و منقلب ازها جمع کزت شاة بالف و تاء
و حدیث که در اصل شایه بوده کوهفندان بسیار ما بعد حتی هر جا داخل در حکم
ما قبل است بر فادر فاذا برای تفریع است الشایه بکسر شین با نقطة و یاء و نقطة
در پایین و الف وها جمع قلت شاة بالف و تاء و حدیث کوهفندان که از سه کس
شاید و از ده بیش تر باشند یعنی روایت از امام محمد باقر و امام جعفر صادق
علیهما السلام در زکوة کوهفندان بسیار که در هر چهل کوهفندان یک کوهفندان
و نیت در حکم از چهل چیزی از زکوة بعد از آن نیت در آن کوهفندان چیزی
از زکوة زیاد بر سابق تا آنکه رسد صد و نیت بر چون رسد صد و نیت بر
در آنها همان یک کوهفندانست یا یعنی که چیزی زیاد بر زکوة چهل کوهفندانست و بر چون

زیاد شوند برصد و نیست پس در آنها دو کوسفت نیست و نیست در آنها بیش تر از دو کوسفت
 تا آنکه رسند بدو نیست پس چون رسند بان دو نیست پس در آنها همان دو کوسفت است
 که بود پس چون زیاد شود بران دو نیست یک کوسفت پس در آنها سه کوسفت است بعد
 ازان نیست در آنها چیزی از زکوة زیاد بر سابق تا آنکه رسد برصد پس چون رسند
 برصد پس در آنها مثل آنچه مذکور شده کوسفت است **اصل** فاذا زادك واحد فحقها
 أربع مائة حتى تبلغ أربع مائة فان قلت ان ربعها كان على كل مائة ثلثه وسقط
 الاثر الا قولك ليس على مائة ثلثه بعد ذلك شيء ولكن في التبيين في قولنا
 فكل مائة تحل عليه الخول عند رتبة فلا شيء عليه فاذ احال عليك الخول
 وجب عليك **شرح** ما بعد حتى ايها الخارج است ازكم ما قبل ان باعتباری و لهذا
 چهار صد و مانند ان مضای دیگر نمره میشود و دخلت باعتباری دیگر زیرا که قدر
 زکوة در چهار صد و اوقاف قدر زکوة در صد و بیست است پس فادرفان برای تعقیب میتوان
 بود و برای تفریع میتواند بود الا اول عبارت از اینکه زیاد شدن یکی باعث تفریع
 مضای و زیاد شدن زکوة باشد تقسیم زکوة شد در شرح حدیث اول باب هفتم
مبنی پس چون زیاد شود یکی بر صد پس در آنها چهار کوسفت است تا آنکه رسد برصد
 پس اگر تمام شود چهار صد میا شد بر هر صد کوسفت یک کوسفت و سا فله میشود ان کار
 اول با یعنی که محتاج دیگر هم میرسد اگر چه قدر زکوة در بعض صور این حساب
 موافق قدر زکوة بعض صور حساب اول باشد و نیست بر آنچه کمتر از صد باشد بعد
 ازان رسیدن چهار صد چیزی از زکوة و نیست در آنچه میان دو مضای باشد چیزی
 از زکوة و ان دو امام گفتند که هر چه نگذشته باشد بران سال نزد مالک خودش
 پس نیست چیزی از زکوة بر مالک اندان پس چون نگذرد بران سال واجب میشود چیزی از
 زکوة بران سال ان بنفسی که مذکور شد **اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام انه
 قال ليس في الاكس بركة ولا في الزيادة والمزني التي تربي اثنين ولا شاة
 لغير الاكس العنم صدقة **شرح** الاكس بفسخ همزه و كسر كاف و سكون ياء و دو
 نقطه در باین کوسفتانی که مهیا کرده باشند آنها را برای خوردن مثل کوسفتان
 نرخابه کشید نظیر اینکه گذشت در حدیث هفتم باب هفتم که شتران نر زکوة

ندارند و میتوان بود که مراد با کس که کوسفتان باشد که مالک شتر کرده باشد آنها را برای
 خوردن خود و عیال خود الزیاده بکسر یا ببقطه و تخفیف بام ببقطه و الف مقصوره
 منقلب از او غاء و مراد اینجا شتر کوسفتانست یعنی بره و بز غاله آنها که هنوز یکاله
 نشده باشد لوی بفسخ راه ببقطه و کسر یا ببقطه محققه و نشد بیدار و نقطه در
 باین که دو مان منقلب از او است غذا داده شده و مراد اینجا علف داده شدن است
 تری برای ببقطه و نشد بیدار ببقطه و الف منقلب از او بصیغه مضارع مجهول
 ضایفه باب تعقیب است التریبه غذا دادن و مراد اینجا علف دادن است نیز بکسر هاء
 و سكون ناه سه نقطه و فتح نون و کس ناه و نقطه در باین و کس نون منصوب
 و نایب مفعول طالع محذوفت یعنی تربیت و تذکره باعتبار اینست که در صد
 تذکره و نایب مساویست و مستور اند بود که ظرف زمان باشد یعنی یومین الخ ل یفتح
 فاء و سكون یاء و ببقطه نرخابه دار که برای جستن بر ماده است **توضیح** روایت
 از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او گفت که نیست در هیچ قسم کوسفت زکوة
الاجنه مهیا کرده شده باشد برای خوردن **دوم** آنچه شتر کوسفتان شده باشد
 و یکاله نشده باشد **سوم** آنچه علف داده شده باشد دو بار در سال **چهارم** کوسفتی
 که برای انتفاع از شتران باشد نه برای انتفاع از شتران **پنجم** کوسفتی که
 برای بخور در کله کوسفتی باشد **سوم اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام قال لا
 تسئل اكسولة والا كولة الكبيرة و لا الشاة تكون في العنم ولا والدة
 ولا اكس الخيل **شرح** الكولة بفسخ همزه و ضم كاف و سكون واو و شاة بهمهزه
 منقلب ازها است **مبنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که زکوة
 نمیشود بمعنای زکوة الا کوله و کوله یعنی بهر است از جمله کوسفتان بسیار میباشد
 در کله کوسفت و گرفته نمیشود کوسفتی که تازه زاید باشد مشهور اینست که تا باز
 روز از والد مینامند و گرفته نمیشود توجی که برای جستن بر کوسفتان ماده است
چهارم اصل قلت لا يجزئ الله عليه السلام الخيل التي يحب فيها الصدقة
 قال لا الجذع **شرح** الخيل بفتح سین و ببقطه و سكون خاء با نقطه جستن که ندر شتر است
 میان بره و بز غاله و بعضی میگویند که جمع جمله است اجنح بجم و ذال با نقطه و

عنه بنقطه بصیغه ماضی معاوم باب افعال الابداع دخول تاج کوسفند در
 سال دوم و دخول تاج کوسفند در سال دوم و دخول تاج کا و اسب واسترو
 در سال سوم و دخول تاج شتر در سال پنجم یعنی کنت امام جعفر صادق علیه
 السلام را که تاج کوسفند چه وقت ثابت میشود در آن زکوة گفت چون یکا له شود یا
 که بعد از یکا له شدن در سال زکوة داخل میشود پس چون سال دیگر بر آن بگذرد
 زکوة در آن فرض میشود بشرط مقرر **باب بیت و دوم اصل باب ادب المصدق**
شرح الادب بفتح همزه و فتح دال بنقطه و یاء بکف نقطه مصدر باب حسن روشن
 خوب المصدق بصاد بنقطه و دال بنقطه و قاف بصیغه اسم فاعل باب تفعلیل
 راست گویند و مراد اینجا عامل زکوة از جانب امام است بنا بر اینکه گو یا که راست گو
 و خالص میکند دهند کان زکوة را در دعوی سال آن بودن ایشان مال خود را در حق
 ایمان یعنی این باب بیان روش خوب ساعی از جانب امام در گرفتن زکوة از مردم است
 در این باب هشت حدیث است **اول حدیث** عن یزید بن معاویه قال سمعت ابا عبد الله
 يقول بعث امیر المؤمنین علیه السلام مصدقا من الکوفة الى بادیهها فقال
 له یا عبد الله انطلق وعلیک تقوی الله وحده لا شریک له ولا تؤخر زکوة
 علی امریک وکذا فظالمنا انقضت علی واریع الحق اللوفی حتی تأتي بالزکوة
 بنی فلان فاذا اقمتم فانزل یمائکم من غیر ان تخالط آبائهم ثم امض الیهم
 لیسکبید ووقایحی یقوم بکتم وکلمه علیهم ثم قال لهم یا عبد الله
 ارسل الیکم وین الله لا حاکم بینکم حقا و الله فی أموالکم فکل شیء فی
 أموالکم من حق فکودوه الی اولیه **شرح** برید بضم باء بکف نقطه و فتح دال بنقطه
 و سکون باء و نقطه در پایین و دال بنقطه است باده بیه بکف نقطه و الف و کسر
 دال بنقطه و یاء و نقطه در پایین و تاء تانیث جمع بادی بصیغه اسم فاعل معتل للام
 و اوی باب نصر حرامی که در دو وادانهاست و چراگاههای حیوانات اهلیان
 ابدانهاست و اطلاق باده بر صحرائی وسیع باعتبار اینست که مرکب است از صحراها
 علی اسم فعل است بمعنی ملازم باش را در تقوی زاید است برای تقوی التقی
 بفتح تاء و نقطه در بالا و انقلاب زوا و سکون قاف و واو و انقلاب زوا که لام

الفعل است و الف اسم مصدر باب افعال و یاء ضرب برهیز کاری از بجزی و
 مراد اینجا ترس از الله تعالی است که مبادا عذاب کند لا تؤثرن همزه و تاء سه نقطه
 و یاء بنقطه و یون تاکید فقیله مفتوحه باخفیفه ساکنه بصیغه نهی حاضر باب
 افعالت التفتتک در اصل بدو همزه بوده اول مکسوره و دوم ساکنه و همزه
 دوم منقلب بیار شده و چون همزه اول یوصل افتاده همزه دوم عود کرده و
 چون التفت ساکن بر شش میان الف و همزه که فاء الفعل است الف افتاده و چون
 موافق رسم الخط اینست که هر کلمه را بصورت ابتدای آن و صورت وقف بر آن
 نویسد این رسم خط همزه مکسوره و ساکنه نوشته شده الیادی بیاء بکف نقطه
 و الف و کسر دال بنقطه و یاء و نقطه در پایین باده بیه که بیان شد الحال و صحرائی
 دور آبادانها را بادی مینامند باعتبار اینکه ظاهرست و خیمه و عمارت آنرا پوشیده
 و در نسخ نادری بنویسند است بمعنی مجلس جماعت و ان یصحیف میفاید ولی بمعنی نایب نائب
 کمر است و ان بر دو قسم است اول آنجه از روی عزت انکرات و انرا خلیفه و وکیل
 نیز مینامند چنانچه گفته در سوره بقره انما جعل فی الارض خلیفه دوم آنجه
 از روی خدای انکرات مثل ولی اطفال و اول مراد است اینجا چنانچه گفته در سوره
 بنی اسرائیل و کذبکم انکم یؤمنون الذکر تؤذوه همزه و دال بنقطه بصیغه مضارع
 مخاطب معتل للام بابی باب تفعلیل بصورت محذوف فون جمع بسبب تقدیر آن
 ناصبه بعد از استقامت **دوم حدیث** رواه ابی یزید عن معاویه که گفت شنیدم از امام جعفر
 صادق علیه السلام میگفت که فرستاد امیر المؤمنین علیه السلام زکوة کسریا
 از کوفه سوی صحرائی کوفه بایز و ش که گفت او را ای بنده الله تعالی روانه شو
 ملازم ترس از الله تعالی را بر حاکمی که تنها باشد تنها خودش نباشد شریکی او را هیچ
 مدد الهی است دنیای خود را بر آخرت خود و باش نگاه دار آنجه را که امیر مردم قراران
 مراعات کنند حق الله تعالی را در آن تا آنکه رسی صحرائی بنی فلان پس چون آتی اینجا
 پس نازل شو بر آب ایشان بی آنکه داخل شوی خانههای ایشان را یا بمعنی که در میان
 خانههای ایشان فرو دمباید از آن روانه شوی ایشان را رام بدست و آرام دل که
 اثر آن ظاهرست در دو چشم تا آنکه ایستی در میان ایشان و سلام کنی بر ایشان بعد از آن

بگویند از آنکه ای بنده کمالی خداوند فرستاده مرا سوی شما خلیفه الله تعالی برای اینکه
 فراگیرم از شما حق بلکه از الله تعالی است در مالهای شما پس آیا الله تعالی را در مالها
 شما هیچ حق هست تا رسانیدن حق را سوی خلیفه الله تعالی **اصل** فان قال لك
 فاكل الاقل لا ترجعه وان انعم لك منهم شئ فاطلعه معه من غير ان يشي
 او يحسد الا حبيرا فاذا اتيت ماله فلا تمنحه له الا باذنه فان اكد
 له فقتل يا عبد الله اتاذن لي في دخول مالك فان اذنت لك فلا تمنحه له
 من غير ان يشي ولا تحسب به فاصدع الناس صدقك فترحم الله على
 الصدقين شاة فانهما اخشا فلا تعرض له فاصدع الباقي صدقك ثم
 حذره فانهما اخشا فلا تعرض له ولا تزال صدك لك حتى ينفق ما فيه
 وفاء بحج الله تبارك وتعالى من ماله فاذا انقضى حق الله منه **شرح**
 انعم بكون وعينه ينفقه بصيغه ماضی معلوم باب افعال التام فتم نعم للمناف
 بين ينفقه وطاء ينفقه بصيغه اسم فاعل باب تفعل كمن حكومتی بر خود بند
 عنف بفتح عين ينفقه وكنون وفامون هم ورس بعطف بر متعلق وصف
 مشبه باب جناس العنف بضم عين وسكون نون فاهم واری در سلوک صغیر
 به راجع به ال است با راجع بنعم است اصح بصاد ينفقه ودال ينفقه وعينه ينفقه
 بصيغه امر باب منع است الصاع بفتح صاد وسكون دال فتمت وقیم دوم مراد
 در صدقین لا تعرض بصيغه نهی حاضر باب تفعل است بخلاف بکما **بجی** بر اگر
 گوید ترا گویند که نه پس گردان بخیر را با او و اگر اری گوید ترا انجمه ایشان آری
 گویند پس روانه شو با او بی آنکه ترسان او را یا وعده کنی او را مگر وعده بخیر پس چون
 آبی نزد مال و پس داخل شوی مال را مگر بخصت او چه بدستی که اکثر مال
 از او است پس بگو که ای بنده الله تعالی با بخصت میباید مراد داخل شدن مال
 تو بر اگر بخصت دهد ترا پس داخل شو تا مال را داخل شدن صاحب تسلط بر او
 و در اقبال و دخول فاهم واری کند با اقبال پس فتمت کن مال را و قیم بعد از آن
 محذره کن او را هر کدام از آن دو قسم که خواسته باشد پس هر کدام از آن دو را که اختیار
 کرد پس متعرض شوی از بعد از آن فتمت کن یا قیراد و قسم بعد از آن محذره کن او را پس

هر کدام از آن دو را که اختیار کرد پس متعرض شوی از بعد از آن فتمت کن یا قیراد و قسم
 بعد از آن محذره کن او را پس هر کدام از آن دو را که اختیار کرد پس متعرض شوی از بعد از آن فتمت کن یا قیراد و قسم
 چنانچه مذکور شد تا آنکه باقیمانده در آن وقایع حق الله تبارک وتعالى را انظر
 مال و پس چون ماندان حق پس فریاد حق الله تعالی را از او **اصل** وان استغنا لك فاقوله
 لا اخلطه بها واصنع مثلي الذي صنعت اقول لا حق في اخذ حق الله في ماله فاذا
 قبضته فلا توجس له الا ما حيا شقيقا ابي احذرها غير عتيف لئلا ينفق
 لا اخذ كل ما اجتمع عنده من كل ما دار لنا نصيبه حيث امر الله عز وجل
 الاستغناء بقامه مصداق استغناء طلبا فانه الاقاله مصداق افعال راضی
 و فاما كون كمن بالسبب برهم من معامله که کرد و پیش داشت لا توکل بواو بصيغه
 نهی حاضر باب تفعلت معنف بعد بيقطه و نون و فاصيغه اسم فاعل باب تفعل
 باب افعال التام فتمت وقیم دوم مراد با راجع بنعم است اصح بصاد ينفقه ودال ينفقه وعينه ينفقه
 بصيغه امر باب منع است الصاع بفتح صاد وسكون دال فتمت وقیم دوم مراد
 در صدقین لا تعرض بصيغه نهی حاضر باب تفعل است بخلاف بکما **بجی** بر اگر
 گوید ترا گویند که نه پس گردان بخیر را با او و اگر اری گوید ترا انجمه ایشان آری
 گویند پس روانه شو با او بی آنکه ترسان او را یا وعده کنی او را مگر وعده بخیر پس چون
 آبی نزد مال و پس داخل شوی مال را مگر بخصت او چه بدستی که اکثر مال
 از او است پس بگو که ای بنده الله تعالی با بخصت میباید مراد داخل شدن مال
 تو بر اگر بخصت دهد ترا پس داخل شو تا مال را داخل شدن صاحب تسلط بر او
 و در اقبال و دخول فاهم واری کند با اقبال پس فتمت کن مال را و قیم بعد از آن
 محذره کن او را هر کدام از آن دو قسم که خواسته باشد پس هر کدام از آن دو را که اختیار
 کرد پس متعرض شوی از بعد از آن فتمت کن یا قیراد و قسم بعد از آن محذره کن او را پس

قسمه را از سر گیر تا آنکه فکر کنی حق الله تعالی را در مال او پس چون گفتی از این موقوفه که
 بجز این ملک آن موقوفه را با که خالص شد و هر یک با شد از این موقوفه که دار از تلف
 شدن و مانند آن باشد غیر منقول و غیر منقول باشد چیزی از آن حیوانات را بعد از آن
 روانه کن حق الله را هر وقت که بسیار شود و خود توان هر چه را که باشد سوی ما تا که در این
 از ادب جای که امر کرد الله عز وجل مراد هشت موضع است که در آیت انما الصدقات
 للفقراء والمساکین است و بیان شد در حدیث اقل باب اول **اصل** فاذا التکدیه
 رسولک فاعز الکی ان لا یجول بین ناکه و بین نصیبها ولا یفرق بینهما ولا
 یخصر لکینما فیضه ذلک یخصیها ولا یجحد لکها انک باقل بعدل یتبین فی
 ذلک و لیور ذهن کل من یرید ولا یعدل بین عمر نیت الارض لی حواله
 الظرف فی الساعه التي فیها یرجع و یفرق **شرح** یاد در باب برای ملاقات است و
 میتوان بود که برای تقدیم باشد و غیر بود و غیر ببقعه و زای با بقعه بصیفه امر با
 افعال لا بعد از مفارش پیش از وقت در کاری عمده تا مباد اخطای بدان واقع شود و لا
 یخصر بین بصا دین نقطه و راه ببقعه و نون تا یک تکیله یا خفیفه بصیفه نغم مضارع
 یا نغم غایب معلوم باب تفعلیل است التخصیر که کردن لا یجحدن بحجم و دال با بقعه
 بصیفه نغم مضارع یا نغم معلوم غایب باب افعال یا باب مع است الاجتهاد و الجحد یعنی
 جرم و سکون ها رسیدن بنهایت طاقت متور مثل سواری از چند آنکه طاقت داشته
 باشد رکو یا تمیز است از نیت با مفعول له است با حاست یعنی با کمال و لیت دل بود
 عطف و سکون لام امر غایب و ضیفه مضارع غایب معلوم باب ضرب است ملحق
 از افعال لا بعد از مصدر باب افعال حاضر کردن شتران نزد اب برای عرض آب
 بر آنها بصیفه غایب مضارع معلوم یا مجهول باب ضرب است و بنا بر اول ضمیر مستتر
 در آن فاعلت و راجع بر سوال است و بنا بر دوم ظرف نایب فاعلت و بر هر تقدیر
 ضمیر به راجع بماء است لا یعدل بصیفه نغم غایب معلوم باب ضرب است ماضی
 از عدول یا در حق برای تقدیم است یا برای ملاقات است التنبه بضم نون و
 تشدید با ببقعه مفتوحه و ناء و نقطه در بالا جمع نایب با جمع نایب مواضع
 صاحب کیا و مواضع رو بیا نندن اکبا و میتوان بود که بفتح نون و سکون یا باشد

یعنی کیا و حاصل هر دو یک است الحواذ بفتح حاء ببقعه و واو و الف و تشدید دال
 ببقعه جمع حاده و زمینهای که در کنار راهها و مانند آنهاست و منع از منزل ساختن
 زمین کنار راه اینجا برای اینست که در آن کیا حکمتی باشد غالباً تقدیم طرف درینها
 افاده این میکند که ساعتی مقرر است برای دو فعل که مذکور است بعد از آن تقدیر و
 تأخیر آنها از آن وقت موافق عادت نیست برنج برآه ببقعه و یاد و نقطه در پایین و حاء
 ببقعه بصیفه مضارع غایب معلوم باب افعال و ضمیر مستتر راجع بر سوال است
 و مفعول از شغل وقت بتقدیر یعنی الاراحه رسانیدن شتران بخوابگاه آنها تا که
 در شب در اینجا خوابند و لهذا ما وای شتران را امر به بضم هم بصیفه اسم مکان باب افعال
 میان است بقیع بصیفه با بقعه و باه ببقعه و فاعلت بصیفه مضارع غایب معلوم باب
 افعال است الاغباق امر با شامانیدن شتر و مانند آن در سرور و میتوان بود که بصیفه
 مضارع غایب مجهول باب ضرب باشد القیق بفتح قین و سکون باه اشالیدن کنی را شتر
 و مانند آن در سرور و فاعله اشالیده میشود در آن وقت غنم و است بفتح غنم و ضم با
 و سکون واو و اسم اشالیدن آنوقت غنماقی بصیفه مصدر باب افعال است و ذکر و یغیق
 برای شادقت یا اینکه اگر اراحه شتران در ساعتی باشد که بعد از اغباق و مسایل شدن عدل
 قصور نماید زیرا که انقدر فرصت نیست که شتران چرا میگرد باشند فی الجمله بخلاف
 پیش از اغباق و ریحی که شتران در وقت دوشیدن شترها فی الجمله چرا میکنند و
 و از این ظاهر میشود که ساعت اراحه و اغباق و یک ساعت است چنانچه ظاهر لفظ الجماد است
 و این ادب در کتاب مرا نرفته سمعت من یقول و یغیق بالعين المعجمة و النباء فیعتقد
 انه من العنوق و هو الشرب العشی و هذا تصحیف فاحش و خطا قبح و انما هو یغیق
 بالعين غیر المعجمه و النون من العنق و هو ضرب من سید الابل و هو سید شدید قال
 الرازی و اما سیدی عنفا فسمی الی سلمان فتم ترنج و المعنی با بعدل یعنی عزت
 الارض و الجود الطرق فی الساعات التي فیها الراحة و المشقه و لا لجل هذا قال ترنج
 من الراحة و لو کان من الزواجر لقال تروح و ما کان یقول ترنج و لان الزواجر عند العشر
 و یكون قریباً منه و العنوق هو شرب العشی علی ما ذکرناه فلیتوجه معنی و انما المعنی
 علی ما بیناه و انما آوردت هذه اللفظه فی کتابی لا فی سمعت جماعه من اصحابنا الفقهاء

جمله است مثل لا اذ اقم يوم القیمة و مراد اینست که باطل است خیالی که مردم ظاهر
 بین یا مشرک میکنند لا تحریمه بضم حاء بینقطه و سکون و فتح و فتح راء بینقطه بفتح
 اه تمام بر عایت آن باید کرد انتهکت بنون بصیغه ماضی مجهول غایبه باب افتح
 الانتهاک سهل انکاش من مناسبت است و معنی اینست تا وقت کلام و ظرف
 منعزل است بکل واحد از عمل و افعیم و صفات بحاله قض بقاء و بقاء یکنقطه و صفات
 بانقطه بصیغه ماضی معلوم باب ضرب است هاء اعطف بیان یا بدل بوم الناس
 اما بفتح همزه و تحذیف صیم حرف استفاح است مراد با حیا ایضا نده کردن
 مؤمنان و کافر اینست که ایمان و کفر ایشان بسیار قوی بوده چنانچه گفته در
 سوره زلزال و آخر حجت الارض افشا لها و بیان شد در کتاب فضل القرآن بد
 شرح حدیث بیست و چهارم باب سیزدهم که باب فضل القرآن است و مراد
 بامانه ایضا امانه کافر اینست بشمشیر مؤمنان یا مراد با حیا غالب کردن و مراد بامانه
 مغلوب کردن است اینرا و بقاء یکنقطه و شمس بانقطه و راء بینقطه بصیغه امر باب
 افعلات لا یشارخو فیها لشدن بنویسند یا فتن یعنی برید بر بیا و به گفت که بعد
 از آن کریمه کرد امام جعفر صادق علیه السلام بعد از آن گفت که ای برید ز غلط
 خیال مردم مان ظاهر بین بیان این است بخدا قسم که باقی ماند الله تعالی را چیزی که افعال
 بر عایت آن باید کرد از احکام او مگر آنکه سهل انکاش شده شد و عمل کرده نشد بکتاب
 الله تعالی و نه سنت نبوی و در این جهان و بر پای داشته شد در این مخلوقات حدی
 از وقتی که فرمود الله تعالی امیر المؤمنین را صلوات الله علیه اشارت باینکه امام
 حسن علیه السلام اگر چه چند روزی بحسب ظاهر حکومت کرد اما مغلوب بود و
 قدرت بر اقامت حدود الهی نداشت و عمل کرده نشد بچیزی از حق تبار و مردمان که
 امر و است بعد از آن امام گفت که آگاه باش بخدا قسم که بر طرف نمیشود روزها و شبها
 تا آنکه زنده کند الله تعالی مردگان را و میراند زندگان را و برود اند الله تعالی حق را سوی
 اهلان و بر پایداری درین اسلام خود را که راضی بآن شده برای خود و بنی خود بر تو
 در و باید بعد از آن نوید در و باید بعد از آن نوید باید بخدا قسم که نیست حق در آن روزگار و در آن
 نصیحت شما را اینست که در آن روزگار هیچ کس غصب حق شما نمیشود اند کرد **در و اصل**

عن ابی عبد الله علیه السلام انه سئل انما تصدقتم یا بینه علینا هیهنا
 قال لا بلی یا بینه علینا هیهنا فیصله **شرح** المشاهل بضم سین و نون جمع سهل
 بفتح هم و سکون نون و فتح هاء بصیغه اسم مکان باب علم الخور ها که در صحاح اها م باشد
یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او پرسیده شد که آیا
 جمع نمیکند ما را از صحاح اها در یکجا کسی که تصدیق کند است یا نه یعنی که عامل
 زکوة است از جانب امام یا می باید نزد ایشان بر سر الخور های ایشان امام گفت که نه
 جمع نمیکند بلکه می باید نزد ایشان بر سر الخور های ایشان بر سر تصدیق میکنند ایشان را
 یا یعنی که زکوة را بگیرد از ایشان تا راستگو شوند و در دعوی مالک بودن مال
 خودشان یا در دعوی ایمان **موم اصل** عن علی علیه السلام انه قال لا یباع
 الصدقة حتی یفعل **شرح** تفعل یعنی بینقطه و قاف بصیغه مضارع مجهول
 غایبه باب نصر و ضرب یا باب تفعلیت العقل و التقبیل یستن زانوی شتر
 بر لبه یاق و مراد ایضا تصرف خود را و دردن شتر است **یعنی** روایت از علی علیه
 اینکه او گفت که فروخته نمیشود شتری که زکوة است تا آنکه بصرف مصدق
 در آورده شود مراد نهی از فروختن پیش از آنست **هماره اصل** کان علی صلوات الله
 علیه و اذ بعثت مصدقه قال له اذا اکتبت علی ربی المال فقل صدقة و رجلا
 الله فما اعطاه الله فان ولی تحتك فلا ترجعه **شرح** عادت علی صلوات
 الله علیه این بود که چون میفرستاد عامل زکوة خود را میگفت و را که چون آیو بر سر
 صاحب مال بر یکوه زکوة ده رحمت کند قرأ الله تعالی از انچه داد تو را الله تعالی
 بر او و کرد انداز تو بر من بگردان بخیر یا یا او **تجسس اصل** عن عبد الرحمن بن الحجاج
 عن عمار بن خطاب انه سأل ابا عبد الله علیه السلام عن الصدقة فقال لا یقبل
 لا یقبل نیک فقال لی اقبل ذلک فی مالی فقال له ابو عبد الله علیه السلام
 مرفصل قال ان لا یخسر من ماء الی ماء ولا یجمع بین المتعرق ولا یفرق بین
 المتجمع فاذا ادخل المال قلبی القم یضقی و لا یخیر صاحبها اتی القمین
 شاء فاذا الخشا قلبی یفعل **شرح** محمد بن خالد که مدینه بود از جانب
 منصور و ابی جانی که گفت در حدیث دوم باب سوم پس و راوی این حدیث نیست بلکه

مستتر در آن راجع بر است و مفعول آن بخدوشت بقدر برزید القبه و من برید
عبادت اضحای که محل خرید و فروخت است باعتبار اینکه کسی خون چیزی در اینجا
میفرشد و آنچه بقیعت میبرد فرایند میزند که من برید یا یعنی که برادر میگذشت را
تا با فروشم پس اگر کسی زیاد کرد یا و میبرد و زیاد را رضی باشد و الا بار دیگر فرایند تا
فروشد بمبلغی که از آن زیاد نکند **یعنی** پس اگر آن را صاحب کو سفندان از نصف
دیگر از جمله آن دو نصف بیک سو سفند یا دو کو سفند یا یک سو کو سفند پس باید که عامل
تسلیم کند از آن که مذکور شد موی صاحب یا یعنی که اگر او اخل قیمت دوم مثل آن کند
باعتبار اینکه آن نصف زیاد بر قدر ذکوة است بعد از آن که قیمت تمام شود باید که فکر ذکوة
ذکوة صاحب غم پس چون فکر ذکوة را از این باید که جدا کند بعضی از او را باز برای فروختن
پس چون استاد آن بعضی را یعنی که کسی قیمت را زیاد نکرد در اینجا بان رسید پس
اگر خواهد از صاحبان پس سزاوارست بان و اگر نخواهد از این باید که عامل را بگوید
از این دیگران **شماره اول** **عشر علی بن یزید بن عقیل** قال سألت أبا الحسن عليه السلام
عن رجل يصدق أبا عبد الله عليه السلام لا يأمر به فقال إن كان قد صدقني بصدقها
سبعة مواضعها وإن لم يكن فثلاثة مواضعها فصدقها في مواضعها **عشر** علي بن
يوسف بن زرير عن الرشيد بن محمد وواله أن صدقات در زمان حسن ورامین باشد
پس باید دو نقطه در پایین حرف مضارعه مفتوحه و کسر لام و سکون یا و دو نقطه
در پایین یضغه مضاعف غایب معلوم معتل الفاء و او و معتل الهم بای باب
حب است اولاً باید یضغ و کسر و ا و صاحب اختیار چیزی بودن صدقه مضروب و
منون است **عشر** **عشر** است تمام و باید دو نقطه در پایین و بعد بنقطه و شش بنقطه
و راه بنقطه یضغه مضاعف غایب **عشر** و اول باب فعیست التعمیر امر بعشر یضغ **عشر** و
سکون شین که صد در پایین ضرب است بمعنی حصه کردن چیزی و از آن ما خودست
عشر یضغ **عشر** و کسر شین و سکون یا و دو نقطه در پایین **عشر** حصه و در نسخ **عشر**
بالت و لام و ضم **عشر** بنقطه و سکون شین بنقطه مضاف الیه صدقات و آن
تقصیف می نماید مگر آنکه صدقه بمعنی ضلّه باشد و مراد قیمت ذکوة غلات باشد
که گاهی **عشر** است و گاهی دیگر نصف **عشر** و علی تسعون بصدقه باشد و این کتاب فی حدیث

حَتَّى يَمُوتَ أَوْ يُلَاقِيَ قِتْلَهُ شَأْنُهُ **شرح** علی برای علاوه است وجهها عبارت از
بیت و شش شتر با اعتبار اینکه راه و جوی باشد مخاض است ذکر مخرج و وصفه موصفا
مردم مال اینجا شتر است **یعنی** و هر که نباشد نزد او اینه مخاض با وجود راه و جویان
و نزد او باشد بر لبون که نیست پس بدستی که نشان است که گرفته میشود از او این
لبون و نیست با آن چیزی با این معنی که عامل نکونه چیزی دیگر از او بگیرد و نه با و میاید
بنابر اینکه تفاوت بقدر یکال موافق تفاوت میان زرماده است در قیمت زیرا
که قیمت زرماده است از قیمت ماده بقدر کمی قیمت اینه مخاض از اینه لبون و هر که
نباشد نزد او و دیگر چهار از جمله شتران و نباشد نزد او شتری غیر از این نیست
در اینها چیزی از نکونه مگر آنکه خواهد مالک آنها که بعنوان استصواب زکوة دهد
پس چون رسید شتر و به پیچ از جمله شتران پس در آنها یک کوفه سفندست بعنوان
فرض هشتم فصل عن رجل من ثقیف قال استعملني علي بن أبي طالب رضي الله عنه
عليه السلام و قال يا نقيبا و سواد من سواد الكوفة فقال له و الناس حضور
انظر ان احب اليك فدية و لا تنزلك منه و ذهبا فاذا اردت ان تسجد الي
عليك فمربي قال فأتيت ففعل لي ان الذي سمعت مني فدية اياك ان
تضرب سنك او تهودي يا و نصراني في درهم خراج او تدفع دابة عمل في
درهم فامنا اننا ان نأخذ منهم العفو **شرح** با نقیایا بکفطه و الف و
کمربون و سکون قاف و یاء و نقطه در پایین و الفاسم قادیسیه است که در عراق
عرباست و از نوابع کوفه است و این در بر در کتاب سیر الکفیه با نقیایا القادیسیه
و من و الاها من اعمالها و انما سمیت القادیسیه بدیوع ابرهیم الخلیف علیه السلام
الله قال کوفی مقدسه القادیسیه ای مطهره من التقذیر و انما سمیت القادیسیه
بانقیایان ابرهیم علیه السلام استراها بمائة یغی من غنمه لان بمائة
و نقیاشاه بلغه البطانة السوادین سبین بکفطه و تخفیف و او الف و
دال بکفطه دهی چند که تابع شهریت و مراد دال و بعضی از دههاست که غیر
بانقیاست و مراد در دوم مجموع دههاست و او در و الناس جالییه است و الف
لام برای عهد خارجیت بمعنی مردمان بانقیایا و سواد الحضور بکفطه و

صاد بانقطة و راه بکفطه جمع حاضر گذشت در شرح حدیث دوم باب سوم که باب
العده فی وضع الزکوة علی ما وضع است که در هم پیش از زمان بنی امیه هیچ دانی نبود
الخراج بکفطه و ضرخاه بانقطة و تخفیف و راه بکفطه و الف و جمع آنچه بعنوان
میگیرد پادشاه از مردمانی که آب و زمین مفتوح العنوه در تصرف ایشانست
جدید و کسیریم و نشد دال بکفطه مفتوحه و مضمومه و مکسوره بصیغه
امر مضاعف باب نصر و ضرب است الجذیم و کسیریم و نشد دال صد سهل انکار
مربطه میم و نشد بدله بانقطة مفتوحه و مضمومه و مکسوره بصیغه امر باب
نصر است الحاد بفتح و کسرخاه بانقطة و سکون دال بکفطه و عین بکفطه و نا و
و بفتح خاء و سکون و فتح دال صد باب منع اظهار چیزی که در دال خلافت
برای مصلحتی عظیم مثل آنچه در جنگها و مانند آنها ضروری میشود چنانچه می آید
کتاب الایمان و التذکر و الکفارات در حدیث اول باب النوادر که اخر ابواب
که الحار جلد عده و تعیین حاکم برای امر و نهی جمع مانند جنگت با ایشان انقرب
بکفطه و انقرب است فی برای سبب است در هم مضاف بخراج است تدیع
بیاء بکفطه و یاء و نقطه در پایین و عین بکفطه منصوب و معطوف بر ضرب
دابه مضاف بعمل است و لیس از است از دابه که داشت من ان ضرور نباشد برای
صاحبش در اینجا نیز برای سبب است امر با بصیغه جمع و است و اشارت بآیت
سوره الاعراف خدا العفو و امر بالعفو بکفطه و یاء و نقطه و الف و
هشتاد و ششم که باب فضل القصد است **یعنی** روایت از مردی از قبیل
ثقیف گفت که حاکم در امر علی بن ابی طالب صلوات الله علیه بر قادیسیه و سواد
دیگر از جمله سواد کوفه شرکت مرابحی که مردمان اینجا حاضر بودند که و از رخ
خود را که چه مقدار میشود بر سر کرد در تحصیل آن و او مکرر از آن در همی را پس
چون خواهی که بیرون روی از کوفه سوی حکومت خود برگردد کن بر او گفت که
پس ایام نزد او در خلوت شرکت مرابحی که بدستی که آنچه شنیدی از من اظهار می بود
خلاص مانی الضمیر را برای مصلحتی تا مباد که مردمان تغلب بجا کنند و در آن خراج
دور از آن یکدیگر خود را و این را که زنی سلمانی را یا محمود را یا ترسا بدید و پس در هم

خرابی یا فروشی سوزگار که در باب در هر چه جز از نیت که اما الله حق ما مور شد
باینکه در زکوة و مخرج و مانند آنها انحقوق لازم و اگر بر از مردمان میان را که
افراط و تقریض در آن نباشد **باب بیست و سوم اصل باب زکوة مال البیت شرح**
این باب بیان زکوة مال البیت است در این باب هشت حدیث **اول افضل** عَنِ ابْنِ
عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مَالِ الْبَيْتِ عَلَيْهِ زَكَاةٌ فَقَالَ إِذَا كَانَ مَوْضِعُهَا
فَلَيْسَ عَلَيْهِ زَكَاةٌ فَإِذَا تَحَلَّتْ بِهِ قَانَتْ لَهُ ضَامِرٌ وَالرَّجْحُ لِلْبَيْتِ **شرح** علیه
بیت است تقهات است و قول نیز مقدار است مفهوم شرط در اذکان اینست که
اگر تجارت بان شود زکوة بران هست فادرا فاداعلمت برای تعقیب ذکر است و
استراط جواز عمل مال البیت با لاری عامل بقصدی که وفا کند بجمع ان فی بد رکع
للعیثه در بعض اجدیت باب التجارة فی مال البیت و القرض منه که باب حمل و
بجسم است **بعض روایت** از امام جعفر صادق علیه السلام در مال البیت گفت
شد که آیا بران زکوة هست امام گفت که چون باشد و اگر داشته شده پس نیست
بران مال زکوة پس چون تجارت کنی بان پس توانی الرضا منی یا نه یعنی که اگر نقصان
کند تا وان برشت و فایده برای بیتی است **دوم افضل** عَنِ ابْنِ عَطَا رَدِّ الْخَطِاطِ قَالَ
قُلْتُ لَا يَزِي عِبَادَ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَالِ الْبَيْتِ يَكُونُ عِنْدَهُ قَاتِلٌ يَجْرِي فَقَالَ إِذَا
حَرَّكَتَهُ فَعَلَيْكَ زَكَاةُكَ قَالَ قُلْتُ فَإِنِّي أَخْرَجْتُهُ مِنْ بَيْتِي أَيْدِيَهُ أَشْهَرُ وَأَدْعُو
أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ قَالَ عَلَيْهِ زَكَاةُ **شرح** بخرید بد تا دو نقطه دریا لا و جیم و
راه بی نقطه بصیفه مضارع معلوم منکله و حده از بابا فعالت الاتجار سودا
گری بقصد دفع خود و میتوان بود که تخفیف تا و از باب نصر باشد الخ یعنی تا و
سکون جیم و التجاره بکمر تا سودا گری ظاهر فعلیک زکوة است که زکوة ان انحصار
مخاطب رود با وجود آنکه رجحان بیتی باشد و نقصان از یک مخاطب باشد چنانچه
می آید در حدیث ششم این باب **بعض روایت** از ابی عطاء رخصا ط گفت که کتم امام
جعفر صادق علیه السلام را که مال البیت بسیار شد نزد من پس تجارت میکنم برای
خود بان پس امام گفت که چون جنبانی از این برشت زکوة ان را وی گفت که کتم
که پس بدستی که من میخواهم از او دهشت ماه و او میگذارد از او دهشت ماه و او

گفت که برشت زکوة ان **سوم اصل** قُلْتُ لَا يَزِي عِبَادَ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَلْ عَلَى مَالِ الْبَيْتِ
زَكَاةٌ قَالَ لَا إِلَّا أَنْ يَخْرُجَ أَوْ يُعْمَلَ بِهِ **شرح** بخرید بد تا دو نقطه دریا لا و جیم و
مضارع غایب مجهول بابا فعالت الاتجار سودا گری بقصد دفع خود و میتوان
بود که تخفیف تا و از باب نصر باشد و بنا بر اول و برای تقسیم است و مراد بعمل عمل
برای نفع بیتی است و بنا بر دوم و برای شک را و نیست **بعض** گفته امام جعفر
صادق علیه السلام را که آیا در مال البیت زکوة هست امام گفت که نه مگر آنکه
تجارت کرده شود بان برای خود یا کار کرده شود بان برای بیتی **چهارم افضل** سَمِعْتُ
أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامَ يَقُولُ لَيْسَ عَلَى مَالِ الْبَيْتِ زَكَاةٌ وَإِنْ بَلَغَ الْبَيْتُ فَلَيْسَ
عَلَيْهِ وَلَا مَضَى زَكَاةٌ وَلَا عَلَيْهِ فَبِهَا يَجِي خَتِي بِذِيكَ فَإِذَا أَدْرَكَ قَاتِلًا عَلَيْهِ
زَكَاةٌ وَالْحَقُّ أَنَّهُ كَانَ عَلَيْهِ وَبِشَلِّ مَا عَلَى الْخَيْرِ مِنْ التَّائِسِ **شرح** ما مضی و ما بقی
عبارت از مالی که سال قبل خرچ شده و مالی که باقی مانده و میتوان بود که عبارت
باشد از زمان طفولیت و زمان بلوغ و در یک بدل بی نقطه و راه بی نقطه بصیفه مضارع
غایب معلوم بابا فعالت و ضمیر مستتر راجع است بمال الادراک رسیدن
چیز بر وقت ان و مراد اینجا رسیدن چیز بوقت زکوة یعنی گذشتن یکسال اقام
از ابتدای بلوغ زکوة منون است و واحد صفت است و میتوان بود که زکوة بی
تنویر و مضاف باشد و مراد بواحد سنه واحد باشد و حاصل هر دو یکست
و بر هر نقصد بر برای دفع توهم اینست که چون شروع در دادن زکوة کند سالهای
بیش از بلوغ را نیز باید داد **بعض** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام
میگفت که نیست در مال البیت زکوة و اگر بالغ شود بیتی پس نیست بر او برای مالی که
خرچ شده در ایام طفولیت و زکوة نیست زکوة بر او در مالی که باقی مانده تا آنکه
افمال بسد و فاش که رسالت پس چون رسید بوقت پس جز این نیست که بر او بان
زکوة است بعد از ان شد بر او مثل آنچه بر غیر است از مردمان **پنجم افضل**
عَنْ زَيْنِ عَدَةَ وَنَحْوِهِمْ سَمِعُوا قَالَ لَا لَيْسَ عَلَى مَالِ الْبَيْتِ سِرْفُ الدِّينِ وَالْمَالُ الْإِصْنَاءُ
تَنَقَّى قَاتِلًا الْغَلَاظُ فَعَلَيْهَا الصَّدَقَةُ وَالْحَقُّ أَنَّهُ **شرح** الدین بکسر دال بی نقطه و
سکون با و بی نقطه و نون خطیره کو سفندان و اینجا عبارت از زکوة سفندان و نون

وكان المال الضام عبارة عن ثلث اذروسم مذكور واجبة مرفوع وخبر
 مبتدأ يا منصوب وحال الصدقات وبنابر اول الصدقة مبتدأ تعلقها
 متعلق بواجبة است وبنابر دوم الصدقة فاعل عليها است وعامل عليها مفعلة
 وان حصل است ووجه تقدير تقدير ظرف افاده حصره يكند **يعني** روايت
 از زاده و محمد بن مسلم اينكه ان كفت كه نيت بر مال يتيم و حيوان و نقد
 چيزي از زكوة پس اما كنند و جو و مور و خرما پس بر آنها زكوة واجبست **شرح**
اصل تمتعت انا عبد الله عليه السلام يقول ليس في مال اليتيم زكوة
 الا ان يجز به فان ججز به فالرجح لليتيم فان وضع فعلى الذي يجز به **شرح**
 ججز به واجبست بد تا دو نقطه در بالا و جيم و ياء بين نقطه بصيغة مضارع غائب
 باب افعال ليت در اول بصيغة مجهولت و در دوم بصيغة معلوم الانحاء
 سودا كرى بقصد نفع خود و ميتواند بود كه بتخفيف تاء و از باب نصر باشد و بر هر
 تقدير آنچه باشد بد تا دو نقطه در بالا بصيغة مضارع مجهول باب افعال وضع بضاد
 بانقطه و غير بين نقطه بصيغة ماضى مجهول باب منع است الوضع ناقص كردن **يعني**
 شيىء از امام جعفر صادق عليه السلام ميگفت كه نيت در مال يتيم كه غير ضلّا
 باشد زكوى مكر انكه تجارت كرده شود بقصد نفع خود بان پس از تجارت كرده شود
 بقصد نفع خود بان پس از نفع از يتيم است پس از ناقص كرده شود پس تا وان بر كسى
 كه تجارت بقصد نفع خود ميگردد بان **مفهم اصل** عن يونس بن يعقوب قال
 ارسلت الى ابي عبد الله عليه السلام ان اخوة صغار ائمتنا يحجب
 على اموالهم الزكوة قال اذا وجبت عليهم الصلوة وجبت الزكوة
 قلت فما لي يحجب عليهم الصلوة قال اذا تجزرت فتر **شرح** روايت از يونس
 بن يعقوب كفت كه بپيام فرستادم سوى امام جعفر صادق عليه السلام كه بد تا
 كه مراست برادرانى كه كوچكانند پس چه وقت واجب ميشود بر مالهاى ايشان زكوة
 امام كفت كه چون واجب شود بر ايشان نماز واجب ميشود زكوة بر چندى كه
 واجب شده باشد بر ايشان نماز چونست امام كفت كه چون تجارت كنى بان بقصد
 نفع خود پس زكوة ده **مفهم اصل** عن محمد بن القاسم بن الفضل قال كتبت

الى ابي الحسن عليه السلام اسأله عن الوصى ابرئى زكوة الفطر عن
 النعمان اذا كان قهرا قال كتبت عليه السلام لا زكوة على يديه **شرح**
 روايت از محمد بن قاسم بن فضيل كفت كه نوشتم سوى امام رضا عليه السلام مى
 پرسيدم او را از وصى كه ايا زكوة ميدهد زكوة فطره از جانب يتيمان چون باشد
 ايشان را مال راوى كفت كه نه نوشت امام عليه السلام كه نيت زكوة بر يتيمى و از غير
 غلام است چنانچه كذبت در حديث بخم اين باب **باب بيت و چهارم اصل**
باب زكوة المملوك والمكتوب والمجنون **شرح** المكتوب بضم و فتح تاء و دو نقطه
 در بالا و ياء بفتح و غلامى كه با مال خود قرار داده باشد كه چون مبلغ معين
 در موعده معين تسليم مالك كند از او باشد **يعني** اين باب بيان زكوة مال غلام صريح
 و غلام مكاتب و ديوانه است در اين باب پنج حديث **اول اصل** عن ابي عبد الله
 عليه السلام قال ليس في مال المملوك زكوة ولو كان له الف الف ولو احتلج
 له بطن من الزكوة **شرح** روايت از امام جعفر صادق عليه السلام كفت
 كه نيت در مال غلام صريح چيزي از زكوى هر چند كه باشد و راهزاري و راهزاري
 و اگر محتاج ميشد داده نيت از زكوة چيزي را روايتست كه چون او واجب الفقهاء
 در كويت چيزي نداشتن او باعث استحقاق او از سهم فقر و مساكين نميشود
 و اين منافات ندارد با اينكه سهم بزرگوار و شود بغير و طمقيره چنانچه كذبت
 در شرح حديث اول باب اول در تفسير وفي الزكوى **دوم اصل** قلت لا يجزى عبد الله
 عليه السلام امرأة من اهلنا تحتلطة اهلها زكوة فقال ان كان غلاما فعليه
 زكوة وان لم يكن له فلا **شرح** غناطه بجاء بانقطه و كسر لام و طاء بين نقطه است
 الاختلاف فاشتن عقل كسى **يعني** كتم امام جعفر صادق عليه السلام را كه زنى از
 خودشان را ماديوانه است ايا براوست زكوى و اگر كار كرده نشود بان مال پس زكوة
 نيت **سوم اصل** سألت ابا الحسن عليه السلام عن امرأة مصرية
 لها مال في يد اخيها هل عليه زكوة فقال ان كان اخوها
 يجز به فعليه زكوة **شرح** المصاهرة بضم ياء و صاد بين نقطه و الف و ياء بفتح و ياء
 زنى كه بر خورده باشد بعقل او را فداى بغير بصيغة مضارع غائب معلوم

پس امام كفت كه اگر باشد
 اينكار كرده نشود بمال او
 پس او هست زكوى

باب نصرت یعنی پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از زنی که دیوانه است
 و او را ست مالی در دست برادرش را بران مال هست زکونی بر امام گفت که اگر برادر
 او تجارت میکرد و باشد بان مال پس بران مال است زکونی **حجاء اصل** عن ابي
 عبد الله علیه السلام قال ليس في مال المكاتب زكوة **شرح**
 روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نیست در مال مکاتب زکوة
 بالکلیه از آنکه زکونی **بخلاف اصل** قلت لا یزید عبد الله علیه السلام
 مملوک فی ذیه مال آلتی زکوة قال لا قلت ولا علی سیدی قال لا ائنه
 لا یصل الی سیدی ولیکن هو المملوک **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام
 که غلامی صریح در دست او مالیت ای بران غلام هست زکونی امام گفت که نه گفتیم که
 ای ایست بر مالک و نیز زکونی امام گفت که نه بیان این آنکه انما مالک زسیه سوی مالک
 او نیست انما مالک زغلام اشارت بآیت سوره نحل عبد المملوک لا یقتد علی شی
 و مراد اینست که غلام اگر چه مالک چیزی نمیشود اما کاهی مالک بکس میکند و در تصرف
 خود میدارد و مالک بنا بر رعایت مصلحت وقت نمیتواند که انما را از او انتزاع
 کند پس در مال زکوة نیست چندانکه ممکن نمیشود مالک را از انتزاع ان **باب بیست**
بخلاف اصل باب فيما یأخذ السلطان من الخراج **شرح** مراد سلطان اینجا پادشاه
 جازست من تعضیه است و خراج بفتح و ضم خاء یعنی حاصل زمین است و میتواند
 بود که من بیانیه باشد و مراد خراج حصه از حاصل زمین باشد که پادشاه میکند
 و بر هر تقدیر مراد بیان حکم زکوة است که پادشاه جازر عامل تعیین میکند و از او
 بعنوان زکوة از مردم مان بیکد بفرینه اخذ می آید در حدیث چهارم این باب که ان
 تزکیه مرتب **یعنی** این باب بیان زکوة است که میکند از پادشاه از حاصل زمین
 که آیا ان باعث اسقاط زکوة میشود یا نه در این باب شش حدیث است **اقول اصل**
 منعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ان اخصاب ابي آقوة قسا لوة
 عما یأخذ السلطان قریق لکم و انتم لکم ان الزکوة لا یقبل الا لکم
 فامرکم ان تحبسوا به فحال فی کبری و الله لهم فقلت یا ابا
 انتم ان یعملوا الذکر انما یأخذ السلطان من الخراج **شرح**

رق برآه ببقطه و نشد بد قاف بصفه ماضی معلوم بار صریح است الرقه بکراهه رحم کر
 و او در و انده حالیه است و همین مکتوبه است و ضمیر راجع است بای حال اجم و
 همین بصفه ماضی معلوم باب منع است الحال رفتن و مراد رفتن فکر غفلت و گفتن
 سخن بی فایده است لام درهم برای انتفاع است باعتبار آنکه اگر ان زکوة را باری دیگر
 دهند ثواب عظیم خواهند داشت و از این ظاهر میشود که انچه هدی علیه السلام در
 مستحبات موقت در اکثر اوقات گفتا با هر بارها میکرد و اند و تصریح نمیکرد و اند بخیر
 ترک آنها میکرد و جای که مصلحت عظیم مقتضی تصریح باشد مثل ما نحن فیه **یعنی** شیدم
 از امام جعفر صادق علیه السلام می گفت که بدرستی که باران بدم آمدند نزد او
 پس پرسیدند او از زکونی که میکند پادشاه جازر بر نازند دل شد برای ایشان
 گفت خیر حال آنکه بلدستی که بدم هر آینه میدانست که زکوة حال آن میشود
 برای مستحقان پس امر کرد ایشان را باینکه حساب خود کنند بان از زکوة فریضه خود
 یا یعنی که آنرا زکوة فریضه خود شمرند بر رفت فکر من بخدا قسم برای ایشان که بسیار
 که کامل شوند در ادای مستحب مؤکد در صورتی که کثرت اخراجات نباشد
 نیز فرستم که ای بدم بدرستی که ایشان اگر شنوند این را در این هنگام زکوة بخواد
 داده هیچ باز ایشان با یعنی که ترک این مستحب مؤکد خواهند کرد همیشه پس
 بدم گفت که ای پسر من این یعنی که گفتیم حق بود که دوست داشت الله تعالی اینرا
 که ظاهر کن از ما یعنی که اظهار ان در این وقت ضرور بود **دوم اصل** سالت ابا
 عبد الله علیه السلام عن العشر التي تؤخذ من الرجل یحسب بها من
 زکوة قال نعم ان شاء **شرح** العشر یعنی جمع عشر یعنی زکوة های که میکند
 و ذکر ان بعنوان ثالث زیرا که گاهی زکوة نیست بکس و بگوید که پادشاهان
 جازر در زمان هر جا ده یک میکند باشند **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق
 علیه السلام را از زکوة های که گرفته میشود از مردم با یعنی که ظمان بر تو میکند
 آنها را آیا حساب خود میکند یا آنها از زکوة فریضه خود امام گفت که آری اگر
 خواهد **شرح اصل** عروفاً علیه بن موسی عن ابي عبد الله علیه السلام
 قال سالت عن الرجل یؤتی زکوة و یأخذ فیها فیه یؤدی عن الرجل

الشَّاطِطَانِ هَلْ عَلَيْهِ عَشْرَةٌ قَالَ لَا **شرح** وروایت از قاضی بکر راه ببقعه بن موقی
 از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از مردی که میراث
 میگیرد زمین را یا چیزی را از اجداد میکند زکوة از او سوی یا دشا جایز که بر وی میگوید
 آیا بر او هشت عشری مثلا که بمسخر رساند امام گفت که باین معنی که فرض نیست اگر
 چه مسخر نمیکند **محمد بن ارضل** عن ابي عبد الله عليه السلام في
 الزكوة فقال ما اخلفا منك بنوا امية فاحسبوا به ولا تخطوهم
 شيئا ما استطعتم فان المال لا يبقی علی هذا ان تركت فيه مائة
شرح بنوا امية عطف بیان یا بدل ضمیر اخذوا است ما بمعنی ما دام است علی
 بنائید است مشارالیه هذالظم نمی آید است در مطالبات بیجا از مردمان
 از شیعه امامیه ان یضغ همز و تحقیق نون مصدریه است و مصدر بنای
 ظرف زمانت مثل رایت قدوم الحاج ترکیه برای بانقطه و باده و نقطه در بیان
 بصیغه مضارع مخاطب باب تفعیل **محمد بن** روایت از امام جعفر صادق علیه
 السلام در زکوة یا بزرگ که گفت که زکوة که گرفت از شما خلفای بنی امیه بر حساب
 خود کنید بان از زکوة و مدهید ایش از چیزی از زکوة چند آنکه وسعت در قند
 داشته باشد بجه بدستی که مال باقی نمی ماند بنا بر این سلوک بنی امیه در وقتی
 که زکوة دهی از دو بار یکبار رطال و یکبار بسخن **محمد بن ارضل** عن سهل بن
 ابی حنيفة قال سألت ابا الحسن عليه السلام عما يخرج من ثمنها
 ما عليه فقال ان كان الشاطان يأخذ خراجك فليس عليك شيء وان
 لم يأخذ الشاطان منك شيئا فعليك الخراج عشر ما يكون فيها **شرح**
 سهل بن ابی حنيفة است و از اصحاب امام موسی کاظم و امام رضا علیهما السلام است
 حيث منی بضم طوفن مکانت و مذهب اخفش بلیت که کاهی برای زمان میباشد
 و معنی دوم اینجا ظاهر ترست سهلا باذبدال بانقطه نام دهیت مراد خرج اینجا
 زکوة است **محمد بن** روایت از سهل بن ابی حنيفة او در وقتی که احداث کرد سهلا باذ
 پرسید امام موسی کاظم یا امام رضا علیهما السلام را از حاصلی که بیرون می آید از
 اینجا که چلت بران حاصل پس امام گفت که اگر بادشا میگرد باشد زکوة ان حاصل

و منها

نیز نیست بر تو چیزی از زکوة و اگر میگرد باشد بادشا از تو چیزی از زکوة پس برکت بیرون
 کردن عشا لایحه حاصل میشود در ان بنی بار بلیت که آسان از جای و ماندان بوده **شرح**
ارضل عن جعفر بن محمد بن ابی ابي عبد الله عليه السلام قال ما اخلفا منك العاشر قطرة في
 كوزة فهو من زكوتك وما لم يطرخه في الكوزة فلا تحسبه من زكوتك **شرح**
 مراد بها شرا اینجا عامل زکوة است باعتبار اینکه کاهی دهیت میگرد یا باعتبار اینکه آنچه می
 کیده در بنی دهیت دارد مثل نصف عشره و مثل ربع عشره یا باعتبار اینکه ماخو ذرت
 از عشره بعضی حصه صاحب قاموس گفته اعشار النجور را لا انصاب لا تحسبه از باب
 نضرت **محمد بن** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام امام گفت آنچه
 گرفت از تو عامل زکوة از نقد پس انداخت از اذرقول خود که سر به دست پس ان از
 زکوة است و آنچه نینداخت از اذرقولک بر حساب مکن از ان زکوة خود شاید که
 مراد موسمی باشد که عامل زکوة از جانب ظالم برای خود میگیرد **باب بلیت و شرح**
ارضل باب الرجل يخلف عند اهل من النفقة ما يكون في ثمنها الزكوة **شرح**
 بخلف تمام بانقطه و فاضیغه مضارع معلوم غایب باب تفعیلت ماد مرما
 بکون موصوله و معقول بخلف است **یعنی** این باب بیان مردیت که وامیکند از نزد
 مردمان خود از نفقه آنچه را که میباشد در مثل ان زکوة اگر نزد خودش میبود در این
 باب سه حدیث **اول ارضل** عن جعفر بن محمد بن ابی الحسن الماضی عليه السلام
 قال قلت له رجل خلف عنده أهله نفقة ألفين استثنى ثمنها زكوة
 قال ان كان شاهدا فعليه زكوة وان كان غائبا فليس عليه زكوة **شرح**
 روایت از صفی بن عمار از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که گفتیم امام را که مردی فاکد است
 نزد مردمان خود نفقه را که دو هزار درهم است برای دو سال یا بران نفقه باقی
 قلدی از ان که سال بران گذرد و مضایب باشد زکوة بیست امام گفت که اگر باشد
 ان مرد حاضر یا یعنی که مسافر باشد بر بر اوست زکوة و اگر باشد مسافر بر نیست بر او
 زکوة **دوم ارضل** عن ابي عبد الله عليه السلام في رجل وضع لحيته ألف
 درهم نفقة فقال عليها الخول قال ان كان مفعلا زكوة وان كان
 غائبا لم يزك **شرح** مضمون این ظاهر است از شرح سابق **مور ارضل** عن ابي بصير عن

من

أَجْعَلُ اللَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ الرَّجُلُ يُخَالِفُ لِأَهْلِهِ ثَلَاثَةَ أَلْفٍ وَرَبِّهِمْ
تَقَعُّهُ سَتَنَيْنَ عَلَيْهِ زَكَاةٌ قَالَ إِنْ كَانَ شَاهِدًا فَعَلَيْهَا زَكَاةٌ وَإِنْ
كَانَ غَائِبًا فَلَيْسَ فِيهَا شَيْءٌ **شرح** مضمون این نیز ظاهر است از شرح حدیث اول
این باب **باب بیست و هفتم اصل باب الرجل يعطي من زكوة من ينظر إليه**
بمجرد مؤسرا شرح این باب بیان مردیست که میدهد از زکوة خود کسی را که گمان
میرد که او دست تنگست در وقت وجوب زکوة خواه وقت داد و وقت وجوب زکوة یکی
باشد خواه مختلف باشد بعد از آن یا بعد از مالدار در این باب **فصل اول** عن أبي عبد الله
عليه السلام في رجل يعطي زكوة ماله رجلا وهو يرى أنه مغرر
فوجه مؤسرا قال لا يخفى عنك **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه
السلام در مردی که میدهد زکوة مال خود را به مردی برحالی که او گمان میرد که آن مرد
دست تنگست یا یافت نمرد که مالدار بوده در وقت گرفتن زکوة امام گفت که آن زکوة
کافی نیست از آن دهنده یا یعنی که اعاده آن واجبست **باب نهم** نظیر این جواب فی الجواب
حدیث دوم باب آید و تصریح میشود باینکه حکم بوجوب اعاده محمول بر صورتیست که
تقصیری در تقدیر حال گیرنده زکوة شده باشد **باب دوم** عن أبي عبد الله عليه
السلام في رجل يعطي زكوة ماله ثم أيسر المغط قبل رأس السنة قال
يعيد المغط الزكوة **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه
السلام در مردی که پیش از سر سال داد زکوة مال خود را بعنوان قرض بچنان اینکه
آن گیرنده در سر سال نیز دست تنگ خواهد بود و آن قرض را بحساب زکوة
خواهد کرد و بعد از آن فراخ دست شد اما که قرض داده شده بود پیش از سر سال
امام گفت که اعاده میکند قرض دهند آن زکوة را **باب نهم** عن أبي عبد
الله عليه السلام قال إن الله تبارك وتعالى أشرك بين الأغنياء
والفقراء في الأموال فكثير لهم أن يصرفوا إلى غيرهم كما يتم **شرح**
روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدست کسی که الله تبارک
و تعالی شراکت قرار داده میان بی نیازان و نیازمندان در مالهایی که زکوة دار
پس غیر بدی بی نیازان این که گردانند زکوة را سوی غیر شریکان خود مخفی نمایند که

مناسبت تجدید بعنوان این باب باعتبار دلالت بر اینست که زکوة حق الناس است
مانند قرض پس چنانچه اگر کسی قرض را از او غلط بکشد مستحق این نیست اعاده
آن بود واجبست همچنین واجبست اعاده زکوة که بغلط داده شده باشد بغير مستحق
باب بیست و هشتم اصل باب الرجل يعطي من زكوة من ينظر إليه این باب
بیان زکوة فی است که داده میشود بغير کسی که اهل ولا بقصد یعنی غیر جمعی که قائلند
باینکه در هر زمانی هست اما جمعی معتقدند الطاعة که اوست است بمؤمنان از خودشان پس
در غرض از این سؤالی میکنند که میسر شود و الا ما کت سیاست از خودشان و عمل
نظر خود میکنند در این باب **فصل اول** عن أبي جعفر و أبي
عبد الله عليه السلام أنهما قال في الرجل يكون في بعض هذه
الأهواء الخوارجية والنجوية والعلمانية والفكرية فربما يوت
ويعرف هذا الأمر فحينئذ رأيه أن يعيد كل صلوة صلاتها أو
صوم صامها أو زكوة أو حج أو ليس عليه إعادة شيء من ذلك قال
ليس عليه إعادة شيء من ذلك غير الزكوة لا بد أن يؤدبها لأنه
وضع الزكوة في غير موضعها وإنما موضعها أهل الولاية **شرح**
الاهواء بفتح هـ و سکون هاء و الف ممدوده جمع هوی بفتح هاء و تحقیف و او
و الف مقصوره خواهشهای نفس و مراد اینجا مذاهب باطله است که باعث انها
خواهش نفس است که بیرونی منفرعند است چنانچه گفته در سوره نازعات و تخی
النفس من الهوى و مضاف اینجا غرض است بتقدیر اهل هذه الاهواء یا بعد از این
مضمون بتقدیر اهواء الخوارجیه و برهقهه و مراد مذاهبی است که اختیار هیچکدام
انها از روی رعایت محکامات قرآن نیست الخوارجیه بفتح خاء و یقف و ضم راء و یقف و
سکون و او و کسر راء و یقف و لشدید یا به نسبت و ناء تانیث جمع حوری طایفه از
خوارج که در زمان عبدالملک بن مروان جمع شدند در حوراء و الف ممدوده و کاهی
مقصود نیز میباشد و آن دهیست از انواع کوفه و ریش ایشان بخنده بفتح نون و سکون
جیم و حال بفتح طه بوده و مذهب ایشان اینست که مردمان را اما غیبیاید المرجیه بضم
میم و سکون راء و یقف و کسر جیم و هـ و ناء تانیث جمع محو طایفه که ایمان از محض علم

نفس

بصدق جمیع ملجاء به الرسول میفرماید و عمل را از ایمان خارج و داخل فروغ میفرماید خواه
 عمل دل و خواه عمل جوارح یا بمعنی طایفه که امیر المؤمنین علیه السلام را امام میخوانند
 میفرماید و بر هر یک در ماحدود است از اجزاء بمعنی اخیر و یا بر معنی اول میتوان گفت که جمیع
 هضم یا د و نقطه در پایش باشد باعتبار اینکه افسوس آفر امیدوار میکنند و میگویند
 میفرماید عثمانیه طایفه که قائل با امام است امیر المؤمنین علیه السلام نیستند اصلا
 و بعد از عثمان معاویه را امام میفرماید لکن در بفتح قاف و فتح دال بنقطه و یا
 بنقطه طایفه که بنا بر آن است قتل در قدرت بر افعال خود میفرماید مثل معتزله و یا
 شد در کتاب التوحید در باب سیام که با ساجد و القدر و الامر بین الامرین است هذا
 الامر عبارت از مذهب شیعه امامیه **یعنی** روایت از امام محمد باقر و امام جعفر
 صادق علیهما السلام اینکه ایشان گفتند در مدی که میباشند در میان بعضی اهل این
 مذاهب باطله که هر وید اند و مرجعه اند و عثمانیه اند و قدیه اند بعد از آن توبه
 میکنند و میشتناسان کار را و خوب میشود اعتقاد و آیا اعاده میکند هر نمازی را
 که کرده اند از باروزه که داشته اند از آن کوفی یا حبی یا اینکه نیست بر او اعاده چیزی از
 آنچه مذکور شد هر کدام از آن دو امام گفت که نیست بر او اعاده چیزی از آنچه مذکور
 شد مگر زکوة تا چارست از آنکه ادا کند از بارای دیگر چه بدستی که او گذشت زکوة
 در غیر موضع آن و جز این نیست که موضع زکوة اهل ولایه است اشارت باینکه زکوة
 حق الناس است چنانچه بیان شد در شرح حدیث سوم باب سابق **درهم** اصل عن
 عیسی بن زراره قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام يقول ما من
 رجل اتبع درهما في حق الا اتفق اشترى في غيره حق و ما من رجل
 منع حق في مال الا طوقه الله به حية من نار يوم القيمة قال قلت
 رجل عارفت ادى زكوة الى غير اهلها ارماء اهل علي ان يؤذيها
 ناريا الى اهلها اذا اعلم قال نعم قال قلت فان لم يعرف لها اهل لا
 قال يؤذيها او لم يعيها انها علي فعلم بعد ذلك قال يؤذيها الى
 اهلها لما مضى **شرح** روایت از عیسی بن زراره گفت که شنیدم از امام جعفر
 صادق علیه السلام می گفت که نیست هیچ مردی که باز دارد خرج در همی را در حق مگر آنکه

خرج میکند و در هم را در خرج او نیست هیچ مردی که باز دارد حق را در مال خود مگر
 آنکه طوق میکند از الله تعالی ماری از آن در در و زقیامت راوی گفت که گفتم که مردی که
 شناسای امام حقیقت دارد زکوة خود را سوی غیر اهل آن مطلق یا بر او هست آنکه ادا
 کند آن زکوة را با روی دیگر سوی اهل آن چون دانداش از آنکه غیر اهل آن بوده اند امام گفت
 که آری راوی گفت که گفتم که چرا گذشت اسد برای آن زکوة اهل را بر او نکرده باشد از
 با اهل آن یا غیبا داشته باشد که آن زکوة بر او هست یا بمعنی که نمیدانست که واجب
 بر او آنکه از این شیعه امامیه بدست برداشت بعد از آن امام گفت که ادا میکند آن
 زکوة را با اهل آن با روی دیگر برای آنچه گذشته است **اصل** قال قلت له فانه لم
 يعد اهلها فقد فعها الى من ليس هو لها اهل وقد كان طلت واجهته
 ثم علم بعد ذلك سوء ما صنع قال ليس عليك ان تؤذيها مرة اخرى
 وعن زراره وشكته غمر انه قال ان اجهت فقد ترى وان قصر في
 الاجتهاد في الطلب فلا **شرح** راوی گفت که گفتم امام را که بر بدستی که او ندانست
 اهل آن زکوة را یا بمعنی که نیافت کسی را که خاطرش جمع باشد باینکه اهل زکوة است پس
 داد آن زکوة را سوی کسی که نیست و برای آن زکوة اهل بجان آنکه اهلست و بقیه طلب
 کرده بود و سعی کرده بوده بعد از آن دانست غلط خود را در آنچه کرده امام گفت که نیست
 بر او آنکه ادا کند آن زکوة را با روی دیگر و روایت از زراره مثل آنچه از پیش روایت شد گفت
 ایست که زکوة گفت که چون سعی کنی در تحقیق بری الذمه میشود و اگر تقصیر کنی در سعی در
 طلب بر روی الذمه نمیشود **درهم** اصل عن ابي عبد الله علیه السلام قال ان
 الصدقة والتركاة لا يجان بها قريب ولا يمتنعها بعيد **شرح** لا يجان بها و بنقطه
 و باء بنقطه و الف منقلب از او و بصفه مضارع غایب مجهول باب مفاعله است
 الحما باء ملحد کردن کسی را و یا خود کردن کسی را و میل سوئی کردن بر بفریب یا خوار ساختن
 و بن بنقطه بصفه مضارع مجهول غایب نلافی مجزئت و ضم منسوب مفعول دوم آن
 که مفعول شده و بعیا مفعول اول است که غایب فاعلت و منوخر شده برای آنکه مفعول اول
 ضمیر متصل **یعنی** روایت از امام جعفر صادق گفت که بدستی که صدقه و زکوة
 ملحد کرده نمیشود و یا منوخر و یا بمعنی که نمیتوان زکوة را بجا نهد و برای آنکه ملحد او شود

در قبول این حق هر چند که آن مخالف خویش صاحب زکوة باشد و باز داشت نمیشود زکوة
از یک که در این حق باشد برای مدد خویش خود که مخالف است **چهارم اصل** عن قولیه
بن صبیح قال قال لی شهاب بن محمد زکوة اقرأ اک عبد الله ان الله و اعلم
ان الله یحب من یؤتی فی سبیل الله قال فقلت له ان شهابا یفریک التک
ویقول لک ان الله یحب من یؤتی فی سبیل الله قال قل له قلته ان ما له قال فقلت
شهابا کاذب قال لا یحب من یؤتی فی سبیل الله نعم فقال قل له ان الصبیان یؤتی
عن انجال یعملون انی اکتفی بالی قال قال بلغته فقال ابو عبد الله
قل له انک تحرجها ولا تصعبها **فصل فی مواضعها** **شعر** اول بصفه امر همون
اللام باب منع است و مفعول دوم ان السلام است اعلم بصفه امر باب افعال الفع
بفتح فاء و فتح زای بانقطه و عین بنقطه مصدر باب علم و بفتح کوفه و سکون زای مصدر
باب منع اضطراب از تریس بقرین بصفه مضارع غایب معلوم باب افعال فیلغه
بصفه مضارع مخاطب باب افعال بقدر استفهام است **بعنی** روایت از ولید
بفتح و او بن صبیح بضم صاد گفت که گفت مرا شهاب بکر شین بن عبد الله که عنوان امام
جعفر صادق را سلام و اعلام کن او را اینکه شان اینست که بر مضمر اضطرابی
در خواب من باین معنی خوابهای هولناک می بینم ولی گفت که گفتن امام را که بدستی که
شهاب میخواهد از اسلام و میگوید ترا که بدستی که شان اینست که بر مضمر اضطرابی
خواب من امام گفت که بگو او را که بر باید که زکوة دهد ما خود را ولی گفت که بر رسانید
شهاب را این پیغام بر شهاب گفت مرا که باید برسانی امام را از جانب من پیغامی بر گفتن آری
بر شهاب گفت که بگو امام را که بدستی که اطفال چه جای مردان هر اینه میدانند که من
زکوة میدهم ما خود را ولی گفت که بر رسانید امام را این پیغام بر گفتن امام جعفر
صادق علیه السلام که بگو او را که بدستی که تو بر من میکنی زکوة را و نمیکند ای زکوة را
در جاهای آن باین معنی که بغیر اهل ولایت میدهی و آن باطلست **فصل** کتب الی
ابو عبد الله علیه السلام ان کل عمل عملک التناصب فی حال صلاحه او خا
نصبه من الله علیه و عرفه فقد الامر فانه یؤجر علیه و یکتب
له الا الزکوة فانه یبعد هذا لانه وضعها فی غیر موضعها و انما

موضعها اهل الولاية و انما الصلوة و الصوم فلیس علیہ فضاؤها
شعر التناصب دشمن ائمه اهل البيت عليهم السلام یعنی کسی که مطلع شده باشد بر ایا
عصمت قرآن که در آنها امر بدیداری علم و نفی از بدیداری علم و نفی از بدیداری
ظن صریح شده و با وجود آن مامی از ائمه اخبر عشره علیه السلام را صدقه نکرده باشد در مسأ
الصلوة ایضا صدق کس را و مرد باجماع عدم صدقه ائمه از ائمه اخبر عشره علیه السلام
بجز از اطلاح بر عصمت و انت **بعنی** نوشتن سوی من امام جعفر صادق علیه السلام
که بدستی که هر عملی که عمل کرد از دشمن ائمه اهل البيت در حال کراهی او که بدین حال دشمن
او بود و در حال دشمنی او بعد از آن اقامه کرد الله تعالی بر او و شتاب کرد او را و بر کار که کار
امامت ائمه اثنا عشر بیت بر بدستی که او مرد داده میشود بر آن عمل و نوشته میشود برای
او در دیوان عمل او سکر زکوة که حق الشمار است چه بدستی که او اعاده میکند زکوة را برای
اینکه او کذا شده زکوة را و حق جای آن و جز این نیست که جای آن ولایت است اشارت اینک
اگر در آن وقت اتفاقا اهل ولایت داده باشد اعاده ندارد و اما نماز و روزه مثلا که
حق الشمار است بر نیست بر او قضای آن دو **شعر** **فصل** عن انعمیل بن سعد الأشعری
عن الرضا علیه السلام قال سالت عن الزکوة هل یؤتی من لا
یعرف قال لا ولا زکوة الفطر **شعر** روایت از اسمعیل بن سعد اشعری
از امام رضا علیه السلام گفت که پرسیدم او را زکوة مالی که ای کذا شده میشود در کسی
که نمیشناسد امام زمان خود را یا نه یعنی که در مختلف فیه سوی او نمیکند یا نه میسر شود
و بیکوت و نزاع عمل بطن اگر سوال میشود چنانچه گفت در کتاب الحج در باب هفتم
که باب معرفه الامام و از الدایه است امام گفت که نه و نه زکوة فطر **باب بیست و نهم**
اصل **باب قضاء النکاح** **شعر** این باب بیان فضای زکوة است از جانب
میت در این باب بحالیت **فصل** عن ابو عبد الله علیه السلام فی
رجل فطره فی آخر حج زکوة به فی حیوة فکنا حضرت زکوة الوفاة
حسب جمیع ما کان فطر فیہ من الزکوة ثم اوصی به ان
یحج ذلک فیکف الی من یحب له قال جائز یحج ذلک من جمیع الممالک
البنیة انما هو بینه و بین لو کان علیه لیس للزکوة فطره و یحج بؤذ و اما

أَوْضِيهِ مِنَ الزَّكَاةِ **شرح** فوطوحا از باب تفعليل حسب از باب نصر است بخروج
دو جا بصيغة مجهول باب افعال است مراد بدین اینجا این است که از هر دمان گرفته باشد
پس منافات ندارد با اینکه زکوة درین حقیق باشد **یعنی** روایت از امام جعفر صادق
علیه السلام در مردی که تقصیر کرد در بریدن زکوة خود در وقت زندگی خود
پس وقتی که حاضر شد او را وفات حساب کرد جمیع آنچه را که تقصیر کرد در آن از آنچه
لازم بود او را از زکوة تبعی از آن وصیت کرد جمیع که بیرون کرده شود آن بشود داده
شود سوی آنکه خواست امام گفت که روست بیرون کرده میشود آنچه وصیت کرد
از اصل مال یا بمعنی که اخراج از ثلث منظور نیست چرا این نیست که آنچه وصیت کرده
مانند بدین است که از هر دمان گرفته باشد اگر سیو دمان دین بر او نیست برای و ارثان
چیزی از میراث تا آنکه او را کند آنچه را که وصیت کرده بان از زکوة **و بعد از اصل**
قُلْتُ لَا يَجْعَلُ عَلَيَّ السَّلَامُ رَجُلٌ لَمْ يَزَلْ مَالَهُ فَخَرَجَ زَكَاةً عِنْدَ
مَوْتِهِ قَدْ هَلَكَ أَتَى ذَلِكَ بَعْضُ عَنِّهِ قَالَ لَمْ قُلْتُ قَانَ أَوْضِي بَعْضِي
مِنْ ثَلَاثَةٍ وَلَمْ يَكُنْ زَكَاةً بَعْضِي عَنْهُ مِنْ زَكَاةٍ قَالَ لَمْ يَحْسَبْ لَهُ زَكَاةً
وَلَا يَكُونُ لَهُ نَافِلَةٌ وَعَلَيْهِ بَعْضُهُ **شرح** کتمه امام محمد باقر علیه السلام را که مردی
زکوة نداد مال خود را پس بیرون کرد زکوة خود را نزد یک مردن خود پس او را کرد از آنست
این را باشند یا بیرون کرد که چیزی شود از او امام گفت که اری کتمه که پس اگر وصیت کند
بوصیتی از ثلث مال خود که تصدق کرده شود و او نبوده باشد یا بیرون کرد زکوة
داده باشد در زندگی خود یا چیزی است که از او زکوة او یا آن نافلة است و زکوة
در بیضه بر او یا بقیه امام گفت که اری حساب کرده میشود برای او زکوة در بیضه
و نمیباشد برای او نافلة بر حال که او را باشد در بیضه **و بعد از** عَنْ شُعَيْبٍ قَالَ
قُلْتُ لَا يَجْعَلُ اللَّهُ عَلَيَّ السَّلَامُ إِنْ عَلِيَ آخِرُ زَكَاةٍ كَثِيرَةٍ
فَأَقْضِيهَا وَأَوْفِدْ بِهَا عَنْهُ فَقَالَ لَيْ وَكَيْتَ لَكَ بِذَلِكَ قُلْتُ أَشْأَطُ
قَالَ لَيْعَمْرُؤَ إِذَا تَخَرَّجَ عَنْهُ **شرح** او برای تردید است و میتواند بود که برای شك
راوی باشد و بنا بر اول مقصود شعيب اینست که آیا نیست قضا کنیم روایت را و سكوه
امام از تعبیر اینها اشارت باینکه نیست احدی در کار نیست بلکه لغو در کار است

احتیاط

دادن تمام زکوة است و بنا بر این با هم بکس نون و سکون عین و فتح میم فعل مدح است
و بنا بر دوم مراد با داد و قضا یک معنی است و بنا بر این نعم بفتح نون و فتح عین و سکون میم
حرف تصدیق است و بر هر رفتند بر او ابکس همزه و فتح ذال با نقطه و سکون نون که
بصورت تنوین نوشته شده و طرین ذم است **یعنی** روایت از شعب کتمه
امام جعفر صادق علیه السلام را که پدری که بر برادر مرگ وفات یافته زکوة
بسیار هست آیا پس از مال خود قضا کنیم ان زکوة را یا از مال خود داد کنیم انرا از جانب
او پس امام گفت مرا که چگونه است ترا علم بان بسیار یا بمعنی که چون خواهی داشت
مقدار آنرا کتمه که احتیاط میکنم امام گفت که خویش در این هنگام کفایت میکند **و بعد از**
عَنْ مَعْمُورَةَ بِنْتِ خَمَارٍ قَالَتْ لَكَ رَجُلٌ يَمُوتُ وَعَلَيْهِ خَمْسَانَةُ دَرَاهِمٍ
مِنْ الزَّكَاةِ وَعَلَيْهِ حِجَّةُ الْإِسْلَامِ وَتَرَكَ ثَلَاثًا لَمْ يَزَلْ دَرَاهِمٍ فَأَوْضِي
بِحِجَّةِ الْإِسْلَامِ وَأَنْ يَقْضِي عَنْهُ زَكَاةُ الزَّكَاةِ قَالَ لَمْ يَحْسَبْ عَنْهُ مِنْ أَقْرَبِ
مَا يَكُونُ وَتَخَرَّجَ الْبَقِيَّةُ فِي الزَّكَاةِ **شرح** روایت از معمره بنت خمار که از
ناویران امام جعفر صادق با امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت که کتمه امام را که
مردی بمیرد و بر او است یا صد درهم از زکوة و بر او است حجة الاسلام و او گذارنده
سیصد درهم پس وصیت کرد بحجة الاسلام و باینکه داده شود از جانب او دین زکوة
امام گفت که چه کرده میشود از جانب او از نزدیک آنچه حج از اینجا میاشد مراد بر او میاف
راه انقدر است یا مراد اقرب موافقت است نسبت بمکه و بیرون کرده میشود باقی مانده
در زکوة شاید که وجه تقدیم حج تقدیم آن وصیت نموده باشد **و بعد از** قُلْتُ لَكَ رَجُلٌ
الْأَوَّلُ عَلَيَّ السَّلَامُ رَجُلٌ مَاتَ وَعَلَيْهِ زَكَاةٌ وَأَوْضِي عَنْهُ
الزَّكَاةَ وَوَلَدُهُ تَخَافُ أَنْ دَفَعَهَا عَنْهُ ذَلِكَ بِمَنْ ضَرَّ رَأْسَهُ فَقَالَ
يَخْرُجُ حَتَّى يَقْعُدَ دُونَهَا عَلَى أَنْفِهِمْ وَتَخْرُجُ حَتَّى يَقْعُدَ عَلَى شِقْرِ هَيْمٍ
شرح الحارث بن عوف بن جهم بن جهم بصيغة اسم فاعل یا اسم مفعول باب افعال بنا
سدان یا بنا زنده کرده شد کان با در هم برای تعدیه است **یعنی** کتمه امام موسی
کاظم علیه السلام را که مردی مرد و بر او است زکوة و وصیت کرد که داده شود از جانب او
زکوة و فرزند آن او محتاجان را که دهند زکوة را بدین که آن ضرر میرساند آن یا نشان ضرر

سخت بر امام گفت که بیرون میکنند زکوة را بر من میگردانند از او بخودشان و بیرون
 میکنند از آن چیز را بر او نه میشود آنچه بر سوی غیر ایشان **بدانکه** فایده اخراج کل
 اعاده اکثر اینست که معلوم شود که آنچه اعاده کرده میشود بعنوان میراث که للذکر
 میثل حق الانقیاض است قیمت نمیشود بلکه بقدر اسحقاق هر کدام است **باب**
حکم اصل اقل یا يعطى من الزكوة اكثر شرح این باب بیان کمتر چیزیست که داده میشود
 بسحق از جمله زکوة و بیان که در این باب چهار حدیث **اول** **اضل** عن ابي
 ولاد الحناط عن ابي عبد الله عليه السلام قال يعمته يقول لا يعطى
 احدا من الزكوة اقل من خمسة دراهم وهو اقل ما قرع الله عز
 وجل من الزكوة واما الى المسلمين فلا تعطوا احدا من الزكوة
 اقل من خمسة دراهم **فصل** **شرح** بخند هم شد انقوا موافق شد هم
 پنج واقعت که در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله بوده چنانچه گذشت در حدیث
 دوم **باب دوم یعنی** روایت از ابو ولاد یسحق و او فرمود که کم فروش از امام
 جعفر صادق علیه السلام گفت شنیدم از امام علیه السلام میگفت که داده
 نمیشود مسحق از زکوة کمتر از پنج درهم و آن کمتر چیزیست که فرض کرده
 الله عز وجل از جمله زکوة در مالهای مسلمانان مراد اینست که زکوة نصاب اول
 در نقد بخیر هم بقرم یا قیمت آن انطلاست و این را باعتبار قیمت کمترین از زکوة
 نصاب اول از شتر و گاو و کوسفند و جو و گندم و خرما و مویر بر مندهید مسحق
 را از زکوة کمتر از پنج درهم بر ما لا تران ان یا یعنی که در زکوة غیر نقدین کمتر
 از زکوة نصاب اول مندهید با وجود آنکه قیمت آن بالا تر از بخیر هم است میتواند
 بود که این نعم برای تزییه باشد در صورتی که مالداران دیگر زکوة میداده باشند
 و مستحقان دیگر در حال تنگی نباشند و شاید که سر تزییه این باشد که کمتر از پنج
 درهم و فایز کند بهماش روزانه شب مسحق که عیال دارند باشد غالباً بر محتاج میشود
 بطلب زکوة از جاهای دیگر و از شغل عبادت خود محروم میشود **دوم** **اضل** عن
 ابي حنيفة عن ابي الحسن موسى عليه السلام قال قلت له انعطى
 الرجل من الزكوة ثمانية دراهم فما قال نعم وزده قلت اعطيه

و ثمانية قال نعم واغنيهم ان قلت ان تغنيهم **شرح** روایت از اسحق بن عمار
 از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که گفتن امام را که ایاد هم مرد را از زکوة هفت
 درهم امام گفت که آری و زیاده او را گفت که درهم او را صد درهم گفت که آری و بی نیاز
 کن او را اگر توانی که بی نیاز کنی او را یا یعنی که نفقه یکاله او را بده اگر توانی **ثالث**
 عن ابي عبد الله عليه السلام انه سئل ان يعطى الرجل من الزكوة
 قال قال ابو جعفر عليه السلام اذا اعطيت فاشغبه **شرح** روایت
 از امام جعفر صادق علیه السلام که او پرسیده شد که چند داده میشود مرد از زکوة امام
 گفت که گفت امام عمار یا علیه السلام که چون زکوة دهی به بی نیاز کن مسحق یا
 یا یعنی که اگر توانی نفقه سال او را بده چنانچه گذشت در حدیث سابق **چهارم** **اضل**
 عن ابي عبد الله عليه السلام قال اعطيه من الزكوة حتى تغنيه **شرح** روایت
 از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که میاید مسحق را از زکوة تا آنکه بی نیاز
 کنی او را یا یعنی که کمتر زکوة که میدهی در یک دفعه نفقه سال مسحق است و زیاد
 بر آن مگر هست یا یا یعنی که چون نفقه سال دادی او را باری دیگر زکوة با و ده مادام
 که نفقه سال داشته باشد زیرا که حرام است **باب بی و یکم اصل اقل یا يعطى عيال**
المنزى من الزكوة اذا كانوا اضعافا ويقضى عن المؤمنين الذين
من الزكوة شرح این باب بیان اینست که داده میشود عیال مؤمن که وفات یافته یا
 از زکوة چون باشند کویکان و داده میشود از جانب مؤمنانی که وفات یافته باشند
 دنیا از زکوة در این باب سه حدیث **اول** **اضل** عن ابي بصير قال قلت لابي
 عبد الله عليه السلام الرجل يموت ويترك عيالا يعطون من الزكوة
 قال نعم حتى ينشأوا أو يكملوا أو يسألوا من أين كانوا يعيرون اذا افطع ذلك عنهم
 فقلت انهم لا يعرفون قال الحق ففهم منكم ويحبب اليهم دينهم
 فلا يسألون منكم عيالا يبين آية فادابكوا وعدوا الى غيركم **شرح** یا یا یعنی معلوم
 باب منع است و مراد بوال اینجا سؤال اهل الذکوة
 در غفلت فيه که ساطع معرفت امام حقست چنانچه گذشت در کتاب الحج و دیاب
 هفتم که باب معرفة الامام والرد اليه است یا مراد سؤال مردمانت از براهین دین

المؤمنين

علم است میهم تا به فاطمت
بجب چهار نقطه و
دو به یک نقطه و
مضارع مجهول غایب است
۴۴

حق با امر د کب رزقت یا امر د کابی بدست خودست من این را اخراستیدان بیایست
سابقست بحفظ بصیغه مضارع مجهول غایب باب تفعلیل دین بکسر دال غایب
فاعلت لا یلیوا بیا به یک نقطه و ناء سه نقطه بصیغه نهی غایب معلوم باب علم است
و این در ظاهر نهی عیالست و در باطن نهی بکراشت مثل لا تأکلکم اموالکم و مثل لا یخیرکم
الشیطان **یعنی** روایت از ابو بصیر گفت که گفتیم امام جعفر صادق را که مرد مؤمن
میبرد و وامیگرداند عیال را آیا آن عیال داده میشوند از زکوة امام گفت که ای
تا آنکه بزرگ شوند و بالغ شوند و سؤال کنند باین بر آنکه از کجا معاش بیکردند چون
بریدند میشد از زکوة از ایشان پرسیدیم بدست کسی که ایشان نبیستند امام حق را امام
گفت که عیالت کرده میشود در ایشان جانب میت ایشان و محبوب کرده میشود سوی
ایشان مذهب پدر ایشان پس باید که در نک نکند تا آنکه اهتمام کند بذهب پدر
ایشان یا یعنی که باید که شما کاری کنید که ایشان زود اهتمام بذهب پدر خود
کنند پس چون بالغ شوند و عدول کنند سوی غیر شما پس زکوة مذهب ایشان را **یعنی**
سألت أبا الحسن علیه السلام عن رجل غار فاضل ثوبی و ترك عليه
ديناً قلنا نسل به لا یسكن یفسد ولا یمیر و لا معروف بالمسئله
هل یقضی عنه من الزکوة الا لکف و الا لکان قال نعم **شرح**
توفی بضم ناء و ضم و او و کسر فاء مشدده و فتح یار بصیغه ماضی مجهول باب تفعلیل
یا بصیغه ناء و فتح و او و فتح فاء و الف بصیغه معلوم است التوفی فرا رفتن و بنا بر اول امر
فرا رفتن الله تعالی است کسی را از دنیا و بنا بر دوم مراد فرا رفتن کسی است تمام رزق
خود و مانند آنرا در دنیا و حاصل هر دو یک است ابتدا بیا به یک نقطه و ناء بصیغه
ماضی مجهول بابا فاعلت مراد با فاعل بدید برست که فرق میان آن و اسراف گذا
در شرح حدیث پانزدهم باب اول صله معروف و مخدوفت بتقدیر معروف و بالحق
و ناء در مسئله برای سببیت است و میتواند بود که بالمسئله صله معروف باشد
و بر تقدیر ایشا رفت بایت سوره بقره یحبهم الجاهل اعیاناً من التعقیف
یعنی پی رسیدیم امام موسی کاظم علیه السلام را از مردی شناسای امام حوصلاً
فضیلت که وفات یافت و واضح داشت بر خود قرضی را که تحقیق و تلاشه بود

بان بود تلفت خرج و نه نامقید و نه مشهور بیکدیگر سبب کدایی ایداده میشود
انجا نبیا و از زکوة هزار درهم و دو هزار درهم امام گفت آری مخفی نماید که ظاهر این
اینست که چون انقدر نامقید نبوده پس انچه از اثار البیت و مانند آن از او مانده بود
او بوده و درین اوان **صکوه** داده میشود هر چند که از یاد بر قدر ضروری وارث
او باشد و الله اعلم **سور سئل** عن ابي عبد الله علیه السلام قال ذکر زید الرجل
المسکین اذا مات یعطون من الزکوة و الفطره کما کان یعطى ائوهم
حتى یبلغوا فاذا بلغوا و عمرهم ما کان ائوهم یعرفوا اعطوا اول ان
تصبروا و یعطوا **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که اطفا
مرد مسلمان چون میرد داده میشود از زکوة فطره چنانچه داده میشود پدر ایشان
تا آنکه بالغ شوند و پس چون بالغ شوند و شناسا میگردند پدر ایشان میشا خدمت داده میشوند و اگر
دشمن امام حق شوند داده میشوند مخفی نماید که مستضعف واسطه است میان عارف
و ناصب و در حکم ناصب است اینجا و ترک ذکر آن بنا بر آنست که گذشت در حدیث اول
از باب که عیال بهم دین ایهم تا آخر اینان بعد از استماع برهان مستضعفان
بود مگر آنکه در کمال لاف داشت باشند و آن نادکال معدوم است **باب فی و ذمه راجل**
باب فضیل الزکوة بعضه علی بعض شرح بعضی مجرور و بدل بعض اهل است
یعنی این باب بیان ترجیح مستحقان زکوة بعض ایشان بر بعضی دیگر در این باب پیش
حدیث **اول** **سئل** قلنا لای جعة علیک السلام انی نجافمت النبی
بذات اخیانی اصابعه فکفیت اعطینم فقال اعطینهم علی الخیر فی الدین و العقل
و الفقه **شرح** الخیر بکسر هاء و سکون جیم و ناء بنقطه اسم مصلد باب ضرر و کذا
جزی و مراد اینجا و کذا شریعت است که مقتضی اخلاص عبادت الله است چنانچه باید مثل
و اگر داشتن اختلاط اهل دین باطل و مثل و کذا داشتن موضوعی که در آن اهل باطلند
و رفیق بر میانی که در آن اهل حقند العقل خرد مندی و فهمیدگی و مراد اینجا اهتمام
بعبادت حقست الفقه بکسر فاء و سکون فاء کثرت علم بسیار دین حق **یعنی**
گفتیم امام خیر را علیه السلام را که بدست کسی که من را که خدمت کنم چیزی از زکوة
در میان مستحقان را از خود برحالی که میوند بیکم ایشان را بان یا یعنی که جمیع ایشان

میرسانم پس چگونه می دانم ایشان را پس امام گفت که بدو ایشان را بر قلادت تفاوت
ایشان در هجرت در اسلام یا یعنی که بهر کدام که ترک اهل باطل بهر کجای که رود زیاده
بدو و بر قدر تفاوت ایشان در عقل یا یعنی که چون مساوی باشند در هجرت
به هر کدام که عبادت بیش تر کند زیاده تریده و بر قدر تفاوت ایشان در فقه یا یعنی
که چون مساوی باشند در هجرت و عقل بهر کدام که زیاده تر باشد در کتب علم
بسانل دین زیاده تریده **در فصل** سالت ابی الحسن علیه السلام عن الزکوة
أَفْضَلُ بَعْضُ مَنْ يُعْطَى مِنْ لَاحِظٍ عَلَى خَيْرِهِ قَالَ نَعَمْ يُفَضَّلُ الَّذِي لَا
يَسْأَلُ عَلَى الَّذِي لَا يَسْأَلُ **شرح** رسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از زکوة که او
ترجیح داده میشود بعضی آنکه داده میشود که کسی است که گدای نمیکند بر غیر او امام
گفت که آری ترجیح داده میشود آنکه گدای نمیکند بر آنکه گدای میکند **در فصل**
عن عبد الله بن سنان قال قال أبو عبد الله عليه السلام إن صدقة
الْحَقِّ وَالْظُلْفِ تَدْفَعُ إِلَى الْجَهَنَّمَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ قَامَا صَدَقَةَ الذَّهَبِ
وَالْفِضَّةِ وَمَا كَبِلَ بِالْفَقِيرِ مِمَّا أُخْرِجَتْ الْأَرْضُ فَلْيُفْقِرْهُ الْمَرْغَبُ
قَالَ ابْنُ سِنَانٍ قُلْتُ وَكَتَيْفَ صَارَ هَذَا هَكَذَا أَفْعَالٌ لِأَنَّهُ هُوَ لَا
مُسْتَحِقُّونَ يَسْتَحِقُّونَ مِنَ النَّاسِ قِيلَ لَيْسَ أَجْمَلُ الْأَمْرِ مِنْ عِنْدِ النَّاسِ
وَكُلُّ صَدَقَةٍ **شرح** الخف بضم خاء با نقطه و تشدید فاء و است پای شتر و مراد
ایضا صاحب خف است الظلف بضم ظاء با نقطه و سکون لام و فاسم شکافته و مراد
ایضا صاحب ظلف است که کاو و کوسفند باشد الخف بضم خاء بصيغة اسم فاعل
باب تفعل صاحب زینت دلباس و مانند آن و مراد اینجا عزیز است و آن فقیر است
که شرم دارد از اینکه طلب چیزی کند تا کسی بر حال او مطلع شود المذقع بدل الی بنقطه
و قاف و عین بنقطه بصيغة اسم فاعل باب افعال خاصا و مراد اینجا اسکند
که شرم ندارد از طلب و از اطلاع مردمان بر حال او و کل مر فوج معن و مبتدای است
و تنویر آن عوض مضاف الیه است بقدر یک کل واحد منها با صدقه مر فوج و خبر
مبتدای است **یعنی** روایت است از عبد الله بن سنان گفت که گفت امام جعفر صادق
علیه السلام که بد رستی که زکوة شتر و کاو و کوسفند داده میشود سوی اهل

عزیزت از مسلمانان پس از آنکه طلا و نقره و آنچه پیمانه کرده شد بقتضای انجمله انچه
بیرون کرد آنرا زمین پس برای فقرایی است که خاک از آنرا گفتن این سنان که گفتیم که
و چگونه کردید این قیمت یا بنوش پس امام گفت برای اینکه این جماعت که اول
مذکور شدند اهل عزت اند شرم میدارند از مردمان بیرون داده میشود سوی ایشان
عزیز تر از دو چیز نزد مردمان و هر کدام زکوة است **در فصل** عن علي بن أبي حمزة
عن أبي إبراهيم عليه السلام قال قلت له الرجل يعطي الألف للزهره
بين الزكوة يقيسها فيحدث نقب أن يعطي الرجل منها فريته له و
يعزله بعض خيرة قال لا بأس به **شرح** روایت از علی بن ابی حمزه از امام موسی
کاظم علیه السلام راوی گفت که گفتیم او را که مردی میدهد هزار درهم را از زکوة
برحالی که قیمت میکند آنها را یا بنوش که میگوید با خود که دهم مردی را از آنها
مبلغی بعد از آن پشیمان میشود و جدا میکند او را پس باید غیر او را امام گفت
که باک نیست بان تغییر رای **در فصل** عن حنبل بن عوف عن أبي عبد
الله عليه السلام قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول
يَقْبَعُ قَلْبُ رَجُلٍ أَهْلَ الصُّفَةِ جَمْعًا فَخَضَّ بِهِ أُنَاسًا مِنْهُمْ فَخَافَتْ رُسُلُ اللَّهِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنْ يَكُونَ قَدْ دَخَلَ قُلُوبُ الْأَخْرَجِينَ فَخَرَجَ إِلَيْهِمْ
فَقَالَ مَعْدِيَةٌ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَالْيُكْمُ يَا أَهْلَ الصُّفَةِ إِنْ آتَيْتُمْ
بِشَيْءٍ قَارَدْنَا أَنْ نَقْبِعَ بَيْنَكُمْ قَلْبَ بَعْضِكُمْ فَخَصَصْتُ بِهِ أُنَاسًا مِنْكُمْ وَخَرَجْنَا
جَزَاءَهُمْ وَهَلَعَهُمْ **شرح** باد ریش هر دو جابر ای نقد به است الصفة بضم صاد
بنقطه و تشدید فاء و موضع از مسجد مدینه که اندک مرتفع بوده و سقف داشته و
اهل صفة عبارتست از فقرا و مهاجرین که در مدینه منزلی نداشته اند و شب در آن
صفة سپیده اند و معاشر بضم صاء قات میگردند انخواه از اهل مکه و خواه اهل مدینه
دیگر معنده بضم عیم و سکون حیر بنقطه و کسر و فتح و ضم ذال با نقطه اسم مصدر
باب افعال مضروب و حال انضرب بضم نون و قال است بمعنی معتدل الاعتدال و اعتداله
خواهی و میتوان بود که معنده مفعول له باشد و میتوان بود که مفعول بفعل محذوف
باشد بقصد الاعتدال معنده و میتوان بود که مفعول و خبر مبتدای محذوف باشد

میکند بامامت تو و او را است زکوة ای که او را است اول اینکه ده دینا از اجمع زکوة
 خود امام گفت که آری **مسئله اول** عن علی بن مهزیار عن ابي الحسن علیه
 السلام قال سألته عن الرجل يتبع زكوة كمالها في أهل بيته
 وهم يتولونك فقال بغيره **شرح** روایت از علی بن مهزیار از امام رضا
 با امام علی نقی علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که میکند زکوة خود
 به سکنان در خویشاں خود و ایشان امام خود میدانند و این امام گفت که
 خوب است **مسئله دوم** عن عمران بن اسمعیل بن عوف عن الشقی قال کتبت
 إلى أبي الحسن الثالث عليه السلام أن لي ولدا أرجو ألا وفاءه أجيوز
 أن أعطيه من الزكوة شيئا فكتب عليه السلام أن ذلك جائز لك
شرح روایت از عمران بن اسمعیل بن عوفی گفت که نوشتم سوی امام علی
 نقی علیه السلام که پدر منی که مراست فرزندی که مرده اند و زمانند یا پس جانیست
 اینکه ده دینا از زکوة چیزی پس نوشت امام علیه السلام که پدر منی که آن جائز
 تر است **مسئله سوم** عن عمران بن اسمعیل قال ابني الحسن صاحبی که وفای
 او کند نداشته باشد پس با وجود و جوب زکوة بر او مستحق زکوة دیگران بود
 باشد و یا بر سبب اولاد مستحق زکوة او شده باشد **مسئله چهارم** اینکه اولاد او
 مجاز و رت زن خواستن و شوهر کردن رسیده باشند و چیزی نداشته
 باشند که خرج کنند در آن و آن خرج بر پدر واجب نباشد **مسئله پنجم** اینکه پسران او
 زن خواسته باشند و نفقه زنانه نداشته باشند و نفقه زنانه بر پدر واجب
 واجب نباشد پس زکوة پدر را صرف زنان کنند نه صرف خود **مسئله ششم** اینکه
 فرزندان او قرض داشته باشند نظیر آنچه می آید در حدیث دوم باب اینده **مسئله هفتم**
 اینکه عمران وکیل دیگری باشد در قیمت زکوة و از جانب خودش نباشد و او
 فرزندان مستحق زکوة باشند و مناسب این با عنوان باب بعدیت **مسئله هشتم**
اصل عن محمد بن جریر قال سألت الصادق عليه السلام أدفع عشرة
 إلى ولدي أنتي قال نعم لا بأس **شرح** روایت از محمد بن جریر گفت پرسیدم امام
 زای با نقطه که از اصحاب امام علی نقی علیه السلام است گفت پرسیدم امام

راست که راجع به السلام که ایادهم دین مال خود را که زکوة غلام است سوی فرزندان
 دخترم امام گفت که آری با کی نیست توجیه این از شرح حدیث سابق ظاهر میشود و اگر
 احتمال اول سوم و چهارم اینجا جاری است **باب سوم در بیان زکوة** **مسئله اول** عن
 ابن بابویه که غیر مشهور است با بعضی که مشتمل بر احادیثی که غیر مشهور است در
 این باب حدیث **اصل** عن محمد بن ابي عن ابي الحسن علیه السلام قال سألت
 قال سألت بعض اصحابنا عن رجل اشترى آباءه من الزكوة زكوة
 ماله قال اشترى خير ثمن لا بأس بذلك **شرح** روایت از ابو محمد و ابی از امام
 جعفر صادق علیه السلام را روی گفت که پرسیدم امام را بعضی را از ما از مردی که
 خرید پدر خود را از زکوة سال خود را است امام گفت که خرید بهتر بقیه را نیست باکی
 باز را نیست که در خریدن پدر ضرورتی هست و صفی از هفت صنف که در آیت زکوة
 مذکور است رقاب است و پدر او داخل در آیت نیست با و **مسئله دوم** عن
 ابي عبد الله عليه السلام عن رجل على أبيه دين ولا يملك مؤنة أعطيه
 آباءه من زكوة يفضي دينه قال نعم ومن أحق من أبيه **شرح** المؤمن
 بفتح ميم و ضم هاء و سكون واو و نون قدر نفقه از مال **مسئله سوم** پرسیدم امام
 جعفر صادق علیه السلام را از مردی که پدر او است دینی و برای پدر او خرج عیال
 هست با بعضی که پدر او قدر نفقه ندارد که ادای دین تواند کرد آیا میدهد
 خود را از زکوة خود که آخر کنند بان دین خود را امام
 گفت که آری و کسب سزاوارتر از پدر او را نیست که از حصه غار مین میدهد
 از حصه فقر او ساکن **مسئله چهارم** قلت لا یقبل الله علیه السلام رجل حله
 علیه الزكوة و مات أبوه و عليه دين أو أدى زكوة في ذم أبيه
 ولا يدين مال كسبه فقال إن كان أبوه أو زكوة مالا ثم ظهر عليه دين
 أو نكح امرأة يوشك في قضاءه من جميع الميراث ولا يقضيه
 من زكوة فإن لم يكن أو زكوة مالا لم يكن أحد أحق به كونه من
 دين أبيه على هذه الحال آخر آت عنه **شرح** قضاءه بالف ممدوده معقول
 قذا اذا في ذم أبيه

قذا اذا في ذم أبيه

مطلق برای نوعی و ضمیر الجمع بر اینست **یعنی** گفتیم امام جعفر صادق علیه السلام را که مردی فرو داد آمد بر او زکوة یا بمعنی که وقت دادن زکوة او شد و پدرش مرد و پسران بدست دروغ یا امید همد زکوة خود را در دین بدش برحالی که برای پسر مال بسیار هست بر امام گفت که اگر پدر او میراث داده باشد او را مالی بعد از آن ظاهر شده باشد بدش یعنی که دانسته نشده باشد در وقت وفات پدر و قیمت میراث پس سیدین را از جانب پدر دادن اگر بر این جمع میراث یا بمعنی که وفا کردن ثلث بان منظور نیست و ایضا مخصوص حصه این پسر نیست و نمیدهدان دین را از زکوة خود و اگر میراث نداده باشد او را مالی نباشد هیچ یک سزاوارتر زکوة پسر از دین بدش پس اگر دهد زکوة داد در دین بدش بر این حال چیزی میشود از او **باب بی و پنجم**
مسئله ایضا زکوة تعشیر من بلدانی بلدان دفع الی غیره **شرح** این باب بیان زکوة که فرستاده میشود از شهری سوی شهری یا داده میشود سوی کسی که قیمت کند از او این باب باز در حدیث است **قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** زَكَاةُ رَجُلٍ بَعَثَ بِزَكَاةٍ مَالَهُ لِيُقَسِّمَ قَضَاعَتَ هَلٍ عَلَيْهِ صَمَانُهَا حَتَّى نَقْصِمَ فَقَالَ فَقَالَ إِذَا وَجَدْتُمْ مَوْضِعًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِ مَا فِيهِ مِنْ زَكَاةٍ فَإِنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ يَفْقَهُهَا لِيَفْقَهُ بِهَا إِلَى أَهْلِهَا فَلَيْسَ عَلَيْهِ وَصْمَانٌ لَأَنَّهَا قَدْ خَرَجَتْ مِنْ يَدِهِ وَكَذَلِكَ الْوَصْمَانُ الَّذِي يُوصَى إِلَيْهِ يَكُونُ صَامِتًا لِمَا دَفَعَ إِلَيْهِ وَإِذَا وَجَدْتُمْ إِلَيْهِ الَّذِي يَدْفَعُ إِلَيْهِ وَإِنْ لَمْ يَجِدْ فَلَيْسَ عَلَيْهِ وَصْمَانٌ **شرح** خروج زکوة از یا ایضا عبارت از عدم قدرت بر وضع آن در موضعش بسبب عدم حضور مستحق آن رب مال ایضا عبارت از صاحب آن که موصی له است **یعنی** گفتیم امام جعفر صادق علیه السلام را که مردی فرستاد زکوة مال خود را بموضع دیگر تا قیمت کرده شود بر ضایع شد در راه یا بر او هست ضامن بودن آن تا وقتی که قیمت کرده شود یا بمعنی که او واجب بر او داده این پسر امام گفت که چون باید برای آن مستحق پسر بدش از او یا از صاحبش تا وقتی که دهد از او مستحق و اگر نیابد برای او مستحق را که دهد از او سوی او پسر فرستاد از سوی مستحق آن پسر نیست بر او ضامن بودن زیرا که آن تحقیق بیرون رفته از دست قدرت او و همچنان وضعیست که وصیت کرد

میشود سوی او میباشد ضامن برای آن مالی که داده شد سوی او چون باید صاحب آنرا که مامور شده بداند آن سوی آن صاحب و او تاخیر کند و اگر وصی نیابد صاحبش پسر نیست بر او و وصی ضامن بودنی تاخیر **رویه** **قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** إِذَا أَخْرَجَ الرَّجُلُ الزَّكَاةَ مِنْ مَالِهِ ثُمَّ نَهَاها الْقَوْمَ قَضَاعَتَ أَوْ أَرْسَلَ بِهَا الْعَزِيمَ قَضَاعَتَ فَلَا تَقِي عَلَيْهِ **شرح** روایت از امام محمد باقر علیه السلام گفت که چون بیرون کند مرد زکوة را از مال خود بعد از آن تاخیر کند از برای جمعی که مستحق اند بر ضایع شود آن یا فرستاد از سوی آن جمع بر ضایع شود در راه پسر نیست چیزی بر او یا بمعنی که ضامن نیست مرد صورت نیست که تاخیر از روی تقصیر نکند پسر بدش بر روی حدیث سابق **قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** إِذَا أَخْرَجْتَ مِنْ مَالِكَ فَدَفَعْتَ وَلَمْ يَكُنْ بِهَا أَحَدٌ فَقَدْ بَرَأَ مِنْهَا **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او گفت که چون مرد بیرون کند زکوة را از مال خود پسر تلف شود برحالی که تاخیر نکند باشد از برای کسی بر تحقیق بری الله شده از آن زکوة بر او وضو نیست که مذکور شد در شرح حدیث سابق و بیان میشود در حدیث اینند **قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** إِذَا أَخْرَجْتَ مِنْ مَالِكَ فَدَفَعْتَ وَلَمْ يَكُنْ بِهَا أَحَدٌ فَقَدْ بَرَأَ مِنْهَا **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام که زکوة را که بفرستاد از سوی او پسر امام گفت که چون باید برای آن مستحق پسر بدش از او یا از صاحبش تا وقتی که دهد از او مستحق و اگر نیابد برای او مستحق را که دهد از او سوی او پسر فرستاد از سوی مستحق آن پسر نیست بر او ضامن بودن زیرا که آن تحقیق بیرون رفته از دست قدرت او و همچنان وضعیست که وصیت کرد

میشود از امام گفت که نه ولی تا اگر شناسد برای آن مستحق یا در جای خود پس
 هلاک شود یا فاسد شود پس او را ارضا نمائست تا آنکه بیرون کند از آنجا خود **اصول**
اصول سالت ابا جعفر علیه السلام عن الرجل یبعث برکوة فیکفر فی
 أو یقتل قال لیس علی شیء **شرح** پس بیدم امام عقی باقر علیه السلام را از مردی که
 سیف است زکوة خود را از شهری دیگر ببرد بده میشود یا ضایع میشود امام گفت
 که نیست بر او چیزی مگر در صورتی که مستحق یافت شود چنانچه بیان شد در حدیث
 سابق و میتواند بود که مراد این باشد که زکوة را در همان شهر بپردازم خود میدهد و
 میفرستد بجا نهای مستحقان آن شهر و عدم ضمان در صورت ظاهر **شرح**
اصول عن ابن ابی عمیر عن حمزة عن ذر بن عثمان عن رجل عن ابي عبد الله
 علیه السلام قال قال فی الزکوة یبعث بها الرجل الی بلد غیر بلده قال
 لا بأس ان یبعث لثالث أو الرابع **شرح** ابوالحسن گفت محمد بن
 ابی عمیر است یعنی روایت از ابن ابی عمیر از کسی که خبر داد او را از دست از مردی
 از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه امام گفت در آنوقت که میفرستد از امری
 شهر غیر شهر خودش امام گفت که نیست بروای باینکه فرستد دو دانگ یا یک دانگ
 نیم داشت که در این ابی عمیر مخفی نمائد که این حدیث در احتمال دارد **اول** اینکه با وجود آنکه
 در شهر خودش مستحق باشد اگر ثلث یا ربع را فرستد نه می دیکر و در راه ضایع
 شود ضمان نیست بخلاف آنکه زیاد بر ثلث یا ربع را فرستد پس این حدیث مخصوص
 بعض احادیث سابقه است **دوم** اینکه در صورتی که در شهر خودش مستحق باشد
 فرستادن ثلث یا ربع نه می دیکر جایز است و فرستادن زیاد بر آن جایز نیست اگر
 چه اگر آن ثلث یا ربع ضایع شود ضمان باشد والله اعلم **مفصل** عن ابي عبد الله
 علیه السلام فی الرجل یعطی الزکوة یتیمها الله ان یخرج شیء من
 منها من البکة الی یومئذ الی غیرها قال لا بأس **شرح** روایت از امام
 جعفر صادق علیه السلام در مردی که داده میشود زکوة تا قسمت کند از آنجا
 او را اینکه بیرون ببرد یا چیزی از آن را از شهری که او در آنست سوی غیر آن شهر ببرد
 گفت نیست بروای بیان این حدیث مثل بیان سابقست پس شاید که شی عبارت از ثلث

یا ربع باشد یا چیزی که زیاد بر آن نباشد **مفصل** عن ابي عبد الله علیه السلام
 قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله یقیم صدقة اهل البوادی فی
 اهل البوادی صدقة اهل البوادی ولا یقیمها لیس فی ذلک شیء **شرح** روایت از امام
 جعفر صادق علیه السلام که عادت رسول الله صلی الله علیه و آله این بود که قسمت میکرد
 زکوة را بدیهه شش دانگ و در مستحقان باده شش دانگ و زکوة ساکنان شهرها و مانند آنها
 را در مستحقان ساکنان آنها و قسمت نمیکرد از آنرا و میان ایشان برابر بجز آن بود که
 قسمت میکرد بر قدر آنچه حاضر میشد نزد او و آنچه ایشان و قدر آنچه صلاح میدید
 نیست در آن قسمت چیزی معذور مراد اینست که عدم تفاوت در دفع آنچه به مستحقان
 داده میشود منظور نبود مخفی نمائند که این متفاوت ندارد با آنچه گفت در حدیث
 اول یا باید اصل المصداق که امر المؤمنین علیه السلام زکوة اهل بادیه را بفرستد طلب
 که مستحق بود که آن در صورتی باشد که در اهل بادیه مستحق باشد یا در صورتی باشد که مستحق
 اهل بادیه بشهر می آمد و باشد و آنرا مستحق بود که بفرستد و آنرا **اصول** عن ابي عبد الله
 بن حنفیة قال کان مع ابي بصیر قاناه عسره وین الیاس فقال له یا ابا حمزة ان
 اخبر عیلت بعت الی یاس من الزکوة اقیمه یا الکوفه فقطع علیه الطريق
 ففعل عیلت وین شیء فقال نعم سالت ابا جعفر علیه السلام عن هذی
 المسئلة وکذا اظن ان احدا یسأل عنی ابدا فقلت لا فی جعفر علیه السلام
 جعلت فداک ان الرجل یبعث برکوة من أرضه الی أرض فیقطع علیه
 الطريق فقال قد اخبرناک عنه وکذا قلت انک لا تعدها **شرح** روایت از ابی
 بصیر و او این حدیث گفت که بودیم با ابی بصیر که گفت دیکر او ابو محمد است پس آمد نزد او و ع
 الیاس پرسید که او را که ای ابو محمد بدست می که برادریم در حلب فرستاد سوی من ماله را از زکوة
 تا قسمت کنم اما او را در کوفه پس بریده شد و او را به با جمعی که راهزنان مال او را بر بردند
 پس آیا نزد تو در آن چیزی از حدیث اهل بیت علیه السلام هست پس ابی بصیر گفت که آری
 پس رسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از این مسئله و گمان نداشتم که کسی پرسد مرا
 از آن مسئله هرگز بیاورد و من گفتم امام محمد باقر علیه السلام را که قربانت شوم مردی

فی اهل البوادی

میرسد زکوة خود را از زمین سوی زمین پس برده میشود بر او راه بر امام گفت که
 تحقیق مجزی شدن او و او اگر میبودم من بجای او در هر آینه اعاده میکردم
 از زکوة را باینکه که باید دیگر میدادم مراد صورتیست که در زمین اول استحقاق مؤمن
 باشد مثل حلیب **در فضیله** عن ابي عبد الله عليه السلام قال لا يحل لصاحب
 المثل اجيرين ولا غريب ولا صدقة الاخر ابيها جبرین **شرح** روایت
 از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که حلال نیست زکوة اهل شهرها
 مثلا بر بادیه نشینان عرب مثلا و نه زکوة بادیه نشینان عرب مثلا بر اهل شهرها
 مثلا **یا زید** **در فضیله** سأل المدائنی ابا جعفر علیه السلام قال ان لنا زکوة
 من خجالتنا من اموالنا فقی من یضعها فقال ابنه اهل ولا یبک فقال فی
 یلا لک فیها احد من اولیاءک فقال یبک من اهل یلا لک فیهم قد قع الیم
 ولا تدرقعها الی قوم ان دعوتکم خدا الی امرک لا تجبوا و کان
 والله الذی **شرح** برسد مدائنی امام مجزی باقر علیه السلام گفت بدستی که ما را
 زکوة که بیرون میکنیم انما از مالهای خود پس در که کداری از اهل امام گفت که در
 اهل دوستی که تو ما را داری باینکه که در شبعه امامیه پس مدائنی گفت که بدستی
 که من بدیادیم که نیست در انها کسی از دوستان تو بر امام گفت که بعزت
 زکوة و بشهر دوستان من تا داده شود سوی ایشان و مدد از سوی جمعی که جور بخوان
 ایشان از فردا سوی کار تو که دوستی ماست حاجت نکند ترا و ان خواندن باشد بخدا
 قسم بر بیدن مراد اینست که با طفال فقرای مخالفان مدد بخدا لایکه چون فردا که
 بالغ شوند ایشان را دعوت بدین حق میکنم و ایشان چون احسان از من دیده اند قبول
 خواهند کرد زیرا که ایشان قبول نخواهند کرد و البته ترا بکشتن خواهند داد
 خفتنی مانند که تا خود دعوت تا وقت بلوغ برای اینست که ظاهرست که طفلان را در
 هر روز و فراش میکنند **باب فی تخیل ارباب العمل بدفع الیه الثمن بقره و هو حق**
الیه یا علی **شرح** این باب بیان هر دینست که داده میشود سوی او چیزی تا قیمت کند
 انرا و او محتاجست سوی چیزی را بیکدیگر برای خود در این باب سه حدیث **اول**
اصل قلت لا یحب عبد الله علیه و السلام الرجل یعطى الزکوة یقیمها فی اصحاب

أصحابها شیئا قال نعم **شرح** گفتیم امام جعفر صادق علیه السلام را که مردی داد
 میشود زکوة تا قیمت کند از مردان خود را با هم بیکدیگر و از آن چیز را امام گفت که ای
در فضیله **در فضیله** عن ابي عبد الله علیه و السلام فی رجل اعطى مالا لیکفیه فقی من
 یحل له ان یأخذ منه شیئا لیتقیه و ان لا یتیم له قال یاخذ منه
 لیتقیه و مثل ما یعطى غیره **شرح** روایت از امام موسی کاظم علیه السلام در
 مردی که داده شد مالا تا قیمت کند در آنکه حلال است او را یا جایز است و اینکه فرما
 که در اتمال الجبر بر او میخوردش هر چند که نامزد شد برای او امام گفت که فرما بیکدیگر
 از اتمال بر او میخوردش مثل آنچه میدهند غیر خود را یعنی نمائند که اگر اخیار را بی تفاوتی
 داده باشد شکالی نیست اشکال در صورتیست که تفاوت بقدر استحقاق قرار
 داده باشد و بر انصاف میل نفسانی نسبت استحقاق خود را با استحقاق اغنیاء
 مشخص کند و احتیاط در گرفتن از مکرالین بر تعلیل اینست که مقداری که خود بر میدارد
 مساوی کمتر مقدارها باشد **سوم اصل** سألنا ابا الحسن علیه السلام عن
 الرجل یعطى الرجل الذی یقیمها و یضعها فی مواضعها و هو من یحل
 له الصدقة قال لا بأس ان یأخذ لیتقیه کما یعطى غیره قال ولا یجوز
 له ان یأخذ اذا امره ان یضعها فی مواضع ستمائة الا یأخذ **شرح**
 برسد امام موسی کاظم علیه السلام را از مردی که میدهد و برادر همه تا قیمت
 کند آنها را و کند از آنها را در جاهای آنها و او جمعیت که حلال است ایشان را صدقه
 امام گفت که نیست بر وای باینکه فرما بیکدیگر بر او میخوردش هر چند که
 بیان این شد در شرح حدیث سابق امام گفت که و جایز نیست او را که فرما بیکدیگر
 امر کند او را که کند زکوة و در جاهای نام برده شده مگر بخصت او که حادث شود
باب فی تخیل ارباب العمل بدفع الیه الثمن بقره و هو حق
ما فیها **شرح** التخیل یعنی سبب بی نقطه و کسرا به یک نقطه و سکون یاء و نقطه
 در پایین راهی که شایع عام است و اینجا استعاره شده برای مال خالص که شریکی و معا
 صاحبش را از انواع تصرف در آن نباشد چنانچه در شایع عام مانع نباشد و انواع
 خلاصه را جایز است عبور از آن یعنی این باب بیان اینست که هر چه رسد سوی او

زکوة پیران مانند خالص مال است که شریک در آن نداشته اصلا در این باب سه
 حدیث **اول** **اصل** عن سماعة عن أبي عبد الله عليه السلام قال إذا أخذ
 الرجل الزکوة ففحق كماله يصنع بها ما يشاء قال وقال إن الله عز وجل
 قرأ للفقراء في أموال لا غنىء فربضة لا يجحدون بأدائها وهي الزکوة
 فإذا هي وصلت إلى الفقير فهي منزلة ما له يصنع بها ما يشاء فقلت
 يزوج بها ويحببها قال نعم هي ماله قلت فهل يجوز الفقير إذا حج من
 الزکوة كما يجوز العتيق صاحب المال قال نعم **شرح** روایت از امام
 از امام جعفر صادق علیه السلام امام گفت که چون فراق کردی در زکوة را بدین
 مانند مال خالص است میکند بان زکوة هر چه را که خواهد ماعرفت که امام
 گفت که بدستی که الله عز وجل قرار داده برای فقر املا در مالهای اغنیاء نیست
 که سپاس کرده نمیشوند بپردازان وان زکوة است مراد اینست که آن زکوة
 مال اغنیاء نیست بلکه مال فقر است پس گفتن اینکه فلا فی زکوة را دمانند گفتن
 اینست که فلا فی زکوة و این سپاس نیست پس چون زکوة رسید سوی فقیر
 پیران مانند مال خالص است که در آن شریکی نداشته اصلا میکند بان زکوة
 هر چه را که خواهد پس گفت که آیا زن میخواند بان و حج میکند از آن امام گفت
 که آری آن مال اوست گفت که پس آیا ما مجبور میشود فقیر چون حج کند از زکوة چنان
 ما مجبور میشود فی نیاز صاحب مال امام گفت که آری **در اصل** **شرح** عن أبي
 بصير قال قلت لأبي عبد الله عليه السلام إن سبيحاً من أضيافنا يقال
 له عسر سأل عيسى بن أعين وهو محتاج فقال له عيسى بن أعين
 أما إن عيني من الزکوة ولكن لا أغطيك منها فقال له وله
 فقال لا في رأيك إنك لو نيت لها وقرأ فقال إنما نيت في زكمتها
 فأنشئت يداي من تحتها ويدايتي من تحتها ويدايتي من تحتها ويدايتي من
 تحتها **شرح** من درین الزکوة اسم آن است و بمعنی بعض است رجعت بصیغ
 ماضی معلوم باب علم است **معنی** روایت از ابو بصیر گفت که گفته امام جعفر
 صادق علیه السلام را که بدستی که پیران را آن ما که گفته میشود و داعمر

طالب چیزی که در از عیسی بن اعین برحالی که آن پیر محتاج بود پیر گفت و ابو بصیر
 که آگاه باشد بدستی که نزد من هست بعضی که من و لیاقت نمیدهم ترا از آن پیران
 پیر گفت و او که و چرا نمیدهمی پیر عیسی گفت زیرا که من دیدم ترا که خریدی کوشتی
 و خرما می مراد اینست که از زکوة آنها را نمیتوان خرید پس آن پیر گفت جز این نیست
 که فایده کردم دهم پیر خریدم بد و دانک کوشتی را و بد و دانک خرما می را و بد و
 کشت کردم بد و دانک برای حاجتی دیگر مراد اینست که آنها را از زکوة نخریدم
 بلکه از فایده تجارت خریدم و الحال محتاج شده ام زکوة **اصل** **شرح** قال قوضع
 أبو عبد الله عليه السلام يده على سبيحته ساعة ثم رفع رأسه ثم
 قال إن الله تبارك وتعالى نظر في أموال الأغنياء ثم نظر في الفقراء
 فجعل في أموال الأغنياء ما يكفون به ولو لم يكن لهم لأدمم باليعطيد
 ما يأكل ويشرب ويكسب ويأزج ويصدق ويحج **شرح** الظاهر
 نون وفتح ظاء بانقطه وراه بانقطه مصدر باب نصر ما مل در چیزی بروش
 که باعث علم بحال انچه شود و مراد اینجا علم است و ثم برای تراخی مرتهبه است باغبان
 تفاوت میان حال اغنیاء و حال فقر پس منافات ندارد با اتحاد زمان قادر فعل
 برای فقر نیست **معنی** ابو بصیر گفت که پیر گفت امام جعفر صادق علیه السلام
 دست خود را بر پیشانی خود بکاشت با بیهوشی که سر هر در پیش افکند و دست او
 بر پیشانی او بود چنانچه کمی اظهار آزدگی کند بعد از آن برداشت سر خود را
 بعد از آن گفت که بدستی که الله تبارك وتعالى نظر کرد در مالهای بی نیازان بعد
 از آن نظر کرد در فقر امرا و انید در مالهای بی نیازان برای فقر انچه استفا
 میکنند بان و احتیاج بزیاد بران ندارند و اگر کافی نمیشود فقر را هر انچه زیاد
 میداد فقر را از مالهای اغنیاء بلکه میداد عیسی عمر را انچه خورد و آشامد
 و جامه پوشید و زن خواهد و صدق کند و حج کند چه جای اینکه کوشت
 و خرما خریداری نماید **در اصل** **شرح** قال رجل أبا عبد الله عليه السلام
 أنا جائع فقال لا أغطيك من الزکوة فأجمعه حتى أجمع يده قال نعم
 يا خير الله من يعطيك **شرح** من درین الزکوة اسم آن است بمعنی بعض و مفعول

که او وقتی که سر داده شد و گردید از آن وقت تجارت کرد برای خود و سعی کرد
 بود یافت مال را بعد از آن مرد بر حال که نیست او را و او بی مهر که میراث او را میراث
 چون نباشد او را و او بی امام گفت که میراث او را میراثند مثلا فقر امومانی که
 مستحق میشوند زکوة را زیرا که او جزای نیست که خریده شد بهای ایشان **باب**
اصل باب فی فضل احوال الزکوة شرح انه یفتح همزة بدل اشغال العوض المحلی بکسر
 یلحقه وفتح میم و الف منقلب از یاء آنچه نگاهدارد چیز را انصر یعنی این باب
 بیان فرض داد است اینکه آن نگاه دارنده مال است انصر و وجوب زکوة در آن باینکه
 که در فرض ثواب زکوة هست بی آنکه ضرر زکوة دادن باشد در این باب **باب**
اول اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول یقرض المؤمن قربة
 و یقرض آخر ان یتبر قضا له و ان مات قبل ذلك اخسبت من الزکوة
شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که فرض دادن بقرین
 فایده ایست و شتابان کردن ثواب است بیان این آنکه اگر اخذ است شود و او بر می دهد
 بنو و اگر میرد پیش از فراخ دستی حساب میکنی برای خود بان فرض از زکوة یا یعنی که در
 حصه عامین میشود که مذکور شد در حدیث اول **باب اول** **اول اصل** عن ابي
 الحسن علیه السلام قال کان علی صلوات الله علیه یقول یقرض المؤمن
 حسن الزکوة **شرح** این ظاهر است از شرح عنوان **باب سوم اصل** عن ابي
 جعفر علیه السلام قال من اقترض رجلا قرضا الى ميسرة كان
 ماله في زکوة و کان هو فی الصلوة مع الناس کانه حتى یقضیه
شرح روایت از امام محمد باقر علیه السلام گفت که هر که فرض دارد مرد را فرض
 که تا وقت فراخ دستی باشد مال او در زکوة یا یعنی که ثواب دادن زکوة را
 بی آنکه زکوة داده باشد و شد او در نماز با فرشتگان تا وقتی که مرد فرضدار را و این
 دهان از **باب** **اصل** **باب فی فاضل الزکوة بالذین شی** القصاص که قاف
 و دو صد باینکه مصدر باب مفاعله باز یافت عوض چیزی بی اختیار آنکه خود
یمشی این باب بیان میکند عوضی است از زکوة خود یعنی ندادن کسی زکوة را تا
 عوض دین شود که او نزد مستحق زکوة دارد در این باب دو حدیث **اول اصل**

باز یافت

سألت ابا الحسن الا قال علیه السلام عن ذین علی قوم قد طال حبس
 عندهم لا یقدرون علی قضاءه و هم مستوجبون للزکوة هل لایان
 ادعاه و احتسب به علیهم من الزکوة قال نعم **شرح** پرسیدم امام موسی کاظم
 علیه السلام از فرجه که مر است بر جمعی که در از شد مانند آن ذین نود ایشان قدرت
 ندارند بر واپس دادن آن و ایشان مستحقانند زکوة را یا یعنی که از شیعه امام علیه
 آیا جایز است مرا اینکه و اگر آدم از ذین را و حساب کنم برای خود بان ذین بر ایشان
 از زکوة بخود امام گفت که آن **رویه** **اصل** عن معا عده عن ابي عبد الله علیه
 السلام قال سألت عن الرجل یكون له الذی یطعمه یطعمه یطعمه
 من الزکوة فقال ان کان الفقیر یجده و فاء بما کان علی من ذین من غیر
 من ذرا او مناع من متاع البیت او یعالج عیال یطعمه فیما یوجبه
 هو یجوز ان یأخذ منه ما له عنده من ذین فلا بأس ان یفادیه بما
 اراد ان یعطیه من الزکوة و یحسب بها فان لم یکن عند الفقیر فواء
 ولا یجوز ان یأخذ منه شیئا فلیعطیه من زکوة ولا یفادیه شیئا
 من الزکوة **شرح** فواء و جا بکسر او و قاف و الف ممدوده است یعنی آنچه
 خود را بان نگاهدارد از تلف و از ازار با در بما یعنی مع است من در من ذین
 بیانیه است و بیان مام میکند و من در من عرض نیز بیانیه است و بیان و قاف میکند
 العرض یعنی من باینکه و سکون راء باینکه و ضا د باینکه ضد نقد یعنی آنچه
 زطلا و زقره باشد من در من دار نیز بیانیه است و بیان عرض میکند و آنچه
 مذکور است بعد از آن بعنوان مثالی است من در من متاع تعضیه است و بیانیه
 که بیانیه باشد و بیان متاع کند متاع یعنی میم و فاء و نقطه در بالا و عین
 باینکه آنچه کار فرموده میشود مثل اثاث البیت او یعالج بتقدیر او ان یعالج
 است پس مرفوع و منصوب میتواند بود و معطوف بر ذرا تا نبی ضمیر فیها یا عیال
 اینست که راجع است بمعالمه یا راجع است باشیاء مذکوره که دار و متاع و عیال
 است و مقصود یکی از آنهاست یا در یوجبه یعنی مع است و ضمیر راجع بفقیر است

آن

بود

فادر هو بر جو برای بیانست و مقصود باین کلام تقویه و قاناست باین معنی که و
او معتد به باشد پس اگر و قان او سبیل باشد داخل در شوق دوم میشود و او را و
تجلب برای شک راوی است یا مبنی بر اینست که مراد با احتساب است که برضای
فقیه باشد و در بعضی نسخ بجای او ان است و باین تقدیر عطف بیان است **یعنی**
روایتست از سماعه از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم ابا
انعمدی که سیاحت او را دین بر مردی فقیر میخواهد که دهقان فقیر را از زکوة
خورد پس امام گفت که اگر باشد دهقان فقیر باید زکوة را که باشد نزد او چیزی که نگاه
دارد خود را بان با وجود آنچه باشد بر او از دین از چیزی مثل سرفی یا شاعی از
متاع خانه بمعنی ثلث البیت یا ورنه یک کاری که تصرف میکند در آن ورنه
با وجود آبروی خود بمعنی آنکه تحصیل معاشی برای خود و عیال خود میکند و
آبروی خود را نمیریزد بیان بر آنکه انفراد اول امید میدارد اینرا که فرایند از آن
فقیر آنچه را که از او است نزد او که دین او باشد پس نیست پروانی باینکه قضا که
ان دین را با آنچه میخواهد که دهد او را از زکوة خود یا حساب کند برای خود
بان زکوة پس اگر نباشد نزد آن فقیر چیزی که نگاه دارد بان خود را بیان بر آنکه
انفراد اول امید ندارد که فرایند از آن فقیر چیزی را بپاید که دهد او را از زکوة
خود و باید که قضا کند آن دین را چیزی از زکوة خود **باب چهارم در بیان**
معنی و احوال زکوة شرح بادر نهاله برای تعدی است **یعنی** این باب بیان میکند
که بزرگوار ما را خود را از زکوة در این باب یکصد بیست **اصل** قلنت لا یحب عبد
الله علیه السلام رجل فتر بما له من الزکوة فاشتتری به أرضا أو ذرا
أعلی و فیہ فقی فقال لا ولو جعلته حلیا أو نفرا فلا شیء علیک فیہ
ولما منع نفسه من فضله اکبر منها منع من حق الله بان یکون فیہ **شرح**
ضمیر علیه راجع برجل است و ضمیر فیہ راجع بما له است و شیء عبارت از زکوة
یا ضمیر فیہ راجع بفر است و شیء عبارت از نگاه است و بنا بر احتمال دوم جواب
امام علیه السلام مخصوص فرایند از دخول در ماه دوازدهم است چنانچه گذشت

در حدیث چهارم باب چهارم در حدیثی که در حدیث آمده و کلام و شدیدیاه زبورها و بفتح
حا و سکون لام و تخفیف یا زبور التقرض من نون و فتح فاع جمع فقره بضم نون و سکون فاق
شما هم اسمی بفتح لام است و در بعضی نسخ لام است و بر هر تقدیر ما موصوله است و
مبتدا است و عبارتست از رضوان منع بنون بصیغه ماضی غایب معلوم ملاقی
بجود است و ضمیر مستتر راجع برجل است نفسه منصوب و مفعول منع است و
ضمیر و راجع برجل است من متعلق بمنع است ضمیر فضله راجع بباء موصوله
است اکبر یا بکسره یا بفتحه خبر مبتداست مثل است سوره توبه و رضوان من الله اکبر من
ما انقضی علیه است و ما مصدریه است منع بنا دو نقطه در بالا بصیغه ماضی
مجهول باب تعلیست و ضمیر مستتر یایب فاعل و راجع برجل است من متعلق به
منع است حق الله عبارت از حصه زکوة است بادر بان یکون برای سید است
یکون بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر از افعال ناقصه است و ضمیر مستتر
راجع بحق الله است و اسم یکون است فیه خبر یکون است و ضمیر و راجع بماله
یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام را که مردی که بزرگوار ما را خود را از
زکوة باین روش که خرید بان مال زمین را یا سر را یا بر او هست در امان چیزی از
زکوة پس امام گفت که نه و اگر میکردانید اما لوا زبورها یا شمشهای بی بی بود
چیزی از زکوة بر او در امان و هر آینه آنچه باز داشت خود را از فضیلتان بزرگ
ترست از بهره داده شدن او از حصه زکوة بسبب بودن آن در مال او و امانت
باینکه او را بهره از آن حصه زکوة نیست غیر بودن آن ثمال او پس بهره او مانند
اسم بی مستفی است **باب پنجم در بیان فضیلت زکوة و بیان** **شرح** این باب
بیان مردیست که سیاحت از زکوة خود عوض بادر این باب سه حدیث **اول**
اصل کلنت الی ابي جعفر الثاني علیه السلام هل يجوز ان يخرج عثا
یحیی من الخطة و النعم و ما یحب علی الذهب دناهم یقیمه
ما یسوی ام لا يجوز الا ان يخرج من کل شیء ما فیه فاجاب علیه السلام
انما یبشر بخروج شیء قیمه یا توبیر است ما بهامیه است بمعنی شیء بیویدین
بیکسره و واولف منقلب از او بصیغه مضارع غایب معلوم باب علم صفت

ما است ایام که است از ای بیست و هفت و شد بدیاء دو نقطه در پایین که مبتدا
 ومضافست وما ایامیه که معنی شی و مضاف الیه است تیسر صفت ماء است
 بخرچ بصیغه مجهول خبر مبتداست یعنی نوشتن سوی امام محمد تقی علیه السلام
 که یا جایز است اینکه بیرون کرده شود از جایب آنجه واجب میشود بر زوطلا
 هسی چند که یقینی از قیمتها باشد که برابر میشود با آنجه واجبست در کدم وجو
 وزرطلا یا جایز نیست مگر اینکه بیرون کرده شود از هر چیزی آنجه دراخت پس
 جواب داد امام علیه السلام که کدام چیز که اسان باشد بیرون کرده میشود
دوم اصل سألنا أبا الحسن موسى عليه السلام عن الرجل يعطي عن زكوة
 عن الدراهم دينارين وعن الدرهم دينارين بالقيمة أحجل ذلك قال لا بأس به
شرح پرسیدم امام موسی علیه السلام را از مردی که میدهد عوض از زکوة
 باینه که میدهد عوض از درهم دینار و دینار را باینه که میدهد عوض از درهم
 نیست بر وای بان **سوم اصل** عن سعيد بن عمار عن أبي عبد الله عليه السلام
 قال قلت لشيخنا الرجل من الزكوة القيات والتوقيق واليطبخ
 والغنم قيمته قال لا يعطيه إلا الدراهم كما أمر الله تبارك وتعالى
شرح ثیاب در نرخ بکمر ناه سه نقطه و بیه دو نقطه در پایین و بیه یک نقطه جمع ثوب
 معنی جامها و ممکن است که بفتح بیه یک نقطه و تخفیف و شد بدیاء دو نقطه در پایین
 و ناه دو نقطه در بالا باشد معنی نان یکشب مانند و این بهترست نزد اطبا از نان
 همان و زبینه افرا در نظایران و بقرینه اینکه قیمت جامه بسیار میباشد غالباً و
 مناسباً آنجا که قیمت است و موافق نفع شرح میکند ضمیر بقرینه راجع بکار و حدیث
 لا يعطيه دو احتمال دارد اول اینکه نفی معنی نبی باشد و الف لام الذراهم برای عهد
 خارجی باشد یعنی بخیر دهد و مراد این باشد که هیچ کدام از مستحقین کمتر از
 مساوی بخیر دهد چنانچه حدیث در حدیث اول باب سی ام که باب اقل
 ما يعطى من الزكوة است که آن مامور به است دوم اینکه نفی معنی خبر باشد و مراد این
 باشد که این جایزست در صورتی که مصلحتی در آن باشد برای اینکه دادن درهم و خرد
 این اجناس مستحقان فی الحقیقه دادن آن درهمهاست مستحقان یعنی روا نیست

دو ذراعست که کدم
 وجوات و اینقدر
 میشود

از سعید بن عمرو از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که گفتیم که بخیر دهد
 از درهمهای زکوة جامها را روا نیست روا در او خبرین را و انکور را بر قیمت میکند از
 امام گفت که نمیدهد مستحقان را مگر در درهم یا چنانچه امر کرده الله تبارک و تعالی
باب چهل و سوم اصل باب من أحجل له ان يأخذ من الزكوة ومن لا يحجل له ومن لا
المال القليل شرح این باب بیان میکند که حلال میشود او را اینکه بگیرد از زکوة
 و کسی که حلال نمیشود او را و کسی که او را است مال که در این باب پانزده حدیث است **اول حدیث**
 عن أبي بصير قال سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول يأخذ الزكوة صاحب
 السبعائة إذا لم يجد غيره قلت فإن صاحب السبعائة يجب عليه
 الزكوة قال لا زكوة صدقة على عياله ولا يأخذها إلا أن يكون إذا
 اعتكف على السبعائة أفندها في أقل من سنة فهذا يأخذها ولا يحجل
 الزكوة من كان غنياً فافندته عليه الزكوة أن يأخذ الزكوة **شرح** مراد صاحب السبعائة
 کسی است که هفتصد درهم دارد و خواه سال بران گذشته باشد بعنوان تجارت یا بعنوان
 بقای عین و خواه سال بران نگذشته باشد و کلام ابو بصیر در صورت گذشتن
 سالت با در اعم از آنست و يجب بتقدیر قاضی است انقدینون و فاو دال بنقطه آ
 الحرف جاء بنقطه واء بنقطه و فاکم که سعی او در طلب معاش بهر مسندی کند
 او را آن یا حلیفست هفصد و سکون فون بدل اشتغال الزکوة است که فاعل لا يحجل است
 و این اشارتست باینکه محترف دو قسم است اول آنکه نفع تجارت او و فایز بقدر او
 و عیال او میکند و زیاد بران نیست و این قسم زکوة نمیکرد و زکوة او صدقه عیال او است
 دوم آنکه نفع تجارت او زیاد بر نفقه او و عیال او است و این قسم زکوة نمیکرد و زکوة
 او بد بکران داده میشود بقصدی که نفقه را فاضل نکند یعنی روایت از ابو بصیر
 گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام می گفت که کاهن میگردد زکوة را
 هفصد درهم چون نیابد غیر از آنکه صاحب هفصد درهم واجب میشود بر او داد
 زکوة بر چون زکوة بگیرد امام گفت که زکوة او صدقه است بر عیال او یا باینکه از این
 عیال خود میکند و خرج خود نمیکند و بد بکران نیز نمیدهد او نمیکرد زکوة را مگر
 اینکه باشد باینه و غیره چون زو را و در بران هفصد درهم یا باینکه زکوة بگیرد آخر

فانقدها

کند آنها را در کمتر از یک سال پس از آن مرد میگیرد زکوة را و حلال نمیشود زکوة برای کسی که با
 بهر مندا از سعی خود و باشد نزد او آنچه واجب میشود در آن زکوة اینکه کبر زکوة را
 از دیگران اگر چه حلال شود و او را زکوة خودش که صرف عیال خود کند **روایت** عن
 زرارة بن اعین عن ابي جعفر عليه السلام قال سئلت عن رجل قال ان الصدقة
 لا تحل للغيرين ولا لذي مرة سوى قوتي فتشروا عني **شرح** المراد بکسب
 و تشد به راه ببقطه استحکام اعضای بدن و عقل و اصل بودن و محکم کار بودن
 و قوی بودن السوی بفتح سین ببقطه و کسر واو و تشدید یاء که کسی که اعضای او
 نباشد **یعنی** روایت از زرارة بن اعین از امام محمد باقر علیه السلام گفت که
 شنیدم از امام علیه السلام میگفت که بدستی که زکوة حلال نمیشود برای بهر
 مندا از سعی خود بقصدی که و فایده فقیر او و عیال او کند و نه برای صلا با استحکام
 اعضا که تندرست باشد توانا باشد بر اجزای و برای کاملی تر کردن پس بگوید
 دارم خود را از زکوة یا بعتی که کاملی در کسب معاش بقصد نفق خود و عیال
 اگر توانایی داشته باشید **روایت** عن ابي بصير قال سألت ابا عبد الله
 عليه السلام عن رجل من اصحابنا له ثمانمائة درهم وهو رجل خفاف
 وله عيال كثير آله ان يأخذ من الزكاة فقال يا ابا محمد أيرجى في درهم
 ما يقوت به عياله و يفضل قال قلت نعم قال لا يفضل قلت لا أدرى
 قال ان كان يفضل عن القوت و قد از فضيل القوت فلا يأخذ الزكاة
 وان كان أقل من يفضل القوت أخذ الزكاة **شرح** روایت از ابو بصير
 که گفت دیگر ابو محمد است گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام
 را از مردی از باندان ماکه او را هشتصد درهم و او مردیت موزون
 و او راست عیالی بسیار یا اجازت است او را اینکه کبر از زکوة پس امام گفت که
 ای ابو محمد یا انزد فایده میکند در دهسهای خود چیز را که خوراک دهد
 بان عیال خود را و زیاد کند برای لباس ایشان مثلا راوی گفت که گفتم آری
 امام گفت که چند تا بگویم که نمیدانم امام گفت که اگر زیاد میداند باشد آن خود را
 مقدار نصف خوراک پس نمیکرد زکوة را و اگر باشد از زیاد ماند که از نصف

خوراک نمیکرد زکوة را تا داشت باینکه در عرض خوراک چهار دانگ نفقه است و
 لباس و مانند آن دو دانگ نفقه است **غالب** اصل قلت فعلنه فی مالیه زکوة نذر
 قال بل قلت كيف يصنع قال يوسع بها على عياله في طعامهم وشرابهم و
 كيوتهم وان يقع منها شيء يباؤه لا يخرجهم و ما أخذ من الزكاة فصدّه على عياله
 حتى يلحقهم بالناس **شرح** و ان يقع ما اخریان حال شود اقلست که زکوة نمیکرد و ما
 اخذ من الزكاة ناخریان حال شود دوم است که زکوة نمیکرد و الفش بفتح فاء و ثاء
 صناد با نقطه مصلد باب نصر یک تن بعنوان نفریق و مراد اینجا سکن کردنست تا
 هربا از عیال ضعیفان داشته باشند یا اینکه اختصاص زکوة ببعض عیال
 باعث دلگیری آن بعض میشود **یعنی** گفته که پس با هست بر اثر خواه از شوق او
 خواه از شوق دوم در مال خودش زکوة که لازم باشد او را امام گفت که با گفتم که
 چون میکند امام گفت که معاش را فراخ میکند بان بر عیال خود در خوردنی
 ایشان و اشامیدن ایشان و پوشیدن ایشان مراد اینست که چیزی از انرا صرف
 خود نمیکند و اگر با قیامت از زکوة خودش چیزی میدهد انرا بغير ایشان و آنچه
 گرفت از زکوة نه سکن میکند انرا بر عیال خود تا آنکه لا حول کد اینا از ابره مان
 با بعتی که معاش ایشان را مانند معاش اوساط الناس کند **چنانچه** سألته
 ابا عبد الله عليه السلام عن الزكاة هل يصلي لصاحب الدار والحادي
 فقال نعم الا ان يكون داره دار حلة فتخرج له من عليهما درهم
 ما يكفيه ليقلبه و عياله فان لم تكن الحلة تكفيه و لقلبه و عياله
 طعامهم و شرابهم و كيوتهم و حاجتهم من غير ان يرايت فقد
 حلت له الزكاة فان كانت عليهما تكفيهما فلا **شرح** الخادم بقاء باقطة
 و الف و کسر و ال ببقطه کنیز چنانچه می آید در حدیث هفتم این باب و کاه و در
 غلام نیز مستعمل میشود این نیز در نهایی گفته الخادم و احد الخدم و بقیع علی
 الذکر و الاثنی لاجرا نه مجری الاسماء الغیر الماخوذة من الافعال كما انفرد
 عائق الغلة بفتح غین باقطة و تشدید یاء لام سغنی که حاصل شود از چیزی
 مثل کرایه خانه و دکان و حاصل زمین زراعت و مانند آنها بفتح مضویة

ماموصوله عطف بیان یا بدل در اتم است **یعنی** برسدیم امام جعفر صادق علیه السلام را از زکوة که ای خولیت برای صاحب سرا و صاحب کنیز بر امام گفت که ای مگر آنکه باشد سرا و سرا حاصل پس بیرون آید برای او و انحصار این سرا در همه یا قدری کافی باشد و او را برای خودش و برای عیالش پس اگر نباشد حاصل سرا یا نیز و شر که کافی باشد او را برای خودش و عیالش و در خوردن ایشان و آشامیدن ایشان و پوشیدن ایشان و حاجت دیگر ایشان و آنکه اسراف باشد پس تحقیق محال است و از زکوة پس اگر باشد حاصل سرا یا نیز و شر که کافی باشد ایشان را پس حلال نیست زکوة ظاهر این حدیث اینست که قیمت سرا و حاصل خیز باشد داخل نفقه سال نیست و همچنین قیمت غلام و کنیز پس با وجود آنها زکوة میتوان گرفت بشرط اینکه حاصل آنها و مانند آنها و فایز نفقه سال نکند **عنه** عن عبد الرحمن بن الحجاج عن أبي الحسن الأول عليه السلام قال سألت عن الرجل يكون أبوه أو أخوه كفيفاً مؤمناً آیاخذ من الزکوة فیتصدق به أن كانوا لا یوسعون عليه و فی کل ما یحتاج الیه فقال لا بأس **شرح** الکتابه بکرم کاف مسامحتی کردن بجای نکر مانند نفقه و کفر کسی کند و آن معتدل میشود بد و مفعول بنفسه امام مفعول اول باعتبار اشتغال بر معنی مهم سانی و اما مفعول دوم باعتبار اشتغال بر معنی دفع مکروه چه مسامحتی کسی دفع مشقت از آنکس میکند مؤنه بیان میشود در شرح عنوان باب مؤنه التمر که باب هفتاد و نهم است و در ادبها از ازیست که از دهکده عدم قوتت یعنی نفق که بقدر ضرورت معاش و زیاده بر آن نباشد آن کاوا لا یوسعون یعنی آن کان احدی لا یوسع است و ضمیر جمع با جمعت باب و عم و افع یعنی روایت از عبد الرحمن بن حجاج از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که برسدیم امام را از مردی که بسیار بد را و با عمو و یا برادر او یا نیز و شر که مسامحتی میکند او و دفع میکند از قوت او را با نفر میگوید از زکوة پس فراخ حال میشود بان گرفتار آن جماعت فراخ نکند بر او در هر چه محتاج میشود بان مثل نفقه زوجه اش و قیمت کنای که ضرورتش باشد و اجرت حمام و مانند آنها امام گفت که نیست بر عیالی در گرفتن او از زکوة **عنه** عن عبد الرحمن بن الحجاج عن أبي الحسن الأول عليه السلام عن الرجل يكون له ثلثا درهم أو أربعون درهم و له

وینصرف

عیال و هو یحترق فلا یصیب نفقته فیها ایکف فی کلها ولا یاخذ الزکوة أو یاخذ الزکوة قال لا یل یبطل فی فضلها فیتصرف بها نفقته و من و سعة ذلک من عیالیه و یاخذ البقیة من الزکوة و یتصرف به فیها **شرح** بکثرت باشد بد یا بکفقه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال الکتاب افتادن در چیزی و در چیزی آوردن **یعنی** برسدیم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که بسیار او را بسیار درهم یا چهار صد درهم برحالی که او است عیالی و او کس میکند پس در نفق یا بد نفقه خود را پس آن در همه یا با نفقه که حاصل آنها و فایز خرج او میکنند با هم افتد در آن در همه یا پس مجوز و آنها را و نمیکند زکوة را با مسکین زکوة را اما گفت که نمی افتد در آنها بلکه نظر میکند در حاصل آنها پس نفقه میکند پس آن در همه یا خودش را و کس را که نمایش دارد او را ان حاصل از جمله عیال او میکند باقی مانده نفقه عیال او از زکوة و کس میکند بان در همه یا که مایه است خرج میکند آنها را ظاهر این حدیث اینست که این قسم کس زیاد بر قدر بقیه نتواند گرفت از زکوة هر چند که در یک دفعه باشد **مستفصل** عن أبي جعفر و أبي عبد الله علیهما السلام انهما سألا عن رجل له دار و خادم أو عبد أو عبد الزکوة آیاقبل الزکوة قال نعم إن الدار و الخادم لیسنا **شرح** روایت از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیه السلام اینکه ایشان پرسیدند شد تا از مردی که او را است سرا و یا کنیزی یا غلامی یا قبول میکند زکوة را هر کدام از دو امام گفت که ای بیان این آنکه بدستی که سر او کنیز باشد نیست مال یعنی مالی که از خارج با او کند **مستفصل** قلت لأبي عبد الله عليه السلام رجل له ثلثا درهم و له ولان له ثلثا درهم و له عشرة من العیال و هو یقوّم فیها قوتاً و له واکین له حرقة و یبذل و آیاقبل نفقتهما فقیب عنه الا ثلثه من نفقتهما أترئی که اذا احتسرت الزکوة أن یخرجها من ماله فیتصدق بها علی عیالیه فینفع علیهم بها **النفقة** قال نعم و لکن یخرج منها الثلث الذی هم **شرح** الاستصناع بهاء بکفقه و ضا با نقطه و عین بنقطه چیزی بر سر مایه تجارت خود کردن بعود بعین بنقطه و دال بنقطه با درهما برای نقد به است یسبع بن بن نقطه و باء بکفقه و غیر بن نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال با درهما برای استعانت است **یعنی** گفتیم امام

جعفر صادق علیه السلام را که مدتی و راست هشتصد درهم و برای پیری که اذ او
 دویست درهم است و او را ده نفر عیال و او نفقه سیدها و اشیای و اسبها در همه
 نفقه تحت باطنی که و ستم ندارد و نیست و اگر کسی بدست خود و غیر از نیست که سر
 بخاست خود میکند در همه سال این درهمها غایب میشود و از او چند ماه بعد
 از آن میخورد و از حاصل اشیای و عیال و چون حاضر شود وقت زکوة بخاست اینها
 که بیرون کند زکوة بخاست و از مال خود پیش بر کند از آن زکوة را بر عیال خود فرسخ
 کند و ایشان بماند از زکوة نفقه را امام گفت که این و لیسک بیرون میکند باطنی
 که مستحقین دیگر میدهند از آن زکوة چیزی را در همه سال **فصل آخر** در بیان عتق
 عتق آنکه عبد الله علیه السلام قال قد جعل الزکوة لصاحب السمتة و
 حرّم علی صاحب السمتة در هر سال گفت که و کفایت میکند هذا فقال اذا
 کان صاحب السمتة له عیال کثیر فلو قسمها بینهم لریک فيه قلیف
 عتق نفسه و لیاخذها لعیاله و انما صاحب السمتة قائم فانه حرّم علیه
 اذا کان وحده و هو حرّم ان یعمل بها و هو یحبب منها ما یرکبه
 ان شاء الله **شرح** فلیف یکون لام و غیر ببقطه و نشدید فاصیغه امر غایب
 باضافت و جزای اذ اکان است لاعتفاف نکاهاتش کنی و انما لا یوقد کان
 شاه الله سنی بر اینست که اصابت چیزی مطمئن و ممکنست که در بقیه سال واقع
 نشود و واقع شود و چون خرج بسیار شود کفایت نکند **بیان** روایت از صاحبان
 امام جعفر صادق علیه السلام که امام گفت که کاهی حلال میشود گرفتن زکوة بر
 مالک هفصد درهم و حرام میشود بر مالک پنجاه درهم پس گفت امام را که چگونه میباشد
 این بر امام گفت که چون باشد مالک هفصد درهم و بایزوش که باشد او را عیال بسیار
 پس اگر قسمت میکرد باشد آن هفصد درهم را میان ایشان کفایت نمیکرد باشد
 ایشان را پس باید که نگاهدارد از زکوة خودش را و باید که اگر زکوة را برای عیال
 خود و اما مالک پنجاه درهم پس بدستی که او حرام میشود زکوة را و چون باشد
 خود بر حال که او صاحب کس باشد عمل میکرد باشد و او در می یافت باشد
 از آنها آنچه را که کفایت میکند او را اگر خواهد الله تعالی **فصل آخر** در بیان زکوة

بصیر علی بن عبد الله علیه السلام قال له ابو بصیر ان لنا صدقاً و هو رجل
 صدوق یبذل الله سمانین یدیه فقال من هذا یا با محمد الذی ترکبه فقال انما
 ابن الولید بن صبیح فقال رحم الله الولید بن صبیح ما له یا با محمد قال جعل
 فداک له داراً تسوی اربعة الاون درهم و له جاریة و له غلام یبذل علی
 الخ کما یوم ما بین الذین من الی اربعة سوی علی الخ و له عیال آله
 ان یأخذ من الزکوة قال نعم **شرح** من یفخ میبستفها سید است الذی عطف
 بیان یا با محمد است یا صفت هذا است یا با محمد یسطه میان صفت و موصوفه عیال
 مادر مال استفها سید است و ضمیر یلجم بهیام است تسوی سیدین ببقطه و او
 ولف منقلب را و او صیغه مضارع غایبه معلوم ما یر علم است سوی یکسر سیدین
 و فتح و او الف است یعنی داخل شد من و ابو بصیر که کیت دیگر او ابو محمد است
 بر امام جعفر صادق علیه السلام بر گفت امام را ابو بصیر که بد دستی که مادر
 دوستی و او بدست بغایت راست کو اطاعت میکند الله تعالی را با پنجه ما اطاعت
 میکنم با باطنی که از شیعه امامیه است پس امام گفت که کیت این ابو محمد را که نف
 میکند او را پس ابو بصیر گفت که عباس بن ولید یفخ و او و کسر لام این صبیح یفخ صاد
 و کسر یا یا بضم صاد و فتح باه پس امام گفت که رحمت کند الله تعالی ولید بن صبیح را
 چیست عباس بن ابی ابو محمد ابو بصیر گفت که قرانت شوم او را است سرای که می رود بجا
 هزار درهم و او را است کیزی و نورست غلامی که با او و خیر آب کش میکند برش روزی
 دو درهم تا چهار درهم غیر قیمت علفان شتر و او را است عیال یا با جاز است او را
 اینکه فکر کرد از زکوة امام که این **افضل** قال و له هذه العروض فقال یا با محمد
 فقام فی ان امره یبذل داره و هو خیر و مسقط رأسه او یبذل جاریة البیة و نقیة امره
 و البز و یقون و حخته و قیة عیاله او امره ان یبذل غلامه و حمله و هو
 معیتة و قیة بل یاخذ الزکوة فیهی که حلال و لا یبذل داره و لا غلامه
 و لا حمله **شرح** العروض یعنی ببقطه و ضم راه ببقطه و سکون و او و صاد و الف
 جمع عرض یفخ عین و سکون راه حمله یا یعنی آنچه غیر درهم و دینار است ببع در
 اول و دوم بیاء حرف جر صیغه ماضی است و در سوم و چهارم صیغه مضارع

صاحب قوت تندرست پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام که زکوة خیر
 میشود برای بی نیازان است باینکه اگر صاحب قوت تندرست دخل و فایز
 او نیکدنیاز مندا خواهد بود و زکوة میتوان گفت و الا فلا **باب فصل** عن
 الحاکم عن ابي عبد الله عليه السلام قال قلت له ما يعطي المصدق قال
 ما بين الامان ولا يقدر له شيء **شرح** روایت از علی بن امام جعفر
 صادق علیه السلام گفت که گفتم امام را که چه چیز داده میشود حامل زکوة از جانب
 امام گفت که آنچه مصلحت بیند امام و تقدیر کرده نمیشود برای آن حامل چیزی
 نیست که زیاده و کم آن مصلحت بین امام است و قلدی معین نمیست **جمله**
اصل عن عبد الرحمن بن ابي نجران قال قلت لابي الحسن عليه السلام
 رجل مسلم مملوك ومولاه رجل مسلم وله مال يربح ويخسر وللمولان
 ولد خمر صغير يجزي مولاه ان يعطى من زكوة عبد فقال
 لا بأس **شرح** روایت از عبد الرحمن بن جراح گفت که گفتم امام موسی کاظم علیه
 السلام را که مردی مسلمان غلام است و مولای او مردی مسلمان و مولای
 مالیت که زکوة میدهد آنرا و غلام را بهریت از او کجاک ایامیرسد مولای
 او را اینکه دهد بهر غلام خود را از زکوة پس امام گفت که نیست بر وای بان **باب**
اصل عن داود الصرمي قال سألت عن شارب الخمر يعطى من
 الزكوة شيئا قال لا **شرح** صرمی بهنخ صادق بنقطه وفتح راه ببقعه است و بنویس
 بهنخ صادق و کمر راه طایفه اند صغیر سالت راجع بامام موسی کاظم علیه السلام
 و بعد از آن افتد میتواند بود **یعنی** روایت از داود صرمی گفت که پرسیدم امام
 از آنش منده خمر که آیا داده میشود از زکوة چیزی امام گفت که نه **باب جمله**
جمله اصل باب من غل الزكوة فبقي من اخذها **شرح** این باب بیان گشت
 که حلال میشود برای او زکوة را و امتاع میکند از گرفتار آن در این باب چهار بخش
اول اصل سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول تارك الزكوة
 قد وجبت له مثل ما يعطى وقد وجبت عليه شئ **شرح** شنیدم از امام
 جعفر صادق علیه السلام میگفت که و اگر از زکوة برحالی که لازم شده باشد

کفر زکوة برای او بسبب اضطراب اعیال او مثلا مانند بازدارنده زکوة است برحالی که
 لازم شده باشد دادن زکوة بر او و عقاب مانع الزکوة گشت در احادیث باب
 دوم **باب اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام قال تارك الزكوة وقد وجبت له كما يعطى وقد
 وجبت عليه شئ **شرح** این ظاهر است از شرح سابق **باب اصل** قلت لابي جعفر
 عليه السلام الرجل من اصحابنا يستحي ان يأخذ من الزكوة فأعطيه
 من الزكوة ولا أستحي أنأخذ من الزكوة فقال أعطيه ولا تشم له ولا
 تفرق المؤمن **شرح** این یاخذ بتقدیر بان یاخذ است پس مراد اینست که زکوة را بگوید
 انا از روی خجالت میگرد یا بتقدیر من ان یاخذ است و مراد اینست که واجب نیست
 بر او که قن زکوة اگر چه حلال باشد که قرآن بنا بر اینکه نفقه نصف سال را مثلاً داده
 برای خود و برای عیال خود بقرینه ذکر اصحابان زیرا که اکثر استعمال آن در عیال
 امامیه است و موافق اینست ذکر مؤمن در جواب امام علیه السلام و بر هر تقدیر
 منافات نیست میان این حدیث و حدیث آئیده زیرا که آئیده در صورتی است
 با وجود شدت احتیاج بسبب اضطراب اعیال **یعنی** گفتم امام محمد باقر علیه السلام
 را که مردی از یاران ما مجمل میشود باینکه فکر کرد از زکوة پس آید هم او را از
 زکوة و نام برای او که ان از زکوة است پس امام گفت که بده او را و نام مبر برای او
 خوار مکن مؤمن **باب اصل** قلت لابي جعفر عليه السلام الرجل
 يكون غنيا ففبعش البه بالصدقة فلا يقبلها على وجه الصدقة قال يأخذ
 من ذلك ذمما واستحياء والقبض افعطها إياها على غير ذلك الوجه وهي
 مشاهقة فقال لا إذا كانت زكوة فله ان يقبلها فان لم يقبلها على وجه
 الزكوة فلا يعطها إياها وما ينبغي له ان يستحي من أقرض الله عز وجل أمنا
 هي ثم يقبض الله له فلا يستحي منها **شرح** الله بضم ذال وتخفيف ميم حار و
 وزن فعال است عمل میشود در اینجا بهر سبب از فعلی و عار بهم میرسد از ذم ان یعنی
 بکسر حاء و فتح راء بصيغة مضارع معلوم غایب است بجدف یکا و نقل حرکت
 ان بجاء فلا يستحي بكون حار و کسر راء بصيغة نهی غایب است **یعنی** گفتم امام
 محمد باقر علیه السلام را که مردی میباشد مصطرش میبرد ستم سوی او زکوة را پس

لا

قبول نمیکند از بعنوان زکوة فرم میگرداند و از آن قبول زکوة نمیکند و شرع و کفر
 ایام میباید زکوة را با و غیر این عنوان برحالی که آن از جانب ما زکوة است پس
 امام گفت که نه بیان این آنکه چون باشد زکوة پس او راست اینکه قبول کند از
 بسبب اضطرار پس اگر قبول نکند از بعنوان زکوة پس بعد زکوة را با و سر او زکوة
 او را اینکه شرم و استماع کند از آنچه قرار داده الله عز و جل بیان این آنکه جز این
 نیست که زکوة قرار داده الله تعالی است برای او پس باید که شرم و استماع نکند
 از زکوة **باب چهل و پنجم فصل باب الحصاد و الجراد و شرح الحصاد** بفتح و کسر
 بینقطه و صا و بینقطه و الف و دال بینقطه مصداق باب نصر و ضرب دروید
 زراعت و مانند الجراد بفتح و کسر و دال بینقطه و الف و دال بینقطه مصداق بصر و دیدن
 خوشه خرما از نخل و خوشه انگور از ناز جوهری در صحاح گفته و هذا من
 الجراد و الجراد مثل الضرام و الضرام و القطاف و القطاف فکان القطار القطار
 مطرد ان و کل ما کان فیه معنی وقت الفعل مشبهان فی معاقبتهما بالآوان
 و الاوان و المصدر علی ذلک کله علی الفعل مثل الجرد و الضرم و القطف یعنی
 این باب بیان چیدن زراعت و چیدن خرما و مانند آنست در این باب بیش
 حدیث **اقوال اصحاب** میگوید آبا عبد الله علیه السلام یقول فی الزرع حقان
 حق تؤخذ به بحق تعطیه قلت و ما الذی تؤخذ به و ما الذی تعطیه
 قال آما الذی تؤخذ به فالعشر و نصف العشر و آما الذی تعطیه فقول
 الله عز و جل و انوا احقّه یوم حصاده یعنی من حضرت النبی بعد النبی
 و لا اقبله الا قال ایضاً نزل الیضاً حق تفرغ یعنی شنیدیم از امام
 جعفر صادق علیه السلام میگوید که در زراعت مثل جو و گندم و دو وقت حق
 گرفتن میشود بان حق و حق که میدهی آنرا با اختیار خود گفته که و چیست آنچه گرفتار
 میشود بان و چیست آنچه میدهی آنرا با اختیار خود امام گفت اما آنچه گرفتار
 میشود بان پس زکوة فریضه است که عشرت در بعضی و نصف عشرت
 در بعضی دیگر و اما آنچه میدهی آنرا با اختیار خود پس مدلول قول الله عز و جل
 در سوره انعام که و یدهی حق آنرا در روز درویدن آن میخواهد اینرا که دهی

شرح الضغث که ضا و انقطه
 و سکون غین و انقطه و ناء نشطه
 دسته

کس را که حاضر شود نزد تو از جماعت اهل بیت پس بعد از چیزی و بنیاد امام را
 سکون که گفته باشد در بیان النبی بعد النبی که دسته بعد از آن دسته دیگر را
 که فارغ شوی از درویدن غله **در فصل** عن زکوة و محمد بن مسلم و ابی بصیر
 ابی جعفر علیه السلام فی قول الله عز و جل و انوا احقّه یوم حصاده فقالوا
 جمیعاً قال ابو جعفر علیه السلام هذا من الصلوة یعطى المسکین
 الفضة بعد الفضة و من الجدة الحدیث بعد الحدیث و حق یفرغ و یعطى
 الخار من آخر اعماله و ما یترک من الخیر معاً فانه و ام جعفر و یترک الخیر
 یكون فی الخیر العقیق و العقیق فان و الثلثه فی حفظه ایاة شرح یعطى
 بصیغه مضارع غایب مجهول بابا فاعالت المسکین مرفوع و نایب فاعالت الفضة
 منصوب و مفعول دوم یعطى است الفضة بضم و فتح قاف و سکون باء بینقطه و
 ضا و انقطه دسته معنی آنچه بیکدست توان گرفت از درویده زراعت و مانند
 آن من درون الجراد برای سبب است و تفسیر جراد که گفت در شرح عنوان این باب الحفنه
 منصوبت الحفنه بفتح حاء بینقطه و سکون فایون و ناء دستى معنی آنچه در یکدست
 کنده آخر ما و مانند آن خواه بعنوان کشودن آن دست باشد و خواه بعنوان قصه باشد
 بقرینه اینکه بجای حفنه در حدیث ششم این باب قبضه مذکور میشود و یفرغ بقا و
 دال بینقطه و غین و انقطه بصیغه مضارع غایب مجهول باب نصر و منع و علم است و ناء
 فاعل ضمیر مستتر جامع بمصداق یفرغ است هر یک از یعطى و یترک بصیغه مجهول
 سر در من الضمیر راى بعضی است بنا بر اینکه حاصل چند آنکه در وقت خزانة عرفا
 تفسیر معاً فانه و ام جعفر و وعده که گشت در شرح حدیث هفتم باب هفتم **در فصل**
 انذاره و محمد بن مسلم و ابو بصیر از امام محمد باقر علیه السلام در قول الله عز و جل
 در سوره انعام که و یدهی حق آنرا با اختیار خود گفته که و چیست آنچه گرفتار
 امام محمد باقر علیه السلام که اینرا جمله صدقه است بیان این آنکه داده میشود
 سکون از درویدن زراعت دسته بعد از دسته و از چیدن خرما دستى بعد از
 دستى تا آنکه آنچه از خرما حاصل شود و داده میشود و کما هسان اجر فی معنی که
 قرار یافته باشد و برای اهل حاجت و اگر داشت میشود از نخل خرما معاً فانه و ام

جعفر و واکداشته میشود برای نگاهبان که میباشند در باغ خرما یکدخت و دو
 درخت و سه درخت برای نگاه داشتن و آن باغ را باغبانی که اگر خوب نگاه داشت
 باشد بعد از احسان یا او باید که در زیاده را حراست و **سور اصل** عن ابی بصیر عن
 ابی عبد الله علیه السلام قال لا تقصر عن بالليل ولا تحصد بالليل ولا تقطع
 بالليل ولا تبذل بالليل فانك ان تفعل لربك القايغ والمغتر فقلت
 ما القايغ والمغتر قال القايغ الذي يفتن بها اعطيتك والمغتر الذي
 يتريك قلبك وان حصادة عند الحصاد تعني المغتره بعد الحصاد
 وجعل وانوا حقه يوم حصاده عند الحصاد يعني المغتره بعد الحصاد
 اذا حصدتك فاذا اخرج فالحقنه بعد الحفنه وكذلك عند الصرام و
 كذلك البذل لا تبذل بالليل لانك تعطي من البذل كما تعطي من الحصاد
شرح لا تقصر بصا وبنقطه وراه بنقطه بصيفه نهی حاضر باب صریح است الصرام
 بفتح وکسر صا وچین خرم ومانندان لا تقصص بصاد با نقطه و نشد بدعا بفتح
 مکسور بصیفه نهی حاضر معتل الادم وای باب تعصیل القصیه وای بفتح
 لا تبذل بها بکفطه وذل با نقطه وراه بنقطه بصیفه نهی حاضر باب نصر یا یا
 تعصیلست هر یان از قانع بقات و یون و چین بنقطه بصیفه اسم فاعل باب منع
 و معتبر بعین بنقطه و نشد بدرا بصیفه اسم فاعل باب افعال مذکور است در
 سوره حج که و اطعموا الفناغ والمعتز السوال بضم سین بنقطه و نشد بدعمره و
 الف و تحقیق لام جمع سائل **روایت** از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه
 السلام گفت که خرما چوب در شب و در و مکدر در شب و قرانی مکدر در شب و
 تخم پاش در شب چه بد کنی که تا اگر کنی نمی آید نزد تو قانع و معتبر
 پس گفتم که چیست قانع و معتبر امام گفت که قانع کسی است که راضی
 میشود با آنچه دادی بطلب و معتبر کسی است که گذر میکند بطلب میکند از تو به
 اینست که نسبت قانع معتبر مثل نسبت فقیر بیکدی است که بیان شد در حدیث
 هفدهم و نوزدهم باب اول و اگر در و کنی در شب نمی آید نزد تو سائلان و آنچه گفتم
 مدلول قول الله عز وجل است در سوره انعام که و یهدی حق انرا در و زو و زو کردن

ان مراد نزد و زو و زو کردنست بخواد دادن دسته را بعد از دسته چون در و کنی ادا
 پس چون کدام مثلا بیرون آید از سنبیل و پاک شود در خرما بر سر شتی بعد از شتی
 باید داد چنانست نزد چیدن خرما و چنانست تخم باشد که تخم میباش در شب برایت
 تو میدهم بسبب تخم باشد که چنانچه میدهم بسبب در و کردن فرق است که آمد
 سائل نزد تخم باشد که نادرست بخلاف نزد و کردن **جواب اصل** عن ابی بصیر
 علیه السلام قال لا تقصر عن بالليل ولا تحصد بالليل ولا تقطع بالليل ولا تبذل بالليل
 فانك ان تفعل لربك القايغ والمغتر فقلت ما القايغ والمغتر قال القايغ الذي يفتن بها اعطيتك
 والمغتر الذي يتريك قلبك وان حصادة عند الحصاد تعني المغتره بعد الحصاد وجعل وانوا حقه
 يوم حصاده عند الحصاد يعني المغتره بعد الحصاد اذا حصدتك فاذا اخرج فالحقنه بعد الحفنه
 وكذلك البذل لا تبذل بالليل لانك تعطي من البذل كما تعطي من الحصاد
شرح لا تقصر بصا وبنقطه وراه بنقطه بصيفه نهی حاضر باب صریح است الصرام
 بفتح وکسر صا وچین خرم ومانندان لا تقصص بصاد با نقطه و نشد بدعا بفتح
 مکسور بصیفه نهی حاضر معتل الادم وای باب تعصیل القصیه وای بفتح
 لا تبذل بها بکفطه وذل با نقطه وراه بنقطه بصیفه نهی حاضر باب نصر یا یا
 تعصیلست هر یان از قانع بقات و یون و چین بنقطه بصیفه اسم فاعل باب منع
 و معتبر بعین بنقطه و نشد بدرا بصیفه اسم فاعل باب افعال مذکور است در
 سوره حج که و اطعموا الفناغ والمعتز السوال بضم سین بنقطه و نشد بدعمره و
 الف و تحقیق لام جمع سائل **روایت** از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه
 السلام گفت که خرما چوب در شب و در و مکدر در شب و قرانی مکدر در شب و
 تخم پاش در شب چه بد کنی که تا اگر کنی نمی آید نزد تو قانع و معتبر
 پس گفتم که چیست قانع و معتبر امام گفت که قانع کسی است که راضی
 میشود با آنچه دادی بطلب و معتبر کسی است که گذر میکند بطلب میکند از تو به
 اینست که نسبت قانع معتبر مثل نسبت فقیر بیکدی است که بیان شد در حدیث
 هفدهم و نوزدهم باب اول و اگر در و کنی در شب نمی آید نزد تو سائلان و آنچه گفتم
 مدلول قول الله عز وجل است در سوره انعام که و یهدی حق انرا در و زو و زو کردن

مِنَ السُّبُلِ **شرح** بصدق بشد بدصاد ببقطه که اقلان منقلب از تاء تغلعل
 و تشدید دال ببقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب تغلعلت و کان و اذا
 حظه تا اخر کلام ابی الحسن علیه السلام است و میتواند بود که تنه کلام پدر باشد
 و مؤید احتمال اولست آنچه می آید در حدیث سوم باب جمل و هفتم که امام جعفر
 صادق علیه السلام خرمای عین زیاد را نوعی دیگر تصدیق میکرده باعتبار اینکه
 وسعت در سر کار او بیش تر از وسعت در سر کار امام موسی کاظم علیه السلام بود
 یا باعتباری دیگر قبضه بضم و فتح قاف اینجا عبارتست از دست بخلاف آنچه که
 در حدیث دوم و سوم این باب زیرا که اینجا عبارت از دست است **یعنی**
 روایت از احمد بن محمد بن ابی نصر از امام رضا علیه السلام گفت که پرسیدم امام
 از قول الله عز وجل در سوره انفصام که و یا هیجوا انزل در روز در و گردان و بجا
 از خدا بکنید امام گفت بود پدرم علیه السلام بایزوش که میگفت که از جمله امر
 در در و گردان و بجدن خرمای اینست که تصدیق کند مرد بدست خود بهسکی آنها
 و بود پدرم بایزوش که چون حاضر میشدند نزد او چیزی از این قبیل پرس میدیدند که
 از غلامان خود که تصدیق میکند بدو دست خود فریاد میریزد یا و که بدو میگفت
 دستی را بعد از دستی از خرمای او دست را بعد از دست از سبیل جو و گندم **باب**
جمل و ششم اصل باب صدقه اهل الجریه شرح الصدقه بفتح صاد ببقطه و فتح
 دال ببقطه و قاف مالی که داده میشود برای عیانت از ضرر آخرت یا دنیا و مراد اینجا
 فداء است بمعنی مالی که داده شود برای عیانت از ضرر دنیا الجریه بکسر جیم و سکون زاء
 با نقطه و یاء و نقطه در بابین آنچه گرفته میشود از اهل زمه بعنوان مکافات
 کفر ایشان و جزای عمل ایشان و مراد باهل زمه یهود و نصاری و مجوس است
یعنی این باب بیان فداء اهل جزیه است در این باب هفت حدیث است **اول اصل**
 عَنْ جَرِيرٍ عَنْ رُوَاةٍ قَالَ قُلْتُ لَا يَحِبُّ عَبْدُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا حَلَّ الْجَزْيَةَ عَلَى
 أَهْلِ الْكِتَابِ وَهَلْ عَلَيْهِمْ فِي ذَلِكَ نَجْزٌ مُوَظَّفٌ لَا يَنْتَعِي أَنْ يَجُورَ إِلَى غَيْرِهِ
 فَقَالَ ذَاكَ إِلَى الْأَمَامِ بِأَخْذِ مَنْ كُلِّ أَهْلِ زِمَةٍ مَا شَاءَ عَلَى قَدَرِ مَا لَهُ
 بِمَا يُطِيقُ إِيْمَانَهُمْ قَوْمٌ فَكَذَّبُوا أَنْفُسَهُمْ مِنْ أَنْ يُسْتَعْبَدُوا أَوْ يُقْتُلُوا فَأَخْبَرَهُ

فَوَخَذَهُ نَفْسُهُ عَلَى قَدَرِ مَا يُطِيقُونَ لَهُ أَنْ يَأْخُذَهُمْ بِهِ حَتَّى يُقِيلُوا وَإِنْ اللَّهُ تَبَارَكَ
 وَتَعَالَى قَالَ حَتَّى يُعْطُوا الْجَزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ وَكَتَبَ يَكُونُ
 صَاغِرًا أَوْ هَوَلًا يَكْتَرِبُ لَنَا يَوْخَذُ مِنْهُ حَتَّى يُجِدَ ذَلَالًا لَنَا اخِذَتْهُ قِيَامَهُ
 لِذَلِكَ قِيلَ **شرح** بجوز بجم و و او و زای با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم
 باب نصر است و ضمیر مستتر راجع بشی است علی قد متعلق بشاء است یا در موضع
 حالست اما شاء و همچنین است بما یطیق ما در ما یطیقون مصدر است اخذ در این اخذ
 بمعنی گرفتار کردن و ازار کردن است و ضمیر به راجع بقدرت حتی اینجا برای تعلیل
 در سوره توبه چندین است قَالُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا
 يُعْزِمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ
 حَتَّى يُعْطُوا الْجَزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ حَتَّى اینجا برای تعلیل و برای انتها و برای
 استثناء میتواند بود و عن برای مجاز و شاء بمعنی قدرت و ظرف منصوب
 محال و حال از جزیه است بمعنی صادرة عن قدرة و مراد اینست که جمع میاید کرد
 میان رعایت قدرت ایشان و رعایت صفا را ایشان کیف برای استفهام انکاریست
 ضمیر یکون راجع است بکلی انسان منهم و او در هو حالیه است لا یکترب برآه
 ببقطه و ثاء سه نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب فتعالت الاکثره
 بر او داشته باشد حَتَّى در حقیقت برای استثناءست و در بعض نسخ کاف حَتَّى لا یجد است
 و آن استناد بکتابیان کاف میاید زیرا که لاحق بجد میاید بتقدیر لا یوظف علیه
 شی لا یبغی ان یجوز الی غیره حَتَّى یجد و بنا بر این حَتَّى برای تعلیل است و این موافق
 منقول در تفسیر علی بن ابی حمیم است و بعد از آن دو نسخه که مذکور شد و ما بنا بر این
 شرح میکنیم **یعنی** دو روایت از حریر از زاده گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه
 السلام را که چیست فرمود جزیه بر اهل کتاب که یهود و نصاری و مجوسند و ابا بر
 ایشان هست در آنچه گرفته میشود از ایشان چیزی معین که سزاوار نیست که در کف
 سوزن از آن بدین معنی که زیاد و کم نشود پس امام گفت که آنچه گرفته میشود از ایشان مقیوس
 سوی و صلیت پس امام زمانست میگوید از هر شخصی از ایشان آنچه را که خواسته باشد
 بر مقدار مال آن شخص آنچه تاب دارد بیان این آنکه جز این نیست که اهل جمعیند که بما اجازه

و اند

خودشان از اینکه بدست گرفته شوند پاکست شوند چيزی گرفته میشود از ایشان
برقدتاب داشتن ایشان بیان این که امام راست اینکه گرفتار کند ایشان از بقدر
تاب داشتن ایشان یعنی صیقلی تاب داشتن ایشان تلاشید که مسلمان شوند چه بدستی که الله
تعالی و تعالی گفته در سوره توبه تا آنکه دهند جزیه را از قدیم که هر کدام ایشان دارد بحالی
که ایشان ذلیلان باشند و چون میباشند هر کدام از دهندگان جزیه ذلیل بجا
که او بر و انداخته باشد می آنچه گرفته میشود از او و نه موقوف میشود بر ایشان
قد جزیه ناهر کدام ایشان یا با خوار و اسباب آنچه گرفته شد از او و در دناک شود
برای آن پس مسلمان شود مخفی نماید که این منافات ندارد با آنچه می آید در کتاب
الجهاد در حدیث چهارم باب اول که در مسافر با جزیه بر می آید علیه و لیر بخیر
ذمت و کلف دون طاقت زیرا که این باعتبار ملاحظه هر سال است و آنچه می آید
باعتبار ملاحظه سال اولست چنانچه بیان میشود در شرح ان **اصل** قال و قال
این **مسلم** قلت لا یجب علی الله علیه السلام آیت ما تاخذ هؤلاء من هدا
الحکم من أرض الجزیه و تاخذ من الدهاقین جزیه و فیهم اما علیهم فی الدل
نقی مؤظف فقال کان علیهم ما آتوا علی انفسهم و لیس لای امام اکثر
من الجزیه ان شاء الإمام و وضع ذلك علی رؤسهم و لیس علی أموالهم شی و
ان شاء فعلی أموالهم و لیس علی رؤسهم شی فقلت فهذا الحکم فقال ایما
هذا شی کان صاحبهم علیه رسول الله صلی الله علیه و آله **شی** ضمیر
قال در اول راجع بزر است و میتواند بود که راجع بجزیه باشد و بنا بر احتمال دوم
اولی اینست که این حدیثی علیهم باشد تاخذ در اول بصیغه غایبه و غایب میتواند
بود مشارالیه هؤلاء خلفای ضاللت و مراد بارض الجزیه زمین خراجست که در
تصرف اهل جزیه است و داخل اموال ایشان نیست مانند زمین خراج که در تصرف
مسلمانان باشد تاخذ در دوم بصیغه غایبه است و ضمیر مستتر راجع به هؤلاء است
الدهاقین بفسقه دال ببقیة و تخفیف ها و الف و کس قاف و سکون باء و نقطه
در پایان جمع دهقان بکسر و ضم دال ببقیة و سکون هاء معرب دهقان صاحبان
از اهل کتاب باعتبار اینکه اکثر راعیان ایشان در دهها میباشند اما بفتح هـ

و تخفیف هم مرکب از هـ و استقام و ما نافی است ضمیر علیهم راجع به دهقانان است
هذا در همان است داشت الحکم صفت است و خبر است از حدیث بقدریها هذا
الحکم **شی** گفت که و گفت محمد بن مسلم که گفت امام جعفر صادق علیه السلام را که
خبر دهم که آنچه میگیرند خلفای ضاللت از این خمس حاصل از زمین خراج که در تصرف
اهل جزیه است و میگیرند از اهل ذریعت از زمین جزیه سر زمین ایشان از ایا نیت بران اهل
ذریعت در آنچه گرفته میشود از ایشان چیزی معین بر امام گفت که بود بر ایشان آنچه
مواد است در خودشان در امان نامه و نیست امام را بیشتر از جزیه اگر خواهد امام
فرموده اهلان جزیه را بر سر زمین ایشان بحالی که نیست بر زمین ایشان چیزی مخفی
نماند که مشق اول در صورت نیست که تفاوت در اموال ایشان نباشد یا اندک باشد و مشق
دوم در صورت نیست که تفاوت بسیار باشد پس گفتیم این خمس حاصل از زمین
خراج که هر ساله از ایشان گرفته میشود بر امام گفت که جز این نیست که این جزیه است که
گفته بود با ایشان رسول الله صلی الله علیه و آله مراد اینست که مقتضای زمان گرفتن
خمس حاصل بوده یعنی انقباض زمین و چنان مستقر ماند و آن داخل جزیه نیست زیرا
که زمین مال ایشان نیست بلکه اگر در تصرف مسلمانان باشد نیز حق فیه انما میدهد
جزیه منافات ندارد با اینکه بر اهل ذمه غیر جزیه چیزی نیست **دوم اصل** جزیه بر زمین
محمد بن مسلم قال سألته عن اهل الذم ماذا علیهم عیا یحقیقون به دماءهم
و أموالهم قال الجزیه فان اخذ من رؤسهم الجزیه فلا سبیل علی أرضهم
وان اخذ من أرضهم فلا سبیل علی رؤسهم **شی** فادفعان اخذ برای تعقیبات
و مراد اینست که بر ایشان دو چیز لازم است اول خراج اکر زمین خراج در تصرف و ایشان
باشد و این مشرتکت میان ایشان و مسلمانان دوم جزیه و آن با عنوان سرشارست یا بعنوان
ملاحظه زمینان است که الا زمینان **شی** روایت از محمد بن مسلم گفت پرسیدم امام
از اهل ذمه که یهود و نصاری و مجوسند که چه جزیه بر ایشان لازم است از آنچه حفظ
میکنند بر خونها و مالهای خود را امام گفت که اول خراج بر ایشان اگر امام گرفت از سر
زمین ایشان جزیه بر این راه گرفت و گیری نیست بر زمین ایشان که ملک ایشان باشد
و اگر امام گرفت از زمین ایشان که ملک ایشان باشد نیز نیست راه گرفت و گیری بر سر

بر اهلای ایشان چیزی
و اگر خواهد بر زمین
بر اهلای ایشان بحالی
که نیست

ما

شمار ایشان **سوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال جرئت التنة ان لا
تؤخذ الخبز منه ومن المعتوه ولا من المغلوب على عقله **شرح** المعتوه بعین
بینة وناه دو نقطه در بالا وها بصیغه اسم مفعول باب نصر مجنون ظرف در علی عقد
نایب فاعل مغلوب است وعلو کس است که عقلش ناقص باشد اگر چه بعد چون نوبه
باشد **یمنی** رواست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که جاری شد طریقت
رسول الله صلی الله علیه و آله باینکه گرفته شود جزیه از دیوانه سرشار و از کس که سب
عقل باشد **چهارم اصل** سئل ابو عبد الله علیه السلام عن الخوس اکان
لهم یحی فقال نعم اما بلغنا کتاب رسول الله صلی الله علیه و آله الی اهل
مکه ان اسلموا و الا نأخذ منهم فكتبوا الی رسول الله صلی الله علیه
و آله ان خذینا الخزیة و دغنا علی عباد و الا نؤان **شرح** ان دو جا بفتح
هز و تحقیف نون مضارع است زیرا که کتاب مضمون قولت نأخذ نکم بنون و ما یکنف
و ذال با نقطه بصیغه ماضی معلوم مشکل و حده از باب مفاعله است المأذیه و
بدل و کس بایکدیگر در جنگ یا در هزینانی یا مانند آنها **یمنی** پرسیده شد امام
جعفر صادق علیه السلام الخوس که آیا بود ایشان را یمنی که صدق او کرده باشد
پس امام گفت که اری آیا پرسیده جویم نوشتن رسول الله صلی الله علیه و آله سوی
اهل مکه که مسلمان شوند و اگر نه زد و خورد میکنم با شما بجز بکر اهل مکه نوشتند
سوی رسول الله صلی الله علیه و آله که فرایک از ما جزیه را و اگر ما را بر پیش
ستان **اصل** فكتب النبي صلى الله عليه وآله اني لست اخذ الخبز منه الا
الا من اهل الكتاب فكتبوا اليه يريدون بذلك تكذيبه و عمت ائمة لا
تأخذ الخبز منه الا من اهل الكتاب ثم اخذت الخبز منه من خوس ثم فكت
اليهم النبي صلى الله عليه وآله ان الخوس كان لهم يحي فقتلوه و كتاب آخره
اتخذت بينهم بكتابهم في السنة عشر الف جلد و **شرح** الخبز بفتح هاء و فتح جیم
و راه بینقطه حاء و نواضع ضمیر جمع در فتاوه راجع است بخوس باعتبار بعض اشیاء
چنانچه ظاهر میشود و آنچه می آید در کتاب الحیاد در حدیث اول باب دخول
عسیر و یمنی و المعتزله علی ابی عبد الله علیه السلام که باب هفتم است که

و ان كانوا جوسا لیسوا باهل الكتاب برصافات ندارد با صدق اکثر ایشان ان
بنی اسل بخوس هر باور بکتابیم برای تعدیه است **یمنی** پس نوشت سوی اهل مکه
نوی صلی الله علیه و آله که بدرستی که من نیستم یا بدوش که کبریم جزیه را مگر اهل
تصدق کتاب الحی پس اهل مکه نوشتند سوی او رجالی که اراده میکردند بان نوشتن
نسبت دروغ باور که دعوی کردی اینرا که تو نمیکیری جزیه را مگر از اهل کتاب با وجود
آنکه گفتی جزیه را از کبران هجر که کتاب ندارند پس نوشت سوی ایشان بنی صلی الله
علیه و آله که بدرستی که کبران بود ایشان را یمنی پس گفتند او را بود ایشان را کتاب
که سوختند و فرایان ان آنکه آوردند ایشان بغير ایشان کتاب ایشان را آورد و از
هر اوست کا و نو را داشت که کتاب ایشان چون غایت طولانی و بزرگ بودند
که از ان نسخه بردارند و چون سوخته شد بی کتاب ماندند و شروع در اجتهاد
کردند **چهارم اصل** سألت ابا عبد الله علیه السلام عن صدقات اهل
الجزیرة و ما یؤخذ منهم من ثمن خمرهم و ثمن خیارهم و سببهم قال علیهم
الجزیرة فی أموالهم و تؤخذ منهم من ثمن الخبز و من ثمن الخمر و کل ما اخذوا
منهم من ذلك علیهم و تمتة للتبلیین خلال یاخذونه فی جزیرتهم **شرح**
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از زکواتهای اهل جزیه و آنچه گرفته میشود
از ایشان از جمله قیمت خمرهای ایشان و قیمت گوشت خوکهای ایشان و قیمت
کوسند مرد و ایشان مثلا امام گفت که برایشانست جزیه در مالهای ایشان با یمنی
که ذکون علیهم برایشان نیستان جزیه گرفته میشود از ایشان از قیمت گوشت
خوک و یا خمری و هر چه مسلمانان گرفتند از ایشان از جمله ان قیمت بکر گناه ان برایشان
و قیمتان برای مسلمانان حلال است مسلمانان میکردند از جزیه ایشان
ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الارض الجزیرة لا ترفع
عنه الجزیرة و انما الجزیرة عطاء المهاجرین و الصدقة لا لاهلها الذین
سئل الله فی کتابه و لکنهم من الجزیرة فقیل نعم قال ما اوسع العذل
ثم قال ان الناس یستغنون اذا عدل بينهم و یزول التماه و زفتها و یخرج
الارض بکسبها یا ذین الله **شرح** ما در ارض الجزیه نه زمین خراجست که در تصرف

قوز ردك

اهل جزیه است و گذشت در حدیث اول این باب که خراج از زمین خمس حاصل ان بوده
در زمان پیغمبر صلی الله علیه و اله لا ترفع بصیغه مضارع غایب معلوم باب سبع
و ضمیر مستتر راجع بارض جزیه است ضمیر عنهم راجع باهل جزیه است که از اهل الجزیه
مفهوم میشود الجزیه منصوب و مفعول لا ترفع است مراد بهم اهل جزیه که برای امام و
مائتات ایشانست باعتبار اینکه بیرون میروند بقصد جهاد و مائتدان برای رضای الله
و رسولش پیغمبر گفته در سورنفا و من یخرج من بیت مهاجر الى الله ورسوله و
گذشت در کتاب الحج در حدیث دوم باب ما یجب علی الناس عند بعضی الامام که
باب هشتاد و هشتم است اینکه این آیه شامل غیر لشکریان امام نیز هست ما اوسع
بصیغه ماضی معلوم باب افعال برای تعجب است العدل منصوب الی الاذن بکفره
و سکون ذال با نقطه و بیق هسه و فتح ذال مصلد باب علم دانش و مراد باذن الله ایضا
دانش الله تعالی تعلیمت در کار است که فعل خودش است در حقیقت و منسوب است
بغیر و در صورت **ششم** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که
زمین جزیه باعتبار خراجی که دارد بر طرف نمیکند از اهلش جزیه را مراد اینست که
هر یک از خراج که خمس حاصل است مثلاً و جزیه علیهم گرفته میشود از اهل ان زمین
و جز این نیست که جزیه حق مهاجرانست و زکوة برای اهل بکوة است که نام برده الله
در کتاب خود در سورة توبه که اقموا الصدقات للفقراء و المساکین تا اخر جمله بیان
شد در حدیث اول باب اول و نیست اهل زکوة را از جمله جزیه چیزی بعد از ان امام
گفت که چه باعث رفاهیت است عدالت بعد از ان امام گفت بدرستی که مردمان
رفاهیت بهم میرسانند چون عدالت کرده شود میان ایشان و غرو میا را اندامان
باران خود را که باعث رزقت و میر و یاند زمین نبات خود را که باعث برکت است
باذن الله تعالی و جعلت **مسئله اول** عن محمد بن مسلم عن ابي جعفر علیه السلام
فی اهل الجزیه یؤخذ من اموالهم و من اشیائهم شیئاً یسوی الجزیه قال **لا یخرج**
روایت از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام در اهل جزیه که اگر گرفته میشود از
نقد های ایشان و سوره های ایشان جزیه غیر جزیه که بر سر شما یا اموال ایشانست امام
گفت که نه **باب جمل و هفت فصل باب نادر** شیخ این بابی است غریب بعضی اینکه مشتمل

بر حدیث غیر مشهور در این باب چهار حدیث **اول** **فصل** عن عبد الله بن سنان
عن ابي عبد الله علیه السلام قال لا بأس بالرجل یزعم علی الفرة و یأکل منها و لا
یفسد قد تمی رسول الله صلی الله علیه و اله ان یلحق الخیطان بالمدينة
لیکان المارة قال و کان اذا لکع خنکة آخر بالخیطان فخرقت لیکان المارة
شرح لیکان متعلق بخینه است و میتوان بود که متعلق بخر باشد و مؤنذ است امر
بالخیطان تا آخر مکرر آنکه مراد بخاط اعم از دیوار و پرچین باشد و مراد ببا ساختن
یکل و خشت و مائتدان باشد لیکن هر دو جا بفتح میب مصلد میسر است ضمیر قال ص
در دوم راجع بعد از الله است بر ضمیر کان و نظایر ان راجع با امام جعفر صادق علیه
السلام است و میتوان بود که ضمیر قال راجع با امام و ضمیر کان راجع بر رسول علیهما السلام
باشد **دوم** روایت از عبد الله بن سنان بکسر سین از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که نیست بر وای بر دی که گذر کند بر میوه و خور و از ان و تجاوز از حد میکند
و تحقیق نمی کرد رسول الله صلی الله علیه و اله از اینکه بنا کرده شود دیوارهای
باغها در مدینه برای بودن راه گذران عبد الله گفت که و بود امام جعفر
صادق علیه السلام با فروش که چون میرسد بخنک و بمجاصل امر میکند ملازمان
دیوارها بر ان دیوارها رخنه کرده میشد برای بودن راه گذران **فصل**
عن ابي الربیع الثمالی عن ابي عبد الله علیه السلام انک یخوف الا انک قال
ولا یفسد ولا یخجل **شرح** روایت از ابی الربیع شامی از امام جعفر صادق
مثل حدیث سابق مگر اینکه امام گفت که تجاوز از حد نکند و با خود بر ندارد
و حاصل هر دو حدیث یکست **سوم** **فصل** عن محمد بن زکریا عن ابي عبد الله علیه السلام
قال قلت له جعلت فداک یلک فی انک کنت تفعل فی غلة عتیز زباید
شیئاً وانا احدث ان آمنک و منک قال فقال لی نعم **شرح** عتیز زیاد و بیخ عتیز
بنقطه و سکون باء و دو نقطه در بابین و نون و کسر زای با نقطه و تحقیق با دو نقطه
در بابین و الف و دال بنقطه مرکب اضافیت و اسم باغیت در جانب شرق مدینه
و علی حد کتاب المعیشه در حدیث پنجم باب شر الشره و الحیا نه که باب صد و هجده
است که اراد و ابیع غیر این زیاد و سه بودی در کتاب خاصه الوفا در فصل دوم

بن غالب عن حماد بن عمار عن أبي جعفر عليه السلام قال البر والصدقة يتبعان
 الفقر ويبدلان في الغنى ويدفعان عن سبعين ميتة التوبة وفي خبر
 آخر ويدفعان عن سبعين ميتة التوبة **شرح** البر بكسر الباء يكسبه وتشدده
 راء يبدقه مصداق ضرب وعلم خوشخوي و فرمان برداری پدر و مادر
 و پیوند رحم و راستی و طاعت و همه اینها مناسبات و فی خبر آخر اشارت
 باینکه مثلا در روایت فضیل سبعین است و در روایت محمد بن عبد الجبار
 شبعی است و مؤید خبر اولست آنچه می آید در حدیث سوم باب آینه **یعنی** روایت
 از محمد بن اسمعیل از فضل بن شاذان و روایت از احمد بن ادریس از محمد بن عبد
 الجبار بهی که آن دو از صفوان بن یحیی از اسمعیل بن غالب از آنکه روایت کرد
 حدیث را از امام محمد باقر علیه السلام گفت که خوشخوی با مردمان و تصدق
 بر طرف میکند نیازمند را و زیاد میکند در عمر و بر طرف میکند از همتا دگر
 که مستویانند مردن از آنکه در نوا و در خبری دیگر اینست که بر طرف میکند از شیعه
 من مردن از آنکه در نوا **سوم اصل** عن أبي جعفر عليه السلام قال لا تخرج حجة
 أحب الي من أن تحب رقبته و رقبة حتى تنظر إلى عظمي ومثلها ومثلها
 حتى تنظر إلى سبعين ولأن أعول أهل بيت من المسلمين أشيع جوعهم
 وأكثرو عورتهم وأكث وجوههم عن الناس أحب الي من أن أخرج حجة
 وحجة حتى تنظر إلى عظمي وعظمي ومثلها حتى تنظر إلى سبعين **شرح**
 مضمون این گذشت در کتاب الایمان و الکفر در حدیث یازدهم باب هشتم و سوم
 که باب قضاء حاجه المؤمن است مثلا همه جا منصوبت اشبع بصفیه مضارع
 متکلم وحده از باب افعال مرفوعه و جمله حالیه است **یعنی** روایت از امام
 محمد باقر علیه السلام گفت که هر آینه اینکه حج کنم یکجای محبوبترست سویی من از اینکه
 از آنکه بنده ابرو و بنده ابرو تا آنکه امام رسید بده بنده و مثل آن ده و مثل آن
 تا آنکه رسید بهمتا دهنده یا یعنی که شش بار گفت و مثلا و هر آینه اینکه خرج
 کنم اهل خانه واده ابرو از مسلمانان بر حالی که سیر کنم کرسی ایشان را و پوشانم
 برهنگی ایشان را و از دایم ابروی ایشان را از بخنق نردم مردمان محبوبترست

سویی من از اینکه حج کنم یکجای و بگو تا آنکه امام رسید سویی حج و گفت و ده دیگر
 و ده دیگر و گفت که و مثل آن ده تا آنکه امام رسید بهمتا دهنده یا یعنی که چهار بار گفت
 و مثلا **چهارم اصل** قال رسول الله صلى الله عليه وآله من صدق في أخيه
 جاءه بالعتبة **شرح** صدق از باب تعبیل و اشارت بآیت سوره لیل
 و صدق بالحسنى و بیان میشود در حدیث پنجم باب هشتم و چهارم **یعنی** گفت رسول
 الله صلى الله عليه وآله که هر که ایمان آورد و باشد باینکه الله تعالی عوض بخشش را
 میدهد بهضایقه میشود به بخشش **چهارم اصل** قال أبو جعفر عليه السلام
 ذا و امرضناكم بالصدقة و اذفعوا البلاء بالدعاء و استنزلوا الرزق
 بالصدقة قد قالها ثقات من بيني و بينكم سبعة أئمة شيطان ولكن قبي أنفك
 على الشيطان من الصدقة على المؤمن و هي تقع في يد الرب تبارك و تعالی
 قبل أن تقع في يد العبد **شرح** ثقات بفاو شدید کاف بصیغه مضارع غایبه مجهول
 باب ضربات الحویض لام و کسر حاء بیدقه و شدید بدایه دو نقطه در پایین و کسر لام و
 فتح حاء و الف جمع الحی بفتح لام و سکون حاء و تخفیف یاء دو نقطه در پایین استخوانهای
 که در دو پهلوئی دهشت و در ذقن سر بهم آورده و وزن اول و اصل بخوی بضم لام و
 ضم حاء بوده مثل فلوس که جمع فلر است و او ساکن و یاء در یک کلمه جمع شده بر و او متقلب
 بیاشده و ضمه ما قبل ان منقلب بکسر شد **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام
 که علمای کینه بیاران خود را بصدقه و دفع کینه بآنها و طلب فرود آمدن کینه بفر
 بصدقه چه بدترستی که صدقه بده میشود از میان استخوانهای دهنهای هفتصد شیطانی
 مراد اینست که هفتصد شیطان از شباط طهر ان و جن مانع میشوند از دادن صدقه شرک یا
 که صدقه را در دهان بگرفتند و انداختند که داده شود و نیست چیزی که از شیطان
 انصدقه بر مؤمن و ان صدقه بر مؤمن قرار بگیرد در دست صاحب کل اختیار است و الله
 و تعالی میفرماید که و اگر در دست آن بنده مؤمن اشارت با خبر می آید در حدیث
 سوم باب پنجاه و یکم و آنچه می آید در حدیث ششم باب هشتم و چهارم که فانی القفا
 بید **ششم اصل** قال رسول الله صلى الله عليه وآله أرض القيمة ثامن
 سلاطین المؤمنین فإن صدقة تظله **شرح** گفت رسول الله صلى الله عليه وآله

عليه وآله عليه السلام فقال ائتماسم عليكم بالموث فقال الموث عليكم
فقال النبي صلى الله عليه وآله وكذلك رددت ثم قال النبي صلى الله عليه وآله
والله ان هذا اليهودي يعصه اسود في قفاه فيقتله قال فذهب اليهودي
فاختطب خطبا كبيرا فاحمله ثم لم يلبث ان انصرف **شرح** التام حين
ببقطه والفسق قلب ازاد و تخفيف عزم مراد و بود ان لفظ را بر و ش میگویند با
مسلمانان که مشبه بسلام شود و لهذا اصحاب گفتند که ائتماسم عليكم با جمع
که اظهار سلام کرد و سلام نبود الفنا بفتح فاف و فالف منقلب از و او
پس کردن آن بفتح هاء و تخفيف نون بتقدیر الحان است **بعضی** روایت از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت که گشت جمودی بنی صلی الله علیه و آله
پس جمود گفت که سام بر تو باد پس گفت رسول الله
صلی الله علیه و آله که بر تو باد پس گفتند اصحاب
سنته که جز این نیست که سلام کرد بر تو میر
با یزید و ش که گفت علی بر تو باد پس گفت نبی صلی الله علیه و آله و جفا
بر گردانیدم بعد از آن گفت نبی صلی الله علیه و آله که بدستی که این جمود میگردد
او را ماری سیاه در پس گردن او پس میگردد و امام گفت که بر رفتن جمود
پس هیزم چید هیزم بسیار پس بر دوش خود گرفت بعد از آن در نان نکرد تا آنکه
برگشت با بعضی که زود برگشت **اصل** فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله
ضعه فوضع الخطيب فاذا اسود في جوف الخطيب غاض على غود فقال
يا يهودي ائتني فعملت اليوم فقال ما عملت عملا الا احط به هذا الخمل
فيقتله و كان معي كذا كان فاكلت واجدة و نصبت بواحدة على سكين
فقال رسول الله صلى الله عليه وآله يهاذ وقع الله عنقه وقال ان الصدقة
تدفع ميتة السوء عن الانسان **شرح** الكهكبه بنوع كان و مسكون عن بقطه
و تا و حلات فرضی از آن که انرا کرده میبامند و بعضی میگویند که مان دو آتش است
و بعضی میگویند که نایت که بالای سنان خفته میشود و بر هر تقدیر که معرب
کار است الميت بکرم و مسكون با و دو نقطه در میان نوعی از غر و السوء بفتح

سكن و مسكون و او مصدر باب نصر از کسی کردن و ان مضاف اليه است و مراد ميتة
السوء نوعی از مرگ است که باعث از ارع و دمان و غر باشد انت با عتب از اینکه متضمن
رسول و دنیا است مراد با انسان انجا مؤمن است بقرینه اینکه بجای آن گفت صاحبها
و این معنی بر اینست که غیر مؤمن داخل بهایم نمیرود و میشود و میتواند بود که مراد انهم
و مراد دفع اعم از دفع بالکلب باشد **بعضی** پس گفت ان جمود را رسول الله صلى الله عليه
و آله که بگذار هیزم را بر گذاشت هیزم را بر ناکه مار سیاه در میان هیزم بود که دندان
ندارد بود بر چوبی پس رسول الله صلى الله عليه و آله گفت که ای جمود چه چیز کردی بر
پس جمود گفت که نکردم کاری مگر این هیزم را بیان این که بر دوش خود گرفتم از او بر آورده
انرا بود با من دو کرده بر خوردم یکی را و تصدق کردم یکی بر سبکی پس گفت رسول
صلی الله علیه و آله که بان صدقه دفع بلا کرد الله تعالی از او و رسول صلی الله علیه
و آله گفت که بدستی که صدقه دفع میکند مردن رسولی از مؤمن **بعضی** این قضیه
معه است و دلا اینست که بر اینکه ان هذا اليهودي يعصه اسود في قفاه فيقتله
مخالف واقع باشد زیرا که هر يك از بعضه و يقتله فعل مضارع است و صادق ان
لازم ندارد وقوع مضمون انرا در همان روز و دفع در بهاء دفع الله ما ضلت و صادق
ان لازم ندارد وقوع مثل مضمون انرا در مستقبل پس قبول نداریم که ان یهودي بعد از
روز گرفتار ان بلا نشد و بر تقدیر تسلیم میگویم که میتواند بود که نبی صلی الله علیه
و آله اینرا بقصد مجاز گفته باشد هر چند که قرینه ان در وقت گفتن نزد مخاطبان طایف
نباشد و این جایزست در صورتی که معلوم باشد که قرینه مجاز ظاهر خواهد شد یا نداد
و قتی نظیر انهم می آید در حدیث یا زدم باب هشتاد و چهارم که باب التواضع که شری
گفت که ای شیخ کثیر العیال تا آخر و قرینه مجاز بعد از ان ظاهر شد مخوف نماید که بر تقدیر
که ان مخالفت واقع باشد دلاست میکند بر اینکه حکم بظن واجهت داد و غیر نفس حکم شری
جایزست و خطا داران منافق نبوت نیست پس بداحقت و اشارت با مثال این شده
در آیت سوره رعد یجوا الله ما يشاء و یثبت و عنده ام الكتاب و گذشت در کتاب التوحید
در حدیث سوم باب الباء که باب بیعت و چهارم است **بعضی** **اصل** قال علي صلوا
الله عليكم و كانوا اير و ان الصدقة تدفع بها عن الرجل الظلوم **شرح** ضعیف

کافرا راجع است به بنی اسرائیل که نظیر این امتند و روایت شده که هر قرضه که در سینه
اسرائیل واقع شده نظیر آن در این است واقع میشود و روایت اینجا یعنی مشاهده است یا
بمعنی علم است یا دفع بصیغه مجهول یا باینکه فاعل الظلم بفتح ظاء یا نقطه و
ضم لام و سکون و او بغایت ظالم و اینجا عباست از صامی چنانچه ظاهر است از آنچه
مؤید در حدیث سیزدهم باب معرفه الجود و النحاکه باب هشتم و یکم است یا اعم از
او و امثال اوست **یعنی** گفت علی صلوات الله علیه که است موسی بنیدیدند که صدقه
دفع بلا کرده میشود بان از هر بغایت ظالم را بدفع بلا در زندگی نیست **بخبر**
اصول قال رسول الله صلى الله عليه وآله بكذا يا الصدقة فان البلاء لا
يخطا لها **شرح** بكذا یا یا بیک نقطه و نشاء بیک کاف و واء بیک نقطه بصیغه امر باب تفعیل
التکیر لیت الکباری کردن در اقل کاری یا اقل روزی و مراد اینجا شوق است بخلاف
آنچه که پشت در حدیث اقول یا یا بجم مراد پیش فرستادن صدقه است چون اراده
سفری یا ماندن باشد بخطاها بجاه یا نقطه و طاء بیک نقطه و الف عطف لیا و او
بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل التخطی و **یعنی** گفت رسول الله
صلى الله عليه وآله که ابتدا کنید بصدقه یا بمعنی که پیش فرستید صدقه را در راهی
که اراده داشته باشید که شروع در آن کنی چه بدرستی که اگر بلا بی در راه باشد
در نمیکند صدقه یا بمعنی که صدقه بسیار است **شرح** **اصول** **اصول** **اصول** **اصول** **اصول**
عليه السلام قال ان الصدقة لتدفع سبعين بليته وبن بلا يا الدنيا
مع ميتة التوبة ان صاحبها لا يموت ميتة التوبة ابد اجمع ما لا يحد
لصاحبها في الاخرة **شرح** تفسیر بیت التوبة گفت در شرح حدیث سوم این باب
مع نزد بعضی حرفت بمعنی صاحب و هر بقدر مع میت در موضع حالت از
سبعین بلیته و مراد اینست که هفتاد و یک بلا را دفع میکند و مع ما یحد خصفت
مفعول مطلق فعل محذوف و عامل آن شد دفع است بتقدیر دفع مع ما یحد
یعنی روایت از امام محمد باقر علیه السلام گفت بدرستی که صدقه هر آنکه دفع
میکند هفتاد و یک بلا را از بلاهای دنیا یا مردن یا مردن بدرستی که دهنده صدقه

نمیبرد و در رسوایی هرگز با نیجه اماده کرده شده از ثواب برای دهنده صدقه در
آخرت **معنی** **اصول** **اصول** **اصول** **اصول** **اصول** **اصول** **اصول** **اصول** **اصول**
حين يصبح اذهب الله عنه تحجر ذلك اليوم **شرح** التحجر بفتح حون و سکون
حاء بیک نقطه و سین بیک نقطه بلا **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
که هر که صدقه کند بصدقه و فقی که بصبح میرسد بر طریق میکند الله تعالی از او
بلائی از روز **اصول** **اصول** **اصول** **اصول** **اصول** **اصول** **اصول** **اصول** **اصول** **اصول**
ذكر له ان ابنة صدقة عنه قال انه رجل قال فمعه ان تصدق وتو انك
من الخبز فمعه قال قال ابو جعفر عليه السلام ان رجلا من بني اسرائيل
كان له ابنة وكان له حبة فاني في منابه فقيل له ان ابنة لك بديل
بأهلك يموت قال قلنا كان تلك الآية وبن علي ابوة توقع ابوة ذلك
فأصبح ابنة سائلا فآناه ابوة فقال يا بنی هل عملت البارحة شيئا
من الخبز قال لا الا ان سألنا اني الباب وقد كانوا الاخر والاطعانا
فأعطيت اني فقال لهذا دفع عنك **شرح** و او در و ذکر حالیه است
بفشار بر قد و ذکر بصیغه ماضی معلوم باب نصر است و ضمیر مستتر راجع بالضمیر
ضمیر له راجع بامام است آن بضمیر همزه و نشاء بیک نون مفتوحه است ابنة منصوبه
واسم ان است خبرش محذوفت برای اشارت باینکه بسیار و گفت انقا بلیتهای
بسرش این را بید در نهاده در باب الحسنة مع النون و حذف خبر آن گفته که هذا
واما له من اخصار انهم البليغ و كلامهم الفصح صدق بصاد بیک نقطه و دال
بیک نقطه و فاق بصیغه امر باب تفعیل مفعول قال است التصدق بصدق و کتبه
صدقه از کسی و دادن بمشقی انجاب اکثر تصدق ببعض جامهای طفل و امر
امام بتصدق از و مبتنی بر اینست که بیان قابلیت و اظهار محبت برای طفل بسیار
غالب است **اصول** **اصول** **اصول** **اصول** **اصول** **اصول** **اصول** **اصول** **اصول** **اصول**
قال در سوم راجع با امام است اکثر بیک کاف و سکون سین بیک نقطه و واء
بیک نقطه قطعه از آنچه شکسته شود مثل نان خشک انی بهمزه و تاء و نقطه
در بالا و واء و نقطه در پایین بصیغه ماضی مجهول باب ضرب است لیل

همه سر

منسوب و مضافت بجهله نبی بیا یکقطه و لون و الف منقلب ذیاء بصیغه
ماضی معلوم باب ضرب است البناخیمه زدن و اینجا کنا بیت از کذا خدا کردن
زیرا که عادت عرب بر این بود که چون کذا میشده اند در خیمه نو کذا خدا
میشده اند البنا رجه بیا یکقطه و کسر راء ببقطه وحاء ببقطه شب گذشته
ادخر و ابشدد بال ببقطه که اول ان منقلب از ذال با نقطه است و دوم ان
منقلب از تاء افعالت وحاء با نقطه و راء ببقطه بصیغه ماضی معلوم باب
افعال و ضمیر راجع بکارکنان عروسی است دفع بصیغه ماضی مجهول است
و ضمیر راجع بهوت است **یعنی** گفت امام موسی کاظم یا امام رضا علیهما السلام
اسمهیل بن محمد را بحالی که ذکر کرده بود برای امام ایتر که پسرش چنین و چنین
قابلیتها دارد که تصدیق کن انجانب پسر خود اسمعیل گفت بدرستی که او مرید
بایفنی که او خود تصدیق میفرماید کرد و طفل نیست امام گفت پسر مرا که او با اینکه
تصدیق کند هر چند که بسیار چه نان خشک باشد بعد از آن امام گفت که گفت
امام محمد باقر علیه السلام که بدرستی که مردی از بنی اسرائیل بود او را پیری و لغز
بود آن پسر را دوست دار پسر آمد و شد در خواب خود بایفنی که شخصی
در خواب نزد او آمد پسر گفت شد او را که بدرستی که پسر تو در شبی که داخل
میشود باهل خود یعنی **یعنی** که کذا میشد میبرد امام محمد باقر علیه السلام
گفت که پسر وقتی که شد آفتاب و خیمه ند بر او پدرش خائف بود پدر او را که
در خواب دیده بود پسر بصیر رسید پسر او بسیار است پسر آمد نزد او پدر او
پسر گفت که ای پسر من با کاردی و دشمنی پیرا انخیر پسر گفت که نه مگر آنکه
سائلی آمد پدر خانه و تحقیق نگاه داشته بود ند برای من طعانی را پسر را مع
انرا ایسا نل پسر پدرش گفت که باین دفعه کرده شد مگر از تو **بنا** کلام قائل
در مقام انقبیل مجاز بنا بر اعماد بر ظهور قرینه بانند و وقتی میتواند بود چنانچه
بیان شد در شرح حدیث سوم از باب و میتوان گفت که خواب دیدن متی
از خیالت و حقیقتی نلاید و لیک تغییر میسازد و ان تغییر معلوم کسی نمیشود
میوخی اما کاه مضمون میشود و در ماضی هیه از قبیل مضمون است **نهار**

امام محمد

عن ابوعبید الله علیه السلام قال کان یسبح و بین رجل فیمه ارض و کان الرجل
صاحب نجوم و کان یسبح ساعه السعور فخرج فیها و اخرج انا فی ساعه
السعور فافتمنا فخرج لی خیر القسمین فصررت الرجل بده البیض علی الذی
قال ما رأیت کالیوم قط قلت و لیک الاخر ذاک قال لی صاحب
نجوم اخرجک فی ساعه السعور و خرجت انا فی ساعه السعور ثم قمنا
فخرج لک خیر القسمین **ثم** صاحب نجوم بتقدیر صاحب علم نجوم است و تعبیر
از طریق نهمان به علم باعتبار علم ایشانست بصورت قواعدی که اختراع ایشان
ایشانست در احکام پس مانند علم باصطلاحات و منافع نداند با اینکه قواعد
ایشان در تعبیر سعد و نحس و مانند آنها باطل باشد پس تصدیق امام برای دفع
اینجه مضمون ایشانست نیست بلکه برای دفع هر غشی است که بقضا و قدر الهی باشد
خواه موافق مضمون ایشان شود و خواه نشود یسبح و انا فی ساعه السعور و الف منقلب
انرا بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل التوخی باید یک چیزی که مقصود
عده باشد السعور بضم سین ببقطه و ضم عین ببقطه و سکون و او و ذال ببقطه
جمع سعد یعنی سین و سکون عین بی زاده و مراد اینجا ستارگان است که چون
قمر با بعضی آنها جمع شود نزد نهمان مبارکت برای شروع در کارها جوی می در
صالح گفت که و سعور النجوم عشرة اربعه منیها فی برج الجدی و الذل و بنیها القمر
و فی سعد الذراع و سعد بلع و سعد الاخیه و سعد السعور و هو کوب منفرد نادر
و اما الشبه التي ليست من المنازل فعد ناضرة و سعد الملت و سعد الهام و سعد
المسام و سعد البارع و سعد مطر و کل سعد من هذه الشبه کوبان بین کل کوبین
فی رأی العین قد ذلح و هی تاسعة و اما سعد الاخیه فقلت انهم کانا انا فی
ذراع غت و احدهم من مراد ساعه السعور اجتماع القسم مع بعض السعور است
فخرج بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر و صوبت بتقدیر ان بعد از آنکه بر
سبب است زیرا که توخی متفق مع تنی یا ترجی است نظیر قول شاعر **سائر** سائر
لینتی **ثم** و لیک الخیر از فاسد ترجیا زیرا که سین است قبله مضمون معنی تنی
یا ترجی است و بعضی میگویند که نصب فاسد ترجیا برای ضرورت شعر است اخرج بصیغه

ویرا الاخر ما دل

مضارع مجهول من كل واحد از باب افعال منصوب و معطوف بر مدخول فاء است
 و از این مفهوم میشود که اگر از این مکان دنیا بوده و حکومتی داشته الخ و من بعد
 و ضم حاء ببقطه و سکون و او و سبب ببقطه جمع غنر بفتح نون و سکون جاء
 صند عود و ان سنا رکالت که چون قمر با بعضی آنها جمع شود نزد میخان خوب
 نیست برای شروع در کارهای جمعی کاف در کالیم یعنی مثل است و منصوب است
 محلا و مفعول ما دایت و یک بفتح و او و سکون یا و دو نقطه در پایین و کاف
 مفتوحه مرکب از وی که اسم فعل است یعنی تهنیت و کاف خطاب و مذهب کاف
 اینست که و یک در اصل و یک بوده و بی منصوب تقدیر او مفعول فعل محلا
 بتقدیر لازم و یک یعنی اینکه ملازم باش و یک خود را کاف ضمیر مجرور و مضاف
 الیه است الا کبر هه هه و نشد بد لام حرف استثناء است خبر بفتح حاء با نقطه
 و فتح باء بکقطه و راه ببقطه منصوب و مستثنای مغرست و عامل ان محذوف است
 بتقدیر لا اریدا لآخر لیکه فان اسم اشاره است و منصوب محلا و وصف خبر ان
 و کاف مفتوحه حرف خطاب است **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام
 گفت که بود میان من و میان مردی قیمت زمینی و بود از مرد صاحب علم نجوم پس
 بود با بنوش که سیباید ساعت اجتماع قمر را با مهور با اعتقاد میخان تا بیرون
 رود از شهر برای قیمت از زمین در آن ساعت و بیرون کرده شوم من از شهر در
 ساعت اجتماع قمر را با مهور با اعتقاد میخان پس قیمت کردم بفرمود پس بیرون آمد
 برای من بهتر و قسم پس زدا نمود شکم دست راست خود را بر شکم دست چپ خود را بفرمود
 که دست خود را در پایین گرفت و دست راست خود را بالا برد و فرمود آورد دست
 چپ چنانچه اهل بصیرت میکنند و ان بخلاف بر یکدیگر داشتند و دست
 و بر یکدیگر زدند که در وقت خوشحالی و میاشد بعد از آن گفت که ندیدم مثل امر
 را هرگز گفتم که تهنیت میکنم بخیر اهرم مگر این حکایت را از اهل اینست که جز در هر آنجا
 دست بردست زدی امری گفت بدرستی که من صاحب علم نجوم بیرون گشته
 قرار ساعت غنما و بیرون آمدم من در ساعت معدها بعد از آن قیمت گشته
 پس بیرون آمدم برای تهنیت و قسم **اصل** **قلت** **الا اخذتک بحاجت**

حکایتی با آنی قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله من ستره أن يدفع الله
 عنه خمس تومر فليقتل يومه بصدقة بذهب الله بها عنه خمس تومر
 ومن أحب أن يذهب الله عنه خمس تومر فليقتل يومه بصدقة بذهب الله بها عنه خمس تومر
 لا دفع الله عنه خمس تومر فليقتل يومه بصدقة بذهب الله بها عنه خمس تومر
 حنبل قال من علم الخوم **شرح** الالبس هه و تحقير لام مرکب از حرف
 استفهام و حرف نفی است بذهب در اقل بیغیه مضارع غایب معلوم باب
 افعال مجرور مست چون در جواب امر است و مکسور شده برای التماساکنین
 و همچنین است بدفع در دوم فادفع ذل برای نفی است و هذا یعنی علم هذا
 الثابت **یعنی** در گفتم که یا خبر ندیدم ترا چیزی که خبر دارم ایان بدیدم گفت که
 گفت رسول الله صلى الله عليه وآله که هر که خوشحال کند و را اینکه دفع کند الله
 تعالی از او مکروه و روزش را پس باید که ابتدا کند روزش را بصدقه تا بر طرف
 کند الله تعالی بان صدقه ازاو مکروه و روزش را و هر که دوست دارد اینرا که بر طرف
 کند الله تعالی ازاو مکروه شبش را پس باید که ابتدا کند شبش را بصدقه تا دفع کند
 الله تعالی از او مکروه و شبش را بعد از آن گفت امری را که و من ابتدا کردم بیرون آمدن
 خود را از شهر بصدقه پس دانستم این حدیث که منقول شد از رسول الله صلى الله عليه وآله
 بهسترت برای تو از علم نجوم **در اصل** **عن الحسن بن علي الوشاء** عن
 أبي الحسن عليه السلام قال سمعت يقول كان رجل من بني إسرائيل
 وله ثوبان له ولد فوكل له غلاما وقيل له أنه يموت ليلة غريبه ففككت
 الغلام فلما كان ليلة غريبه نظر إلى شيخه كبر صغير فرجحه الغلام فادعا
 فاطمعه فقال لست أفل أخيتني أخاك الله قال فأتاه في النوم فقال
 له سائر إنك ما صنعت قسا له تحت برة يصعبه قال فأتاه في مرة أخرى
 في النوم فقال له إن الله أخيك لك إنك بما صنعت بالشيخ **شرح** روایت از حسن
 بن علی که نقاش جامها بوده از امام رضا علیه السلام گفت شنیدم از امام میگوید
 که بود مردی از اهل بنی اسرائیل بنیودا و را فرزندش را داده شد برای او پیری برین نحو
 گفت شد و را که بدرستی که ان پسر میبرد در شب عروسی او پسر در نل سکودان

پیر یا بختی که زنده ماند تا بعد باو بخ رسید پس وقتی که شد شب عروسی و نگاه
کرد سوی پیر مردی بزرگ و ضعیف پس چشم کرد و از آن پیر پرسید خواند او را پیر طعا
داد او را پیر کستان سال که زنده کردی مرا زنده کناد تو الله تعالی امام گفت که پیر آمد
نزد پدرش آینده در خواب پیر گفت پدرش را که سوال کردی است را که چه کرد
پیر سوال کرد او را پیر خبر داد پدر را بگفته خود امام گفت که پیر آمد نزد پدرش آن
ایند با روی دیگر در خواب پیر گفت او را که پدرستی که الله تعالی زنده کرد برای
تو بپرت را بسبب آنچه کرد با پیرم در گذشت بیان خواب و تعبیر آن در شرح
حدیث هشتم این باب **باب از پدرم از حضرت محمد بن مسلم** قال كنت مع أبي
جعفر عليه السلام في مسجد الرسول صلى الله عليه وآله فقلت والله فقط
شرفه من شرف المسجد فوقع علي رجل فلم تضربه فأصابني رجل
فقال أبو جعفر عليه السلام سلوه أي شيء عمل اليوم قال لم أفعل
خرجت وفي كسوتي ثمر زنت لسانا فلما قصصت علي بقره فقال
أبو جعفر عليه السلام بها دفع الله عنك **شرح** الشرف بضم شين
بأنقطة وسكون راه بيقطه وفا كنكم وان قطعها ايت از سرد يوار
که مرتفع است ثبت بد و طرفان و در سرد يوار قلعه و مانند آن که کوهها
میباشد و آنها در سرد يوار مسجد مکره هست لیک بنی امیه کرده بوده اند
شرف بضم شين و فتح راه جمع شرفه است لویضه از باب ضرب و باب
افعال میتوان بود و او در و اصاب حالیه است بتقدیر قد جل بکر
راه بيقطه وسكون جیم اینجا عبا رشت از مرکب از آن و زانو و ساق و قدم
و از این ظاهر میشود که امر دشسته بوده **یعنی** روایت از محمد بن مسلم گفت
که بودم با امام محمد باقر علیه السلام در مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله که
در مدینه است پس افتاد که نکره از کتکهای مسجد پس فرود آمد بر مردی
پس از آن کرد او را و حال آنکه تحقیق بر خورده بود بای او را پیر گفت امام محمد
باقر علیه السلام که سوال کنید و را که چه چیز را از خیر کرده امر و پس پرسید
او را پیر گفت که از خانه بیرون آمدم و حال آنکه در استین من خرما بود پس

کند کردم بکدام پیر نصالح کردم بر او بیکه ما پیر گفت امام محمد باقر علیه السلام
انمود که بان بیکه ما دفع ضرر کرد الله تعالی از تو **باب چهارم از باب فضل صدقه**
الشرح این باب بیان فضیلت صدقه مسخه میباشد در این باب سجدت
الفضل قال رسول الله صلى الله عليه وآله صدقة الير تقطع غضبا
شرح نظری نگاه بيقطه وفا و همزه بصیغه مضارع معلوم غایب باب افعالت
اللفظ خاموش کردن انش **یعنی** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که صدقه مسخه
بهنیست مومن بیکه انش غضب صاحب کل اختیار **باب و فضل** عن محمد بن النعمان
قال قال لي أبو عبد الله عليه السلام يا عمار الصدقة والله في الير أفضل من
الصدقة في العلانية وكذلك والله العباد في الير أفضل منها في العلانية
شرح روایت از محمد باقر علیه السلام که گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام که ای
عمار صدقه مسخه بخدا قسم که در نهانی بهتر است از صدقه مسخه در آشکارا و
محبان بخدا قسم که عبادت مسخه در نهانی بهتر است از عبادت مسخه
در آشکارا **باب و فضل** قال رسول الله صلى الله عليه وآله صدقة الير تقطع
غضبا **الشرح** تبارك و تعالی **شرح** مضمون این ظاهر است از شرح حدیث اول
باب بخا و بیکه اصل باب صدقة الير **الشرح** این باب بیان صدقه مسخه
شاست در این باب حدیث **ابن الفضل** عن هشام بن سالم قال قال أبو عبد
الله عليه السلام إذا أعتق وذهب من الكيل قطرة أخيرا فافيد خيرا
و نحو ذلك فمختمه على عنقه فذهب به إلى أهل الحاجة من أهل
الكعبة فقسمة فيهم ولا يعرفونه فلما مضى أبو عبد الله عليه السلام به
فقدوا ذلك فعلموا أنه كان أبا عبد الله صلوات الله عليه **شرح** اعتم
یعنی بيقطه وناه دو نقطه در بالا و تحقیق میم بصیغه ماضی غایب معلوم باب
الغالت وضمیه مستتر الجمع با امام علیه السلام است الاعتم گذاردن غناز تحقیق
الشریض شین بابقطه وسكون نگاه بيقطه وراه بيقطه نصف و جز و بنا بر دوم
مرا و اینست که صبر میکرد تا اینکه مردمانی که با او نماز گذارده اند متفرق شوند
المراب بکر و فتح جیم و راه بيقطه والف و با بیک نقطه انبان العمق بضم عین بيقطه

عَنْ يَقُولُهُمْ يَا مَعْجَلُ بَيْتِ الرَّحْمَنِ وَالرَّحِيمِ بِرَحْمَتِهِ أَنْ يَحْلِيَ الْخُرَيْمِ
 ثُمَّ انْصَرَفَتْ فَقُلْتُ جَعَلْتُ فَمَا لَكَ بِهَذَا الْخُرَيْمِ فَقَالَ لَوْ عَرَفْتُمْ
 لَوَاسِيَانِي بِالذِّقْرِ وَالذِّقْرِ هِيَ الْمِلْحَةُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا يَخْلُقُ شَيْئًا
 إِلَّا وَهُوَ خَائِنٌ يَخْرُجُ مِنْهُ إِلَّا الصَّدَقَةَ فَإِنَّ الرَّبَّ يُلْهِمُهَا بِنَفْسِهِ وَكَانَ أَجَلُ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا انْصَدَقَ بِنَفْسِهِ وَضَعَهَا فِي بَيْتِ السَّائِلِ ثُمَّ أَزْدَدَهُ مِنْهُ
 فَقَبَّلَهُ وَنَفَسَهُ مَسْرُودَةً فِي بَيْتِ السَّائِلِ **شرح** بدین بدل ببقطه ودرین بقیطه
 بصیغه مضارع غایب معلوم باب مضارع الذریضه حال بهمان کردن چیز در زیر
 بالین کنی ومانندان لو اسبیا بفتح لام تاکید وواو منقلب از همزه والف وفتح سین
 ببقطه و سکون یاء دو نقطه در یایین منقلب از واو بصیغه ماضی متکلم
 الغیر مضمون الفاء معتل اللام واوی باب مفاعله است المواساة مدد
 کردن کسیر ابدال الذی بضم دال ببقطه وشدید قاف دیکجوش بمعنی اسباب
 طعام که در دیک جوشانیده میشود مثل گوشت و تخم و مانند آنها که البته
 باغش بخت میشود صاحب قاموس در معانی دق گفته که والتواب من الاثام
 والملح مع ما خلط به من الزاده او الملح المدقوق وینا بر اینجه گفتیم ظاهر اینست که
 والذی هیه المملکلام امام باشد و ملح بکسر میم و سکون لام وحاء ببقطه بمعنی
 تعظیم و حرمت داشتن کسی باشد صاحب قاموس گفته که وینما ملح
 ملح حرمت پس این کلام برای تفسیر لفظ دقه نیست بلکه برای بیان حال معنی دق است
بسم وعلی گفت که پس آمدیم نزد سقیفه بنی ساعده پس ناکاه ما بودیم با جمعی که خایب
 بودند پس امام شروع کرد به نهان میکرد در زیر ریخت ایشان یک کرده و دو کرده
 تا آنکه آمد بر سر ایشان بعد از آن برگشتیم پس گفتیم که قرأت شوم او امیثانه
 انبیاء حق امام مفضل الطاهر را بر امام گفت اگر میشناختند حق را هر آینه
 مدد میکردیم ایشان را بدیکجوش و دیکجوش است حرمت داشتن که مخصوص اهل
 حق مراد اینست که این قوم مستحقانند یا مجهول الحال اند یا مرکب از این
 دو قسمند پس مستحق صدقه را تعظیمند و اگر اهل حق میشوند تعظیم ایشان را
 بدیکجوش میکردیم در ضمن صدقه بدستی که الله تبارک و تعالی نیافرید چیزی را که

برحالی که از است حافظ که حفظ میکند انرا مکرمه صدقه چه بدرستی که صاحب کل
 اختیار کار سازان میکند بخودی خودش و عادت پدرم علی السلاطین این بود
 که چون صدق میکرد چیزی میکند انرا در دست سائل بعد از آن و این میکند
 انرا از سائل پس میوسید انرا و میگردانرا برای کامل شود و این بعد از آن و میکند
 انرا در دست سائل **اضل** ان صدقه الدلیل طیفی عصب الرب و تقوی
 الذیبت العظیم و تقوی الحجاب و صدقه التماس و تقوی المال و تقوی
 العسر ان عیسی بن مرمر علی و السلاطین ان من علی شاطی البحر رستم
 بصری من قویته فی الماء فقال لخص الخواریزمین یا روح الله و کلمته یو فقلت
 هذا و اینها همیون قویته قال فقال لقلت هذا الدلیل ان کلمه من
 ذوالی الماء و قویته عند الله عظیم **شرح** ان درما ان بفتح همزه و سکون نون
 ذاله است برای تاکید اتصال جزا به روح الله و کلمته موافقت با مضمون آیت مورد
 شهادت و کلمه القاهما امر بیرو روح منه و هر امام مفضل الطاهر جان الله تعالی است
 که بخلاف داده زیرا که اگر یکدم زمانه خالی از او باشد بگردد در زمین غیبت او و این
 مصداق **اضل** الله تعالی است که گفته که نعمین را خالی از خلیف خود نمیکذارم
بسم بدستی که صدقه شب خاموش میکند انرا غضب صاحب کل اختیار را و می
 میکند که بزرگ را و اسان میکند حساب روز قیامت و صدقه روز باعث میشود
 مال او زیاد میکند در عظم بدستی که عیسی بن مرمر علی السلاطین و فتح که گذشت
 در کنار دریاها اندام انداخته قرصانی را از توشه خود در آب شمر گفت او را بعضی حق
 او که ای جان الله تعالی که بخلاف داده و امام مفضل الطاهر او چرا کردی اینرا و حال آنکه
 جز این نیست که ان قرصان زحمت توشه داشت عیسی گفت که کردم انرا برای جنبه که بخیر بود
 انرا از جنبه جنبه بیکان این آب و ثوابان نزد الله تعالی بزرگتر بود بقیل این سبک است
 بیان اینست که مستضعفان و مانند ایشان مثل دوا کنند را اینکه چون گرسنه باشند
 دارند صدقه ایشان ثواب عظیم دارد **باب پنجاه و دوم در اصل ایشان الصدقه ترید**
شرح این باب است در بیان اینکه صدقه زیاد میکند در مال دایر باب
اضل ان عبد الله علی السلاطین قال ان الصدقه تنقی

الذين يتخلفون بالبركة في شئ مختلف بصيغه مضارع معلوم غايبه باب فاعل
 الخلافة جانشين شدن با دوايله بركه براي تقديم است **يعني** روايت از امام جعفر
 صادق عليه السلام گفت بدرستي كه صدفه اخري ميكنند و عرض را وجايش خود
 ميكنند بركت **يا ابا عبد الله** **يا ابا عبد الله** عليه السلام قال قال رسول الله
 صلى الله عليه وآله تصدقوا فان الصدقة تزيدي في المال كثره وصدق
 رحمة الله **شرح** كثره منصوب ومفعول تزيدي است وصدقوا رحمكم الله فقه كلام
 رسول ليست بلكه خطاب امام جعفر صادق عليه السلام است با اصحاب خود **يعني**
 روايت از امام جعفر صادق عليه السلام كه گفت رسول الله صلى الله عليه وآله
 كه تصدق كس چه بدرستي كه صدفه زياد ميكنند در مال بسيار بركت و صدق
 رحمت كنوا و ثواب الله تعالى **يا ابا عبد الله** **يا ابا عبد الله** عليه السلام لم يجز
 ان يسه يا بني كرم فضل معك من تلك النعمه قال ان تعون ديننا قال
 اخرج وصدق بها قال الله لا تبوء بيع غيرها قال تصدق بها فان الله
 عز وجل يخلفها اما علمت ان لكل شئ ميثاقا وميثاق الزرق الصدقه
 فصدق بها ففعل فما لبث ابو عبد الله عليه السلام الا عشره ايام
 حتى جاءه من موضع اربعه الاف دينار فقال يا بني اعطينا الله
 اربعين دينارا فاعطانا الله اربعه الاف دينار **شرح** يخلفها بصيغه
 بصيغه مضارع معلوم غايه باب فاعل است ومفعول دوم ان مخذوفت براي
 تعظيم بتقدير يخلفها ما لا عظميا **يعني** گفت امام جعفر صادق عليه السلام بخدا
 كه پير او بود كه اي پير من چه زياد مانده ما تو از ان خرجي كه جمل دينار طلا ما
 گفت كه پير من و تصدق كن بانها حتى گفت كه بدرستي كه شان اينست كه نمائند
 با من غير انها از نقد امام گفت كه تصدق كن بانها چه بدرستي كه الله عز وجل جانشين
 ميكند انها را مالي عظيم با نالشيء كه هر چه بركت بركت و كلید رزق صدفه است
 تصدق كن بانها پس محمد كرد پس در نكته كرد امام جعفر صادق عليه السلام مكر
 ده روز تا انكه آمد از جاني چهار هزار دينار طلا پس امام گفت كه اي پير من وادام
 الله تعالى يا جمل دينار پير داد ما را الله تعالى چهار هزار دينار را پير اينست كه عوض

بكر صدفه **چهار هزار دينار** **يا ابا عبد الله** **يا ابا عبد الله** عليه السلام قال استنزلوا الرزق
 بالصدق **شرح** روايت از امام موسي كاظم عليه السلام كه فرمودند رزق را از آسمان بركت
 صدفه **يا ابا عبد الله** **يا ابا عبد الله** عليه السلام قال يا احسن عبد
 الصدقة في الدنيا الا احسن الله الخلافة علي ولده من بعده وقال
 حسن الصدقة يفضي الدين ويخلف بالبركة **شرح** روايت از امام
 جعفر صادق عليه السلام كه گفت كه نيكوند صدفه بركت بركت و رزق را بركت بركت
 نيكوند الله تعالى جانشين را بر فرزند ان و بعد از وفات او امام گفت كه نيكوند صدفه
 اخري بركت بركت و جانشين خود ميكنند بركت **باب بخاء** **يا ابا عبد الله** **يا ابا عبد الله**
عليه السلام **شرح** الغايه بفتح فاء واء بيقطه والفاء واء بيقطه خويش ان وان
 اصل صدفه باب حسن وعلم است وبنابر اول بن متعدي ميشود وبنابر دوم بنفس متعدي
 ميشود و بر هر تقدير مصدر يا بخاء مستعمل شده در معني اسم فاعل براي مبالغه بركت
 و تقديس و جمع نكته و تانيث در ان مساويت **يعني** اين باب بيان تصدق بر خويشان
 نكته بركت در اين باب سه حديث **يا ابا عبد الله** **يا ابا عبد الله** عليه السلام قال قال
 رسول الله صلى الله عليه وآله من وصل قرين اجمعه او غمسه كتب الله
 له عشرين وعشرين وكذا لك من حمل عن حبيب بضاعه الله له الا جسد
 خبيث **شرح** الجرم بفتح جاء بيقطه وكبريم خويش وكذلك تا اخر نكته كلام رسول
 ميتواند بود و كلام امام ميتواند بود **يعني** روايت از امام محمد باقر عليه السلام كه
 كه گفت رسول الله صلى الله عليه وآله كه هر كه پيوست كند خويش خود را بهي كه باعث
 بركت او شود يا باعث بركت او شود ميتواند الله تعالى براي او عزد و حج و غيره
 كه ديكر ان كند بمالي او و هجدين هر كه بر دار و خويش خود را بركت بركت زياد
 ميكند الله تعالى براي او عزد و راد و راد بر عزد و راد بركت بركت **يا ابا عبد الله** **يا ابا عبد الله**
 رسول الله صلى الله عليه وآله قال ان الصدقة افضل قال علي ذي الرقيم الكا
شرح الرقيم بفتح راء بيقطه وكبر خويش الكاشع بكسر شين بابقطه واء بيقطه
 كس كه بهي و حال ميكند از انيكس ريب بركت عزد و راد و راد و راد و راد و راد و راد
 الرقيم است **يعني** پرسیده شد رسول الله صلى الله عليه وآله كه كدام صدفه بهتر است

شرح

گفت صدقه که بر صاحب خویشی باشد که به او خالی کند **سور اصل** قال رسول الله صلى الله عليه وآله الصدقة بعشرة وألف الفرض ثمانية عشر وصلة الإخوان بعشرين وصلة الرقيم بأربعة وعشرين **شرح** فرق میان صدقه و صله اخوان اینست که صدقه کاهی تعلق میبرد بضعف و مجبول الحال چنانچه گذشت در حدیث سوم باب پنجاه و یکم بخلاف صله اخوان زیرا که آن البتہ متعلق بمعلوم الایمانست و کاهی بعنوان صدقه است و کاهی بعنوان ارسال هدیه است و کاهی بعنوان ضیافت است و کاهی بعنوان دیگرست صله اخوان بتقدیر صله ذی الرحم است بقرینه حدیث سابق **یعنی** گفت رسول الله صلى الله عليه وآله که صدقه بدو برابر حساب میشود و قرض دادن بهیچد برابر حساب میشود و پیوند برادران مؤمن بحدیث به بیست برابر حساب میشود و پیوند خویشیان به بیست و چهار برابر حساب میشود محققانند که از این ظاهر میشود که نفع صدقه برابر اصلست و نفع قرض دو برابر نفع صدقه است پس هر چه برابر اصل خواهد بود و چون صدقه واپس گرفته نمیشود در دنیا پس در آخرت نیز نجاست میشود و مجموع اصل و نفع ده برابر میشود بخلاف قرض که اصل آن در دنیا واپس گرفته نمیشود و لهذا بنورده برابر حساب نمیشود و این ظاهر میشود که نفع صله اخوان دو برابر و یک شفع نفع صدقه است و نفع صله دهم دو برابر و پنج شفع نفع صدقه است زیرا که در این دو صورت نیز اصل واپس گرفته نمیشود

باب پنجاه و چهار اصل باب کتابه العیال بالقرع علیه شرح الکفای بکسر کاف مصدر معتل للام بای باب ضرب فارغ کردن کسی را از مشقت و آن دو مفعول میآورد و مفعول اول آن اینجا مضاعف الیه شده و مفعول دوم آن محذوف شده بتقدیر کتابه العیال مؤنثهم العیال بکسر عین بنقطه و باین دو نقطه در پایین که اصلیه و منقلبیه از او میتوان بود جماعی که نفقه ایشانرا میداد و آن مفردست بمعنی جمع مثل قوم و رهط و جمع آن حاله بتخفیف لام و عیالاتا التوسع بواو و سین بنقطه و عین بنقطه مصدر باب تفعل فارغ شدن و مراد اینجا فارغ دست بودن در خرج است **یعنی** این باب بیان فارغ کردن عیال از

مشقت ایشان و بیان فراموش دست بودن برایشانست در این باب چهارده حدیث **اصل** عن علي بن الحسين عليهما السلام قال أرضاك الله عند الله سبعك على عياله **شرح** أرضاك فعل التفضيل از فعل مجهول معتل للام و اوى باب علم آ سبع بسین بنقطه و باء بكسفه و عین با نقطه الفعل التفضيل از فعل معلوم باب ضم التوسع فراموش دست بودن در نفقه **یعنی** روایت از امام زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلام گفت که مقبولتر شما نزد الله تعالی فراموش دست تر شماست بر عیال خود **دوم اصل** قال رجل لا أحب جفعة عليه السلام إن لم يصيعة بالحب لا استغفلهما و كل سنة تلك الألف درهم فأنفق على عياله منها ألفي درهم وأنفق منها ألفي درهم في كل سنة فقال أبو جفعة عليه السلام إن كانت الألفان تكفيهم في جميع ما يحتاجون إليه ليسيتم فقد نظرت في قلبه ووفقت لأمر الله و آخرت نفسك في جفوة يتركها ما يوصي المحي عند موتك **شرح** الضبعة بفتح ضاد با نقطه و سكن و باء دو نقطه در پایین و عین بنقطه و زید بن جهمیر مثل امره جمل ضبع جهم و فتح باء بكسفه و تخفیف لام کوه و مراد اینجا کوهستان است الاستغلال بفتح با نقطه مصدر باب استغلال کب حاصل از زمین احریت بجاء بنقطه و را بنقطه و باء دو نقطه در پایین بصيغة ماضی معلوم مخاطب بابا فعال است مأخوذ است از حری بفتح حاء و تخفیف راء و الله متقلب یا و بعضی بنوا را در ذیل جمله صلاحتهم بنوا را بنقطه **یعنی** گفت مردی امام محمد با علیه السلام را که بدرستی که مراست ملکی در کوهستان که کب حاصل آن میکند در هر سال سه هزار درهم بر خرج میکند بر عیال خود از آنها دو هزار درهم را و صدقی میکند از از آنها هزار درهم در هر سال پس گفت امام محمد با علیه السلام که اگر باشند آن دو هزار درهم باین روش که کافی باشد ایشانرا در هر چه محتاج میشوند سوی آن دریا ایشان بر مصلحت اندیشی که برای خودت و موقوف شدی برای راست خود و لا فرق میان خودت را و زندق خود بترتبه ثواب و صیت میکند بان زنده و نوز مردن او مراد اینست که مرتبه ثواب و صیت ثلثت جمع تر که حاصلست برای تو و باینکه ثلثت جمع مال خود را داده باشی زیرا که اصل ضعیفه نیز داخل مال ثلثت محققانند

کیلا

که این تفاوت بسبب تفاوت دیگرست و این است که ایضا قطع نظر از نحوه
نکوده بخلاف آنکه وصیت میکند و در این اشارة باستحقاب وصیت
مال برای تصدق **سور اصل** عن معمر بن خلاد عن ابي الحسن عليه السلام
قال ينبغي للرجل ان يتصدق على عياله لئلا يتقوا موته وتلا هذه الآية
وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حَيْثُ وَبَنِيهَا وَأَسْبَغَ الْأَسْبَغَ
الرجل ينبغي للرجل ان يتصدق في النعمة ان يزيد اسراءه في النعمة عليه ثم قال
ان فلا تا اتم الله عليه نعمة فتمت اسراءه وجعلها عند فلان فالباق
الله بها قال معمر وكان فلان حاضرا **شرح** معمر يضم ميم وفتح عين يبتقط و
تشديد ميم مفتوحه وراه يبتقطه است خلا دفع خاء بانقطه وتشديد لام و الف
ودال يبتقطه است ضم حبه راجع بالله تعالى است پس علی بنائه است با راجع
بطعام است پس علی معنی مع است مثل است سورة رعد وان ربك لذو مغفرة
للناس علی ظلم حاصرا جاء ببتقطه وصاد ببتقطه و بانقطه میواند بود و بنا بر اول
بصبغه اسم فاعل باب ضم مضرب یعنی ضابط و محکم کارست پس مراد بفلان
مرد دوم است با از باب علم یعنی بخت است پس مراد بفلان مرد اولست و بنا بر دوم
معنی حاضر و بجزل امام است و فلان احتمال دارد و دارد **معنی** روایت از معمر بن
خلاد از امام رضا علیه السلام گفت که سزاوارست مرد را اینکه فرائض کند نفقه را
بر عیال خود برای اینکه از او ننگ بردن او را و امام خواند این است از مسنده
دهر که و اطعام طعام میکند بنا بر دو سنی و اگر او بی پدر و مادر و بنده را امام گفت
که بندی عیال مردست سزاوارست مرد را چون زیاد داده شود در نعمت است که
زیاد دهد بند یا خود را در فراخ دستی برایشان بعد از آن امام گفت بکفر
که فلا مکر ایام کرد الله تعالی بر او نعمتی پس باز داشت انرا از عیال خود و سپرد
انرا نزد فلا مکر پس بطرف کرد الله تعالی ان نعمت را گفت معمر که بود فلا مکر
دوم ضابط یا یعنی که با وجود آنکه امانت را بسپار خوب نگاه میداشت انحال
بنابر این حادثات رفت **چهار اصل** میخواست با عبد الله علیه السلام يقول
اليد العليا خير من اليد السفلى فابدا بمن تقول **شرح** شنیدم از امام جعفر

صادق علیه السلام میگفت که دست دهنده بهتر است از دست گیرنده در دنیا و
آخرت و این را کن در دادن بکسی که نفقه او برقت مراد اینست که چون عیال در تنگ
باشند باز داشت چیزی از ایشان و دادن بیکان معقول نیست **پنج اصل**
عن ابي بصير عن الرضا عليه السلام قال قال صاحب النعمة يجب عليه
التوسيع على عياله **شرح** روایت از احمد بن محمد بن ابی نصر از امام رضا
راوی گفت که امام گفت که صاحب فراخ معیشت واجبست بر او فراخ کردن معیشت
بر عیال خود **ششم اصل** قال رسول الله صلى الله عليه وآله المؤمن يأكل
بكره أهله والمنافق يأكل أهلته **شرح** گفت رسول الله صلى الله عليه
وآله که مؤمن طعام میخورد باشتهای عیال خود و منافق طعام میخورد باشتهای عیال او
باشتهای او مراد اینست که مؤمن تا بر عیالست در تعیین وقت طعام خوردن و قدر
طعام و خصوصیت طعام و منافق بر عکس است **هفتم اصل** عن علي بن أبي طالب
عن أبيه أن أبا عبد الله عليه السلام سئل أكان رسول الله صلى الله عليه وآله
عز وجل يقول عياله قوتنا معروفا قال نعم إن النفس إذا عرفت قوتها قوتت
به وتكفرت عياله **شرح** قوت بقاوت و واو و فاء و نقطه در بالا بصیغه
مضارع غایب معلوم باب نصر است القوت بفتح و ضم قاف نفقه دادن و بقیه
قاف نفقه المعروف مشهور متعارف و ان ذخیره کردن نفقه سالیانه است
موافق آنچه می آید در کتاب العیث در حدیث اول باب اول النفس بفتح نون و نون
فاو سه ببتقطه آنچه در آدمی میباشد واده می آید می کند ببتقطه نون و نون و نون
در مسنده نون سفار النفس لا تارة بالشوء الا ما رحم ربی قوتها بضم قافست ضمیر به
راجع بقوت است ثبت بشاء سه نقطه و باء ببتقطه و فاء و نقطه در بالا بصیغه
ماضی غایب معلوم باب نصر است و میواند بود که بجای ثاء سه نقطه نون باشد
ضمیر علیه راجع بقوت است اللحم بفتح لام و سکون حاء ببتقطه کاشت و بضم لا
و فتح حاء ببتقطه و تحقیق میجمع میخورد بضم لام و سکون حاء و دو سنیها که از خود
نندیده و سات انها اندر طها میباشد و ان مرفوع و فاعل ثابت است **معنی** روایت
انفک من اسباط ان پدرش را بیکه امام جعفر صادق علیه السلام پرسید شد کما یا

بود رسول الله صلى الله عليه واله بايتروش که نفقه مبداءه باشد عيال خود را
 نفقه دادند که متعارفت امام گفت که انی بیان این آنکه نفرا دی چون شتا
 نفقه سالیانه خود را ارام میکرد بان و با برجامانند بنا بران کوفت بدین
مشتمل بر اینست عَنِ ابْنِ عَبَّادٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كُنْ بِالْمَرْءِ إِفْثًا أَنْ يَجْعَلَ مِنْ
 يَقُولُهُ **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت همین بس است
 مرد با اعتبار کنایه که بی نفقه و اگر کسی با که نفقه میدهد آنرا نکیر یا معنی کن
 که واجب النفقه است **نقل از حدیث** قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
 مَا لَعُونُ مَلْعُونٌ مَنْ أَلْفَى كَلَةً عَلَى الثَّامِرِ مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ صَنَعَ مِنْ يَعُولٍ
شرح الکلی بفتح کاف و تشدید لام بارسندین و سنگینی و هر دو اینجا مناسب است
یعنی گفت رسول الله صلى الله عليه واله که ملعونست ملعونست هر که انداخت
 بارسندین خود را بر مردمان مثل کسی که قادر بر یک نفقه خود باشد و بکند
 دانسته و نفقه او را دیگری دهد ملعونست ملعونست هر که بی نفقه گذارد و آنچه
 النفقه خود را **نقل از حدیث** قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَكَ أَنْ تَدْخُلَ
 السُّوقَ وَمَعِيَ ذُرَاهِمُ اسْتَبَاحَ بَيْنَ الْعِيَالِ لِي حَمًا وَقَدْ فَرَّقُوا الْحَبَّ إِلَى مِنْ
 أَنْ أَتَمَّتْ قَتْمَةُ **شرح** قمر موافقات و راه بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب
 علم است القرم بفتح قاف و فتح واء شد است تمامای کوفت القمه بفتح نون و
 فتح سین بی نقطه بنده خواه غلام باشد و خواه کنیز **یعنی** گفت امام زین العابدین
 علیه السلام که هر آنکه اینک داخل شوم باز را برحالی که با من باشد در دهی
 چند که خرباری تمام با آنها برای عیال خود کوشی یا برحالی که تحقیق بسیار
 میل کوفت داشته باشند محبوبتر است سوی من از آنیکه از او کم بند **نقل از حدیث**
امام عَنِ ابْنِ عَبَّادٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 إِذَا اصْبَحَ خَرَجَ فَأَدَّى فِي طَلَبِ الرِّزْقِ قَتْبَةً لَهُ بَايَ ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ أَنْ
 تَذْهَبَ فَقَالَ أَنْصَدُ لِي لِيَا أَيْلَ لَكَ أَنْصَدُ قَالَ مَنْ طَلَبَ لِحَالِ قَوْمٍ مِنْ
 اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ **شرح** الاصباح رسیدن بوقت طلوع افتاب غایب یا بغیر یا بقیه
 و الف و کسر و ال بی نقطه و یاء و نقطه در باین منقلب از و بصیغه اسم فاعل

درهم

باب ضرر حالت از غافل خرج الغادی گفته کاری در اقول روز انصاف منتهام
 انکار است یا بمعنی که تو در کار و تصدق کردن نیستی صغیر هو جامع بمصد و طلب
 من برای غنبت است مثل آنست که بی عیال بیفتد عین بی نقطه و کسر لام و تشدید یاء و
 نقطه در باین مرفوع و صدقه است **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام
 گفت که بود امام زین العابدین علیه السلام بايتروش که کاهی چون میرسد بوقت طلوع
 افتاب از خانه بیرون میرفت برحالی که در اقول روز بیرون بیرون میرفت برای کسب
 روزی میرفت شداور که ای پسر رسول الله کجایم و می گفت که تصدق میکنی برای عیال
 خود یا بمعنی که برایشان تصدق میکنی گفت شداور که یاد کار تصدق کردن امام
 گفت که هر که کسب کند حلال را بران کسب او نسبت باشد با الله عزوجل تصدقات بلند
 مرتبه **نقل از حدیث** قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَأْخُذُ بِأَدَبِ
 الْفَرَادِ اَوْشَعَ عَلَيْهِ اِشْعَ وَإِذَا اَمْسَكَ عَلَيْهِ اَمْسَكَ **شرح** یا خدایم و حناء
 باعظمه و ذال با نقطه بصیغه مضارع معلوم غایب باب ضرر است بمعنی عمل است
 الادب بفتح هجره و فتح ذال بی نقطه و باء بی نقطه و روش خوب و اضافه ان با الله تعالی
 باعتبار اینست که او تعلیم ان میکند چنانچه سوار است تعلیم ان میکند کاهی بفراخ کردن
 بحام تا کام را فراخ گذارد و کاهی ببتک گرفتن بحام تا کام را تنگ گذارد **یعنی** گفت
 رسول الله صلى الله عليه واله که بد رستی که مؤمن عمل میکند بروشی که الله تعالی او را تعلیم
 ان میکند باینکه چون فراخ گیرد الله تعالی بر او و زویرا احکام میشود در نفقه
 دادن عیال و چون تنگ گیرد بر او تنگ میکند در نفقه دادن عیال **سید مرتضی**
اصل عَنْ ابْنِ عَبَّادٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ سَعَادَةُ الرَّجُلِ أَنْ يَكُونَ الْقِيمَ عَلَى
 عِيَالِهِ **شرح** من برای سبب است سعاده بفتح سین بی نقطه عاقبت بخیری القیم
 بفتح قاف و تشدید یاء و نقطه در باین مکسور منصوب و خبر بکون است **یعنی**
 روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بسبب عاقبت بخیری مرد است
 اینکه باشد کار ساز بر عیال خود یا بمعنی که نفقه ایشان را بخود و ارسد تا مبادا
 گذارد کند **نقل از حدیث** سَمِعْتُ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ يَتَّبِعُ الْمُؤْمِنُ أَنْ
 يَنْقُصَ مِنْ قُوَّتِ عِيَالِهِ فِي الرِّشَاءِ وَيَزِيدَ فِي قُوَّتِهِمْ **شرح** المؤمن يفتقر و اوافر و

الله

آنکه هیزم است و شاید که مراد اینجا باعث حرارت باشد تا شامل لباس پوستین
و مانند آن نیز باشد **یعنی** شبیه آن امام رضا علیه السلام میگفت که سزاوارست
برای مؤمن اینکه که کند اخذ و عمل خود در زمستان و زیاد کند در افراتیه و باعث
حرارت ایشان شاد رفت باینکه در زمستان اکثر میوه ها و مانند آنها نباشد به خرج
خواراک کمتر میتواند کرد لیک به خرج هیزم و مانند آن تلافی آن میشود **باب پنجاه و پنج**
بجمله اصل باب من یلزم نفقه شرح این باب بیان میکند که لازم میشود نفقه
دادن او را بیکس در این باب سه حدیث **اول اصل** عن حماد بن عمار عن ابي عبد الله
عليه السلام قال قلت له من الذي أجبر عليه ويلزمه نفقه قال الزوج
والولد والزوج **شرح** والدان شامل جد و جدّه نیز هست و ولد یعنی و او و فرج و لام
شامل فرزندان و نیز هست و لزوم نفقه ساقط ندارد با اشتراط بعض شروط و الا
لازم می آید که هر یک از پدر مادر و غیره را واجب نفقه دیگر باشد بر وجه مطلق
نیست بلکه بر مقتضایست که طلاق نه هلد پس ساقط ندارد با آنچه می آید در کتاب النکاح
در حدیث هشتم باب حق المرأة على الزوج که باب صد و پنجاه و دوم است که لا یجبر
الرجل الا على نفقة الابوين والولد بیان میشود **یعنی** روایت از حماد بن عمار از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت که گفتیم امام را که کیست آنکه مجبور میشود بر او و لازم میشود مرا
نفقه دادن او امام گفت که پدر و مادر و فرزندان و **دوم اصل** عن ابي عبد الله
عليه السلام قال اني أجبر المؤمن بين صلوات الله عليه و سلم و بيني فقال
خذوا بنفقتهم أقرب الناس منه من العشرة كما يأكل من لبن أمه **شرح** این حدیث
مجموع است بادرین برای تعدد است خد و بمعنی صفت است اقرب مضروب و مضروب
خد است و مراد با قریب مادر است اگر باشد و الا جد و جدّه است اگر باشند و شاید
که غیر ایشان نیز شامل باشد اگر ایشان نباشند و بنا بر این حضری که مفهوم است از
حدیث سابق و حدیث اینده مخصوص خواهد بود با عدلی بین من در سنه معنی نیست
ضمیر مستتر در یاکل راجع با قریب است ضمیر میراثه راجع بید است **یعنی** روایت از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت که آورده شد نزد امیر المؤمنین صلوات الله علیه
بنی که مالی نداشت پس گفت تکلیف کنید بنفقه دادن او کسی را که نزدیکتر مردمان باشد

نسبت با بنییم از جمله خویشان چنانچه بنفقه و میراث بنییم را اگر مردی سالی را و مانند
سوم اصل عن محمد بن مسلم عن ابي عبد الله عليه السلام قال قلت له من
يلزم الرجل من قرابته ممن ينفق عليه قال الواالدان والولدتان والزوج
شرح من یفقه میم و سکون ثمن استقامتیه است یلزم بصیغه معلوم باب علم است
و ضمیر مستتر در ان فاعل و راجع بن است و مراد یلزم کسی لزوم نفقه آنکس است الرجل
منصوب و مضروب یلزم است و میتواند بود که یلزم بصیغه مجهول باب افعال باشد
و ضمیر مستتر مضروب اول و نایب فاعل باشد و الرجل مضروب دوم باشد من درین
قرینه برای سبب است القرب به یفقه قاف خویشی و ضمیر مستتر در یفقه راجع بن
موصول است و ضمیر علیه راجع بن استقامتیه است و میتواند بود که من درین
قرینه و در من برای بعضی باشد و قرابه بمعنی خویشی آن باشد و ضمیر قرابت و ضمیر
یفقه راجع با الرجل باشد و ضمیر علیه راجع بن موصول باشد **یعنی** روایت از محمد بن
مسلم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفتیم امام را که کیست که لازم میشود
سبب خویشی و نسبت بکسی که نفقه میکند بر او امام گفت که پدر و مادر و فرزندان و زن
باب پنجاه و ششم اصل باب الصدقة على من لا یقر شرح این باب بیان صدقات
بر کسی که غنی است او را در این باب دو حدیث **اول اصل** قلت لابی عبد الله
عليه السلام أطعم سائلا لا یعرفه مسلما فقال نعم أعط من لا یعرفه
ولا یأمر ولا عدو ولا یحقر إن الله عز وجل يقول يقول وقولوا للناس حسنا
ولا تطغوا من أنصب لشي من الحق أو دعا إلى شئ من الباطل **شرح** گفتیم امام
جعفر صادق علیه السلام را که اطعام دم سائل را که غنی است او را که مسکین است
یا نه امام پس گفت که اری بد کسی را که غنی است او را بد و سستی و نه دشمنی برای دین حق
بد کسی که الله عز وجل میگوید در سوره بقره که گوید برای مردمان نیکی را با جمعی که
نسبت نیکی دهید با ایشان در ظاهر سلوک چنداں نیکی ایشان بر شما ظاهر نشده است
و اطعام مکن کسی را که عداوت کند چیز را از دین حق یا خواند مردمان را سوی چیزی از دین
باطل **دوم اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام انه سئل عن السائل کمال
ولا یذبح ما هو قال أعط من وقعت له الرحمة في قلبك وقال أعط دونك

الَّذِينَ قُلْتُ كَثُرَ مَا يُعْطَى قَالَ أَتَبْعُهُ دُونَ ذَلِكَ **شرح** تفسیر و این کثرت در شیخ
 حدیث دوم باب سوم و مراد اینجا باربعه و این چیز است که بجهنم را نفع نرسد
 مسکون از دوزخ خواهد افتاد و خواه چند **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه
 السلام این که او پرسیده شد از سائل که سوال میکند و دانسته میشود که جنت
 او یا عقی که آیا دین حق دارد یا ندارد امام گفت که بدیه کسی که افتاد برای او
 رحیم در دل تو و امام گفت که بدیه این قسم سائل را که از پدرم گفت که جنت بیشتر
 آنچه داده میشود باین قسم سائل امام گفت که چهار دانگ **باب پنجم و هفتم**
اصل باب الصدقة على أهل البوادي وأهل التواضع التواضع سبب بقیة
 و تخفیف و او و الف و دال ببقیة عامه مردمان یعنی جمعی که سیاهی لشکر نامند
 نمی آیند و مراد اینجا جمع است که پیروی امام حق نمیکند و گاهی سوادست عمل میشود
 در روستا و آن دههای دور شهر است **یعنی** این باب بیان تصدق بر اهل صحراها
 و اهل سیاهیت در این باب سه حدیث است **اول** اصل سألنا أبا عبد الله
 عليه السلام عن الصادق عليه السلام عن أهل البوادي والتواضع فقال الصادق عليه السلام
 الصدقات والنساء والزمنى والضعفاء والتواضع وكانوا يسمونهم أولئك
 ثم لا يبين بغير أصحاب التواضع **شرح** الرمنی بفتح زای بانقطة و مسکون میمون
 و الف مقصوده جمع زمین بفتح زای و کسریه و باء و نقطه در پایین صاحبان
 اقامت مثل کور و ولنگ و مانند آنها اولئك اشارت جمعی که صفات سابقه
 ندارند بخانه بفتح حاء بانقطة و نشد بدعیم و الف و نون و باء و نقطه در پایین
 و نون جمع خان بدو آنان مردمان که ادراکی ندارند اما بواجب میر و ندالت و رخصت
 شمرین بانقطة و ضم عین ببقیة و سکون و او و راء ببقیة مصدر باب نصر و چون
 ادراک **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از تصدق بر اهل
 صحراها و سیاهی لشکر که دین حق ندارند پدر امام گفت که تصدق کن بر اطفال ایشان
 و زنان ایشان و صاحبان افت ایشان و اهل ایشان و پیران ایشان و عبادت
 امام علیه السلام این بود که نمی میکرد از تصدق بر این جماعت بدو آنان از جمله ایشان
 میخورد بدو آنان اهل ادراک را از جمله ایشان **دوم اصل** عن ميثم بن عبد الله

الزنا
 و
 التواضع

قال قال أبو عبد الله عليه السلام أعطوا الكبر والكبرة والصغيرة والصغيرة
 و... و وقعت له في قلبك رقة و أياك وكل وقال يديها و هزها **شرح** كل حتم
 کامل و نشد بدو لام مضویت و صافیت بضم و مؤنث که بعد از آن مذکور است
 لیک راوی فاصله کرده میان مضاف و مضاف الیه بقول او که و قال یده بر این لغا
 باینکه امام در وقت گفتن ضمیر کلها اشارت بدست کرد و در وقت گفتن کل در کلها
 اشارت بدست نکرد و بدو یها بالف مقصوده ضمیر مؤنث غایبه است و راجع آ
 بعاده که اهل بوادی و اهل سوادند و مراد کلها تمام عیار ایشان است **یعنی** خایه که در
 حدیث سابق مذکور شد و یاد یده یعنی مع است و یده بتقدیر باماله یده است
 و او در و هر یها برای عطف بر قال است هر بیتی ها و نشد بدو زای بانقطة بضعفه
 ماضی معلوم باب ضربات الهز بفتح هاء حرکت دادن ضمیر منصوب راجع است بدو
یعنی روایت از ميثم بن عبد الله قصاب گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که صدقه
 بدو از جمله عامه پیغمبر در او پیر و زرا و کبر و کچان را و دختر کوچک را و کسی را که افتاد
 برای او در دل تو رحمت و نکاه را از یکدیگر خود را و تمام عیار ایشان را یا یعنی که
 که صدقه باین قسم کسی مید و امام گفت یا ميثم میم و بدست خود ها را در کلها و حرکت
 فرمود بدست خود را اینجا ب راست و چپ چنانچه حرکت میدهد از او انگشتان را امتناع
 از کار می کند **سوم اصل** قلت لأبي عبد الله عليه السلام إن أهل التواضع
 يفتخرون علينا وفيهم اليهود والنصارى والنجوس فصدق عليهم فقال
 نعم **شرح** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که بدستی که اهل سیاهی بسیار
 دارند میشود بر ما و در میان ایشان جهودان و ترسیان و کبران هستند اما پس
 تصدق کنیم بر ایشان پدر گفت که آری **باب پنجم و هفتم اصل** باب كراهية زنا النسا
شرح این باب بیان مکروه بودن برکردن زنا که است بی دادن چیزی در این باب پیش
 حدیث است **اول اصل** قال رسول الله صلى الله عليه وآله لا تقصعوا على النساء
 مسألته قالوا لا أن المساكين يكرهون ما أفعله من زناهم **شرح** گفت
 رسول الله صلى الله عليه وآله که میرید بر کد کدای و رسیان این که اگر نه این میبود
 که ساکنین کاه دروغ میگویند در میان قدر و ثباتی خود بمطلب نمی رسید که

برگردانید ایشان را بیدادن چیزی **دعوت اصل** قال ابو جعفر علیه السلام اعطوا
 الشائل ولو كان على ظهر قمر **شرح** گفت امام محمد باقر علیه السلام که چیزی مده
 گذار هر چند که آن کابر نیست اسبی سوار باشد **سوم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام
 قال کان فیما ناسی الله عز وجل به موسی علیه السلام قال یا موسی اکریم الشائل
 یسئلک سیرا فیرد علیک لانه یا نبیک من لیس و لا جان ملائکه من ملائکه
 الرحمن یا لوانک فیما حوالتک و کیا لوانک عمتا لوانک فانظر کیف انت صانع
 یا ابن عسر ان **شرح** الان بکر هر سوز و سکون نون و سین بدین نقطه اسم چند افتی نشد
 یا ادمیان جان بجم والف و شد بد نون اسم جمع جن بکر سیم و شد بد نون و ان اسم
 جن جنی شد بد یاء است ملائکه مرفوع و خبر مبتدی محذوف بتقدیم ملائکه
 و این اشارت با مثال چیزی می آید بصدیق یا زده باب النوار و حوالتک عناه با نقطه بصیغه
 ماضی متکلم و حده از باب تفعلیل التحویل دادن نعمت و کس نوتک بنون بصیغه
 ماضی متکلم و حده از باب تفعلیل التحویل دادن نعمت در مقابل کس **بعنی** روایت
 از امام محمد باقر علیه السلام گفته که بود در اینجا از گفت الله عز وجل یا موسی علیه السلام
 اینکه الله تعالی گفت که ای موسی کرامی و ارسائل را بخشیدنی اندک یا بید گردانیدی خوشا
 زیرا که شان اجنت که گاهی می آیند نزد تو جمعی که نیستند میان و نه جنیان ایشان
 فرشتگانند از فرشتگان تدبیر کنند هر چیزی طلب میکنند از تو در آنچه عطا کردم ترا
 بعنوان فضل و طلب میکنند از تو از آنچه عطا کردم ترا در مقابل کس تو پس نگاه کن
 که چگونه تو خواهی کرد ای پسر عمران **چهار اصل** حضرت علی بن الحسین علیه السلام
 السلام یوما حین صلی الغداة فاذا سائل بالباب فقال علی بن الحسین اعطوا
 الشائل ولا تروا سائلا **شرح** حاضر شده نزد امام زین العابدین علیه السلام در روزی
 و قری که گذارد نماز فجر را پس ناگاه سائلی در در خانه بود پس گفت امام زین العابدین علیه السلام
 که چیزی دهی یا نه سائل او بر مگردانید بیدادن چیزی سائل را **پنج اصل** عن ابی جعفر علیه السلام
 انی انما عرفت الله علیه و السلام قال قال ما مع رسول الله صلی الله
 علیه و آله سائلا قط ان کان عنده اعطى و لا قال یا فی الله **شرح** یا فی صیغه
 مضارع غایب معلوم باب ضرب است با در بر روی تقدیمه است و ضمیر راجع بطلوب

سائل است **بعنی** روایت از ابواسامه زید بنیه و پیش از امام جعفر صادق علیه السلام راوی
 گفت که امام گفت که بی عطا برنگردانید رسول الله صلی الله علیه و آله سائلا هرگز
 بیان این را که اگر چیزی بود نزد او میداد و اگر نبود میگفت که مراورد الله تعالی انرا
 بخوارم و او ایست که وعد میداد سائل را تا در وقتی دیگر یا چیزی می ستاند **ششم اصل**
 قال رسول الله صلی الله علیه و آله لا تروا الشائل و لو یظلف محترق
شرح الظلف بکسر طاء با نقطه و سکون لام و فاستحق معیشت و سم شکافه که در کار و گوشت
 میباشد و اول مناسب ترست اینجا الحرق بحاء بدین نقطه و راه بدین نقطه و قاف بصیغه اسم
 فاعل باب فاعال سوخته و براده کرده شده و سائل را اول وصف تنگی معیشت با حرق
 باعتبار صاحب است نظیر عیشت را ضیعه و بنابر دوم وصف هم به براده شدن
 باعتبار ایست که در سال خط اسم را براده میکرد و اند و میخورد و اند **بعنی** گفت رسول
 الله صلی الله علیه و آله که رد مکنید سائل را هر چند که آن را بدتانکی معیشت سوخته
 باشد یا نه **بعنی** که شما ایسار تنگ معیشت باشید **باب پنجاه و نهم اصل باب قد رما**
نقطه **شرح** الله ریفیع فاف و فتح دال بدین نقطه و راه بدین نقطه مقصد باب خبر
 و ضرب تدبیر کاری **بعنی** عاقبت تدبیر دران کار رعایت مصلحت حال خود و وقت
 خود دران کار ما موصوله است تعطف بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب تعالت
 الشائل منصوب **بعنی** این باب بیان فضیلت تدبیر چیست که میدهم سائل را در این
 باب و حدیث **اول اصل** عن الوکیلی بن صبیح قال کنت عند ابی عبد الله
 علیه السلام فاعطاه ثم جاءه آخر فاعطاه ثم جاءه آخر فقال لیسمع الله
 علیک ثم قال ان رجلا لو کان له مال یتبع فلیعلم فلیعلم ان او اربعین الف
 درهم ثم شاء ان لا یبعی منها الا و صعهما **شرح** حق لفعل فیتقی لا مال له
 فیکون بین الشائل و الذین یرد عا و اتمه قلت من فم قال احدیهم رجلا کان
 له مال فأنفق فی زوجة ثم قال یاری از فم فیتقی ان له ان جعل لک
 سبیلا الی الطی الزرق **شرح** شاید که راوی با امام علیه السلام در سفری بوده و رفقا
 مصلحت مدلت سفر بجا رفت رعایت مصلحت مدلت حضرت و تضحیح باینکه در سفر
 بوده گفت در کتاب الذی عاهد حدیث اول باب من لا یسخر اب دعوتی که باب من و دهم

و بدان حدیث مذکور شد که سائل سوم را چیزی داده و چهارم را دعا کرده پس از کتب
کافی اینجا اسقاطی شده و ما موافق گذشته شرح میکنیم پس بی نقطه و با یک نقطه
و غیره بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم بابا فعال جمله دعائیه است در اینجا
از کاتبان کافی اسقاطی دیگر شده زیرا که گذشت در کتاب الدعاء در حدیث سوم
باب سی و دوم که عن العیوب بن صبیح قال سمعت رسول الله يقول ثلثة ترد علیهم دعوتهم
نزل الله ما لا فائقة فی غیر وجهه ثم قال یا ربنا ردنی فیقال له الی ارض فانی و ردنی فی
دعای اهل ائمه و هو لها ظالم فیقال له الی اهل ائمه ارجع الی ربنا و ارجع الی ربنا
و قال یا ربنا ردنی فیقال له الی اهل ائمه فیقال له الی اهل ائمه فیقال له الی اهل ائمه
گذشته شرح میکنیم **بعنی** روایت از ولید بن صبیح بضم صاد بی نقطه گفت که بودم
در سفری نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس آمد نزد او سائلی پرسید سائل را
چیزی بعد از آن آمد نزد او سائلی دیگر پرسید او را و از چیزی بعد از آن آمد نزد
او سائلی چهارم پرسید امام گفت که فراق کناد الله تعالی بر تو روزی بعد از آن امام
گفت که بدرستی که مردی اگر سیو را و را مالی که در سببش با جهل هزار درهم بعد
از آن میخواست که باقی نگذارد از آنها در همتی را مگر اینکه گذارد آن درهم را و
حق که صدقات هر آینه بگیرد پس و ایمانند با بنوش که نباشد مالی او را پس
باشد از آن سه گز که مردود میشود دعای ایشان گفتن کیانند ایشان گفت یکی از ایشان
مردیست که روزی کرد او را الله تعالی مالی پس خرج کرد آنرا در غیر راه و روشن آن
با جمعی که تدبیر آنرا بپایان روی نکرد بعد از آن گفت که ای صاحب کل اختیار من
روزی ده مرا بر گرفته میشود او را از جانب الله تعالی که یا روزی ندادم ترا و عوف
که نفرین کرد بر من خود بر حالی که او از من را ظالمست پس گفت میشود او را از جانب
الله تعالی که آیا نکرد انبیا که کار او را بدست اختیار و ثبات داشت باینکه طلاق او
در دست تو بود اگر رعایت ادب میکردی در سبکی مهر وادی آن پیش از دخول
و مردی که نشست در خانه خود و کسب روزی نکرد و گفت که ای صاحب کل اختیار
من روزی ده مرا بر گرفته میشود او را از جانب الله تعالی که آیا نکرد انبیا که برای تو
سوی طلب روزی **دوم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول فی

دیگر روایات از ولید بن صبیح
بعد از آن آمد نزد او سائلی
۵۵

السؤال اطلعوا اقلتم ان شئتم ان تردوا و افا اذا و اوالا فقد اذینم حق
یومیک **شرح** التوالی ضم سین بی نقطه و نشد یا همزه و الف جمع سائل که بیان **بعنی**
شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت در کتابی که طعام دهید مگر با
اگر نخواهید که زیاد کنید بر سر کسی زیاد کنید و اگر نخواهید پس تحقیق کرده اید حق
روز خود را **باب ثلثه اصل باب دعاء السائل شرح** این باب بیان دعاء سائلست
برای کسی که چیزی با او میدهد در این باب دو حدیث **اول اصل** عن زید بن ابي القیاس
عن زکریا قال اذا اعطيت مؤمناً فلقنوه الدعاء فانه يستجاب له الدعاء لهم
فیکم ولا يستجاب لهم فی انفسهم **شرح** زیاد بن مروان از او بیان امام جعفر
صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است قندی بفتح قاف و سکون نون و ذال بی نقطه
منسوب بقند هاربت با بعضی قد فرغوا است ضمیر مستتر در ذکره راجع بر زیادات
ضمیر اول جمع من موصوله است که عبارت از امام است ضمیر قال جمع من موصوله است ضمیر راجع باهل
مواضع که از ایشان خوب شنیدند و او در کتابها **بعنی** روایت از زیاد قندی از امامی
که زیاد ذکر کرد او را امام گفت که چون چیزی دهید یا ملازمی تلفظ کند یا بشا
دعای روح شما چه بدرستی که شان نیست که مستجاب میشود دعای برای ایشان
در حق شما بر حالی که مستجاب نشود برای ایشان در حق خودشان **دوم اصل** عن ابی
الفضل علیه السلام قال لا تحقر وادعوه احد فانه يستجاب له الدعاء
والفضل فی فیکم ولا يستجاب لهم فی انفسهم **شرح** روایت از امام موسی
کاظم و امام رضا علیهما السلام که گفت که حقیر بشه باید دعای کسی را یا بفرستد که سائل او را
چیز دهد تا باعث دعای ایشان شود چه بدرستی که شان نیست که دعا مستجاب
میشود برای جمیع و در حق شما بر حالی که مستجاب نشود برای ایشان در حق
خودشان **باب ثلثه ویک اصل باب ان الذی یسمی الصدقة شریک صاحبها**
فی الامر شرح این باب بیان اینست که وکیل که قیمت میکند صدقه را شریک دهنده
است در مرد در این باب سه حدیث **اول اصل** عن صالح بن مرزبان قال دفع
الزکوة لثلاث بن عبد ربه و رآهم من الزکوة فاقبضها فاقبضها فاقبضها فاقبضها
فلم یقبضها فقلت لا فانه معنی کلامه فیه بعض القاططه فطرح ما کان

بقی من الذی لم یؤتمم وقلت مغضبا فقال لی ارجع حتی احدثک فی شیء یجفع
 من جعفر بن محمد فرجعت فقال قلت لا یجوز علی السلام ان یؤتمم
 اذا وجبت رکعت آخرتها فاذا وقع منها الا من اقیضها به یقیمها قال نعم
 لا بأس بذلك اما انما احدث المصطفی قال صلیح فاذا احدثت الذی لم یؤتمم
 یجفع الحدیث فقسمتها **شرح** غلطه بکسر وفتح وضم غیر بانقطه وسكون لام
 وطاء بانقطه مصدر باب حسن وضم ریاست حیث یفتح حاء بانقطه وسكون یاء
 دو نقطه در یابین وضم وکسر وفتح ناء سه نقطه اینجا ظرف زمان است واکثر در مکا
 می باشد و مضاف بجمله است **روایت** از صاحب بن زین یفتح راء بانقطه وکسر
 زای بانقطه گفت داد بن شهاب بن عبد ربیه در همین چند روز که گفتیم
 انها را پس مردم نزد او روزی پس پرسیدم که آیا قمت کردی انها را پس گفت که نه
 پس شنو این را یعنی که در آن روزی بود پس انداخته اند که مانده بود با من را
 در هم ها و بر خواستم غضبان پس شهاب گفت مرا که برگرد تا آنکه حکایت کنم تا
 بجیزی که شنیدم انرا از جعفر بن محمد پس برگشتم پس شهاب گفت که گفتن امام
 جعفر صادق علیه السلام را که بدستی که من چون واجب شود رکوعه من بیرون
 میکنم انرا از مال خود یا پس می دهم بعضی انرا بکسی که خاطر جمع با و تا قمت کند انرا
 امام گفت که آنی نیست پروایی بان آگاه باش بدستی که او یکی از دو دهنده رکوعه
 گفت صالح که پس برداشتم در هم ها را و وقتی که شنیدم ان حدیث را پس قمت کردم
 انها را **روایت** از ابن عمر بن عبد الله علیه السلام قال لو جری المرفوع علی
 ثانیین کذا لا یجوز واکلامه فی من غیره ان یقتصر صاحبیه من آخره **شیخ**
شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که اگر کرد عطا بر هشتاد
 دست هر آینه مزد داده میشود ایشان به سکی ایشان در آن عطا فی آنکه که کرده
 شود صاحبان از مزد او چیزی **روایت** از ابن عمر بن عبد الله علیه السلام فی الرجل
 یعطی الذی لم یؤتمم قال یجوز که مثل ما یجری المصطفی ولا یقتصر المصطفی من
 آخره **شیخ** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که تا
 میشود در هم ها که قمت کند انها را امام گفت روان میشود برای او مثل ثوابی

که روان میشود برای دهنده و اگر کرد و نمیشود دهنده از ثواب خود چیزی **باب شصت**
روایت از باب الاثار **شرح** این باب بیان فضیلت ترجیح برادر مؤمن بر خود در
 دوزخ و دنیا و مانند آن در این باب سه حدیث **اول** اصل سالت ابا عبد الله
 علیه السلام عن الرجل لیس عنده الا قوت یومیه یعطیف من عنده قوت یومیه
 علی من لیس عنده قوتی و یعطیف من عنده قوتی علی من دونه و لیس له علی
 غیر ذلک ام ذلک کله الکفای الذی لا یلام علیه فقال هو امر ان افضلکم غیر
 آخرکم علی الشریفة والاثر علی نفسه فان الله عز وجل یقول و یؤخر قوت
 علی انفسهم و لو کان فیهم خصاصه والاثر الاخر لا یلام علی الکفای و الذی
 علیا خیر من الذی الشغل و ابدا من یعول **شرح** هو امر ان تا آخر برای فاده اینست
 که برادر و شوهر دو واقع است و باید که منافات ندارد الرغبه یفتح راء بانقطه و
 سکون عین بانقطه و باء یک نقطه مصدر باب علم خواش و مراد اینجا هم بابیت با برادر
 مؤمن الاثره یفتح همزه و فتح ناء سه نقطه و لاء بانقطه ترجیح برادر مؤمن بر خود و باید
 علیا خیر من الذی الشغل برای توضیح شق اولست و ابدا من یعول برای بیان شرط اولست
 بیان اینکه آنچه مرغوب است ترجیح بر خود است نه بر واجب المفقود **که کوی** که ظاهر
 آنچه می آید در کتاب المعیثه در باب دخول الصوفیه علی ابي عبد الله علیه السلام
 و احتیاجهم علی اینست که این است از مفسرین و استند بر اینست که یزید
کوی که از این دو جواب است اول اینکه آنچه می آید معنی بر تنزل و تسلیم غیر واقعت دوم
 اینکه معنی مفسرین قدر مشرکت میان دو قسم **اول** انهم مصطلح علیه اهل فن اصول
 فقه است و ان حکمی است از جانب الله تعالی که بر طرف شود بحکم دیگر از جانب او که
 منافات با حقست **دوم** آنچه مختلف شود باختلاف احوال مثل اینکه چون مؤمن باشد
 ایشار مستحب مومک شود و چون کافر یا منافق باشد ایشار حرام شود چنانچه گذشت در حد
 اول و باب پنجاه و ششم و مثل اینکه برای صاحب عیال و اتباع ایشار برایشان یا بر خود
 بروش که خلاف مصلحت عیال و اتباع داری باشد منی عنه باشد و برای غیر صاحب
 عیال و اتباع ایشار بر خود مستحب مومک باشد و عدم حوازا استدلال در قیام اولست و
 مراد در کتاب المعیثه شامل قیوم است و بیان این دو جواب میشود در شرح ان ائمه

در حدیث سابق **مسئله فصل** قال ابو عبد الله عليه السلام ما من عبد قال ان
 غير حاجته فيموت حتى تجوز به الله اليها ويثبت الله له بها النار **شرح** ما
 مشابه لبر استمن زائده است برای تاکید عموم عبد و هر دست لفظ او مرفوع است
 محلا واسم ماست لیس الخبر ماست فیموت مرفوع بعطف بر لیس ال است حتی برای استفا
 منقطع است بنا بر اینکه قادر فیموت برای تعقیب بیفصله باشد نظیر قول شاعر
 لیس العطاء من الفضول بما حقه حتى تجود وما لك قليل ثبت بناءه نقطه
 و باده بکفله تمام و نقطه در بالا بضعفه مضارع غایب معلوم باب افعال مضارع
 و معطوف بر محوجه است **بیک** گفت امام جعفر صادق علیه السلام که نیست هیچ
 باین روش که کدای کند و در حاجی بر میرد بی فاصله لیک محتاج میکند او را الله تعالی
 سوی کدای و ثابت میکند در دیوان جزای عمل او الله تعالی برای او بسبب آن کدای
 اثر جنت را اثبات است بابت سوره بقره لایس لول الناس الخ **باب ششم**
چهارم فصل باب که هبه مسئله **شرح** الکراهیه بفتح کاف و راء بید نقطه و الله
 و کسرها و تخفیف یاء و دو نقطه در پایین مصدر باب علم ناخوش شمردن چیزی
 و اینجا مصدر مضارع مفعولست **ببین** این باب بیان مکرر و شمردن کدای است
 باینکه که حاضر و غایب باشد یا نباشد یا نباشد که در این باب هفت حدیث است **اول**
اصول عن سمیع ابی عبد الله علیه السلام یقول انما کذا و سؤال الثانی فانه
 ذل فی الدنيا و فقر فقیهون و حجاب طویل **توهم الفیقه** **شرح** و ثابت
 از کسی که شنید از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت دو در داری یکی دیگر
 خود را و طلب چیزی از مردمان را چه بدستی که ان طلب باعث خواریت در
 دنیا و باعث حاجتی است که شتابان میکند از برای خود و باعث حساب
 دور و دراز است در روز قیامت **دوم** **فصل** عن محمد بن مسلم قال قال ابو جعفر
 علیه السلام یا محمد لو تعلم ما فی المسئلة ما قال أحد أحد و لو
 تعلم المعطى ما فی العطیة ما رد أحد أحد **شرح** و ثابت از محمد بن مسلم که
 گفت امام محمد باقر علیه السلام که ای محمد اگر میدانست طلب کننده که چیست
 در طلب از نقصان مرتبه طلب نمیکرد کسی از کسی و اگر میدانست دهنده که چیست

در دادن از کار مرتبه رد نمیکرد کسی را **سوم** **فصل** قال رسول الله صلى الله عليه
 وآله لا یبى ثلث ید الله العلیا و ید المعطى الی ثلثها و ید المعطى اسفل
 الا یدى و استمعوا عن السؤال ما استطعنتم ان الا زقاق و هوها حجب
 من شاء فی حیاه و أخذ رزقه من شاء هنک الحجاب و أخذ رزقه و الله
 یبى سیده لکن یاخذ أحد کحیاه ثم یدخل عرض هذا الوادی فیحطب
 حتى لا یبق طرفاه ثم یدخل به الشوق فیبیعه ثم ید من ثم و یاخذ ثلثه
 و یصدق بثلثه و خیر له من ان یسأل الناس اخطوه او حرّموه **شرح**
 تقسیم بری سه قسم بروی دیگری آید در حدیث ششم باب الاتفاق که باب هشتم
 دوم است و در آنها بضم دال بید نقطه و سکون و اوون و مضمومت بظرفیت و غیر
 مضمومت و مضمومت بضم حاء بید نقطه و ضم جیم و باده بکفله جمع حجاب مرفوع و
 مبتدات و جمله خبر آن است و مراد اینست که پیش از وصول مردمان برزخهای
 خود حجاب چند بر روی ایشان هست و آنها حایاهای ایشانست صاحب قاموس
 گفته که و دون النهر جماعة ای قبل ان یصل الیه فقی یقاف و یون و باده منقلب
 از او و بضعفه ماضی معلوم غائب باب علم است یا بالف منقلب از باده از باب
 ضرب است احد که اینجا عبارت از مرد فردی که عیال ندارد و عدم التقای طرفین
 الیجان پیش از کشیدن آن وقت بشتن است پس منافات ندارد و امکان کرده که
 ان و بدست گرفتن بعضی از وقت نقل ان سوی باز و ذکر این برای بیان اینست
 که با وجود سکنتی یا بهیضم کشیدن ان بدوش نهترست از سوال چنانچه ذکر
 نصدق بشتن برای بیان اینست که با وجود آنکه هر روز یکبار یکدوم و بار یکی
 بیژنی چاشته دیگری برای شامه این بار که ان کشیدن بهترست از سوال زیرا که
 اگر تصدیق نکند ذخیره نزد او جمع میشود و محتاج نمیشود باین تکرار العزم بضم
 عین بید نقطه و سکون راء بید نقطه و ضاد با نقطه غیر معین بمعنی غیر اتفاق
 افتادن جمله مکان وسیع و مانند آن **بیک** گفت رسول الله صلى الله عليه وآله
 دستم است اول دست قدرت و فضل الله تعالی که بلند ترست و دوم دست
 مرد دهنده که چون بلند دست نزدیک دست او است و دست مرد گیرنده که سواره

پائین تر دستها است و خود داری که از طلب چیزی از مردمان چند آنکه وسعت
 قدرت داشته باشد بیان این که بدستی که روزی میان صاحبان آنها و آنها
 حیاهاست که بردها بر عرضها صاحبان آنهاست بر هر که خواست نگاه داشت حجاب
 حیا خود را و فراموش کرد روزی خود را و هر که خواست در میان حجاب حیا را و فراموش کرد
 خود را و اینست که هر یک از عقیف و سائل بر حق خود میرسد و اینست که عقیف
 عرض خود را نگاه داشته و سائل عرض خود را بداده و این تفاوت عظیم است و لهذا در
 بیان این تفاوت گفته که قسم بانکه جان من بدست قدرت اوست که هر یک از این که در
 فرزندها دلیمان را بعد از آن داخل شود در هر جا که اتفاق افتد ازین دره که هرگز باز
 پر هیزم جمع کند تا آنکه بیکدیگر فرسند و سران دلیمان از بسیاری هیزم بعد از آن
 داخل کنان هیزم را در دوزخ اندازد و فرزند از این چهار یک صاعی از خرما و فراموش کرد برای
 خود دو دانگ از او و تصدق کند چهار دانگ آن بهتر است برای او یک طلب چیزی
 کند از مردمان خواهد دهنده او را و خواهد هر دم کند او را **جمله این فصل** قال رسول الله
 صلى الله عليه وآله إن الله تبارك وتعالى أحب شيا تقب و أبعض
 ليكتف به أبعض تحلفه الشك و أحب شيء أن ينال ولكن شيء أحب إلى الله عز وجل
 من أن ينال فلا يستحق أحدكم أن ينال الله من فضله و لو شيع تغلب
شرح الشيع بكثر شين بانقطه و سكون سين بانقطه و حين بانقطه بنقل که در
 میان آنکه میانین با و آنکه شست بهلوی شست است **یعنی** گفت رسول الله صلى الله
 علیه وآله که بدستی که الله تبارک و تعالی دوست داشته چیز را از بندگان برای
 خودش و دشمن داشته از برای مخلوق و میان این که دشمن داشته برای مخلوق
 او طلب چیزی را یا بخواهی که دشمن داشته از برای که طلب کرده شود چیزی از مخلوق الله شایسته
 و دوست داشته برای خودش از برای که طلب کرده شود چیزی از او و نیست چیزی محبوب
 تر سوی الله عز وجل از این که طلب کرده شود چیزی از او و چنانچه گفته در سوره فرقان
 قل ما يعصونك أن تقولوا لا دعاء و لكن يريدون أن يبلغوا بك الله لعلهم يحسبوا أن الله
 عز وجل يحولهم بينك وبينه فضل و هر چند که بنقل باشد **جمله این فصل** عن أبي عبد الله
 عليه السلام قال جاءته فتى من الأنصار إلى رسول الله صلى الله عليه وآله

و إليه فسلموا عليه و قد علموا السلام فقالوا يا رسول الله لنا إليك حاجة
 فقال ما لنا حاجتكم قالوا اننا بحاجة عظيمة فقال ما لنا ما نرجو قالوا
 نعم لنا على ربك الجنة قال فتكسر رسول الله صلى الله عليه وآله رأسه
 ثم نكت في الأرض ثم رفع رأسه فقال أفعلم ذلك يكمل على أن لا تالوا
 أعدائكم قالوا لا فكان الرجل منهم يكون في الشقة فينقط سوطه فيكره أن يقول
 لإنسان ناولي و إن من المستحقة و ينزل فيأخذ و يكون على المائدة فيكون
 بعض الناس آتوا من الماء منة فلا يقولوا ناولي حتى يقوم فبشر **شرح** الفخذ
 بفتح فاء و كسر و سكون حاء بانقطه و ذال بانقطه و بكسر حاء و سكون حاء طائفة از جمله قیل
 ما لنا ما نرجو و ضم تاء و نقطه در بالا جمع هات بکسر تاء است و ان اسم فعلت بمعنى
 اعطى نعمت تقدیر بران نعمت است و در مثل این رفع و نصب جایز است نکس مؤن
 و سب و بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب نضارت نکت بنون و تاء و نقطه در بالا
 بصیغه ماضی معلوم باب نضارت النکت نضرت کردن در زمین بر حجاب و اینر آنکه
 حتی برای استثنای منقطع است بقوم مضویبت **یعنی** روایت از امام جعفر
 صادق علیه السلام که گفت که آمدند طایفه از اهل مدینه سوی رسول الله صلى الله علیه وآله
 پس سلام کردند بر او پس جواب سلام ایشان داد پس گفت ای رسول الله ما را سوی تو حاجت
 است پس گفت که بدیدید حاجت خود را یا بخواهی که بگوید حاجت خود را گفتند که بدیدید
 که آن حاجتی است بزرگ پس گفت که بدیدید از چیست آن حاجت گفتند این که صام می شویم
 برای ما بر صاحب کل اختیار تو نهشت و امام گفت که بدیدید و بعد از رسول الله صلى الله
 علیه وآله سر خود را بعد از آن نفر کرد و در زمین چنانچه کسی که فکری دارد میکند بعد
 از آن برداشت سر خود را پس گفت بگویم شما را با شما بر شرط این که طلب نکنید از هیچ یک از
 مخلوق چیزی را امام گفت که بدیدید و در جمله ایشان را با بر و ش که میبود در سفر پس
 می افتاد تا دانه او پس بخواست که بگوید کسی را که به من از برای که بر از طلب و فرودم آمد
 بر خود بر میداشت از او میبود بر سر سفر پس میبود بعضی هم نشینان نزدیکتر سؤالی
 از او پرسیدند که بدیدید پس بگویم شما را **جمله این فصل** عن أبي عبد الله
 عليه السلام قال قال أبو عبد الله عليه السلام و رحم الله عبد اعف و تعفقت

من ذا الذي سأله فلم يعطه أو وثق به فلم يجبه **شرح** وروی تا آخر جمله کلام
 امام جعفر صادق علیه السلام است الضرب بفتح صاد بقطه وکراه بقطه وراه
 بقطه وراهی معروف که بسیار ظنست لهما بکراه وراه بقطه و الف ممدوده
 یوست درخت لا تظهر بظاء بانقطه وراه بقطه بصیغه نهی حاضر باب افعالت
 فوجان بفتح فاء وفتح راه بقطه وجم است من ذا الذي استفهام انکاریست که چه چیز
 وجم بصیغه مضارع غایب معلوم معتل الایم باب فعیل یا باب افعالت **یعنی** و
 منقول شده از لقمان اینکه او گفت لیسر بک ای لیسر که من چشمم صبر را و خودم پت
 درخت را پس بیافتم چیز را مشکله از تنگ دستی پس اگر گرفتار شوی بان روزی و بطله
 مکن مردمان را و اگر با عشارین شود که خوار شمرند ترا و غایبه نرسانند ترا چیزی بازگشت
 کن موی آنکه گرفتار کرد ترا باجه او توانا ترست برکتا دکارتو وطلب کن حاجت خود را از
 او گشت آنکه طلب کرد از او بر نالدا ورا با اعتماد بر او کرد در خجما با بر نجات نالدا ورا
باب شصت و پنجاه اصل باب المن شرح المن بفتح ميم و تشدید نون مصدر باب
 نصر کبی یا در زیاده بر نعمت خود شمرود و اظهار انعام خود بر آنکس و نعمت دادن و مراد
 اینجا معنی اولست و بنا بر معنی اول متعدی بنفس می باشد و بنا بر معنی دوم متعدی
 بعل می باشد **یعنی** این باب بیان میاهد یاد نعت است در این باب دو حدیث
اقوال قال رسول الله صلى الله عليه وآله ان الله تبارك وتعالى كره
 لرجل خصالا وكرهتها لئلا يصيبه من ولدي واتباعه من بعدى منها
 المن بعد الصدقة **شرح** گفت رسول الله صلى الله عليه وآله که بدوستی که الله تبارك
 وتعالى ناخوش شمرد برای من شش خصلت را و ناخوش شمردم آنها را برای اوصیا این
 جمله فرزندان من و برای شیعه ایشان بعد از من از جمله ان شش خصلت منت نهاد
 بعد از صدقه **در اصل** قال ابو عبد الله عليه السلام المن بعد الصدقة
شرح گفت امام جعفر صادق منت نهادن اهل بیکند احسان **باب شصت و پنجاه**
اصل باب من اعطى بعد الصدقة شرح این باب بیان می کند که داد صدقه را بعد از
 طلب در این باب پنج حدیث است **اقوال** عن ابي عبد الله عليه السلام ان
 ابي المؤمنین صلوات الله علیه بعثت الى رجل محنتا و اوساقي من مترو

البغیة وفي نسخة أخرى البغیة وكان الرجل ممن يرجو نوافله و يؤمل نافلة
 و نافلة و كان لا یبالی علیا علیه السلام ولا خیرة شیئا فقال رجل لا یبدر
 المؤمنین علیا علیه السلام والله ما سألک فلان ولقد کان یخبرک من المحنت
 أو ساقی و سق واحد **شرح** تفسیر و سق گذشت در شرح حدیث اول باب هفتم بغیة بضم
 با بکسرة و فتح عین بانقطه و سکون باء تصغیر و کراه بقطه و عین بانقطه زمین است
 حاصله از انواع مدینه در بیع با حشمت ایت عظیم دران زمین از امیر المؤمنین علی
 الله علیه وآله و بیع مذکور میشود در کتاب الوصایا در حدیث دهم باب صدقات
 التبیان الله علیه وآله تا آخر که باب سی و چهارم است و جمودی در کتاب خلاصه
 الوفا گفته که بغیة ما تجام الغین تصغیر البغیة للبر القربه الربا و یقال البغیة
 و هو عیون عملها علی ترابی طالب رضی الله عنه بیع اول ماصارت الیه و تصدیق
 بها و بیع جداها فی زمنه الف و سق تا آخر و فی نسخة أخرى البغیة از زیاده یادت کاتب
 برای اشعار باینکه آنچه گذشت تفسیر شده و است از کافی مثل نسخه جعفر بن محمد بن قولویه
 که مذکور در مصنف و استاد شیخ مفید بوده و او استاد شیخ ابو جعفر طوسی بوده
 و آنچه اینجا مذکور است تفسیر شده و است و میتوان آنکه این کلام مصنف باشد و مراد
 بسخنه صفوانی باشد که از نظرای مصنف است چنانچه بیان شد در کتاب الحجور
 شرح حدیث سوم باب الاشارة والقرعة فی الحسن الثالث علیه السلام که باب هفت
 سوم است بقیة بضم باء بکسرة و فتح قاف و سکون یاء دو نقطه در پایان و عین بقطه
 تصغیر بقیة است و تصغیر اخبار برای محبت است و حاصل هر دو تفسیر یکیت التواخیل
 زیاده ها بر عطا فقره ضمیر محو و هر چه جاراجع با امیر المؤمنین است یومتل بضم
 بصیغه مضارع غایب معلوم باب فعیلت التامیل میال الغافل معنی از و النالو
 بوزن و الف و کثر هسه عطاء مقرر از دیگر راه بقطه و سکون فاء و دال بقطه
 بر وزن کردن و مراد اینجا بی در پی کردن عطاست بجز نه بجم و زای بانقطه و هسه
 بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعالت **یعنی** روایت از امام جعفر صادق
 علیه السلام اینکه امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرستاد سوی مردی پنج بار
 شستر را از غرنمای بغیة و در نسخه دیگر بغیة است و بود غمزد از جمله کسی که امید

اعطيت

میبود فواصل ام المؤمنین را و بغایت محتاجات عطاهای مقرر او را و بی دوی کذا
عطای او را و عادت نمود این بود که طلب نمیکرد از علی علیه السلام و نه از غیر او و خبر
برگشت مردی امیر المؤمنین علیه السلام را که بخدا قسم که طلب نکرد از تو و آنکه و هر
آینه کافی بود او را از جمله بیج بارت تر یکبار شد **فواصل** فقال له امیر المؤمنین
عليه السلام لا اكفر الله في المؤمنين ضربك اعطيت انا و جعل الله
فيك انت اذا انا لا اعطى الذي يرحون الا من بعد المسئلة ثم اعطيت
بعد المسئلة فلما اعطيت من ما اخذت منه وذلك لا في عرضك لان
يتبدل لي وجهه الذي يعقرو في الزراب لربي و ربه عند تعدي له
و طلب جوا جيم اليه **شرح** لا که جمله انشاید است اعطيت بتقدير است تمام است
برای تفریح که بکلام ظرف مستقر و خبر بیت است و انت بفتح همزه و سکون نون
و فتح تاء و دو نقطه در باب الاستداس و این کلام برای تعجیبات از حال مخاطب باعتبار
اینکه افعال عجیب مستحب بالله تعالی میشود بالله ظرف لغو و متعالیهما بعد است
و انت بکسر همزه و سکون یاء و دو نقطه در پایین منقلب از همزه و کسر تاء و دو نقطه
در باب الاستداس و همزه و الفاء معتل اللام بانی باب ضرب است و مقصود از
اخر بانیان احرار بدل دادن و انصاف و در زین در سخن است که مذکور شود و خبر
بعین بنقطه و راء بنقطه و صاد بنقطه بصیغه ماضی معلوم مستکم و حده از باب
تفعیل تبدل یاء بنقطه و ذال بنقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باضطر
ایا ضرب است البدل دادن **یعنی** برگشت امیر المؤمنین علیه السلام که بسیار مکمل
الله تعالی در میان مؤمنان مثل ترا و میدم من و بخیلی میکنی تو برای خدای تو چون
من ندیم آنکه را که امید و است مرا و بعد از طلب بعد از آن دم بعد از طلب پس
عنیدم قیمت آنچه را که رفتم از او و ز که من در عرض این در آوردم و او را که دهد
روی خود که میمالد از ادراک برای صاحب کل اختیار من و صاحب کل اختیار
او نزد کمال پرستش او را و نزد عرض حاجتهای خود سوی او **فواصل** فمن فعل هذا الامر
المسلم و قد عرفنا انه موضع لصليته و معروفه فلم يصدر الله في دعائه
حيث يفتي له الجنة ليس انه و يجعل علي و بالخطام من ماله و ذلك ان

العبد قد يقول في دعائه اللهم اغفر للمؤمنين والمؤمنات فاذا دعا لهم
بالعقبة فقد طلب لهم الجنة فما انصفت من فعل هذا بالقول او
بحقيقة بالفعل **شرح** استعمال صديق و كذب در دعا که از قبیل انشاء است باعتبار
لازم است و ان اخبا نخواستند از اوقات الخطام بقاء بنقطه و طاء بنقطه **یعنی** پس هر که
کرد از باب او را در خود که سبب است برحالی که تحقیق شناخته باشد این که اولاً بقست
برای هر اهر او و احسان او پس راست نکفت الله تعالی را در دعای خود برای او در جانی
که از او میکند برای او بهشت را و زبان خود و بخیل میکند بر او بریزه از مال خود و
انچه گفته برای اینست که بنده کاهی میکند در دعای خود که خداوند آگاهان را بیامرد
برای مؤمنین و مؤمنات پس چون دعا کند برای ایشان با مرز که آهان پس تحقیق طلب
میکند برای ایشان بهشت را پس انصاف نور زیده آنکه کرد این را بجهت او و تحقیق نکرد
از او کرد **و در فواصل** عز آیه عبد الله عليه السلام قال المعروف ابنه
فاذا من اعطيت بعد المسئلة فاما كافيته بما بدل لك من وجهه
يكتسب ليلته ان قامتم كمالا فيل بين الزجالي والانشاء لا يهدي آية
توجهه حاجته ثم يعرف بالقصد لها قايبتك و قلبه يرجف و فواصله
ثم عند قدرا اذ دمه في وجهه لا يذني ارجع يكابله ثم يفرج **شرح** بيت
باء بنقطه و ياء و دو نقطه در پایین و راء و دو نقطه در بالا بصیغه مضارع غایب
معلوم باب تفعیل استیناف بیانی سابقست التبتیت تدبیر کاری در شب لیلته
منصوبت بر ظرفیت الارق بفتح همزه و کسر زای بنقطه و فاف یا الف میان همزه
و زای در شان و یفا نیز همزه منصوبت دارد التعلیل بصیغه اسم فاعل باب تفعیل کسی که از
هلوسه لو غلطد و اینجا استعاره شده برای کسی که متوجه جانیها شود و از هر کدام
برگردد بشب بقاء سه نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل است التعلیل
برای قرار دادن میان دو چیز و مراد اینجا اینست که مراد این را بخاطر خود میرساند و قرار
میکند که ایشان مانند زنانشند در اینکه دستگیری نمیکند و در حاجته برای تعذیر
و برای ملائت میتوان بود بجزم بعین بنقطه و زای بنقطه بصیغه مضارع غایب
معلوم باب ضرب است بر جف براء بنقطه و جیم و فاء بصیغه مضارع غایب معلوم

باب نصر است الف الف فتح فا وراه ببقطه والفت وکسر هسره وصاد ببقطه جمع
 فرجیه کوشتهای که میان شانه وزی بقل است ولزاد می از اینجاها شروع میشود
 جمع اینجا بجای تنبیه استعمال شده وان جایز است ترعد برآه ببقطه و غیر ببقطه
 ودال ببقطه بصیغه مضارع مجهول غایبه باب افعالت الارواح لوزانیدن
 تراد برآه ببقطه و نشدید دال ببقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفاعلت
 الفزاد میا لغه رد دمه منصوب ومفعولست مراد برکردن خون اینست
 که رنگ بدن خود را زنده کرده از ترس وجه یعنی راه است الکابه بفتح کاف و
 هسره والفت وباء بکفطه وکاهی فی الف لیکون هسره می باشد مصداق باب
 علم آند که **روایت از امام جعفر صادق علیه السلام** گفت که احسان
 عمل است که بعنوان ابتداء و بی طلب باشد پس اما کسی که داری او را بعد از طلب
 پس جز این نیست که عوض دادی او را بسبب آنچه داورا که روی اوست بیان از آنکه
 تدبیر میکند در شب خود برحالی که دلش است بر میگرداند از جانبی بجای دیگر
 این آنکه برای قرقر میدهد میان مردان و زنان نمیداند که کجا متوجه کند چنان
 خود را بعد از آن جزم میکند بقصد او آن حاجت را با پیرویش که می آید نزد تو
 برحالی که دل او میل زند و کوشته های میان شانه و زیر بازوی او را زانید می شود
 بقتیو بالکلیه برکردن خون خود را در راه خود که نزد تو می آید بیان از آنکه
 نمیداند که آیا بر میگرداند از این راه یا آزدکی یا با خوشحالی **سوره نمل** کن فی
 جلیس آی الحسین الرضا علیه السلام احذرنه وقد اجتمع الیه خلق کثیر
 یستألفونه عن الحلال والحرام اذ دخل علیه رجل ادم طوال فقال
 السلام علیک یا ابن رسول الله رجل من محبتک و محبتی بائک و انکما
 علیکم السلام مصدري من الحج وقد اقم قدت تقبلی و ما معی ما ابلغ
 مرحله فان رأیت ان تنهضت الی بلدی و لله قلی نعمه فاذ ابغث
 بلدی تصدقت بالذی توکلنی عندک قلت موضع صدقه **شرح** الامم
 بفتح هسره والفت وفتح دال ببقطه و تخفیف می کند کون الطوال ضمه خاء
 ببقطه و تخفیف و او دراز بالا ایا انک اینجا عبادت از رسول الله صلی الله علیه

نامام موسی کاظم علیه السلام واجداد عبادت از انیم علیه السلام تا عباد الله بن
 عبدالمطلب فاذا بلغت جزای شرط اولست پس والله علی نعمه جلد معتزله است و
 می تواند بود که جزای شرط اول خداوند باشد بتقدیر کان حسنا و جملة والله علی نعمه
 استیفاء بخوی باشد وفاد فاذا بلغت برای تقریر بران باشد **شرح** بودم در
 مجلس امام رضا علیه السلام در مدینه که میگردم با او تحقیق فرام آمده بودند
 سوزی و جمعی بسیار می پرسیدند و از آن مسائل حلال و حرام ناکاه داخل شد بر او می
 که می توان دراز بالا را گفت که سلام بر تو دای پس رسول الله من مردی از دوستان
 تو و دوستان پدیدان تو واجداد تو علیه السلام بازگشت مرا جمع است و تحقیق
 که کرده خرجی خود را و نیست با من آنچه رسم نویسیله ان بیک کوچ پس اگر بینی بزرگه
 کوچ فرما و مرا سوزی شهر من والله تعالی را بر من نعمتی هست پس چون رسم بشهر خود
 تصدیق میکنی با آنچه عطا میکنی مرا از جانب تو چه نیست مستحق صدقه در شهر خود
انقل فقال له الخیر رحمک الله فاقبل علی الناس بحیدرکم حتی تقرقوا
 و یخرجی هم و یسکتم ان الجعفر بن و حقیقه و انا فقال آذا ذنوب و فی الخیر
 فقال له سلیمان قدّم الله امرک فقام قد دخل الحجرة و بی ساعة ثم خرج وردّ الی
 و اخرج نیکه من علی الباب و قال ان الخیر انی فقال لها آذا فقال خذ هذی
 المائت دینار و استعن بها فی مؤنتک و نفقتک و تزیّنک بها و لا تصدق بها
 و لا تصدق فیها بعتی و اخرج قللا آذک و لا قرانی ثم تخرج **شرح** خیمه بفتح
 خاء با نقطه و سکون یاء و نقطه در پایان و فتح ناء سه نقطه است خراسانی بودن معلوم
 شده از **شرح** بر امام گفتند که او که بنشین رحمت کند از الله تعالی پس رو آورد بر مردی
 گفتگو میکرد با ایشان تا آنکه برانگه شدند و باقی ماندان مرد و سلیمان که از اولاد
 جعفر طیار است و خیمه و من بر امام گفت که ایا رخصت میدهیدم ادر داخل شد
 در محراب بر گفت و در سلیمان که مقدم داشته الله تعالی فرمان ترا با جمعی که تو و امام
 مقترض الطاعه پس برخواست پس داخل شد در محراب و ماند ساعتی بعد از آن متوجه
 بیرون شد و برگردانید در حجره را و بیرون کرد دست خود را از بالای در و گفت
 که است خراسانی بر خراسانی گفت که اینان من حاضرم بر امام گفت که بیک از این و نیست از

طایر آمدند و باها دضروی خود و خرج خود و طلب برکت کن باها با یعنی که
آنچه که از خرج زیاد ماند برای خود نگاهدار تا باعث برکت در مال شود و بعد
مکن باها انجانب من و بیرون روتانه بکنم ترا و نه بکنی مرا بعد از آن امام بیرون
آمد **اصل** فقال سلیمان جئت فذاک لقد آجرتک و رحمت قلما ذاک
سرت و تحمک عنه فقال حمزة ان اری ذل النوال فی وجهه لیقتل
خارجیه اما سمعت حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله المستتر بها المغفور
یعنی سبعین حجة و الذبیح بالقیمة تحذو و المستتر بها المغفور
له اما سمعت قول الاذانی عنی الله یوما لا یحطب حاجة رجعت الی اهل
و توخج یما **شرح** این بیضه مضارع معلوم مستکمل و عده از باب افعال المستتر
تا مغفور له گذشت در کتاب الایمان و اکثر در حدیث اول باب صدقه استاده
که باب سدر الذنوب است و در اینجا بجای جمع حسنه بود مستتر و جا بیضه عام
فاعل باب افعال و باء جارای صاحب است بعد از باب تفعیل یا باب
ضرب است التعذیل و العادل چیز را راست کردن الاقل یفخ همزه و تشدید و او
مفتوح و مخفیف و او مسکوره می آید بود و بر هر قدر بعضی ساقط و مراد اینجا
پیشتر و شاعرانت و شاید که ان امر القیس باشد صاحب قاسمور کنت اول الفج
سبق قیوناند بود که مراد شاعر خوش سخن باشد هر چند که در هر بیت باشد یا غیره
منسوب در آنه راجع است بمجدوح این شاعر ذکر کردیم برای اشعار بایست که در
شب چون سائل و معطر روی یکدیگر غنیمتند باب رور حجة غنیمت و اما در اول روز
چون می بینند معطر روی خود را بهمان میکند تا باب روی سائل نیز برای اشعار
بایست که در یک روز هر چند که تکرار سوال کنیم از روی من نمیزد **یعنی** پس گفت سلیمان
که قربانت شوم هر آنکه نعت بزرگ دادی و رحم کردی پس چرا پیشانی روی خود را
از او امام گفت که از سر آنکه نمودار کنم بر شما و بخواری طلب دارد روی او برآ
بر آورد تمام حاجت او مراد است که اگر خطا میسر میبود خالت او نیز میسر میبود و
عطا میسر شد نمودن روی خود او فعی از نیت نهادن است و ان باعث خجالت و
معلوم است چنانچه گذشت در باب سابق را فاشنای حدیث رسول الله و اصل آن

علیه و آله که پنهان کند خود با حننه راست میکند هفتاد حج را و افراشته کند خود
باستغفار و توبیقت و پنهان کند خود با سینه آمزیده شده برای اوست و با یعنی
که توفیق می یابد یا بشنایدی قوراشا عرابی را که هر وقت که ایم نزد او روزی ناطله
کم حاجتی را بر می گردم سوز اهل خود بر حال که روی من را آب خودست مرا دایست که مدتی
بوش عطش میدهد که آبروی من غیر برده **حاجه اصل** می بخارید اله خدا می قال
سأعزبکم امیر المؤمنین علیه السلام فقلت یا امیر المؤمنین عزبتنی حاجة
فاکرهتکم فما اهلک قلت نعم یا امیر المؤمنین قال جزاک الله عنی کبراً شراً
فامر الی السراج فاعشاها وجلس ثم قال انما اخصیت السراج لیکراهی لک ان اری ذلک
حاجتک فی وجعک فتکلم فانی فبغت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول
لما خرج امانه من الله فی صدق العباد من کما نکت الله له العیادة و من
افشاها کان حقاً علی من یوعها ان یبعث **حج** همدان یضیها و سکونیم
و دال یخبطه و الف و نون قبل الیست درین الساعه بعد یخبط و دال و یخبط بماده
باب متاعله هم را می در شب فراغی بقدر استقامت اعشاها یعنی با نقطه و شین
با نقطه و الف بصیغه خاصه معلوم باب افعال و ضمیر مؤنث راجع سراج است
حج روایت از احادیث همدانی گفت که هم را می در شب کردم یا امیر المؤمنین علیه السلام
که می گفتم ای امیر المؤمنین دست داده مرا حاجتی گفت یا این بدی مرا برای آن اهل با یعنی
که مرا قایل این دانست که عرض حاجت خود کن می گفتم ای امیر المؤمنین پس گفت جزا
دهادت را الله تعالی انجا من خبر بعد از آن برخواست سوچ را خبری در حجاب کرد آنرا
و نشست بعد از آن گفت که چرا نیست که در حجاب کردم چرا را تا نماند خواند و
حاجت زار روی توبیخ کوچیک بلکه سخی که من شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و آله
میگفت که حاجت یاسروده است از جانب الله تعالی و در سینه های بندها با یعنی که
عرض آنها با الله تعالی باید که پس هر که پوشانده اند از دیگران میوید الله تعالی برای
او عبادت را و هر که اظهار کند آنها را نزد دیگری حیثیو لازم بر هر که شنیده آنها را بیک
سدکند او **انجم اصل** عن یسار بن عاصم رفعه عن ابی عبد الله علیه السلام
قال قال ما توسل الی احدی توسیلة ولا تدع یلعب بعبرة اقرب الی المؤمنین

وَرَأَيْتَنِي

المعروف ونفع البی

ما لها فرد کسی که نمیشناسد در انها حق را و بیجا افتد و در انها احسان را **باب فضل**
 قال لی ابو جعفر علیه السلام ان الله عز وجل جعل للمعروف اهل الان
 خليفه حبیب الیهم فعالة ووجه لطلاب المعروف والطلب الیهم ولیندر
 لم قضاء وکما یتر الغیت للارض الجدیة لیحبیبها ویحبیبی به اهلها و
 ان الله جعل للمعروف اعداء من خلیفه بعض الیهم فعالة وخطر علی
 طلاب المعروف والطلب الیهم وخطر علیهم وقضاء وکما یتر الغیت
 الارض الجدیة لیحبیبها ویحبیبک اهلها واما یعرف الله اکثر **باب**
 حبیب بجاه ینقطه وروا ینقطه بصیغ ماضی غایب معلوم باب تفعلت
 بفتح فا و تخفیف غیر ینقطه اسم مصدر است یعنی کار ضمیر الیهم راجع باهل آ
 ضمیر لهم راجع بطلاب است و میتواند بود که راجع باهل باشد الجدیة و قال
 ینقطه و روا ینقطه بصیغ اسم فاعل باب افعال زمین خشک خالی از کیهان بعض
 بجاه ینقطه و غیر ینقطه و صا با نقطه بصیغ ماضی غایب معلوم باب تفعلت
 حظر بجاه ینقطه و روا ینقطه و روا ینقطه بصیغ ماضی غایب معلوم باب
 نضرت ضمیر لهم راجع بطلاب است و میتواند بود که راجع باهل باشد **باب**
 گفت ملا امام محمد باقر علیه السلام که بدستی که الله عز وجل گردانید برای احسا
 اهل ازل جمله مخلوق خود محبوب کرد سوی ایشان کار را را با این معنی که اصل احسان
 دوست میدارند از هر که صادر شود و اینرا غیر دوست میدارند که از خودشان
 صادر شود و روا داد برای طالبان احسان طلب را سوی ان اهل احسان و آنان
 کرد برای ان طالبان بجا آوردن معروفی را با این معنی که خجالت از ان نمیکشند چنانچه
 آنان کرد با را را برای زمین خشک خالی نازند که گدایان آنان کردن از زمین را بکنیا
 و نند که اهل از زمین را بوسعت رزق و بدستی که الله تعالی گردانید برای احسا
 دشمنانی از جمله مخلوق خود ناخوش کرد سوی ایشان کار را را و حرام کرد بر طالبان
 احسان طلب را سوی ایشان و حرام کرد بر طالبان احسان بجا آوردن احسان را
 با این معنی که طبع ایشان ابا دارد از قبول احسان ان دشمنان چنانچه حرام میکند با را را
 بر زمین خشک خالی با این معنی که بازمیدارد با را را از ان زمین تا هلاک کردن

احسان و محبوب کرد
سوی امکن

حرام کردن از زمین را و هلاک کردن اهل از زمین را و اینچنین است که الله تعالی جمله کائنات
 بیشتر است از آنچه مواخذ میکند **سوم اصل** سمعت ابا جعفر علیه
 السلام یقول ان من احب عبدا لله الی الله من حب الی الله المعروف
 وحب الی الله **شرح** شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت که بدستی
 که از جمله محبوبتر بندگان الله تعالی سوی الله تعالی را بدستی است که محبوب کرد سوی
 اکثر کار احسان را را بدستی که اصل احسان دوست میدارند از هر که صادر شود و اینرا
 دوست میدارند که از خودشان صادر شود **باب ثمت و ثمت اصل باب فضل**
المعروف **شرح** این باب بیان فضیلت احسان است در این باب دو آیه حدیث
اول اصل قال رسول الله صل الله علیه و آله کل معروف صدقة و افضل
 الصدقة صدقة عن ظهر غنی و انما یمن یقول والید العلیا خیر من الید
 السفلی و لا یلوم الله علی الکفای **شرح** افضل بدست صدقه با توین خبر بدست
 و جاور و خبر و بدست است عن معلق بخد و بدست بقدیر صادرة عن و مضاف اینجا
 بخد و بدست بقدیر عن اهل ظهر نظر و اسال القرية که بقدیر و اسال اهل القریات و عمر
 صدقه عن ظهر غنی صدقه ایست که صادر شود از کسی که غنی نیست با و کرده پس فقر و با و
 آورده و این مولف است بایت و یوشرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة چنانچه گفته
 در حدیث سوم باب الاشارة که باب ثمت و دوم است که قلت له ای الصدقة افضل
 قال احمد الملقا اخر و مثل این می آید در حدیث با نردم باب هشاد و یک که باب معرف
 الجود و التقاء است و این اثر که از جمله مخالفت در نهایت گفته که و فیه خیر الصدقة
 ما کان عن ظهر غنی ای ما کان عفو و افاد فضل عن غنی و قبل اراد ما فضل عن العیال
 و الظاهر قد یزاد فی مثل هذا اشباها للكلام و نمیکند که صدقه مستندة الی ظهر
 قوی من المال جمله و ابا یمن یقول برای بیان کیفیت ترتیب سابقست یا غیره است
 از سابقست الکفای بفتح کاف قد حاجت از نفقه و لا یلوم الله علی الکفای برای
 ما ان یمن است که اگر کسی ایشانرا نکند مذموم نمیشود اگر چه ترک افضل کرده چنانچه بیان شد
 در شرح حدیث اول باب الاشارة **معنی** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که هر گاه
 هر چند که بزیان آنها باشد حکم صدقه ببال دارد در ثواب و بهر صدقه صدقه ایست

که صادر شود از پشت و بیانی و وی نیاز مندی و ابتلا که در صدقه که از پشت بی
 نیاز نیست بکسی که نفقه میدهد او را و دست دهند بهر دست از دست گیرنده و میگویند
 نمیکند الله تعالی کسی را بر کاه داشتن قدر حاجت و تصدق نکردن **در اصل**
 قال رسول الله صلى الله عليه وآله كل معروف صدقة **شرح** این ظاهر است از
 شرح سابق **سوم اصل** عن أبي عبد الله عليه السلام قال رأيت المعروف
 كالنجم ولكن شئ أفضل من المعروف إلا قوله وذلك يراد منه ولكن
 كل من يحب أن يصنع المعروف إلى الناس يصنع ولكن كل من يعتب
 فيه يفيد عليه ولا كل من يفيد عليه يؤذن له فيه فإذا اجتمع
 الرغبة والفائدة والأذن فهناك متساوية العادة للظالم والمطلوب
التي شرح رایت بصیغه مستکرم است المعروف کاسمه و احتمال دارد اول آنکه معروف
 در اصل یعنی پسندیده است و آن مفهومیت که چنانچه شامل احسان است شامل
 خیر احسان نیز هست مثل ایمان بخدا و ایمان بر رسول و ایمان بوصی رسول و نماز و
 روزه و مانند آنها از اعمال صالحه و مستعمل شده اینجا در بعض افراد و آن احسان
 بادیگریست و مقصود اینست که این فرد مانند مفهوم پسندیده است در این که تحت
 آن جمع افراد پسندیده داخلست باین معنی که مستلزم باقی افرادست عالی و باینکه
 معروف لفظیت شئ و مفهوم هر شئ غیر فرد حقیقی است چنانچه گذشت در
 کتاب التوحید در حدیث سوم باب پنجم که باب المصود است که والایم علیه السلام
 و مقصود اینست که این فرد معروف که باک عین مفهوم معروف نیست از یک عمده است
 در میان افراد باعتبار اینکه مستلزم باقیست غالباً و حاصل هر دو احتمال یکیت و بهر
 تقدیر هر دو بمعرف احسانست و مراد باین معروف موضوع له اطلاق لفظ معروف است که
 اعم مطلق است از موضوع له لفظ احسان و در عرف میگویند در دعای کسی که رفیع نام
 دارند که لازماً کجاست رفیعاً و نظیر این گذشت در کتاب الایمان و اکثر در حدیث بیست
 سوم باب شصت و یکم که باب ذم الدنيا و الزهد فیها است که یا موسی نافرست فی الخیر
 اهله و اسبغهم الیه فان الخیر کاسمه و بیان شد بوجهی مراد بآن اجتماع فقیست و آن
 شامل مشیت و اراده و قلد و قضا و اذن است که بیان شد در کتاب التوحید در

باب الله لا يكون شئ في الارض ولا في السماء الا بمشيئة **معنی** روایت از امام جعفر صادق
 علیه السلام گفت که دیدم احسان را که معروف مینامند مانند نام معروف و نیت
 چیزی بهتر از احسان مگر ثواب آن و آن ثواب قصد کرده میشود از احسان و نیت
 هر که میخواهد احسان سوی مردمان را بپا زند و نیت که از او نیت هر که رغبت کند در
 احسان بپا زند و نیت که قدرت بهر رساند بر آن و نه هر که قدرت بهم رساند بر احسان بپا زند
 که موفق شود برای آن پس چون جمع شود رغبت و قدرت و توفیق بر آن وقت کامل میشود
 عاقبت بخیری برای طالب احسان و آنکه طلب احسان سوی او میشود **چهار اصل** قال
 رسول الله صلى الله عليه وآله وكل معروف صدقة **والتدال على الخير كما علم**
والله عز وجل يحب إغاثة الفئسان **شرح** الاغاثة بغیر و انقطة والف و ناء
 سه نقطه مصدر باب فعال و درسی الفان بفتح لام و سکون ها و فاء و ادخاوه
یعنی گفت رسول الله صلى الله عليه وآله و آله که هر احسانی ثواب صله دارد و راهنا بخیر
 مانند فاضل است در ثواب و الله عز وجل دوست میدارد درسی و ادخاوه را **پنجم**
اصل قال أبو عبد الله عليه السلام المعروف شئ سوى الزكوة و فقتر بوا
 إلى الله عز وجل بالبر و صلة الرحم **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام
 که احسان چیزیست غیر زکوة و فقیه مراد اینست که زکوة و فقیه باعث مدح نمیشود
 چنانچه گذشت در حدیث نهم باب اول پس نزدیکی جوید سوی الله عز وجل به یکدیگر و بهر
 و بهر پیوند خویش **ششم اصل** عن أبي عبد الله عليه السلام قال اصنع المعروف
 إلى من هو أهله وإلى من ليس بأهله فان لم يكن هو من أهله فكن أنت
 من أهله **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بکن احسان را
 سوی کسی که او قابل احسانست و سوی کسی که نیت قابل احسان مراد امر با احسان یا بجهت
 اهل است یا آنکه میتواند بود که اهل آن باشد و میتواند بود که اهل آن نباشد و لهذا گفته که اگر نباشد
 او از اهل احسان پس با آن توان اهل احسان مراد اینست که عدم قابلیت گیرنده در این
 صورت منافی کامل دهنده نیت **هفتم اصل** قال أبو عبد الله عليه السلام
 لغيري يا أبا عبد الله أنت رتب مال كسبي قال نعم جعلت فداك قال فتؤدى
 ما أقرض الله عليك من الزكوة قال نعم قال فتخرج المعلوم من مالك قال

من أهله

فَقَالَ فَصَلِّ قَرَأْتَكَ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَصَلِّ اخوانك قَالَ نَعَمْ فَقَالَ يَا اخَا اِنَّكَ
 الْمَالِ يَقْنِي وَالْبَدَنُ يَبْلَى وَالْعَمَلُ يَبْقَى وَالَّذِي اَنْتَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ يَا اخَا اِنَّهُ مَا
 قَدِمْتَ فَلَنْ يَبْقَى مَعَكَ وَمَا آخَرُكَ فَلَنْ يَلْعَقَكَ **شرح** این ظاهر شد از شرح حدیث
 شانزدهم باب اول **فصل** قال ابو عبد الله عليه السلام انما المؤمن
 اوصل الى اخيه المؤمن معروفا فقد اوصل ذلك الى رسول الله صلى الله
 عليه وآله **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام که هر کدام مؤمنی که رسانیدوی
 برادر مؤمن خود احسان را بر تحقیق رسانید از اسوی رسول الله صلى الله علیه وآله
فصل قال ابو عبد الله عليه السلام لا تصنعوا المعروف الى كل احد فان
 كان اهله والا فانته اهله **شرح** مضمون این موافقت با حدیث ششم این باب
درم **فصل** عن ابي جعفر عليه السلام قال ان اخر ايتام من سبب تيمم ان
 النبي صلى الله عليه وآله فقال اوصني فكان فيما اوصاه به ان قال يا
 فلان لا ترهك في المعروف عند اهله **شرح** روایت از امام محمد باقر
 علیه السلام گفت که بدینوسی که صحراش از قبیل بنی قریظ آمد نزد بنی قریظ علیه السلام و آله
 گفت که سفارش کن مرا پس بود در آنچه سفارش کرد و از بان اینکه گفت که ای فلان پریخت
 شوالیه در احسان نزد مستحق احسان با جمعی که اگر مستحق احسان بنی ایت احسان کن
درم **فصل** قال رسول الله صلى الله عليه وآله اول من يدخل الجنة
 المعروف واهله واول من يرد على الخوض **شرح** بر در راه بنقطه و در ای نقطه
 بصیرت مضارع غایب معلوم معتل الفاء وای باب ضرب است مأخوذ است از و در بیکر
 و او و سکون راه یعنی مشرف شدن بر سطح جریست الخوض جری و رست یا علی بن قنبل
 با، معنوی که از جرف جری و راه مستقیم است و الخوض منقوش و بر هر نقطه و الف لام
 برای عهد خارجیت و مع الخوض کو نرست **درم** گفت رسول الله صلى الله علیه وآله که
 اولی که داخل میشود بهشت را احسان و اهل احسان است و اولی که مشرف میشود بر جوی
 که در همانست **درم** **فصل** عن ابي عبد الله عليه السلام قال اخبرني
 المعروف عن النبي واهله واهله ثم قال قلت لله عز وجل عليه السلام
 او من يرد على الخوض **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام

بظلال

گفت که بکنانید برای اهل احسان پس در آمد نهی ایشانرا و عفو کنید ان کاهانرا برای
 ایشان چه بدستی که دست رحمت الله عز وجل بر بالای ایشانست همچنین و اشارت کرد
 بدست خود چنانچه گوید که سایه میکند بان چیز را **باب ثلثت منهم اصل ابي**
شرح این روایت از جمله باب سابق با جمعی که نسبتی بان باب دارد در این باب یک
 حدیث **اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام قال كان امير المؤمنين عليه
 السلام يقول من صنع عيالا ماضع اليه فامنا كافاه ومن اضعفه كان
 شكورا ومن فكر كان كبريا ومن علم اقصا صاع اقصا صاع الى نفسه
 لم يمت طويلا في الناس في شكرهم ولا في نسيانهم في مودتهم فلا تلتزم من غير
 شكرا ما لا يثبت الي بقرتك ووقفت به عرشك واعلم ان الطالب اليك الحاجة
 لو كبرم وجمته عن وجمته فأكرم وجمته عن ربه **شرح** كافاه معهودا لاهم
 باب مضاعفه است و قلب هسه بالف نیز جایز است الاضافه مصدر بابا فعال چیزی را
 دو برابر ان کردن و الاستزاده مصدر معتل العين بابا استفعال کسی را صاحب تقصیر
 شمردن و در کار بنی ایت هسه و الف بصیرت ماضی مخاطب بابا فعالت که بیکر بصیرت
 مضارع غایب معلوم بابا فعالت آدم بصیرت امر بابا فعالت **درم** روایت از امام
 جعفر صادق علیه السلام گفت که امیر المؤمنین علیه السلام میگفت که هر که نیکی کرد
 بشما آنچه نیکی کرده شد سوی او پیر جز این نیست که عوض داد و ترا و هر که دو برابر کرد انرا
 شد بغایت شکر کرد انرا نعمت و هر که شکر کرد انرا کرد شکر کرد انرا و هر که دانست انرا که
 انرا انی که کرده بود بیکری جز این نیست که نیکی کرده برای نفع خود کاهل غنیمت درم و انرا
 در بیکر نیکی او صاحب تقصیر غنیمت دانست از در دوستی ایشان او را پیر طلب ممکن
 از غیر خود شکر انرا که دادی سوی خودت و نگاه داشتی این ناموس خود را و بدان انرا
 که انکه طلب کند حاجت را سوی تو کرد انرا ندانسته روی خود را از روی تو با جمعی که رجا
 ترا غریز را روی خود شمرده پس اگر او را روی خود را از تو کرد انرا بدان او را اعتقاد
 انکروی تو غریز است از روی او **باب هتاد و اصل ابي ان صانع المعروف**
تلفیض مضارع **شرح** القناع بصیغ صادیق و بنون و الف و کسر هسه و
 بنون بنقطه جمع صیغه صادیق و کسوف و سکون یاء و نقطه در پایان احسانها

مردم و بندگان باشند بداند است که اعم از احسانت المصارع بفتح میم و صاد بینقطه
والف و کسر و له بینقطه و صغیر بینقطه جمع مصارع بفتح میم و سکون صاد و فتح و له اسم
مکان باب منع جاهای انداختن التواء بفتح سین بینقطه و سکون و او و هجره از
کردن و مراد اینجا رسواییست چنانچه گذشت در شرح حدیث سوم باب ان الصدق نافع
البلاء که باب چهل و نهم است و مراد بصارع التواء بلاها بابت که کاه را در انداختن
میشود در آنها و مخفف رسوایی و زشتی یعنی این باب بیان اینست که احسانها از خط
پسندیده دفع میکند بلاها بابت که بسبب ستم میباشند در این باب حدیث
اقول اصل عن ابي عبد الله عليه السلام عن ابيه عليه السلام قال صانع
المعروف يقي مصارع السوء **شرح** یقی بکسر قاف و سکون یاء دو نقطه در بیان
بصیغ مصارع غایبه معلوم معتل الفاء و اوی باب ضرب است الوقایه نگاه داشتن
و این دو معقول میدارد مثل آیت سوره مؤمن فوقاه الله سبائات و امکنه و او
مفعول اول اینجا محذوفست بتقدیر یقی صاحبها و مضمون این ظاهرست از شرح
عنوان این باب **دوم اصل** قال رسول الله صلى الله عليه وآله ان البراق المنة
انصرح الى البيت الذي يثابرت فيه المعروف من الشفرة في تمام
البحر او من السيل الى منهاه **شرح** یثابرت در دو نقطه در بالا و الف
و او بینقطه بصیغ مصارع غایب مجهول باب افتعال الامتار کشیدن خورده
از موضع موی و مراد اینجا کشیدن تقصیر مطلقا الشفره بفتح شین با نقطه و سکون
فاوراه بینقطه کار بزرگ شد **معنی** گفت رسول الله صلى الله عليه وآله که بدینستی که برکت
شتا با نترست سوز خانه که کشیده میشود از آن احسان بجانب مردمان از کار بزرگ
تندید که همان مشرب از سیلاب سوی قرارگاهان **باینکه** ذکر اخباریست در تحت عنوان
این باب یعنی بر اینست که در یکی از جمله بلاهای مخفف رسواییست **سوم اصل** یغفر
ابا جعفر عليه السلام يقول ان صانع المعروف تدفع مصارع السوء
شرح این ظاهرست مثل حدیث اول **باب هفتم** بکمال اصل باب ان اهل المعروف
فی الدنيا اهل المعروف والآخرة **شرح** این باب بیان اینست که اهل احسان در دنیا
ایشان اهل احسانند در آخرت با جمعی که مردمان بهره می بینند از ایشان مثل اینکه از بوی

ایشان بهره دارند چنانچه در حدیث اول این باب است با از شفاعت ایشان بهره دارند یا از بخشیدن
حسنات بهره دارند در این باب چهار حدیث **اول اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام
قال قال اصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله يا رسول الله فذلك اباؤنا و
انهم انما ان اصحاب المعروف في الدنيا يعرفون المعروف فيهم يعرفون في
الآخرة فقال ان الله تبارك وتعالى اذا ادخل اهل الجنة الجنة امر
رجل اخرقة طيبة فذكرت باهل المعروف فلا يمر احد منهم ببلد من اهل
الجنة الا وجدوا رجلا فقالوا هذا من اهل المعروف **شرح** العنق بفتح عین
بینقطه و کسر و ایه یک نقطه و فان ایلام باشد و جدا شود در وقت برای با نقطه و فاف بصیغه
ماضی تامة معلوم باب علم است **معنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که
گفتند اصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله که ای رسول الله فدای تو باد بدان ما و مادران ما
بدینستی که اهل احسان در دنیا شناخته میشوند در آخرت برکتی که بدینستی که الله
ایشان شناخت ایشان را بر غیر ایشان ساخته میشود در آخرت برکتی که بدینستی که الله
نیک است و تعالی اجور و داخل که اهل احسان در دنیا را در بهشت امر میکند با دیگر که ملازم با
خوشبو باشد بر میباید اهل احسان در دنیا بر میباید و یکی از ایشان جمعی از اهل بهشت
مگر که می آیند بوی او را با جمعی که بهره مند میشوند از بوی او پس میگویند که این از اهل
احسان در دنیا است **دوم اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام قال المعروف في الدنيا
له اهل المعروف في الآخرة يقال لهم ان ذنوبكم قد غفرت لكم فمحبوا
حسنا انكم لمن شئتم **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که اهل
احسان در دنیا ایشان اهل احسانند در آخرت گفت میشود ایشان را که بدینستی که کاهان شای
حق و آفریننده شد برای شما بر بخشید حسنات خود را بهر که خواستید **سوم اصل**
قال رسول الله صلى الله عليه وآله اهل المعروف في الدنيا هم اهل المعروف
في الآخرة و اهل المنكر في الدنيا هم اهل المنكر في الآخرة **شرح**
گفت رسول الله صلى الله عليه وآله که اهل احسان در دنیا ایشان اهل احسانند در آخرت
و اهل زاد در دنیا ایشان اهل از اند در آخرت مثل اینکه هر که در بهای ایشان باشد
در جهنم از آن بوی بد ایشان **چهارم اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام

اهل

لا يخلو إلا أهل البيت
وأهل المعروف

قَالَ إِنَّ لِحَيْتِي بَابًا يُقَالُ لَهُ الْمَعْرُوفُ فِي الدُّنْيَا ثُمَّ أَهْلُ الْمَعْرُوفِ فِي الْآخِرَةِ
شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدستی که بهشت را در دست گرفته
میباشد و از معروف داخلان در می شود و مگر اهل احسان و در دنیا و اهل احسان در دنیا
ایشان اهل احسانند در آخرت مراد اینست که جمیع که داخلان در می شوند از این در شفا
حاصلان می یابند و شفاعت میکنند **باب هفتاد و دوم در اصل باب عام المعروف**
شرح این باب بیان کمال احسانت در این باب در حدیث است **اقوال اصحاب** عن ابي
عبد الله عليه السلام قال آيات المعروف لا يصلح الا ان يات بها خصال
تصغيره وتبذره وتجهله فانك اذا صغرته عظمته عند من
تضعه اليه واداسه ثمرته فتمتته واداسه ثمرته فان كان
غير ذلك تخففته وتكذبه **شرح** تخففت از باب تفعلت كذا من باب تفعل
و باب مضروبان بدو **بعض** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که دیدم
احسان را با بزرگوشت که خوب می شود مگر به خصلت کوچکی و انوودن آن و با لغو در
پوشانیدن آن و شتاب کردن آن چه بدست می که نتواند کوچک و انما و از این بزرگوشت
از آنرا که می کنی از اسوی و چون مبالغه در پوشانیدن آن کنی کامل می کنی از آنرا که
بشتاب کنی از آنرا که می کنی از این اگر باشد صدخانه مذکور شد بی اعتبار می کنی از آنرا
مشکل می کنی از آنرا که بداند **دوم اصل** عن حماد بن عمار عن ابي جعفر عليه السلام
قال يتبعه يقول لي كل شيء ثمرة وثمره المعروف تعجيل التراجع **شرح**
التراجع بفتح سين ينفط وراه ينفط والف وجاء ينفطه اسم ترجع سر وادان چیزی **بعض**
روایت از حماد بن محمد باقر علیه السلام گفت شنیدم از امام می گفت که برای هر
چیزی میوه است و میوه احسان شتاب در فرستادن است **باب هفتاد و سوم**
باب وضع المعروف موضع شرح این باب بیان فضیلت گذشتن احسان
در جای لا فائز است در این باب بی حدیث است **اقوال اصحاب** قال ابو عبد الله
عليه السلام لمفضل بن عمر يا مفضل اذا اردت ان تعلم ان تقبل
الرجل ام سعيد فانظر سببه ومعرفة الى من يصنع فان كان
يصنع الى من هو اهله فاعلم انه الى حسن وان كان يصنع الى غير

على

اهله فاعلم انه ليس له عند الله خير **شرح** السبب بفتح سين ينفط وسكون
ياه و ينفطه در میان و راه بکفطه مصدر باب ضرب و لان مثلك و مراد اینجا صاحب
و هم را بودنت **بعض** گفت امام جعفر صادق علیه السلام مفضل بن عمر که ای مفضل
چون خواهی که دانی که آیا عاقبت بخیر است مراد عاقبت بخیر است پس نگاه کن مصاحبت
او را و احسان او را که سویی که میکند از این اگر می کرده باشد از اسوی کنی که لا یقرب من
بذلك و در هر سویی چه وارد و اگر می کرده باشد از اسوی بخیر یوان پس بدان نشان اینست
که نسبت او را نزد الله تعالی بخیر **دوم اصل** عن مفضل بن عمر قال قال ابو عبد
الله عليه السلام يا مفضل اذا اردت ان تعلم ان تقبل الرجل ام سعيد
ام لا فانظر الى من يصنع معه فانه ان كان يصنع معه فاعلم انه
فاعلم انه يصير الى حسن وان كان يصنع معه فانه ان كان يصنع معه فاعلم انه
فاعلم انه ليس له في الاخرة من خلاف **شرح** يضع بفتح صاد و بانقطه و عن
بأنقطه مثل الفاء و او استخلاف بفتح خاء و بانقطه و تخففت لام مضرب و بانقطه
از ظاهر است از شرح سابق **سوم اصل** عن ابي محمد الاربعي قال اني ابي الحسنين
عليه السلام رفقوا من الفجرة فقالوا يا امير المؤمنين لو اخرجت
هذه الاموال فقهرتها في هؤلاء الرؤساء والامراء وفضلتهم
عليك احب اليك استوسقت الامور عذبت الي افضل ما عودك الله من
القيم بالنسبة و الف ذل في الرعية **شرح** تخف بضم خاء و سكون خاء و بانقطه
بفتح فون و فاء است از بفتح هاء و سكون زاي و بانقطه و ذال ينفطه بدو قيل است
انتم و انصار بهم که از اولاد او بدو برای بخش است استوسقت بسین ينفطه و فاء
بضم فاء و معاوم غائب معتل الفاء و او بی باب استفعال الاستیفاء و
انظام عود بفتح و ذال ينفطه بضم ماضی غایب معلوم باب تفعلت القوم بدو
منگدن و مراد اینجا تعلیم است القوم بفتح فاف و سكون سين ينفطه مصدر باب ضرب
حصه کردن چیزی **بعض** روایت از ابو محمد از کسی گفت که آمدند قومی بضعفای شیعه
امامیه نزد امیر المؤمنین علیه السلام و او را بگوشت و شیر گفت که ای امیر المؤمنین
کلان میروند که از دست المال این مالهای مسلمانان را بر نفسی کنی آنها را در این مردان

هر جمع ضمیر به فعل مرفوع و فاعل زلت است لام بفتح هیر و سکون لام و فتح هیر
 دوم و تحقیق به بصیر فعل التفضیل مرفوع و خبر مبتدای محذوف بتقدیر و هلا
 یا بتقدیر فهم لام الحذف بفتح حاء یا نقطه و کسر ذال بفتح و سکون باء و نقطه در میان
 دوست **یعنی** بر آن که باقی اند یا او از جمله غیر لایق باقیانده که کسی است که اظهار میکند
 شکر را برای او و او میاید نزد او خالص بودن خود را بر هر چیز نیست که آن تینا نیست
 از جانب او و دروغ نیست پس اگر لغز با یا را ایشان فعل بعد از آن محتاج شود سوی مد کرده
 ایشان پس اولش هم هم از نیست و بدتر دوستی است نزد ایشان مراد اینست که گویایی
 که با ایشان کرده خست میشود و نیکی با بدی میشود و در نظر ایشان پس مد او نیست
اصل و که یضع امر ماله فی غیر حقیقه و عند غیر اهلها الا لا یکن له من
 الخط فیها الا لا یحده اللثام و نشاء الا من ارما دام علی و منیر ما فقیه
 و مقالة النجاها ما اجوده و هو عند الله بحیل قای خطه ابور و الحق
 من هذا الخط و انی فایده معروف اقل من هذا المعروف **شرح** ان بهی
 و الف و ناء و نقطه در بالا و الف منقلب از یاء بصیر ماضی غایب معلوم باب الف
 اللثام بکسر لام و هیر و الف و تحقیف به جمع لثم حسیان ضمیر علیه راجع بمضارع
 متغیر و یضع است و ظرف خبر ما دام است معا حال متغضلا بها و صاد با نقطه
 بصیر اسم فاعل باب افعالت و مقالة عطف بر محمد است ما اجوده بسکون جم و فتح
 و او و ذال بفتح بصیر ماضی غایب معلوم باب افعال برای تعجب است ابوریاء بکس
 و زاء بفتح افعال التفضیل است اختر حاء با نقطه و نشاء بدین بفتح است هذا المعروف
 بتقدیر فایده هذا المعروف و **یعنی** و نکذاست مردی مال بخود را در غیر بکار آمدن
 آن و نزد غیر لایق آن مگر آنکه نشاء برای او از جمله مضیب در لغز داد مگر بسیار حسیه
 و ستایش بدین چنانکه بر آن داد نشاء بر حال که انعام کند است تفضل کنده است
 و مگر گفتن نادان که چه صاحب جود است او و حال آنکه او نزد الله تعالی بحیث برکت
 مضیبه ها لکن و خسیست تر از این مضیب و کدام فایده احسان کسرت از فایده
 ابر احسان **اصل** فمن کان و نکر که سال قلیصل به القرابة و لیس من
 الضیافة و لیفک به العاق و الایسر و این السبل فان الفوز یهمل

۱۱۸
 الخصال مکارم الدنيا و شرف الاخر **شرح** القرابه بفتح قاف و خویشان
 و خویشاوندی و هر دو اینجا مناسب است و لیس بکون لام بصیر امر غایب باب افعالت
 و لیفک بکون لام و ضم فاف و نشاء بد کاف مفتوحه یا سکوره یا مضموه بصیر امر غایب
 باب مضمرست العاق بعین بفتح طه و الف و کسرتون و یاء و نقطه در میان صاحبان
 از افاضل منافع و مسکن و قرصند از مراد با یضامی است که مشرکان یا منافقان
 الظالمان و اگر گفته اند و اما مالی در عوض نیکند و او راها نمیکند مراد این السبل اینجا
 سائل است که نفقه بقدر وصول بوطن خود ندارد مگر بکرم بفتح هم و کسر راء بفتح
 جمع مکرره بفتح هم و ضم را افعالی که دلالت بر ضد خست کند **یعنی** بر هر که باشد
 از جمله شما یا بیرونش که او را مالی باشد پس باید که بیاید کند بان خویشان را و باید
 که بیاید کند بان میهمان را و باید که اهل صلاح را حیثیت کند و باید که رهایی دهد
 بان مغلس را و گرفتار او را و امانده در راه راجع بدین شی که سعادتمندان بان خصلتها
 نشانهای کرم دنیا و باعث علو مرتبه آخرت است **جمله اصل** سمعت ابا عبد الله
 علیه السلام یقول لو ان الناس اخذوا ما امرهم الله به فانفقوه فيما بينهم
 الله عنه ما قبله منهم و لو اخذوا ما نهواهم الله عنه فانفقوه فيما بينهم
 الله به ما قبله منهم **شرح** حتی یاخذوه من حی و ینفقوه فی حق **شرح** حتی برای
 استثنای منقطع است **یعنی** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام می گفت که اگر
 ای که مردمان فراموش کردند مال الله که امر کرده ایشان را الله تعالی بکمال مال پس خرج میکرد
 از راه راجع نمی کرده ایشان را الله تعالی زان قبول نمیکرد الله تعالی از ایشان و اگر
 فراموش کردند مالی را که نه کرده الله تعالی از آن پس خرج میکردند و راجع امر کرده ایشان را
 الله تعالی بان مثل حج قبول نمیکرد و از ایشان لیک قبول میکند از آنکه فراموشند مال را
 اندوی بکار آمدن و خرج کنند از راه بکار آمدن **جمله اصل** قال ابو عبد الله
 علیه السلام انما اعطاكم الله هذه الفصول من الاموال ليوحيوها حجة
 و حجة الله و لم يعطكموها لئلا تكثر و لها **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام
 که هر از خست که داد شما را الله تعالی این را و ما بر قدر حاجت زان از مالها برای اینکه
 روانه کنید آنها را حاجتی که روانه کرده آنها را الله تعالی مثل کوة و صل و رحم و سایر حقوق

مالیه که بیان شد در باب اول و نادیده آنها برای اینکه کینه دانه را حاصل اینست که
مال برای انتفاع خلافت بمعرف بر حیلان از قبیل وضع مغرور در غیر موضع
آفت و بیان اینست که چون الذی و الذهب و الفضة می آید در حدیث چهارم باب نودم
که باب التوادرت **باب هفتاد و چهار اصل بابی ادب المعروف شرح** الا
بفتح همزه و فتح دال بی نقطه و باء بی نقطه مصدر باب حسن روش لا یجوز
این بابیت در بیان روش لا یجوز در احسان و در این باب سر حد نیست **اول اصل** عن
محمد بن سنان عن حماد بن عمار عن ابي عبد الله عليه السلام قال لا
تدخل الا حیا فی امر مضرته عليك اعظمه من منفعتیه له قال ان
سنان یكون علی الرجل دین کثیر و لک مال فتؤدی عنه فلیقبه
مالک ولا یكون فضیلت عنه **شرح** و روایت از محمد بن سنان از حدیث
بر منقول از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که داخل شو برای برادر و مؤمن خود
در کاری که ضرر آن بر تو بزرگتر از نفع آن برای او است و گفت محمد بن سنان در تقییر
ایضا بشه که کاه می باشد بر مرد و قرض بسیار و می باشد ترا مالی پس ما خود را می دانی
انجامش و بعضی قرضها مان او بر مرد مال تو را کلی و میبایستی باین روش که آخر
کرده باشی قرض را انجامش و مقصود این سنان ذکر مثال است غرض نمائند که از امانت
ایضا بشه ظاهر میشود که آیت سوره حشر و یؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم
خصاصة مخصوص است با سوا ی انصورت **دوم اصل** عن حماد بن عمار عن ابي عبد الله عليه السلام
موسى علیه السلام یقول لا تبدل الاخوانک من نفسک ما ضرت عليك
اکثر من منفعتیه **شرح** مضمون این ظاهر است از شرح سابق **سوم اصل** عن
احمد بن محمد بن السالم قال لا تؤجبت علی نفسك الخفوق و اضیبت علی
النوارب ولا تدخل فی شیء مضرته عليك اعظمه من منفعتیه لا حیا
شرح و روایت از امام محمد باقر امام جعفر صادق علیه السلام گفت که لازم مکن
بر خودت حقیقهای مردمان را با چیزی که قرض بسیار مکن و صبر کن بر سختیها و با چیزی
ظاهر است از شرح اول این باب **باب هفتاد و پنج اصل بابی من کفر المعروف**
شرح کفریها و باء بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب نصرت الکفر ان یضم کاف

ع

و مکن فانت اخق قد نعت **یغنی** این باب بیان کسی است که فشاخت قدر احسان
کسی را یا او را بر این باب سه حدیث **اول اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام
قال قال لعن الله فاطم بن سبیل المعروف فیل و ما فاطم و سبیل المعروف
قال الترجل یضع الیه المعروف فیکف عن قیاسه صاحبیه و من ان
یضع ذلک الی غیره **شرح** و روایت از امام جعفر صادق علیه السلام را و گفته
که امام گفت که لعن کما د الله تعالی را هر نان احسان را گفته شد که وجه معنی دارد را هر نان
احسان امام گفت در توضیح این مثال که مردی کرده میشود سوی او احسان پس نیست
فدا او را یا می کند فاعل ان از اینکه کسان از او سوختن و **دوم اصل** قال ابو عبد
الله علیه السلام ما اقل من شکر المعروف **شرح** ما اقل صیغه تعجب است **یغنی**
گفت امام جعفر صادق علیه السلام که چه گفت آنکه شناخت قدر احسان **سوم اصل**
اصل قال رسول الله صلى الله عليه و آله من ان الیه معروف فلیکاف
یام و ان یحجر فلیش علی و ان لا یفعل فقد کفر بالنعمة **شرح** فلیکاف
میکن لام بصیغه امر غایب معلوم مجهول لام باب مفاعله است همزه ان منقلب است
شده و یحجر افتاده فلیش میکن لام وضم ناره و سکون ثا و سه نقطه و کمر یون بصیغه
امر غایب معلوم معتل لام بابی باب افعال است الاثاء و الثنا بفتح ثاء و الفت حمده
تکوا رسما و انراستافین بنا من **یغنی** گفت رسول الله صلى الله عليه و آله که هر که آمد
سوی او احسان پس باید که عوض بر او کند یا احسان پس اگر عاجز شود از عوض بر او کرد باید
که ستاورد بر فاعل احسان پس اگر نکند پس تحقیق نشناخته قدر نعت **باب هفتاد و شش اصل**
شرح این باب بیان فضیلت قضا دادن بکسی است در این باب
یغنی حدیث **اول اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام قال مکتوب علی باب
الحسنه الصدقه یعشره و القرض یما فیة عشره و فی رواية اخرى یحسب
عشره **شرح** و فی روایتی تاخر بنده کلام امام علیه السلام است و اشارت بر و این بعض
معاذ الله ان رسول الله صلى الله عليه و آله بقرینه اینکه می آید در حدیث چهارم این باب که
القرض عندنا بمائة عشر **یغنی** و روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نود و نه
است بر قدر نیست که صدقه بده بر اوست یا یعنی که یکی اصل است و نه بر ابر بر نفع است در

نیل

اخرت وقرض دادن بجهاد بر است باین معنی که چون اصل و اصل گرفته میشود و همین
 نفع باقی میماند و نفع آن دو برابر نفع صدقه است و در روایت دیگر که مخالفان از روی
 الله صلی الله علیه و آله روایت کرده اند اینست که قرض یا نذر بر است **در امر اصل**
 قال ابو عبد الله عليه السلام ما من مؤمن اقترض مؤمنا يلتمس به وجهه
 الله الا احسب الله له اجره بحساب الصدقة حتى يرجع اليه ما له **شرح**
 بر جمع فعل لازم است یا مستعدیت و بر تقدیر اقل ماله مرفوع و فاعل انت و بر تقدیر
 دوم ضمیر مستتر در الجمع مؤمن دوم یا الجمع مؤمن اول و ماله منصوب و مفعول انت و بر هر
 تقدیر میتوان بود که ما موصوله باشد و لازم مفتوحه و حرف جر باشد و ظرف
 صله موصول باشد **یغنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام که نیت هیچ مؤمنی
 که قرض داده باشد مؤمنی را بر حالی که طلب میکند باشد بان راه رضای الله تمام
 را مگر آنکه حساب کرده الله تعالی بر او و عذر او را بحساب مزد صدقه تا آنکه برگردد
 سوی قرض دهند مال او را و بدینست که در تأخیر و ابرس گرفتن ثواب صدقه هست
 بعد دایم با ساعات یا مانند آنها و احتمال اول مناسبتر است با آنچه می آید در حدیث
 چهارم باب آیند و بر هر تقدیر منافات ندارد با اینکه اول آن بحساب هجده باشد
سوم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام في قوله عز وجل لا خير في كثير
 من نجوتهم الا من امر بصدقة او معروف قال يعني بالمعروف القرض **شرح**
 روایت از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز وجل و جعل في سورة نساء که
 نیست خوبی در بسیاری از جمله گفتگوی ایشان لبیک خوبی در گفتگوی کمی است که امر
 کرد بصدقه دادن یا باحسان یا مام گفت که میخواهد باحسان اینجا قرض داد و از این
 مقابل آن با صدقه و این آیت گذشت در کتاب العقل و حدیث پنجم باب بیت دوم
 که باب الزیالی الکتاب و السنة تا آخر است **چهارم اصل** عن عقبه بن خالد قال
 دخلت نأوا المعلى و عثمان بن عفان علي ابو عبد الله عليه السلام فقلت اني
 قال مرحبا مرحبا بك ووجه غيبنا فجعلنا جعلكم الله معاني الدنيا والاخرة
 فقال له عثمان جعلت ذلك فقال له ابو عبد الله عليه السلام نعم
 فنه قال اني جعل مؤسرا فقال له بآرك الله لك في تبارك قال و تحج

بهرام

مده

الرجل قلت اني الشئ ولكن هو امان زكوة **شرح** عقبه بن خالد بن يقطينه و سكونه فان
 و امكنه است مرحبا صدق معي باب علم و حسن است معي و معني حال و منصوب فعل
 عمل و بتقدير صادف مرحبا و تكرار برای تأکید است باینکه سید است و جویز
 است که بخلاف است بتقدیر و جویز هم و جویز به دفع مع و سكون هاء منقلب از الف
 برای استغناء هم است و خبر مبتدای محذوف است بتقدیر و مده مطلقا لا بان بکر و همزه
 و نشاء و باء یک نقطه و الف و فت مقرر چیزی **یغنی** روایت از عقبه بن خالد گفت دا
 شدم نزد معلى و عثمان بن عفان بر امام جعفر صادق علیه السلام پیروخته که در میان
 گفت بر خوردم و معنی حال را و معنی حال را و معنی حال را و معنی حال را و معنی حال را
 دوست میدارم و ما را دوست میدارم آنها را که دانستند ما را الله تعالی یا ما در دنیا و آخرت
 بر گفت امام را عثمان که قربانت شوم بر گفت او را امام جعفر صادق علیه السلام که ای
 شنیدم بر حقیقت مطلوب تو عثمان گفت که بدینست که من مردیم صاحب و معنی در
 مال امر امام گفت و آنکه بگفت که داد الله تعالی برای تو و دوست مال تو عثمان که وی
 آید در دین مرد مستحق و طلب میکند از من چیزی را از زکوة بر حالی که نیست آن وقت تو
 مقرر زکوة من بر چه کنم **اصل** فقال له ابو عبد الله عليه السلام القرض
 عنده نأوا المعلى و عثمان بن عفان و ما ذا عليك اذا كنت كما
 تقول مؤسرا اعطيتك فاذا كان امان زكوة عليك اذا كنت كما
 الزكوة يا عثمان لا تخزوه فان ردة عند الله عظيم يا عثمان انك لو
 علمت ما نزل المؤمن من ربه ما توانيبت في حاجته و من ادخل
 على مؤمن سرورا فقد ادخل على رسول الله صلى الله عليه وآله و قضاء
 حاجه المؤمن يذل فق الجحون و الحمد ام و اللعن **شرح** بر گفت او را امام جعفر
 صادق علیه السلام که قرض یا اعتقاد ما بهجده برابر بحساب میشود و صدقه بده برابر
 حساب میشود و چه ضرورت بر تو چون باشی چنانچه میگوئی صاحب و معنی در میان
 دهر و از دهر بخوان قرض بر چو شود وقت مقرر زکوة تو با خود حساب کنی بان
 بان در اهر از زکوة ای عثمان بر مگردان امر و دایره قضا حاجت او چه بدست می آید
 اگر اینک او زنده الله تعالی قهر برکت ای عثمان بدست می آید که تو اگر میدانی که چیست

فقطرة الى ميرة **جمله اصل** **عنه** ابي عبد الله عليه السلام قال جعل
رسول الله صلى الله عليه وآله المنبر ذات يوم فحمد الله وأثنى عليه
صلى على أنبياءه صلى الله عليه وآله ثم قال أيتها الناس ليبلغ الناهل منكم
الغائب الا ومن انظر مغيرة كان له على الله في كل يوم صدقة بمثل ما له
حتى يقتوفه ثم قال ابو عبد الله عليه السلام وان كان ذو عترة
فقطرة الى ميرة وان تصدقوا خيرا لكم ان كنتم تعلمون انه مغيرة
فصدقوا علي وعلى الكذبة فهو خير لكم **شرح** ذات بذال بانقطه
الف وناه ونقطه دريا لا بمعنى حقیقت است واینجا استعاره شده برای بیان تبار
اینکه در وسط چیزی مانند خارج از حقیقت است اثبات سه نقطه و فروع العقل
از این بصیرت باطن معلوم باب افعال الاشياء والشاء بفتح ثاء والف ممدوده تکرار
حمد و انراستایش مینامند ما له بفتح لام مرکبا از ما موصوله ولام حرف جر وضمیر
یا کبر لام مرکبا از مال وضمیرست ما لک بفتح لام مرکبات از ما موصوله ولام حرف
جر وضمیر **بمعنی** روایت است امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بالافت رسول
اقتضی الله علیه و آله منبر یا در ان ای روزی پیرسپاس کرد الله تعالی را و استایش کرد
بر او و درود کرد بر پیغمبران او و صلی الله علیه و آله بعد از آن گفت که ای مردمان باید که
مسند حاضر از جمله شما بغایب آگاه باشید و هر که مهلت داد تکدی را بشد برای او
بالله تعالی در هر روزی از عوذهای که مهلت در آن داده باشد صدقه بمثل آنچه
او را است از خواتم که تمام کرد و خود را بعد از آن گفت امام جعفر صادق علیه
السلام از سوره بقره که اگر باشد صاحب تکدی بی نیامی و اجبت بر او انتظار است
یا مرد اینست که هر خواص صاحب طلب مهلت داد است تا فرج اندیشی و حاصل هر دو
یکی است و تو خیر این می باید در کتاب المعیشت در شرح حدیث یحیی بن ابی الدین که باب
نودم است و اینکه تصدق کنید بهرست شما را اگر باشید یا بیزوش که دانید اینرا که ای
تکدیست است پس تصدق کنید بر تکدیست با آنچه شما را است بر او پس ان تصدق بهرست
شما را **باب مقارنه و هفت اصل باب غلبه الف** **شرح** این باب بیان ابراه و نه
میت است از حق که او را یار میخواند ان ابراه صادر شود از مخلوق چنانچه در حدیث

۱۴۲
میشود
در این باب
الابرار باب است و خوانه صادر شود از الله تعالی چنانچه مفهوم از حدیث دوم این باب است
حدیث شریف **الصل** قلت لا ی عبد الله علیه السلام ان ی عبد الرحمن بن سنان
دینا علی رجل قد مات وقد کتبناه ان یحمله فانی فقال و یحیه اما یعلم ان
که یکل دریم عشره اذا احلله و اذا لم یحمله فانیما له دریم بدل دریم **شرح** سیاه
بفتح سین بیفطر و تحقیق یاه و نقطه دریا یا بیزوش و یاه یکقط است تغییر و یح
در شرح حدیث سوم باب هفتاد و سوم **بمعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام را که
بانیست که عبد الرحمن بن سنان را عرض است مردی که تحقیق مرد و تحقیق گفتگو کرد و بعد
با عبد الرحمن که حلال کند و از این امتناع کرد پس امام گفت که رحمت بر عبد الرحمن را و این
نمودند که او را است بهر دریم ده دریم چون حلال کند او را چون حلال کند او را پس جز
اینست که او را در هر است عوض دریم **شرح** **الصل** دخل محمد بن یونس
علی ابي عبد الله علیه السلام و قال ان یکم شها یا ان یحقیق عنده حتی
یکفیک التوسیم و کان له علیه الف دینار فآرسل الیه قاناه فقال له قد
عرفت حال محمد و انقطاع الینا و قد ذکر ان لک علیه الف دینار و
تکفیت فی بطن و لا فرج و انما ذهبت دینا علی الرجال و وضائع وضعها
و انما احب ان یجعلک فی حل **شرح** بشریک یاه یکقطه و مکنون شین بانقطه و راه
یکقطه است بخفف غاء بانقطه و دو فاء بصیغه مضارع غایب معلوم باب تعیلت
التخفیف سبک کردن و مراد اینجا ترک تقاضای حق خود است ضمیر عنه راجع محمد
بن یونس یقاف و ضاد بانقطه و یاه بصیغه مضارع غایب معلوم باب تعیلت ما
بالف و قلب از یاه از باب تعیلت الانقضاء و الفضل اخذ من الموسم بفتح ميم و
سکون واو و کسر سین بیقطه و تخفیف ميم زمان اجتماع مردمان برای حج و ان رفوع
و فاعلت لا لانتفاع بریده شدن از اسناد کسی یعنی رو آوردن بالکلیه سوری
انکر ذکر بصیغه مجهول باب ضربت بنا بر اینکه امام تقصیل حال او را از خارج ده
شده باشد که او را ذهب بصیغه مضارع معلوم غایب باب منع است و ضمیر
مستتر راجع بدانست که مفهوم است از ما بوی برای سببیت است دینا بفتح
فالهاست از فاعل ذهبت و او اینجا برای تقسیم است الوضائع بفتح واو وضاد

نهان مکید نعت را برای برطرف شدن بزرگ احتمال از امر دمان زیرا که کتب آنکه
زایل شده باشد از او نعت پیرایان شده باشد یا دیگر بر کرد و سوی و در اصل
عن ابرهیم بن محمد قال قال ابو عبد الله عليه السلام ما من عبد ظاهرا
عليه ومن الله نعمة الا اشتدت مؤنة الناس عليه فمن لم يعم للناس
بجواريهم فقد عرض النعمة للزوال قال فقلت جعلت فداك ومن
يعتد ان يقوم لهذا الخلق جواريجهم فقال ايها الناس في هذه الموضع
والله المؤمنون **شرح** روایت از ابرهیم بن محمد گفت که گفت امام جعفر صادق
عليه السلام که نیت هیچ بنده که بپایان شود بر او از جانب الله تعالی نعتی مگر آنکه
صحت شد از امر دمان بر او پس هر که ایستاد که بر او برای مردمان حاجتهای ایشان
پیرایش نهاده و نعت را برای برطرف شدن راوی گفت که بر کتب قریب شوم و که
قدت میگردانم بر اینکه ایستاد که بر او برای برطرف شدن حاجتهای ایشان پس ایستاد
گفت که جز این نیست که مراد مردمان در اینجا خدا قسم که مؤمنان مراد اینست که
عالمان و فاسقان کاوان و خزانندگان بلکه در نزد **سوم اصل** قال ابو عبد الله عليه
السلام الحسين الصافي يا حسين ما ظاه الله على عبد النعم حتى ظاه
عليه مؤنة الناس فمن صبر لهم وقام ليشانهم زاد الله في نعمة عليه و
من لم يصبر لهم ولم يقم ليشانهم ازال الله عنه تلك النعمة **شرح** گفت امام
جعفر صادق علیه السلام حسین صاف را که ای حسین بپای مگردانم بپایان
نعمته را مگر آنکه بپای کرد بر او از امر دمان را پس هر که صبر کرد برای مردمان و نیت
کرد بکار ایشان زیاد کرد الله تعالی در نعمتهای خود بر او و هر که صبر کرد بر او و نیت
و ایستاد که بکار ایشان زایل کرد الله تعالی از او نعت را **چهارم اصل** عن
ابي عبد الله عليه السلام قال من عظمت عليه النعمة اشتدت مؤنة
الناس عليه فان هو قام يؤتيهم ليجلب زيادة النعمة عليه و
الله وان لم يفعل فقد عرض النعمة للزوال **شرح** و روایت از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت که هر که بزرگ شد بر او نعت صحت شد از امر دمان
بر او پس اگر او ایستاد که بر او نعت را بزرگ شد بر او نعت را بزرگ شد بر او نعت را

الله تعالی و اگر نگوید تحقیق پیش نهاد کردن نعت را برای برطرف شدن **باب هشتم**
اصل باب حسن جوار النعم شرح الجواب بکسر و ضم جیم مصدر باب مفاعله
یعنی این باب بیان فضیلت خوب بجا آمدن همایکی نعمتهای در این باب
سه حدیث **اول اصل** عن محمد بن عرقه قال قال ابو الحسن الرضا عليه السلام
يا ابن عرقه ان النعم كالايل المعقلة في عطية ما على القوم ما احتسوا
جوارها فاذا اناها امعلا ملجأ و اناها انقروا نعمهم **شرح** عرف بفتح عین
بنقطه و فتح زاء بنقطه و فاست معتقده بفتح فاء است العطن بفتح عین بنقطه
و فتح طاء بنقطه و نون خواجگاه مشد علی متعلق بظرف درگاه لایل یا متعلق
معتقده و معنی داد است لایل به فتح هاء و تحقیق یا بنقطه و الف و تحقیق لام مصدر یا بنقطه
نص خوب و ارسیدن بشو و بکسر هاء و یاء و نقطه در پایان منقلب از او
مصدر باب نصر و ارسیدن حاکم بر نعت و بر هر تقدیر مراد اینجا نیکوکار داشتن
چیز است بدفع فساد از اینجا و بنا بر احتمال اول در شرح تشبیه است مثل نعت **یعنی**
روایت از محمد بن عرقه گفت که گفت امام رضا علیه السلام که ای ابن عرقه بدستی
که نعمتها مانند شترهای زانویست شده در خواجگاه آنهاست بر جماعتی که
صاحبان نعمتند جدا که خوب کرده باشند همایکی ان نعمته را بر چون بد کرده
داد و ستان نعمته را و پرستاری ان نعمته را را میگردانن نعمته را از ایشان
شتران غیر زانویست شده **دوم اصل** سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول
احسنوا جوار النعم قلت وما احسن جوار النعم قال انك ترضون انعم بها
فاذا حقوقها **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام می گفت که
نیکو بجا آمدن همایکی نعمته را را گفتیم که وجوب نیکو بجا آمدن همایکی نعمته را
گفت شکر برای کسی که انعام کرده بان نعمته را و دادن حقوق انعام را حقوقیت که
مکلف و دانا باشد **سوم اصل** سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول
احسنوا جوار نعم الله واخذوا ان تنقل عنك الى غير ذل اما انما لا تنقل
عن احد قط فكذا دلت ان ترجع اليه قال وكان عليه السلام يقول
قال ما ادر بختي فاقبل **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام می گفت

النشر بدستور کردن جماعتی که تابع کسی باشند بادر یک برای سبب است بتقدیر
 بتادیک و منعول محذوف است بتقدیر من خلفك الحديث حکایت و مراد اینجا با
 حکایت است بمعنی کسی که نقل احوال او کند و آن ربك بتقدیر استفهام است لا
 رودت در صورت ماضیت و در معنی مستقبل است و لهذا نمی گویند
 مثل واقعه لا فعلت که **اینها** و برداشت سر خود را و گفت او را که اگر غیبی دینی که
 خبر داد مرا از جانب الله عز وجل اینکه تو جوانی اطعام طعام میکنی هر آنکه متفرقی
 میکردم بسبب رسول کردن تادیب تو جماعت ترا که در پی سر تو اند و میگردانیدم
 ترا دام گفتگو برای جمعی که در پی سر تو اند و میگردانیدم او را نمرد که ای بدستی که صاحب کل
 اختیار تو هر آنکه دوست میدارد جوانی را در پی تو میگردانم پس اینرا گفت که بدستی که
 سر تو میگردانم نیست مستحق عبادتی مگر الله و اینکه تو رسول الهی میمانی که بدستی که
 ترا جمعی که بر تو گردانم از مال خود هیچ یک از مال او را بعد از این **ششم فصل** عین
 آیة عبد الله علیه و آله قال ان ابراهيم صلی الله علیه و آله كان آتيا
 فكان اذا لم يكنوا عند حرج بطنهم واغلق بابا واخذ المفتاح بطن
 الاضياف وانه رجع الى ابيه فاذا هو رجل اولي ورجل في الدار فقال
 يا عبد الله يا ذين من دخلت هذو الدار قال دخلتها يا ذين رجلا ورجلا
 تلك امرات قمر فمات ابراهيم انه جبريل عليه السلام فمات الله شهيد
 قال ارسلني ربك الى عبد من عبدي يتقده خليا قال ابراهيم قال علي
 من هو اخذ منه حتى اموت قال فانت هو قال ومن ذلك قال لا ناك
 لمت ان اسد اشيا قط وكرت ان شيا قط فقلت لا **شرح** او دلو
 بشبه رجل اعتبارشك ابراهيم است زیرا که او بخوبی میگردید که او جبریل باشد
 ضمیر برود راجع بعد الله است و مراد اینست که ابراهيم بکار گفت و اوسته با جواب
 دادم سال در اول صیغه معلوم است و در دوم بصیغه مجهول است فقلت بصیغه
 مخاطب عطف بر صنفی در دوم است **بعز** روایت از امام جعفر صادق علیه
 گفت که بدستی که ابراهيم صلی الله علیه و آله بود دوستدار میهمانان پس آنرا
 او را بود که چون میهمانان نمیشودند نزد او بیرون میرفت و طلب میکرد اینها را

رتبه

وایت قدر برای خود را و با خود گرفت کلید را طلب میکرد میهمانان را و بدستی که
 او برگشت سوی برای خود پس ناگاه او شد با مردی یا مانند مردی در سر این گفت که ای
 بنده خدا بر خست که داخل شدی این سر را گفت داخل شدم از این حضرت صاحب
 کز اختیاران بر حالی که تکرار میکردان جواب رسد بار پس شناخت ابراهيم ابراهيم و جبریل
 علیه السلام است پس ابراهيم سپاس کرد الله تعالی را بعد از آن جبریل گفت که فرستاد
 مرا صاحب کل اختیار تو سوی بنده از بندگان او فرستاد و او دوست درونی گفت
 ابراهيم که اعلام کن چرا که گفت او تا خدمت کنم او را تا وقتی که میرم جبریل گفت که پس تو ای
 ابراهيم گفت که بسبب چیست از جبریل گفت بسبب اینکه تو نظایر من از هیچیک نمیرد
 تعالی چیزی هر که و طلب کرده باشد از تو چیزی هر که بگوید باشی که نه **هفتم فصل**
 عن ابي عبد الله عليه السلام قال ان رجلا من النبي صلى الله عليه وآله
 فقال يا رسول الله اني افاضلهم اياها قال انما افاضلهم كذا **شرح** روایت
 از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که آمد مردی نزد بنی صلی الله علیه و آله و گفت
 ای رسول الله کدام از جمله مردمان مؤمن فاضلتر است با اعتبار ایمان گفت کشاده
 و ایشان با اعتبار دست **هفتم فصل** قال رسول الله صلى الله عليه وآله يؤمن
 يوم القيمة رجلان فقال احبهم فيقول يا رب خلقني وهديتني وامنعتني
 علي قالوا ازل او سيع علي خلقك وامنعتني علي هذا اليوم
 رحمتك وتليته فيقول الترتب جل ثناؤه و تعالی ذكره صدق
 تعبدي اذ خلوه الجنة **شرح** فوق بصیغه مضارع مجهول باب ضرب است
 با در رجل برای تعدیه است احبهم بفتح و نشد بدیم مفتوح بصیغه امر باب
 افتعال است و مع بصیغه مضارع متکلم باب بافتعال است و بنفط در بابین
 و سبب بنفط و راه بنفطه بصیغه مضارع متکلم باب تفعیل است نشر بیون کنین
 بنفطه و راه بنفطه بصیغه مضارع مخاطب باب نصر مضویت **نهم** گفت رسول
 الله صلی الله علیه و آله که آورده میشود در و قیامت مردی پرسیده میشود که
 تحت دخول بهشت را بگو برای خودت پس میگوید که ای صاحب کل اختیار من
 آنرا بگو مرا و آورده نمودی مرا بدین حق پس فراموش کردی معاش را بر من پس میبویسته

بفتح هـ و سکون عین ینقطه و کثر طاء ینقطه بصیغه امر باب افعال و هجین
ای بفتح هـ و الف و کثر تاء و نقطه در باب الاستفعا و مکسب یعنی کل منفق و ک
مسلمات مثل الخمر خمر ما و عدا خلفا بفتح خاء با نقطه و فتح لام و فاء است اعط
منفقا خلفا اشارت بآیت سور سبأ و اما انفقتم من شئ فو و خلفه و هو خمر
الزرقین و بیان و شروط انشد در کتاب الدعاء در حدیث هشتم باب شانزدهم
که باب بعنوان و بعد از باب البکاء است که لقون احدکم کتاب المال من حله و انفق
و حله و انفق در باب الا انفق علیه تلفا بفتح تاء و نقطه در باب الا و فتح لام و فاء است انفق
بنون و صاد با نقطه و جاء ینقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضربات
النضج ترک کردن چیزی بپاشیدن آب و مانند ان و شاید که اینجا استعاره شده باشد
برای برانگیختن بخارا زدن دماغ و محط و مانند ان و احداث ابرها و مانند ان از باب
برودت میان زمین و آفتاب یعنی روایت از امام محمد باقر علیه السلام گفت
که یکسختی که آفتاب هر بینه طلوع میکند برحالی که بافت چهار فرشته نداشت
نداشد یکدزد بران حال که ای صاحب خیر ستم باش بر خیر خود و بنید و باب بهشت
و فرشته ندای میکند که ای صاحب شرانایت و کوناه که و فرشته ندای میکند که
ای که عطا کن رقه دهنده را عوضی بده مصایقه کننده از نفقه داد و زنا داری
در مال و فرشته میانش آفتاب را باب و اگر نمی بود از باب پاشیدن هر چه بر شعله
می کشند یعنی **در اصل** عن ابی عبد الله علیه و السلام فی قولی الله عز وجل
لذلک یریم الله اعمالکم حسرات علیکم قال هو الرجل یتبع ماله
ولا ینفقه فی طاعة الله جل جلاله ثم یؤثم فیکفیه من یعمل فیه بطاعة الله او
فی معصیه الله فان عمل به فی طاعة الله راه فی میزان غیره و قرأه حسره
و قد کان المال که و ان کان عمل به فی معصیه الله فو ان یدلک المال
حتى عمل به فی معصیه الله **شرح** در سور بقره چنین است و قال الذین اتبعوا
ان لنا کفة فتنناهم انهم کما تفرأنا انک ذلک یریم الله اعمالکم حسرات
علیکم و ما هم بخارجین من النار و گذشت در کتاب الحج در حدیث یازدهم باب پن
دعوی الامه و لیبرها یا هل تا آخر که باب هشتاد و چهارم است انک ان ایت د

ائمه ظلم و باطل را افاضت و بنا بر آن اغراض انقبیل الحاق غیر منطبق و غلط
 در حکم **یعنی** روا نیست از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عزوجل که چنانچه
 بپروان ائمه ضلال از حضرت اعتقاد باطل خود خواهند داشت همچنان و امینا بد
 ایشان از الله تعالی علما ی ایشان حضرتها بر ایشان امام گفت که آن بیان حال مریدیت که
 و امیکان از مال خود را و نفقه عنیکان از او در طاعت الله تعالی برای نخل بعد از آن ممبر
 بر او میکند از او برای و اوست که عمل میکند از اعمال بطاعت الله تعالی با در معصیت
 الله تعالی پس اگر او را عمل کند بآن در طاعت الله تعالی عیبند از مردان مال را در روزی که
 غیر خود پس عیبند از او حضرت و تحقیق بود اعمال او را و اگر او را عمل کرده باشد با ناله
 در معصیت الله تعالی حضرت از او میشود زیرا که قوت داده او را با ناله تا آنکه عمل کرده
 با ناله در معصیت الله تعالی مخفی نماند که این آیت و حدیث را دست بر این که کار میکند
 بفرموده نیز **موراجع** قال رسول الله صلى الله عليه وآله من آمن بالله و الخلق
 شتخت نفسه بالثقة **شرح** الايقان اطین خاطر بخیر و مراد اینجا موافقت
 آیت سوره سبه است که مذکور شد در شرح حدیث اول این باب **یعنی** گفت رسول الله
 صلى الله عليه وآله که هر که یقین کرد بعوض خود از مرید کرد دل و بنفقه کردن مال در
 راه الله تعالی **موراجع** قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله فی کلام
 که و من یطیبه و بالمعروف و اذا وجهه یخلف الله له ما انفق فی سبیل الله
 و یضاعف له فی آخره **شرح** گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله در جمله
 کلامی که او را است که هر که یقین کردست خود را با حق چون توانای داشته باشد
 نفس او را عوض میدهد الله تعالی برای او آنچه را که نفقه کرده در دنیا و او چند برابر میکند
 برای او در ثواب آخرت و **موراجع** عن ابن ابی نجر قال قرأت فی کتابی ای
 الحسن ایضا علیه السلام الى ابي جعفر علیه السلام يا ابا جعفر بلغني
 ان المولى اذا تركت آخر جوك من الباب الصغير افتادك من نخل
 ثم لا يزال منك احد حتى اذا و انت لك حتى عليك لا يكن مذ خاك
 و قد تركك الام من الباب الكبير فاذا تركت فليكن معك ذهب و
 فضة ثم لا يسالك احد ثم لا الا اعطته و من يسالك من غميتك

أَنْ تَبْرَهُ فَلَا تُعْطِيهِ أَقَلُّ مِنْ حِمْبٍ بَيْنَ دِينَارٍ وَالْكَبِيرِ إِلَيْكَ وَمَنْ لَكَ مِنْ
 عَمَلِكَ فَلَا تُعْطِيهِ أَقَلُّ مِنْ حِمْبَةٍ وَعِشْرِينَ دِينَارًا وَالْكَبِيرِ إِلَيْكَ
 إِنْ أَيْدِيكَ بِكَ أَنْ يَرْفَعَكَ اللَّهُ فَاتَّقُوا وَلَا تَحْشَوْ مِنْ ذِي الْعَرْشِ
 إِفْشَاءً **شرح** روایت از احمد بن محمد بن ابی نصر گفت که خواندم در مکتوب امام رضا
 علیه السلام سوی امام محمد باقر علیه السلام که ای ابو جعفر خبر رسیدن اینکه غلامان
 چون اراده سوار شدن بر من میکنند ترا از در که چاک که خلوت است و جواز نیست
 که این عمل ایشان از غلبت که با ایشانست برای اینست که در دنیا باز تو کسی چیز را و طلب
 میکنم از تو وسیله حق من بر تو بیان این آنکه باید که بنامش دخول تو و خروج تو کند
 از در و در آن چرخان داده سوار کنی بر او یا دیگر باشد یا تو طلا و نقره بعد از آن باید
 که طلب نکند از تو کسی چیز را یا اگر در هر دو راه که طلب کند از تو از جمله عموهای
 تو باشد که بیک کعبه با او پس من او را کمتر از نجاه دینار طلا و بسیار از مغضول
 سوخت با این معنی که هر چند که بسیار در اختیار بانی و هر که طلب کند از تو از جمله
 عموهای تو پس من او را کمتر از بیت و پنج دینار طلا و بسیار از مغضول سوخت
 بدین معنی که من جز این نیست که اراده میکنم با نام بردن این که بلند مرتبه کند بر الله
 تعالی و در میان با این معنی که تو می شود که مردم تصدیق کنند بعد از من این که
 توفیق امام مفتخر الطاهر بر نفقه کردن بر مستحقان و متر بر از صاحب تخت باشد
 همان ننگ گفتن **راشم فصل** قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْأَكْبَرُ
 ثَلَاثُ سَائِلَةٍ مُنْفِقَةٌ وَنَجْمٌ سَكَنٌ وَخَيْرُ الْأَيْدِي مُنْفِقَةٌ **شرح** قسم
 ای ای برقم بروشی دیگر گذشت در حدیث سوم باب کراهیه المسئله که باب نخست
 چهارم است و منافات نیست زیرا که در پید منفق بد الله داخلست و بد الله و هم
 را داخل در بد معطی بصیغه اسم مفعول میتوان کرد و ذکر ثلث باعتبار اینست که بد ثلث
 غیر حقیقی است و تذکره در جای بی جایست **بعی** گفت رسول الله صلی الله
 علیه و آله که دست نهاسه قسم است یکی طلب کننده و دیگری دهنده و دیگری ضایع
 کنند و از دادن و بهتر از سه دست دهنده است **هفتم فصل** عَلِيٌّ
 بْنُ أَبِي حَسَنٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ الْحَسَنِ بْنُ أَبِي تَيْفِقٍ

١٥١
 وَأَبُو بَكْرٍ بِالْخَلْفِ مِنَ اللَّهِ فَإِنَّهُ لَمْ يَخْلُفْ عَبْدًا وَلَا أَمَةً بِتَفَقُّهِ فِيمَا رَضِيَ اللَّهُ
 عَنْهُ وَجَلَّ إِلَّا أَنْفَقَ أَضْعَافَهَا فِيمَا يَخْلُفُ اللَّهُ عَنْهُ وَجَلَّ **شرح** روایت
 از حسین بن ابی حمزه امام محمد باقر علیه السلام گفت که امام گفت که ای حسین نفقه کردن بد الله
 و نفقه کردن بعوض از جانب الله تعالی چه بد کسی که شاز اینست که بخیر نکردی یا زنی
 نفقه در آنچه راضی میکند الله عز وجل یا مگر آنکه خرج کرد چند بار یا از چیزی که
 بغضب می آورد الله عز وجل **راشم فصل** عَنْ جَعْفَرِ بْنِ زَيْنَةَ رَفَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ
 اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ يُنْزِلُ اللَّهُ الْمُعْوَنَةَ وَمَنْ
 اتَّكَمَ إِلَى الْعَبْدِ يَقْدِرُ الْمُؤَنَةُ فَمَنْ يَقْنُ بِالْخَلْفِ تَحْتَ نَفْسِهِ بِالْمُتَقَرِّ
شرح روایت از عمر بن اذینه بالا بر دستند روایت را سوی امام جعفر صادق
 یا امام محمد باقر علیه السلام امام گفت که فرمودم آورده الله تعالی مدد را از آسمان بپند
 بقدر آنچه خرج بر هر که یقین کرد بعوض جوانمردی کرد دل و نفقه دادن در راه الله
نهم فصل عَنْ صَفْوَانَ بْنِ مَخْلَدٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ دَخَلَ
 عَلَيْهِ مَوْلَى لَهُ فَقَالَ لَهُ هَلْ أَنْفَقْتَ الْيَوْمَ شَيْئًا فَقَالَ لَا وَاللَّهِ فَقَالَ
 أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَمَنْ أَنْ يَخْلُفَ اللَّهُ حَلِيًّا أَنْفَقَ وَلَوْ دَرَاهِمًا وَاحِدَةً
شرح روایت از صفوان بن مخلص از امام رضا علیه السلام راوی گفت که داخل شد بر
 امام علیه السلام غلامی که او را بنود بر امام گفت او را که آیا نفقه کردی در راه الله تعالی
 امر و چیز را بر این غلام گفت که نه بخدا قسم بر گفت امام رضا که بر این کار اعوض میدهد
 الله تعالی بر منافق کن هر چند که بگذرد باشد **دهم فصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ
 السَّلَامُ قَالَ مَنْ يَتِمُّنْ أَرْبَعَةً أَرْبَعَةً آيَاتٍ فِي الْجَنَّةِ أَنْفَقَ وَلَا تَحَقُّقُ
 فَقَرَأَ وَأَنْصَفَ لثَمَانٍ مِنْ تَفْسِيكَ وَأَقْبَلَ السَّلَامُ فِي الْعَالَمِ وَأَوْرَثَ الْمَرْءَ وَإِنْ
 كُنْتَ مُحَقَّقًا **شرح** مضمون این گذشت در کتاب الایمان و الکفر در حدیث
 دوم باب الاضافات و العدل که باب شصت و شصت است **بعی** روایت از امام
 جعفر صادق علیه السلام گفت که ضامن میشود چهار کار را که مرد داده شود چهار
 خانه در بهشت بیان این آنکه نفقه کردن در راه الله تعالی و متر بر از نیاز مندی و اضافات
 ۷۷ مردمان از جانب خودت و مشهور کن سلام را در جهان و قرآن کن جدا را در گفتگو

هر چند که باشد صاحب حق **باب مشاهد و برآمدن باب الجمل و التمسع** شرح
 بضم باه بکفطه و سکون خاء بانقطه مصلد باب علم مضایقه بمال در جای لایق الخ
 بضم و فتح و کسر شین بانقطه و نشد بدعاء بانقطه مصلد باب نصر و ضرب و علم بجلی
 که طبعی باشد و علامتان اینست که صاحبش مضایقه کند در دادن دیگری نیز چنانچه
 بیان میشود در حدیث هفتم این باب **یعنی** این باب بیان غل مطلق و بیان غل
 طبعی است در این باب هشت حدیث **اول اصل** عن جعفر عن ائمه علیهم السلام
 ان امیر المؤمنین صلوات الله علیه و سلم سمع رجلا یقول ان النسخ اقله
 من الظالم فقال له کذبت ان الظالم قد یوتی و یتغفر و یرد الظالمه
 علی اهله او النسخ اذا نسخ مع الزکوة و الصدقة و صلة الریح و قرأ التبت
 و التفتة فی سبیل الله و التواضع و الاحرام علی الخیلة ان یدخلها تنجیح
شرح الظالم بضم طاء بانقطه و تخفیف لام انچه بظلم از کسی گرفته شود و از آن ظلمه
 بفتح میم و کسر لام نیز میگویند القراء بفتح قاف و راء بانقطه و الف ممدوده و بکسر
 قاف و الف مقصوره مصلد معتل اللام یا بی باب ضرب میهمانی کردن **یعنی**
 روایت از امام جعفر صادق از پدرش علیه السلام که امیر المؤمنین صلوات الله
 علیه شنید از مردی که میگفت که بد رستی که بخیل طبعی معذرت و ترست از ظلم کند
 بر کس و او که دروغ گفت بد رستی که ظالم کاهی تو را میکند و استغفار میکند و بر
 میگردد و آن ظلم را بر اهله و بخیل طبعی چون بخیل طبعی شد باز داشت زکوة را و صد
 کردن را و میوند خویش را و میهمانی کردن میهمان را و خرج را و در راه الله تعالی که جهاد
 و درهای نیکی کردن را و هر است بر همت اینک داخل شود از بخیل طبعی مراد اینست
 که چون بخیل طبعی شد مانع توفیق تو را میشود **دوم اصل** قال امیر المؤمنین
 صلوات الله علیه اذا لم یکن لله فی عین حاجه ابتلاه یا الخیلة
شرح نسبت حاجت بالله تعالی بعنوان مجاز است و مراد نسبت علم بعاقبت عجز
 کسی است **یعنی** گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که چون نباشد الله تعالی
 در بند نظری که فساد میکند و بخیل بترد توفیق او **سوم اصل** قال رسول الله
 صلی الله علیه و آله لیس سلیة یا بنی سلیة من سید کذا قالوا یا رسول

الله سیدنا رجل یبخل فقال صلی الله علیه و آله وائی ذل و اذوی من
 الخیلة قال بل سید کذا لا یبخل الخیرة البراءة بن معمر **شرح** سلیة یعنی سب
 بانقطه و کسر لام است و بنو سله طایفه از انصار بنی نضله بدال بانقطه و الف و همزة
 منقلب از یاه مضر ادوی بفتح همزة و سکون دال بانقطه و و او و الف منقلب از یاه
 بصیرة فعل التفضیل است بمعنی مرضی که بدتر مرصهاست الا یبخل الخیرة یعنی بغایت
 کسبت باعتبار اینکه تو را و سفید میگویند چنانچه گذشت در حدیث با ترم باب
 عشاء و یکم بر بغایت کریم گو یا که هر چند او سفید است براه بفتح باه بکفطه و راء
 بانقطه و الف ممدوده است معذرت بفتح میم و سکون عین بانقطه و ضم راء بانقطه
 و سکون و او راء بانقطه است **یعنی** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله بنی سله را
 که ای بنی سله کیت بزرگ شما گفت که ای رسول الله بزرگ ما مردی است که در او بخیل
 هست بر گفت صلی الله علیه و آله که و کلام هر چه بدتر از بخیل است بعد از آن گفت که بلکه
 بزرگ شما آن بغایت روستید است که براه بن معمر و باشد شاید که این گفتگو پیش از هجرت
 بعینه واقع شده باشد یا بر اینکه براه بن معمر و پیش از هجرت بیجا در مدینه وفات
 یافت و قریب با آن گذشت در کتاب الجنائز در حدیث شافیه ثم اخرا ابواب یا باعتبار
 بعض اولاد او باشد مثل غیر و بعینه یا بر آنچه گذشت در کتاب الحج در باب صد
 بیت و تخیم که باب فی انه اذا قیل فی الرجل شیء فلم یکن فی و کان فی و له و اولد و له
 فانه هو الذی قیل فیها است **جماع اصل** عن ائمه الحسن بن الحسن بن موسی علیه السلام قال
 البخل من یبخل بما افترض الله علیه **شرح** روایت از امام موسی کاظم علیه السلام
 گفت که ناجوانزه حقیقی کسی است که ناجوانز دیگری کند یا آنچه فرض کرده الله تعالی از او مثل زکوة
 فریضه و مثل صلوة فریضه و صوم فریضه یا یعنی که ناجوانز دیگری در غرض سبقت **خبر**
اصل عن جعفر عن ائمه علیهم السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 ما یحق الاسلام حق النسخ ثنی ثمره قال ان لهذا شیء دبیبا کد پیب
 النسخ و شعبا کثیرا فی شجرة اخبر عن النسخ **شرح** ضمیر قال الله
 اقل راجع بابیه و راجع جعفر بن یونس بود و در سوم راجع رسول الله بنی میواند بود و حق
 جهاد بانقطه و قاف در اقل بصیغه ماضی معلوم باب منع است و در دوم بفتح میم و کس

نیز که چندی در سكون راه بنقطه
ود و خنجر بگردد

النجیل

حاشا مضروب و مفعول مطلق برای تشبیه است الحق محو کردن الذییب بفتح دال
بنقطه و کراهه بکفطه و سکون یاء و وقفه در بابین و یاء بکفطه مصلح باب
ضرب رفتار است که چنانچه کسی خبر داد از آن شود مثل رفتار در زمان الفل بفتح
نون و سکون و ضم میم مور محقق نماید که رفتار موران و هجوم آنها بر حریف و
و مانند آنها بروشی که کسی خبردار نشود ضرب المثل است در میان چیزی که هیچ
التراب و خفی الماخذ است و فی الخضر اخی الشوک ظاهر است از انچه بیان شد در شرح
حدیث اول باب شصت و ششم و مراد اینست که در نسخ مشهوره شوک بفتح
شین و سکون و او است **بع** و اینست از امام جعفر صادق از پدرش علیهما السلام
گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که محو نکرد اسلام را مانند محو نجلی طبعی
چیزی بعد از آن گفت که بدرستی که برای این نجلی طبعی رفتار نهانیت مانند رفتار
پنهان مور و شعبه بایست مانند شعبه های شرک و در نسخ دیگر اینست که مانند
شعبه های خار مراد خار حنک است که چهار بهلو بایسته دارد **شرح اصل** قال
رسول الله صلی الله علیه و آله لیس النجیل الذی یؤکل الزکوة المرفوعة
فی ماله و یعطى الثانیة فی قومیه **شرح** الثانیة بنون و الف و کسر هاء و یاء
بکفطه بلائی که بر جمعی فرو داید و هر کدام حصه از آن رسد مثل دیر فتل خطا
که بر عاقل قائل لازم میشود **بع** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که نیست نجیل
آنکه میدهد زکوة فریضه را در مال خود و میدهد حصه خود را از خرجی که واقع
میشود در قوم او یا یعنی که سهم شریکی در اخراجات عامه نمیکند **مفصل اصل**
عن الفضل بن ابی فریح قال قال لی ابو عبد الله علیه السلام ندبى
النجم قلت هو النجیل قال النجم أشد من النجیل ان النجیل یحرق فیما
فی یدیه و النجم یحرق علی مانی الیدی الثانی و علی مانی یدیه حتی لا
یرى مانی الیدی الثانی شئاً الا غشی ان یموت له بالنجیل قاتل الخیر و لا
یقنع بمنازقة الله **شرح** تحقیق فرق میان نجیم و نجیل برای تفسیر شرح در آیت
سوره حشر است که و من یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون و مذکور شد در حدیث
پانزدهم باب هشتاد و یکم و از این ظاهر میشود که شح عبارت از نجلی که طبعی

صاحبش باشد **بع** و اینست از فضل ابی فریح گفت که گفت مرا امام جعفر صادق علیه
السلام که ای میدان که نجیل معنی نجیم کنه آن نجیلست امام گفت که شح شحرت
النجیل بدستی که نجیل یا جوامع می میکند یا نجیم در دست او است و شح یا جوامع می
میکند یا نجیم در دست مردمان دیگر است و یا نجیم در دست خود است یا یعنی که
مضایق میکند از صدق دیگران نیز یا نجیم می کند یا نجیم در دست مردمان است
چیز را مگر آنکه آرزو کرد یا نیز که باشد از او خواست بعنوان حلال و خواه بعنوان حرام
و فاعلت نمیکند یا نجیم می گرداند و الله تعالی **مفصل اصل** قال رسول الله
صلی الله علیه و آله لیس النجیل من ادى الزکوة المرفوعة من ماله و أعطى
الثانیة فی قومیه انما النجیل حق النجیل من لایؤدی الزکوة المرفوعة
من ماله و لایعطى الثانیة فی قومیه و هو سید فیما یؤدی **شرح**
تفسیر زائنه گذشت در شرح حدیث ششم این باب حق مرفوع و صفت النجیل است و مراد
حق النجیل کامل و نجیل است چنانچه گویا که نجیلان غیر از نجیل مجازانند یا حقیقی
و شح ربحی رحمة الله تعالی در شرح کافی در بحث نعت گفته که حق در امثال این
در مقابل باطلست پسند بهاء بکفطه و ذال با نقطه و یاء بنقطه بصیغه مضارع
غالب معلوم باب ضرب یا باب تفعیل است **بع** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله
نیست نجیل کسی که داد زکوة فریضه را از مال خود و اعطا کرد حصه خود را از خرجی
که واقع میشود در قوم او جز از نیست که نجیل که کامل در نجیل است که نماید
زکوة فریضه را از مال خود و نداد حصه خود را از خرج در قوم خود برحالی که او
بر آنکه میکند مال خود را در آنچه غیر آنست که مذکور شد **باب هشتاد و چهارم**
مفصل باب الثانی شرح این باب احادیث تازه غریب است در این باب شاذ
حدیث است **اقول اصل** عن النجی بن عثمان بن عمار بن عبد الله علیه السلام
قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله انما النجیل من سأل الناس عاشر و من سکت مات
قلت فما اصنع ان اذرتک ذلک الزمان قال تعینهم بما عندک
فان لم تجد فمحا و هذا **شرح** بانی بنقد و قد بانی است زمان عبارت از امسال
نقطه و مانند آن مثل حال جمعی که در قافله حاج نازل شده باشد مال ایشان و یا

نجیل است

باتوین است و جمله بعد از آن صفت است و عاید محذوف است بتقدیر من سال
فیه الناس عاش ومن مک ویه مات تعینهم بعد من یقط ویا و یقط در بیان
و یون بصیغه مضارع مخاطب باب افعال خبر یعنی امر است و بعد بحیث و دال بیقط
بصیغه مضارع مخاطب معتل اللام و اوی باب ضربیات الوجد بفتح و ضم
و کسر و او و سکون جیم و الجده بکسر جیم فراهی دستی فجا همد جیم و دال بیقط
بصیغه مضارع مخاطب باب مفاعله است و در بعض نسخ فجا هک بباء
حرف جر و جیم و الف و ها و ضمیر مخاطبت بتقدیر تعینهم بجا هک الجاء
معبر بودن در میان مردمان **بمعنی** روایت از اسحق بن عمار از امام جعفر
صادق علیه السلام امام گفت که کافر و آئیل بر سر مردمان درویش و فقی که
انگطلب کند در آنوقت از مردمان دار اندکی میکند و آنکه خاموش شود در آن
وقت بهیچ دگم که پس حکم کرد در ایام از ما را امام گفت که مدد میکنی از او را
با نخر تر دشت از مال پس اگر وسعت نداشته باشی پس سعی میکنی برای از او را
دو اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله و آله افضل الصدقة صدقة
تخلف الغنی **شرح** معنوی این بیان شد در شرح حدیث اول باب فضل
المعروف که باب شصت و هشتم است **سوم اصل** قال رسول الله صلی
الله علیه و آله افضل الصدقة صدقة تكون عن فضل الکف
شرح تكون بصیغه مضارع غایبه باب نصر از افعال ناقصه است و اسم آن
ضمیر مستتر راجع بصدقة است و ظرف خبر است عن فضل بتقدیر صادقة
عن اهل فضلست نظیر آنچه گذشت در شرح حدیث اول باب فضل المعروف
و مراد بفضل الکف زیاد مانده نفقه ضرورتیست که از دست رنج بر می آید
باشد مثل صدقه هیزم کثر که مذکور شد در حدیث سوم باب کراهیه المسئلة
که باب شصت و چهارم است و این احراز است از میراث و مانند آن **بمعنی**
گفت رسول الله صلی الله علیه و آله بهتر صدقه صدقایت که صادر شده باشد
از اهل زیاد مانده دست رنج **چهارم اصل** عن ابي عبد الله علیه السلام
عن ابيائه صلوات الله علیهم فی قول الله عز وجل و اطعوا الباقین

الفقیه قال هو الرمن الذي لا یستطیع ان یخرج لزمانته **شرح** الرمن بفتح
رئی باقطه و کسر میم و تخفیف نون صاحب زمانه یعنی نای یعنی افت **بمعنی**
روایت از امام جعفر صادق علیه السلام از پدرانش صلوات الله علیهم در قول
الله عز وجل در سور حج که و یجوز انید بالشر فقیه را گفت که بالشر صاحب آفت است
وسعت در قدرت ندارد که از خانه بیرون آید بسبب آفت **پنجم اصل** عن ابي
جعفر علیه السلام فی قول الله عز وجل فاما من اعطی و اتقى و صدق
المعنی بان الله عز وجل یعطى بالواحدة عشرة الى مائة الف قبا
للمعنی قال لا یرید شیئا من الف الا کثیره الله له
و اما من یجمل و استغنی قال من یجمل بما آتاه الله عز وجل و کذبه
بالمعنی بان الله یعطى بالواحدة عشرة الى مائة الف قبا و کذبه
للمعنی قال لا یرید شیئا من الف الا کثیره الله له و ما یغنی عنه
ماله اذا قردى قال اما والله ما هو قردى فی یزى و لا من جمل و لا
من حاط و لا من قردى فی نار جهنم **شرح** شان در اول این آیات گذشت
در کتاب التیفاء در حدیث چهارم باب بیت و تم که باب التیفاء و التیفاء
و التیفاء حسن مؤث احسن است که افعال التفضیل است و تانیث باعتبار اینست
که موصوفان عطیه است بان الله تا آخر تغییر بالمعنی است سین در فستین و برای
استقبال قریب است و استقبال تغییر نسبت بر زمان ما قبل است التیفاء و تانیث
معتاد کردن کسی را برای کاری بدانند وسعت قدرت بر آن کار و خواه مهیا کردن کاری
بمعنی بدیع اشکال آن کار بر او و مراد اینجا شاف اولست قال لا یرید در اول تغییر فستین
للمعنی است و در دوم تغییر فستین للمعنی است لیری و عری مؤثشایر و اعری
که افعال التفضیل است بمعنی مبارک و شومر و تانیث باعتبار اینست که موصوفان
حالت است لیری عبارت از حالتی که جامع افعال خبر است و عری عبارت
از حالتی که جامع افعال خبر است تغییر دالایره الله از شق اول میتوان بود و از شق
دوم میتوان بود و با بر اول ضمیر اول راجع به کاف است و ضمیر دوم راجع به ثانی
و با بر دوم راجع ضمیرین بر عکس است آناه بفتح هیزم و نشاید تا و یقط و لا

افعال در سخته افعالند المذوق بدل ببقطه وقاف و غیر ببقطه بصیغه اسم فاعل باب
 افعال خاکسار کنند غدا یا بغیر ببقطه و ذال یا بقطه و یاء و دو نقطه در بابین بصیغه
 غایب مجهول باب تفعیلست تقدیر غذا دادن کسی را و اینجا عبارت از پروردگار
 بکسر غیز ببقطه و ذال یا بقطه و الف ممدوده منصوب و نائب مفعول مطلق است
 مثل انبت الارض یا تازی که در اصل یعنی چیزی است که نمودین بابت از خوردن
 و اشامیدن **بمعنی** رواست از امام جعفر صادق گفت آمده ای سوی امام حسن
 و امام حسین علیهما السلام برحالی که ایشان نشستگان بودند بر صفا در مکه در طلب
 صدقه کرد از ایشان گفتند که بدستی که طلب صدقه حلال و بی بدختر نمیشود مگر
 بسبب دینی که باید دادند یا ناشد یا ناوانی که در سخته افعالند یا ناشد یا فقری که
 خاکسار کنند یا ناشد یا در دست چیزی از این گفت آری پروردگار و با تحقیق طلب
 کرد و بود امر از عبداللہ بن عمر و عبدالرحمن بن ابی بکر بر دای بود و از او پرسید
 بودند او را چیزی بر سرکت سوی ایشان برکت ایشان را که چیست شما را که پرسیدید
 مرا از این پرسیدند از آن حسن و حسین علیهما السلام گفتند ایشان گفتند که
 بدستی که حسن و حسین غذا داده شده اند بعد از نوع غذا که عظیم است **مفسر**
اصول قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم لا تأکلوا من ثمر ما لم یحرم الله من قبل
 فقیروا **شرح** است در امتی بضم همزه و تشدید میم مفتوح و تاء و دو نقطه در باب
 که لام الفعل است جمع است بضم همزه و الف و کسر میم بصیغه اسم فاعل باب ضرب
 یعنی قصد کنندگان یا بابتانانیت بصیغه مفرد است بمعنی جمیع که رسولی بود ایشان
 فرستاده شده باشند و بنا بر اول امتی عبارت از ابطالان علم دین که جمع میشود
 در مجلس علم برای درس و استماع و عطا و مانند آنها و نهی از سؤال ایشان برای
 اینست که سؤال مانعست ایشان از انقضود خود و ایضا اکثر ایشان بهمان بیانند
 و سایر دوم تعبیر از سؤالان بامتی مشتملست بر بالغ در نهی از سؤال چنانچه گویند
 که سالان داخل امت او نیستند موافق آنچه می آید در کتاب التکلیف در حدیث نیم
 باب من امکن من نفسه که باب صد و هشتاد و هفتم است که ما کان فی شعبان
 فلم یکر فیهم ثلثة اشیاء من فی ان کلف تا آخر و نهی از سؤال ایشان در مجلس ایشان

و خبر داد ایشان را باین
 حسن و حسین علیهما
 السلام

برای اینست که چون جمیع در مجلس نشستند باشند و کسی از جمیع ایشان چیزی طلب کند
 باعث از وی میشود که بعضی ایشان که چیزی ندهد بوی اینکه حاضر نداشته باشد منهم
 بخیل شود و بر میزند و شکست دل شود بخلاف ایا ببقطه و جاء ببقطه بصیغه مضارع
 مخاطب باب تفعیلست التخیل کنی را منسوب بخیل کردن و میتواند بود که بنون و جاء
 ببقطه بصیغه مضارع مخاطب باب افعال باشد الاغال لا غر کردن و مراد اینجا ضعیف
 و شکسته دل کردن **شرح** گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ که چیزی طلب میکند
 از امت من در مجلسهای ایشان بر نیست بخیل دهد یا از **بمعنی** **احتمال** عن ابی عبد الله
 علیہ السلام فی قول الله عز وجل یا ایها الذین امنوا اتقوا من طغیات
 ما کسبتم و مما اخرجناکم من الارض و لا تبتغوا الخیر و نه
 تفتقرون قال کان رسول الله صلی الله علیه و آلہ اذا امر بالخیل ان یزک
 یقول قوما بالوان من الف و هو من ارضی الله یؤذونه من کونهم من انیال
 که الجفر و و الیها فانه قلبه اللهاء عظیمه التوی و کان بعضهم
 یحیی بن عمر بن القری الحید فقال رسول الله صلی الله علیه و آلہ لا تضرصوا
 هاتین الفی کبر و لا تحببوا منهنما فقی و فی ذلك نزل و لا تبتغوا
 الخیر و نه تفتقرون و لستم یا خلیف الا ان یعضوا فیه و لا غماض
 ان تأخذها فکین الفی **شرح** ضعیف و نه راجع بما اخرجناست بر طرف حال از
 حیث است و تفتقرون حال از ضعیف لا تبتغواست یا خیر و نه راجع بالخیر است پس
 طرف متعلق بتفتقرون است و تقدیر طرف برای حصرت و جمله حال از الخیر یا
 حال از ضعیف لا تبتغواست و ظاهر اخبار حدیث موافق احتمال اول در من است با در بالوان
 برای تقدیر است الا بالوان جمع لون بفتح لام و سکون و امر و فاعلها جمع متعل
 شده اینجا در ضعیف نظر اینچنینست در کتاب الحیث و حدیث اول باب نیم که باب جامع
 فی الحاضر و المستحاضه است که سن لها الافراء و ادناه حیثان من در اول یا بینه
 ضمیر و هو راجع بالتمیز من در دوم برای بعضی است اردی براه ببقطه و ذال
 ببقطه و الف منقلب از یاء بمعنی فاسد ترست یا بضم و بمعنی ها اکثر است و حاصل
 هر دو یکست و بنا بر اول الفان عذوف میشود بالتقا التاکنین ضعیف مضروب

در یوز و نه راجع بالقرمت مر. در سوم برای سبب است زکوة هم مصدر است
بمعنی ترکیب مثل والذینهم للزکوة فاعلون ثم مفعول به زکوة هم است ضمیر لوجه راجع
بالقرمت ضمیر جبر و رو معافاره گذشت در شرح حدیث هفتم باب هفتم وفاده حمزه
منون است با وجود الف لام نظیر التسع ایات که می آید در حدیث آخر کتاب الصیام
زیرا که الف لام داخل جز اول شده در ظاهر اگر چه داخل جموع است در معنی قلیل
مرفوع و خبر مبتدای محذوف بتقدیر بی قلیل و ضمیر محذوف راجع بالوان است
الهاء بکسر لام و هاء بی نقطه و الف ممدوده یوست درخت و استعاره شده
بجای برای کوش خرمای که مانند یوست است النوی بفتح نون و تخفیف و او و الف
مقصوره جنس استخوان خرما و چون ناه وحدت داخل شود بمعنی یک استخوان
خرماست ضمیر بها راجع بالوان است **روایت** از امام جعفر صادق علیه
السلام در قول الله عز وجل در سوره بقره که ای جمعی که گوید صدقه دهید از
جمله پاکیزه های آنچه بدست آوردید و از جمله آنچه بیرون آوردیم برای شما از زمین
و قصد میکنید بدرا از جمله آنچه بیرون آوردیم برای شما از زمین برحالی که
صدقه میداده باشید امام گفت که بود اینک رسول الله صلی الله علیه و آله
چون امر میکرد بحاصل غل اینک زکوة داده شود می آوردند جمیع دقها را که خرما
و ان خرما از جمله فاسد تر خرمات میدادند از برای ترکیب ایشان خرمای را
که گفته میشود از اجعه و رو معافاره یا بفتحی که منسوب از ان جعه و راست و قبی
دیگر معافاره است ان الوان که یوست است بزرگ استخوان است و بود اینک بعض
ان قوم می آوردن الوان را عوض از خرمای خوب پس گفت رسول الله صلی الله علیه
و آله که حساب و تخمین میکنی این دو قسم خرما را و میاوردی از ان دو قسم هیچ
چیز ندادن نازلی شد که و قصد میکنید بدرا از جمله ان برحالی که صدقه
دهید و نیستید که ندکان ان مکرانکه اعراض کنید در ان و اغراض است که یک
ان دو قسم خرما را اگر کسی دهد ترا عوض طلب تو و مانند ان **در مصلحت** آن
عبد الله علیه و السلام فی قول الله تعالی انفقوا من طیبات ما کسبتم
فقال کان القوم قد کسبوا مکاسب سوء فی الجاهلیة قلنا

اسکوا آراؤنا ان نخرجوها من أموالهم لیصدقوا بها فآب الله تبارک
و تعالی ان نخرجوها من أطیب ما کسبوا **شرح** روایت از امام جعفر
صادق علیه السلام در قول الله تعالی در سوره بقره که تصدق کنید از پاکیزه های آنچه
بدست آوردید پس امام گفت که بودند انجماعت که بعد از شریک شدن شده بودند
با یزید و ش که بفتح یوست آورده بودند بدست او و دهای بدیدار و زکات و شریک پس
و قی که سلمان شدند خواستند که بیرون کنند انهارا از مالهای خود تا تصدق
کنند با انجمای ایا که خدا تبارک و تعالی میگرداند که بیرون کنند از پاکیزه تر آنچه بدست
آوردند **در مصلحت** جاء رجل الی النبی صلی الله علیه و آله فقال انی شیخ
کثیر العیال و ضعیف الزکوة فقلیل النفع فهل من معونة علی تمای قنطری
رسول الله صلی الله علیه و آله الیه اصحابه و نظر اصحابه الیه و قال قد
اسمعنا القول و اسمعنا ققام الیه و رجل فقال کنت و مثاک بالامس
فذهب الیه الی منزله فاعطاه یزید و ان یزید و کانوا یکتب یعون بالتبذیر
وهو الذهب و الفضة فقال ان شیخ هذا کله قال نعم فقال النبی
اقبل فیرک و انی لست بحی و لا لشی و لکن رسول الله لا یألوک فوجد
شاکر الخیر ان الله سیر **شرح** الرکن بفتح راء بی نقطه و سکون کاف
انجم اعتبار ان کند مثل کسب آدم از تجارت و مانند ان کت بضم کاف و سکون نون
و فتح ناه دو نقطه در بالا از افعال ناقصه است مثاک منصوب و خبرت و مقصود
اینست که امر و نه بر این حال انجمان و مستغنی میشود المزدک بکسر میم و سکون زای
با نقطه و فتح و او و ال بی نقطه انجم که توشه دان مسافرات و بر کسر می باید
التبذیر بکسر تاء و دو نقطه در بالا و سکون باه بی نقطه و راء بی نقطه و نون و کسر
اسم مدی سویی صلی الله علیه و آله پس گفت بدستی که من میم بسیار عیال
ضعیف کسب که چیز را ناهست هیچ مددی و زکات من پس نظر کرد رسول الله صلی
علیه و آله سوی اصحاب خود نظر کرد و اصحاب او سوی او یا بفتحی که هر کدام از یکدیگر
توقع احسان با او کرد و نمی گفت که تحقیق نشواید ما را سخن و شنوانید شما را نیز مراد
اینست که شما بدیدید پس بخواست سوی سائل مدی پس گفت که بودیم مثل تو در یوز و نه

پیر و سائر اساتید و خاندان خود پیر داد و را انبیا و ائمه اطهار و ائمه معصومین و ائمه ائمه
 از یونان که خرید و فروخت میکردند بنقدی سکه نیز و آن طلا و نقره است پیر گفت آن
 پیر که این سکه را میخواست گفت این سکه پیر است که پیر که قبول کن طلا و نقره بی سکه
 خود را که بدستی که من بستم جوی و نه افی و لیک من فرستاده شده ام از جانب
 الله تعالی تا از ما می ترا پیر یافت ترا سکه که از پیر مرده ها در ترا الله تعالی خبر **این کوئی**
 که کلام فرشته که اقی بشنخ کنی العباد تا آخر دروغ است **کو پیر** دروغ نیست
 زیرا که تشبیه است مثل زید اسدا که چه قرینه از اصحاب ندانست اند و این قسم
 سخن جائز است برای صحتی نظر قول ابرهیم که اقی سقیم و قول او که بل فعله کبیر هم
 هر دو شد در کتاب الایمان و الکفر اول در حدیث سوم باب نود و هفتم که باب
 التقیه است و دوم در حدیث هفتم باب صد و سی و نهم که باب الکتاب
دران در حدیث عن شیخ بر عبد الملك قال کما عندی عندی عبد الله علیه
 السالم ع و بین ائمتنا عجبنا کما کله فجاء سائل قال فامر یمنع قد
 فاعطیت فقال ان سائل لاحاجه فی هذا ان کان ذریه فالت
 تبع الله علیک فذهب ثم رجع فقال کذا العنقود فقال تبع الله علیک
 ولم یعطه ثم فاجاء سائل اخر فاحد ابو عبد الله علیه السالم
 فالت حبات عجب فقا و لها اناه فاحد السائل من یدیه ثم قال الحمد لله
 العالمین الذی رد فی فقال ابو عبد الله علیه السالم مکانک فی ثانی
 کتبه عتبا فقا و له اناه فاحد السائل من یدیه ثم قال الحمد لله رب
 العالمین فقال ابو عبد الله علیه السالم مکانک **شرح** سمع بکریم
 و سکون سین ببقطه و فتح میم و عین ببقطه است یع بفتح سین ببقطه و عین ببقطه
 بصیغ مضارع غایب معلوم معتل الفاء و اوی باب علم است السع بکریم سین فرائح
 کردن و فرائح شدن و مراد اینجا معنی اولست و جمله دعایه است مکانک مضروب
 بتقدیر الزم مکانک حناجاء ببقطه و ناه سه نقطه و الف منقلب از او بصیغ مضارع
 غایب معلوم باب مضرات الحشو فی فتح حا و سکون ناه بر داشتن چیز متفرقه نیست پیر
 شده میلا بکریم و سکون لام و همزه مقداریست که برکنه چیز بر او ان مضروب

و مفعول جذا است و مضافت و کتابت همزه ان بالف خلاف رسم الخط است
 عنایه پیر است **یعنی** روایت از شیخ بر عبد الملك گفت که بودیم نزد امام جعفر
 صادق علیه السلام در صحن و در پیش ما انکوری بود مجبوریم بر انرا بر امل ما سائلین
 سؤال کرد امام را پیر امام امر کرد بخوشه پیر دادم او را پیر گفت سائل که نیست حاجتی
 در این اگر باشد در چیزی خوبت امام گفت که فرائح کناد الله تعالی روزی از پیر سائل
 رفت بعد از آن برکت پیر گفت که بر کن دانید ان خوشه را پیر امام گفت که فرائح کناد الله
 تعالی بر تو و نداد او را چیزی بعد از آن آمد سائل دیگر پیر گرفت امام جعفر صادق
 علیه السلام سه دانهد انکوری را پیر داد انها را با پیر گفت ان سائل از دست امام
 بعد از آن سائل گفت که حمد الله راست که صاحب کل اختیار هر کس و هر چیزی است انکه
 نفی دادم پیر گفت امام جعفر صادق علیه السلام که لازم باش جای خود را پس
 برداشت بدست پیر قدری در دست خود را از انکوری را و ان انکوری را با پیر گفت
 از سائل از دست امام بعد از آن سائل گفت که الحمد لله رب العالمین پیر گفت امام
 جعفر صادق که لازم باش جای خود را **فصل** یا غلام **شرح** معک من الذی
 فادامه معک نحو من عشرین درهما فیما حرزناه او نحوها فقا و لها اناه
 فاحد السائل قال الحمد لله الذی هدانا لهذا لم یکن لک فقال
 ابو عبد الله علیه السالم مکانک **شرح** یا غلام خطاب باحد سکا امام علیه
 است نحو معنی طریقت من برای سببیت است و مراد اینست که چیزی بود که احتمال بیت
 درم در آن میرفت ما مصلحت است حرز ناجاء ببقطه و زای با فطر و راه ببقطه
 بصیغ مضارع معلوم باب نصر و ضرب است ضمیر مضروب راجع بشی است او نحوها
 از شک بعض را و یافست و مراد بیان شک در اینست که سمع نحو من عشرین گفت
 یا نحو عشرین گفت پیر ضمیر مؤنث راجع بعشرین است و مقصود نقل بالمعنی است شک
 بفتح میم و نشد ید فون مضمومه میتواند بود و بکریم و سکون فون میتواند بود **یعنی**
 او پیر چه چیز باشت از در هم پیر نا کلام با ان پیر راهی بود نسبت بدست دوم
 در تخمین ما انجیر را که با او بود یا سمع گفت که با او راه بیت دوم بود در تخمین ما انرا
 و حاصل هر دو یکبیت پیر غلام داد ان در هم ما را با سائل پیر گفت انها را

هم

بعد از آن گفت که حمد الله راستين عطاء وقت بندهاي يوفيت شريكي تراد رستگار
 در قدرت و عطا پس گفت امام جعفر صادق عليه السلام که لازم باش جای خود را
اصل الخلع قبضا كان عليه فقال اليس هذا فليكن ثم قال الحمد
 لله الذي كساني وسعتي يا ابا عبد الله او قال جراتك الله حبرا
 لو تدع لابي عبد الله عليه السلام الايدا انصرف فذهب قال فقلنا
 انه لو تدع لك ليزل يعطيه ولا فقه كلما كان يعطيه حمد الله
 اعطاه **شرح** خلع عطاء بانقطه و عین بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب منع
 القیصر بن یحیی فان و کرمیم و سکون یاء و نقطه در یاء بین و صاد و بی نقطه این برقیقت
 را بی نقطه است در یحیی یاء و نقطه در یاء و را و مخفف است و ان تصحیف می نماید و
 قال ان شک سمع است در اینکه سائل یا ابا عبد الله گفت یا نکفت و اکفاید عاگرد
 ضعیف لا راجع لیاثل است کل در کلها منصوب بطرفیت زمان زیرا که ما
 مصدر یاست و مصدر مضاف الیه کل است و نایب ظرف زمانت چنانچه
 مصدر صریح نایب ظرف زمان می باشد مثل رایت بهی الحاج و عامل کل اعطاء
 که جزاء شرطت در معنی زیرا که کلها متفق بر معنی شرطت کان زائده است و ضمیر
 مستتر در ان راجع لیاثل است بعطیه یاء حروف جروغ عین بی نقطه و کس طاء
 بی نقطه و تشدید یاء و نقطه در یاء بین و تاء تانیث متعلق بحداست العطیه آنچه
 داده شود بکسی از اعطاء بالفت مقصوره و ممدوده نیز می باشد و تقدیم ظرف بر
 افاده حصر است تا اشارت شود باینکه هر جمعی مخصوص عطای است اما جزاء
 خیر برای مجموع عطاهاست و بعد از فراغ از انهاست چنانچه و آنکه در کتاب
 الصیام در حدیث سوم باب هفتاد و یکم که باب الکبر لیلۃ العطر و یوم است
 که شب عید ماه رمضان شب جزای عمل روزه است حمد بصیغه ماضی معلوم تا
 علم است و ضمیر مستتر راجع لیاثل است الله منصوب ضمیر مستتر در اعطاء و راجع
 بامام است ضمیر منصوب راجع لیاثل است **بقره** پراهم از بر خود بیرون کرد
 پیراهنی را که بود بر او و گفت که بپوش ای پسر پوشت از اجداد ان سائل گفت حمد
 راست آنکه لباس را در او خوشحال کرد مرا ای ابو عبد الله یا بعد از حمد اکتفا باین

که گفت جز اهدا ترا الله تعالی خیر و آنکه در برای امام جعفر صادق علیه السلام مک
 این بعد از آن دو کرد و ایند پر رفت سمع گفت که پسر کان کردیم اینرا که اگر دعا نیکفت
 امام پوشت میداد او را زیرا که سائل و هر وقت اینک عطا می کرد الله تعالی یا
 امام میداد او را **مسند و اصل** عطاء الله علیه السلام قال اذا اصاب
 احدکم فلیعلم اخاه و لا یجین علی نفسه **شرح** اصناف بهر و صاد بانقطه
 و الف منقلب از یاء و قاف بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال است که برای صاحب
 بود رفت و در بعض نسخ بی همزه از باب خبر نیاست و حاصل هر دو یک است غایبان
 در احد که جمعند که حاضر بوده اند امام علیه السلام ایمان این را زور ربط ایشانرا
 یکدیگر میدادند که مراد با هم را اعلام امر باینست در وقت تقشیر برادر و مؤمن حال ان
 احد را پس راجع میشود بنهی از اخفاء حال خود بنوعی از دروغ که حاجت باین نیست
 در جواب برادر پس وفات ندارد با آنچه گذشت در احادیث باب کراهیه المسئله
 لا یجین خبر بعضی نهی است و در بعض نسخ لا یجین بصیغه نهی است **بقره** روایت از امام
 جعفر صادق علیه السلام گفت که چون صاحب ضیق و تنگدستی شود یکی از شما
 بر او بگوید که اعلام کند برادر مؤمن خود را و مدد نیکند تنگدستی یا بر خود **جاء**
افعل قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله فی بعض خطبه **ارث**
 الفصل الفعالي حیاتیة الغرض بالمال **شرح** الفعالي بفتح فاء و تخفیف عین
 بی نقطه فعل بکوه **بقره** گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله که در بعض خطبه های خود
 که مدتی بود که در کربلا و کربلا داشتم ناموس است حال دنیا مثل اینکه مؤمنی
 بمقتضی چیزی از مال دهد تا از شر زبان او ایمن شود **بقره** اصل عز و لارة
 قال یجمع آبا عبد الله علیه السلام یقول لک ان تعلم من المؤمن
 کانت زیادة فی عسره و بقائه النعمة و علیک فقلک و ما هن قال
 نطو یله فی رکوعه و سجوده فی صلوة و یطو یله فی الجلو یه علی طعامه
 اذا اطعمه علی ما غایبه و اطعمه المرفوف الی آله **شرح** خبر کانت راجع
 بکل واحد است **بقره** روایت از اجداد که شنیدم از امام جعفر صادق علیه
 السلام می گفت که سه حصلت اگر انداخته از مؤمن یا یعنی که مداومت کند بر انها

میشود که گاه آنها باعث زیاده در عسل او و باعث ماندن نعت بر او میگردد
 و جعلت آنها گفت که اول در از کردن او در کوش و سجودش در غناش و دوم
 در از کردن او نشستن خود را بر طعام خود چون خورده شود بر سفره او باغبانی
 که دیگران طعام او را در کجا بخورند باشند و سوم بجا آوردن او احسان را
 مستحقان احسان **شماره دوم اصل** عن جماعة قال سألت أبا عبد الله عليه السلام
 قلت قوم عندهم فضول و يا خواتم حاجة شديدة ولكن لا ينفقون
 الزكوة أيسعهم أن يشبعوا ويخبروا خواتم فإن الزمان شديد فقال
 السلام الله لا يظلم ولا يخذل ولا يخرم من شيء على المسلمين إلا يوجبوا
 فيه والتواصل والتعاون والمواساة لأهل الحاجة والعطف
 وينكحون على ما أمر الله بهم من خير من الزكوة **شرح** من باب
 الحديث گفت در کتاب الایمان و الکفر و حدیث با نزد هم باب حق المؤمن علی
 أخیه و اداء حقه که باب هفتاد و پنجم است و در حدیث چهارم باب الترأف
 والتعاطف که باب هفتاد و ششم است بظن از باب ضرب است بخدا نه بخدا
 بانقط و ذال بانقط از باب ضربت بجهنم بانقط و راء بانقط از باب ضرب
 یا علم است بجهنم بانقط و قاف شده از باب ضرب است ضربه بجمع
 بمصدوخ در اخو المسلم است در بعض نسخ علیه بعد از التعاون است و
 ضمیر را جمعت بتواصل یا بمصدوخ المواساة بهمن و من بانقط و العطف
 از او و کاهم همزه ان منقلب بواو میشود بمصد و باب مفاعله غمخو از کسی
 بپادان مال با و العطف بضم عین بانقط و شد بدطاء بانقط مفتوحه
 جمع عاطف مهر بابان منکم اشارت باینکه رحیم بودن غافلان باینکه یک
 داخل در مدوح الهی نیست زیرا که ایمان شرط است در قبول هر عمل صالح یکون
 بصیغه غایب باب ضربت و ضمیر را جمع بالعطف است ضمیر فیهم نیز را جمعت
 بالعطف رجاء بینهم مذکور است در سوره فتح و اینجا خبر دوم یکون است و
 برای تفسیر خبر اول است مترجمین تفسیر رجاء بینهم است **یعنی** روایت از جماعة
 گفت پرسیده امام جعفر صادق علیه السلام را گفت که جمعی نزد ایشان نیامده

عاطف

بر نفقه خودشان هست و با برادران مؤمن ایشان حاجتی نیست و نیست
 اینکه بخوانند داشته باشند برادران زکوة ایا و است ان جمع را اینکه سبب شود
 و کرسکی گشتند برادران مؤمن ایشان چه بدستی که روزگار سخت است باینکه
 که اکثر مردمان زکوة نمیدهند و بنا بر اینست که ان برادران کرسکی میکنند امام
 گفت برای بیان اینکه ان روانیت که مسلمان برادر مسلمان است بیان این است
 مسلمان ظلم نمیکند مسلمان را و عید نمیکند او را و هر قوم از عطای خود نمیکند
 او را و لازم میشود بر مسلمانان سعی در برادر و پیوند باینکه یکدیگر و مدد کردن
 یکدیگر و غنی کردن یکی برای اهل حاجت و مهر بابان از جمله شما شیعه امامیه
 میباشد بر نوعی آنچه ذکر کرد الله تعالی در ایشان رحمان میان خودشان را باینکه
 که یکدیگر رحم میکنند **باب هشتاد و پنجم اصل باب فضل الطعام**
شرح این باب بیان فضیلت خوراندن خوردنیت در این باب دوازده
 حدیث است **اول اصل** عن أبي الحسن عليه السلام قال من مؤجبا بفقرة
 اللغو تبارك و تعالی الطعام الطعام **شرح** روایت از امام موسی کاظم
 علیه السلام گفت که از جمله لازم سازند های امرش الله تبارک و تعالی است
 خوراندن خوردنیت مستحقان از انداخت بایت سوره بلد و اطعام فی نوم ذی
 مغربة یقینا دامقیریه او مسکنا دامقیریه **دوم اصل** قال أبو عبد الله عليه السلام
 السلام من الإيمان حسن الخلق و اطعام الطعام **شرح** گفت امام جعفر
 صادق علیه السلام که از جمله کوبدن خدا و رسولش و نهدن خورشیدی و خوراندن
 خوردنیت **سوم اصل** قال رسول الله صلى الله عليه وآله خيركم من
 أطعم الطعام و أفترى الناس و صلى و التا من نیام **شرح** گفت رسول الله
 صلى الله عليه وآله که بهترین شما کسی است که خوراند خوردن را و پراکند که در میان
 را باغبانی که بهر که رسید پیش سلامی کرد و نماز کند بر خالی که مردمان خوراند
 مراد از ان ناطقه شب است یا تا آخر فیضه خفق تا وقت فضیلت ان **چهارم اصل**
 عن أبي جعفر عليه السلام قال كان علي عليه السلام يقول إنا أهل بيت
 المرنا أن نطعم الطعام و نؤتي المساكين الثمانية و نصلي إذا نام الناس

شرح تفسیر نایب کشت در شرح حدیث باب هشتاد و سوم و در اینجا نایب دیکر
چون محتاج باشند **بفتح** روایت از امام محمد باقر علیه السلام گفت که علی علیه السلام
میگفت که بدرستی که ما خانه داده ایم که ما مور شدیم باینکه خورایم خوردنی را
و دهیم در درمان حق را که نویسان بکمی رسد که مالی نداشته باشد و مالک اند
چون خوانند در میان **بفتح** اصل عز آیه عبد الله علیه السلام قال المخبیات
اطعام الطعام و افشاء السلم و الصلوة باللیل و الناس یام **بفتح** این
ظاهر است از شرح حدیث سوم این باب **بفتح** اصل عز آیه جعفر علیه السلام
قال ان الله تبارک و تعالی یحب الفراق الدماء و اطعام الطعام
شرح روایت از امام محمد باقر علیه السلام گفت بدرستی که الله تبارک و تعالی دوست
میدارد ریختن خونهای کوفته و کاه و شتر و مانند آنها را برای ضایقت و خوردن
خورنده **بفتح** اصل عز آیه عبد الله علیه السلام قال من احب الاعمال
الی الله عز و جل اشباع جوعه المؤمن او تغیر کربته او قضا
دینی **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که از جمله محبوبتر
عملها سوی الله عز و جل سر کردن کرسی مؤمن است یا روان غم دل و یا آخر
کردن دین او **بفتح** اصل عز آیه جعفر علیه السلام قال ان الله تبارک
و تعالی یحب اطعام الطعام و اراقة الدماء **شرح** مضمون این موافق حدیث
ششم این باب است **بفتح** اصل عز آیه عبد الله علیه السلام قال ای رسول
الله صلی الله علیه و آله یا سادی فقم رجلا منکم لیضرب عنقه
فقال له جبریل آخر هذا الیوم یا محمد فردد و اخرج غیره
حتی کان هو اخرهم قد غایب لیضرب عنقه فقال له جبریل یا
محمد ربک یقرک السلام و یقول لک ان اسیرک هذا یطعم الطعام
و یقر الضعیف و یضرب علی الناصیه و یجمل الحمالات فقال له
النبی صلی الله علیه و آله ان حب برئیل اخبرنی فیک عز الله بک
و کذا و قد اعتقک فقال له و ان ربک یحب هذا فقال نفسه
فقال انشد ان لا اله الا الله و انک رسول الله و الذی بعثک بالحق

عنا

بفتح لا رد و نشت عن مالی احد **شرح** فوم بصیغه ماضیه و باب تعین
لیضرب بصیغه مجهولت عنقر فوج و ناب فاعلت اخر بصیغه امر باب تعینت هذا
مفعول اخرت الیوم بفتح یا و دو نقطه در یابین و سکون و او یضرب و ان منصوب و
صفت هذا است جوهری در صحاح گفته که و با غیره و اعز الشدة الیوم و می تواند
بود که هسره الیوم از تصرف کاتبان باشد و الیوم بکسر لام حرف جر باشد و یوم
مجرور باشد و معنی وقت باشد مطلقا این انبوه در نهان گفته که و قد یاید الیوم الوقت
مطلقا و بنا بر این بنا را این که هذا اجل است اخرج بصیغه مجهول و معلوم میتوان بود
بهر غیر مرفوع و منصوب میتواند بود لیضرب اینجا نیز بصیغه مجهولت یقرک بقا
و له بی نقطه و هسره بصیغه مضارع غایب معلوم باب افغالت یقر یقات
و له بی نقطه و یاء و دو نقطه در یابین بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضربات
و یاء ان بالفتاء الت اکین و یافت تفسیر نایب کشت در شرح حدیث ششم باب هشتاد
و سوم بعمل عباد بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضربات الحمالات
بفتح حاء بی نقطه و تخفیف بهم جمع حاله دینهای که بر قوم لازم شود و دیگران
انجام نیاورند بر کردن خود دیگرند و دهند و ان ربک بتقدیر استقام است تفسیر
لا رد و نشت در شرح حدیث پنجم باب هشتاد و یکم **بفتح** روایت از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت آورده شد نزد رسول الله صلی الله علیه و آله اسیری چند
در سر که جهاد بر پیش داشته شد در می از ایشان نازده شود کردن او بر گفت او را
جبریل علیه السلام که ناخر کن این شدت را ای محمد صلی الله علیه و آله پس برگردانید انبوه را
و بعد از آن آورده شد غیر انبوه را تا آنکه شد انبوه را اسیر کن پس طلب کرد او را نازده شود
کردن او بر گفت او را جبریل علیه السلام که ای محمد صاحب کل اختیار تو میرساند ترا
سلام و میگوید ترا که بدرستی که این اسیر تو میخورد از خوردنی را و میهمانی میکند
بهمان او و نیکی می کند بر جاده که نویسان باور رسد و برگردن خود بر میدارد
در نهان و مرده سازد بر گفت انبوه را نبی صلی الله علیه و آله که بدرستی که جبریل خبر داد
مرا در تو و از جانب الله تعالی بچنین و چنین و بتقدیر از او کردم ترا بر انبوه گفت او را
که با و بدو خبری که صاحب کل اختیار تو هرگز نه دوست میدارد این را که من کرده ام

بر کشتن آن را نه در کشتن کوهی سیدم که نیست آهن یکدانه و اینکه نور رسول الهی و فهم باند
 فرستادن و با آنچه بکار آمدن است بر سالی که تو به سبب باشی بر کوه دانه از سال خود
 هیچکس از سالان زاده کرد **در مصلحت** عن جعفر عن آبیه علیهما السلام ان
 النبی صلی الله علیه و آله قال الزرق استخرج الى من یطعم الطعام من
 التکبیر سنة التنازل **شرح** تمام بفتح سین بیفقط است یعنی روایت از امام
 جعفر صادق از پدرش علیهما السلام اینکه تو خطی الله علیه و آله گفت که روزی
 شما با نترست سوزی که بخوراند خوردنی را انکار کرد و کوهان است **باب در مصلحت**
اصل عن آبیه الحسن و علی و السلام قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله
 الیه یقول من مؤجبات متغیرة الرتب تبارک و تعالی اطعام الطعام
شرح این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب **در مصلحت** کان ابو الحسین
 الرضا علی و السلام اذا اکل الی یصحفه فتوضع یغرب ما یدیه فیمسک
 الی اطبیب الطعام حیث یؤتی به فیاخذ من کل شیء ثقیلاً فیضع فی ذلک
 الصحفه ثم یأمر بها المساکین ثم یسألوه هذو الایة فله الفقه العقیقه
 ثم یقول علی الله عز و جل انک لیس کل انسان یفید علی عینی رقبه
 فجعل لهم السبیل الی الجنة **شرح** الضعف بفتح صاد بیفقط و سکون حاء
 بیفقط و فا کاسمیان که فندی در آن کجاست که هر کس را سیر کند بعد بعبور بیفقط و طال
 بیفقط بصغه مضارع غایب معلوم باب حضرت یعنی عادت امام رضا علیه السلام
 از بود که چون اراده خوردن میکرد آورده میشد نزد او کاسه بزرگی پر کناشته
 میشد و نزدیکی سفر او پیش قصد میکرد سوزی پاکیزه تر خوردن از جمله آنچه زود
 آورده میشد پس بر او میگرفت از هر طعام چیزی پس میگذاشت در آن کاسه بزرگ
 بعد از آن امر میکرد بان کاسه بزرگ برای مسکینان بعد از آن میخواند ازایت را از
 سوره طه که فلا تفحم العقیقه بعد از آن امام گفت که دانست الله عز و جل که شان
 ایست که نیست اینکه هر شخصی توانا شود بر آن آدمی که در آن از قیادتش جهنم باقیست
 بندگی دنیا پر کرد پس برای مردمان راه داسوی بهشت با بیعت که اطعام را مانند
 عن ربی کرد تا اگر مردمان را آسان باشد اطعام عقیده راه بهشت **باب در مصلحت**

در مصلحت **باب فضل الصدقه** **شرح** الصدقه بفتح فاف و سکون صاد بیفقط
 و طال بیفقط مصدر باب نصره یا نه روی و راستی راه یعنی این باب بیان فضیلت
 سینه روی در خرج است در این باب سیزده حدیث است **اول اصل** قال علی بن
 الحسین صلوات الله علیه علیهما السلام فیما یلقی الرجل بالفسط و یلغیه الکفائف و
 یلقیهم منه الفضل الاخریه فان ذلک انفع للبیعه و اقرب الی التزید
 من اللیج و عز و انفع فی العاقبه **شرح** لیسق بکر لام بصغه امر غایب باب
 الغسل لفظ بکر فاف و سکون سین بیفقط و طاء بیفقط مصدر باب نصره دالت
 یعنی سینه روی البیعه بضم باء یکسقطه و سکون لام و غیره بانقض ایضا کافی باشد در
 معاش و زیاده و ان باشد الکفائف بفتح کاف و تخفیف فاء مالی که باز دارد صاحبش
 آنکه ای خواجه زیاده از قدر کافی نباشد و خواجه زیاده نباشد و کافی مستعمل میشود در آنچه
 زیاده نباشد از قدر کافی چنانچه گفت در کتاب الایمان و الکفر و احادیث باب الکفایه
 که هر شخص و چهارم است بقدیم بصغه مضارع غایب معلوم باب تقبیل بر روی
 ضمیر منه راجع بکفایه است لام و اللغز برای تعلید است یعنی گفت امام زین العابدین
 علی بن الحسین صلوات الله علیه که باید که خرج کند مرد بعد از آن و آنچه کافی باشد
 از جمله کفایه و باید که بنیز فرستد از جمله کفایه زیاده تیر برای آخرت خود یا بعضی
 که تصدق کند بان چه بدستی که ان عمل باقی دارند و ترست نعت را و نزدیک ترست
 سوزی زیاده کردن نعت از جانب الله عز و جل و نافع ترست در آخر کار **در مصلحت**
عن آبیه عبد الله و علی و السلام قال ان الصدقه اقرح حجه الله و ان الشر
 اقرح حجه الله حتی طرحت النواة فاینها فصل فی التزید و حتی صیغته فضل
 شکر این **شرح** الشرف بفتح سین بیفقط و فتح راه بیفقط و فا مصدر لیسق فراط در خرج
 حتی برای استهای غایب ضمیر بغضه است و حرف جر و حرف عطف میتواند بود پس طوط
 هر دو منصوب میتواند بود **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام
 گفت که بکشتی که سینه روی در خرج کاریت که دوست میدارد از الله تعالی و بدین
 که افرط در خرج کاریت که دشمن میدارد و جمیع افراد از الله تعالی تا دور انداختن
 تو را استحقاقان جز ما را چه بدستی که ان بکار می آید برای چیزی در بعضی اوقات

وناجیه نفعی بماند اشدیده **سوره اصل** عر ابی عبد الله علیه السلام
 فی قول الله عز وجل فیلونک ماذا یفکون قال العفو
 الأوسط **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز وجل
 در سوره بقره که سوال میکند ترا که چه چیز را نفقه کند بر عیال بگو که عفو و امام گفت
 که مراد عفو میانه افراط و تفریط است نسبت بحال نفقه کند و حال عیال **چهارم**
اصل قال امیر المؤمنین علیه السلام القصد من الزا و التمسک
 متوا **شرح** منزه بفتح میم و سکون ناء سه نقطه و راء بی نقطه و الف متقلب
 از واو و تاء اسم مکان باب تضرع و وزن مفعله موضوع است برای مقضی
 چیزی باعتبار اینکه مقضی میگوید که مکان آنجاست بر وجهی که نامی نقل آن وصفیت باشد
 التزوه بفتح ناء و سکون راء بیاری مال کسی بفتح سین بی نقطه و فتح راء
 بی نقطه و فاء است متوا بفتح میم و سکون ناء دو نقطه و راء و واو و الف
 متقلب از یاء و تاء اسم مکان باب علم است بمعنی مقضی چیزی چنانچه الحال المذکر
 شد التوا بفتح ناء و تخفیف واو و الف مقصوده هلاک **یعنی** گفت امیر المؤمنین
 علیه السلام که میانه روی در خرج باعث بیاری مال است و زیاده روی در
 خرج باعث هلاکت **پنجم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 ثلث منجیات فذكر الثالثة القصد فی الغنی و الفقر **شرح** القصد
 منصوب و مفعول دوم ذکر است **یعنی** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که سه
 صفت باعثهای نجات است هر که در صفت سوم را میانه روی در غنی و فقر
 و میانه روی **ششم اصل** عن محمد بن الحسن بن عمار عن ابی عبد الله
 علیه السلام قال یمنعه یقول یموت یموت **شرح** ان لا یقتصر
شرح روایت از مدد که بضم میم و کمر راء ابن هر ه از بفتح ها و سکون زای
 با نقطه اقل از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که شنیدم از او
 میگفت که ضامن شدم برای کسی که مال داشته باشد و میانه روی کند و خرج
 اینرا که نیازمند شود **هفتم اصل** عر ابی عبد الله علیه السلام قال
 لو ان رجلا اتفق ما فی یدیه فی سبیل من سبیل الله ما کان آخرا

و لا یوق الله یقول الله عز وجل و لا تملقوا بأیدیکم الی التهلكة و لیسوا
 ان الله یحب الخسین **شرح** یعنی المقصدین **شرح** رجل اینجا عبارت از مردی
 که صاحب عیال است پس منافات نیست میان این حدیث و آنچه گذشت در حدیث سوم
 باب الاشارة که باب ثقت و دوم است که جمیع مقل الفضل و فو بفتح ما ضی مجهول
 باب تعقیبات مفعول لا تملقوا محذوف بتقدیر لا تملقوا عیالکم یا در باید بکم برای
 سبقت است از این اینجا عبارت از انفاقها زیرا که اگر انفاق ندست و باشد **یعنی**
 روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که اگر اینکه مردی صاحب عیال خرج نکند
 بخدا که در دست یا یعنی که جمیع مال خود را خرج میکرد در راهی که میگوید الله
 عز وجل در سوره بقره و تعلقوا فی سبیل الله و لا تملقوا و خرج کنید در راه الله تعالی و
 میاندازید عیال خود را بسبب خرجهای خود روی ضرر عظیم و بگوید که با عیال خود
 در خرج بدرستی که الله دوست میدارد بگوید که کار او بخداست پس چنانچه روایت
 در خرج **ثامن اصل** عن عمر بن الخطاب عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال ابو
 عبد الله علیه السلام یا عبد الله ان الشرف یورث الفقر و ان
 القصد یورث الغنی **شرح** مروء بفتح میم و سکون راء بی نقطه و فتح واو و تخفیف
 کاف است و ظاهر ظهور روایت که بخای واو ال بی نقطه باشد و میم زاید باشد عبید
 بضم عین و فتح باء بی نقطه است **یعنی** روایت از عمر بن الخطاب از پدرش عبید گفت که
 گفت امام جعفر صادق علیه السلام که ای عبید بدرستی که زیاده روی در خرج باری
 آورد نیازمند را و بدرستی که میانه روی در خرج باری او را بی نیاز میاندازد **نهم اصل**
 قال ابو الحسن علیه السلام ما عال امری فی فیض **شرح** عال بعین بی نقطه و
 الف متقلب از یاء بضم ما ضی معلوم باب ضرب است العیل بفتح عین و سکون یاء
 نیازمندی **یعنی** گفت امام موسی کاظم علیه السلام که نیازمند شد هیچ مردی در میانه
 روی در خرج **دهم اصل** عن اخیوخ بن عبد العزیز عن بعض اصحابه عن
 ابو عبد الله علیه السلام قال انما تكون فی ظری منکة فترید الیخرا
 فقل و لا یكون معناه انما لا تستلک بهما من التور و تستلک بالذقیق
 و قد دخلت من ذلک ما الله اعلم به فقال آخا فة الا شرف ثلث نعم

از راههای پسندیده و فاضله
 مثل بنای مدارس و غیره است
 او بگوید که در راه است
 بلکه توفیق یافت
 باشد یا
 نیست

فَقَالَ لَكُنْ فِيهَا أَصْلُكَ الْبَدَنُ إِسْرَافُ فِي رُبَا أَمْزَتْ بِالْتَّغْيِيلِ كَيْفَ الْبَدَنُ
فَأَمَّا لَكُنْ فِيهَا الْإِسْرَافُ فِيهَا أَفْسَادُ الْمَالِ وَأَصْنَعُ بِالْبَدَنِ فَلْتُمْ فِيهَا
الْإِسْرَافُ قَالَ أَكُلُ الْخَبْزِ وَاللَّيْلِ وَأَنْتَ تَقْدِرُ عَلَى غَيْرِهِ فَلْتُمْ فِيهَا الْقَصْدُ
قَالَ الْخَبْزُ وَاللَّحْمُ وَاللَّيْلُ وَالنَّهْلُ وَالنَّهْلُ مَرَّةً هَذَا وَمَرَّةً هَذَا
شرح نقل شد بداهه ببقطه بصيغه مضارع متكلم مع الغير باب افعلالت تنذلك
بدال ببقطه بصيغه مضارع متكلم مع الغير باب افعلالت تنذلك غناه مرفوع وخبر مبتدئ
مخذوفت بتقدير هو مخافه وضخم مخذوف راجعت بما ويوئله يكون له مخافه منصوب
ومفعول له نامشدا كشرط نامشدا در مفعول له اينكه فاعل ان وفاعل فعل معلل بان
يكن نامشدا قلت كلام الحق است چون حاضر بوده در وقت سؤال از جناب سائل جواب
داده النبي بكونه زبون وسكون قاف مغزوم را اینجا ارد بخته است كه مغزكدم است
يلت نقل شد بداهه دونقطه در بالا بصيغه مضارع غائب مجهول باب مضرات اللت
ليتي كردن ارد ومانندان افساد مال عبارتست از خرچ مال في ملاحظه نفع معتد
نسبت بان مال ونسبت بحال خرچ كنده و او در حاضر معني او است و مراد بيان
صورتيست كه نفع معتد به در خرچ نامشدا ما باعث ضرري در آخر شود مثل اينكه
انوقت مسافر كه نامشدا مراد باكل خبز و ملح است كه ان بعنوان استمرا نامشدا يا بعنوان
نقد عيال نامشدا وانت نقد اشارت باینكه آنچه مذکور شد برای رعيت است نه برای
امام معصوم كه مبسوط اليد نامشدا چنانچه گذشت در كتاب الحج در حديث اول باب
صد و پنجاه كه باب سيرة الامام في نفسه في المطعم والمبلل اذ اول الامر است كه امير
المؤمنين عليه السلام خوراك خود را مؤلف خوراك فقيران و محتاجان ميكرد تا ايشان
قلى شوند **يعني** روايت از محققين عبد العزيز بن عبد الله بن ابراهيم او از امام جعفر صادق
عليه السلام اينكه ان بعض امام را گفت كه بدستى كه ما ميياشيم در راه مكرين ابراده
ميكند احرام را بر نفوسه برخود ميپايم بحال كه نامشدا ما سبوسى كه ما نامشدا خود
كريم بان بسبب نوده پس نامشدا كه خود ميكند بار و تخفيف و اخل شد را ببيان آنچه
الله تعالى داننا ترست بان يا بمعني كه از بسبب ايمان شرح ميتوانم كرد پس امام گفت كه يا
انچه اخل شد ترس اسرافت كتمه آرى پس امام گفت كه نيست در آنچه فايده رساند بدعا

المرق يدري كمن بها كرم بار بخته پس لي كرمه ميشد بروغن زيتون پس مال كرمه
ميكردم خوراك بان چرا بر نيست كه اسراف در خرچيت كه صانع كند ما را يا خور و يمانه
بملك كتمه كه پس چيست نيك گرفتن در خرچ امام گفت كه ان خوردن نان و نمك است
بحال كه ان تو قادر باشي بر غير ان كتمه كه پس چيست ميانه روى امام گفت كه ان خوردن
نان و گوشت و شير و سرکه و روغن بادى اين و بادى اين يا بمعني كه كاهي يا تخور
كوت نامشدا و كاهي بر نامشدا و بر اين قياس **يا زيدا جمل** عن ابي عبد الله
قال في اجاد الله تبارك وتعالى عليك كجود و اواذ اسكت حكمك فاسكوا
ولا تجا و لا الله فهو **الاجود** **شرح** روايت از امام جعفر صادق عليه السلام
گفت كه چون بخشش كرد الله تبارك وتعالى بر شما بوسعت مال پس بخشش كنيد بعيال
و مانند ايشان و اگر باز دارو بخشش را از شما باز داريد مراد اينست كه فرض ميكند
براي زياد خرچيه و معاينه در جود ميكند با الله تعالى چه اوست جواد تر مراد اينست
كه او جوادتر در بخشش و در باز كردن چنانچه گذشت در حديث اول باب معرفه
المجود و النجا كه باب هشتاد و يك است **در اين مصل** قال رسول الله صلى الله
عليه و آله من اقصى في معيشته رزقه الله و من يذر حرمه الله **شرح**
گفت رسول الله صلى الله عليه و آله كه هر كه ميانه روى كرد در خرچ معاش خود رزق
فراخ داد او را الله تعالى و هر كه زياد خرچي كرد محروم كرد او را الله تعالى از رزق فراخ
سبزه مصل سمعت ابا الحسن موسى عليه السلام يقول الرزق نصف
العيش و ما خال امره في اقصاء **شرح** شنيدم از امام موسى كاظم عليه السلام
ميكند كه خوش خوي نصف معاش است و ميانه روى شد هيچ مردى بيب ميانه
روى در خرچ مراد اينست كه نصف ديگر اقتصادت پس را كسى رفق و اقتصاد داشته
نامشدا معاش كامل دارد **باب هشتاد و هفت مصل باب كرامية الترف و**
التقصير **شرح** الترف بفتح السين ببقطه و فخره ببقطه و فامصد باب علم
الرفق بمعني زياده روى در خرچ التقصير بقاء و بقاء دونقطه در بالا و راء ببقطه افتاد
بمعني نيك كردن و در خرچ **يعني** اين باب بيان بدى زياده روى و نيك كبرى
در خرچ است در اين باب يازده حديث **اول مصل** عن عبد الملك بن

در اين باب

عنه والاحول قال تلا ابو عبد الله عليه السلام هذه الآية والابن
 اذا اتفقوا له لم يفرقوا ولا ينفروا وكان بين ذلك قواشا قال فاحمد
 فضة من حصي وقصها بيده وقال هذا الاشارة الى الذي كثر
 الله في كتابه من قص فضة اخرى واخرى كثر كلها ثم قال هذا لانه
 ثم اخذ فضة اخرى فانحى بعضها وامسك بعضها وقال هذا
 القوام **شرح** لم يفرق ولا فرقت نافع وابن عامر ان ابا صفات ودرقاهت باي
 از باب ضربها از باب ضربهاست وقول امام هذا الاشارة موافق فرقت اقلت
يعني روايت از عبد الملك بن عمر واحول كفت كه خواند امام جعفر صادق عليه
 السلام را از سورة فرقان كه وجسمي كه چون خرج كرد زياده روى نميكنند و نيك
 كثر نميكنند و ميشود اتفاق ايشان ميان آنچه مذكور شد مستقيم راوي كفت كه بين
 امام فرقت مشي يا انستك ريزه و نگاه داشت از ابدست خود و كفت اين نمونه
 افتار است كه ذكر كرده انرا الله تعالى در كتاب خود بعد از آن امام فرقت مشي
 ديگر را و مست كرد دست خود را به همي ان بايغنه كه دست خود را بر وشيست
 كرد كه در دست و سنك ريزه نمائند بعد از آن كفت كه اينست نمونه اسراف بعد
 از آن فرقت مشي ديگر را بر سرست كرد بعض دست خود را و نگاه داشت بعض
 انرا و كفت كه اينست نمونه ميان روى كه مستقيم است **در مواصل** سالت يا الخير
 السلام عليك السلام عن النعمان بن النعمان قال فقال ما بين الملك و بين
 الاشراف ولا افتاء **شرح** بر سيد امام موسي كاظم عليه السلام را از ان قرار
 داد تفقير عيال بر كفت كه آنچه ميان دو بد باشد كه بكي زياده خرجيت و ديگري
 تنك كه بريت **سوم مواصل** قال ابو عبد الله عليه السلام ان مع الاشراف
 وشلة البركة **شرح** كفت امام جعفر صادق عليه السلام كه بديني
 كه باز ياد خرجي كمي بركت هست بايغنه كه بعض دردهاي نفع بر روى صاحبش
 بسته ميشود بخلاف صاحب افتصاد **چهارم مواصل** عن ابي عبد الله عليه السلام
 السلام قال رب فقير هو امرؤ من الغنى ان لا ينفق يتفوق بها اوفى
 والفقير يتفوق من غير ما اوفى **شرح** مضمون اين كفت در حديث بافته

باب جمل وسوم **جمله مواصل** عن هشام بن المثنى قال سأل نجل ابا عبد
 الله عليه السلام عن قول الله عز وجل والواحقه يوم حصاده ولا
 شرف في الله لا يحيط المسرفين فقال كان فلان بن فلان الاضائي
 سماء وكان له حريت وكان اذا اخذ يتصدق به ويتقي هو وحياله
 بعض من فني فجعل الله عز وجل ذلك سرقا **شرح** كان در اول نام داشت و در
 دوم وسوم تا تصد است معاه كلام را وليت و ضمير مستتر جامع با امام است و ضمير
 باين جامع بفلان است و معاذ الله انست كه امام نام برد او را بايد ريش و من فراموش كردم
يعني روايت از هشام بن مثنى بنعنه بن ميم و فتح ناه سه نقطه و قد يداون و الف كفت
 كه بر سيد مردى امام جعفر صادق را از قول الله عز وجل و رسوله انعام كه ويدهيد
 حق از اين مرد و زير و ان واسراف مكيد بد رسي كه الله تعالى دوست نميدارد و سفلان
 بر امام كفت كه بود فلان بن فلان اضائي امام بر نام او را و بود او را راعى و عاد
 او را بود كه چون فراميد كفت حاصل انصدق ميكرديان و ميما نذ خود و عيالش
 بر چيزي پس كرد اميد الله عز وجل ان اسراف **ششم مواصل** عن ابي عبد الله
 في قول الله عز وجل ولا تجعل يدك مغلولة الى عنقك ولا
 تفضها كذا **شرح** مضمون اينست كه مغلولا قال الاضائي الفاقة
شرح مضمون اسم مفعول باب ضرب و ضمير است محمدي بن حماد و سكون سين بر همد
 كفت و مانده كردن و همد و ايجام محمديست و موافق اوست ظاهر آنچه مي آيد در باب
 اقول كتاب الحديث در تفسير اين آيت الاخبار بصدر راي افعال صاحب
 حسر بودن انفاقه بعاو الف منقلب از او و وقاف حاجتمندي **يعني** روايت
 از امام جعفر صادق عليه السلام در قول الله عز وجل و رسوله انعام
 كه ويكره ان دست خود را غل كرده شده سوي كردن خود مانند دست كسي كه
 دو شاخه بر كردن اوست و از ان نفعي بكمي نميبرد و مكفاد است خود را كاكشود
 كه هب مال در دست تصرف تو نما تا بر دشمناني ملامت كرده شده اهل طلب
 بر منده كرده شده امام كفت كه صاحب حسر بودن يعني حاجتمند است **هفتم مواصل**
 عن علي بن ابي طالب قال كنت عند ابي عبد الله عليه السلام فجاء سائل فقام

الى مكمل فيه ثم قال له قنا اوله ثم جاءه اخر فسا له فقام فاخذ بيده
قنا اوله ثم جاءه اخر فسا له فقام فاخذ بيده قنا اوله ثم جاءه اخر
فقال الله راغبنا وانك ثم قال ان رسول الله صلى الله عليه وآله كان
لا يسا له احد من الدنيا شيئا الا اعطاه فاذا رسل اليه امره انسا
لها ففانسا اطلبوا اليه فاسا له فان قال ليس عندنا شي فقل اعطني
فيمصك قال فاخذ فمبصه فمعى به اليه وفي نسخة اخرى فاغطاه
فاذبه الله تبارك وتعالى على الفصد فقال ولا تجعل يدك مغلولة
الى عنقك ولا تبسطها كل البسط فتقعد ملوما محمورا **شرح** المثل
بكرهه ومكون كاف وفتح ناء ونقطه در بالا وتخفيف لام زبيل بركه كجائز
بافزده صانع دارد اياك مفعول مع است وفي نسخة اخرى فاغطاه كلام مصنف است
وفيه اخرى عبارات از نسخه صفوانى كه بيان شده در كتاب الحجة وشرح حديث
سوم باب الاشارة والنصر على الحسن الثالث عليه السلام كه باب هفتاد
سوم است ومقصود اينست كه در نسخه صفوانى بجای فرمى به اليه فاغطاه
يعني روايت از عجلان كفت كه بودم نزد امام جعفر صادق عليه السلام پس آمد
سائلي پير امام برخواست سوي زبيل بركه كه دران بود خرماني پس پر كردست
خود را پس نثار اعدا زان آمد سائلي ديگر طلب كرد ازاو پس برخواست پس فرمودست
بدست خود پير داد و اعدا زان آمد ديگر طلب كرد ازاو پس برخواست پس
فرمودست بدست خود پير داد و اعدا زان آمد ديگر طلب كرد ازاو پس برخواست
دهنده ما بافت بعد ازان امام كفت كه بدرستي كه رسول الله صلى الله عليه وآله
حادث اوايز بود كه طلب نميكرد ازاو هيچيك از مال دنيا چيزي مگر آنكه ميداد
او را آنچه ميتر بود پير فستاد سوي و زني پير را كه او را بود باين روش كه كفت كه
روانده شو سوي او طلب كن ازاو پس هر كوي كه نيت نزد ما چيزي پس بگو كه به
مرا پيراهن خود امام كفت كه پس گرفت پيراهن خود را پس از اداخت ازاو سوي پير
و در نسخه ديگر فاغطاه است بجای فرمى به اليه پس تاديب كرد او را الله تبارك
وتعالى برميانده روي باين روش كه كفت آنچه را كه كشت در حديث سابق **مستخرج**

فصل عن ابي الحسن عليه السلام في قول الله عز وجل وكان بين ذلك قولا
قال القوام هو المعروف على الموضع قد روى عن المفسر قد روى على قد روى عليه
ومؤيد بحمد النبي صلى الله عليه وآله وسلم لا يكلف الله نفسا الا ما اطاقها **شرح**
آيت وكان بين ذلك كذا حديث اول ابن بابويه لا يكلف در سور خلافت
وكنت در كتاب التوحيد در حديث بجم باب سي ودوم كه باب البيان والعريف
وزوم الحمد است **يعني** روايت از امام موسى كاظم عليه السلام در قول الله عز وجل در
سور فرقان كه وستا فاقا ايشان در بيان كه مستقيم امام كفت كه مستقيم است
بسنده بيان ابن انكه بر صاحب وسعت قد لا ين خورش است و بر صاحب تنكي
قد لا ين خورش است بيان ابن انكه بر قدر عيال هر كدام از موسوع ومقتد وقد ما يحتاج
عياست كه ان ما يحتاج عياست كه ان ما يحتاج موافق مصلحت باشد بر ان
و بر ان عيال تكليف نيكن الله تعالى كي امكنه داده باشد الله تعالى انكر **مستخرج**
فصل عن عبد الله بن مسعود في قوله تبارك وتعالى والذين اذا اتوا من قوم
كفر بغير ذنوب وكان بين ذلك قولا لا تبسط كفاه وقرن اصابعه وحنها
مشيا وعن قوله تعالى ولا تبسطها كل البسط فبسط راحته وقال هكذا
وقال القوام ما يخرج من بين الاصابع ويقع في الراحة بينه **شرح**
عبد الله بن مسعود راوي امام جعفر صادق عليه السلام است يا امام موسى
كاظم عليه السلام يفر وهر هتد پير آنچه در كتاب خود ذكر كرده بعنوان نقل مضمون
ان از امام عليه السلام است بسط بيا يكقطه وسير بينقطه وطاء بينقطه كاهي
مستلزم بكن ميشود مثل كاس كفيه الى الماء وكاهي مستلزم ميشود مثل بل بياه
مبسطان وكاهي مستلزم راحت ميشود مثل فبط راحته وعرا در اول رؤيت بركه
بشت دست است زير كه كفت در اصل يعني دفع است و دفع چيزي به پشت دست من نا
ظاهرا وعرا در دوم عطا دادنت وعرا در سوم رؤيت بركه دست است نوا
كه راحت در اصل يعني انقباض است وانتفاع آدمي بكم دست مياشد غالبا در خوردن
شام وماندان قرن بقاء وراه بينقطه ونون بصيغه ماخر غايب معلوم باب نصرت
سها حياء بينقطه ونون والف متقلب از واو يا اذ يا بصيغه ماخر باب نصرت

و ضمیر من مقصود راجع به کلمات شش باب مفعول مطلق است و مراد اندک **بعضی**
روایت است تصدیق بر سنن که در کتاب خود گفته بعنوان نقل از ائمه علیه السلام در
قول الله تبارک و تعالی در سوره فرقان که و جعَلوهُم جُجُجاً کثیراً و روی نمیشد و
تنک کبری نمیشد و میشود خرج ایشان میان آنچه مذکور شد مستقیم پس امام علیه السلام
رویش کرد پشت دست خود را و متصل بیکدیگر کرد انگشتان خود را و کج کرد دست
خود را اندک تا نمونه قوام شود و اما بر سیده شد از قول الله تعالی در سوره نبی پس اقل
که و میکان دست را کل نمون پس امام رویش کرد پشت دست خود را و وقت چنین است
و امام برای بیان نمونه دیگر قوام گفت که قوام است که بیرون آید از میان انگشتان
و با فیه اندر دست از این دو دست است چیزی **در مصل** **فَلَمْ يَكُنْ لَكَ عِندَ اللَّهِ**
عَلَيْهِ السَّلَامُ اَدْنَى مَا يَحْسِبُ مِنْ حَيْثُ لَا يَزِيدُكَ فَقَالَ لَكَ تَوْبَتُ صَوْنِكَ
وَاَهْرَافُكَ وَفَضْلُ لِقَائِكَ وَآكَالَتُكَ وَتَوْبَتُكَ الْوَلِيُّ هَبْهَا وَهَبْهَا
شرح الاستدال باین نقطه و ذال انقطه مصدر باب افعال بی اعتبار کردن است
بفتح صاد بی نقطه و سکون واو و نون مصدر باب نضر اعتبار کردن **بعضی** گفته امام
جعفر صادق علیه السلام را که جبست که تلخ بر سر آدمی می آید از مرتبه اسراف پس
امام گفت که بی اعتبار کردن تو حرامه اعتباری خود را یعنی کار فرمودن جامه بیرون
بر در خلوت و بخشن توزیاد مانند ظرف آب خود را و خوردن توخر مارا و انداختن
تو اسفحوان از اینجا و اینجا معنی ترک ضبط استخوان حرامی که خورده شود و روی
که انتفاعی بآن مید باشد چنانچه گذشت در حدیث دوم باب سابق **باز در مصل**
فَالْأَوْعَدُ لِلَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَرْبَعَةٌ لَا يَسْتَحَابُّ لِمَنْ أَحَدُهُمْ كَانَتْ لَهُ
مَالٌ قَاسَمَهُ يَقُولُ يَا رَبِّ ارْزُقْنِي يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى وَجَعَلَ لَكَ أَهْرَافُكَ بِإِذْنِ
شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام که چهار کس را مستحب نیستود برای انسان
باجعز که در بحث آیت ادعوی استجب لکم داخل نیست یکی از اینان بود و اما مالی
پس صاحبی که در آنرا زیاده روی در خرج پس میگوید که ای صاحب کل اختیار من روی
ده مرا پس میگوید الله عز و جل که آیا امر نکردم تو را باین روی در خرج **باب هشتم**
در فضل باب منی الماء **شرح** این باب بیان فضیلت شامیدن آب نشستن

در این باب شش حدیث است **اول فصل** عن أبي عبد الله عليه السلام قال قال
أبو حمزة عن الحسن بن علي بن فضال قال قال أبو عبد الله عليه السلام
الماء يعني في الاستنجاء **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت گفت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله که اقل آنچه ابتدا کرده میشود آن در آخرت حد
است بخبر اهدا و این که ابتدا کرده میشود در ثواب آن عمل یا شاید که آب را بخواص
که در مثلاً **دوم فصل** عن أبي عبد الله عليه السلام قال أفضل الصلوة
البراءة كسبها حتى **شرح** که بدین معنی و هر گاه که با وضو و بقیع کانت
و گمراه مؤمن است و گاهی مذکور است که بقیع بقیع حرام بقیع و نه بدو و بقیع
و الف مقصود مؤمن حرام بشد راه نشد **یعنی** روایت از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت فاضلتر صدقه خنک کردن جگر است که نشد باشد **سوم فصل**
عن أبي عبد الله عليه السلام قال من سقى الماء في موضع يؤخذ فيه الماء
كان كمن آمنه و من سقى الماء في موضع لا يؤخذ فيه الماء كان
كمن أخطأ و من أخطأ فكأنما أخطأ الناس جميعا **شرح** این حدیث باطله
گفت در کتاب ایمان و الکفر و حدیث هفتم باب اطعام المؤمن که باب هفتم است
یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر که انعام افشاند و آب در
جایی که یافت میشود در آنجا آب میشود مانند کسی که از آرد گرد بپزد و او هر که انعام
افشاند و آنجا جایی که آب غریب الوجود است میشود مانند کسی که نند کرده باشد و مؤمن را
و هر که نند کند مؤمن را بد جانات که نند کرده باشد مردمان را و هر که چنانچه در
سوره مائده است **جماد فصل** عن الصادق قال كنت مع أبي عبد الله عليه
السلام بمكة و ألبينا و فسرنا نعال رجل من أصل نجد و قد ألقى نفسه
فقال مل بالاني هذا الرجل فاني أخاف أن يكون قد أصابه عتس
فقلنا لا و قد أجل من القرابين جويل النحر قال أعطنا أنت
فقال نعم فقال لي أنزل يا ضاروق و أنقذه فقلت فسميته ثم ركبته
و نزلنا فقلت له هذا نصراني فقتلته على نصراني فقال نعم إذا كانوا في
و غرض از آنجا **شرح** فراس بقیع و اعتدیل راه بقیع و الف و هر که برین

۱۰۰

فصل ثانی

بنقطه و مکون باد دو نقطه در پايين و نون جمع مکرر بر تان بفتح فاء و فتح راء است وان
 لقب طایفه است از قبیل تغلب که ترسانانند و استعمال جمع معنی مغرورین را نیست
 که ایشان از یک پلد یا یک ماد در غیب بند بلکه اخلاطند صاحب قاموس گفته که
 فرسان مکرر جزیره ماهوله بحر الهی و لقب قبیله لیسر باب الاثم و اتمام اخلاط
 من تغلب اصطلاحا علی هذا الاسم **یعنی** روایت از مصادف گفت که بودم با امام
 جعفر صادق علیه السلام در میان مکه و مدینه بر کنشتم بر مردی که در بیخ
 درختی بود تحقیق انداخته بود خودش را پسر امام گفت میل کن یا ما سوی این درخت
 بدرستی که من سیریم که با من دایم که تحقیق بر خورده باشد و داشت یکی بر سید
 کردیم سوی این درخت که مردی بود از ترسانان تغلب دراز و دین بود پس امام فرمود
 او را که ایاشنه تو بر گفت ای پسر امام گفت هر که فرود ای مصادف و بیافا
 او را پس فرمودم پسر ایاشا ما ندیدم او را بعد از آن سوار شدم و رفتم بر کعبه که این
 ترسانان پسر را بصلی میگویم بر ترسانان پسر امام گفت که آری چون باشد بیامان
ایضا بختم اضل عن ابي جعفر علیه السلام قال جاء اخراي الى النبي صلى
 الله عليه واله فقال علي بن عيسى ادخل به الجنة فقال اطعم الظعام
 واقض السك قال فقال لا اطبق ذلك قال فقل لك ابل قال نعم قال فانظر
 بعينك اوانو عليه اهل بيت لا يفر بون الماء الا غيبا فلعنه لا يفتق
 بغيرك و **یعنی** روایت از حضرت جعفر علیه السلام **شرح** بنفق بون و فافا
 بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر و علم است اتفاق بنفق نون ضعیف نون
 ستور و چون ان بنفق بون غایب و نون بنفق و فافا بصیغه مضارع غایب باب
 تغلب یا باب انفعال است معاف بکنر پس بنفق و فافا و الف حمد و ده است
یعنی روایت از امام محمد باقر علیه السلام گفت که آمد صحرا نشینی از عرب سوزنی
 صلی الله علیه و اله بر گفت که تعلیم کن مرا علی که داخل شوم بان در بهشت پسر گفت که
 بخودان خود رفتی را و فافا کن سلام را امام گفت که پسر ابراهیم گفت که طاقت ندارم
 از امر او را اینست که در صحرای من دیگران نمیشناسند بنی صلی الله علیه و اله گفت که
 بر افاق است کلمه شتری پسر گفت آری گفت که پسر سکه کن شتری را و بیاشا مان را

خانه واده را که غیاشا من از امیر مکرر و در میان با جمعی که در روز غیر نوبت را بشنا
 اب و ده بر شای که شان این باشد که ضعیف نشودش ترق و پاره نشود و حیات نونا
 انک نابت شود برای تو بهشت **شرح** عن ابي جعفر علیه السلام قال
 ان الله تبارک و تعالی يحب ان يراة الصبي الحری و من سقى کیدا آخری
 من بهيمة و غیره **اطلک الله** ان الله یوم لا ینظر الا طلة **شرح** روایت از امام محمد با
 علیه السلام گفت که بدستی که الله تبارک و تعالی دوست میدارد خشک کردن جگر یا
 که نشنه باشد و هر که انما ماند جگر نشنه را از ستوری و غیران پناه میدهد او را
 الله تعالی در روزی که نیاشد پناه میگیرند که او داده باشد **باب هشاد و**
نعم فی باب الصدقة لبی فاشم و مولیهم و صلته **شرح** این باب بیان صدقه
 است برای یو هاشم و خدمتکاران ایشان و بنود بی هاشم و خدمتکاران ایشان علی
 و ماتان در این باب ده حدیث **اول اضل** عن ابي جعفر علیه السلام
 قال ان اناسا من بنی هاشم اتوا رسول الله صلى الله عليه واله فقالوا
 ان کتبناکم علی صدقات المواشی و قالوا ینکون لنا هذا التهم الذي
 حسنه الله لعلنا یملین علیها فنحن اولی به فقال رسول الله صلى الله عليه
 واله یا بنی عبد المطلب ان الصدقة لا یحل لی ولا لکم و لکن قد وعدت
 الشفاعة منی قال ابو عبد الله علیه السلام والله لقد وعدنا هذا صلی الله
 علیه و اله فاطمکم یا بنی عبد المطلب اذا اخذت بحلقه باب الجنة اترونی
 مؤثرا علیکم **شرح** عبد المطلب پسر هاشم است و از هاشم غیر او که عبد المطلب
 الا دی شانه بیان هم عالمین گفت در حدیث اول باب اول و حدیث بصیغه مضارع
 مجهول تکلم باب ضربیات الشفاعة منصوب و مفعول دوم است فاطمکم تبه
 کلام رسول الله صلی الله علیه و اله است حقیقت دست زدن بجلفه در بهشت میاید
 در شرح حدیث آورده مؤثر ایمنه و ناه سه نقطه و راء بنقطه بصیغه اسم فاعل باب
 انطالت **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدستی که جگر
 از یو هاشم آمدند نزد رسول الله صلی الله علیه و اله بر طلب کردند از او این که عامل
 کن اینان را بر کوفتهای کا و کو سفند و شتر و گفتند که میاشد برای ما این حصه

که کوفه اندازند تا آنکه برافشانند و از او برآید بان حصه برکت رسول الله
 صلی الله علیه و آله که استیضه عبدالمطلب بدست می که زکوة فريضه حلال نمیشود و
 نه شهادت و لیکن من تحقیق و عدله کرده شده ام از جانب الله تعالی شفاعت را بعد از آن
 گفت امام جعفر صادق علیه السلام که بخدا قسم که هر آنکه من تحقیق و عدله کرده شده
 شفاعت را صلی الله علیه و آله باین معنی که شفاعتی عظیم و عدله کرده شده بر جنت
 کمان شما استیضه عبدالمطلب چون دست زخم بچاقه در ریخت برای شفاعت ایما
 می بینید مرا ترجیح دهنده بر مؤمنان شما غیر شما را از مؤمنان مراد اینست که اولا شفاعت
 شما خواهم کرد **در مصلحت** قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان الصدقة توفى
 انشاخ انکما انما ان الله قد حرم علی و نهما و من غیرهما ما قد حرمت و
 ان الصدقة لا تحل لابی عبدالمطلب ثم قال اما والله لو قد فرغتم علی
 باب الحجة ثم اخذت بحلقته لقد علمت انی لا اوفر علیکم فانصتوا
 لا تشککم بما رضى الله ورسوله لکم قالوا قد صدقنا **شرح** لو استاعدها ان
 باینکه شفاعت من شفاعت در عیبت خواهد شد و مقبول خواهد شد بهر کسی
 احتیاج نیست بایستادن در در ریخت و جسدیک بچاقه ان در مانند کسی که
 شفاعت او مقبول نشده باشد سبب بسیاری گناه مشغوع و خواهند که داخل ریخت
 کنند و او را و استماع کند و بچاقه در جسد تا زود داخلش نکند و آنچه قبول کرده ام
 قبول کند **عنه** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله بنی عبدالمطلب را که بدرستی که
 صدقه چکهای دستهای مردمان است باین معنی که در کوفه ان چرک هست و بدست
 که الله تعالی تحقیق حرام کرده بر من از ان و از غیر ان غیر را که تحقیق حرام کرده و
 بدرستی که صدقه فريضه حلال نمیشود برای بنی عبدالمطلب بعد از ان گفت که آگاه
 باشید بخدا قسم که اگر تحقیق می ایستادم بر در ریخت بعد از ان دست میزوم بچاقه
 ان در برای شفاعت هر آنکه میدادستید اینرا که من ترجیح میدهم در هیچ حال بکسی
 بر شما پس راضی شوید برای خود تا آنچه راضی شد الله تعالی و رسول او برای شما که
 ترک کوفه زکوة فريضه است گفت که تحقیق راضی شدم **در مصلحت** عن جعفر بن
 انهم هم الهادی عن ابي عبد الله علیه السلام قال قلت له انحل الصدقة

لهم انهم فقال انما انزلت الصدقة الواجبة علی الناس لا تحل لنا فاما غیر
 ذلك فلیس به بأس ولو كان كذلك ما استطاعوا ان يخرجوا الی مكة
 علیه و آله و آله عاقبتها صدقة **شرح** روایت از جعفر بن ابراهیم هاشمی از امام جعفر
 صادق علیه السلام راوی گفت که گفتیم امام را که آیا حلال میشود صدقه برای بنی هاشم پس
 امام گفت که حرام است باینست که آن صدقه که حرام است بر بنی هاشم صدقه فريضه بر مردمان
 حلال نمیشود برای ما پس اما غیر ان نیست بان بر و ابی و اگر میبود چنان که صدقه غیر
 فريضه نیز حرام باشد استطاعت نمیداشتند بنی هاشم سوی اینکه بیرون روند سوی
 مکه برای حج بیان اینرا که اینها که در سوره مکه است اکثر آنها صدقه غیر فريضه است
جمعه مصلحت قلت لا یجوز عبد الله علیه السلام انحل الصدقة لابی عبد الله علیه السلام
 قال نعم **شرح** گفتیم امام جعفر صادق علیه السلام را که آیا حلال میشود صدقه
 فريضه برای بنی هاشم که ان بنی هاشم گفت آری **جمعه مصلحت** سألت ابا عبد الله علیه
 السلام عن الصدقة التي حرمت علی بنی هاشم ما هي قال هي الزکوة قلت فحق
 صدقة بعضهم علی بعض قال نعم **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام
 انصدقه که حرام کرده شده بر بنی هاشم که چیست ان گفت که ان زکوة فريضه است گفتیم که
 باینرا حلال میشود زکوة فريضه بعض ایشان بر بعض دیگر ان گفت آری **ششم مصلحت**
 عن ابي عبد الله علیه السلام قال اعطوا الزکوة من اراها من بنی هاشم
 فانما تحل لهم واما غیرهم علی الله و الامام و من بعده و الا فلیس الله
 علیه و آله اجمعین **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستی که
 فريضه کسی را که خواهد از ان جمعه بنی هاشم به بدرستی که ان زکوة فريضه کامی حلال میشود
 ایشانرا مثل اینکه چیزی نداشته باشند اصلا و محتاج بقرض شوند در نفقه خود و عیال
 خود و حرام نیست که زکوة فريضه حرام میشود با کلیه بر بنی و بر امام بعد از او و آله
 دیگر صلی الله علیه و آله اجمعین مراد اینست که ایشان در حال اضطرار قرض میکنند و صدقه
 فريضه بیکدیگر **در مصلحت** عن ابي الحسن الا و لی علیه السلام قال من لم
 یستطع ان یصلنا فلیصل فقرائه شیعینا و من لم یستطع ان یقرؤهم فلیقرئ
 صلواتنا و اخواننا **شرح** روایت از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که هر که

علی

وسعت در قدرت نداشته باشد اینکه بگویند که ما را مال و مانند آن پس باید که بیوند
کنند فقرای شیعه را ظاهر اینست که در زمان غیبت امام علیه السلام حصد او را
انحصار و مانند آن بفقرا شیعه امامیه که جامع شروط باشند توان داد و الله اعلم و
هر که وسعت در قدرت نداشته باشد باید که زیارت کند قبرهای ما را پس باید که زیارت
کند خویان برادران مؤمن ما را خواه در زندکی ایشان و خواه در مردگی ایشان
مفصل قال رسول الله صلى الله عليه وآله من صنع إلى أخيه من أهمل
بيننا كافيته يوم القيمة **شرح** گفت در کتاب الحج در حدیث بخاره و
چهارم باب صد و هفتم که باب فيه مکت و نف من التزیر فی الولا است که اهل
بیت نبی عبارتند از انجانشینان او در امامت کافیه بفاو یاء و نقطه در بیان
بصیغه ماضی معتل للام بای باب مفاعله است برای سائر الکافاه بالف بعد از
فایعایت کارسانی کسی کردن **شرح** گفت رسول الله صلى الله عليه وآله که هر که
بجا آورد سویی یکی از اهل بیت من که امامان مغتره الطاعة اند یعنی رایعات
کارسانی میکنم او را به پسان دادن نعمت در روز قیامت **مفصل** قال رسول
الله صلى الله عليه وآله انی شافع يوم القيمة لا رعية اصناف و لوقیر
جاؤا بید نوب اهل الدنيا اجل ضرر یوم و دخل بک اما لک لک یوم عند المصیوق
احب ذریعتی باللسان و بالقلب و جعل سعی حوائج ذریعتی اذا طردوا
او شرکوا **شرح** اهل دنیا اینجا عبارتند از مؤمنین زیرا که غیر ایشان طفیلان ایشان
مخلوق شده اند چنانچه گفته در سوره فاطریات که و ذکر فان الذکر یرقی نفع المؤمنین
و ما خلقت الجن و الاشرار الا لعیبادک بنا بر اینکه ضمیم جمع در لعیبادن راجع
به مؤمنین باشد ذریعتی اینجا عبارتند از ائمه معصومین علیهم السلام بنا بر اینکه
امیر المؤمنین علیه السلام باعتباری داخل در ذریعت است و توضیح این شد در کتاب
الحج در شرح حدیث پنجم باب سیزدهم که باب ان الائمة علیهم السلام نور الله
عز وجل است و میتواند بود که مراد ائم از ایشان باشد بشرط ایمان طری و اطاعت بقیع
و راه بقیع و راه بقیع بصیغه ماضی غایب همچو قول باب حضرت الطرم **شرح** در
کله شقرا از ایشان و مراد ایجاد رخا و فنانیدن ایشانست بغصب حق ایشان

شرعاً ایشان ببقیعه و راه بقیع و راه بقیع بصیغه ماضی غایب معلوم باب حضرت
الشریفة بنتم شین و ضم راه که بخین از میان مردمان چنانچه حال صاحب الزمان علیه
السلام است و سعی در حاجت او در وقت که بخین عبادت از حفظ عقاید شیعه
امامیه از شک ککات نداد و ملاحد و مانند ایشان و وارسیکن باحوال فقرای
شیعه امامیه و رسانیدن خمس مستحقان آن و مانند آنها **شرح** گفت رسول الله صلى
الله عليه وآله که هر کسی که من شفاعت کند و خواهم بود در روز قیامت برای چهار
صنف مردمان هر چند که آیند یا کاهان جمیع اهل دنیا اول مردی که یاری کند
ذریعت مرا و دوم مردی که بخشد مال خود را برای ذریعت من و در تنگی حال ذریعت یا تنگی
حال او و سوم مردی که دوست داشت ذریعت مرا بر زبان و بدل با نعمتی که شای ایشانرا
بسیار گفتن از روی شوق دل و چهارم مردی که سعی کرد در حاجت ذریعت من چون
محصور شوند و بیسوط الید باشند یا اگر زندان میان مردمان و نباید شوند **مفصل**
اصل کان أبو عبد الله عليه السلام يسأل سألها با من ذكوتكم لموا اليه
وانما آخرت الزكوة عليكم دون موا اليهم **شرح** بود امام جعفر صادق علیه
السلام با بیروش که طلب میکرد از شهاب بن عبد ربان جمله ذکوة فريضه شهاب
برای خدمتکاران خود که واجب الفقه او بودند و جز این نیست که حرام کرده شد
ذکوة فريضه بر ائمه بخلاف خدمتکاران ایشان که واجب الفقه ایشان نباشد
باب نود و اصل باب نوار شرح این باب حادثی متفرع است در این باب پنج
حدیث است **اول** عن رجل عن أبي جعفر عليه السلام في قوله عز
و جعل ان تبدوا الصدقات فتنها هي قال يعني الزكوة المقرضة
قال قلت وان تحنوها و تؤنوها الفقراء قال يعني الثافلة انهم
كانوا يستحبون اظهار فقرائهم و كان التوافل **شرح** و اینست از مردی
از امام محمد باقر علیه السلام در قول الله عز وجل و سورة بقره که اگر ظاهر سازید صدقا
را بر خویش جز نیست انها امام گفت که معنوا صدقه ظاهر ذکوة فريضه را راوی
گفت که گفته که و اگر نهان کنید انها را و دهید انها را بفقراء امام گفت که معنوا
بصدقه نهان ذکوة فافله را بر دست کسی که اهل حق هیئت دوست میدارند انرا اظهار

فلا يضر فيها كدون نوافل اخواه در زکوة و خواه در صلوة و خواه در غیر اینها
از اعمال خیر **در اصل** عز علی بن ابی حمزة عن ابيه عن ابي جعفر عليه
السلام قال سالت عن الزکوة یحیی علی فی موضع لا یمکن
ان اؤدیها قال اخرها فانما یخرجت بها فانت ضامن لها و لها
الخرج و ان تولیت فی حال ما عرفت انما یخرج من غیر ان تنقلها فی تجارة فلیکن
علیک و ان لا تغیرها و اخرت بها فی حجة مالک قالها یفسد لها من
الخرج و لا وضیعة علیها **شرح** انما یخرجت در دو جای شدیدا تا دو نقطه در
بالا و جیم و راه بینقطه بصیغه ماضی مخاطب معلوم باب افتعال الایقان
بجاءت کسی بقصد دفع خود نویبت تا دو نقطه در بالا و او و یا و دو نقطه در
بصیغه ماضی غایب معلوم باب علم است مامصدیه است ثغرها یشتی با نقطه و
غیر با نقطه بصیغه مضارع مخاطب باب منع یا باب افتعال **یعنی** روایت
از علی بن ابی حمزه از پدرش از امام محمد باقر علیه السلام گفت که پرسیدم امام را
از زکوة که لازم میشود بر من در جاهایی که ممکن نیست مرا که مستحق رسامه از آنجا
که مستحق از شیعه امامیه اینجاها نیست امام گفت که جدا از مال خود کن از این
اگر نیاید برای خود کنی مان پس تو صامنی از آن اگر هلاک شود و برای آنست فایده اگر
فایده کند یا یعنی که آن فایده نیز داخل زکوة میشود و اگر هلاک شود در خارج جدا کرد
تواند ای آنکه کار فرمای از آنجا را بی نیت بر تو صامنی بودن آن و اگر جدا کنی از آن
بجاءت برای خود کنی بان در میان مال خود پس برای آنست بقدر حصه آن از فایده
و نیت صانع شدت بر آن یا یعنی که اگر صانع شود تو صامنی **در اصل** عز علی
عنه السلام علیه السلام انه کان یصدق بالتکفر فقیل له ان تصدق
بالتکفر فقال نعم انه لیس شیء احب الی منه فانما احب ان تصدق
یا احب الاشیاء الی **شرح** التکفر هم بین نقطه و شدیدا کاف مفتوحه و راه
بینقطه معرب **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه عادت
او این بود که صدق میکرد و تکریر گفته شد و او را که ایضا صدق میکرد و تکریر گفت
آری بدرستی که شان اینست که نیت چیزی محبوبتر سوی من از شکر پس مردوست

۱۷۱
میدانم که صدق کنم محبوبتر چیزها سوی من از شکر است بابت سوره آل عمران لن تنالوا
البر حتى تنفقوا مما تحبون **در اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول
موسى علی شبعنا ان ینفقوا عمار فی ایدیهم بالمعروف فاذا قام قائمنا علیه
السلام حرم علی کل ذی کفر کفر حتى یماتیکه یقتلهم
علی علیه السلام و هو قول الله عز وجل فی کتابه و الذین یتکفرون الذین
والفیضة و لا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم **شرح** موسی
بواو و سبب بینقطه و عن بینقطه بصیغه اسم مفعول باب تعیل خبر مقدم بر مبتدات
الموسى حلال کردن من در عمار اسم است بمعنی بعض و مفعول ینفقوا است مراد غیر
مشهور است و ان زکوة فریضه است مراد بکثر زطلا و فقره است که زیاد بر قدر فقره
باشد پس ذخیره شده باشد صحر و منصوب در لا ینفقوها رجعت بکل واحد ان
ذهب و فقه در آنکه و او در و الفقه بمعنی آو است و استنها یا این است معنی اینست
که ظاهر آن اینست که هیچ قدری از ذهب و فقه را ذخیره نتوان کرد الا ما خرج
الکلیا و دلیل قائم است بر اینکه قبل از ظهور قائم علیه السلام بعض اینها را ذخیره میتوان
کرد پس عمل بعموم این است مخصوص و فقه است که امام زمان طلب کرده باشد از آن
پس این منافات ندارد با آنچه گذشت در بیان کجا آورد کتاب الایمان و الکفر و یحیی
اخر باب الکجا که باب صدور و از دهم است که و منع الزکوة المفروضه لان الله
عز وجل یقول فتکوی بها جاههم و جنوبهم و ظهورهم باعتبار اینکه این است متعلق
بابت سابقه است **یعنی** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که حلال
کرده شده است بر شیعه ما اینکه خرج کنند در راه الله تعالی بعض اینها را که در دست
اینانست بروی که متعارفت در زکوة فریضه چون ایستد بکار امامت قائم
علیه السلام حرام میکند بر هر صاحب ذخیره از ذر و سیم ذخیره او را تا آنکه او در نزد
او از این مدح و جود بان کثر بر دشمن خود و ان مدلول قول الله عز وجل است در
سوره توبه که و جمیع که ذخیره میکند زطلا و سیم را و خرج نمیکند از راه الله
تعالی پس نموده ایشانرا بعد از این در دناک مراد اینست که اگر امام زمان طلب کند
کل ذخیره کسی را و او نهد آن کل را معذب میشود و این طلب در وقت ظهور قائم

عليه السلام تصفق خواهد شد **بسم الله الرحمن الرحيم** عن أبي الحسن موسى بن جعفر عليه
السلام قال حصوا أموالكم يا الزكوة **شرح** روایت از امام موسی کاظم علیه
السلام گفت که حفظ کنید مالهای خود را از خادفات زمانه بسبب دادن زکوة فریضه
بسم الله الرحمن الرحيم كتاب الزكوة والحمد لله وحده وصلى الله على سيدنا محمد النبي
والآله الأئمة الطاهرين **شرح** این از الحافات کتابان میباشد **بسم الله الرحمن الرحيم** كتاب
الزكوة وسبب الله است بقیه او و درود كن الله تعالى بزرگ ما شمر که بغير است

والله اما من باكر كانا كبره وصغير **شرح** فروع الشارح
خليل بن الغاربي القزويني عفا الله عنه وعن
والله وعن الخليفة وعن جميع المؤمنين
والمؤمنات **شرح** كتاب
الزكوة

فؤيلة الادعاء الشا والعشرين من شهر ربيع
الاول سنة اثنى عشر وسبعين والفين
الجرة النبوية هزاران درود
هزاران سلام زماير
عمده الش فام
بلغه بالآ
والله

ع

[Faint, mostly illegible handwritten text in a rectangular frame]

الحمد لله الذي جعل الصوم حجة من النار وصل الله على محمد وآله الأبرار
وبعد جون دامت قاهر خليل بن الغزالي القزويني عفي عنهما بالبر والحق
 ما مؤرشفه من نواب هيبون اشرف اقدس اعل شرح كتاب كافي ابو جعفر
 محمد بن يعقوب بن اسحق بن كليب وبالحام رسانيد شرح كتاب العقل وكتاب التوحيد
 وكتاب الحجة وكتاب الايمان والكفر وكتاب الدنيا وكتاب فضل القرآن وكتاب العشر
 وكتاب الطهارة وكتاب الحيض وكتاب الجنائز وكتاب الصلوة وكتاب الزكاة وكتاب
 كرويتا ريغ ربيع الاخر من اهل زمانه وهفتاد وود شرح كتاب الصيام كه كتاب مستفيضة
 از كتب كافي وعلى الله التوكل وهو المستعان **اصل كتاب الصيام شرح** الصيام بكثر
 صاديقته وتحفيف ياء دونقطة در يامين مصد باب نصر روزه داشتن
 بامصد باب مفاعله اتمام بروزه داشتن يا جمع صام مثا قيام كه جمع قائمات
 روزه داران واحتمال روم مبن بر اينست كه باب مفاعله بران مفاعله است وده مفاعله
 مبالغة ميانشد غالبا بر كافي مستعمل ميشود در محض مبالغة مثل وجاوز نابعين امثال
الهر بكني ابن كتاب احاديث متعلقة بروزه داشتن است در اين كتاب هشتاد و سه
 بابست **اول** باب ما جاء في فضل الصوم والصائم **ثاني** باب فضل شهر رمضان
ثالث باب من قطع صائما **رابع** باب في التقي عن قول رمضان بلا شهر **خامس** باب
 ما يقال في مستقبل شهر رمضان **سابع** باب الالهة والشهادة عليها **ثامن**
 باب نادر **ثاني** باب **ثالث** باب اليوم الذي يشك فيه من شهر رمضان هو ومن شعبان
دوم باب وجوه الصيام **اربع** باب ادب الصائم **خمس** باب صوم روزه

صلى الله عليه وآله **سابع** باب فضل صوم شعبان وصلته برصان وصيام
 الثلثة ايام في كل شهر **جاء** باب **ثاني** باب انه يستحب الخور **ثالث** باب ما يقول
 الصائم اذا افطر **ثاني** باب الوصال وصوم الدهر **ثالث** باب من اكل او شرب
 وهو ناشئ في الفجر او بعد طلوعه **جاء** باب الفجر ما هو ومتى يحل ومتى يحرم الاكل
نور باب من طرأ له ليل فافطر قبل الليل **ثاني** باب وقت الافطار **ثالث** باب
 باب من اكل او شرب ناسيا في شهر رمضان **ثاني** باب **ثالث** باب من افطر متعمدا عن
 غلظ او جامع متعمدا في شهر رمضان **ثاني** باب **ثالث** باب من افطر متعمدا عن
جاء باب من احب بالليل في شهر رمضان وغيره فترك الغسل الى ان يصبح او
 اعلم بالليل والنفار **ثاني** باب كراهية الارتماس في الماء للصائم **ثالث** باب
ثاني باب المضضة والاستنشق للصائم **ثالث** باب **ثاني** باب من افطر متعمدا
 الغي او يقلل **ثاني** باب **ثالث** باب في الصائم يحتم ويحل الحمام **ثاني** باب
 الصائم يعمط ويصبت في اذنه الدهن ويحتم ويحل الكحل والندو للصائم **ثاني**
ثاني باب السواك للصائم **ثاني** باب **ثالث** باب الطيب والريحان للصائم **ثاني** باب
 منفع الغسل للصائم **ثاني** باب **ثالث** باب في الصائم يدق الفستق ويرق الفخ **ثاني**
ثاني باب في الصائم يزدد غناته ويدخل حلقه الدباب **ثاني** باب **ثالث** باب
 الرجل يض الحام والحصى والنواة **ثاني** باب **ثالث** باب الشئخ والجهور يضعفان عن الفتوة
ثاني باب الحامل والمرضع يضعفان عن الصوم **ثاني** باب **ثالث** باب حذر المرض الذي
 يجوز للرجل ان يقطر فيه **ثاني** باب من تولى عليه رمضان **ثاني** باب **ثالث** باب قضاء
 شهر رمضان **ثاني** باب **ثالث** باب الرجل يصوم وهو يريد الصيام فيفطر ويصوم وهو لا يريد
 الصوم فيصوم في قضاء شهر رمضان **ثاني** باب **ثالث** باب الرجل يطوع بالصيام وعليه
 من قضاء شهر رمضان **ثاني** باب **ثالث** باب الرجل يموت وعليه من صيام شهر رمضان
 او غيره **ثاني** باب **ثالث** باب صوم الصبيان ومتى يؤخذون به **ثاني** باب **ثالث** باب
 في شهر رمضان **ثاني** باب **ثالث** باب كراهية السفر في شهر رمضان **ثاني** باب
ثاني باب كراهية الصوم في السفر **ثاني** باب **ثالث** باب من صام في السفر جهالة **ثاني** باب
 باب من لا يجيب له الافطار والتقصير في السفر من يجب له ذلك **ثاني** باب **ثالث** باب

عبادت ظاهر است پس منافات ندارد با اینکه اصل اسلام یعنی ایم تصدیق علیج باشد
مخصوصه باشد و ان مانند ریشه درخت باشد که بنهانت فرع عبارت از شاخ
درخت الدود و بضم و کسر ذال یا نقطه و سکون راء بینقطه و واولند ترا جزای چیزی
السنام یعنی سبب بینقطه و تخفیف نوز و اله و تخفیف میم میان چیزی و جمع ان
بازروه باعتبار اینست که چون میان درخت بلند ترا ساز ترا حقایق ان باشد بوند
میشود و الا ناموز وقت **یعنی** گفت ما امام جعفر صادق علیه السلام که با خبر ده
نکته ترا با و درخت اسلام و شاخ ان و بلند تران و میان ان نکته بلخ چار کن گفت که ساق
ان نمازست و شاخ ان زکوة است و بلند تران و میان ان جهادست و در راه الله تعالی با
خبر دار کن که ترا در راهی خبر بدستی که روزه سبب است که نگاه میدار د از آن جهت باقی
ابواب خیر را گشاید و اینها منقول شده و گذشت در کتاب الایمان و الکفر در حدیث پانزده
باب دعائم الاسلام که باب سیزدهم است **چهارم اصل** **عمر** موسی بن جعفر قال لكل
شيء زكوة و زكوة الاجساد الصوم **شرح** این ظاهر است از شرح حدیث دوم این کتاب
جمله فصل قال ابو عبد الله عليه السلام قال آيات الرجل ليصوم يومين
تطوعا يريد ما عند الله عز وجل في ليلة الله فيه الجنة **شرح** گفت امام جعفر
صادق علیه السلام که گفت پدرم که بدستی که هر دهر این کاه روز میدارد و بگوید
برای ما بعد در اطاعت میخواهد بان عمل نماید که نزد الله تعالی است پس داخل میکند
او را الله تعالی بسبب ان در بهشت با جمعی که روز داخل میکند و راجعون کفاره کفاره کفاره
او میشود و برای حساب بسیار توقف نمیکند **ششم فصل** **عمر** آیه عبد الله عليه السلام
قال ان الله تبارك و تعالی يقول الصوم لي وانا اجزي عليك **شرح** اجزی
بجیم و زای با نقطه و واء بصیغه مضارع مستکمل باب ضرب است **یعنی** روایت از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت که بدستی که الله تبارك و تعالی میگوید در حدیث قدس
که روزه برای منست و من جز امیدم بر ان اشارت با یکروزه از جمله عباداتند
دور تر میباشد غالیا نیست بقی انفا از دیو این اعتبار رحمان دارد بر بانی این
منافات ندارد با اینکه نماز خالص افضل از روزه باشد **هفتم فصل** **عمر** آیه عبد
الله عليه السلام في قول الله عز وجل واستعينوا بالصيام

الصيام و قال اذا نزلت بالرجل المأزلة والشديدة فليصم فان الله عز
وجل يقول واستعينوا بالصيام **شرح** استعينوا بالصيام در وایت
سوره بقره ماکور است اول با و است و دوم بیواست پس اگر اثبات و او در دوم
در اینجا نیست از قلم کاتبان نباشد می تواند بود که یعنی بصیغه مضارع غایب معلوم از یا
ضرب باشد یعنی برید و یجب با از باب افعال باشد الاعناء هم و عالیقدر که در کتب
ماخوذ است از عنایت یعنی هم بودن صاحب قاموس گفته که عناه الامر بهت و یجوز
عناية و رعاية الهی و هر وقت در اشارت باشد با یک امر یا ستاعت بصبر میکند
واقع شده و بعد از دوم ان الله مع الصابین است برای تعظیم صیام **یعنی** روايتش از امام
جعفر صادق در قول الله عز وجل در سوره بقره که و مدد جوید برای خود بشکیای
گفت که بشکیای روزه است و گفت که چون فرو داید بر دلا و سختی بر باید که روزه
دارد چه بدستی که الله عز وجل میگوید که و مدد جوید بشکیای میخواهد الله تعالی و نه
هشتم فصل قال ابو عبد الله عليه السلام من صام لله عز وجل يومين من شهر
فما صابه ظم و كل الله به الف ملك يحون و جمعه و يكبر و يحسن
اذا افطر قال الله عز وجل له ما اطيب ريحك و روحك ملك مكنتي
الشمع و ان قد عقرت له **شرح** ظاهر غطاء با نقطه و فتح میم و همزه مصلد باب
علم است ما اطيب صیغه تعجب است ریحون منصوبت **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام
که هر که روزه دارد برای الله عز وجل روزی در سختی که ما پس بر خورد او را تشنگی موکل میکند
الله تعالی با هزار فرشته را در سما می کنند وی او را نوید میدهند او را به بهشت
تا آنکه چون افطار کند میگوید الله عز وجل او را که چه پاکیزه است بوی تو و منم تو اے
فرشته که من گواه باشم اینرا که من تحقیق امرم درم گناه ترا برای و شاید که انهاد ما را
بسیب قول ما را که باشد که اجعل فیها من یفسد فیها و یفسد الماء موفو الخ می آید
در کتاب الحج در حدیث اقرار باب بد و البیت و الطواف که باب دوم است و حدیث شریف
هفتم باب فضل الحج و العمرة و ثوابها که باب بیست و هشتم است **نهم فصل** قال
رسول الله صلى الله عليه و آله الصائم في عبادة و ان كان على فراشه
ما لم يغتبت سئل **شرح** لغت بكون غنم با نقطه و فتح تاء و نقطه در بالا

وسكون يا ويكفله بضغده مضارع غايب معلوم معتل العير باب افتعال لا غنى
بادكن مبدى کردن در غايابه او وخصيص ذکر اغتيا ب باعتبار ايست که ان نوحی
ان اكل است چنانچه گفته در سورة حجرات ولا يغتب بعضكم بعضا يحب احدكم
ان ياكل لحم اخيه ميتا **يعني** گفت رسول الله صلى الله عليه وآله که روزه دارد عبادت
هر چند که باشد در رخت خواب خود مدام که غيبت نکند مسلما اندر **امام ارجل** عن
ابو عبد الله عليه السلام قال من **كتم صومه** قال الله عز وجل **لنلكي**
عبدني استخار من عذابي فاجزوه **وقص الله عز وجل ملكه**
بالدعاء للصائمين **ولو يامرهم بالدعاء لاحد الا استخار لهم**
فيه **شرح** کتمان روزه مستحب است خواه در صورت افطار ان بسبب تکليف
مؤمن باشد و خواه در صورت عدم افطار بسبب عدم تکليف باشد ظاهر بخداست
ايست که در اظهار عبادت مستحب در صورتی که بهمان داشتن انسان باشد احتيا
عذابت زیرا که احتمال زياد دارد و يا شر و خوف است زیرا که مستحب انچه سبب است
انچه بهتر روزه بهمانست و ميتواند بود که معمول شود بر فضيلت بهمان **يعني** روايت
از امام جعفر صادق عليه السلام گفت که هر که بوشاند روزه خود را ميگويد الله عز وجل
فرشتگان خود را که بنده من طلب پناه کرد از عذاب من پريزاده دهيد او را و موکل کرد
الله عز وجل فرشتگان خود را بدعا بر او روزه داران و ابرو کرد ان فرشتگان را بدعا براي
هيچکس که مستجاب کرد و ان ايشان دعا دادند انکس **باز در امري** **عن ابي عبد**
الله عليه السلام **عن ابياته عليه السلام** **ان النبي صلى الله عليه وآله**
قال ان الله عز وجل وكل ملكه بالدعاء للصائمين **وقال آخر**
جبريل عليه السلام **عن ربه الله** **قال ما احرث ملكه بالدعاء**
لاحد من خلق الا استجبت له **فيه** **شرح** مضمون اين ظاهر است از شرح
سابق **دوازدهم ارجل** **عن ابي عبد الله عليه السلام** **قال يوم الصائم**
و نكس **شرح** نكس بهضه فاء است **يعني** روايت از امام جعفر صادق
عليه السلام گفت که خواب روزه دارد عبادت با جمعه که خواب باعث تعطل استحقاق
نواب روزه نمیشود و فضل و ثواب تسبیح دارد خواه در بيداری و خواه در خواب

سند و ارجل **عن ابي عبد الله عليه السلام** **قال او حرم الله الى موسى**
عليه السلام ما يتبعك من شيا جان **فقال يا رب ارحمك عن المناجاة**
تخلو في الصلوة فاحرم الله اليه يا موسى تخلو في الصلوة اطيعك
عبدني من ربي **شرح** ارحمك بهضه ههوه و كنزيم و نشد بد لام مر فوعت الخلف
بهضم هاء با نقطه و ضم لام مخففة و سكون و او فاق صد باب ضم متغير شدن بوی دهن
روايت از امام جعفر صادق عليه السلام گفت که وحي
کرد الله تعالى سوي موسى عليه السلام که چه چیز مانع میشود ترا از مناجات من پر موسى
گفت که اي صاحب کل اختيار من بزرگ ميشوم ترا از مناجات بابوی دهن روزه دار
پروحي کرد الله تعالى سوي او که اي موسى هر پايه بوی دهن روزه دار پاکيز ترست نزد
الهي مشك که بار روزه دار باشد **بهار** **ارجل** **قال ابو الحسن عليه السلام**
فيلو فان الله يطعم الصائم و يكتف به في مناجاة **شرح** قيلوا بکسر فاء
وسكون يا و ويكفله در پايين و ضم لام بهضه امر باب ضربات القيل بهضه فاء و
سكون يا و خواب بيش از وقت زوال آفتاب دان مستحب است برلی کسی که نماز شب گذارد
باشد **ارجل** **گفت امام موسى کاظم عليه السلام** که خواب چاشت کيد در روزه چه بدترين
که الله تعالى طعام ميدهد روزه دار را و آب ميدهد او را در خواب و با جمعه که در
خواب کرسنکي و نشنکي برطرف ميشود و بعد از ان نماز تا ملق عود نميکند
باز در امري **عن ابي عبد الله عليه السلام** **انه قال للصائم**
فرحنا **شرح** فرحنا افطاره و فرجه عند لقاء ربه **شرح** الفرج بهضه فاء و سكون زاء
بهضه هاء با نقطه و ضم باب علم که براي وحدت باشد خوشحالي **يعني** روايت از امام
جعفر صادق عليه السلام اينکه او گفت که براي روزه دار دو خوشحاليست بخوش
حالي نزد روزه کشودن او و بخوشحالي نزد بخورودن صاحب کل اختيار او در روزه
مزد ياد در روز قیامت **شانزدهم ارجل** **عن ابي عبد الله عليه السلام** **قال**
اذا راى الصائم قوما ياكلون او رجلا ياكل **شرح** استجبت کلا
شعرة منه **شرح** روايت از امام جعفر صادق عليه السلام گفت که چون بيند
روزيه دار جمعي را که ميخورند يا مرد را که ميخورد تسبیح ميکند هر مويي از او يا نهنغي

آورد فریضه را از فریضه های الله عز وجل و هر که بجا آورد در آن فریضه را از فریضه های
 الله عز وجل می شود مانند کسی که بجا آورد هفتاد فریضه را از فریضه های الله عز وجل
 آن از ماهها و آن ماه شکیا بیست بدرستی که شکیا بیست ثواب آن بهشت است مراد
 بشکیا بی روزه است چنانچه گذشت در حدیث هفتم باب سابق و ماه مدد کردن ثواب
 و آن ماهیت که زیاد میکند الله تعالی در روزی مؤمن در آن ماه **اصل** و من یطعم
 مؤمنا صائما کان له یذلک عند الله عتق رقبة و مغفرة لذنوبه فیها
 مثنی قبل یا رسول الله لیس کلنا یقتل علی ان یطعم صائما فقال ان
 الله کبر یطعم فی هذا الثواب لیکن یقتل الا علی الذنوب من لکن
 یطعم فیها صائما او یترک من ماء عذب او یترک لا یقتل علی الذنوب
 و من ذل **شرح** فطریا و طاه به نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب مضی باب مضی
 الفطر و الفطر چون بیدن روزه دارد در وقت اخر شدن روزه او و اقل و اکثر
 با حدیث دوم باب آینده المذقة بکرم میگویند ذال با نقطه و طاف داده که جدا کرده
 شود از چیزی و مراد اینجا انداختن **بغیر** و هر که خوراند در ماه رمضان مؤمنی روزه دارد
 میشود برای او سیبسان نزد الله تعالی ثواب از آن کردن شده و امری که اهان آورد
 در زمان گذشته گفته شد که ای رسول الله نیست بیکه کدام ما قدرت داشته
 باشد بر اینکه خوراند بان روزه دارد بر آن گفت که بدرستی که الله تعالی کریم است
 این ثواب را کسی که قدرت نداشته باشد مگر براند که از شیر که خوراند بان روزه
 دارد بر او بر شری از آب خوشتر می باشد چنانچه در حدیث آمده که قدرت ندارد بر
 بیشتر از آنچه مذکور شد مراد اینست که چون قصد بیفت دارد و قدرت ندارد
 ثواب از او باید **اصل** و من حقیقت فی عن ثمن لو که حقیقت الله عن
 حسابه و هو شهر او له رحمة و اوسطه مغفرة و اخره الاجابة
 و الوقت من الثانی لا غنی بک عن أربع خصال یحصلتین رضون
 الله بهما و یحصلتین لا غنی بک عنهما فاما اللسان رضون الله
 عز وجل بهما فماده ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله
 و اما اللسان لا غنی بک عنهما فلتا لول الله فی حوائجک

و راه به نقطه

و الجنة و لتا لول العافیة و تعوذون به من النار **شرح** غنی به جایگزین
 غیر با نقطه و ثوب و الف مقصوره است رضون بضم صاد با نقطه بصیغه مضارع جمع
 مخاطب معلوم باب افعال است **بغیر** و هر که سبک کند در باره ماه رمضان از مملو بخورد
 که غلام و کبیر و ستور است سبک میکند الله تعالی از او حساب او را در روز قیامت و آن
 ماهیت که اول آن وقت رحمت الله تعالی است بفراموش کردن رزق و میان آن وقت
 آخر زکات است بسبب حسنت که گذارد ستیانت چنانچه گفته ان الحسنات یذهبن
 السيئات و آخر آن وقت اجابت دعوات و اقل در عرض آن سال و از آن کردن از انفس
 محترم است و نیست بی نیازی با شما از چهار خصلت دو خصلت راضی میکند الله
 تعالی را با آنها با جمعی که داخل اصول نیست و دو خصلت نیست بی نیازی شما از آنها
 با جمعی که محض هر بن است و داخل اصول نیست بر این که نمی آید که قسم عین مقسم باشد
 بر این که دو که راضی میکند الله عز وجل را با آنها بر این که نیست مستحق
 عباد حق مکر الله و اینکه محمد رسول الله است و اما آن دو که نیست بی نیازی شما را
 از آنها بر این که طلب کنید از الله تعالی در آن ماه حاجتهای خود را و بهشت را و اینکه
 طلب کنید بی از او بر او بگوید الله تعالی از آن جمیع **بغیر** **اصل** قال رسول
 الله صلی الله علیه و آله لما حضر شهر رمضان و ذلک فی ثلاث بقین
 من شعبان قال لیلا فی الثانی فسمع الناس ثم صعد المنبر
 فحمد الله و آثنی علیه ثم قال ایها الناس ان هذا الشهر قد خصکم الله به
 و خصکم کما و هو سید التهور لیکل فیهِ حشر من الف شهر
 فقلو فیهِ ابواب النار و فقلو فیهِ ابواب الجنان من اذکر
 فلو یغفر له فابعد الله و من اذکر والدین و له یغفر له فابعد
 الله و من اذکر عنده فلو یصل علی فابعد الله له فابعد
 الله **شرح** قال در دوم تکرار اولست جمع بصیغه مجهول باب منع است ظاهر جزم اینست
 که روزه ماه رمضان در امر سابقه فرض نموده اصلا سید التهور را داشت با آنچه
 گذشت در حدیث اول باب دوم لیله فیهِ بمعنی لیله است و مراد شب قدر
 که شب بیست و سوم است ابعده الله به جاحله انشائیة است یا جزیه است و بنا بر این

وقتی از شدت روزه او **یغیر** این باب بیان کلی است که خوراند روزه دار برادر این
باب چهار حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال من فطر
صائما فله مثل أجره **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت هر که خوراند روزه دار برادر او است مثل خود آن روزه دار و آنکه از او چیزی که
شود ظاهر اینست که این در روزه مسحب باشد یا بر این که نواب مسحب بر او نواب
فرجه نباشد غالبان **دوم اصل** عن ابی الحسن موسی علیه السلام قال فطرک
انما الصائم افضل من صیامک **شرح** روایت از امام موسی کاظم علیه
السلام گفت که خوراندن تو برادر من خود را که روزه دار باشد بهتر است از روزه
تو باعتبار نواب محقق فائد که این نیز مثل سابق در روزه مسحب است و منافات نیست
میان این حدیث و حدیث سابق زیرا که بودن مثل چیزی منافات ندارد با بودن زیاد
بر آن نیز **سوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان علی بن الحسین
إذا کان الیوم الذی یصوم فیه امر کثیره فتدیح و تقطع أعضاء و
نظیر فإذا کان عند المساء آکست علی الفیء حتی یجد یحج المذی
وهو صائم ثم یقول هانوا فیضاع أغرفوا الال فلا ین و آخر فوا
لال فلا ین ثم یؤتی بحجر و یمزق فیکون ذلک عشاء وصل الله
علیه و علی آله **شرح** تقطع بقاوت و طاه ببقطه و عین ببقطه بصیغه مضارع
غائبه مجهول باب تفعل برای مبالغه با باب منع است اعضاء منصوب و
نیز از نسبت است و مراد اینست که هر عضوی از آن چند باره میشد تا عدالت
در قیمت برقرار شود الماء بفتح میم و سین ببقطه و الف ممدوده و فت شام
اکت بشدیده ماه بکقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعالت الاکباب
و بنسب شدت مجدم فوج و منصوب میتواند بود و یا بر او اینست که ان بوزن
ان بوزن بر روزه نمیرساند و بنا بر دوم مراد اینست که میخواست که ان بوزن
بشود برای امتحان حامی و یختکی یا برای فضیلت آن عمل اغرفوا یعنی ببقطه و راه
ببقطه و فاصیغه امر باب نضرت لغرف جدا کردن یا از باب نضرب نضرب و نضرب
بود لغرف برداشتن ماضی مجدی و مانند آن یؤتی بصیغه مضارع غایب مجهول باب

نضرب است با در بخیزد برای تعدی است العشاء بفتح عین ببقطه و شین ببقطه و الف
ممدوده طعام شامه **یغیر** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که عادت
امام زین العابدین علیه السلام این بود که چون میشد روزه که روزه میداشت در
هر یک دو کوب سفیدی پس فرج کرده میشد و باره باره کرده میشد باعتبار عضوها
ان و بخت میشد پس چون میشد تو بک شام بر نشیب میشد بر دیگرها تا آنکه
مروفت بوی شور یا بر حالی که او روزه دار بود بعد از آن میگفت که بیار یک کاس
جدا کنید برای خانه واده فلان و جدا کنید برای خانه واده فلان بعد از آن او روزه
میشد تو و او نان و خرما می پس میوردان شامه او روزه دار بود و کذا الله تعالی بر او و بر
بدان او **چهار اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام عن ابيه علیه السلام
قال دخل سدر علی ابی علیه السلام فی شهر رمضان فقال یا سدر هذا
تدیر اخی الکیالی هذیه فقال نعم فذک ابی هذیه کیالی شهر رمضان
فما ذک فقال له تقدیر علی ان تعوی فی کل لیله من هذیه الکیالی
عشر رقبات من ولد ابي عبد الله فقال له سدر یا ابی انت و اخی لا یبلغ
مالی ذالک فما ذالک ینقص حتی یبلغ به رقبه واحدة و کل ذلک یقول
لا أقدر علیه فقال له فما تقدر ان تقطر فی کل لیله رجلا سلیا
فقال له بلی و عشره فقال له ابی فذک الذی اردت یا سدر ان اطفاله
انما اناسکم بعد رقبه من ولد ابي عبد الله علیه و آله **شرح** تعق
بعین ببقطه و تاء و نطقه در بالا و فاق بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب
افعال است الاعطاء ازاد کردن از دج یا از بندگی یا از ماندن آنها و مراد اینجا شوق است
اگر چه ظاهر اینست که مخاطب شوق دوم را نصیده باشد یا بر این که شوق
الایمان و الکفر در حدیث نوزدهم باب هشتم و هشتم که باب اطعام المؤمن است
که کان له یعمل رقبه من ولد ابي عبد الله علیه و آله من الذی یحج ذکر اسمعيل اشارت باینست
که عرب از اولاد او مید و از جمله ایشانند رسول الله و اهل بیت او علیهم السلام
پس ایشان اشرفند از اعدای خود تقطر بصیغه مخاطب باب افعالت الافعال
خوراندن روزه دار در وقت آخر شدت روزه او بعد از بعضی ببقطه و دال

بیتقه بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است العالم یضخ عین و سکون
دال فدا دادن کسی را یعنی دادن چیزی برای اینکه انکار از او نشود از کشتن نسبت آن
بافطار اسناد مجازیت و از قبیل استعاره تبعیه است مثل رفع زید بقتل عدو
بمعنی روایت از امام جعفر صادق از پدرش علیه السلام امام جعفر صادق علیه
السلام گفت که داخل شد سدیر صیرفی بر پدرم علیه السلام در ماه رمضان پس
پدرم گفت که ای سدیر یا میدانی که کدام شبهاست این شبها پس سدیر گفت که
آری فدای تو باد پدرم اینها شبهای ماه رمضان است پس چیت آنچه گفتی پس پدرم
گفت او را که یا قدرت داری بر اینکه از او کنی در هر شبی از این شبها ده گرفتار را
از غریزان اصحاب برکت او را سدیر که فدای تو باد پدرم و مادرم غیر سدیر
مال من زبان پس پیوسته پدرم که میگردد تا رسانید سدیر را بیک گرفتار در هر یک
از آن گفتگو میگفت که قدرت ندارم بر آن پس پدرم گفت او را که پس یا قدرت نداری
که خورانی در هر شبی مردی مسلمان را پس گفت او را پدرم که اشتیاقه اراده کردم ای
سدیر بدستی که خور ایندک تو برادر خود را که مسلمان باشد فدا میدهند از
کشتن گرفتاری از فرزندان اسمعیل صلی الله علیه و آله **باب چهارم فصل باب**
والتحریر قول رمضان بلا شهر شرح این باب بیان نفی است از گفتن رمضان
و اضافه شهر که آیا آن نفی برای چیت و برای کیت در این باب دو حدیث
اول **فصل** قالک امیر المؤمنین علیه السلام لا تقولوا رمضان ولكن
قولوا شهر رمضان قالک لا تذكرون ما رمضان **شرح** گفت امیر المؤمنین
علیه السلام که مگویید رمضان ولیک گوید شهر رمضان چه بدستی که شما
نمیدانید که چیت رمضان است یا کیت یا شهر یا چه بدستی که رمضان اسم
الله تعالی است یعنی سوزاننده گناه و راجع میشود بمعنی غافل الذنب و استعمال آن
در ماه مخصوص محسوبست باعتباری و صحیح است باعتباری دیگر نظیر اینست
الشیع البقره بلکه اگر قصد مجاز کنند راجع به ذهاب دهر میشود و آن
کدرست و اگر قصد مجاز کنند صحیح است و لهذا این نفی برای مخاطبان که
حقیقت آنرا نمیدانند واقع شده و با وجود آنکه در بعض احادیث آمده علیه

که با و ده گرفتار بگذرد
دارم پس گفت او را

السلام رمضان واقع شده و اضافه شهر **بمعنی** **فصل** عن معاذ بن ابي جعفر
عليه السلام قال كنا عند عائشة ثمانية رجال فذكرنا رمضان فقال
لا تقولوا هذا رمضان ولا ذهب رمضان ولا جاء رمضان
فإن رمضان اسم من أسماء الله عز وجل لا يجي ولا يذهب وإنما
يجي ويذهب الزمان ولكن قولوا شهر رمضان قالوا شهر رمضان
الاسم والاسم انتم الله عز وجل وهو الشهر الذي أنزل فيه القرآن
جعلكم مثلاً وعبدوا **شرح** المثل بفتح ميم وفتح نونه نقطه تحت العبد بفتح عين
ببیتقه و سکون یا و دو نقطه در پایین و دال ببیتقه و قف و حمالی از جمله هر سال
بمعنی روایت از سعد خفاف از امام محمد باقر علیه السلام گفت که بودیم نزد امام هشت
کس هر یک کردیم رمضان را بر امام گفت که مگویید که این رمضان است و نه اینکه رفت
رمضان و نه اینکه آمد رمضان چه بدستی که رمضان نام است از نامهای الله عز
وجل میان این شد در شرح حدیث سابق فرمودیم و در حقیقه و جز این نیست که
محمد آمد و میرود آنچه از تعالی غالی میگردد ولیک گوید که شهر رمضان پس شهر
معناست بان اسم و از آن اسم الله عز وجل است و آن ماهیست که فرود آورده شد
بر آن قرآن بیان این شد در شرح حدیث اول باب دوم کرد امید الله تعالی آن
ماه را جمعی بر کافران و عیدی برای مؤمنان **باب پنجم فصل باب ما يقال**
في مستقبل شهر رمضان شرح مستقبل بفتح ميم و بکسب نقطه مصدق است که نایب
ظرف زمان شدن مثل رایت قدوم الحاج **بمعنی** این باب بیان چیز است که گفته
میشود در وقت روادیدن ماه رمضان در این باب نه حدیث **اقول**
عن ابي جعفر عليه السلام قال كان رسول الله صلى الله عليه وآله
إذا أهل هلال شهر رمضان استقبل القبلة ورفع يديه فقال
اللهم أهله علينا يا آمين والأمين والستامة والاسلام والعافية
الحمد لله والوفاء الواسع وقدفع الاستقام اللهم ارزقنا صيامه وق
قيامه وتلاوة القرآن فيه اللهم سئلنا وتسلنا متنا و
سكننا **شرح** اهل باشد بدلام بصیغه ماضی غایب مجهول یا معلوم باب

افعال الالهلال بما يان كرمه هلال وما يان شدة هلال اهله بفتح هـ و
كراهه وشد بد لام مفتوحه بصيغ ام باب افعالست مجله بجم بصيغ اسم فاعل
تغير است التعليل فركفتن چیزی مجموع چیزی دیگر را تلامه بکراهه است
سلبه لنا بصيغ ام باب تفعيلست و مراد طلب عدم اشتباه در طلوع جمع هر روز
وعزمه بافتاب هر شب وعدم اشتباه در عدد روزها بسبب ابر در شب عید
و مانند انهاست زیرا که اگر اشتباه در انها واقع شود افطار در وقت امساك
با امساك در وقت افطار واقع میشود از روی حمل قسبه متا بصيغ ام باب تفعيل
است و مراد طلب قبول الله تعالى است روزه اتمام را و سایر طاعات اتمام را
فیه بصيغ ام باب تفعيلست و مراد طلب نگاه داشتن از افقت معصیت است
در اتمام یا مراد طلب نگاه داشتن از اعم از افقت معصیت و عرض و ضرورت
سفر و مانند انهاست لیک بنا بر احتمال دوم ظاهر تقدیم این فقره است بر فقره
دوم و در روایت مخالفان بروی دیگر است این اثر در نهان گفته که ویرکان
يقول اذا دخل شهر رمضان اللهم سلم من رمضان وسلم رمضان لي و
سلمه مني قوله عليه السلام سلمني منه اي لا يصيبني فيه ما يحول بيني وبين
صومه من مرض او غيره وقوله عليه السلام سلمه لي هو ان لا يغرم عليه الهلال
في قوله او اخره فيلتبس عليه الصوم والغطر وقوله عليه السلام وسلمه مني
اي يعصمه من المعاصي فيه **يعني** روايت از امام محمد باقر عليه السلام گفت
که عادت رسول الله صلى الله عليه وآله این بود که چون ظاهر کرده میشد هلال
ماه رمضان رو بقبله میکرد و بر میداشت دودست خود را و میگفت که خدا را
ظاهر کن اين را بما باینی و ايمان و وفات بودن و نفی شرک از تو و فراغت فرو
گیرنده و روزی فراخ و بر کن دانیدن مرخصان از ماخل و نذر روزی کن ما را بدست
داشتن ان و مشخیزی ان و خواندن قرآن در ان خداوندای افت کن از ارباب
و قبول کن عبادت انرا از ما و بای افت کن ما را در ان **دوم اصل** قال ابو
عبد الله عليه السلام اذا كان اول ليلة من شهر رمضان فقل
اللهم رب شهر رمضان ومنزل القرآن ان هذا شهر رمضان

الذي أنزلت فيه القرآن وأنزلت فيه آيات بينات من الهدى والفرقان
اللهم انقنا صيامنا واجنا على قيامه اللهم سلمنا وكنا وكسنا في
شهرنا ومعافاة **شرح** في در فيه دو جا برای تعليلست چنانچه گذشت در شرح
حديثي اول باب دوم و قرآن اعم از محكم و مثابه است آيات بينات عبارت از جميع
آيات قرآن زیرا که این اشارت بآيت سورة بقره که شهر رمضان الذي أنزل فيه القرآن
هناك للناس و بينات من الهدى والفرقان و بينات در آيت حالت از مجموع قرآن که
يشير الى آيت نازل شده چنانچه بيان میشود در شرح حديث ششم این باب نه از بعض
السير من در من الهدى برای تعليلست و مراد بهدى اینجا امام عالم بجمع قرآنست
و مراد بقرآن آيات محكمات و لاجب العمل است از جمله قرآن چنانچه گذشت در کتاب فضل
القرآن حديث يازدهم باب چهارم که باب التواضع است پس مراد اينست که جميع آيات
قرآن خواه محكم و خواه مثابه واضح الذي لا اله الا الله بسبب مجموع مرکز امام عالم بجمع
ان و محكمات که فرق میکند میان امام حق و امام باطل مثل آيات بسیار که صریحند در
ان برون و ظن و امر به پيروى علم بيان تسليم و سلم گذشت در شرح حديث سابق **يعني** گفت امام
جعفر صادق عليه السلام که چون شود اول شب از شبهای ماه رمضان پس بگو که خدا
اي صاحب کل اختيار ماه رمضان و فر فرستنده قرآن از ماه رمضان که فر فرستاده
برای ان قرآن را و فر فرستاری برای ان آيات را که و اضافات بسبب امام راهنما و فرق
کننده میان امام راهنما و امام ضال خداوند روزی کن ما را روزه اتمام و بد کن
ما را در مشخیزی امانه خداوندای افت کن از ارباب ما و قبول کن انرا از ما در آسان که ان
جانب تو باشد و عافيت داد **اصل** واجعل فيما تقضي و تقدر من الاثر
المتصور فيما يفرق بين الامر للحكيم و التمسك بالقرآن من الفضل الذي لا يركب
ولا يترك ان تكتب من محاج بيتك الحرام المبرور بحجهم المتصور و تقدر ان
المتصور و تقدر ان تكتب من محاج بيتك الحرام المبرور بحجهم المتصور و تقدر ان
تكتب من محاج بيتك الحرام المبرور بحجهم المتصور و تقدر ان تكتب من محاج بيتك الحرام المبرور بحجهم المتصور
بصيغ مضارع مخاطب باب ضرب است من در اول دوم بيانیه و تبعيضيه ميتواند بود
در دوم و چهارم تبعيضيه است امر دو جا یعنی کار همه است و در اول عبارت از نحو

که مطلب میکنم از تو بنام تو که در میان بردار شد برای آن هر چیزی با جعفری که هر چیزی بد
 عتق قضا و قدر داشت و بر حمت تو که کفایت کرد هر چیزی بر او به بینی تو که خوار کرد هر
 چیزی بر او و بزرگی تو که فروتنی برای آن کرد هر چیزی و بکمال قدرت تو که کردن نهاد بر آن
 آن هر چیزی و به نکر تو که غالب شد هر چیزی بر او و بدانش تو که احاطه کرد به هر چیزی ای
 راه خدا ای بغایت بر عیسی اول پسر از هر چیزی و ای مانه بعد از هر چیزی ای آن
 مستحق عبادت معبودی تا بداند غیر خود **اصل** **صلی علی محمد و آله**
محمد و اعزیز فی الدنوب البیعتی النعم و اغفر لی الذنوب الیه
تؤزل لی نعم و اغفر لی الذنوب الیه تقطع الرجاء و اغفر لی الذنوب
الیه تذل الاعداء و اغفر لی الذنوب الیه تزد الداء و اغفر لی
الذنوب الیه یسحق بها ذل الاله و اغفر لی الذنوب الیه یخس
النماء و اغفر لی الذنوب الیه یکشف العطاء و اغفر لی الذنوب الیه
یجزل القناء و اغفر لی الذنوب الیه یوزل النعم و اغفر لی الذنوب
الیه یجزل العصه و لیسن ذرعه الحصیة الی لا ترام و عافی من
تکرمنا الحادیر باللیل و النهار فی من تقبل سبکی هذه **شرح** **تقبل الذنوب**
 ان تقبل النعم و نظایر شگفت در کتاب ایمان و الکفر و احادیث باب صلوات
 هفت که باب و تقبل الذنوب است نظیر اکثر این فقرات گذشت در کتاب الدعاء در حدیث
 بیت و هم اخبار ابواب و توضیح یافت در شرح ان الذریع بکمال و سکون راه بقیه
 و عین ببقیة ذل الحصیة بفسخ حاد ببقیة و کسر صاد ببقیة و نون مستحکم و هم
 بزره مستحکم الحی تقوی است یا عافیت از هر بلاست چنانچه حال خاصان الهیست که
 نکاه میدارد ایشانرا از بلا در دنیا و آخرت در جمیع احوال دور و در کن بر محبت
 و آلود و بیامرز برای من کناهانرا که تغییر میدهند بختها را و بیامرز برای من کناهانرا
 که فرود آید بر عذابها را و بیامرز برای من کناهانرا که می برد اسید و بیامرز برای
 من کناهانرا که دولتشند میکند دشمنان را و بیامرز برای من کناهانرا که بر میگرداند
 دعا را و بیامرز برای من کناهانرا که سزاوار میشود با نافرود آمدن بلا و بیامرز
 برای من کناهانرا که باز میدارد باران امان را و بیامرز برای من کناهانرا که بر میگرداند

بند و از انجیهای نهانی و بیامرز برای من کناهانرا که شتابان میکند را و بیامرز
 برای من کناهانرا که باعث پشیمانی میشود و بیامرز برای من کناهانرا که میدرد
 لباسهای عافیت را و بیامرز برای من کناهانرا که مستحکم است زهی که قصد کرده نمیشود
 که ربوده شود یا باطل کرده شود و فراغت ده مرا از شر آنچه احزان میکند و دوش و روز
 در وقت روانیدن این سال من **اصل** **اللهم رب السموات السبع و**
رب الارضین السبع و ما بینهن و ما بینهن و رب العرش العظیم و رب
سبع المثانی و القرآن العظیم و رب اسرافیل و میکائیل و جبریل و رب
عسکری صلی الله علیه و آله و اهل بیته سید المرسلین و حاکم التبتین
اسئلك بک و بما سمعت به نفسک یا عظیم انت الذی تنزل بالعظیم و
تکف کل محدور و تعطی کل جزیل و تضاعف من الخسایات بالقلیل
و التکثیر و تفعل ما تشاء یا قدیر یا الله یا رحمن یا رحیم صلی علی محمد
و اهل بیته **شرح** **رب السموات السبع و رب الارضین السبع** اشارت بابت
 سوره طلاق الله الذی خلق سبع سموات و من الارض میانه و بیان شد در
 کتاب ایمان و الکفر در شرح حدیث هفتم باب اول و اینجا جملا میگویم که سموات
 سبع عبارتست از هفت قبه که بالای افق حقیقی کعبه است و از زمین سبع عبارتست
 از هفت عکس قبه که پایین افق حقیقی کعبه است سبع المثانی مرکب اصافیت و عبارتست
 از هفت آیت از سوره فاتحه که از جمله مثانی است یعنی آیاتی که در آنها ثنا بر الله تعالی
 هست و امر و نهی صریح نیست چنانچه بیان شد در کتاب التوحید در شرح حدیث سوم
 باب التواذیر که باب بیت و سوم است و القرآن العظیم عبارتست از هفت کتابی که
 در آنها امر از اختلاف اندوی ظن هست باعتبار اینکه اتم الکتاب است و هر یک از
 ازان معلوم میشود چنانچه در آیت سوره آل عمران است که منه آیات محکمات
 قرآن اتم الکتاب و این اشارتست بتفسیر آیت سوره حجر لقد انزلنا کتبا من انزلنا
 و القرآن العظیم **یعنی** خداوند ای صاحب کل اختیار انجیهای هفتگانه و خدا
 کل اختیار زمینهای هفتگانه و آنچه در میان آنهاست مثل آنچه در هوا است و خدا
 کل اختیار تحت پادشاهی بزرگ که مجموع مخلوقات و صاحب کل اختیار هفت

انهاست و آنچه در

آیت از جمله مثالی و قرآن بزرگ قدر و صاحب کل اختیار از ایزد که صاحب صورت
 و سیکال که صاحب جاه نزد الله تعالی و مرتبه بلند از طاعت الله تعالی است و جبریل
 که امیر بر روح الله تعالی و مطاع در اهل ایمانات و صاحب کل اختیار محمد صلی
 الله علیه و آله اهل بیت که مهتر رسولانست و خاتم پیغمبرانست طلب میکنم از تو بیا
 تو و آنچه نام بردی بان خودت را ای بزرگ توان که بخشش میکنی بوال بزرگ و دفع
 میکنی هر محذور را و میدهم هر بسیار را و چند بار میکنی از احسانت بسب طاعت
 که و بسیار میکنی آنچه را که میخواهی ای عبادت توانا ای ان مستحق عبادت معروف
 ای مدبر خیر خود ای مهربان مؤمنان درود کن بر محمد و اهل بیت او **اصل** و آیت
 في مستقبل هذه السنة سترك ونصر وجهي بنورك واخيني
 تحتك وبلغني بضوائك وتبريق كرامتك وخبر عطا الله
 من خير ما عندك ومن خيرا ما انت معط احد من خلقك وآلئني
 مع ذلك عافيتك يا موضح كل كسوف ويا شاهد كل كسوف ويا
 شاهد كل جوف ويا عالم كل حقيقة ويا دافع ما يشاء من بليتي
 يا كبرياء العفو يا حسن النجا ويزوني على ملة ابراهيم وقطرته وعلى
 دين محمد وسنته وعلى خير قايمة فتوح مواليا ولبائات مغاير
شرح وپوشان مراد وقت رو آوردن این سال پرده ترا و تا بان
 کن روی مرا بروشنی تو و محبوب نزد خلاق کن مرا بدوستی تو و برسان مرا بر صای
 بر صای تو و مرتبه عالی که می بودن فرد تو و بسیار عطای تو از بهر آنچه نزدست
 و از بهر آنچه نودهند کسی را از جمله خلق تو و پوشان مرا با وجود ان لباس عافیت
 ترا ای جای هر شکایت و ای حاضر نزد هر دای دانی هر پنهان و ای دفع کننده
 همچو اهد دفع از ان بلای که مرا عفوای خوب در گذشتن از گناه غیران مرا بر ملة ابراهيم
 و خلقت او که اسلامست یعنی نفی شرک از ان الله تعالی و بر فرمان برداری محمد و طاعت
 او که احکام شرعی است در اعمال و مختلف میشود باختلاف شرایع و بر بهر مذهب
 بر غیران مرا بر صای که پیر و با هم احسان ترا دشمن ترا که ائمه صلوات الله
اصل اللهم جنبني في هذه السنة كل عمل او قول او فعل يا

وینک و اجنبني كل عمل او قول او فعل يا ربنا في هذه السنة يا
 ارحم الراحمين وامنعني من كل عمل او فعل او قول يكون مني اخاف ضرره
 عافيتك واخاف مفتك اياي عليه حد وان تصرف وفتح الكتب
 عني فاقب بوجه نقصا من حظي عندك يا رب و في انجم **شرح** جنبني
 ونون و باده بک نقطه بصغرا باب تفعلست اجنبني عيم و باده بک نقطه بصغرا باب نصر
 و ضربات **یعنی** خداوند را دور کن مراد این سال از هر بلی که بدی یا سختی یا کادی
 که دور میکند از نسبت بقو و یکتا من مایوس هر بلی که بدی یا سختی یا کادی که نزدیک
 میکند از نسبت بقو و یکتا من مایوس هر بلی که بدی یا سختی یا کادی که نزدیک
 یا کادی یا سختی که میباید از من میرم ضرر بازگشت از او میرم از غضب تو مراد این
 بزرگتر از انیکه کردی در روز حساب روی ترا که گرامت از من پس مستوجبم
 بان روگردانید نقصای را از نصیب که مرست نزد تو یا یعنی که باطل و بی ثواب شود
 بعض احسانات من بسبب گناهان ای مهربان ای رحیم کننده **اصل** اللهم
 اجعلني في مستقبل هذه السنة في حفظك وجوارك وكفك تحليتي
 من عافيتك و هب لي كرامتك عز جارك وجعل شأني و جعلك ولا
 الله عافيتك **شرح** الجوار بکر و ضمیم همایکی و بکر جم پناه دادن الکف بفتح
 کاف و فتح نون و قایم اشاء بکر اشاء بک نقطه و نون و الف حمد و ده قضای وسیع
 که در پیش درگاه خانه میباید و بفتح نا است این مکر الوجه جانب و ذات و بسیار
 اقل مراد انبیا و اوصیا است **یعنی** خداوند را بگردان مراد وقت رو آوردن این سال
 در نگاه داری تو و همایکی تو پناه تو و پوشان مرا پرده عافیت تو و بخش مرا کرامی
 بودن نزد تو بیک شد همایه تو و بزرگت درگاه امام تو یا یعنی که کجایش
 بخرج کل خلایق با نجا برای حل مشکلات ایشان دارد و نیست مسفق عبادی غیر تو
اصل اللهم اجعلني صالحا من يقضي من اوليائك واخفني
 بهم واجعلني مسلما لمن قال بالصدق عليك منهة واعوذ بك
 الجبر ان عبطي خطيبي وظلمي وانزل في نفسي وايتباي لحوالي
 واستغالي به واني فيقول ذلك يبغي او يمين رجميك ورضوانك

تألفك

فَاَكُنْ مِنْ عِبَادِكَ مَتَعِزًّا لَمْ تُخْلَقْ لِقَوْمِكَ وَتَقِيَّتِكَ اللَّهُ وَفَقِي لِكُلِّ عَمَلٍ
صَالِحٍ تَرْضَى بِهِ عَنِّي وَفِيهِ إِلَيْكَ زِلْفِي **شرح** خداوند را بگردان مرا پدید
خوب هر که گذشت از دوستان تو و پیوسته کن مرا با ایشان و بگردان مرا قبول کنده
بخش برای آنکه سخن گفت بر آسانی بر تو از جمله دوستان تو پناه میگیرم بتوای مستحق عباد
من از این که فریاد کنم بر خطای من و بیجا کردن من و زیاده روی من بر خودم و پیرود
من برای خواهر نفس من و مشغول شدن من بگذرهای من بر حجاب شود آنچه مذکور
شده میان من و میان تو و رضای تو پس شوم فراموش تو پیش نهاده و برایت عیب
تو و عذاب تو خداوند تو قیود مرا برای هر عمل خوب که راضی میشوی بان از من و نفعی
کن مرا بان سوی تو منزه علی **اصل** اللَّهُ كَمَا كُنْتَ تَدِينُكَ مُحَمَّدٌ صَلَّى
اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هُوَ لَعَلَّوَهُ وَفَوَّجَتْ هَمَّهُ وَكَفَّتْ عَنْهُ وَصَدَّقَتْهُ
وَعَدَّتْهُ وَآخِرَتْ لَكَ مُوَعِدَتُكَ بَعْدَكَ اللَّهُ بِذَلِكَ قَا كُنْتَ هُوَ لَكَ
هَذِهِ السَّنَةِ وَآخِرَتُهَا وَآخِرَتُهَا وَآخِرَتُهَا وَآخِرَتُهَا وَآخِرَتُهَا وَآخِرَتُهَا وَآخِرَتُهَا
الْعَاشِرُ فِيهَا وَبَلِّغْنِي بِرَحْمَتِكَ كَمَالُ الْعَاقِبَةِ وَبِقَامِ دَوَامِ النِّعَمَةِ عِنْدَكَ
إِلَى مُنْتَهَى أَجَلِي **شرح** گفت بقا و باده دو نقطه در پایین بصیغه ماضی مخاطب
معلوم باب ضرب است الکتاب بکسر کاف کار سازی کی بدفع صر را از او فرجت بنا
ورده بنقطه و جم بصیغه ماضی مخاطب معلوم باب تفعلیت فرقیان هم و غم
ایست که هم از رد گیت که بسبب آیند یا حال است و غم اند و هدیت که بسبب گذشت
و بعضی میکنند که هم است که سبب معین نداشته باشند و غم است که سبب معین
داشته باشند و صدفه بصیغه ماضی مخاطب معلوم باب مضارع است الوعد بفتح واو
و سکون عین مژده احسان در زمان آینده مثل اذ یعد که "اللَّهُ اخذَ الظَّالِمِينَ
الْخِزْيَتِ بَنُونَ وَجِمْ وَزَايَ بِنَقْطَةِ بَصِيغَةِ ماضی مخاطب معلوم باب افتعال الموعود
بفتح میم و سکون واو و کسر عین خبر کردن با سادت در زمان آینده و مراد اینجا خبر
کردن با سادت بادشمن کی است در زمان آینده چنانچه گفته سُبْحَهُمُ الْجَمْعُ بِوَقُوفِ
الذِّكْرِ بَادِرِ بَعْدِ بَرَايَ آتِ بَرَايَ الْعَهْدِ بفتح عین و سکون هاء بیهان و کاه عبارت
از خلافت الحی مثل لایزال عهدی الظالمین و مراد اینجا خلیفه الهی است که وصی رسول

۱۸۷
بها العالمین است و ان امیر المؤمنین علیه السلام است که در هر جهادی فتح از او بود و
جهنم را و میکائیل بر دست راست و جبرائیل بر دست چپ او بود و چنانچه گذشت در کتاب الحجه در حدیث
هشتم و اول امیر المؤمنین علیه السلام الله در دوم تکرار اوست بادر بیک برای
آیات است و متعلق است با کفنی و این در مقام فهم داد است و مشارالیه ذلک بعمده
است یا محمد صلی الله علیه و آله توبه دشمن او در روز بد و روز احزاب و مانند آنها و کفاد
ذاتی از روی او را و بر او شکی اندوه او را و است کفنی او را و عده احسان که با او کرد
و عباد او روی برای او بکت دشمنان او را و وسیله امام تو خدا را و وسیله سرستان
امام بر کفایت کن مرا بر سال و اقامت های از او بیا بیهای از او و محنت از او و بدیهای
از او اند و ههای از او و تنکی معاش در از او بر بیان مرا و وسیله رحمت تو که امام زمانه
صلوات الله علیه بکمال فراغت تمام بودن استمرا بخت فردن تا آخر وقت عمر
من **اصل** اَسْأَلُكَ سَوَالَكَ مِنْ أَسَاءَةٍ وَظَلَمٍ وَأَسْتَكَانُ وَأَعْتَزُّكَ وَأَسْأَلُكَ
أَنْ تَغْفِرَ لِي مَا مَضَى مِنَ الذَّنْبِ إِلَى حَصْرِهَا حَقَّقْتُكَ وَأَحْصَيْتُهَا
صَكَّرْتُهَا وَمَلَأْتُكَ عَلَى وَأَنْ تَغْفِرَ لِي مِنَ الذَّنْبِ فِي مَا بَقِيَ مِنْ
عُمْرِي إِلَى مُنْتَهَى أَجَلِي يَا اللَّهُ يَا رَحْمَنُ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ
مُحَمَّدٌ وَآلِهِ كُلِّ مَسْأَلَتِكَ وَرَحْمَتِكَ إِلَيْكَ فِيهِ قَاتَلْتُكَ أَعَزَّتْ بِي وَاللَّعْنَةُ
وَعَنْكَ كُنْتُ بِالْإِجَابَةِ **شرح** طلب میکنم از تو طلب کنم که بد کرد و بیجا کرد و
زانی کرد و اعتراف کرد بکاه خود و طلب میکنم از تو ایفر که آمرزی برای من اینجا که
گذشت از کتلهایی که احاطه کردند آنها را حافظان اعمال از جانب تو و شمر دهند
انها را که ایمان ملائکه تو بر من و اینرا که نگاه داری مرا ای مستحق عبادت من از کتلهایی
در اینجا مانده از عمر من تا آخر وقت من ای ان مستحق عبادت معروف ای تدبیر کننده
جمع خبر خود در روز کن بر محمد و بر خانه و ده محمد و بد مرا هر چه طلب کردم از تو
و توبه کردم سوی تو و دان مطلب چه بد رفتی که تو امر کردی مرا بدعا و ضامن شده
که اجابت کنی اشارت بآیت سوره مؤمن ادعونی استجب لکم و بیان شد در
کتاب الذمّه در شرح حدیث هشتم باب شانزدهم **اصل** سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ

اللَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِذَا أَهْلُ
 هِلَالِ شَهْرِ رَمَضَانَ أَقْبَلَ إِلَى الْقِبْلَةِ قَرَأَ قَوْلَ اللَّهُمَّ أَهْلَهُ عَلَيْنَا
 يَا آمِينَ وَالْإِيمَانَ وَالسَّلَامَةَ وَالْإِسْلَامَ وَالْعَاقِبَةَ الْحَسَنَةَ
 اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا صِيَامَهُ وَقِيَامَهُ وَقِرَاءَةَ الْقُرْآنِ فِيهِ اللَّهُمَّ
 سَلِّ لَنَا وَسَلِّ لَنَا فِيهِ **شرح** این ظاهرست از شرح حدیث اول
 ابن باب **فصل** عن أبي عبد الله عليه السلام أنه كان إذا أهِلَّ
 هِلَالُ شَهْرِ رَمَضَانَ قَالَ اللَّهُمَّ ادْخُلْ عَلَيْنَا يَا لَامَةً وَالْإِسْلَامَ
 وَالْبِقِينَ وَالْإِيمَانَ وَالْيَقِينَ وَالْوَقِينَ **شرح** روایت
 از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او بود یا نبی و ش که چون بخود میسر هلال
 ماه رمضان میگفت که خداوند داخل کن از ما باسلامت از افقها و نفی شرایان
 الله تعالى و طیبان خاطر حق و کروید بر یوین رب العالمین و بیکو کردن و توفیق
 برای اخذ دوست میدادی و راضی میشوی **فصل** عن أبي عبد الله عليه
 السلام قال إذا حَضَرَ شَهْرُ رَمَضَانَ فَقُلْ اللَّهُمَّ قَدْ حَضَرَ شَهْرُ رَمَضَانَ
 وَقَدْ افْتَرَضْتَ عَلَيْنَا صِيَامَهُ وَأَنْزَلْتَ فِيهِ الْقُرْآنَ هُدًى لِلنَّاسِ
 وَبَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى وَالْقُرْآنُ اللَّهُمَّ اعْنَا عَلَى صِيَامِهِ اللَّهُمَّ
 تَقَبَّلْهُ مِنَّا وَسَلِّمْ نَافِيَهُ وَسَلِّمْ نَافِيَهُ لِيُزِيلَ عَنْكَ غَائِبَاتُكَ عَلَى كُلِّ
 شَيْءٍ قَدِيرٌ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ **شرح** در فیه برای تعلیقات هدی للناس
 و بیانات من الهدی و الفرقان اقتباس است از آیت سوره بقره که مذکور شد در شرح
 حدیث دوم ابن باب هدی منصوبت تقدیر او حال مقدمه القرآن است الهدی
 مصدر باب ضرب راه نمودن و مصدر اینجا بمعنی اسم فاعلت برای بالعه و بیانات
 بمنزله عطف تقریر است که حال بودن هدی ممکنست باعتبار اینکه هیچ
 قرآن که نازل شد پیش از این آیت مشتمل بر محکات و انبیا هدی است و مرکب
 از هدی و غیر هدی نیز هدی است اما حال بودن بیانات ممکن نیست زیرا که بعد
 از قرآن مشابهاست بر غیر بیانات است و مرکب بیانات و غیر بیانات غیر بیانات
کوبی تقید بیانات بمن الهدی و الفرقان دفع این اشکال میکند زیرا که من

برای سبب است و مراد هدی در دوم امام مغترض الظاهره عالم جمیع مشابهاست
 قرآنت باعتبار اینکه راههای خلافت و کثافت مشکلات است که میگویند و او را
 بفرقان حکم قرآنت چنانچه بیان شد در شرح حدیث دوم ابن باب و ذکر من الهدی
 و الفرقان بمنزله شرط و مراد نیست که در هر آیه از مشابه قرآن اگر جمیع کتب موسی
 هدی و فرقان این آیت واضح میشود و الا فلا **یعنی** روایت از امام جعفر صادق
 علیه السلام گفت که چون حاضر شود ماه رمضان پس بگو که خداوند آنرا تحقیق
 شد ماه رمضان و تحقیق فرض کردی بر ما روزه آنرا و فریستادی برای آن قرآن را
 بر ما که راهها باشد مردمان را و بر خالی که آیات و اصحاب باشد وسیله دوجیز
 اقل امام راههای مردمان که عاقلست بمشابهات قرآن دوم حکم قرآن که باعث فقر
 میان امام راهها و امام ضالان میشود مثل آیه که نفی از پیروی ظن در انحصار شده
 و آیه که امر به پیروی علم در انحصار شده خداوند مددکن ما را بر روزه داشتن
 آن خداوند قبول کن از روزه را از ما و بی آفت کن ما را در آن و قبول کن عبادت ما را
 از ما داد استانی که از جانب تو باشد و فراغت بدستی که تو بر هر چیز بغایت توانایی
 اند هم کند تو رحم کن بر ما **فصل** عن أبي عبد الله عليه السلام قال كان أبو عبد
 الله عليه السلام إذا دخل في شهر رمضان قال اللهم إني بك ومنك
 أطلب حاجتي ومن طلب حاجته إلى الناس فإني لا أطلب حاجتي إلا
 منك وحدك لا شريك لك وأسئلك بفضلك ورضوانك أن تقبل
 علي محمد وعلى أهل بيته وأن تجعل لي في عالمي هذا إلى بيتك الحرام
 سبيلا رحمة من رزق مسئلة راحة خالصة لك تقربها
 عني وقرع بها در جنت **شرح** باد بیک برای استعانت است و ظرف متعلق
 باطلب است من بفتح میم و مکن موزون موصوله است و متضمن معنی شرط است برای
 تقصیر معنی توبه است فإني لا أطلب از قبیل وضع دلیل بر ادر مقام جز است بقید
 فإني لا أوافق لانی لا أطلب حجه بکرم منسوب و بدل سبیل است تقریفا
 و قد رده بمتقطه بصیغه مضارع معلوم فإني باب ضرب باب علم است و متوله
 بود که بصیغه مخاطب معلوم باب افعال باشد و بنا را قول یعنی فاعلت و بنا بر دوم

مفعول ترفع برآه ببقطه و فاعلین ببقطه بصیغه مضارع جاییه مجهول باب منع است
 و میتواند بود که بصیغه معلوم باشد و بنا بر اول درجی نایب فاعلت و بنا بر دوم
 مفعولت **یعنی** روایت از ابو بصیر گفت که بود امام جعفر صادق علیه السلام
 بایزوش که دعای میکرد باین دعا در ماه رمضان خزان و نول بدرستی که من بعد تو و
 از تو طلب میکنم حاجت خود را و هر که طلب کرد حاجت خود را و متوجه شد دعوی
 غیر تو بر پدری که من موافقت او نمیکم زیرا که من طلب میکنم حاجت خود را
 مگر از تو بتهایی تو شریکی نباشد ترا طلب میکنم از تو بوسیله فضل تو که عظیم است
 برای اهلش و رضای تو از اهل رضا اینرا که درود کن بر محمد و بر خانه واده او و اینرا
 که کردنی برای من در این سال من سوی خانه تو که صاحب حرمت است راهی که چنانچه باشد
 ثواب داده شده بغایت قبول کرده شد صاحب غوغا الص برای تو که خنک شود
 بان چشم من و بلند کرده شود بان مرتبه من در بهشت **اصل** و ترقی آن گفت
 بصری و آن احفظ فرجی و آن اکف بها عن جمیع محارمک حتی لا یكون
 شیء الا عیندی و من طاعتک و خفیتک و العمل بما آتیته و التزم
 لما کلفت و نهیت عنه و اجعل ذلک فی لیم و کما ید و غایبه و اغنی
 شکرنا انعمت به علی **شرح** ترقی بصیغه مضارع مخاطب باب نصر معلقه
 بر فعلی اغض بغین با نقطه و نشد بد صاد با نقطه بصیغه مضارع معلوم متکلم
 باب مضرات اکف بشد بد فاء بصیغه مضارع معلوم متکلم باب مضرات الکذا
 بر کردیدن از کار بیاد بر بها برای تعدی است و ضمیر راجع بجوارح است زیرا که ذکر
 عضو بصیر و حفظ فرج بعنوان مثال و الاطمان است که بجای بها بصیر موقوف
 بها بصیر تشبیه باید تا راجع باشد بصیر و فرج اثر بهمه و الف و ناء سه نقطه و راء
 بی نقطه افعال التفضیل است البصر بهضم یاء و نقطه دیا بین و سکون و ضم سبب بی نقطه
 و راء بی نقطه سهولت الیسار یفتح یاء و یبیا زی در بعضی اشیاء متکرات و در بعضی
 او زحمتی متکرات و در بعضی هیچ کدام نیست و بنا بر اول اعنی بهضم همزه و سکون
 غیر بی نقطه و یوز و الف منقلب از یاء یا و او افعال التفضیل است صاحب قاموس
 گفته که عناء الامر یعنی و یعنوه عنایه و عنایه همه متکرم و و مضای الیه است

و مضایق بهاء موصوله **یعنی** رونی که را اینرا که پوشانم چشم خود را و اینرا که نگاه دارم
 عورت خود را و اینرا که بر گردانم امثال بصیر و فرج را از جمیع حرایمهای تو تا اینکه نباشد
 چیزی راجح تر نزد من از فرمان برداری تو و ترس تو و بجزیری با آنچه دوست داشتی و
 ترس آنچه خواستی و نهی کردی از آن و بگردان آنچه را که طلب کردم با آسانی و مالداری
 و فراغت و عهده ترس که آنچه نعمت داری بان بر من **اصل** و استلک آن تجعل
 و فانی قتلای فی سبیلک تحت راية نیک صلی الله علیه و آله مع اولیاءک
 و انک ان تقبل فی اعداءک و اعداء رسولک و انک ان تکره منی
 بهما ان ترکت من خلقک و لا تقبلی بکرا متو احسن اولیاءک الکلام
 اجعل لی مع الرسول سبیل الحسنى الله و ما شاء الله **شرح** الراجح یعنی راه
 بی نقطه و سکون همزه و اگر منقلب بالف میشود و یاء و نقطه در باین علم که در
 لشکرگاه سیاحت دایه بنیک عبارت است از آنچه غیر از ماندن از او و نزد امام زمان
 محفوظ است و در زمان قائم علیه السلام راست خواهد شد **کروی** که امام جعفر
 صادق علیه السلام میدانسته که در تحت ان علم گشته خواهد شد پس هر طلبیان
 کرده **کروی** که این طلب حقیقی نیست بلکه از قبل از زوست و ان کاهن غلق بحال بگیرد
 و باعث ثواب میشود مثل توبه که آرزوی عدم وقوع گناه واقع در زمان گذشته است
 بعد از وقوع آن پس تعلق ان ممکن در زمان آید جائز است بطریقه اولی مع الرسول
 سبیل اشارت بآیت سوره فرقان بالیقینی اخذت مع الرسول سبیل و ما شاء
 عطف بر الله است و در بعضی نسخ و او نیست و بنا بر ان بقدری و ما شاء الله کاز است
یعنی و طلب میکنم از تو اینرا که گردانی وفات مرا گشته شدن در راه تو در
 زیر علم تو و صلی الله علیه و آله یا دوستان تو و طلب میکنم از تو اینرا که کشی
 بوسیله من دشمنان ترا و دشمنان رسول ترا و طلب میکنم از تو اینرا که گرامی کنی مرا
 بخواری انک خواستی خواری او را از جمله مخلوق تو و خواری کنی مرا بگرامی شدن
 بک از جمله دوستان تو خداوند گردان برای من یا رسول یا هیرا است مرا الله
 با آنچه خواست الله تعالی **اصل** عن عبد الرحمن بن یزید عن بعض اصحابه ان
 علی بن الحسین صلوات الله علیه کان یبدع عویده الدعاء فی کل

يوم من شهر رمضان اللهم ان هذا شهر رمضان وهذا شهر الجلال
 وهذا شهر الانابة وهذا شهر التوبة وهذا شهر المغفرة والرحمة
 وهذا شهر العتق من النار والقور يا مجتهد اللهم قتلني بل وق
 لكتي مني واتحنم عليك يا فضل عوني ووقفتني فيه لظاعتك و
 فرحتني فيه لعبادتك وذللتني في ذلالتك واغظمتني فيه
 البركة واخسنتني في العافية واصبح لي فيه بدني واوسع فيه
 رزقي واكفني فيه ما استعنت واستعجب لي فيه ذلالي وبلغني فيه
 رجاائي **يعني** روايت از عبد الرحيم وغيره از بعض استادان اوينكه امام
 زين العابدين صلوات الله عليه بود بايزوش كه دعاييكرد مايزاد هر روز
 از ماه رمضان خداوند بزرگي كه اين ماه رمضانست و اين ماه روزه است و اين
 ماه اخلاص است و اين ماه پشيماني از گناهات و اين ماه آمرزیدن گناهان
 و رحمت است و اين ماه ازاد شدن از فقر و هم و رسيدن به بهشت است خداوند
 بزرگي كه اين ماه را براي من و قبول كن عبادت ان ماه را از من بياين دو
 فقره شد در شرح حديث اول اين باب و مدد كن مرا بر عبادت در اين ماه بهتر
 مدد تو و توفيق ده مرا در اين ماه براي فرماي تو و فارغ از شغل دنيا كن مرا
 عبادت تو و دعای تو و خواندن كتاب تو و بزرگ كن مراي من در اين ماه بركت ده
 و نيوكو كن مراي من در ان ماه بي از ايراي و في مرض كن مراي من در اين ماه بدن مرا و فراخ
 كن در اين ماه روزي مرا و كفايت كن مرا بجهت بشوئي خاطر انداخت مرا و مستجاب
 كن مراي من در اين ماه دعاي مرا و برسان مرا در اين ماه يا مريد من **اصل** اللهم
 اذهب عني و عني الناس و الكسل و السامة و الفترة و الفتوة و
 الغفلة و الغرة اللهم جتني في العلك و الاغفال و الهجوم
 و الاخران و الاخرى و الاخرى و الاخرى و الاخرى و الاخرى و الاخرى و الاخرى
 في الشوة و الغفلة و الجهد و السالة و التعب و الغناء انك تسمع
 الدعاء **شرح** اذهب بصيغه امر باب اغفالت لغاس بغير نون و عين بيقطه
 و الف وسين بيقطه است كل بفتح كاف و فتح سين بيقطه است ماه بفتح

سین بيقطه و سکون همزه و کاهي همزه و الف جيبا سند مصدر باب علم است قتره
 بفتح فاء و سکون تاء و يقطه در بالا و راء بيقطه مصدر باب ضر و ضرب است
 قسوة بفتح قاف و سکون سين بيقطه مصدر باب ضر است غفله بفتح عين
 باقطه و سکون فاء است غره بکسر عين باقطه و فتح دال و راء بيقطه اسم مصدر باب
 ضر است و مصدر ان غراره است بفتح غير يعني بي بجر يده بودن جنبه بجم و فون
 و راء بيقطه بصيغة امر باب تفعيل است علل بکسر عين بيقطه و فتح لام است اغفال
 بفتح هاء و سکون سين باقطه و غير باقطه است الاعراض بفتح همزه و سکون
 عين بيقطه و راء بيقطه و الف و صاد باقطه جمع عرض بفتح عين و فتح راء و حاد
 و قد کار كه اتفاق افتد و در امر تار و مثل ثلثه شوه بضم سين بيقطه و سکون
 و او و همزه است جهد بفتح و ضم جيم و سکون هاء و دال بيقطه است تعب بفتح
 تاء و نقطه در بالا و فتح عين بيقطه و راء بيقطه است عناه بفتح عين بيقطه و
 نون و الف و همزه منقلب از و است **يعني** خداوند بزرگي كه ان من در اين ماه بزرگي
 در وقت عبادت را و كاهي از او ملول شدن را و سست شدن را و سخت دلداري
 را و شوي را و باري حور را خداوند داد و در امر او را عناه از آنهايي كه استقامت ميداد
 مثل كوري و كزي و از شغلهاي دنيا كه بسبب حاجت ندي مياشد و از ديگريها
 كه بسبب حال ناخوش آنكه مياشد و از اندوههايي كه بسبب گذشته و يانند
 و از خواريت روزگار و از بيماريها و از غلظتها و از گناهان و بگردان از من در
 ان ماه ازاد كردن مسلمانان را و خصلت رسوا را كه پيروى در حكم اله است و
 مشقت را و بلال را و مانند كي را و اس پر شدن را بزرگي كه توشه نده دعاييه
اصل اللهم اعزني في من الشيطان الرجيم و همزه و لمز و وقته
 و فتنه و وشوايه و كيد و مكره و خيله و امانيه و خدعه و غرور
 و فتنه و رجله و شر كيد و اخوانه و اتباعه و اخذائه و اشيايه
 و اوليائيه و شر كانه و جميع كيد من **شرح** همزه بفتح ها و سکون ميم و ناسه
 باقطه مصدر باب ضر و ضرب است لمز بفتح لام و سکون ميم و زاي باقطه مصدر
 باب ضر و ضرب است نفث بفتح نون و سکون فاء و نون باقطه مصدر باب ضر

وضرب است نفع بفتح نون و سکون فاء و خاء بانقطه مصدر باب مضارع است که بفتح
 کاف و سکون یاء و دو نقطه در پایین و ذال بی نقطه است حیل بفتح خاء بانقطه و
 سکون یاء و دو نقطه در پایین جمع خائل است بمعنی سواران یا معززی ندان و میانه
 بود که بفتح خاء بانقطه و سکون تاء و دو نقطه در بالا مصدر باب مضارع و ضرب
 باشد بمعنی کسب کردن اما بی بفتح همزه و تخفیف میم و الف و کسب نون
 و کشید یاء و دو نقطه در پایین جمع اسمیه است بضم همزه و سکون میم و کسب نون
 و کشید یاء و دو نقطه در پایین خدع بضم و کسب خاء بانقطه و فتح دال بی نقطه و
 عین بی نقطه جمع خدع است بضم و کسب خاء و سکون دال و میثاق اند بود که بفتح
 خاء و سکون دال مصدر باب منع باشد بمعنی بازی دادن غر و بضم عین
 بانقطه و ضم راء بی نقطه مصدر باب مضارع است فته بکسر فاء و سکون تاء و دو نقطه
 در بالا و نون مصدر باب ضرب است بجل بفتح راء بی نقطه و کسب جم و تخفیف
 لام صفت مشبهه باب علم است شرب بفتح شین بانقطه و فتح راء بی نقطه است
 اخذان بجاء بانقطه و ذال بی نقطه جمع خدن بکسر خاء و سکون دالست **بجی**
 خداوند پناه ده مرا از شیطان سنگار بلغت مردم و سیحری ردن او و نشانه
 او و کشتن کوی او مثل شربایت و باد پیایی او و سوسه او و خشت او و فریاد او
 و سواران لشکر او و آرزوهای او و تدبیرهای او و بازی دادن او و بیثباتی
 انداختن او و پیاده لشکر او و دام او و مددکاران او و تابعان او و مصالح او
 او و پیروان او و دوستان او و شریکان او و جمیع اقسام بدذوق ایشان **الحمد**
 اللهم انزل فی قلبه تمام صیامه و بلوغ الاكمل فی قیامه و استكمال
 ما یرضیک فیه صبراً و ایماناً و قیبتاً و اخیراً تا آخر یقتل ذلك و بنا
 بالاصغاف الکبیرة و الآخر العظیم اللهم انزل فی قلبه الخیر
 الاجتهاد و القوة و النشاط و الایمان و التوکل و الرعابة و الترهبة
 و الخشوع و الخشوع و الرقة و صدق اللسان و الوجه منک و الرجاء الی
 القوکل علیک و الثقة بک و الورع من خیار منک بصلح القول
 و مقبول الشی و مرفوع العمل و مستجاب الدعاء و لا تحل لکین و یان

شیر من ذلک **بجی** و لا مریض و لا یخیر و لا یخیر **شرح**
 نشاط بفتح نون و شین بانقطه و طاء بی نقطه مصدر باب علم است **بجی** خداوند
 روزی کن مرا در امانه کامل بودن روزه داشتن آن و سبک بامید در شجری
 آن و طلب کمال آنچه را ضعیف میکند ترا در امانه بسبب شکیانی و کرب و بدین و اطمینان
 خاطر و داخل حساب روز قیامت کردن بعد از آن قبول کن از آن ما بچندین برابر
 بسیار و ثواب بزرگ خداوند را روزی کن مرا در امانه سعی در عبادت و بخیری و
 قداط و قوی بودن بر عبادت و خواهر عبادت و توحید سوی تو و پیوسته
 از گناهان و میل سوی ثواب و ترس عذاب و زاری و فریاد و ناز کنی دل و راس
 زبان و ترس از خداوند تو و امید برای توفیق تو و توکل بر تو و خاطر جمعی تو
 و پروردگار من و امانت با خوبیا و بجمعه سخن که متضمن توحیدیت و مقبول انجمله
 سعی و بلند مرتبه کرده شده انجمله بخیری و مستجاب انجمله دعا و جلدایی
 پسندارم من و میان چیزی از آنچه مذکور شد حدادی و نه بهاری و نه اندیشه
 رحمت تو ای رحیم کنده تر رحم کن کنان **بجی** **الحمد** **الحمد** **الحمد** **الحمد** **الحمد**
 ان شاء الله انزل فی قلبه تمام صیامه و بلوغ الاكمل فی قیامه و استكمال
 ما یرضیک فیه صبراً و ایماناً و قیبتاً و اخیراً تا آخر یقتل ذلك و بنا
 بالاصغاف الکبیرة و الآخر العظیم اللهم انزل فی قلبه الخیر
 الاجتهاد و القوة و النشاط و الایمان و التوکل و الرعابة و الترهبة
 و الخشوع و الخشوع و الرقة و صدق اللسان و الوجه منک و الرجاء الی
 القوکل علیک و الثقة بک و الورع من خیار منک بصلح القول
 و مقبول الشی و مرفوع العمل و مستجاب الدعاء و لا تحل لکین و یان

و نصیر

در امانت و خیر آنچه را که

بجی

یعنی ظاهر شدنت و معروف شده در قمر باعتبار اوایل ظهور آن بعد از یثقل الفجر
و مقصود در این باب بیان حکم در صورت **اقول** اینکه هلال بی شباه
شود بسبب عدم ابرو و مانند آن و حدیث اول و پنجم و ششم این باب برای بیان
اینست **دوم** اینکه هلال مشتبه شود نزد مکلفی و حاجت بدلائل دلیلی شود
مثل شهادت شاهدان و حدیث دوم و سوم و چهارم و هفتم و هشتم و نهم و
یازدهم و دوازدهم این باب برای بیان اینست و حدیث دهم این باب برای بیان
هر دو صورت **یعنی** این باب بیان در چیزست اول ماههای نو چون بی شباه
شود دوم کواهی دادن بر آنها مثلا چون مشتبه شود در این باب دوازده حدیث
و در بعضی نسخ حدیث هشتم نیست و بنا بر این یازده حدیث میشود **اول اصل**
عن أبي عبد الله عليه السلام انه سئل عن الأهلة فقال هي أهلة
الشهور فإذا رأيت الهلال فضع وإذا رأيت كفاظ **شرح** اهله بیان
شد در شرح عنوان این باب اهله الشهور در نسخ بهاء است و ظاهر اینست که بعضی
ادله الشهر بدل ببقیة باشد و مراد این باشد که اول هر ماه را بدای شهر است
که هلال در آن شب باشد و در شب مقدم بر آن نباشد و ما بنا بر این شرح میکنیم
و میگویم که این اشارت بتفسیر آیت سوره بقره که یا لیل عن الأهلة فل
مواقیت للناس و آنچه بنا بر اینکه موافقت جمیع مقامات باشد که اسم آیت است و موافقت
از وقت بفتح و او و سکون فاض که مصدر باب ضرب است یعنی خداید و تعیین
زمان چیزی و حج اسم جمع حاج باشد با جمع باشد چنانچه در قاموس مذکورست مثل
رکب و راکب و اگر مصدر باشد و آنچه بقدر و اهل الحج خواهد بود زیرا که حج بفتح
مصدر مانند فاس نیست پس مراد اینست که اهله موافقت است برای جمیع مکلفان
باعتبار عبادات عامه و برای بعضی ایشان باعتبار عبادت خاصه که تصدیق
است قادر بر آن برای تقریر است مراد بر رؤیت اینجا علم است پس این حکم شامل کور
و بینایی که نزد او شهر هلال ثابت شود و آنرا نیز هست **یعنی** روایت از امام
جعفر صادق علیه السلام اینکه او پرسید شد از هلالها که اشتباه بسبب ابرو
و مانند آن در آنها نباشد پس گفت که آنها دلیلهای ماههاست پس چون دانستی

هلال ماه رمضان مثلا پس روز دوازدهم ماه رمضان و چون دانستی هلال شوال را
مثلا پس افطار کن در فردای آن که اول شوالست **بعلا نکه** این حکم در شریعت نبی آخر
الزمان صلی الله علیه و آله شده و در شرایع انبیای گذشته مدار حساب شهر
و مستبرین موافق اصطلاح مهران بوده چنانچه بیان میشود و در شرح حدیث دوم با
آیه **دوم اصل** عن أبي عبد الله عليه السلام قال كان على صلوات الله عليه
و آله يقول لا أجيز في الهلال إلا شهادة رجلين عدلين **یعنی** روایت
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بود علی صلی الله علیه و آله باین روش میگفت
که قبول یکم در رؤیت هلال شهادت دیگر است مگر شهادت دوم در عذر لغو نماید که این
مسافات ندارد با اینکه اگر خبر رؤیت هلال متواتر شود بی عدلین مقبول شود زیرا
که قبول آن در این صورت باعتبار شهادت نیست بلکه باعتبار علم است که مانند
رؤیت خودست **سواصل** عن محمد بن مسلم قال لا يجوز شهادة النساء
في الهلال **شرح** روایت از محمد بن مسلم که از او بیان امام محمد باقر و امام جعفر
صادق علیهما السلام است گفت که روا میشود شهادت زنان در رؤیت هلال مراد غیر
صورت متواترست چنانچه گذشت در شرح حدیث سابق **چهارم اصل** قال أمير المؤمنين
عليه السلام لا يجوز شهادة النساء في الهلال ولا يجوز الشهادة
بجملتين عدلين **شرح** این ظاهرست از شرح حدیث دوم و سوم **پنجم اصل** قال
أبو عبد الله عليه السلام ليس على أهل القبلة إلا الرؤية ليس على
النسب **شرح** اهل القبلة عبارت از مسلمین بر سر فقه
دوم برای مبالغه و تأکید است و این اشارتست باینکه در شرایع انبیای گذشته چنین
نبوده بلکه مدار حساب ماه و سال موافق اصطلاح مهران بوده چنانچه بیان میشود
در شرح حدیث دوم باب آیه مراد بر رؤیت همانست که گذشت در شرح حدیث اول
این باب **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام که نیست بر اهل قبله مکرر دانستن
هلال نیست بر مسلمانان مگر دانستن هلال چون ابرو مانند مانع نباشد **ششم**
اصل عن أبي جعفر عليه السلام قال إذا رأيتم الهلال فصوموا وإذا
رأيتموه فاقطعوا **شرح** این ظاهرست از شرح حدیث اول و پنجم **اصل** و لکن

بِالرَّأْيِ وَلَا بِالظَّنِّ وَلَكِنَّ الرُّؤْيَ أَنْ يَوْمَ عَشْرَةِ نَقَرٍ فَيَقُولُ وَاحِدًا هُوَ
ذَا وَيَقُولُ سَعَةً وَلَا يَرُوقَهُ وَلَكِنْ إِذَا رَأَاهُ وَاحِدًا رَأَاهُ الْفَتْحُ **شرح**
ضمير مستتر دلبر راجعست بقدر مشترك میان صوم و افطار الزای بنسخ راه بنقله
و مکنون همزه و کاه و منقلب بالف میشود و یا کان چیزی کردن یا استناد بخبر
خدا و سنت رسول و ائمه معصومین علیهم السلام الظنی بظاء بانقطه و کمر نون
مشدده و یاء منقلب انون نقلا اهل ظن وان در اصل ظن بوده که مصدر
مضاعف باب تفعیلست بمعنی یس ظن دیگری بر خود بکار فرمودن در خود
چنانچه در نقلا اهل ظن می باشد فیقول مضروب و یظن نیز مضروب و او
در ولا بر و نه حالیه است **یعنی** و نیست صوم یا افطار بیکان خود و نه بقلیه
و نیست داشتن هلال اینکه ایستاده نفر مانند یکدیگر پس گوید یکی که آنچه
مطلبی نیست که بدیم و نکاه کنند نه نفر محالی که نمی بیند از اولیک چون
بیت نماز یک سید نماز هرگز که مانند او نباشند در نظر و قوت دیدن و ابر
و مانند مانع نباشد **مفصل** **عَنْ الصَّلَاتِ** **عَنْ أَبِي عُبَيْدٍ** **عَنْ**
عَلِيٍّ **عَلَيْهِ السَّلَامُ** قَالَ إِذَا غَابَ الْهَلَالُ قَبْلَ الشَّفَقِ فَهُوَ لِلَّيْلِ وَ
إِذَا غَابَ بَعْدَ الشَّفَقِ فَهُوَ لِلَّيْلِ **شرح** صلت بفتح صاد ببقطه و
سكون لام و ناء دو نقطه در بالایات خزا بفتح حاء بانقطه و نشدید زای بانقطه
و الف و زای بانقطه است **یعنی** روایت از صلت خرف و ش از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت که چون فرورود هلال پیش از غروب و رفتن بر خورشید پیران بک
همان شب خودست بایضعی که بکسبه است و چون فرورود بعد از غروب و رفتن بر خورشید
آن دو شبه است **هشتم اصل** **عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ** **عَنْ** **أَبِي عُبَيْدٍ** **عَنْ**
عَلِيٍّ **عَلَيْهِ السَّلَامُ** قَالَ إِذَا غَابَ الْهَلَالُ قَبْلَ الشَّفَقِ فَهُوَ لِلَّيْلِ وَ إِذَا غَابَ
بَعْدَ الشَّفَقِ فَهُوَ لِلَّيْلِ **شرح** این موافق سابقست و نگارای اختلاف
سند و تبذیل و او در و اذ ایضا برای تفریع بر مفهوم شرطت و در بعضی نسخ کافی
ایضاً نیست **نهم اصل** **عَنْ أَبِي عُبَيْدٍ** **عَنْ** **عَلِيٍّ** **عَلَيْهِ السَّلَامُ** قَالَ إِذَا أَصَحَّ قَوْلُ
شَهْرِ رَجَبٍ فَعَدَّ سَعَةً وَ حَمَّيْنِ يَوْمًا وَ صَمَّ يَوْمَ الْيَتِيمِ **شرح**

و نه بصحت هلال جبا اینجا اختزال روز آخر جمعا اخری است از جبا در صورتی که ابر
رومان دان نباشد و هلال جبا دیده شود و معنی اختزال می آید در شرح حدیث دوم
باینکه و وجوب صوم یوم التین یعنی بر سه مقدمه است **اقل** اینکه میان دو
خروج الشعاع متوالی مقدار نیست و نه شبانه روز و نیم و چهل و چهار دقیقه است
چنانچه بیان میشود در شرح حدیث سوم باب هشتم **دوم** اینکه ممکنست رؤیت هلال
پیش از خروج الشعاع بهشت دو هشت دقیقه ساعتی که یک ساعت مستوی و بیست و
هشت دقیقه میشود یا اینکه مراد خروج الشعاع دوری قمرست از شمس بعد از اجتماع
وسط بل و از ده درجه باعتبار حرکت وسط قمر و قدر در آن وقت مختلف میشود و اختلاف
شست و نیم ساعت باینکه که کاه پیش از آن ممکن الزویه است و کاه بعد از آن نیز ممکن
الزویه نیست تا وقتی که ممکن الزویه شود پس میتواند بود که چون در شب یوم التین
ابرو مانند آن نباشد هلال دیده شود در خارجیه **سوم** اینکه یوم التین در لیل
ماه رمضان میاید شمر چنانچه می آید در شرح احادیث باب اینکه محقق نمائند که از غیر
کشمیر ظاهر میشود که میتواند بود اینکه اگر اختزال معلوم نباشد روز بچاه و نیم یوم التین
شود و روزه آن نیز واجب شود زیرا که ممکنست که خروج الشعاع پیش از شب اول
رجب شده باشد و زمانی بسیار چنانچه مفصل میشود در شرح حدیث سوم باب
هشتم و اینکه اگر اختزال معلوم نباشد و کسی ضبط نسبت قمر شمس کرده باشد
و داند که در شب شصتم ممکن الزویه نیست روزه امروز بر او واجب نباشد و الله
اعلم **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چو نزدیکست و بی
اشتباه شود هلال ماه رجب و مشتهبه شود هلال شعبان و هلال امیاه رمضان
بر شمار کن بچاه و نه و روز را و روزه دار برای ماه رمضان در روز شصتم **دهم**
اصل **قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ** **عَلَيْهِ السَّلَامُ** **عَلَى** **شُعْبَانَ** **سَعَةً** **وَعِشْرِينَ** **يَوْمًا**
فَإِنْ كَانَتْ مُعْتَمَةً فَأَصْحَبُ صَائِمًا وَإِنْ كَانَتْ مُخْصِيَةً وَتَصَرُّفَ زَوَا
تَرْتَبِيقًا فَأَصْحَبُ مُفْطِرًا **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام که شمار کن
شعبان را بیست و نه روز پس اگر آسمان باشد برادر بر صبح رس بر چالی که روزه دار
باشد بقصد ماه رمضان و اگر باشد آسمان صاف و طلب دیدن هلال کن و نه

چیز برای بر صبح رسد بحالی که افطار کنی یا یعنی که روزه بر تو فرض نیست اگر چه مستحب است
بدانکه بشو اول صبحی بر مقدمه اول و سوم است که مذکور شد در شرح حدیث
سابق و برای شق اول تفصیلی و باید باعتبار صورت و وجوب تقیه در حدیث ششم
باب نهم که اغماصام یوم الشک من شعبان تا آخر و در حدیث اول باب دهم که
وصوم یوم الشک امر نایب و نهی ناعنه تا آخر **در اصل** عن ابي عبد الله علیه
السلام قال اذا رآوا الهلال قبل الزوال فهو لك يوم الماصي واولا
راؤه بعد الزوال فهو لك يوم المستقبلي **شرح** ظاهر اذ راوا اینست که
اگر یک کس یا دو کس مثلاً که چشم ایشان بغایت تند باشد و دیگران نه بینند اینست
نداشته باشد در حق بیننده نیز و ظاهر بعضی احادیث این باب خلاف اینست و الله
اعلم **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون مردم بینند هلال
پیش از زوال آفتاب پس آن برای شب گذشته است و چون بینند از بعد از زوال
آفتاب پس آن برای شب آینده است **در اصل** عن ابي عبد الله علیه
السلام قال اذا انطوى الهلال فهو لك يومين واذا رايت ظل رايته
فيه فهو لك يومين **شرح** ذکر اس باعتبار اینست که چنانکه آن برای
امتحان دیدن سایه آسانترست **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که چون دوری شود هلال ایران دو شبه است و چون بنزد سایه سرخورد
در ماه تابان سه شبه است **باب هفتم اصل باب نادر** **شرح** باب مرفوع و
باتوین است **یعنی** این بابیت که غریب است در این باب سه حدیث **از ابو عبد**
عن ابي عبد الله علیه السلام قال شهر رمضان تلتون يوماً لا تقصرون
ابداً **شرح** ابدالاً یعنی هر روز و هر یک یک قطعه و الی بی نقطه بمعنی هر یک است و این اشارت
باینکه اگر بعضی از ماههای رمضان بیست و نه روز باشد الله تعالی از او در یون عمل
روزه داران سی روز بنویسد چون کسی آن با اختیار ایشان نیست نظیر آنچه که گذشت
کتاب المجتاز در احادیث باب دوم که باب ثواب امریض است **یعنی** روایت از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت که ماه رمضان سی روزست که نمیشود هرگز در یون
عمل روزه داران **بدانکه** باین تقریر منع میشود منافات میان این حدیث و احادیثی

که منقول میشود در شرح حدیث آینده و منع میشود اعتبار اینکه این حدیث خلاف
معمول است زیرا که معلومست که کاه ماه رمضان بیست و نه روز میباشد **بدانکه**
در نهایت مخالفان روایت و یکو است این نیز در نهاییه گفته که فیه شهر اعیال لا یقصان
یعنی شایسته حکم آن نقصانی العباد ای نه لایعوض فی قلوبکم شک از اصمت تعب و
عشر بر او ان وقع فی یوم الحج خطا کم یکن فی شکرکم نقص **در اصل** عن ابي عبد
الله علیه السلام قال ان الله عز وجل خلق الدنيا في ستة ايام ثم اخرها
عن ايام السنة والسنة ثلثمائة واربعه وخمسون يوماً شعبان
لا یتم ابد او رمضان لا یقصر والله ابد او لا تكون فی رخصة فافضه
ان الله عز وجل يقول وليكملوا العدة وسؤال ربعة وعشرون
یوماً وذل الفعدة وتكون يوماً لقول الله عز وجل وواعدنا موسى
ثلثین لیلة واثمتها بربعه فتم مبیقات ربه اربعین لیلة وذل
الحج وربعة وعشرون يوماً والحرمة تلتون يوماً ثم التمسوا بعد
ذلک شهر ثانی و شهر ثانی **شرح** قوم در مال این حدیث گفته ها کرده اند اگر
کسی اراده اطلاع بر آنها داشته باشد رجوع کند بکتاب تهذیب الاحکام که از تصنیف
شیخ طوسی رحمه الله تعالی است و اینجا میگویم که مقصود در این حدیث ابطال دو ماهیست
اولاً مذهب مخالفان که صوم یوم الشک را که در صورت اشتباه هلال شهر رمضان
حرام میشود مطلقاً دوم مذهب جمعی که صوم آنرا نافله میشمرند و امام علیه السلام
در بیان این مقصود مباهله کرده بیان اینکه افطار یوم الشک نه موافق احکام
شرعی است و اینها را سبوات و نه موافق احکام این شریعت زیرا که در شرع انبیاء گفته
که مدار بر شهر و تسویه بوده شعبان زیاد بر بیست و نه روز نبوده هرگز زیاده
منظور در آن شرعاً عدد نبوده و اگر از خروج الشیخ تا خروج الشیخ دیگر نیست
نه شبانه روز و نه نیم بوده در آن وقت شکالی نمیباشد و بنا بر امثال آنچه می آید در کتاب
الحج و حدیث ششم باب بیان المشاهد و قبول الشهادة که باب دولت و بیست
یک است در حکایت رد شمس اختلاف حرکت تم باختلاف ازمان استبعاد ندارد و
نزد زاده فلاسف که معتقد اختیار و تدبیر صانع عالمند و اگر بیست و نه شبانه روز

نیم و چهل و چهار دقیقه بوده مطابق حال این زمان در هر سال بازده شبانه روز و بنا
 کبیسه علیحد بوده و مجتمع بوده یا متفرق بوده موافق حساب و چنان که بیان میشود
 در شرح حدیث سوم باب آینده و در این شریعت مدار براسکان رؤیت هلال است
 گفته در آیت سوره بقره یسئلونک عن الاهلک قل هم موافق للناس و امر واقع شده
 باکمال عدل در قضای صوم چه جای ادای آن پس در صورت اشتباه هلال اول شهر
 رمضان و هلال آخر شهر رمضان بر آنست و دمه از اکمال عدل ادا موقوف بر صوم
 می و یک روز هر چند که عدل آن در نفس الامر نیست و نه روز باشد چنانچه در صورت
 شک در عدد ایام مرض یا سفر در اینک شش است مثلاً یا هفت مثلاً بر آنست و دمه از
 اکمال عدل قضا موقوف بر صوم هفت روز زیرا که موقوف علیه واجب است
 موافق آنچه مقرر است در فن اصول فقه و امام علیه السلام باین اشارت کرده که
 گفت لا یكون فريضة ناقصة و این منافات ندارد با حرام بودن صوم يوم الشک
 بقصد شهر رمضان چنانچه بیان میشود در شرح باب دوم پس این حدیث موافقت
 با احادیثی که جمعی توهم منافات میان این حدیث و آنها میکنند مثل بعض احادیث با
 سابق که بر علی اهل القبلة الا الزویة و مثل صحیحی صحاح که مذکور است در کتاب
 تهذیب الاحکام در باب علامه اول شهر رمضان و آخره و دلیل دخول که عن
 ابي عبد الله عليه السلام انه قال في شهر رمضان هو شهر من الشهر يصيبه ما يصيب
 الشهر من نقصان و مثل آنچه روایت شده در تهذیب در باب مذکور از امیر
 المؤمنین علیه السلام که صما مع رسول الله صلى الله عليه وآله ثعة وعشرين وليلة
 نقضه و امثال اینها از اخبار زیرا که اینها در صورت عدم اشتباه هلال است پس اگر
 هلال آن مشتبه شود روزه آن البته تام و باید و اینست معنی آنچه روایت شده که
 ما صار رسول الله صلى الله عليه وآله الا تائماً بما ذكر توضيح ايضاً بمقدّمه و
 مقصد میشود مقصد سال بر دو قسم است سال قمری و سال شمسی ثلثه و اربعه
 و خمسون يوماً مبنی بر اسقاط کمرست برای کبیسه که بیان میشود در شرح حدیث
 سوم باب آینده و آن کمرزد چنانکه با صد بیت و هشت دقیقه است و آن هشت
 ساعت و چهل و هشت دقیقه است بنا بر این که هر ماه و بطی بیت و نه شبانه روز و نیم

و چهل و چهار دقیقه باشد و ابتدا سال شمسی تا پنج ملک بودن مرکز اقطاب در اقل حمل
 المنطقة البروج است و آخرش عود داشت و زمان آن مقدار رسید و شصت و پنج
 شبانه روز و شش ساعت تمام است بنا بر بعض اعداد و ناقص است بکسری بنا بر باقی
 اعداد باقیه مختلف یافته اند در رصد بطلیوس چهار دقیقه و چهار خمر دقیقه است و در
 رصد بنانی سی و نه دقیقه و سه خمر دقیقه است و بحساب محی الذین مغربی دوازده
 دقیقه است در رصد مراغه که از نصیر الدین طوسی رحمه الله تعالی است بازده دقیقه است
 و در رصد بعض متاخرین نه دقیقه و سه خمر دقیقه است و از آنچه مذکور شد ظاهر
 شد که تفاوت میان سال قمری و سال شمسی بازده شبانه روز مکرری است و آن
 تفاوت موافق رصد بطلیوس ده شبانه روز و بیت و یک ساعت و هفت دقیقه است
 و دوازده ثانیه و برای قیاس است انصاف دیگر و بنا بر آنکه در جمیع الجوامع روایت
 شده در تفسیر آیت سوره کهف و الباقی کفهم ثلثه سنین و از یاد داشت که سید
 نه سال قمری سیصد سال شمسی است لازم می آید که سال شمسی سیصد و شصت و چهار
 شبانه روز و بیت و سه ساعت و سه و نیم و چهار و شش دقیقه و بی و هشت ثانیه
 و بیت و چهار ثلثه بوده باشد مگر آنکه سنی بر اسقاط کمری باشند در قمری بطی
 بر اضاف کمری باشد در شمسی تا موافق یکی از اعداد مشهوره شود و آنچه مذکور شد
 بنا بر اینست که شبانه روزی بیت و چهار ساعت است و هر ساعت ثنت دقیقه است
 و هر دقیقه ثنت ثانیه است و هر ثانیه ثنت ثالثه است **مقصد** خلق الدنیا
 فرشته ایام اشارت با مثال آیت سوره حدید هو الذی خلق السموات والارض
 فرشته ایام ثمة اسوی علی العرش ثمة برای تراخی در زمانت اختر لها جاهد با نقطه
 و نای با نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم بابا افعالت الاخر الابد که در نقطه
 انجیزی و این حکایت و تقدیر است که پیش از این شریعت بوده و اشارت باینکه در
 بعض شرایع انبیای گذشته مثل شریعت ادم علیه السلام مدار بر شهور شمسی بوده
 و هر ماهی سی روز بوده پس ایام سال سیصد و شصت روز بوده و کسری برای ضبط
 تفاوت جمیع ستره علیهم بعد از هر سال بوده مگر سالی که از اجتماع کسور روزی
 دیگر بهم رسیده باشد که در آن سال سه ستره بوده و بعد از آن در شرایع انبیا

و آن کسری را در اعداد

دیگر پیش از این شریعت بمدار بر شهر قمریه عده شده و ایام سال یصد و پنجاه و
 چهار روز شده فی کسر چنانچه مذکور شد پس مراد بالسنة در اول یصد و شصت
 روز است و او در و السنته حالیه است و مراد بالسنة در دوم سال قمری عده است
 شعبان بفتح شین با نقطه و فتح عین بی نقطه و باء بکسره غیر مضرت برای الف
 و نون زاید تین و وصفیت اصلیه و بر این قیاس است رمضان که نکره است چنانچه
 ظاهر پیش از حدیث اول باب جمیع و تقدیم بیان حال شعبان با وجود آنکه شعبان
 ماه اول سال قمری نیست برای اهتمام باینست که صوم یوم الشک واجب است و مثل
 صوم سایر ایام شعبان نیست لایتم تصیغه مضایع غایب معلوم باب ضربات
 ابدا دو جا بفتح هـ و فتح باء بکسره است جمله و لا یكون فريضه ناقصه ان
 الله عز وجل يقول و لن مکمل العده معترضه است برای تاکید و توضح بمقصود اصلی
 از ذکر کلام سابق و لاحقا لا یتکون بصیغه غایبه یا غایب است فريضه مرفوع و
 اسم لا یتکون است الفريضه آنچه واجب لازم باشد بحکم قرآن چنانچه گذشت در کتاب
 الصلوة در باب فرض الصلوة ناقصه منصوب و خبر لا یتکون است و این فقره
 چنانچه کتب اشارت بقاعده که اهل فن اصول فقره در محبت و جوب مقدمه
 واجب ذکر کرده اند و ان ایست که هر چه اشیان بان موقوف علیه علم ببداهت
 ذمه آن مفروض باشد مفروض است و فرض بر دو قسم است **اول** آنچه متعلق بفعل
 مویع است مثل نماز فريضه **دوم** آنچه متعلق بفعل مضی است مثل صوم شهر
 رمضان و اگر یکی در قسم اول واقع شود رفع آن با عاده ممکن است چنانچه گذشت در
 کتاب الصلوة در احادیث باب الشک فی التکبیرین الاولیین و اگر در قسم دوم
 واقع شود چاره نیست بغیر احوال یوم الشک در مفروض مثلاً و ان قاعده در
 مسقطات جاری نیست ان الله تا آخر استیناف بیان سابقست لن مکمل العده
 افعالست در قراءت حفص از عاصم و از باب تعلیل در قراءت ابوبکر از عاصم
 در سوره بقره چنین است شهر رمضان للذي أنزل فيه القرآن هدى للناس و بینا
 من الهدى و الفرقان فمن شهد منكم الشهر فليصمه و من كان مریضا أو على سفر
 فعنه من ایام أخر یؤدی الله بهکم الیه ولا یریدکم العسر و لن مکمل العده و لن تکملوا

۱۹۶
 الله علی ما هدیکم و لعلمکم تشکرون در این آیت چند احوالست از جمله که مناسب
 آنست اینست اینکه شهر رمضان خبر مبتدای محذوف باشد بتقدیر الا ایام المعدوله
 شهر رمضان و الذی بدل با عطف بیان شهر رمضان و فی ذریه برای سببیت
 باشد مثل فذلک الذی **مستثنی** فی چنانچه گذشت در شرح حدیث اول باب دوم
 و هدی حال از قرآن باشد و بینات عطف بر هدی باشد برای تفسیر و من
 برای سببیت باشد و هدی هر دو جا بفتح هادی باشد و در دوم عبارت از انما
 عالم بینا ایهاست قرآن باشد و فرقان عبارات از محکمات قرآن باشد و توضیح اینجا
 در شرح حدیث ششم باب پنجم و فادع من برای تفریع باشد و الشهر مفعول باشد
 و مشهور شهر عبارت از علم محدثان باشد و من کان مریضا تا آخر مبتدله
 استثناء باشد و عده خبر مبتدای محذوف باشد بتقدیر الا ایام المعدودات عده
 و یرید الله تا آخر برای بیان مصلحت تحقیف در معرض و سفر باشد چنانچه مفسران عامه
 توهّم کرده اند بلکه استیناف بیانی تعلیلی باشد برای شهر رمضان تا آخر بتقدیر این
 باشد که لا تقهر بید الله و مراد این باشد که در این تکلیف رعایت مصلحت شاد در
 تقدیر است و دفع مفسره از شمار افزوده شده پس و لن مکملوا عطف باشد بر
 تعلیل مفهوم از یرید الله برای تفسیر این با عطف باشد بر جمله شهر رمضان از قبیل
 عطف جمله بر جمله مثل و کذلک ذی ابرهیم ملکوت السموات و الارض و لیکون
 من الموقنین و حاصل هر دو یکیت و بر هر تقدیر هر کدام از این سه فقره متعلق
 بتعلیلست که مفهوم شد از سابق بطریق لغت و تفریب پیر افاده سه چیز میکند
اول اینکه ایام معدوداتست که صوم آنها مفروض است شهرهای مشهورند برای
 اینکه اگر شکی واقع شود احوال عده کید و ثواب احتیاط و تعظیم فرائض الله را علیه
 در باید **دوم** اینکه این شهر شهر رمضان شده که قرآن برای آن نازل شده برای اینکه تعظیم
 کبر الله تعالی باینکه هدایتی که کرده شمارا بسبب قرآن که هادی است و جمیع ان آیات
 و اضافات **سوم** اینکه وضوح جمیع آیات قرآن بسبب هدی و فرقان شده برای اینکه
 شاید که شکی نکند بقت و ولایت ان امام را و بخت حکم بودن حکمات قرآن که راه علم
 بولاستان امام است در هر زمان تا انقضای دنیا چنانچه می آید در شرح حدیث اول باب

التكبير ليلة الغفر ويومه شوال مضرب ذوالقعدة بفتح قاف وبكسر زيم يساخذ
استدلال بابت وواعدا باعتبار ابنت که جدا کردن می شب ازده شب و عدم اکتفا
بیکر چهل شب بجهانچه در سوره بقره است که از واعدنا موسی اربعین ليلة برای
بر ابنت که آن شب چهار رشت از شهری که از سی که تفریبا شد و امیازی ظاهر در ادان
سابق و لاحق چنانچه عشر چهار رشت ازدهه ذی الحجة که امیازی ظاهر دارد از سابق
و لاحق و لهذا گفته که والحمد لله العشر عشر عشر بفتح سین مانند ثلث
اسبوع است سبع بفتح سین و از این ظاهر میشود که ثلثین ليلة بجای شهر ذی القعدة
ستعمل شده و این معنی بر ابنت که پیش از حدیث احکام این شهرت و رعایت اعمال
در مبادی شهر و مدار حساب شهر و ستین موافق اصطلاح میمان بود چنانچه
سلک و شد و ظاهر آنچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث چهارم باب هشتاد و یکم که باب
کرامیة التوفیق است ابنت که موسی علیه السلام وعده ثلثین با قوم خود کرده بر
و حقی که قرینه خفیه بر احتمال زیاده بر آن بوده و آن قرینه را اشکار ساخته نزد
غیر خواص خود برای علم او باینکه اکثر است او بیتاب بوده اند یا برای مصلحتی دیگر
نظیر آنچه گذشت در کتاب الزکوة در حدیث سوم باب اثنا الصلوة تدفع الیاء کذا قال
الشیخ صلوات الله علیه و آله ان هذا اليهودی بعضه اسود فی قفاه و یقتله قال فذهب
اليهودی فاحطط حطباً کثیراً فاحمله ثم لم یلبث ان اضرب تاخر ذوالحجة و بکسر
سواء است بعد بکسر یا بیکتله حرف جر و فتح صیر بیکتله و قد دید دال بیکتله است
بافتح یاء و سکون عین و تخفیف دال تکرار معنون ثم است یعنی روایت از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت که بد رستی که الله عزوجل فرید دنیا را در مدت
شش روز که اول آنها یکشنبه است و آخر آنها جمعه است بعد از آن جدا کرد آنها را
از روزهای سال شمس برحالی که سال قمری سیصد و پنجاه و چهار شبانه روز بود
شعبان نام نمیشد هرگز و رمضان ناقص از سی روز نمیشد بخدا قسم هرگز و نمیشد
در این شریعت نوزدهم فریضه ناقص میان این که بد رستی که الله عزوجل میگوید
در سوره بقره که و انما معدودات که روزه آنها موقوف است شهری معین شده
برای اینکه آحاد یکد عدد از و شوال بیت و نه روز بوده در شرایع سابقه و ذی

القعدة می رفته بوده در شرایع سابقه برای قول الله عزوجل در سوره اعراف که و جعله
الزوال فرة الواح کردم موسی را سی شبانه روز که ذوالقعدة است و تمام کردم آنها
یاد شبانه روز از ذوالحجة پس تمام شد علامت و فت صاحب کل اختیار و برای
نزد توریة الواح چهل شبانه روز و ذوالحجة بیت و نه روز بوده در شرایع سابقه
و محرم سی روز بوده در شرایع سابقه بعد از آن ماهها محاسبان بوده که مذکور
شد ماه سی روز بوده و ماهی بیت و نه روز بوده **در اصل** عن ابي عبد الله
عليه السلام قال شهر رمضان ثلثون يوماً لا ينقص والله ابتلاكم
مضمون این موافق حدیث اولی این باب **باب من قرأ صلواتی** این بابیت معنون
که مناسب باب سابقست در این باب چهار حدیث **اول اصل** عن حماد بن
الزعمري قال قلت لابي عبد الله عليه السلام ان السماء تطبق علينا
بالعراق اليومين والثالثة فأتى يوم تصوم قال انظر اليوم الذي صفت
من السنة الماضية وضمن يوم الخامس **شرح** مراد بها آسمان است یا مریز است
و بنا بر اول طبقه بصری و باینکه باب تفعلت و بنا بر دوم بصیغه معلوم باب تفعلت
التطبيق بجاه بیکتله و یاء بیکتله و قاف پوشانیدن چیزی مجموع چیزی دیگر را يوم
الخامس اضافه بیامده است و در بعض نسخ اليوم الخامس است **یعنی** روایت از عمران
زعمري گفت که گفته امام جعفر صادق علیه السلام را که بد رستی که آسمان پوشیده
میشود یا بر مریز عراقی دو روز و سه روز پس کدام روز را روزه میداریم برای ماه رمضان
امام گفت که نظر کن روزی که روزه داشتی از آن سال گذشته و روزه دار و روزی که
مراد ابنت که اگر در سال گذشته اشتباهی در هلال ماه رمضان نشده باشد
و یکشنبه مثلاً او را ماه رمضان باشد اما یکشنبه او را ماه رمضان میتواند
بود زیرا که سال قمری وسطی سیصد و پنجاه و چهار شبانه روز و هشت ساعت و شش
و چهل و هشت دقیقه است و هر ساعتی شصت دقیقه است پس عدد یام سال پیش
از یکشنبه گذشته خواهد بود بنا بر اینکه آن عدد موافق پنجاه و هفت و چهار روز است
و پنجاه و هفت بیش از یکشنبه میکند و بعد از آن تا آخر چهارشنبه چهار روز و نه
میکنند پس اگر در سال سابق میان خروج الشعاع و میان غروب افتاب شب اولی

اليوم

ماه رمضان فاصله بسیار باشد هشت ساعت و چهل و هشت دقیقه نیز گذشته خواهد بود و پنجشنبه داخل ماه رمضان خواهد بود و الاغلبه بدانکه این پنجشنبه است که بوم الفک را داخل فرجه میاید که چنانچه مذکور شد در شرح احادیث باب سابق و تفصیل از آن می آید در حدیث باب دوم در شرح و بوم الفک امر بام و بهینا عنه تا آخر **در فصل اول** که بی عبدالله علیه السلام قال صم فی العام المستقبل یوم الخامس من یوم صمت و فی عام اولی شرح مستقبل بفتح و کسریه می تواند بود درین یوم یا تسویه است عام مضاف و مضافت بر ظرفیت اولی و در متون و مضاف الیه است یعنی گذشته و میان مضاف و مضاف الیه عموم و خصوص من وجه است مثل خاتمه فضه و مضمون این موافق حدیث است **سور اصل** عن الشیخین قال کتب محمد بن الفرج الی الفسکی عن علی بن السام کتبه لهما یوم من الحجاب فی الصوم عن ابائک فی عکده حتمه آیام بین اولی السنه المناضیه و السنه الثانیه الی ثانی فکتب صحیح و لیکن عکده فی کل أربع سنین حتمه و فی السنه الخامسه یثا فیمابین الاولی و الثانی و ما یومئذ ذلک فایثا هو حتمه **شرح** سیاری بفتح سین بینقطه و نشدید باده و نقطه در پایین و الف و راه بینقطه احمد بن محمد بن سیار است فرج بفتح فاء و فتح راه بینقطه و جم است عکده اسم ساره است و آن موضعیت معروف در عراق عرب و عسکری نیز احادیث از امام علی علیه السلام چنانچه ظاهر است از آنجکه گذشت در کتاب الحجه در حدیث یحیی بن محمد ابی الحسن علی بن محمد علیهما السلام ابائک منی بر تغلیب حال محکم بر حال حکایت و الا ضمیر غایب میبود عکده بفتح عین و فتح دال اسم مصدر یا نضارت یعنی نمرودن حنا و سنا یا اعتبار لیل است زیرا که اول ماه از شجاعت میشود **یعنی** روایت از سیاری گفت که نوشت محمد بن فرج سوی امام علی بنقی علیه السلام میبرد او را از آنجکه روایت کرده شده از حساب در روز از بدلت توده نمرودن پنج روز میان اول سال گذشته و سال بعد از آن که می آید یعنی اینکه درون پنجیم را اول سال دوم حساب باید کرد احتیاطا چنانچه گذشت در شرح حدیث اول

فیما

این باب بر نوشت که صحیح است ولیکن یثمد در هر چهار سال پنجشنبه روز را و در سال پنجم شششنبه روز را در میان سال گذشته و اول سال نو و آنجکه غیر اینست پس چرا این نیست که آن حساب پنجشنبه و پنجشنبه و زنت مراد اینست که هر چهار سال که در هلال ماه رمضان سال اول آنها اشتباه نباشد اصلا و در هلال ماه رمضان ثانیا اشتباه شود و پنجیم اول سال اول را داخل ماه رمضان سال دوم میاید کرد احتیاطا چنانچه گذشت در شرح حدیث اول این باب و چون در هلال ماه رمضان سال سوم آنها نیز اشتباه واقع شود و پنجیم اول سال دوم را داخل ماه رمضان سال سوم میاید کرد احتیاطا و چون در هلال ماه رمضان سال چهارم آنها نیز اشتباه شود و پنجیم اول سال سوم را داخل ماه رمضان سال چهارم میاید کرد احتیاطا اما اگر در هلال ماه رمضان سال پنجم نیز اشتباه شود این احتیاط غنیاید کرد بلکه روز ششم اول سال چهارم را داخل ماه رمضان سال پنجم میاید کرد احتیاطا **اصل** قال الشیخین و هذه من جهة الکبیه قال و قد حسبه احتیاطا **اصل** قال الشیخین و کتب الیه محمد بن الفرج فی سنه ثمان و ثلثین و ما تبین **شرح** الکبیه بفتح کاف و کسریه باده بک نقطه و سکون باده و نقطه در پایین و سین بینقطه فعليه یعنی مفعوله باب ضرب ساعات و دقائق که کمر شبانه روزهای سال باشد و پنهان کرده شود در آن سال تا ظاهر کرده شود در سال دیگر اصطلاحا و آن سال دیگر راسته الکبیه می نامند بعنوان اضافه چنانچه در تسمیه کلام سیاری می آید و بعضی آنرا السنه الکبیه می نامند بعنوان توصیف و عبدالحی بن جندی در شرح تذکره از اعتقاد دارد و این موافق ظاهر کلام جوهری و صاحب قاموس است که السنه الکبیه التي یسرق منها یوم و ذلک فی کل أربع سنین حبه بجه بینقطه و سین بینقطه و باده بک نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب نضارت **یعنی** گفت سیاری که این سالها که امام آنها را جدا از سابق و لاحق کرده از حجاب کبیه است سیاری گفت که و تحقیق حساب کردند آن جواب امام را بازان ما که معرفت حساب شهر و سنین دارند بر یافتند آنرا صحیح و سیاری گفت که و نوشت سوی امام علیه السلام محمد بن فرج در سال دویست و سی و هشت هجری مراد اینست که این مکاتبه در آن سال واقع شده

فصل هذا الحساب لا يتبع لكل انسان يعمل عليه انما هو لمن يعرف
 الدين ومن يعلم متى كانت سنة الفكيمة في يومه
 شهر رمضان اول ليلة فاذ اتمح له الهلال لليلة وعرفت الدين
 صح له ذلك ان شاء الله **شرح** اين تمه كلام سناريت وراي اخذ خواهي اينست
 كه اين حساب را خود نكرده تا وجه صحت اين جواب را دانند عمل بنفديان بعمل است
 بر مرفوع و مقنوب ميتواند بود و مصدر فاعل لا يتبعيا است **يعني** اين حساب كه در
 جواب امام عليه السلام است ميشود بشود براي هر شخصي ايكه عمل كند بران جزايت
 كه ان حساب ميريت بر او كمي كه ميشناسد سالها را يا بعينه كه ميشناسد كه چند
 سالت كه مي بايد كه جدا كرده شود از سابق و لاحق براي ضبط كيبه و كمي كه مي دانند
 كه كي شد سال كيبه باصطلاح مختران بعد از ان في اشتباه شود براي او هلال ماه
 رمضان در اقل شب از شب هاي ان پير چون بي اشتباه شد براي او هلال در شب
 ان بعينه ايكه دانست اينكه هلال كه نمودار شده يكشنبه است در ماه رمضان ساله
 و شناخت سالها را بي اشتباه ميشود براي او ان حساب ان شاء الله **بدان** كمي ظاهر
 سياق كلام سناريت و ضبط تاريخ مكاتبه در اين مقام اينست كه خيال كرده باشد كه
 جواب امام مبنى بر اينست كه در هر چهار سال از تاريخ مضبوط سال چهارم انها
 سال كيبه است و در سال پنجم استيناف عمل مي آيد كرد چنانچه در كلام جوهر
 و صاحب قاموس كه منقول شد نيز هست و اين غلط و مخالف قاعده حساب اهل
 رسالت و ايضا مخالف قاعده اهل اين شريعت است كه بناي ماه و سال را بر اهله
 مي گذارند و ما توضيح اين مي كنيم بد كرد و محبت تا معلوم شود كه حساب كه احباب
 ما كرده اند و جواب امام عليه السلام را بنا بران صحيح يا خفته اند مخالف قواعد مختران
 نيست **مبحث اول** اينكه جواب امام عليه السلام مبنى بر اينست كه سال قهرى وسطى
 كه عبارتست از دوازده ماه قهرى وسطى ميسد و پنجاه و چهار شبانه روز و هشت
 ساعت مستوي و چهل و هشت دقيقه است بنا بر اينكه ماه قهرى وسطى عبارتست از
 از زمانى كه ميان دو اجتماع شمس و قمر متوالى با ميان دو خروج الشعاع متوالى
 يا ماستانها كه متوالى باشد و ان بيت و نه شبانه روز و دوازده ساعت مستوي

و چهار دقيقه است و شبانه روزى بيت و چهار ساعت مستوي است و ساعت
 مستوي شصت دقيقه است و ماه قهرى باصطلاح اهل اسلام عبارتست از زمانى كه ميان
 دو اول شب رؤيت هلال متوالى باشد و ان كاهى شبانه روزى است و كاهى بيت و نه
 شبانه روزى است و ابتدا و خروج الشعاع عبارتست از وقتى كه قمر بعد از اجتماع آن
 با شمس ديوار زده در وجه دور شده باشد و رؤيت هلال مختلف ميشود كاهى پيش از
 ابتداي خروج الشعاع ميباشد و كاهى مقدار ان ميباشد و كاهى بعد از ان ميباشد
 چنانچه كه ثبت در شرح حديث نهم باب ششم و ممكنست كه خروج الشعاع ماه رمضان
 مثلا پيش از شب اول ماه باشد به بيت و شش ساعت مستوي و بيت و چهار دقيقه
 ساعتى و بنا بر ان مقدمات ميگويم كه جواب امام مبنى بر كيبه بيت بلكه مبنى
 بر جزايت كه كيبه نيز مبنى بر ايت و ايضا جواب امام مبنى بر اينست كه در ماه
 رمضان كه هلال ان في اشتباه شده ممكنست كه از ان قبل باشد پير ممكنست كه روز
 پنجم ان ابتدائى سال دوم باشد و روز پنجم اول سال دوم ميتواند بود كه ابتدائى
 سال چهارم باشد و ان تا روز پنجم اول سال چهارم ميتواند بود كه ابتدائى سال پنجم باشد
 بلكه روز ششم ان ميتواند بود كه ابتدائى سال پنجم باشد زيرا كه خروج الشعاع ميتواند
 بود كه پيش از شب اول ماه باشد بقدسي و پنج ساعت مستوي و دوازده دقيقه
 و از انچه گفته نما هر شد كه عمل باين جواب حق است كه حساب شهر و سنين را
 نمائند مثل سناريت و مثل مختران فرج و لهذا امام عليه السلام او را مخاطب كرده و رايحه
 كه گفته كه و لكن صد تا آخر غير اكر كسي حساب انها را دانند و دانند كه در سال اول خروج
 الشعاع كي شده ميتواند بود كه عمل او بخلاف اين باشد و الله اعلم **مبحث دوم** اينكه
 مدار تعبير سالهاى كيبه بر اصطلاح مختران است و حكم شرعى و را بر شريعت متعلق
 با نيت و اصطلاح مختران در ان مختلف است و انهم بيان ايشان اينست كه سالهاى
 كيبه يازده سالت از جمله هر سال خواه مبداء ان سى سال را شب اول ماه رمضان
 كيريم چنانچه در احاديث است و خواه شب اول ماه ربيع الاول كيريم چنانچه گفته اند
 كه از ابتدائى هجرت تا شانزده سال ربيع الاول ابتدائى تاريخ هجرى بوده و خواه شب
 اول هجرى كيريم چنانچه بعد از ان شانزده سال ابتدائى تاريخ ان شد و الحال مدار

سوم باشد و روز پنجم
 اول سال سوم ميتواند
 بود كه ابتدائى
 سال

بلانفت وسراين ايست كه هر وضعي كه قمر نسبت بشمس در ساعتی ودقيقة از جمله بيست
 چهار ساعت ستويه شبانه روز داشته باشد بعد از سي سال قمری عود میکند
 بمثل آن وضع در مثل همان وقت از شبانه روز پس بدان سال را هر وقتي كه
 خواهر اصطلاح ميتوان كرد و منافات ندارد با قواعد اهل اسلام چه منظور ایشان
 رعایت احكام عبادات اندوز و چه معاندات هاست و منظور مختار ضبط اوقاف
 و اثبات انها در جداول تقویم است و این دو منظور مافی یکدیگر نیست و مختار
 ابتدای آن سی سال را اقل محرم سال هجرت میگیرند و کسری را که نصف شبانه روز
 باز بایزدان باشد بکتابانه روز حساب میکنند و داخل ماه سابق میگیرند و کسری
 اعتبار علیحده نمیکند و داخل ماه لاحق میگیرند عبد العلی بر چندی در شرح
 تذکره گفته كه فیاخذون ای اهل الحساب الايام لشهر ثلثین و لشهر ثعة وعشرين
 وذلك لان الكمر الذي بلغ النصف او زاد عليه ياخذونه واحدا والكمر الزايد
 على ثعة وعشرين اكثر من نصف يوم فاخذوا الشهر الاول اعني المحرم ثلثین يوما فصلا
 الشهر الثاني اعني صفر ثعة وعشرين يوما لذهاب الكمر الزايد بها احب في المحرم
 ويبقى ضعف فضل الكمر على النصف ثم ضموا هذا الضعف مع الكمر الزايد وضاد
 اعظم من النصف فاخذوا اقل الربيعین ثلثین ثم اخذوا اخرهما ثعة وعشرين لان
 لربيع من الكمر بعد الاحتساب بما تقدم الا اربعة امثال الفضل المذكور وعلى
 هذا يكون اولى المحاديين ثلثین واخریهما ثعة وعشرين وهكذا الى ان يكون
 ذوالحجة ثعة وعشرين فلو كان الكمر الزايد نصف يوم فقط واخذوا ايام ستة اشهر
 ثلثین وایام ستة اخرى ثعة وعشرين لم یبق في اخر السنة من الكور شيء لکنه
 اكثر من نصف يوم باریع واربعةین دقیقه فاذا ضربنا هاتین الثغیر عین الثغیر
 حصل خمسمائة وثمان وعشرون دقیقه وتلك ثمان ساعات وثمانية واربعون
 دقيقة وهذا الكمر المجتمع اخر السنة من الكور الزايدة على النصف كما اشار
 اليه بقوله ويزيدون الكور المجتمعة التي يزيد على نصف يوم في كل ثلثین
 سنة احد عشر يوما وذلك لان الكمر المجتمع اخر السنة من الكور الزايدة على
 النصف اعني ثمان ساعات وثمانية واربعین دقیقه هو خمس وسدس يوم اذ

مقدار اليوم بلیسته اربع وعشرون ساعة وسدسه اربع ساعات وخمسة اربع
 ساعات وثمان واربعون دقیقه والجُمُوع ثمان ساعات وثمان واربعون دقیقه
 واقل عدد یصح فيه الخمس والثلثین ثلثون فان خمسة وستة وسدسه خمسة و
 مجموعهما احد عشر فهذه الكور في مدة ثلثین سنة یصير احد عشر يوما تاما
 بلا كمر زائد عليه فیصير احد عشر شهرا قمریا حیث ان يكون ثعة وعشرين في مدة
 ثلثین سنة ثلثین ثلثین یعنی بصیر في احدى عشرة سنة من ثلثین سنة
 في كل سنة شهرا واحد ثلثین من الشهور التي كان حفتها ان يكون ثعة وعشرين
 وهذا الشهر الواحد هو ذوالحجة فاتم اصطلاحه ان یلقی الکبیر بالخر والسنة
 التي تكون ذوالحجة فيها ثلثین هي السنة الثانية والخامسة والسابعة والعا
 والثالثة عشر والسادسة عشر والثامنة عشر والحادية والعشرون والرابعة
 والعشرون والسادسة والعشرون والثامنة والعشرون يضبط هذه السنين
 بأرقامهم بجموع اذ و ذلك بعد حذف العقود وذلك لان کمر المجتمع اخر
 السنة الاولى اقل من النصف وفي السنة الثانية یزید علیه فاخذوه يوما
 واحدا وفي الثالث قد احتسب الكمر المجتمع بما بقی في السنة الثالثة وبقي مقدار
 قليل واذا انضم الى الكمر المجتمع في الرابعة كان الحاصل ايضا اقل من النصف ثم
 صار مع الكمر المجتمع في الخامسة اكثر من النصف فاخذوه يوما اخر وهكذا الى ان
 یتم عا دایام الشهور بلا كمر في كل ثلثین سنة ثم یستأنف العمل بعد ان ان کتبه
 کتمه اذ اردت ان تعرف السنة التي يكون ذوالحجة فيها ثلثین فاطرح من السنين
 الناقصة الهجرة ثلثین ثلثین الى ان یبقی ثلثون او اقل منه فتعرف بما ذكر في السنة
 المطلوبة وما ذكرنا في ترتيب السنين المذكورة هو المشهور عند القوم **جمعا**
اصل قلت لا یعمل الله علی السلام انما تکتف في الشتاء اليوم والبیات
 لا یزید تمکس ولا یجکم فای یوم یقوم قال انظر الیوم الذي صمتت من
 السنة الماضية وعلمت حجة آیام وضم الیوم الخامس **شرح** مضمون
 این ظاهر است از شرح احادیث سابقه **باب** هم اصل ایام الیوم الذي یکتف فیهم
لهم رمضان هو وین شعبان شرح این باب بیان روزیست که شک کرده میشود

که آیا انعام رمضان است یا از شعبان است **باب** در بیان باب نه
 حدیث **اقول اصل** سألک انا عبد الله علیه السلام عن اليوم الذي
 يشك فيه من شعبان قال لان اصوم يوما من شعبان احب الي من
 ان افطر يوما من شهر رمضان **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه
 السلام را از روزی که شک کرده میشود در آن که آیا از شعبان است امام گفت که هر
 آینه اینکه روزه دارم روزی را از شعبان محبوبتر است سوی من از اینکه از انعام
 روزی را انعام رمضان مرا دایست که روزه آن واجبست **در اصل** عن جماعة
 قال سألته عن اليوم الذي يشك فيه من شهر رمضان لا يكذب الله
 من شعبان او من شهر رمضان فصامه فكان من شهر رمضان قال
 هو يوم وفوقه لا اقضيه عليه **شرح** روایت از جماعه که از روزی که امام
 جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت که پرسیدم امام را از آن
 روزی که شک کرده میشود در آن که از انعام رمضان است یا از شعبان گفت که آن روزی که شک کرده
 از شعبان است یا از انعام رمضان است پرسیدم که روزی که شک کرده از انعام رمضان است یا از شعبان است
 علیین مثلاً که آن بوده از انعام رمضان امام گفت که آن روزی که شک کرده از انعام رمضان است یا از شعبان است
 برای روزه آن نیست قضای برای **در اصل** قلت لا بد عبد الله عليه السلام
 الرجل يصوم اليوم الذي يشك فيه من شهر رمضان فيكون كصوم
 فقال هو مكي ووفوقه **شرح** من شهر رمضان صوم است و دلالت بر این میکند
 که قصد ماه رمضان در صوم يوم الشك باعث بطلان آن نمیشود زیرا که بالغو
 و محض لفظ است یا راجع میشود باعتبار اینکه مفروض است مانند مفروض بودن
 صوم شهر رمضان باعتبار اینکه موقوف علی مفروض است چنانچه بیان
 شد در شرح حدیث دوم باب هفتم در شرح و لا يكون فريضة نافعه و بیان
 میشود در شرح حدیث ششم این باب و در حدیث باب آینه در شرح و صوم يوم
 الشك امر بایه و بهیبتا تا اخر و مضمون این ظاهرست از شرح سابق **باب چهارم**
اصل قلت لا بد عبد الله عليه السلام اني سمعت اليوم الذي يشك فيه
 وكان من شهر رمضان او اقضيه قال لا هو يوم وفوقه **شرح**

این نیز ظاهرست از شرح حدیث دوم این باب **بجمله اصل** عن ابي عبد الله عليه
 السلام قال سألته عن يوم الشك فقال صومه وان كان من شعبان
 كان تطوعا وان كان من شهر رمضان قیوم **شرح** که **شرح**
 این نیز ظاهرست از شرح حدیث دوم این باب **ششم اصل** قلت لا بد عبد الله عليه
 السلام رجل صام يوما ولا يدري ايام شهر رمضان هو او من غير
 الحاء قوم فتيهذ ولا انه كان من شهر رمضان فقال بعض الثاير عينا
 لا اعتد به فقال بلى فقلت انهم قالوا اصبحت وانت لا تدري ايام شهر
 رمضان هذا ام من غير قال بلى فاعتد به فاما هو فمضى وفتك الله
شرح خطاب در كلام امام معنی را اینست که امام میدانسته که مراد سائل بر جعل خویش
 است **معنی** گفتن امام جعفر صادق علیه السلام را که مردی روزه داشت روزی را بر خالی
 که نمیدانست که آیا از انعام رمضان است یا از شعبان رمضانست پرسید جمعی پرسید که او
 میداند که آن بود از انعام رمضان پرسید بعضی مردمان نزد ما که حساب مکن بیان
 با بعضی که قضای از این امام گفت که با حساب میکنی بیان پرسیدم که بدرستی که
 ایشان گفتند که روزه داشتی بر خالی که نمیدانستی که آیا از انعام رمضان است یا از
 شعبان رمضان است پرسیدم امام گفت که بلی پرسیدم که بیان این بیان این چنینست
 که زنی را داد ترا الله تعالی برای آن **اصل** انما يصام يوم الشك من شعبان
 ولا يصوم من شهر رمضان لا انه قد يهي ان يتغير الانسان
 بالصيام في يوم الشك وانما يتو من الليلة انه يصوم من شعبان
 فان كان من شهر رمضان الجزى عنه بتفضل الله عز وجل و ربما
 قد وقع على عباد و قلوا ذلك لهلك الناس **شرح** این بیان صورت و
 وجوب تقیه است بنا بر اینکه مخالفان روزه يوم الشك را حرام میدانند و مراد
 بر روزه يوم الشك بقصد شعبان اینست که قصد کنند که اگر با مخالفان در سر
 یکفرم حاضر شود و خورد مانند آنچه در روزی که در شعبان میباشد و احتمالیکه
 در این مسئله مذکور میشود در شرح حدیث باب آینه و مراد صحت است **معنی**
 در این نیست که در صورت وجوب تقیه روزه داشته میشود يوم الشك بقصد

صوم

شعبان و روزه نباید از آن بگذشت ماه رمضان برای اینکه شأن اینست که هر کس
 شده از اینکه جدا شود آدمی از مخالفان در سفر و روزه در بیوم الشک و جز این
 نیست که قصد میکند از شب ایضا که او روزه میدارد از شعبان پس اگر باشد از
 ماه رمضان کافی کرده میشود از او بسبب تفضل الله عز و جل و بسبب اینکه
 تحقیق توسیع کرده در صورت وجوب تقید بریندگان خود و اگر میبود آنچه
 گفته هرگز نه هلاک میشدند مؤمنان بسبب ضرر مخالفان **مفصل** عن أبي
 عبد الله عليه السلام قال دخلت على أبي العباس بالحيرة فقال يا
 أبا عبد الله ما تقول في الصيام اليوم فقلت ذلك إلى الإمام إن صمت
 صمتا وإن أفطرت أفطرت فقلت يا غلام علي يا مائة فقلت معك
 وأنا أعلم والله أنه يوم من شهر رمضان وكان إفطاري يوما وقصاؤه
 أكبر علي من أن يضرب عني ولا يغيب الله **شرح** أبو العباس كبت سفاح
 واسم أبو عبد الله بن محمد بن عبد الله بن العباس است واول خلفای
 عباسیه است باعتباری و دوم است باعتباری دیگر زیرا
 که برادرش ابرهیم بن محمد پیش از او دعوی خلافت کرد و زود کشته شد حیره بکسر
 حاء بیقطه و سکون یاء و نقطه در پایین و راء بیقطه شهریت معروفند
 عراقی عرب نزدیک کوفه علی بفتح عین بیقطه و فتح لام و نشاید یاء مفتوحه
 در اول اسم فعلت یعنی یار نزدیک و در دوم مرکب از حروف ج و ص و ی و کلمه
یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که داخل شدم بر سفاح
 در حیره پس گفت که ای ابو عبد الله چه میگوئی در روزه داشتن درام و ذکایوم
 الشک است پس گفتم که اختیار آن سوی امام است اگر روزه میداری روزه میدانی
 و اگر میخوری میخورم پس گفت ای پسر بیار نزد من سفره را پس خوردم با او برحالی
 که من میدانستم بخدا قسم ایضا که آن روز نیست از ماه رمضان بسبب وجوب
 مقدمه واجب چنانچه بیان شد در شرح حدیث دوم باب هفتم یا غیر آن و بود
 خوردن من روزی را و قضای آن اسانتر بر من از اینکه زده شود کردن من برحالی
 که عبادت کرده نشود الله تعالی مرا اینست که ترک تقیر حرامست **مفصل**

سألت أبا الحسن عليه السلام عن اليوم الذي ليك فيه فإن كنت
 برغموت أن من صامته يترك من أفطر يوما من شهر رمضان
 فقال كذبوا إن كان من شهر رمضان فهو يوم وفوقه وإن كان
 من غيره فهو يوم غير ما مضى من الأيام **شرح** بر سیدم امام موسی کاظم
 علیه السلام را از روزی که شک کرده میشود در آن که آیا از ماه رمضان است یا آن
 شعبان چه بدستی که مخالفان دعوی میکنند که هر که روزه دارد از آن مانند کسی
 که خورده باشد روزی از ماه رمضان پس امام گفت که دروغ گفتی بیان این
 آنکه اگر باشد از ماه رمضان پس از روزیست که توفیق داده شده برای روزه آن
 و اگر باشد از غیر ماه رمضان پس آن چیز نیست که است از روزها یا یعنی که طهر است
مفصل عن داود بن الحصين عن رجل من أصحابه عن أبي عبد الله
 عليه السلام أنه قال وهو بالحيرة في زمان أبي العباس إن دخلت
 عليه وقد شك الناس في الصوم وهو والله من شهر رمضان ما
 فقلت عليه فقال يا أبا عبد الله أصمت اليوم فقلت لا والمائة
 بين يدي قال فاذن فكل قال فذبت فاكلت قال وقلت الصوم
 معك والافطر معك فقال أترجل لا أبي عبد الله عليه السلام ففطر
 يوما من شهر رمضان فقال إني والله أفطر يوما من شهر رمضان
 أحب إلي من أن يضرب عني **شرح** ظاهر اینست که این واقعه دیگر باشد
 غیر آنچه مذکور شد در حدیث هفتم این باب حصین بفتح حاء بیقطه و کسر
 صاد بیقطه یا بضم حاء و فتح صاد و سکون یاء و نقطه در پایین است افطر بضم
 ان افطر است پس مر فوج و منصوب میتواند بود و مصلد میتاست **یعنی**
 روایت از داود بن حصین از مردی از یاران او از امام جعفر صادق علیه
 السلام اینکه امام گفت برحالی که او در حیره بود در زمان سفاح بدستی که من
 داخل شدم بر سفاح برحالی که تحقیق شک کرده بودند مردمان در روزه و
 آن روز بخدا قسم که از ماه رمضان بود پس سلام کردم بر سفاح پس گفت که ای
 ابو عبد الله آیا روزه گرفتی امروز را پس گفتم که نه برحالی که سفره در پیش او بود

پس نزدیک شدیم پس
خوردیم امام گفت
که

پس گفت که پس نزدیک سفر شوی غور امام گفت که و گفتم که روزه داشتن يوم
الشك باشت و خوردن يوم الشك باشت پس گفت از نزد که از اربابان داود است
امام جعفر صادق علیه السلام را که آیا بخوری روزی از ماه رمضان پس امام
گفت که آری بخورم باین بیان که افطار کنم روزی از ماه رمضان محبوبت
سوی من از اینکه روزه شود کردن من **باب در اصل باب وجوب الصيام**
شرح این باب بیان اقسام روزه است در این باب یک حدیث **اصل** عن النضر بن
عزیر بن الحسن بن علی بن الحسین علیهما السلام قال قال لی یوماً یا زهری من این
جئت فقلت من المستحب قال فیه کثیر فقلت نذاکنا امر الصوم
فاجمع بانی ورائی اخصاب علی انه لکثیر من الصوم شیء واجب الاثم
شهر رمضان فقال یا زهری لکثیر کما قلتم الصوم علی أربعین شهراً
فحشره أو جله منها والحجبة کوجب شهر رمضان وعشره أو جله
ومنها صیام من حرالم وأربعة عشر منها صایمها یا بخیار ان شاء الله
وان شاء افطر وصوم الاذن علی ثلثة أو جله وصوم الثانی
وصوم الا باحو وصوم الشکر والمرکز قلت جعلت فداک فینرهن
لی **شرح** زهری بضم زای بانقطه و سکون هاء و له ینقطه مدحوبت بزهر که
از اجداد اوست واسم او محمد بن مسلم بن عبید الله بن عبد الله بن حارث بن ثمال
بن زهره بن کلاب است و بعضی خیر این ترتیب گفته اند صیام مشترک میان
دو معنی اول جمع صایم و دوم مصدر باب نصر و شاید که اینجا معنی اول را
نماید و حمل حرام بران روزه داران برای مبالغه باشد و الا صیام من ان
زیادتی کاتبان میخاید فیه من بجای فیه مابنی بر ارجاع ضمیر جمله چنانکه
که مذکور شد یا مبنی بر اینست که مذکور غیر ذوی العقول حکم مؤثک کاهی
میدارد مثل صفات **یعنی** روایت از زهری از امام زین العابدین علی بن
الحسین علیهما السلام زهری گفت که امام گفت مرا روزی که ای زهری از آنجا
آمدی پس گفتم که از مسجد پر امام گفت که درجه گفتگو بودید گفت که گفتگو
کردیم کار روزه را پس اتفاق کردی من و رای یاران من بر اینکه شایسته

که بستاند روزه چیزی که واجب باشد مگر روزه ماه رمضان پس امام گفت که ای
زهری روزه نیست چنانچه گفتی بیان این آنکه روزه بر جمیع اقسام است پس و قسم از آنها
واجبت مانند وجوب روزه ماه رمضان در اینکه نازک آنها مستحق عقاب نیست
و ده قسم از آنها صیام آنها حرام است و چهارده قسم از آنها صاحب آنها مختار است اگر
خواهد روزه میلارد و اگر خواهد بخورد و روزه رخصت بر سه قسم است و از جمله
اقسام آنها روزه تأدیه است و روزه باحتی و روزه سفر و رخصت گفته که قرآن
شوم تقریر کن هر جمله را که گفتی باین **صل** قال اما الواجبة فصیام شهر
رمضان و صیام شهرین متتابعین فی کفارة الظهار لقول الله عز
وجل یظاہرون من نساءهم ثم یعودون یا ایاها لوالیهم بر رقبة من قبل
ان یمناسا فمن لم یجد فصیام شهرین متتابعین **شرح** شهر رمضان روزه
فیه منافات ندارد با تشبیه آنچه گفت در حدیث که کوجب شهر رمضان زیرا که
تشبیه وجوب کل بوجوب جزء جائزست نظیر تشبیه صلوای بر جزء بصلوای بر کل و الاثم
صلی علی محمد و آل محمد کاصلیت علی ابرهیم و آل ابرهیم مراد بکفارة الظهار امر بتحقیق
و حکم است بقرینه آنچه می آید در حدیث اول باب هفتاد و نهم که فان علیها ما علی
الظاهر و در حدیث اول باب هشتاد و دوم که فعلیه ما علی المظاهر و می آید در حدیث
دومش که هو بمنزلة من انظر یوما من شهر رمضان الظهار یکم ظاه بانقطه مصدر
باب مفاعله مبالغه ظهر یضیع ظاه و سکون هاء مصدر باب ضمر که بمعنی دور شد
از جزئیت جوهری گفته بقال هذا المرطاه عنک حاره ای زائل قال الشاعر و غیرها
الواشون ان اجتمها و تلك شکاة ظاهر عنک عارها و مراد بکفارة الظهار دور شدن از
ذات خود اینست که گوید زنی که تو مثل مادر منی بر من یا مانند این **یعنی** امام گفت که اما
و ایضا پس **اول** روزه ماه رمضان و **دوم** روزه دو ماهی در دینی است در کفارة ظهار
برای قولی الله عز وجل در سوره مجادله که جسمه که مبالغه در دعوی از زنان خود
می میکنند مثل اینکه کسی گوید زن خود را که تو حرامی بر من مانند مادر من بعد از آن
بازگشت میکند سوی آنچه گفتند یا بمعنی که اگر از ایشان پرسند او را میکنند که گفتیم و
دانستند گفتیم پس انقول ایشان از قبیل لغوی بوده بلکه بعنوان عهد و ضد لغوی بوده

دخول

بنابر اینکه لغو اعتبار نکرده نظیر آنچه گفته در سوره بقره و سوره مائده که لا یؤاخذکم الله باللعو فی ایمانکم و بیان میشود در کتاب الایمان والنذور والکفارات دنیا فی اللغو که باب نهم است پس برایش است ازاد کردن بنده پیش از آنکه شوهر و زن یکم رسند و جماع کنند پس هر که نیافت ازاد کردن بنده را پس بر اوست روزه دوم ماهی در پی عقی نماند که تنه این در سوره مجادله چند است من قبل ان یجاءا فتن لکم یطعم فاطعام ستر مسکینا و مذکور شد برای عدم حاجت و بجز در شرح کفیم بعنوان اظهار احتیاط **اصل** و صیام شهرین متتابعین فممن افطر یوما من شهر رمضان و صیام شهرین متتابعین فی مثل الخطاء لمن لم یجد العتق والحرب لقول الله عز وجل ومن قتل مؤمنا خطأ فتیر برقبته مؤمنه و یدیه مسلکة الی اهله الی قوله عز وجل فمن لم یجد فسیام شهرین متتابعین توبة من الله و کان الله علیما حکما **شرح** مراد من افطر یوما من شهر رمضان اعم است انحق و حکمی نظیر آنچه گذشت در کفاره ظاهر برینه آنچه می آید در حدیث دوم باب من افطر یوما من شهر رمضان **بدانکه** بعضی میگویند که کفاره افطار عمد در روزه ماه رمضان عتق رقبه است و اگر عاجز از آن شود روزه دومی در پی است و اگر عاجز از آن شود اطعام شصت مسکین است مانند کفاره ظهار و بعضی میگویند که بعنوان تخیر است میان آن سه چیز و بیان میشود در شرح حدیث اول باب بیست و دوم واسطه در آیت است که الا ان صدقوا فان کان من قوم عدو لکم و هو مؤمن فخر برقبه مؤمنه و ان کان من قوم بینکم و یدینم یشاق فلیمسکة الی اهله و غیر برقبه مؤمنه **بدانکه** کفاره قتل عمد اینجا مذکور نیست و شاید که بنا بر این باشد که در آن تفصیل هست زیرا که عمد مقصود است بدو قسم اول بعد دوم غیر تعد و قسم اول مذکور است در سوره نساء بعد از این آیت و جزای آن خلود در جهنم است پس کفاره علاج آن نمیکند و کفاره قسم دوم مجبور عتق رقبه و صیام شهرین متابعین و اطعام شصت مسکین است و این تفصیل می آید در کتاب الذیات در حدیث اول و دوم و سوم باب ان من قتل مؤمنا

ملین

عالم بدین فلیست له توبة که باب سیوم است و الله اعلم **یعنی** **موسوم** روزه دوم ماهی در پی است در کسی که خورد روزی از ماه رمضان میباید **و چهارم** روزه دوم ماهی در پی در قتل خطا برای کسی که نیافت ازاد کردن بنده را واجبیت برای قول الله عز وجل در سوره نساء که و هر که کشت مؤمنی یا از روی خطا پس بر اوست ازاد کردن بنده مؤمن و بدینی که تسلیم کرده شود سوی اهل ان مقتول یا قول او عز وجل که هر که نیافت ازاد کردن را پس بر اوست روزه دوم ماهی در پی بر خالی که آن روزه توبه است انجا بنی الله تعالی یا یعنی که الله تعالی صیام شهرین متابعین یا قائم مقام توبه صاحبش میکند و جمیع کاهان او را می آید در جانی که می آید در بعضی احادیث باب سیزدهم که باب فضل شعبان و صلت بر رمضان تا آخرت و همیشه بود الله تعالی یا نای رعایت کند مصلحتها عقی نماید که این از قبیل الکفا باطلست پس منافات ندارد با آنچه می آید در حدیث نهم باب بجهاد و ششم که باب من وجب علیه صوم شهرین متابعین تا آخرت که کاه جمیع میان عتق و صوم شهرین متابعین میباید **اصل** و صوم ثلثة آیام فی کفارة البیین والحرب قال الله عز وجل فسیام ثلثة آیام ذلک کفارة البیین و لیکن از آنکه ثلثة آیام در حدیث اول و ثلثه آیام در حدیث دوم و لیکن **و ششم** و صیام اذی حکین الراس واجب قال الله عز وجل فمن کان منکم رجلا یضرب راسه فلیمسکة الی اهله و یدیه مؤمنه و صیام اذی اقله اقله فسیام ثلثة آیام **شرح** ظاهر آنچه می آید در حدیث پنجم باب چهل و دوم که باب التعلیل بصبغ و هو برید الصیام تا آخرت است که مراد بهیدین قسم و مانند قسم است پس منافات ندارد با اینکه صوم ثلثة آیام در حدیث نهم در صوم و در افطار قضاء ماه رمضان بعد از ذوالحجاء و نیز واجب باشد که از آن متابع منافات ندارد با اینکه بعضی غیر از این متابع باشد چنانچه می آید در حدیث سوم باب بجهاد و هفتم که باب صوم کفارة البیین و روزه سه روز کفاره قسم واجبیت کشت الله عز وجل در سوره مائده که پس بر اوست روزه سه روز آنچه مذکور شد کفاره قسمهای شایست

لا

چون قسم داشته خوردید و لغو نباشد و مخالفت کنید این روزه برای کسی است که
نیافت طعام ده مسکین را چه جای کوه ایشان و از اذکردن بند که مذکور است در
صد است جمیع این پنج قسم که مذکور شد پس در پی است و نیت مستغرق و **ششم** روزه
از آری که باعث تراشیدن سر میشود و حرام واجب است گفت الله عز وجل لا یسوء
بقره که هر که باشد از جمله شما بسیار یا با او باشد از آری در سر او پس بر اوست قلی
از روزه با صدقه یا فایانی پس صاحبانها در اینها مختار است پس اگر روزه کرد و روزه میکند
سه روز **اصل** و صوم المتعنه واجب لمن لم یجد الهکذ قال الله تعالی
مَنْ تَعَنَّى بِالْعَصْرِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَسْمَرَ مِنَ الْهَدْيِ مَنْ لَمْ يَجِدْ فَجِیَامُ
ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةٍ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ **شرح** المتعنه
بضم میم و سکون تاء دو نقطه در بالا و عین بی نقطه اسم تعنه یعنی بهرم مندر شدن
فی الجملة الهدی بفتح هاء و سکون دال بی نقطه آنکه قربانی شود برای تعظیم کعبه
من تعنه خبر مبتدای محذوف و مضایف نیز محذوف بتقدیر فانتما که الحج و
العمره حال من تعنه و تفصیل از این است و معنی آن می آید در کتاب الحج در شرح
حدیث چهارم باب اصناف الحج که باب چهل و نهم است و اینجا میگویم که مراد از ثلثه
ایام فی الحج هفتم و هشتم و نهم ذی الحج است تفصیل که می آید در کتاب الحج در حدیث اول باب
صوم المتعنه از ابو جده الهادی که باب صد و نود و یکم است **یعنی و هفتم** روزه
چهارم تعنه واجب برای کسی که نیافت قربانی را گفت الله تعالی فمَنْ لَمْ يَجِدْ فَثَلَاثَةِ
أَيَّامٍ مَنْ تَعَنَّى بِالْعَصْرِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَسْمَرَ مِنَ الْهَدْيِ مَنْ لَمْ يَجِدْ فَجِیَامُ
ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةٍ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ **شرح** المتعنه
بضم میم و سکون تاء دو نقطه در بالا و عین بی نقطه اسم تعنه یعنی بهرم مندر شدن
فی الجملة الهدی بفتح هاء و سکون دال بی نقطه آنکه قربانی شود برای تعظیم کعبه
من تعنه خبر مبتدای محذوف و مضایف نیز محذوف بتقدیر فانتما که الحج و
العمره حال من تعنه و تفصیل از این است و معنی آن می آید در کتاب الحج در شرح
حدیث چهارم باب اصناف الحج که باب چهل و نهم است و اینجا میگویم که مراد از ثلثه
ایام فی الحج هفتم و هشتم و نهم ذی الحج است تفصیل که می آید در کتاب الحج در حدیث اول باب
صوم المتعنه از ابو جده الهادی که باب صد و نود و یکم است **یعنی و هفتم** روزه

بصورتی دیگر یا آوردن کامل نخواهد بود اگر چه مجزی باشد چنانچه تصریح بان میشود
در کتاب الحج در حدیث اول باب صوم المتعنه از ابو جده الهادی و بعضی میگویند که
ذکر این برای دفع توقیر است که او در سببعه یعنی او باشد **اصل** و صوم جزاء
الضیاء واجب قال الله عز وجل وَمَنْ قَسَّ مِنْكُمْ مَنَعًا فَخَرَّ الثُّبُلُ
مَا قُتِلَ مِنَ النَّعْمِ بِكُمْ يَدُهُ أَعْدَلُ مِنْكُمْ هَذَا بِالْبَيْعِ الْكُفَّةِ أَوْ كِفَارَةِ
طَعَامٍ مَسَاكِينٍ أَوْ عَدْلٍ ذَلِكَ صِيَامًا أَوْ تَذَلُّبٍ كَيْفَ يَكُونُ عَدْلُ
ذَلِكَ صِيَامًا يَأْتِي فِيهِ قَالَ ثَابِتٌ لَا أَتَذَرُ قَالَ يَقُومُ الضَّيْدُ فِيهِ عَدْلُ
لَمْ يَقْضِ تِلْكَ الْقِيَمَةَ عَلَى الْبَرِّ يَكُنْ ذَلِكَ الْبَرُّ أَصَوَاتًا قَبْصُومًا
لِكُلِّ يَخْفِ صَانِعٌ يَوْمَ مَارِجٍ ظاهر صوم جزاء الضیاء واجب است که اضافه صوم
باینه نباشد بلکه باعتبار این باشد که صوم قائم مقام جزاء است پس در این کتابم
اشارت باینکه جزاء افضل است از توشیح دیگر با وجود تخییر بیان آن سه مورد
این است چند احتمالات از جمله اینکه جزاء مبتدیان باشد و خبرش محذوف باشد بقید
علیه جزاء و جمله خبر من موصوله باشد و مثل وقوع و بدل جزا باشد و من تعنی
باشد و ظرف صفت مثل باشد و مراد بنعم قدر مشترک میان شتر و گاو و میش
در روز شریعه و کوساله و بز و بزغاله باشد و جمله حکم معترضه نباشد و ضمیر به
راجع مثل باشد باعتبار ثبوت آنکه مفهوم است از مثل و مراد ثبوت اعتبار قیمت
نباشد و مراد بدل و عدل و کسر از شیعه امامیه باشد و اقوالی دیگر می آید در کتاب
الحج در حدیث سوم و بیستم باب نوادر که باب صد و نهم است و هدی یا حال از
ضمیر به باشد چون مفعول بواسطه حروف جرست یا مفعول به فعل محذوف یا
بتقدیر یعنی هدی یا مراد ببلوغ کعبه این باشد که صرف ذی الحجه شود پس اگر در
احرام عمره است ذبح در مکه شود و اگر در احرام حج است ذبح در منی شود چنانچه بیان
میشود در کتاب الحج در شرح حدیث دوم باب الحرام بصد الضیاء من این یفید به
و ان یذبحه که باب صد و هشتم است و او کفاره عطف بر جزا باشد و او برای تخییر یا
چنانچه مفضل میشود در کتاب الحج در شرح حدیث سوم باب کفارات ما اصاب
الحرم من الوحش که باب صد و نهم است و طعام بدل تفصیل گفته باشد و او عدل

عطف بر طعام باشد و مشارالیه ذلک طعام باشد بر کفار منقسم باشد بدو قسم
یکی طعام دیگری عدل ذلک والله اعلم بقوم بقاوت بصیغه مضارع غایب مجهول
باب تفعلیل است قیمة مضروب و نایب منقول مطلق است و مضافت تفضیل
و نشاء بد صناد با نقطه بصیغه مضارع غایبه یا غایب مجهول باب نصرت الفتح
شکستن چیزی بعنوان متفرق کردن و مراد اینجا قیمت ذهنبه است یعنی تقدیر
اینکه بشکستن قیمت کندم اعلی خرید شود و بشکستن دیگر کندم وسط خرید شود و بشکستن
دیگر کندم ادنی خرید شود زیرا که کندم در این صورت بیش تر میشود از کندم صوری
که بجموع آن قیمت کندم وسط خرید شود مثلاً اگر کندم اعلی و قری بی درهم
باشد و کندم وسط و قری به بیست درهم باشد و کندم ادنی و قری بد درهم باشد
بجموع ثبوت درهم سه و قری وسط میشود و اگر مثلاً فاحصه کنیم بجموع آن سه
و قری و دو ثلث و قری میشود و مراد بکلی نیز کلیل ذهنبه تقدیر است **یعنی و هشتم**
روزی سزای صید در محال احرام واجب گفت الله عز وجل در سوره مائده
که و هر که کشت صید را از جمله شما دانسته پس بر او است سزای مثل آنچه کشت از جمله
شتر و گاو و کوفتند حکم میکند بان مثل بودن دو صاحب عدل از جمله شما بر آن
کدام محکوم به قربانی باشد که رسد بکعبه یا کفاره که طعام مسکینان موافق
قیمت صید است یا بر ابران طعام است باعتبار روزه آیا میدانی که چون جزا
میباشد بر ابران طعام باعتبار روزه ای زهری گفت که گفتیم که فیدانم امام گفت
که قیمت کرده میشود صید قیمت میانه بعد از آن بر آن کرده میشود آن قیمت
بر کندم بعد از آن کلیل کرده میشود آن کندم چند صاع پس روزه میدارد برای
هر نصف صاعی روزی این بیان اقل محرمیت و مشروطیت بعدم تجاوز شهرت
پس منافات ندارد با آنچه می آید در کتاب الحج در حدیث سوم باب صد و نهم که
باب کفارات ما اصاب الحرم من الوحش است که عن ابی عبد الله علیه السلام
فی قول الله عز وجل و عدل ذلک صیاً ما قال یؤمن قیمة الهدی طعاماً ما نثر
یصوم لكل مد یوما فاذا زادت الامداد علی شهرین فلیس علیه اکثر منه و دفع
اشکالات در شرح آن مفصل میشود **بنا** آنچه اینجا مذکور شد مثالیست بآ

صوم جزء الصید بنا بر آنچه می آید در کتاب الحج در بعض احادیث باب مذکور که
کافی صوم جزء الصید هجده روز است و کاهی نه روز است و کاهی سه روز است
بتفصیل که بیان میشود **اصل** و صوم التذلل و الحب و صوم الاعتکاف
واجب **شرح و نهم** روزه نذر واجبست خواه نذر معین و خواه نذر مطلق و
نهم روزه اعتکاف واجبست بیان اعتکاف و شروط صححت آن می آید در
احادیث باب الاعتکاف و چند باب بعد از آن **اصل** و اما الصوم الحرام
تصوم یوم الفطر و یوم الاضحی و ثلثه ایام التشریق **شرح** التشریق ثلثین
بنا نقطه و راء بنقطه و قاف مصدر باب تفعلیل از سر سایه خود بیرون آمدن بجا
افتاب برای دیدن و وادید و اکثر ایام آن بعد از یکی از دو صید سه روز است و آنها
در مذی الحجه یا زدم و دوازدهم و سیزدهم است و در شوال دوم و سوم و چهارم
است و کاهی کمتر می باشد و کاهی بنی باشد اصلاً بیان میشود مفصلاً در
شرح باب صوم العیدین و ایام التشریق که باب ثبوت و دوم است **یعنی و اما**
روزی حرام **بر اقل** روزه روز عید رمضان و **نهم** روزه عید قربان و
سوم و چهارم و پنجم روزه سه روز تشریق است **اصل** و صوم یوم
الشاک ایضاً و به و نهینا عنه آخر نایم آن تصوم مع صیام شعبان
و نهینا عنه آن ینقر الرجل صیامه فی الیوم الذی یشک فیه
الناس فقلت له جعلت فداک فان لم یکن صام من شعبان شیاً
کیف یصنع قال یتوی لیلته الشاک الله صائراً من شعبان فان
کان من شهر رمضان آخر اعنه وان کان من شعبان لم یضره
فقلت له و کتبت یجزي صوم تطوع عن فريضة فقال
لو ان رجلاً صام يوماً من شهر رمضان تطوعاً و هو لا یعلم
انک من شهر رمضان ثم حله بعد ذلک لا اجر اعنه لان التشریق
انما وقع علی الیوم بعینه **شرح** مراد سوم الشاک روزیست که بسبب بار
مثلاً معلوم میشود که از شعبان است یا از ماه رمضان است باعتبار اینکه
معلوم نباشد که اگر این نبود هلال نمودار میشد بانه هر یک از اینها و بعضیا

ض

بصیغه مجهول است با بصیغه معلوم است و بنا بر اول مصوم بصیغه متکلم مع الله
و بنا بر دوم بصیغه غایب است و ضمیر مستتر راجع بمکلف است و بر هر تقدیر
در این مقام دو احتمال است **قول** اینکه مقصود بیان روزه یوم الثانی در صورت
وجوب تقیه است بقرینه آنچه گذشت در حدیث سوم باب سابق که روزه
یوم الثانی بقصد ماه رمضان از توقیوت و مؤید اینست لفظ ان فی غیر الزمان
بسیار آمد تا آخر بر ما در مصوم یوم الثانی مع شعبان اینست که قصد کند که اگر
با مخالفان بر سر یکفر حاضر شود افطار کند مانند روزه تطوع که در شعبان
باشد و چون روی از این معنی غافل شده دو سوال کرده و امام در جواب سوال
اول تکرار آن کرده بلفظی دیگر که اقرب است باین معنی که گفتیم چنانچه مذکور شد در
شرح حدیث ششم باب سابق و جواب سوال دوم را بعنوان تنزیل گفته و تشریح
نکرده باینکه آنچه گفتیم منافات ندارد با وجوب قصد فرض زیرا که زهری با مخالفان
بسیار اختلاط داشته و مخالفان او را از مقهای خود میزد و مؤید اینست آنچه
می آید در کتاب الموائین در حدیث دوم باب هفتم که باب فی ابطال العلول است **دوم**
اینکه مقصود بیان روزه یوم الثانی مطلقا است و امر بصوم یوم الثانی مع شعبان
مبنی بر اینست که نیت کالیست که در آن ساختگی نباشد پس محالست که کسی نیت بخیر
کند که ظن خلاف آن بسبب اصله عدم آن داشته باشد پس نیت رمضان اینجا
مبنی بر اعتیاد هلال نخواهد بود بلکه مبنی بر اعتیاد قصد خواهد بود و آن در این
شریعت منسوخ شده چنانچه بیان شد در شرح حدیث دوم باب هفتم لیکن نیت
حرام است و این منافات ندارد با اینکه با وجود این نیت وجوب باید کرد بنا بر
اینکه مقدمه واجب واجبست چنانچه بیان شد در شرح حدیث دوم باب هفتم
ظاهر این ان فرض افتا وقع علی الیوم بعینه اینست که قصد فرض بودن در هیچ عباد
شرط صحیح آن عبادت نباشد پس اگر کسی مثلا جاهل باشد بجنابیت خود و غسل
مستحب کند و بعد از آن ظاهر شود که جنب بوده بخیر خواهد بود زیرا که فرض
متعلقست بآن عمل بعینه و قصد فرض بودن داخل در مفرض نیت **یعنی و ششم**
روزه یوم الثانی مأمور شدیم بآن باعتباری و منعی شدیم بآن باعتباری و میگوید

برای وجوب تقیه مأمور شدیم بآن اینکه روزه داریم انرا با روزه شعبان و منعی
شدیم از آن اینکه جدا شود مومن برونه آن در روزی که شک میکند در آن
مخالفان و روزه را میخورد و در حضور او پس گفتیم امام را که فریاد شوم بر آن گرفتار شد
با این روش که روزه گرفته باشد از شعبان چیزی را چون میکند امام گفت که قصد
میکند در شب شک این را که او روزه دار است از شعبان باین معنی که مذکور شد پس
اگر باشد از ماه رمضان بخیر میشود و اگر باشد از شعبان ضرر نمیکند و اگر
برگردد امام را که و چون بخیر میشود روزه که قصد تطوع شود در آن از فرضیه پس
امام گفت که اگر اینکه مردی روزه میداشت روزی از ماه رمضان یقینی بقصد
تطوع برحالی که او میداند که آن روز از ماه رمضان است مثل کسی که اسیر باشد
نزد کفار بعد از آن میداند بعد از انقضای آن روزه گرفتن که آن از ماه رمضان
بوده هر آینه بخیر میشود و از آنکه فرض بر اینست که فرود آمده برونه آن بعینه
نقد قصد فرض **فصل** و صوم الوصال حرام و صوم الصمت حرام
و صوم نذر المعصیه حرام و صوم الذی هو حرام **شرح و هفتم** روزه و صوم
بکسر و او و صاد باینکه حرام است مراد اینست که اگر کسی روزه یا بر روزه برد بقصد
عبادت و بیاعتنا بر حرام کرده و تفسیر وصال می آید در باب شانزدهم که باب الوصال
و صوم الذهرت و **هشتم** روزه خاموشی که در شریعت انبیای سابق بوده حرام است
در این شریعت و این نیز می آید در باب شانزدهم و تفسیر صوم صمت ظاهر میشود
در شرح حدیث سوم باب سائیده باین روش که مراد محض نذر سخن است بالکلیه از اول
روز تا آخر خواه سخن موافق حکمت و خواه سخن لغو و **نهم** روزه نذر معصیت
حرام است مثل اینکه کسی نذرت کند که اگر زنا با فلان زن نمیشود دیگر روز روزه
دارد و **دهم** روزه همیشه حرام است باین معنی که اگر کسی در جمیع ایامی که روزه
انها حرام نیست روزه دارد خواه در سفر که وقت معاشرت با رفقا است باشد
و خواه در حضر و خواه در ایام فترت و غیره می نماید که ایام تکلیف و اکل و شرب
و خواه در غیر اینها هر چند که مؤمن تکلیف کند در غیر روزه واجب روزه را
و ننگند تا مباد که از فضیلت روزه همیشه و امانت باشد حرام کرده و سالوات

و صوم الذمه مذکور میشود در باب شائزیم و گذشت در کتاب الحج و احادیث
 هجدهم باب ما جاء في الاثني عشر والنصر عليهم عليهم السلام که باب صلوات
 چهارم است که فقلت له رجل من شيعتك جعل لله عليه ان لا ياكل طعاما بها اكل
 يقوم فانه الحج فاصم يا كرام ولا تصم العيدين ولا ثلثة التشريق ولا اذ كنت سالا
 ولا هم بغيرها و قريب باین می آید در حدیث اول باب بجاه و هشتم که باب من جعل طقس
 صوما معلوما تا آخرت و گذشت در کتاب الایمان و الکفر در حدیث اول باب
 یعنون که باب جعل و چهارم است و بعد از باب النية است که اما فی اصلی و انام
 و اصوم و افطر و اضحک و ابکی فمن رغب عن مناجی و ستر فلیس منی **فصل**
 و اما الصوم الذی صاحبه فيه بالخيار و الصوم یوم الجمعة و الخیرین
 و الصوم البیض و الصوم ستة ايام من شوال بعد شهر رمضان و الصوم
 یوم عرفة و الصوم یوم عاشوراء فکل ذلك صاحبه فيه بالخيار
 ان شاء صام و ان شاء افطر **شرح** در این حدیث مذکور شد که صوم مختار
 فيه چهارده است پس اینجا بعض اقسام آن ساقط شده زیرا که اگر کدام که منقض
 لغرض صوم است یک حساب شود پنج قسم مذکور است و نه قسم ساقط است و اگر بخواهد
 و یوم الخیرین را دو قسم بگیریم شش قسم مذکور است و هشت قسم ساقط است و اگر صوم
 البیض را نیز سه قسم بگیریم و صوم سه ایام را نیز شش قسم بگیریم سیزده قسم مذکور
 و یک قسم ساقط است و ما بنا بر احتمال اول شرح میکنیم و بر هر تقدیر میگویم که چون
 امام علیه السلام ذکر عاشوراء کرد ساقط باقی اقسام کرد برای اظهار آنند و بر وقت
 صبر یا بر منافات ندارد با اینکه نه قسم صوم دیگر مخیر فيه باشند اول صوم پنجشنبه
 اول در ماه و صوم چهارشنبه اول بعد از ده روز از ماه و صوم پنجشنبه آخر در ماه
 چنانچه مذکور میشود در حدیث اول باب دوازدهم که باب صوم رسول الله ص
 علیه و آله است دوم صوم یوم مولد النبی صلی الله علیه و آله سوم صوم یوم
 العید و چهارم صوم یوم دحو الارض پنج صوم اول ذی الحجة ششم صوم بیست
 هفتم رجب و اینها مذکور میشود در شرح حدیث اول و دوم باب صیام النبی
 هفتم صوم شعبان که مذکور میشود در حدیث هفتم باب دوازدهم هشتم صوم

داود که مذکور میشود در حدیث اول باب دوازدهم و چون این خصوصیتی
 روزی معین نداند میتواند بگوید بجای این صوم یوم المباهله باشد اگر چه مذکور
 نیست در کافی و آن روز بیست و چهارم یا بیست و پنجم ذی الحجة است نه صوم
 آنای که امتیازی از غیر ندارد بامان یا نفی از آن و نداشته نیز اگر چه بعض
 مخالفان دعوی امتیاز آن کرده باشند مثل صوم ناسوا که مذکور میشود
 در حدیث هفتم باب شصت و یکم و بعض میگویند که سقاط بعض اقسام
 از فقه کاتبان کافی است و در تائید این میگویند که در کتاب من لا یحضره الفقیه
 چنین است و صوم یوم الجمعة و الخیرین و الاثنین و صوم البیض تا آخر و ما
 مضایقه در غلط کاتبان نداریم بنا بر آنچه می آید در حدیث سوم باب دوازدهم
 که ثم صام الاثنین و الخیرین اما میگویم که بنا بر این اگر چه چهارده را درست
 میتوان کرد اما حصر در این اقسام محل اشکال میشود والله اعلم **بعضی** و اما روز
 که صاحبان در آن مختار است پس **اول** روز جمعه و پنجشنبه است از
 هر هفته اگر موافق روز حرام یا روزه واجب نیفتد و **دوم** روز سیزدهم
 و چهاردهم و پانزدهم از هر ماه است اگر اول آنها موافق ایام التشریق نیفتد
 مثلا و **سوم** روزه شش روز از شوال بعد از ماه رمضان است مراد بعد از
 عید فطر است متصل بان برای کسی که دید و او بداند چنانچه ظاهر میشود از
 آنچه می آید در حدیث دوم و سوم باب صوم العیدین و ایام التشریق که باب
 شصت و دوم است و **چهارم** روزه روز نهم ذی الحجة است که مذکور میشود
 در بعض احادیث باب شصت و یکم و **پنجم** روزه دوازدهم محرم است
 اما نه از روی تبتک زیرا که با آن قصد حرام است چنانچه مذکور میشود در
 حدیث چهارم و پنجم باب شصت و یکم پس جمیع آنچه مذکور شد صاحبش
 در آن مختار است اگر خواهد روزه میدارد و اگر خواهد بخیرد **فصل**
 و اما صوم الاذن قالوا لا تصوم تطوعا الا یاذن زوجا
 و العبد لا یصوم تطوعا الا یاذن مولاه و الصقیف لا یصوم
 تطوعا الا یاذن صاحبه قال رسول الله صلی الله علیه

وَالْإِسْلَامُ عَلَى قَوْمٍ فَلَا يَصُومُ تَطَوُّعًا إِلَّا بِإِذْنِهِمْ **شرح** جدا کردن این اقسام
 و آنچه بعد از این مذکور میشود از سوی چهار قسم که مذکور شد یعنی بر اینست که مراد
 در اقسام سابقه قیامت است که تخصیص کند آنها را با جماعتی از اقسام و الاجمل
 قسم نخواهد بود رسید **یعنی** و اما روزه که موقوف بر رخصت است و صاحبش
 مختار در آن نیست پس **اقول** روزه نطفه نمیدارد مگر بر رخصت شوهر و **روزه**
 بند روزه نطفه نمیدارد مگر بر رخصت مالک و **سوم** میهمان روزه نطفه
 نمیدارد مگر بر رخصت یارش که بر او فریاد شده بیان این آنکه گفت رسول الله صلی
 علیه و آله که هر که فروید بر روزه نطفه نمیدارد مگر بر رخصت میهمان
 و او باید در حدیث دوم باب رخصت و نجس که و من بر الولدان لا یصوم تطوعا
 الا باذن ابویہ و امہا تا آخر پس عدم ذکران اینها مبنی بر ادخال ولد در رخصت
 بنوعی از مجاز **اصل** و اما صوم الشادیب قان یؤخذ الضیعی اذا اهل
 بالصوم تا دیبا و لکن بقرض و كذلك المسافر اذا اكل من اكل
 الثمار ثم قدیم اهلک الامر بالامساك بقیة یومیہ و لکن بقرض
شرح و اما روزه ادب آموزی که قسم سی و هشتم از جمله جمیع قسم است پس اینست
 که گفته شود طفل چون نزدیک بیایم رسد بر روزه داشتن در ماه رمضان بجا
 ادب آموزی و نیست آن روزه فرض و هیجانت مسافر چون خورده باشد در
 اقل روزه بعد از آن آمده باشد نزد اهل خود یا امور میشود بزرگ خوردن در
 باقیمانده روزه و نیست آن فرض محقق مانند که چون اطلاق صوم بر اساک این
 مسافر مجاز است قسمی علیحدہ بشده **فنده اصل** و اما صوم الاباحه لمن
 اكل او شرب نایباً او فاء من غیر تعذر فقد باح الله ذلك له
 و آخر آئنة صومه **شرح** الاباحه بیه میگفته و حاء ببقطه مصلد
 معتل العین و اوی باب افعال آئینه کردن چیزی بندگان چنانچه آن ضد
 نابید و او اثر شود یعنی قبول کردن عبادت آئینه بندگان من تقدیر
 فیقال هو لمن است نظیر فاما الذین اسودت وجوههم افرم و الاظلمه اینست
 که فلن باید بجای لمن و قادر عقد جزایه نباشد بلکه بیانیه باشد **یعنی** و اما

عن

روزه آئینه کردن برکت میشود که آن برای کسی است که خورد یا آشامید برحالی
 که فراموش کار است یا قی کرد و اختیار بیان این آنکه بقیه آئینه بندگان الله تعالی
 آن روزه را برای او و چیزی شد از او روزه **اصل** و اما صوم الشکر و
 المجر فان العاقبة قد اختلفت في ذلك فقال قَوْمٌ يَصُومُ وَقَالَ
 آخَرُونَ لَا يَصُومُ وَقَالَ آخَرُونَ إِنْ شَاءَ صَامَ وَإِنْ شَاءَ أَفْطَرَ وَآمَنَّا
 عَنْ فَقَوْلُ يُفْطِرُ فِي الْحَالِ لَيْسَ جَمِيعًا فَإِنْ صَامَ فِي الشَّرِّ أَفْطَرَ فِي الْحَالِ
 الْمَجْرُ فَعَلَيْهِ الْقَضَاءُ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ فَتَرَكَ إِنْ كَانَ مِنْكُمْ
 مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ فَهَذَا تَقْسِيمُ الصِّيَامِ **شرح**
 فاما روزه سفر در ماه رمضان که قسم سی و نهم است و روزه مرض در ماه رمضان
 که قسم چهل است پس بدستی که عامیان یعنی اهل اجتهاد و ایشان جمیع که غیر
 اهل بیت معصومین و پیروان ایشانند بقیه اختلاف کرده اند در آن بر کنند
 جمیع از وی اجتهاد که روزه میدارد هر کدام از مسافر و مرض و گفتند دیگران از
 نوعی اجتهاد که روزه نمیدارد و گفتند دیگران از وی اجتهاد که اگر خواهد
 روزه میدارد و اگر خواهد میخورد و اما ما اهل البيت پس بگویم از وی
 علم که میخورد در آن دو حال بهر کسی که روزه داشت در سفر یا در حال مرض
 پس بر او است قضا چنانچه بدستی که الله عز و جل میگوید در سوره بقره که بر هر که
 شد از جمله شما ایما یا یا سفر بر ماه روزه او شمرده شده چندان از روزهای
 دیگر میان این شد در **شرح** حدیث دوم باب هفتم پس این تفسیر اقسام روزه است
باب یازدهم در اصل باب ادب الصائم **شرح** این باب بیان روش لایق
 روزه دار است در این باب یازده حدیث **اقول اصل** قَالَ ابُو عُبَيْدٍ
 اللَّهُ عَلَيَّ السَّلَامُ إِذَا صُمْتَ فَلْيَصُمْ تَمَعَكَ وَبَصْرَكَ وَشَعْرَكَ وَ
 جِلْدَكَ وَحَاكِيَتَكَ شَاءَ غَيْرَ هَذَا وَقَالَ لَا يَكُونُ يَوْمٌ صَوْمِكَ يَكُونُ
 فِطْرًا **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام که چون روزه داشتی پس باید
 که موافق روزه شود گوش تو و چشم تو و موی تو و پوست تو و امام شمر و غیره اینها
 غیر آنچه مذکور شد و امام گفت که نمیشد روز روزه تو مانند روز خوردن تو

قوم

مراد اینست که اهتمام و احتیاط در رعایت آداب شرعی که منعلقست با جزای
 بدست آدمی در وقت روزه بیش تر میباشد که در جایگاه کوی که آنها نیز روزه دارند
دو فصل قال رسول الله صلى الله عليه وآله يا جابر بن عبد الله
 يا جابر هذا شهر رمضان من صام نهائة وقام وزدا من لي له وثقة
 بظلمه وقرينة وكشف لسانه خرج من مؤبد كسوة وجه من الشهي
 فقال جابر يا رسول الله ما أحسن هذا الحديث فقال رسول الله صلى
 الله عليه وآله يا جابر وما أشد هذا الشر **شرح** الورد بکبر وادو
 سکون راه بینقطه و دال بینقطه نوبت یعنی حصه مقرآن زمان عفت بعین
 بینقطه و نشد بد فایضه ماضی غایب معلوم باب ضرب است العفان بفتح
 عین باز ایستادن از حرام و نالایق بطنه مرفوع و فاعلت کف بشد فاء
 بصیغه ماضی غایب معلوم باب ضرب است الکف بفتح کاف باز داشتن از
 حرام و نالایق **یعنی** گفت رسول الله صلى الله عليه وآله جابر بن عبد الله انما
 که ای جابر این ماه رمضانست هر که روزه داشت روز نواز و برخاست در صوم
 مقرآن شبان و باز ایستاد کم او و فرج او و باز داشت زبان خود را بیرون
 رفتن از کتاهان خود مانند بیرون رفتن او از آمانه پس گفت جابر که ای رسول
 الله چه خوب است این حدیث پس گفت رسول الله صلى الله عليه وآله که ای جابر وجه
 حسن است این شرطها **سوم فصل** عن جراح المذنب عن أبي عبد الله عليه
 السلام قال إن الصيام ليس من الطعام والشراب وحده ثم قال قالت
 مرة يا أبا عبد الله قلت للرحمن صوماً أتى صوماً وفي نسخة أخرى أتى صوماً
 فإذا الصائم فاحفظوا ألسنتكم وعظمو أعضائكم ولا تشارعوا
 ولا تخاسروا قال وسمع رسول الله صلى الله عليه وآله إماماً قال
 جارية لها وهي صائمة فذكرها رسول الله صلى الله عليه وآله بطعام
 فقال لها كلی فقال أنت صائمة فقال كفت تكونين صائمة
 وقد سببت جاريته إن الصوم ليس من الطعام والشراب قال
 وقال أبو عبد الله عليه السلام إذا صمت فليصم تمعناً وبصراً

من الحرام والقبيح وبيع المرأة وأذى الخادم وليكن عليك وفار
 الضائر ولا تحفل يوم صومك كيوم فطرک **شرح** جراح
 بفتح جیم و نشد بد راه بینقطه و الف و جاء بینقطه است صمتا و جاء بفتح صاد
 بینقطه و سکون ميم و ناء و دو نقطه دبال است و این عبارت از نسخه صفوانی است
 اخروی ضم مسوزه و سکون خاء با نقطه است و این عبارت از نسخه صفوانی است
 که بیان شد در کتاب النجی در شرح حدیث سوم باب الاشارة والضر علی
 الحسن الثالث علیه السلام که باب هفتاد و سوم است و مقصود اینست که
 در نسخه صفوانی فاذا صمت تا آخرین هست و در غیر آن نیست پس تکراری
 صمتا برای بیان موضع انصالت **یعنی** روایت از جراح مداین از امام
 جعفر صادق علیه السلام امام گفت که بدستی که روزه نیست خود داری
 از خوردن و آشامیدن بقتضای آن بعد از آن امام گفت که مریم که بدستی
 که من ندیدم برای آنکه مدبر جمیع غیر خود است روزه را برادرش خاموشی است
 و در نسخه دیگر چنین است که مرادش خاموشی است پس چون روزه دارد پس
 نگاه دارد زبانهای خود را از گفتن حرام و نالایق و پوشانید چشمهای خود را
 از نظر حرام و نالایق و نزاع بایکدیگر میکند و حد بیکدیگر میرسد امام گفت
 که و شنید رسول الله صلى الله عليه وآله از زنی که دشنام میداد کثیر را از او
 بر خالی که او روزه دارد بود پس طلب کرد رسول الله صلى الله عليه وآله طعامی را
 پس گفت او را که بخور پس گفت که بدستی که من روزه دارم پس گفت که چون
 میباشد روزه دار و حال آنکه بحقیق دشنام دادی کنیز خود را بدستی که
 روزه نیست خود داری از خوردن و آشامیدن را وی گفت که و گفت امام
 جعفر صادق علیه السلام که چون روزه داری پس باید که موافق روزه خود
 کوش تو و چشم تو در خوردن از حرام و نالایق و وا کس از نزاع را و از ار
 کس کردن خدمتکار را و باید که باشد بر تو تمکین روزه دارد در ترک لغو
 و مکرر دان روز روزه خود را مانند روز روزه خوردن خود **چهارم**
اصول عن أبي عبد الله عليه السلام قال إذا صام أحدكم الثلاثة

الایام من الشهر فلا يجادل أحد ولا يجهل ولا يفرج إلى الخلف
والإيمان بالله عز وجل وإن جهل عليه أحد فليقلل **شرح** حلف
عبادت از قسم عمد است که کفار میدارد و ایمان بفتح همزه اینجا عبارت از قضا
لعوت که کفار نمیدارد چنانچه گفته در سوره مائده ذلک کفره انما انکم
اذ احلفتم و گفته لا یؤخذ کر الله باللغو فی ایمانکم **یعنی** روایت از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت که چون روزه دارد یکی از شما سه روز در آن ماه که پیشب
اول و چهارشنبه میان و پیشب آخرت پس باید که نزاع نکند البته هیچ کس را
و درستی نکند و شتاب نکند سو قیسم عمل و قیسمهای لغو بالله عز وجل پس اگر
درستی کند بر او یکی پس باید که بر داری کند **بجمله اصل** قال رسول
الله صلی الله علیه و آله ما من عبد صالح لیث فقیه قول انی صلیت
سلام علیک لا اتمتک کما تشقونی الا قال الرب تبارک
و تعالی استجارت عبیدی بالصوم من غیر عبیدی قد اجرته من
النار **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که نیت هیچ بنده صالحی که
دشنام داده شود بر کوبد بزبان حال یا بزبان قال که بدستی که من روزه
دارم سلام بر تو باد دشنام ندهم ترا چنانچه دشنام میدهم مرا مگر آنکه گفت
صاحب کل اختیار تبارک و تعالی که پناه جنت بنده من بروزه از شربند
من تحقیق پناه دادم او را از آتش جهنم **ششم اصل** عن ابي عبد الله
علیه السلام قال لا یبشک الشکر لیل ولا یبشک فی شهر رمضان
لیل ولا تنهار فقال له اتمتع بلیل یا آتیه فانه فینا قال و ان کان
فینا **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که خوانده
غیث و شعر در شب و خوانده نمیشود در ماه رمضان در شب و نه در روز
پس گفت او را اسمعیل پسرش که ای پدر پس بدستی که ان شعر که خوانده میشود
گاهی در مدح ماست امام گفت که و هر چند که در مدح ما باشد **هفتم اصل**
قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه علیکم فی شهر رمضان
یکثر الاستغفار والدعاء فاما الدعاء فیدفع به عنکم

السلام و اما الاستغفار فیحیی ذنوبکم **شرح** می بویغه مضارع غایب معلول
باب منع است **یعنی** گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که بر شما باد در ماه
رمضان بسیاری استغفار و دعا پراشاد عا دفع کرده میشود بان از شما باد و
اما استغفار پس بر طرف میکند گناهان شما را امراد است که انهار ماه رمضان
افریاست بقبول **مشمط اصل** کان علی بن الحسین علیهما السلام اذا
کان شهر رمضان لم یسکام الا بالدعاء والتسبیح والاستغفار
والشکر فایذا انظر قال اللهم ان شئت ان تفعل فعلت
شرح بود امام زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلام باین روش که چون
میشد ماه رمضان محض نمیکند بیض روت مگر بدعا و تسبیح و استغفار و
تکبیر و چون افطار میکند میگفت خداوند اگر خواهی که کنی بگویی مرا اینست که
اعتماد بر عبادت خود ندارم پس اگر خواهی که قبول کنی میکنی والا **مشمط اصل**
سوغت ابا عبد الله علیه السلام یقول ان الصیام لیس من الطعام
والقرب وحده ان مزیم علیهما السلام قالت انی نذرت للرحمن
صوماً ارجعت فاخفظوا استسکم و غصوا ابصارکم **شرح**
مضمون این ظاهر است از شرح حدیث سوم این باب **اصل** ولا تخافوا
ولا تاتوا غوا فاق الحسد یا کل ایمان کما تأکل النار الخطیبه
شرح وحسد بر یکدیگر مبره بد و نزاع با یکدیگر میکند بار حسد چه بدستی که حسد
مغفور و ایمان را چنانچه میخورد آتش هیم را **مشمط اصل** عن ابي بصیر قال بیعت
ابا عبد الله علیه السلام یقول الیک ذبۃ تنقض الوضوء و تقطر
الصلاة قال قلت هل کنا قال لیس حیث تد ذبۃ انما ذل الیک ذب
علی الله عز وجل و علی رسوله علیه السلام و علی الائمة علیه السلام
السلام **شرح** کذب بر یکدیگر کاف و سکون ذال با نقطه و یاء با نقطه مصدر
ضرب برای نوع است و برای وحدت یوز بر همین وزن میباشد ناقص بودن کذب
وضوء را و روزه را باعتبار اینست که منافق ایمان است پس منافق بصحت نماز و روزه
پس نسبت بخمار مانند بول و غائط و یاد از طرف پایبر است و تقویه از ان مانند

میکنند و نه جمیع عمر یا باعتبار ثواب و میرد و حرسینه را گفت حماد که وحد
 عبارت از سوسه شطانت گفت حماد که بر کفتم که کدام روزهاست انها امام
 گفت اول پنجشنبه در ماه و اول چهارشنبه بعد از ده روز از ماه و آخر پنجشنبه
 در ماه هر کفتم که چون کردید این روزها و روزهایی که روزه داشته میشود پس
 امام گفت که بدرستی که جمعی که بمنزله ما بودند از امتان انبیا با یزید بودند که چون
 نازل میشد بر یکی از ایشان عذاب نازل میشد و در این روزها بر روزه داشت رسول
 الله صلی الله علیه و آله این روزهای نزدیک شد هارا **و در اصل** عن ابي
 عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله اول
 ما بوعت يصوم حتى يقال ما يفترون و يفترون حتى يقال ما يصوم ثم
 ترك ذلك وصام يوما و افطر يوما و هو صوم داود عليه السلام
 ثم ترك ذلك وصام الثلاثة الايام الغرة ثم ترك ذلك و تركها
 في كل عشرة يوما خمسين بينهما اربعاء فقبض عليه و اياه السلام
 و هو يعمل ذلك **شرح** الغرة عظيم حين بانقطة و شدید را در بینقطة جمع عزه که در
 اصل یعنی سفیدی پیشانی است تا بانها که در اول باشد و وصف سه روز از ما
 که سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم است بفرایند را بخت که شهای انها تابان و
 در نصف اول ماه است **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفته
 که بود رسول الله صلی الله علیه و آله در اول بعوث شدن او با یزید که روزه
 میداشت تا آنکه گفته میشد که افطار نمیکند و افطار میکرد تا آنکه گفته میشد
 که روزه نمیداد بعد از آن ترك کرد آن عادت را و روزه داشت روزی و افطار
 کرد روزی و او روزه داود علیه السلام است بعد از آن ترك کرد از او روزه
 داشت آن سه روزه تا بان مقدم را که سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم است
 بعد از آن ترك کرد تا او تقریر کرد سه روز و در هر ده روز روزه میداد
 و پنجشنبه که میان انها چهارشنبه باشد بر گرفته اند تا علیه و آله السلام
 و او عمل میکرد از **و در اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام يقول
 كان رسول الله صلی الله علیه و آله يصوم حتى يقال لا يفطر ثم

صام يوما و افطر يوما ثم صام الاثنين و الخميس ثم ايام ذلك الى
 صيام تلك الايام في الشهر الخمسين في اول الشهر و ان بقاء في وسط
 الشهر و خمسين في اخر الشهر و كان يقول ذلك صوم الدهر فقد
 كان ابي عليه السلام يقول ما من احد بعصر الى من رجل يقال له
 كان رسول الله صلی الله علیه و آله يفعل كذا و كذا فيقول لا
 بعصر النبي الله على ان آجته في الصلوة كانه يرى ان رسول الله
 صلی الله علیه و آله ترك متيما من الفضل عجز عنه **شرح** مناسب
 مضمون و قد كان ابي عليه السلام تا آخر گفت در کتاب الصلوة در حدیث نجیم
 باب صلوة التواضع که باب هشتاد و چهارم است الاجتهاد استفرغ و مع در
 کتابی بری بیغ مضارع غایب معلوم باب منع و مجبول باب افعال و معلوم
 باب افعال میتوان بود عجزا مفعول له است و مراد عجز بدین نیت بلکه مراد نارسایی
 است بمعنی عدم قرائن خاطر بر فعل چیزی که بهیست **یعنی** شنیدم از امام جعفر
 صادق علیه السلام میگفت که بود رسول الله صلی الله علیه و آله با یزید و روزه
 میداشت تا آنکه گفته میشد که افطار نمیکند بعد از آن روزه داشت روزی و
 افطار کرد روزی و بعد از آن روزه داشت دو شنبه و پنجشنبه را از هر هفته
 بعد از آن برکت از آن بسوی روزه سه روز در ماه پنجشنبه در اول ماه
 و چهارشنبه در میان ماه و پنجشنبه در آخر ماه و بود با یزید که میگفت
 که آن بجای روزه جمیع عمر است و تحقیق بود پندم امام محمد باقر علیه السلام
 با یزید که میگفت که نیست هیچ يك از مردمان معفوئ از سوی من از مردی
 که گفته میشود او را که بود رسول الله صلی الله علیه و آله با یزید که میکرد
 چنین و چنین بر کسی که بد که عذاب نخواهد کرد مرا الله تعالی بر اینکه بذل و مع
 کنم در نماز مثلا که یا که او میبرد که رسول الله صلی الله علیه و آله ترك کرد چیزی را
 از سبب برای حاجت شدت رای او از آن یا یعنی که او بذل و مع خود نکرد و
 من میگفتم در اینجا حدیث اشارت باینکه صوم الدهر را عباد حق علیهم السلام
 چنانچه گذشت در باب وجوه الصیام که باب دهم است **چهارم اصل** عن ابي

عبدالله عليه السلام قال نساء النبي صلى الله عليه وآله إذا كان
عليهن حيام أخرن ذلك إلى شعبان كراهة أن يمتنع رسول الله
صلى الله عليه وآله وإذا كان شعبان ضمن وكان رسول الله صلى
الله عليه وآله يقول شعبان شهرى **شرح** روایت از امام جعفر صادق
عليه السلام گفت که زمانى که رسول الله صلى الله عليه وآله چون بود برایشان روزه ناخیز
میکردند آنرا شعبان برای ناخوش شمردن اینک منع کند رسول الله راضی الله
عليه و الله اگر اراده جماع دید و کند بر چون میشد شعبان روزه بسیار
زیاد که خاطر ایشان جمع بود که او روزه میداد و بود رسول الله صلى الله عليه وآله
و الله باین روش که میگفت که شعبان ماه مبتدیان یعنی که من مجموع آنرا روزه
میدادم **بخبر اصل** قلت لا بی عبدالله عليه السلام هل صام أحد
من آبائك شعبان قال حدثنا أبی رسول الله صلى الله عليه وآله
صامته **شرح** گفته امام جعفر صادق علیه السلام که آبای روزه داشت بکران
بدان تو مجموع شعبان را گفت بهم برادران من که رسول الله است صلى الله علیه
و الله روزه داشت آنرا **ششم اصل** سألت أبا عبد الله عليه السلام هل
صام أحد من آبائك شعبان قط قال صامته خير أبی رسول الله
صلى الله عليه وآله **شرح** مضمون این ظاهر است از شرح سابق **کلام بیضا**
اصل فأما الذى جاء فى صوم شعبان أنه سئل عليه السلام عنه
فقال ما صامته رسول الله صلى الله عليه وآله ولا أحد من آبائى
فإن ذلك لأن قوما قالوا إن صيامه قرض مثل صيام شهر رمضان
ووجوبه وغلب وجوب شهر رمضان وإنه من أفطر يوما منه فعليه
من الكفارة مثل ما عفى من أفطر يوما من شهر رمضان وإنما قول
لعالم عليه السلام ما صامته رسول الله صلى الله عليه وآله ولا
أحد من آبائى أى ما صاموه قرضا وإحياء كذباً يقولون من
يحم أنه قرض وإنما كانوا يصومونه سنة فيها فضل ولكن علمنا
بترجمه **تنقیح** **شرح** بر این آنچه آمد در روزه مجموع شعبان اینک امام جعفر

صادق پرسید شد علیه السلام از روزه مجموع شعبان پرسید که روزه نداشت
از رسول الله صلی الله علیه وآله و نه یکی از پدران من پرسیدستی که ان سخن را
گفت که جمعی از مخالفان گفتند که بدرستی که روزه شعبان مفروض است مانند
روزه ماه رمضان و وجوب روزه شعبان مانند وجوب روزه ماه رمضان
در شدت و ضعف و بدرستی که هر که افطار کرد روزی از شعبان را پس بر اوست از افطار
مانند آنچه بر کسی است که افطار کرد روزی از ماه رمضان و جز از نیت که گفتن امام
علیه السلام که روزه نداشت شعبان از رسول الله صلی الله علیه وآله و نه یکی از پدران
من یا یعنی است که روزه نداشتند شعبان را قصد فرض واجب برای دروغ گویند
کسی که دعوی کرده که روزه شعبان مفروض است و جز از نیت که ایشان روزه میدادند
از قصد سنت که در آن سنت فضیله هست و نیت بر کسی که روزه ندارد از آنچه
از کفار و کاه **هفتم اصل** عن عتبة الغاید قال قضی فی کتبنا فی کل شهر و اول شهر و اول
العبادة و آخر حرمین و كان ابو جعفر و ابو عبد الله علیهما السلام
یکسو مان ذلک **شرح** عنبه بنحیفه بنقطه و سکون نون و فتح باء بکفطه
و سکون بنقطه است عابد بعیر بنقطه و الف و کسر ا بکفطه و دال بنقطه است
یمنی روایت از عنبه عابد که از ابویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما
السلام است گفت در کتاب خود که کوفه از دنیا بیاور صلوات الله علیه و آله بر ما و است
روزه شعبان و ماه رمضان و سه روز در هر ماه اول پنجشنبه می و میان چهارشنبه
و آخر پنجشنبه می و بود امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام باین روش
که روزه میداشتند از آنکه مذکور شد **باب سیزدهم از اصل باب فضا صوم**
شعبان و صلوات بر رمضان و صلاه الثلثة آیام و کل شهر **شرح** این باب بیان فضیله
روزه شعبان و پیوند کردن آن بر رمضان و روزه آن سه روز شنبه و در هر ماه
در این باب سیزده حدیث **اقوال** **اصول** **تبعث** آل عبد الله علیه و السلام
یکو صوم شعبان و شهر رمضان مستأجری ثوابه و الله و الله **شرح**
شنیدیم از امام جعفر صادق علیه السلام می گفت که روزه شعبان و ماه رمضان

برحالی که هر کدام از آن دو پیوسته باشد یا یعنی که هیچ روزی از شعبان و هیچ
روزی از ماه رمضان خورده نشود باز گشتی از کاهانت که از جانب الله تعالی
بخدا قسم می‌داد است که الله تعالی از اجای توبه آن روزه دار و امیدوار و جمیع کاهان
او را می‌بخشد و این اشارت بآیت سوره فاطر فَمَنْ عَجِدْ فُضِيحًا شَهْرَيْنِ مُتَابَعَيْنِ
توبه من الله و بیان شد در باب وجوه الصيام **در اصل** می‌گفت آن با عبد الله
عليه السلام يقول شعبان وشهر رمضان متتابعين توبة من الله **شرح**
این ظاهر است از شرح سابق **در اصل** عن أبي عبد الله عليه السلام قال كانت
على بن الحسين عليهما السلام يصل ما بين شعبان وشهر رمضان ويقول
صوم شهرين متتابعين توبة من الله **شرح** ما موصوله مفعول يصل است
بهم منصوب بر ظرفیت است و ظرف صله موصولات چون مقدر جمله است مراد
شعبان اول شعبان است و بر این قیاس است **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه
السلام گفت که بود امام زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلام بایزوش که پیوسته
می‌کرد روزه نماز که میان اول شعبان و اول ماه رمضان است و می‌گفت که
روژه دو ماه پیوسته توبه است از جانب الله تعالی **چهارم در اصل** عن أبي جعفر
عليه السلام قال كان رسول الله صلى الله عليه وآله يصوم شعبان
وشهر رمضان يصلهما ويتلقى الناس أن يصلوهما وكان يقول لهما
شهر الله وهما كفارة لما قبلهما ولما بعدهما من الذنوب **شرح**
وصل اینجا عبارت است از اینکه در شب اول رمضان افطار واقع نشود و اصلا پس
نه از وصل مبنی بر اینست که صوم وصال مخصوص نبی صلی الله علیه و آله باشد
و بر دیگران حرام باشد و می‌تواند بود که وصل عبارت باشد از عدم افطار و روز
از روزه های شعبان و نهی ناس از وصل عبارت باشد از نهی از فرض نمودن وصل
نظر آنچه گذشت در باب سابق در کلام مصنف که فاما الذی جاء تا آخر این
ندارد با اینکه وصل مستحب مؤکد باشد برای دیگران نیز و مؤید احتمال اولست
حدیث آئیده **یعنی** روایت از امام محمد باقر علیه السلام گفت که بود رسول الله
صلی الله علیه و آله بایزوش که روزه میداشت شعبان را و ماه رمضان می‌یوندد

می‌کرد آنها را و نهی می‌کرد مردم را از اینکه پیوند کنند آنها را و بود بایزوش که می‌گفت
که آنها ماه الله تعالی است و آنها کفاره است برای آنچه پیش از آنهاست و برای آنچه
بعد از آنهاست از کاهان یا یعنی که آنها باعث این می‌شود غالباً که کاهان آنها
انها صادر نشود **چهارم در اصل** قلت لأبي عبد الله عليه السلام ما تقول
في الرجل يصوم شعبان وشهر رمضان قال هما الشهران اللذان قال
الله تبارك وتعالى شهرين متتابعين توبة من الله قلت ولا
يقصّل بينهما قال إذا أفطر من الليل فهو قصّل وإنما قال رسول
الله صلى الله عليه وآله ولا يصل إلى صيام يعني لا يصوم الرجل
توابعين متواليين من غير افطار وقد يستحب للعبد أن لا يقطع
الشهر **شرح** الفللام الشهران برای حصر کفاره بودن در صوم شعبان و ماه رمضان
نیست بلکه مقصود حصر افضل از صوم شعبان و ماه رمضان در صورت تمام
انها است از آنجه الله تعالی در کفاره قتل خطا گفته فلا يقصّل بينهما اعتراض است
بایزوش که تابع صوم شعبان و ماه رمضان اتیان بجز نیست که نبی صلی الله علیه
و آله نهی از آن کرده دیگر از اینجا چه گذشت در حدیث سابق و جواب امام است
که تابع لازم ندارد صوم وصال را که منتهی عنه است التحريم منقطع من ببقية يوم
صاء ببقية وسكون و او را ببقية آنچه در آخر شب خورده شود **یعنی** گفته‌ام
جعفر صادق علیه السلام را که چه می‌کوی در مردی که روزه میداد شعبان را و ماه
رمضان را گفت که آنها ان دو ماه است که گفت الله تبارك وتعالى در کفاره قتل
خطا در سوره فاطر که فضايم شهرين متتابعين توبة من الله بیان این شد و در
شرح حدیث باب وجوه الصيام که باب دوم است گفته که بر فضل نیکد میان
انها امام گفت که چون افطار کرد در شب بران فضل است و جز این نیست که
گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که نیت مواصلة در روزه میخواهد این را که
روژه نماید مرد در روزی در پی آنکه افطار کند در شب و گاهی مستحب است
برای روزه ای که وانکار در حضور رزم را بدینست که چون کسی خواهد که شیخ بزرگ
در اقل شب که چیزی خورد مستحب است برای او بخورد بخلاف کسی که در اقل شب

انقد خورده که در آخر شب نقل داشته باشد **ششم اصل** عن الحلبي قال
 عبد الله عليه السلام انه سأل عن الصوم في الحضر فقال ثلثة ايام
 وكل شهر الحضر من جمعة والا رباع من جمعة والخبث من جمعة
 اخره وقال قال امير المؤمنين عليه السلام صيام شهر الصبر
 ثلثة ايام من كل شهر بكذا هي بل ليل الصلوة وصيام ثلثة ايام
 من كل شهر صيام الدهر ان الله عز وجل يقول من جاء بالحسنة
 فله عشر مثا لها **شرح** اخرى ضم هجره وسكون حاء باقطه وراه ينقطه والذ
 مؤث اخر هجره والفت وكبر حاء است وابن قرية اينت كه اولى ووسطى درود
 جمع سابق دست صيام مبتدات شهر مضاف اليه ومضافت وصيرت صيام
 چنانچه كذبت در حديث هفتم باب اول در تفسير آيت سوره بقره واستعينوا بالصبر
 شهر الصبر ماه رمضان چنانچه كذبت در حديث چهارم باب دوم وابن اثير در
 نهايه گفته كه وفي حديث الصوم صم شهر الصبر هو شهر رمضان واصل الصبر الحسب
 فم شهر الصوم صم الما فيه من جمل القصر عن الطعام والشراب والتكاسر وصاحب
 فاسير گفته كه وشهر الصبر شهر الصوم ثلثه هجره وربعه طيف بر شهرت وصم جمع مؤنث
 در يزد هجره رابع صيام است باعتبار اينكه متعدد است متعدد شهره و اقام
 عمر آدمي و ثابث باعتبار اينست كه مذكر از غير ذوى العقول حكم مؤنث
 مي آيد و اين از قبيل اسناد مجازيت و در حقيقت فعل صوم نيت بلكه فعل
 الله تعالى است و انها وسيله است بادر ببلابل برلى تعديرات الببلابل بفسخ
 باء بكقطه وتخفيف لام والفت وكبر باء بكقطه جمع بلبله بفتح باء وسكون لام
 وفتح باء وتخفيف لام وسوس شيطان واند و هها و پراكد كه اى خاطر **هفتم اصل**
 از حلي از امام جعفر صادق عليه السلام اينكه حلي پرسيد امام را از روزه در
 غير شهر رايانام گفت كه روزه سه روزه در گناه پيچشبه از هفته و چهار
 شب از هفته و پيچشبه از هفته آخرين و امام گفت كه گفت امير المؤمنين
 عليه السلام كه روزه داشتن ماه رمضان كه روزه ان مقرر و فريضات و سر روزه
 از هر ماه بر طرف مي كند و وسوساى سينه را و روزه سه روز از هر ماه بجاي

هفته تمام عمرت باشم معني كه اگر صوم الدهر جايزه بيود ثوابي مي داشت و چون
 جايز نيست ان ثواب تقدير بر روزه سه روزه دارد بدستى كه الله عز وجل كرم
 در صوم انعام كه هر كه او در حسنه را پل و راست ده برابر آن **هفتم اصل** سأل
 ابا الحسن عليه السلام عن الصيام في الشهر كيف هو فقال ثلثة في الشهر
 في كل شهر يوم ان الله تبارك وتعالى يقول من جاء بالحسنة فله عشر
 امثالها **شرح** پرسيد امام رضا عليه السلام را از روزه داشتن در ماه كبر
 مستحبات چگونه است ان پرسيد كه سه روزه در ماه در هر روزه روزى
 مقدس كه الله تبارك وتعالى ميگويد كه هر كه او در حسنه را پل و راست ده برابر آن
 شاد است با نچه كذبت در حديث سابق كه ان صوم الدهر است **هشتم اصل**
 عن ابي حمزة عن ابي جعفر عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال رسول الله صلى
 الله عليه وآله من صام شعبان كان له طهر من كل ذل ووصية
 فبايدة قال ابو حمزة قلت لابي جعفر عليه السلام ما الوصية قال
 العبد في المعصية والتذلل في المعصية قلت فما البائدة قال العبد
 عند الغضب والثوبة منها التذلل **شرح** الظاهر بضم طاء ينقطه وسكون
 هاء وراه ينقطه مصدر باب ضر و حسن ياكى وانجا اقامت مسبب درمقا
 سبب شده الزله بضم زاي باقطه وشد يذ للام وناه وحدت مصدر باب
 ضرب وعلم لغزش الوصيه بفتح واو وسكون صاد ينقطه وناه وحدت كرهى
 در جوب و عارى و بنا بر اول استعاره شده بر اى چيزى كه مانند كره است
 وان قسم و نذست البائدة بباء بكقطه والفت وكبر وال ينقطه وراه ينقطه
 قولوا فاعلى كه از روزه شدن در وقت غضب يا شد **يهم** روايت از ابو حمزه
 از امام محمد باقر از پدرش عليه السلام گفت كه گفت رسول الله صلى الله عليه
 وآله كه هر كه روزه داشت شعبان را شد او را باعث پاكي از هر گزشتى و كره
 و تشنگى گفت ابو حمزه كه گفت امام محمد باقر عليه السلام كه چيت كره گفت كه
 قسم بر اى كاه و نذد بر اى كاه پرسيد كه چيت تدى گفت كه قسم در روزه غضب
 و ثوبه از ان قسم پيچمانى است مراد اينست كه مخالفتان كه ناره ندارد **نهم اصل**

عن زياره قال سألت أبا عبد الله عليه السلام عن أفضا ما حرت به السنة
 في التطوع من الصوم فقال تلك الأيام في كل شهر الحبيب في أول الشهر
 والآخر في وسط الشهر والحبيب في آخر الشهر قال فلك له هذا
 جميع ما حرت به السنة في الصوم فقال نعم **شرح** جريان سنت بصوم
 عبارقت از اینکه رسول صلی الله علیه واله افراد هر ماه کرده باشد مدتی
 روایت از زياره گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام از زیارتی که
 جاری شد بان سنت رسول صلی الله علیه وآله در سبب از روزه پس امام گفت
 که سه روز در هر ماه پنجشنبه در اقل ماه و چهارشنبه در میان ماه و پنجشنبه
 در اخر ماه زياره گفت که گفتم امام را که آیا این جمیع چیز است که جاری شد بان سنت
 در روزه پس گفت که آری بایستی که هیچ صوم مستحبی که در هر ماه مکرر شود بر
 این نیست پس افضل آن مختصرت در این **درمصلح** عن جریز قال قيل لا یحب
 الله علیه و السلام ما جاء فی الصوم فی یوم الاکباء فقال قال امیر المؤمنین
 علیه و السلام ان الله عز وجل خلق النار یوم الاکباء فاحجب صومه
 لیعقوب النار **شرح** روایت از حرز گفت که گفت شد امام جعفر
 صادق علیه السلام را که چه چیز آمد در روزه در چهارشنبه مراد اینست که چه چیز
 منقول شد از ائمه سابقین در وجه استحباب روزه چهارشنبه میان ماه
 که مستحب مؤکد است پس امام گفت که گفت امیر المؤمنین علیه السلام که بدرستی
 که الله عز وجل افرید از آتش و آذران چهارشنبه پس لازم ساخت بعنوان استحباب مؤکد
 روزه از تابان جسته شود بالله تعالی ذاتش **درمصلح** عن ابی عبد الله علیه و السلام
 ان رسول الله صلی الله علیه وآله سئل عن صوم الخبیین بینهما
 ان کباء فقال انما الخبیین یوم نعزض فیہ الاعیان واقام الاکباء
 یوم خلقت فیہ النار واقام الصوم بحث **شرح** روایت از امام جعفر
 صادق علیه السلام اینکه رسول الله صلی الله علیه وآله پرسید شد از روزه دو
 پنجشنبه که میان آنها چهارشنبه است که آیا جزای صوم این سه روز مستحب مؤکد
 شد پس گفت که اما پنجشنبه پس روزیست که معروف میشود در آن عملهای نیک

بالله تعالی بایستی که ثواب و عقاب آنها را ملائکه در آن روز مینویسند بامروا و تا
 چهارشنبه پس روزیست که آفریده شد در آن اثر چشم و آثار روزه پس سبب است که
 دفع اثر چشم میکند پس تخصیص آن سه روز از جمله آن سه دهه برای اینست که با
 این میشود که در پنجشنبه عقاب باشد که در چهارشنبه مخلوق شاء نوبت نشود
درمصلح عن الحسن بن عمار عن ابی عبد الله علیه و السلام قال قال انما
 یصام یوم الاکباء لانه لا یغیب الله فیها منی الا فی یوم الاکباء
 و سطر الله فی سبب ان یصام ذلك اليوم **شرح** روایت از اسحق بن عمار
 از امام جعفر صادق علیه السلام را وی گفت که امام گفت که جز این نیست که روزه
 داشته میشود و چهارشنبه برای اینکه شایسته است که معاف نشد از آن در آن
 زمان که گذشت پیش از آنست رسول اخر الزمان صلی الله علیه وآله مکرر در روز
 چهارشنبه در میان ماه پس مستحب است که روزه داشته شود آن روز **درمصلح**
احمد قال لابی عبد الله علیه و السلام اذا کان فی اول شهر جمیعان
 فصر او هما فانه افضل واذا کان فی اخر شهر جمیعان فصر اخرهما
 فانه افضل **شرح** گفت که امام جعفر صادق علیه السلام که چون باشد دهه
 اول ماه و پنجشنبه پس روزه دار اول آن دورا چه بدرستی که آن افضل است و چون
 باشد دهه آخر ماه و پنجشنبه پس روزه دار آخرین آن دورا چه بدرستی که آن
 افضل است اشارت باینکه اگر تاخیر در اقل یا تقدیر در اخر کند مجزیت و اگر صورت
 باعث شده باشد باعث نقصان فضیلت نمیشود **باب چهارم در مصلح باب**
ان یسحب الصوم **شرح** الصوم یفصح سیر بنقطه ایجه در آخر شب خورده شود یا
 آشامیده شود **یعنی** این باب بیان اینست که مستحب است بکار بردن صوم و در
 این باب سه حدیث است **افضل** عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه و السلام
 قال سألت عن الصومین اراد الصوم او واجب هو علی و فقال لا بأس
 بان لا یصوم ارن شاء و اما فی شهر رمضان فانه افضل ان یتکسر یجب
 ان لا یتکسر و فی شهر رمضان **شرح** و جوب اینها یعنی استحباب مؤکد است شهر
 رمضان تفعل بکار بردن صوم **یعنی** روایت از ابی بصیر از امام جعفر صادق

راوی گفت که پرسیدم امام را از سجور برای کسی که اراده کرده که روزی که آیا واجب است
 آن بر او نیست گفت که نیست بر او باینکه بکار نبرد سجور اگر نخواهد ترک آنرا و اما
 در ماه رمضان بر یکدستی که شایسته است که افضلیت اینکه بکار نبرد سجور از آن
 بکار بردن سجور در غیر ماه رمضان بیان این آنکه واجب است اینکه ترک نکند سجور
 در ماه رمضان بضرورت **دوم اصل** عن جماعة قال لا يشترط في السجود
 لربنا أن أد الصوم فقال أنا في شهر رمضان فإن الفضل في السجود ولو لم يكن
 من ماء أو مثالي الطلوع من أحسن ما ينسحر فليفعل ومن لم يفعل فلا
 بأس **شرح** روایت از جماعه که از او بیان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم
 علیهما السلام است گفت که پرسیدم امام را از سجور برای کسی که اراده کرده که روزی
 بر گفت که اما در ماه رمضان بر یکدستی که فضیلت روزی در سجور است هر چند
 بتدریج باشد از آب باشد و اما در روزی مستحب است هر که دوست داشت که
 بکار بر سجور را بر باید که کند و هر که نکند بر نیست بر او بر اینست که مستحب
 مؤکد نیست اگر چه مستحب فی الجملة باشد اگر ظن این داشته باشد که فردا کسی
 او را تکلیف بخواند که **سوم اصل** عن جعفر عن أبيه عليه السلام قال
 قال رسول الله صلى الله عليه وآله السجود بركة قال وقال رسول
 الله صلى الله عليه وآله لا تدخ المني السجود ولو على حشفة **شرح**
 الحشفة بفتح حاء بینقطة وفتح شین بانقطة وفاء واء وحدت بکرمه که انجلیت یقین
 باشد **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام از پدرانش علیهم السلام امام گفته
 که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که سجور باعث وسعت معاش است امام
 گفت که و گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که باید که وانگذاشت من سجور را
 هر چند که بر یک خمی زبون باشد **باب پانزدهم اصل باب ما یقول فی السجود**
اذا افطر شرح این باب بیان چیز است که میگوید از روزی که در چون افطار کند
 در تمام در این باب دو حدیث **اول اصل** عن جماعة عن أبيه عليه السلام
 أن رسول الله صلى الله عليه وآله كان إذا أفطر قال اللهم لك
 صمتا وعلى برزقك أفطرنا فاقبلكه وناذرتك هب الظم وأبنتك العرق

ونبي الأخر **شرح** الظم بفتح ظاء بانقطة وفتح میم و همزة و کاه میان میم و همزة
 الف میانشاء مصدر باب علم تشکی **یعنی** روایت از امام جعفر صادق از پدرانش
 علیهم السلام اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله بود باین روش که چون افطار میکرد
 میگفت که خداوند مرا بر تو روزه داشتم و بر رزقی که تو دادی افطار گردید بر تو
 کن این عمل را از ما رفت تشکی و تشرید نکند و باقیانند ثواب **دوم اصل** عن أبي
 عبد الله عليه السلام قال يقول في كل ليلة من شهر رمضان عند
 الإفطار يا إلهي أجزم الحمد لله الذي أغاثنا فحمنا وقرنا فأفطرنا
 اللهم تقبل منا وأعنا عليه وسلينا فيه وسلمنا في شهر رمضان
 وقا فيه الحمد لله الذي قضى عنا يوما من شهر رمضان **شرح** روایت
 از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که میگوید در هر شبی از ماه رمضان نزد خدا
 تا آخر ماه که سپاس الله راست که مدد کرد ما را بر روزه داشتیم و روزی داد ما را
 بر افطار کرد بر خداوند قبول کن از ما و مدد کن ما را بر این ماه و بر این وقت کن ما را
 در انجام و فراموشی ما را از ما آسان کن از ما و فراموشی ما را از ما و فراموشی ما را از ما
 آورد از ما روزی از ماه رمضان باین معنی که توفیق بخا آوردن روزه از ما و اما
باب شانزدهم اصل باب الوصال وصوم الدهر شرح وصال کبر و او و صاد
 بینقطة مصدر باب مفاعله مبالغه وصال یعنی بغایت پیوند کردن
 روزه بر روزه و آن دو قسم است اول ترک افطار در میان دوروزه بالکلیه و آن
 جایز نیست برای امت چنانچه گفت در حدیث چهارم باب سیزدهم و حدیث
 اول این باب برای بیان آنست دوم ترک افطار پیش از سجور و آن جایز است و حدیث
 دوم و سوم این باب برای بیان آنست **یعنی** این باب بیان مبالغه در وصال
 روزه بر روزه و بیان روزه همیشه است در این باب پنج حدیث **اول اصل** عن
 حسان بن مختار قال قلت لأبي عبد الله عليه السلام ما الوصال
 في الصيام قال فقال إن رسول الله صلى الله عليه وآله قال لا وصال
 في صيام ولا صمت يوم إلى الليل ولا عيش قبل ملك **شرح** ما الوصال
 سؤال از جمل و حرمت وصال و الا ظاهر اینست که الوصال بلام حرف جر باید

لا بد دوم و سوم با طه می تواند بود و برای نفی جعفر می تواند بود الملك بفتح و ضم
 که رسم و سکون لام مصلد باب ضرب صاحب چیزی شد **یعنی** روایت از
 حسان بن خنار گفت که گفتیم امام جعفر صادق علیه السلام را که جیت حال وصال
 پیر امام گفت که بدستی که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت که نیت وصال در روز
 و نه خاموشی روزی تا شب و نه ازاد کردن بند پیش از مالک شد **دوم افضل** عن
 ابي عبد الله عليه السلام قال الوصال في الصيام ان يجعل عشاءه
 سجوده **شرح** العشاء عین بنقطه و شین با نقطه و الف ممدوده طعام
 شامه التحویر بفتح سین بنقطه و ضم حاء بنقطه و راه بنقطه طعام **سحر یعنی**
 روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که وصال در روزی که جایز است
 اینست که گرداند روزی و در شامه خود را بخورد یا بخی کند که شامه بخورد و
 بجای آن سحر بخورد **سوم افضل** عن ابي عبد الله عليه السلام قال المواصلة
 في الصيام يصوم يوما و ليلة ثم يفطر في السحر **شرح** روایت از امام جعفر
 صادق علیه السلام گفت که وصال کننده در روزی که می دارد روزی و شبی و غلظ
 میکند در آخر شب یا بخی کند که این هم وصال جایز است **چهارم افضل** سألت أبا
 عبد الله عليه السلام عن صوم الدهر فقال لا تزلن كرهه **شرح**
 پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از روزه همیشه پر گفت که همیشه ماکان
 داشتیم از **عجم افضل** عن جماعة قال سألت عن صوم الدهر فذكره
 وقال لا بأس بأن يصوم يوما ويفطر يوما **شرح** کرده بصیغ ماضی غایب
 معلوم باب تفعل باب علم است **یعنی** روایت از جماعه که از رویان امام جعفر
 صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت که پرسیدم امام را از روزه همیشه
 پیر ناخوش شمر دانرا و گفت که نیست پروایی باینکه روزه دارد روزی را و افطار کند
 روزی را و اینست که اگر مرد بصوم التهادین باشد جایز است و اگر مردان باشد که
 بیان شد در شرح حدیث باب وجوه الصيام حرام است **باب مفرد افضل**
مراکل او شرب و هو شاك في الفجر وبعد طلوع شرح این باب بیان کویست
 که خورد یا آشامید برحالی که او شک دارد در طلوع صبح صادق و شک او برطرف

و اليومان من شهر رمضان فالتحرر مضجعا افطر ذلك اليوم واقضى
 ذلك يوما آخر أو أتم على صوم ذلك اليوم واقضى يوما آخر فله
 لا يكلف فطر ذلك اليوم لا تأكل أكلت مضجعا وبقصى يوما آخر **شرح**
 گفتیم امام موسی کاظم علیه السلام را که می باشد بر من بگو و روزه از قضای ماه رمضان
 پیر بخور مضجوع برحالی که بصر رسیده اما با افطار کند امروز و قضای آن بجای آن روزی
 دیگر را یا بقیه آن روز و امروز و قضای آن روزی دیگر را نیز پیر امام گفت که نه باقی غنما
 از آن روزه بلکه افطار میکند از روزی برای اینکه تو بخوری برحالی که بصر رسیده بودی
 و قضای میکنی روزی دیگر **اشتم افضل** عن علي بن أبي حمزة عن أبي بصير
 عليه السلام قال سألت عن رجل قرب بعد ما طلع الفجر وهو لا يعلم
 في شهر رمضان قال يصوم يومه ذلك ويقضى يوما آخر وإن كان
 قضاء رمضان في شوال أو غيره ففطره بعد الفجر فليفطر يومه ذلك
 ويقضى **شرح** روایت از علی بن ابی حمزه از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که پرسیدم
 امام را از مردی که آشامید بعد از طلوع فجر برحالی که او نمیداند دوماه رمضان امام
 گفت که روزه می دارد امروز بخورد و قضای میکند روزی دیگر را و اگر باشد قضای از
 رمضان در شوال یا غیر شوال پیرش آمد بعد از فجر پیر باید که افطار کند امروز بخورد و
 قضای کند **هفتم افضل** عن جماعة بن مهران قال سألت عن رجلين
 فاما فطر إلى الفجر فقال أحدهما ذأ أو قال الآخر ما أدنى شيئا قال
 فلبس كل الذي لم يمت بين له الفجر وقد حرم على الذي زعم أنه رأى
 الفجر إن الله سخر وجعل يقول كلوا واشربوا حتى يتبين لكم الخط
 الأبيض من الخط الأسود من الفجر **شرح** روایت از جماعه بن مهران گفت که
 پرسیدم امام را از دوم که برخاستند در نگاه سکونند و می پرسیدند یکی از آن
 دو که آن اینست که پیداست و گفت آن دیگر که نمیدانم چیزی را امام گفت که باید که خورد
 آنکه ظاهر شد برای او فجر و تحقیق خوردن حرام شد بر آنکه دعوی کرد این را که او دید
 فجر را بیان آن که بدستی که الله عز وجل میگوید در سوره بقره که و خوردید و آشامید
 تا آنکه ظاهر شود برای شما رفته سفید از رفته سیاه آن رفته سفید بقرت **باب**

حمد بعد از صلوات باب الفجر ما هو و متى يحل و متى يحرم الأكل شرح ابن باب
 فخریت که چیتان و کجالات میشود و کجرام میشود خوردن مثلا در این باب صحیح است
اقول صلوات عن ابي عبد الله عليه السلام قال اذا كان من ام مكثتم لصلوة الغدا
 و عمر رجل بر رسول الله صلى الله عليه و آله و هو يتصبر قد عاده ان يأكل
 معه فقال يا رسول الله قل لذن الموكدين للفجر فقال ان هذا ان لم
 مكثتوم و هو يؤذن بالليل فاذا اذن بالان فعد ذلك فامسك
شرح ابن ام مكثوم تا بیا نبوده و مكثوم یعنی نایبات و او بر خالوی خدیجه بنت خویله
 بوده و اسم او عمرو بن قیس ابن زاذان ابن الاصح بوده است و اسم مادرش عاتکه بنت
 عبد الله خزومی بوده **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که اگر
 گفتن ام مکثوم برای غنا صبح و کثرت مردی بر رسول الله صلى الله عليه و آله بخلا
 که او بخور و بخورد پس بخواند از مردی اینکه خورد با او پس انرا گفت که ای رسول
 بقیق اذان گفت اذان گوینده برای غنا صبح هر کثرت که بدستی که این مؤذن
 ابن ام مکثوم است و او اذان میگوید در شب پس چون اذان گوید بالا پس نزد ان بی
 دست ان خور و ان باز در ظاهر اخذ است اینست که چون پیش از طلوع فجر اکثر مردم در
 خواب میباشد و نزدیک شدن ان هم قول میباشد جایزست که برای غنا صبح
 و مؤذن باشد که امتیاز بسیار میان او از ایشان باشد و هر کدام وقتی معین قدا
 باشد نادان اول مردم مهیا شوند برای غنا و در اذان دوم حاضر شوند و در سجده
 و فایده نکر این اذان در ماه رمضان برای بخور خوردن بسیارست **دوم**
اصول عن ابي عبد الله عليه السلام قال الفجر هو الذي اذا ارأته معترضا
 كأنه يهاض سورة **شرح** ابن کثرت در کتاب الصلوة در باب وقت الفجر
 که باب هفتم است سورة بضم سین بینقطة و مکون و او وراه بینقطة و الف
 مدوده و مقصوره نیز میباشد موضعیت از توابع بغداد و حاکم به ان لغیا
 مایلست و از دور بر کاران نه قیامت و اقول صحیح صادق مانند ان تمامان
 میشود **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که فجر که معیار
 حرام شدن اکل و شرب و مانند انهاست در ماه رمضان ان وقت که چون پیش

شد و اکثر که خورد و آشامید بعد از طلوع فجر خیال اینکه هنوز طلوع نکرده در این باب
 هفت حدیث **اقول** صلوات عن ابي عبد الله عليه السلام انه سئل عن رجل
 لم يخرج من بيته و قد طلع الفجر و كتب من قال يوم صومه ذلك فم
 ليغيبه فان سمع في غير شهر رمضان بعد الفجر افطر فقال ان كان
 كان ليلة يصلي و انا اكل فافطرت فقال اما جعفر فقد اكل و فطرت
 بعد الفجر فامرني فافطرت ذلك اليوم في غير شهر رمضان **شرح** اضاف
 عبادت ان لغیر ان سلم علیا و علی عباد الله الصالحین و بحاجت راست چنانچه گفت
 در کتاب الصلوة در حدیث ششم و هفتم باب سی ام که باب التمسک بالركبتين الا
 والرابعة و التمسک است **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه پسند
 انعمی که بخور و خورد در ماه رمضان بعد از ان بیرون آمدن خانه خود بر خالی که
 تحقیق طلوع کرده بود صبح صادق و روشن شد بود مراد اینست که دانست که در وقت
 صبح خوردن صبح صادق طلوع کرده بود امام گفت که تمام میکند از روز خود را
 بعد از ان باید که وضو کند از این اگر بخور و خورد در غیر ماه رمضان بعد از فجر افطار میکند
 بعد از ان امام گفت که بدستی که پدیدم بود یا بنوش که در شبی غنا میکرد بر خالی
 که من بخوردم پس سلام اضافی داد پس گفت که اما جعفر پس تحقیق خورد و آشامید
 بعد از طلوع صبح صادق پس امر کرد مرا بر افطار کردم او و زاده در غیر ماه رمضان **دوم**
اصول عن جماعة بن مهران قال سالت عن رجل اكل و شرب بعد ما طلع
 الفجر في شهر رمضان فقال ان كان فام ففطر فم في الفجر فاكل ثم عاد
 فورا في قلبه صومه و لا إعادة عليه و ان كان فام فام فاكل ثم عاد
 و شرب ثم نظر الى الفجر و رأى انه قد طلع الفجر فليتم صومه و يقضي
 يوما آخر لا لله بذلك الا كل قبل الفجر فليتم الاعادة **شرح** روایت
 از جماعة بن مهران که از رویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام
 گفت که پرسیدم امام را از مردی که خورد و آشامید بعد از طلوع فجر در ماه رمضان
 پس نام گفت که اگر باشد یا بنوش که بر خاست پس نگاه کرد پس دیدم بخور و خورد
 بعد از ان برکت پس دیدم را با جعفر که دانست اینرا که در نگاه اول غلط کرده بوده یا

طلوع کرده در آشیای خوردن پس باید که تمام کند روز خود را و نیست اخذ
 کرد باشد باین روش که بر خاست پس خورد و آشامید بعد از آن نگاه کرد سوی
 فجر و دید آیا که آن تحقیق طلوع کرده بود پس باید که تمام کند و روز خود را و قضا
 میکند و بعد دیگر را برای آنکه او است اگر در خوردن پیش از نگاه کردن پس بایست
 اعاده روز **سوره اکل** قُلْتُ لَا يُؤْمِنُ اللَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَّا بِرَأْيِهِ أَنْ تَنْظُرَ
 طَلْعَ الْفَجْرِ أَمْ لَا فَقَوْلُكَ لَا يُطْعَمُ فَأَكُلْ ثُمَّ أَنْظُرْ فَأَجَلُ قَدْ طَلَعَ جَدِّكَ
 تَنْظُرْتُ قَالَ نَحْمُ يَوْمَكَ وَيَقْضِي أَمَّا أَنْتَ لَوْ كُنْتَ أَتَيْتَ الَّذِي تَنْظُرُ
 مَا كَانَ عَلَيْكَ قَضَاءُ **شرح** ضمیر مخاطب در نظرت بجای ضمیر غایب که عیال
 موصول باشد از قبیل تعالیب حال حکایت بر حال محلی است نظیر انا الذي متعلق به
 حیدره **بعض** گفته امام جعفر صادق علیه السلام را که امی میکنم کنیز یا که نگاه کند که آیا
 طلوع کرده فجر یا نه پس بگوید که طلوع نکرده پس بخورم بعد از آن نگاه میکنم از این
 می بایم از این باین روش که تحقیق طلوع کرده بود در وقت نگاه کنیز امام گفت که امام
 میگوئی بعد خوردن و قضا میکنی از آن آگاه باش بدستی که تو اگر میبودی آنکه نظری که
 نمیبود بر تو قضای آن شاید که این مستطی باشد از یاد کردن لفظ لکم در آیت سوره
 بقره حتی یبیتن لکم الخط الامیض و نظیر این مسئله گذشت در کتاب الطهارة در باب
 دوم بباب المنی و المذی بصیان القویب و الجسد که بایستی و نجس است **چهارم**
اصل سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ خَرَجَ فِي نَهْرٍ مَصْنَانٍ وَ
 أَصْحَابُهُ يَتَخَمَّرُونَ وَيَتَوَقَّعُونَ فَظَنَرَ إِلَى الْخَرَفَةِ أَذَاهُمْ فَكَفَتْ بَعْضُهُمْ وَظَنَّ
 بَعْضُهُمْ أَنَّهُ يَخْضَرُ فَأَكَلَ فَقَالَ يُعْمُ صَوْمُهُ وَيَقْضِي **شرح** بعضی باین
 بینقطه و جاه با نقطه و راه بینقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب علم است
 پر رسید امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که از خانه بیرون رفت در ماه
 رمضان بر حالی که با آن او بخور و میخورد در خانه پس نگاه کرد سوی فجر و فریاد
 ایشان را بر دست کشید بعضی ایشان و گمان کرد بعضی ایشان اینرا که او خوش طبع
 میکند پس خورد پس امام گفت که آنکه خورد تمام میکند روز خود را و قضا
 میکند **بعض** **اصل** قُلْتُ لَا يَزِيهِمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَكُونُ عَلَيْهِ الْيَوْمُ

دو نقطه در باین و راه بینقطه است حرم بصیغه ماضی معلوم باب حسن یا جمول بایست
 تعلیل لا فتم مکی است از لای نایف که بجای جمله است و قضا تقریر و فعل امر که بگوید
 دو نقطه در بالا و نشاند بایم مفتوحه یا مکسوره است التم مضارع و کسر و ضم تاء و نشاند
 میم مصدر باب ضرب با قیام اندک بر حال خود و در بعضی نسخ لا فتم است باین مضمون
 و سکون میم بصیغه مضارع مخاطب معتل العین و او ای باب علم بعضی خواب مکن و
 حاصل هر دو یک است آنکی بشدین تاء دو نقطه در بالا و تخفیف کاف و الف مقالب
 از همزه بصیغه ماضی غایب معلوم باب افتعال جعل بصیغه ماضی معلوم با جمول
 باب منع است یعنی بغیر یا نقطه و نشاند با نقطه و الف مقالب از راه بصیغه مضارع
 غایب مضمول بایست علم است علیه نایب فاعلت ذکر و کوا تا آخر اینجا است داشت
 باینکه زنی را از آیت در خوات بن جبریل باعتبار اشتغال بر این فقره است **بعض** روایت
 از امام جعفر باقر را امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز وجل در سوره بقره که
 بعضی آیه کرده شد برای شما در شبی که بعد از آنست روزه رسیدن سوی زمان
 خود میشناسی مجموع آیت را پس امام گفت که نازل شد در خوات بن جبریل رضای و بود
 باقر صلی الله علیه و آله در جعفر خندق بر حالی که او صائم بود پس باختر روز رسید بر حالی
 که او بر حال جعفر خندق بود و اهل اسلام بودند پس از نزول این آیت باین روش که چون
 خواب میکرد یکی از ایشان حرام میشد بر او خوردن و آشامیدن پس آمد خوات سوی
 مرد مشرقی که باختر روز رسید پس گفت که آیا نزد شما هست طعامی پس گفتند که نه
 حال خود باش تا آنکه راست گیر برای تو طعامی پس بگوید که نه خوابید پس گفتند که آیا
 تحقیق خواب کردی گفت آری پس گذراند شب را بر آن حال که سستی پس بیدار رسید
 بعد از آن اول روز رفت سوی خندق پس شروع کرد کاه میخورد و میشد پس گذشت تا
 رسول الله صلی الله علیه و آله پس در وقتی که رسول دید آنرا که باخوات بودند از نا توانی
 خبر داد خوات رسول را که چون شد کار او پس نازل کرد الله عز وجل در این آیت را
 و ایضا که خوردن و آشامیدن در جمیع شبهای ماه رمضان تا آنکه ظاهر شود برای شما نشانه
 سفید اندک شده سیاه که آن رفته سفید بفرست **بعض** **اصل** سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ
 اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامَ فَقُلْتُ مَتَى يَحْرُمُ الطَّعَامُ وَالشَّرَابُ عَلَى الصَّائِمِ وَ يَحِلُّ

الصَّلَاةُ صَلَاةُ الْفَجْرِ فَقَالَ إِذَا انْقَضَى الْفَجْرُ وَكَانَ كَالْفُطَيْةِ الْبَيْضَاءِ فَتَجِدُ
 الطَّعَامَ وَتَجِدُ الصِّيَامَ وَتَجِدُ الصَّلَاةُ صَلَاةُ الْفَجْرِ فَلَمَّا فِي وَقْتِ
 إِلَى أَنْ يَطْلُعَ شُعَاعُ النَّهَارِ فَقَالَ هِيَ بَابُ آتَيْنَ تَكَذَّبْتَ تِلْكَ صَلَاةُ الْوُجْهِ
شرح ضعیف که در جمع بفرست و کان تا آخری بیان آخر وقت نماز صبح است و وجه کمال
 بر تقدیر و اذاکان است و اشارت باینکه فخر در او با ظهور اندک سفیدی دارد و
 بعد از آن بتدریج بسیار سفید میشود و القبط بضم و کسر قاف و طاء بی نقطه جامهای
 که از مصر و آفریقا منسوبت بقبط بکسر قاف یعنی اهل مصر مدخول در خارج است
 از حکم ما قبل آن و میتواند بود که داخل باشد و بنا بر احتمال اول شعاع بضم شین
 با نقطه عبارت است از خطوطی که مانند نیر خورشید در ظاهر میشود بعد از طلوع بضم
 فصر افتاب از افق حقیقی و پیش از طلوع بعضی قرص افتاب از افق حسی و بعد از آن
 نیز و آن شعاع علامت طلوع بعضی قرص افتاب و خروج وقت نماز فجر است چنانچه
 ظهور برخی در جانب مغرب نیز علامت است و این ظاهر میشود از حدیث اول و دوم
 باب بیستم که باب وقت الاطمار است و بنا بر احتمال دوم شعاع عبارت است از روشنی افتاب
 که متفرق شده باشد و احاطه کرده باشد اکثر اشیاء چنانچه گذشت در کتاب الصلوة
 در حدیث اول باب دوازدهم که باب من قام عن الصلوة او سها عنها است که فلا
 تسلیها الا بعد شعاع الشمس و بیان شد و بنابر احتمال اول است لفظ ان یطلع صاحب
 قامور گفته که شعاع الشمس و شعاع بضمها الذي تراه کانه الحبال مقبلة عليك
 اذا نظرت اليها او الذي يستمر من جنوبها او الذي تراه ممتدا كما كان ساح بعد الطلوع
 وما اشبهه **بشرح** بر سید امام جعفر صادق علیه السلام را باین روش گفته که چه
 وقت حرام میشود خوردن و آشامیدن بر صایه و غروب و آید که نماز فجر است
 پس گفت که چون پهن شود فجر و چون شود مانند جامهای بافته اهل صحر که سفید
 باشد پس اینجا یعنی آن وقت حرام میشود خوردن و غروب و آید روزه و غروب و آید
 نماز که نماز فجر است گفته که پس آید نسیم در وقتی از نماز فجر تا آنکه طلوع کند شعاع
 افتاب پس امام گفت که درست آنچه گفتی که ما بر وی آن نماز که گفتی همان لطالت
 مردان در اوایل صبح صادق نماز میکند **باب نوزدهم فصل باب من قرأ آية**

الفراس کوی که آن سفیدی مهربانه است **سوم فصل** سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ
 السَّلَامُ عَنِ الْخَطِّ الْأَبْيَضِ مِنَ الْخَطِّ الْأَسْوَدِ فَقَالَ بَيَاضُ النُّهَارِ مِنْ سَوَادِ
 اللَّيْلِ قَالَ وَكَانَ بِلَالٌ يُؤَذِّنُ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَابْنُ النُّجْدِ
 مَسْكُومٌ وَكَانَ أَعْلَى يُؤَذِّنُ بِلَيْلٍ وَبُؤَذِّنُ بِلَالٌ حِينَ طَلُوعِ
 الْفَجْرِ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا سَمِعْتُمْ صَوْتِ بِلَالٍ فَدَعُوا
 الطَّعَامَ وَالتَّخَرُّبَ فَقَدْ أَصْبَحْتُمْ **شرح** بر سید امام جعفر صادق علیه السلام
 را از معنی الخط الابيض من الخط الاسود که در سوره بقره مذکور است پس امام گفت که
 مرد سفیدی در نماز سیاهی شب است اشارت باینکه من در من الفجر که بعد از آن
 مذکور است بیانیه است بیان الخط الابيض یکند امام گفت که و بود بلال باین روش
 که اذان میکند برای نبی صلی الله علیه و آله و ابن ام مکتوم نیز اذان میکند و بود و اینها
 اذان میکند در شب و اذان میکند بلال وقت طلوع فجر پس گفتی صلی الله علیه و آله
 که چون شنیدید او از بلال را پس و اگر آید خوردن و آشامیدن را چه بتحقیق
 رسیدید بصر **چهارم فصل** عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ
 احْجِلْ لَكَ ذِكْرَ لَيْلَةِ الصِّيَامِ الرَّقِيقَةِ الَّتِي تَكُونُ الْآيَةُ فَقَالَ
 زِلْتُ فِي خَوَاتِنِ بَنِي جَبْرِ الْأَنْصَارِيِّ وَكَانَ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
 وَآلِهِ فِي الْخَنْدَقِ وَهُوَ صَائِرٌ قَامِسٌ وَهُوَ عَلَى تِلْكَ الْحَالِ وَكَانُوا أَقْبَلُ أَنْ
 تَنْزِلَ عَلَيْهِ الْآيَةُ إِذَا نَامَ أَحَدُهُمْ حَرَّمَ عَلَيْهِ الطَّعَامَ وَالتَّخَرُّبَ لِمَا خَوَّاهُ
 إِلَى أَهْلِ حَبْرَةَ فَقَالَ أَهْلُ عِنْدِ كُطْعَامَ فَقَالُوا لَا قِيَمَ حَتَّى يَصْلُحَ
 لَكَ طَعَامًا قَائِمًا فَقَالُوا لَهُ قَدْ فَعَلْتَ قَالَ نَعَمْ قَبْلَ ذَلِكَ الْحَالِ
 قَاضِيَهُ ثُمَّ عَدَا إِلَى الْخَنْدَقِ فَجَعَلَ يَغْتَسِي عَلَيْهِ قَوْمٌ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى
 اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَلَمَّا رَأَى الَّذِي بِهِ أَخْبَرَهُ كَيْفَ كَانَ آخِرُهُ
 فَأَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِيهِ الْآيَةَ وَكَانُوا وَاقِعَةً يُؤَاحِي بَيْنَهُنَّ لَكُمُ الْخَطُّ
 الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَطِّ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ **شرح** الوقت مصد باب ضرر علم وحسن
 توجه سؤالات بقصد جامع و مراد اینجا جماعت است چنانچه صرح میشود در حدیث دوم
 باب التوابع که آخر ابواب است الآية منصوبت بتقدير يعرف الآية تارة آيت اينست

لاشم

هین لباس کم و انتم لباس حق علم الله انکم کتمت حقنا و انفسکم قصاب علیکم و عفا عنکم قالان
 باشر و هن و ابغوا ما کتب الله لکم و کلاوا و اشر و احرقت و یبیت لکم الخیط الایض من الخیط
 الایض من الخیز فترافقوا الصیام الی اللیل و لا تبشروهن و انتم عاکفون فی المساجد
 حد و دانه فلا تقر بها کذلک و یبیت الله ایا ته للناس لعالم یفون ظاهر این حدیث
 که در این آیت نسخ حرام بودن جماع نیت بلکه هر نسخ حرام بودن اکل و شرب بعد از
 نوبت است و در تفسیر علی بن ابراهیم منقول شده که جماع در شب های ماه رمضان مطلقا
 نیز حرام بوده و این آیت منسوخ شده و باین احتمال اقول میگویم که احلال یعنی رفع
 کراهت است و تأدیر لیلله برای وحدت است و لیلله الصیام عبارت از شب اول ماه
 رمضان و این شایسته باینکه جماع در شب اول ماههای دیگر مکروهت و موافق لغیر
 و آنچه کتاب الکحاح در حدیث سوم و پنجم باب الاوقات التی یرکب فیها البهائم که باب
 صد و چهل و یکم است بخلاف شب اول ماه رمضان زیرا که جماع در آن مستحبات
 چنانچه روایت در حدیث سوم باب التوادیر و در جمیع البیان گفته که و روی علی
 جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام کراهیه الجماع فی اول لیلله من کل شهر الا اول لیلله
 من شهر رمضان فانه یسخت ذلك فیکان الایة لباس استعاره شده برای باعث
 صفت از زنا و مانند آن باعتبار اینکه کسی که زن ندارد عفت نمیدارد غالباً و چون
 احلال جماع برای مرد مستلزم احلال آن برای زن است پس گویا که آن نیز بعد از این
 مذکور است و بیان مصلحت هر دو شده بطریق لغت و شمر تب پس هر لباس کم برای
 بیان مصلحت احلال برای مرد است و انتم لباس حق علم الله انکم کتمت حقنا و انفسکم قصاب علیکم و عفا عنکم
 زنانت و جمله علم الله برای بیان صلت اولت و مرد و بز مانی که انکم مضموم میشود
 وقت عزیمت بودند فادرفا لان برای تفریع ریخات در زمان مذکور است و لان
 عبارت از زمان زن داشت نام مرد باشر و هن برای تعبیر است و مرد اینست که در
 جمیع شب های ماه رمضان جماع بیضا یقده است حتی شب اول آن و رفع کراهت جماع
 در شب اول ماه رمضان باعتبار اینست که وقتا در صوم محبوبیت چنانچه گذشت
 در احادیث باب ادب الصائم که باب یازدهم است خوات بفتح حاء با نقطه و نشاء
 و او و الف و ناء و نقطه در باب است جبیر صم جم و فتح باء بکف و سکون زاء

لیل فافطر قبل اللیل شرح این باب بیان کس است که کان کرده که از وقت که داشت
 شب است بر افطار کرد و پیش از شب در این باب و حدیث **اول الفصل** عن معاوية
 قال سألت عن قوم صاموا شهر رمضان فغشیهم صحاب ثم سحاب أسود عینک
 غروب الشمس فظنوا أنه لیل فافطروا ثم إن الصحاب بخی فإذا الشمس
 فقال علی لکذی افطر صیام ذلك اليوم إن الله عز وجل یقول و اتقوا
 الصیام الی اللیل فمن أکل قبل أن یدخل لیل فعیب و فضاؤه لایة
آکل متعمدا شرح مشهور در سوره بقره ثم اتقوا است و ما موافق شرح میکنیم
بعض روایت از صحابه که از روایان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام
 گفت که پرسیدیم امام علیه السلام را از جمعی که روزه داشتند ماه رمضان را و پرسید
 گرفت ایشان را بری سیاه نزدیک فرود رفتن آفتاب بر کمان کردند که آن شب است
 بر افطار کردند بعد از آن بدستی که آن ابر کشوده شد پس نگاه و در آفتاب ظاهر
 شد پس امام گفت که بر آنکه افطار کرد روزه افروخت بعنوان قضا بدستی که الله
 عز وجل یکوید در سوره بقره که بعد از آن باقی دارید روزه را تا شب پس هر که خورد
 پیش از آنکه داخل شود شب را پس بر اویت قضای آن روزه که او خورد و فراموش
در اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی قوم صاموا شهر رمضان
 فغشیهم صحاب ثم سحاب أسود عینک غروب الشمس ثم أوال الله اللیل فافطروا
 بعضهم ثم إن الصحاب بخی فإذا الشمس فقال علی لکذی افطر صیام ذلك
 اليوم إن الله عز وجل یقول و اتقوا الصیام الی اللیل فمن أکل قبل أن یدخل
 اللیل فعیب و فضاؤه لایة **آکل متعمدا شرح** این ظاهر است از شرح سابق
باب بیستم فصل باب وقت الاطعام شرح این باب بیان وقت کشودن روزه
 در این باب سه حدیث **اول الفصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال
 وقت سقوط القرص و وجوب الافطار من الصیام ان تقوم بحذاء
 القبلة و تنفق الحجرة التي ترقع من المشرق فی قاذ الجارث و فته
 الزمر الی ناحية المغرب فقد وجب الافطار و سقط القرص **شرح**
 این گذشت در کتاب الصاوة در باب وقت المغرب و العشاء الاخره که باب

بقول

ششم است متفق براف و اول بقطه بصغر مضارع مخاطب باب فاعل متفق
 قته بکسر قاف و شد بدیم است یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام
 گفت که وقت غروب قرص افتاب و ثابت شد افطار از روزه وقت است آن تو
 در برابر قبله و یافتن سرخست که بلند میشود از مشرق پس چون گذشت سرخی
 از فرق سر سوی جانب مغرب پس تحقیق ثابت شد افطار و غروب کرد و قرص افتاب غنی
 مانند که ظاهر این حدیث و حدیث آمده است که وجود سرخی در جانب مشرق علامت
 عدم غروب مجموع فصول است وجود سرخی در جانب مغرب بعد از غروب علامت
 طلوع بعض فصول **دوم اصل** تمتع آبا جعفر علیه السلام یقول اذا
 غابت الحمرة و من هذا الجانب یعنی من ناحیه المشرق فقد غابت
 الشمس في شرق الارض و غیر اینها **شرح** این نیز گذشت در کتاب الصلوة و
 باب وقت المغرب یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام می گفت که چون قاف
 شود سرخی از این جانب یعنی از مشرق پس تحقیق غایب شده افتاب از ربع شرقی آسمان
 که در فوق الارض است و ربع غربی آسمان که در فوق الارض است با این معنی که هیچ
 جزء جرم افتاب در هیچ کدام از این دو ربع نیست **سوم اصل** عن الحکمی عن
 ابي عبد الله علیه السلام قال سئل عن الافطار قبل الصلوة اقول
 بعد لها قال ان كان معه قوم یحتمل ان یحبسهم عن عشاءهم
 فلیفطر معهم وان كان غیر ذلك فلیصل ویفطر **شرح** روایت از جعفر
 از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که امام پرسیده شد از کثرت روزه
 که آیا پیش از نماز مغرب بهتر است یا بعد از آن امام گفت که اگر باشد با ضایع جمیع
 می رسد که باز در این از شما به ایشان پرسید که افطار کند یا ایشان و اگر بگوید
 غیر اینها بگوید پس باید که نماز کند و افطار کند باید که ذکر قوم بعنوان مثالی باشد
 پس انتظار و کس و یک کس نیز حکم انتظار قوم داشته باشد و الله اعلم **باب بیست و یکم**
یکم اصل باب من اکل او شرب ناسیا فی شهر رمضان **شرح** این باب بیان
 کس است که خورد یا آشامد برحالی که فراموش کار است در ماه رمضان در این
 باب سه حدیث است **اول اصل** عن ابي عبد الله علیه السلام انه سئل عن رجل

یسئ فاکل و شرب ثم ذکر قال لا یفطر ایما هو شیء رزقه الله عز وجل
 فلیصومه **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه اگر پرسیده شد
 از مردی که فراموش کرد که روزه دارد پس خورد و آشامید بعد از آن بیاد آورد امام
 گفت بخور و نوش و آشامید بیان این آنکه این چیز است که روزی کرد و او را الله عز وجل
 پیرماید که باقی دارد و روزه خود را تا شب **دوم اصل** عن جماعة قال سألته عن
 رجل صام فی شهر رمضان قاکل و شرب ناسیا قال یم صومه و لکن
 علیه قضاء **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام که از او بیان امام جعفر صادق و امام
 موسی کاظم علیهما السلام است گفت که پرسیدم امام را از مردی که روزه داشت و
 ماه رمضان پس خورد و آشامید برحالی که فراموش کار بود امام گفت که باقی میدارد
 روزه خود را تا شب و نیست بر او قضا **سوم اصل** عن ابي عبد الله علیه السلام
 قال الرجل یتق کمال فی شهر رمضان قال یم صومه قاکل و شرب
 اطعمه الله **شرح** این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب **باب بیست و دوم**
اصل باب من افطر متعمدا من غیر عذر او جامع متعمدا فی شهر رمضان
شرح این باب بیان کس است که روزه را خورد دانسته بی عذر یا جامع کرد
 در ماه رمضان در این باب نه حدیث است **اول اصل** عن ابي عبد الله علیه السلام
 فی رجل افطر فی شهر رمضان متعمدا یوما واحدا من غیر عذر قال
 یفطر سنة او یصوم شهرین متتابعین او یطعم سبعمائة مسکینا
 فان لم یقدر تصدق بما یطیق **شرح** مقتضای جمع میان حدیث اول و حدیث
 دوم باب هشتاد و دوم که باب المعصک یجامع اهله است و ظاهر این حدیث در
 حدیث آمده که آنکه بحدائق اینست که این کار هر مرتبه باشد مانند کفاره طهار
 و بعضی میگویند که بعنوان تحریمت و بنا بر اول او در او یصوم و بعد از آن برای قدر
 مشورت میان ترتیب و تحریمت و محقق در شرایع گفته که الکفارة فی رمضان
 عشرون یوما و سیام شهر نیست بعد از او اطعام ستمین مسکینا بخیر از ذلک و قبل
 بل علی الترتیب و قبل یجب بالافطار بالهرم ثلث کفارات و بالحلل الکفارة
 والاقوال کثر **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که روزه

خورد در ماه رمضان دانسته بگوید یا بعد از امام گفت که از امام میگوید در
یازده سید در دو ماه در پی باطعام میدهند شصت سائل مستحق زکوة را پس
اگر فائز نباشد باشد بر هیچ کدام اینها تصدق میکند بقدری که ناب و آرد
دوم **احمد** عن حمیل بن ذریع عن ابي عبد الله عليه السلام انه سئل عن رجل
افطر يومين في شهر رمضان فقال ان رجلا اقر النبي صلى الله
عليه وآله فقال هلكك يا رسول الله فقال ما لك قال اني انا رسول
الله قال وما لك قال وقعت على اهلتي فالتصقت واستغفرت فقال الرجل
فوالذي عظمه حقتك ما تركت في البيت شيئا الا قليلا ولا
صبر قال فدخل رجل من الناس فيك من ثمنه وعشره من صاعا
يكون عشرة اصوع بصاعنا فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله
خذ هذا الله تصدق به فقال يا رسول الله على من تصدق به وقد
اخذت انك لست في بيتي قليل ولا كثير قال فخذ واخبرني الله
وانستغفر الله قال فليأخر جنا قال اصحابنا الله بدار يا عتق فقال ائتمن
او ضم او تصدق **شرح** در باج بضم دال ببقطة وفتح ياء ببقطة والفاء وجم
النازعة فوجت بتقدير انزل المكل بكم ميم يكون كاف وفتح ناء وبقطة وديلا
ذنبيل بزيك که مانند جوالست صاع مدینه نصف صاع عراق بوده **بعث** روایت
الجمیل بن ذریع از امام جعفر صادق علیه السلام اینک امام پرسیده شد از مردی
که خورد روزی از ماه رمضان دانسته بر اینام گفت که بدستی که مردی آمدند
نبر صلی الله علیه وآله که پرسید که هلاک شد ای رسول الله پرسید که چیست ترا گفت
که انرا ای رسول الله گفت که وجبت ترا گفت که جماع کردم با زن خود گفت که تصدق
کن واستغفار کن پرسید که پرسیدم با آنکه بزرگ گرو حق ترا که و لکن ناسم در خانه
خود چیزی بر آنکه را و نه بسیار از امام گفت که پرسید داخل شد مردی از مردم باز بلی علی
انرا ما که در آن بیت صاع بود میاشد ده صاع بصاع ما که در عراق متعارف
پرسید که انرا و قول رسول الله صلی الله علیه وآله که مرا که بر این حرما را پرسید تصدق
کن بان پرسید که ای رسول الله بر که تصدق کنم بان و حال آنکه تحقیق چیز دادم ترا

که من اینست که نیست در خانه من کی و نه پس جاری گفت که پرسید که از امام بخورن از انجا
خورد و استغفار کن الله تعالی را جمیل گفت که پرسید که بدستی که بدستی از امام علیه السلام
گفت و از آن ما که بدستی که امام علیه السلام در این حکایت ابتدا کرد باز کردن بدست باین
روش که گفت که از امام پرسید که از یازده و از تصدق کن بر جمیل اینست که بعضی از امام
گفت بوده من شنیدم اما از آن ما شنیدم بودند و بر او روزی در پی است و شاید
که از پدر مجلس رسول صلی الله علیه وآله اظهار عجز از حق و صوم نکرده باشد و اینجا
مستعمل شده باشد **سوم** **احمد** عن ابي عبد الله عليه السلام في رجل وقع على
اهله في شهر رمضان فليأخذ ما تصدق به على استين من سبكتها قال
يتصدق في تصدق ما يطيق **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی
که جماع کرد بان خورد در ماه رمضان پس بعد از حق و صوم شهرین متتابعین نیت
الله را که تصدق کند بان بر شصت سائل مستحق زکوة امام گفت که تصدق میکند بقدر
تجدد ناب و آرد **چهارم** **احمد** عن ابي عبد الله عليه السلام عن الرجل يصنع
بأهله في شهر رمضان حتى ينفق قال عليه السلام من لكفارة من قبل ما على الذي
يجامع **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام از مردی که با زن میکرده است
خورد در ماه رمضان تا آنکه آب منی میدهد از امام گفت که بر او است از کفاره مثل آنچه بر
کمر است که جماع میکند **پنجم** **احمد** عن ابي جعفر عليه السلام عن رجل يهتد
عليه شهوة انه افطر يومين شهر رمضان فليأخذ ما تصدق به على استين من سبكتها قال
يتصدق في تصدق ما يطيق **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام از مردی که در ماه رمضان
فرا افطار کرد و در شهر رمضان استغفار کرد و از آن امام پرسید که از آنکه و ان
قال نعم فان على الامام ان يهتد به حتى ينفق **شرح** حکم بقتل در شوق اول مقید است
بمقبول و کی ظاهر میشود از حدیث آخر از آخواب اینکه بون و ها و کاف و ضمیر راجع
به رجل صبیغ بصارح غایب معلوم باب علم باب افعال است اللهمك بفتح نون و سکون
هه و الا نهانک از ان بسیار کردن کسی باضرا یا معقول است **یغفر** پرسیده شد امام علیه
السلام از مردی که کواهی دادند بر او کواهی که او افطار کرد از ماه رمضان سه
روز از امام گفت که انرا پرسیده میشود که آیا بر تو هست در افطار نمودن در ماه رمضان
کواهی پرسید که بدستی که بر امام است اینکه گفت و را و کوئید که آری پس بکنج

که بر امام است اینکه از آب بسیار کند و از زدن **ششم اصل** عن جماعة قال سألته
عن رجل وجعل في شهر رمضان وقد أفطر تلك حرزات وقد وقع إلى الإمام
تلك حرزات قال يقتل في النار **شرح** روایت از جماعه که آن راویان امام
جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی
که یافته شد در ماه رمضان برحالی که تحقیق افطار کرده یا در روزه روز تحقیق
برده شد سوئی امام سه بار امام گفت که کشته میشود و بار سوم **هفتم اصل** عن
آبي عبد الله عليه السلام في الرجل يلاعب أهله أو جاريتة وهو في
فشاء شهر رمضان قلت فقه الماء فيمنك قال عليه السلام من الكفارة
مثل ما على الذي يجامع في شهر رمضان **شرح** فببقه بسين بيقطه و
يكفطه وفاق بصيغه مضارع غائب معلوم باب ضرب وضررت وهر ادابت
که آب من حرکت میکند پیش از اراده او آن حرکت را هر ادبانی در دفع از دست
بید و میاندازد که حرمت در اصل جایز می آید در کتاب التکلیف و بعض احادیث
باب الخفضه و تکلیف البهيمه که باب صد و هشتاد و سوم است پس ما فاقبت
میان این حدیث و آنچه می آید در حدیث بیجم باب الرجل يصوم وهو يلا الصيام که با
چهل و دوم است زیرا که انزال که اینجا مذکور است حرام با الاصله است و آنچه می آید
در مصباح با الاصله است و میتواند بود که دفع منافات باین روش باشد که مراد باینچه
می آید جماعه فی انزال باشد و تغیر انزال غلیظه باشد از آن **یغم** روایت از امام
جعفر صادق علیه السلام در مردی که بازی میکند یا زن خود یا کنیز خود برحالی
که او در فتنای ماه رمضان است پس سابق میشود و او آب منی با جمعی که منی در راه
حرکت میکند پس انزال میکند دانسته بدست خود و مانند آن امام گفت که روایت
از کفار مثل آنچه بر کسی است که جماع میکند در ماه رمضان و کفار آن مذکور
شد در حدیث باب و هم که باب وجوه الصيام است **هشتم اصل** عن عبد
الرحمن بن أبي عبد الله قال سأله عن رجل أفطر يوماً من شهر رمضان
متعمداً قال يصعد في عشرين صاعاً أو يقضي مكانه **شرح** روایت از
عبد الرحمن بن ابی عبد الله که آن راویان امام جعفر صادق علیه السلام است

گفت که پرسیدم امام را از مردی که افطار کرد و روزی از ماه رمضان دانسته امام گفت
که تصدق میکند به بیت صاع و صاع مدینه است بتفصیل که گذشت در حدیث دوم بن
باب وضا میکند بجای آن **نهم اصل** عن أبي عبد الله عليه السلام في رجل أفطر يوماً
و هو صائم وهو صائم فقال إن كان استكثرها فعليه كفارة وإن كان
وإن كانت طاعتها فعليه كفارة وعليها كفارة وإن كان
أكثرها فعليه كفارة ضربت ضرباً سوطاً يضرب الحدي وإن كانت طاعة
ضربت ضربة وعشرين سوطاً وضربت ضربة وعشرين سوطاً **شرح** روایت
از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که جماع کرد با زن خود برحالی که او روزه دار
و آن زن نیز روزه دارد در ماه رمضان گفت که اگر باشد با یزوش که جر کرده باشد
آن زن را پس بر اوست دو کفاره و اگر آن زن باشد با یزوش که خواست باشد کار او را پس
بر اوست یک کفاره و بر آن زن است یک کفاره و اگر باشد با یزوش که جر کرده باشد
آن زن را پس بر اوست دزدن بیجا تا بانه که ضف حد ثبات و اگر آن زن باشد با یزوش
که خواسته باشد کار او را زنده میشود و اگر بیت و حج تا زیاده و زنده میشود و اگر نیست
حج تا زیاده **باب بیست و نهم اصل** باب الصائم يقبل و يبايع **شرح** یقبل یقبض
و باه بیکفطه بصيغه مضارع غائب معلوم باب تقبلت **یقبض** این باب بیان روزه
دار است که بوسه میکند و دست بیدن زن میرساند و این باب سه حدیث **اول**
اصل عن أبي عبد الله عليه السلام أنه سئل عن رجل عيش من المرأة شيئاً
أو طيب ذلك صومه أو ينقضه فقال إن ذلك يكره للرجل الشايع
مخافة أن يسيقه المني **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام که او
پرسیده شد از مردی که دست میرساند از زن چیزی را آیا باطل میکند آن روزه او را یا نه
پس گفت از این نام گفت که بدستی که آن مکره است برای مرد جوان از مردی که سباده
کند و از منی **دوم اصل** عن أبي عبد الله عليه السلام قال لا تنقض الفسقة
الصوم **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام که نمیشکند بوسه
روحه لا **سوم اصل** عن منصور بن حازم قال قلت لأبي عبد الله عليه
السلام ما تقول في الصائم يقبل الجارية والمرأة فقال إنما الشئ

الكبير مثلي ومثلك فلا بأس وأما الشاب الشبق فلا فإنه لا يؤمن ولا يقبل
 احكام الشيوخين قلت فما ترى في منلي يكون له الحارمية قبل اعيانها فقال له
 انك تشق يا با حازم كيف طعمك قلت ان شبعني اضرني وان جعت
 اضعتني قال كذلك انا فكيف انت والشاء قلت ولا تمنني قال ولكني
 يا با حازم ما اشاءت شيئا ان يكون ذلك مني الا فعلت **شرح** حازم جاء
 بيقطه والف وكبر زاي بانقطه است **يعني** روايت ان منصور بن حازم كه كبت او
 ابو حازم است كفت كه كفتتم انا جعفر صادق عليه السلام را كه چه ميكوني در صايم
 كه بوسه ميكند كنيز را و زناي امام كفت كه اما پدر كهن سال مثل من ومثل تو پس نيت
 پر واي و اما جوان قند شويوت پس كه چه بدستي كه او و ما مون نيت يا با معني كه براد
 تر من ازال هست و بوسه يكي از دو شهوت است يا با معني كه نزد بكت يا نزال كتم كه پس
 چه مي بيني در مثل من كه مي باشد و را كنيز پرازي ميكند يا او پس امام كفت مرا كه
 بدستي كه تو هر كينه مايلي جماع اي ابو حازم چگونه است خوردن تو كه كتم كه اگر از وسط
 مايلي بجانب سديق ميشوم ضرر به پستانها را و اگر مايلي بجانب كرسي مي شوم ضرر به
 ميكنم را امام كفت كه چنان من نيز چگونه تو و زنان يا با معني كه اگر جماع ميكني پاره
 كتم كه و نيت چيزي از حرمت امام كفت كه وليك من اي ابو حازم مخصوصا هم چيزي از جماع
 را اينكه صادر شود از من مگر آنكه درم **باب بيت و حمار را به باب بغير احب**
الكثير في شهر رمضان وغيره فلو انما الفصل الى ان يصبح او احتلم بالليل والليلان
 اين بابيت در بيان آنكه جنب دانسته شد در شب در ماه رمضان وغيره اين پس ترك
 كرد غسل را تا آنكه صبح رسد يا حتم شد در شب و روز در اين باب پنج حديث **اول**
اصح عن ابي عبد الله عليه السلام انه قال في رجل احتلم اولا الليل واقاما
 من اقبله ثم نام مع امراة في شهر رمضان حتى اصبحت قال يوم صومته ذلك
 ثم يقضي و اذا افطر شهر رمضان وكنت تغفر ذنوبك **شرح** روايت از امام
 جعفر صادق عليه السلام اينكه او كفت در عهدي كه حتم شد در اوقا شب يا جماع كرد
 بارت خود بعد از آن خوابيد داشته در ماه رمضان تا آنكه صبح رسيد امام كفت كه
 باقي بيدار نوز و خود را تا شب بعد از آن قضا ميكند از اجزاي افطار كه ماه رمضان

يا با معني كه چنان در روز نعيد افطار كنند قضا ميكنند بعد از آن در شوال بياصله و استغفار
 ميكند صاحب كل اختيار و خود را بر او ايست كه اين عمل را است اما كفايه ندارد بلكه محض
 قضا دارد **شرح** **اصح** عن محمد بن مسلم عن ابي عبد الله عليه السلام انه قال سالت عن
 الرجل صيبا تجاريا في شهر رمضان قبل ان يغسل قال يوم
 صومته ويقضي ذلك اليوم الا ان يندقي قبل ان يطلع الفجر فان
 افطر ماء ليقضي او يفتق قطع الفجر فلا يقضي **شرح** روايت از محمد بن مسلم
 السلام محمد بن ابراهيم امام جعفر صادق عليه السلام كفت پرسيدم امام را از عهدي كه جماع
 ميكند يا كنيز در شب در ماه رمضان بعد از آن مخصوصا بد بيش از آنكه غسل كند امام كفت كه
 باقي بيدار نوز و خود را تا شب بعد از آن قضا ميكند از اجزاي افطار كه ماه رمضان
 قضا ميكند اگر افطار كند تا آنكه كرم كرده شود يا انچه كشيده شود پس طلوع كند فجر پس قضا
 نيكند از نوز و خود را تا شاد است يا اينكه اگر از نوز غسل نداشته باشد اصلا قضا ميكند
 افطار و طاهر اخلاص و حديث سابق ايست كه بر هر نوزي كه نوز ندارد و الله اعلم **سوم**
اصح عن ابن بكير قال سالت ابا عبد الله عليه السلام عن الرجل يجنب
 ثم ينام حتى يصبغ الا صوم ذلك اليوم تطوعا فقال اليس هو يا اخي يا
 ما بينه وبين يصف النهار قال وسالت عن الرجل يحتمل بالليل في شهر
 رمضان يومه كما هو فقال لا بأس **شرح** روايت از عبد الله بن بكير كفت
 كه پرسيدم امام جعفر صادق عليه السلام را از عهدي كه جنب ميشود دانسته بعد از آن
 مخصوصا تا آنكه صبح رسد يا در وقت بيدار از نوز يا بعنوان نافله پس امام كفت آيا نيت اينكه
 او مختار است در نوز نافله در زمان كه همان او و بيان نصف روز است اشارت
 باينكه ابطال روزه قطع بعد از زوال آفتاب را كه است مغالطه دارد اگر كليفي را با نوز
 شاد را نوي كفت كه پرسيدم امام را از عهدي كه حتم شد در روز در ماه
 رمضان يا قضا ميكند از نوز و خود را تا شاد است يا با معني كه جنب مي ماند دانسته
 پس امام كفت كه نيت برواي **جماع** **اصح** عن ابن سنان قال كتب ابي الى ابي
 عبد الله عليه السلام وكان يقضي شهر رمضان وقال اني اصبحت
 والغسل واصابني جنابة فلم اغتسل حتى طلع الفجر فاجابته عليه السلام

وان

انوز در روزه نميداند
 و باينكه

لا أقسم بهذا اليوم وصم غد **شرح** این سنن بکرمین احمال عبدالله دارد و احمال
 محمد و اهل الفضل بکرمین با نقطه و سکون سین بی نقطه آنی که مهمتا باشد برای غسل بخت
 غین و او در و اصابت حالیه است بر تقدیر و قد اصابت است فلم اغتسل عطف
 بر اصابتی **یعنی** روایت از ابن سنن گفت که نوشت پدرم سوی امام جعفر صادق
 علیه السلام و بود با بنوش که قضا می کرد ماه رمضان و گفت در آن مکتوب که وید
 که من بجهت رسیدم با آب غسل برحالی که تحقیق بر خورده بود در اجابتی بر غسل
 نکردم تا آنکه طلوع کرد خورشید و اینست که اندک غسل داشتم و بیشتر نشد تا طلوع خورشید
 جواب داد امام علیه السلام که ویده می دانی و در روز داری **بجمله فصل**
 سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الرجل يجنب بالليل في شهر
 رمضان فينسى أن يغتسل حتى يتيقن بذلك جماعة أو يخرج منه
 رمضان قال عليه قضاء الصلوة والقوم **شرح** بعض مروج حقیقی
 و منصوب لفظی می تواند بود جمعه اینجا یعنی هفت است بجز مروج لفظی و منصوب لفظی
 می تواند بود **یعنی** رسیدم امام جعفر صادق علیه السلام از مردمی که جنب می شود
 در ماه رمضان بر فراموش می کند یا بر آنکه غسل کند تا آنکه می کند و آن فراموشی هفت یا بر آن
 می رود ماه رمضان امام گفت که بر اوست قضای نماز و وید **باب بیت و بجمه فصل**
باب کراهیه الاغتسال بالماء للصائم **شرح** الکراهیه بضم کاف و او بی نقطه
 و الف و کراهه و تخفیف یا و دو نقطه در پایین و صد باب علم ناخوش شود **یعنی**
 این باب بیان ناخوش شدن مروج غرض در آب برای صائم است در این باب شرحیست
اف الاصل عن أبي عبد الله عليه السلام قال الصائم لو شرب في الماء ولا
 يرتقي رأسه **شرح** يستغفر بكون وفاء و غیر بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم
 باب استعالت الاستسقاء و اگر گفتن در آب لایافی و ناهیه می تواند بود و صام
 هر دو یکست و بر هر تقدیر لایافی مرفوعست **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام
 گفت که صائم را میگوید در آب و غیر و در آب سر او **دوم فصل** عن أبي عبد الله
 عليه السلام قال لا يرتقي الصائم ولا الخمر رأسه في الماء **شرح** لای
 مروج و بدل صائم و غیر است **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت

که و غیر و در صائم و نه هر و سر او در آب **سوم فصل** عن أبي جعفر عليه السلام
 قال الصائم لو شرب في الماء و شرب على رأسه و شرب في الثوب
 و شرب في الخمر و شرب في البور یا و شرب في الثوب **شرح**
 صامت صام و بی نقطه و فند یا و بی نقطه بصیغه مضارع غایب مجهول یا معلوم باب ضارب
 و بنا بر اقل ضمیر مستتر راجع بماء است و بنا بر اولی جمع مضارع است و مفعول محذوف تفعیل
 صبت الماء بضم بون و صام و بی نقطه و ماء بی نقطه بصیغه مضارع غایب مجهول باب
 ضرب است و در دوم بصیغه معلوم نیز می تواند بود الضم بفتح فون و سکون صاد کب
 کون بجزیر المروحه بکس و سکون راء بی نقطه و فتح و او و عاء بی نقطه و اذن البور یا جمع
 یا و بی نقطه و سکون و او و کس راء بی نقطه و تخفیف یا و دو نقطه در پایین و الف ممدود
 اینجا با ف و می شود انی و مانند آن بغير یغیر یا نقطه و سین بی نقطه بصیغه مضارع غایب
 معلوم باب ضرب است **یعنی** روایت از امام محمد باقر علیه السلام گفت که صائم قرار
 میگیرد در آب و بخت می شود آب بر سر او و حتی مجویید بجامه نرزم بعد از غرضت
 بفرجه حدیث آمده و آب پاشی کرده می شود بپار زدن و آب پاشی کرده می شود جبر
 در این باب و غیر و سر خود را در آب **چهارم فصل** عن أبي جعفر عليه السلام
 يقول لا تفرق ثوبك الى بكائك وهو رطب و أنت صائم حتى
 تعصر **شرح** لا تفرق برای با نقطه و قاف بصیغه مضارع مخاطب باب افعال تعصر
 بعین بی نقطه و صام و بی نقطه و راء بی نقطه بصیغه مضارع مخاطب باب ضرب منصوبت
یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام می گفت که چنانچه جامه خود را روی
 طاق خود در حالی که آن جامه قیامت و قضا باشد پاشی تا آنکه فزنی آن جامه را **الکروبی**
 که تجویز قرار گرفت در آب لازم دارد تجویز الزا و فحصر **کویم** که این حکم قیاس است
 و باطلت چنانچه می آید در حدیث بجمه نایب می و دوم **بجمله فصل** عن أبي عبد الله
 عليه السلام قال لا يرتقي الصائم في الماء قال لا يارت
 ولكن لا يرتقي فيه ولا رأسه **شرح** لا يرتقي في الماء لا يارت في الماء
 بقرجه **شرح** رسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از صائم که قرار میگیرد
 در آب گفت که نیست بر روی و لیک و غیر و در آب و زن قرار میگیرد در آب و بنا

جلدك

که زن بر سر آرد آب را بفرج خود ظاهر این اینست که مرد بفرج زن در آب است که
آب تا شک او مثلا باشد زیرا که آب بالا نمی رود از سوراخی مگر بعد از سطح بالای آن
آب والله اعلم **شرح** **اصول** عن مثنی الخياط والحسن الصبقل قال سألت أبا
عبد الله عليه السلام عن الصائغ يقيس في الماء قال لا ولا الخمر قال
وسأله عن الصائغ يقيس الخمر قال لا **شرح** افروغیة قال سأله
بابه که لفظ حدیث از یک راویست و دیگری بلفظ دیگر نقل کرده بر می تواند بود که هیچ
ضمیر راوی اول یا راوی دوم باشد و می تواند بود که افروغیة را ضمیر را جامع آن بکل واحد
باشد یعنی روایت از مثنی کرده فروش و حسن جلا دهند و تفسیر گفت که بر سیدم
امام جعفر صادق علیه السلام را از انصاف که ایافروغیة و در آب گفت که نه و نه هر
راوی گفت که و بر سیدم امام را از انصاف که ایافروغیة باشد جامه ذکر کرده شده که فرقی
نشده باشد امام گفت که نه **باب بیست و ششم اصحاب المخفضه والانتفاء**
للصائم **شرح** این باب بیان آب در دهن کردن و اینست که در این باب برای صائم است
در این باب چهار حدیث است **اول** **اصول** عن أبي عبد الله عليه السلام في الصائم
يتوضأ للصلاة فيدخل الماء حلقه فقال إن كان وضوءه وضوءه في الصلاة
فريقه فليس عليه شيء وإن كان وضوءه وضوءه فإفالة فعليه القضاء
شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام در صائم که وضو می سازد برای نماز پس
داخل میشود آب در وقت مخفضه حلق او راوی اختیار او بر امام گفت که اگر باشد وضو
او برای نمازی که فریضه است پس نیست بر او چیزی و اگر باشد وضوی او برای نمازی
که نافله است پس براوست قضا **دوم** **اصول** عن أبي عبد الله عليه السلام في الصائم
يقضم قال لا يبيع ريقه حتى يترقى ثلث مراتب **شرح** بیاید بیک نقطه و
عین بیک نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب علم است رقیه بکمره بیک نقطه و می توان
یا در نقطه در پایین و قاف است بترقی بیاید بیک نقطه و ذای با نقطه و قاف بصیغه مضارع
غایب معلوم باب خبر مضویست یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام
در صائم که مخفضه میکند امام گفت که در غنیمت آب دهن خود را تا آنکه آب دهن را در
سه بار **اصول** عن أبي عبد الله عليه السلام في الصائم يقضم فليست

قال نعم ولكن لا يبالغ **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام در صائم که آیا
مخفضه میکند و استنشاق میکند گفت که آری ولیکن مبالغه نمیکند در آنها تا مبادا
که آب حلق او رسد اندام دهن را از راه بینی **حجامه** **اصول** عن يونس قال الصائم في
شهر رمضان يستأثر من شاة وإن قضمه في وقت فريضة فدخل الماء
حلقه فليس عليه شيء وقد حرصوا أنه وإن قضمه في غير وقت فريضة
فدخل الماء حلقه فعليه الإعادة والافضل للصائم أن لا يقضم
شرح یونس بن عبد الرحمن انشقاق راویان امام موسی کاظم و امام رضا علیهما السلام است
و آنچه او در کتاب خود گفته نقل از آنکه علیهم السلام است الف لام در الضایم بر روی عهد
خاصیت بعضی صائم که آب را با اختیار او رسیده باشد در وقت مخفضه و می تواند بود که
برای غیر باشد یعنی روایت از یونس گفت در کتاب خود که صائم در نماز رمضان سوال
میکند هر وقت که خواست و اگر مخفضه کند در وقت نماز فریضه پس داخل شود آب
حلق او را بر نیست بر او چیزی و تحقیق باقی مانده بحال خود روزه او و اگر مخفضه کند در
غیر وقت نماز فریضه پس داخل شود آب حلق او را پس براوست قضا و بهتر اینان قسم
صائم اینست که مخفضه نکند در بارانی دیگر **باب بیست و هفتم اصحاب الصائم**
مقیا و یذبح الفی او یقبل **شرح** مقیا بقاف و یذبح در نقطه در پایین و هر چه بصیغه
مضارع غایب معلوم باب تفعل است یذبح بذا یا بنقطه و ذای بیک نقطه و عین بیک نقطه
بصیغه مضارع غایب معلوم باب منع است یقبل بقاف و سیر بیک نقطه بصیغه مضارع
غایب معلوم باب ضریات الفطر یضغ قاف و سکون لام بیرون تا آخر کسریه زیرا
از معاد خود بسبب امتلاء معد و بر هم خوردن طبیعت و عوارض ایجاد می نماید چیزی از
معد عوارض است و اینکه داخل فضای دهن شود یعنی این باب بیان صائم است که با اختیار
می کند یا با اختیار آید و راوی با هر سه چیز از آن معد بحلق در این باب شش حدیث
اول **اصول** عن أبي عبد الله عليه السلام قال إذا نقي الصائم فعلقه قضا
فلا ترك اليوم وإن ذرعه من غير أن يتقي فليتم صومه **شرح** روایت از
امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون با اختیار او مخرج صائم پس براوست قضا
از روز و اگر قی آید و نالی آنکه با اختیار او کند پس باید که باقی دارد روزه خود را و اینست

که قضا بر او نیست زیرا که اتمام در شوق از آن نیز ما مورد است **در اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا نقيت الصائم فقد افطر وان ذرعه من غير ان ينفثا قلبه الصومه **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون با خیار کند دونه در این محقق افطار کرده باشد یعنی که بر اوست قضای آن و اگر بی آن باشد و ای آنکه با خیار کند پس باید که باقی دارد دونه خود را با یعنی که بر او نیست چنان گذشت در شرح سابق **سور اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی الذی یلدغه اللق و هو صائم قال یم صومته ولا یقضي **شرح** این ظاهر است از شرح سابق **جهان اصل** عن ثمار بن موسی عن ابی عبد الله علیه السلام قال سالت عن الرجل یخرج من حیوفه الفلک حتی یبلغ الحلق ثم یرجع إلى حیوفه وهو صائم قال لیس یقضي **شرح** قلس یعنی قامت و سکون لام و بین بینقطه ایضا عبارت از طعامی که از معده بالا آید **بعضی** روایت از چهارمین موسویان امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که بیرون می آید از معده او طعام تا آنکه میرسد بخلاف او بعد از آن می خورد و سوی معده او بر خالی که او صائم است امام گفت که نیست چیزی با یعنی که قضا ندارد **بعضی اصل** سئل ابی جعفر علیه السلام عن الفلک یفطر الصائم قال لا **شرح** قلس ایضا احتمال مصدر دارد چنانچه در شرح عنوان باب مذکور شد و احتمال طعام دارد چنانچه در شرح حدیث سابق مذکور شد بطور بیغیر مضارع غایب معلوم باب نضر و ضرب و افعال و تفعلیل می تواند بود **بعضی** پرسیده شد امام محمد باقر علیه السلام از قلس که آیا مجوز اند صائم را گفت که نه مگر اینست که قضا ندارد **ششم اصل** عن جماعة قال سالت عن الفلک وهو الحشاء یرتفع الطعام من حیوف الرجل من غیر ان یكون نفثا وهو فائز فی الصلوة قال لا یفتقر ذلك فی الصلوة ولا یقطع صلوته ولا یفطر صیامه **شرح** الجماء یعنی چیزی و بین با نقطه و الف جمده آمده از ف در وقت بر هم خوردن معده لا یعنی بختون و قاف و صا بینقطه متعدلات و می تواند بود که بصاد با نقطه باشد و بر هر تقدیر بیغیر غایب معلوم باب نضر است **بعضی** روایت از جماعه که از راویان امام جعفر صادق و امام موسی

کظم علیهما السلام است گفت که پرسیدم امام را از قلس و آن روایت بیان این آنکه بالا و آید طعام از معده مردی آنکه قلس بر خالی که او ایستاده است در نماز است امام گفت که نافرست یکسان وضوی او را و نمیرد نماز او را و نمیخواند و نه او را **باب بیست و هشت اصل** **باب فی الصائم یخیر فی دخول الخمار شرح** این بابیت در بیان صائم که نجاست میکند و داخل میشود تمام را در این باب چهار حدیث است **اقول اصل** عن الحکمی عن ابی عبد الله علیه السلام قال سالت عن الصائم یتخیر فقال انی اتخوف علی ما یخوف علی نفسه قلت ما ذا اتخوف قلت انی اتخوف ان آتی بخل الخمار قال لا بأس ما لم یختر **شرح** غشیان یعنی غش و با نقطه و فتح شین با نقطه و بار و دو نقطه در باب است یغیر باشد سه نقطه و و او و راه بینقطه بیغیر مضارع غایب یا غایب باب نضر مضروب و مع فوج می تواند بود زیرا که بتقدیر آن یغیر است با در هر برای ملاقات و ضمیر را مع صائم است المزمع بکرم و نشد بدیده بینقطه صغیر **بعضی** روایت از تحلی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از صائم که آیا نجاست میکند امام گفت که بد رستی که من میترسم بر او و ایضا میترسد بر خودش گفت که چه چیز را میترسی بر او گفت بهوشی را یا ایضا که بر آن کجاست شود با و صغیر و با عت این شود که حلاج او کند بخوراند آن چیزی که خورده مرا که اگر قوت داشته باشد بر آن عمل و نیز سایر چیزها یا نجاست میکند یا نه گفت که آری اگر خواهد **دفعه اصل** سالت ابی عبد الله علیه السلام عن الخمار فی الصائم قال نعم اذا لم یخف صغیرا **شرح** جماعت بکرم یا بینقطه است نعم بکرم و سکون عین بینقطه و فتح میم از افعال مدح است **بعضی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام از نجاست برای صائم گفت که خوبست چون نترسد یعنی را بیان این شد در شرح حدیث سابق **سور اصل** عن ابی جعفر علیه السلام انک سئل عن الرجل یدخل الخمار وهو صائم فقال لا بأس ما لم یختر **شرح** روایت از امام محمد باقر علیه السلام اینکه او پرسیده شد از مردی که داخل میشود خمار را بر خالی که او صائم است پرسید که نیست بر و ای ما ذام که نترسد یعنی را **بعضی اصل** سالت ابی عبد الله علیه السلام عن الرجل یدخل الخمار وهو صائم

فقال لا بأس شرح ابن ظاهر بن ابراهيم سابق باب بيت ونفس لكل باب الفتا
 يعطى بصبغة اخذ الدهن او يحترق شرح يعطى بين بينقطة وعبير يقطر وطاه
 بينقطة بصيغة مضارع غايب مجهول باب ضرر ومع وافعال ت يصب بهذا بينقطة
 ولشد يد باء يقطر بصيغة مضارع غايب مجهول باب ضرر است يحنن بجاه بينقطة
 وقاف بصيغة مضارع غايب معلوم باب افعال ت يحنن اين بابيت در بيان صاه
 كه داخل كره شود در بين او دواي و رنجته شود در كوش او و رنج يا حقت كن در بين
 باب شش حديث اول الفصل عن حماد بن عمار عن ابي عبد الله عليه السلام
 قال سالت عن الصائم يكتسب اذ نكه يصب فيها الدماء قال لا كراين
 به شرح بشك بين بانقطة بصيغة مضارع غايب معلوم باب افعال ت اذ نكه
 مضروب ومفعول اشكر است يصب بصيغة مجهول ومعلوم ميتا نود يعني
 روايت ان حماد بن عمار از امام جعفر صادق عليه السلام گفت كه پرسيدم امام را
 انصائم كه شكايه دارد كوش خود را يا يعني كه كوش او در ميگذا يا رنجته ميشود
 در آن دو نام گفت كه نيت برواي بان دوم الفصل سالت ابا عبد الله عليه السلام
 عن الصائم يصب في اذنيه الدهن قال لا بأس به شرح ابن ظاهر بن ابراهيم
 سابق سوم الفصل عن محمد بن محمد انه سالت عن الرجل يحرق بكونه العلة
 في شهر رمضان فقال الصائم لا يجوز له ان يحرقه شرح روايت از احمد
 بن محمد بن عيسى كه از ابو ان امام رضا و امام محمد تقى و امام على بن عبيد الله السلام است
 اينكه او پرسيد امام را از مردى كه حقه ميگذايد يا او افق در ماه رمضان
 بر امام گفت كه صائم روايت او اينكه حقه كند روايت كه حقه را بايد كه در
 شب كند چون ضرورتى نيت در جملة ان زوا كه حلت حرام است از ازاى كه
 استمراري مي دارد چهارم الفصل سالت ابا عبد الله عليه السلام عن
 الصائم يحترق ويصب في اذنيه الدهن قال لا بأس الا التعوط قاله
 بكثرة شرح التعوط يفتح سين بينقطة و تخفيف سين بينقطة مخفوفه
 وسكون واو و طاء بينقطة دواي كه در بين رنجته شود وان مضروب و مستثنى
 منقطع است يعني پرسيدم امام جعفر صادق عليه السلام ان الصائم كرامات

ميكند و رنجته ميشود در كوش او و رنجته گفت كه نيت برواي با نكه گفتي است معوط جانا
 نيت چه باشد نيت كه ان مكروه است بجملة اصل عن علي بن جعفر عن اخيه موه
 عن جعفر عليه السلام قال سالت عن الرجل قال امرأة يخلعها ان
 يكسها خلا الدماء وهما صائمات قال لا بأس به شرح روايت از علي بن جعفر
 از پدرش موسى بن جعفر عليه السلام گفت پرسيدم امام را از مردى كه از زن كه آيا حليلت
 باشد اينكه بعنوان شياى داخل خود كند و از ابريخالى كه ايشان روزه داران باشند
 امام گفت كه نيت برواي ششم الفصل عن محمد بن الحسن عن ابيه قال
 كتبت الى ابي الحسن عليه السلام ما تقول في اللطف يستدخلك
 الانسان وهو صائم و كتبت لا بأس به شرح اللطف يفتح
 لام و ففتح طاء بينقطة اندك خبري يعني روايت از محمد بن حسين بن ابي الخطاب از پدر
 گفت كه نوشته سوي امام على بن الحسن عليه السلام كه چه ميكوي در اندك خبري كه داخل
 خود ميگذايد از او از راه پاين بر خالى كه اوصافه است پس نوشت كه برواي نيت است
 باب سى امراض باب الكحل والذود للصائم شرح الذود و يفتح ذال بانقطة
 و ضم زايه بينقطة وسكون واو و زايه بينقطة دار كه در چشم ناستيد ميشود يعني اين بان
 بيان صمه و داروست بر اى صائم در ابر باب سده حديث اول الفصل عن ابي جعفر
 عليه السلام في الصائم يكحل قال لا بأس به لكن يطعم ولا شراب شرح
 روايت از امام محمد باقر عليه السلام در صائم كه صومه ميكند گفت كه نيت برواي بان
 بيان اينكه صومه نيت خوردن و نه آشامدن دوم الفصل عن سعد بن سعد
 الا عن علي بن الحسن ايضا عليه السلام قال سالت عن رجل يصب في اذنيه
 في شهر رمضان هل يذرع عتة بالنها وهو صائم قال لا بأس به اذا
 أقطر ولا يذرها وهو صائم شرح روايت از سعد بن سعد بن ابي اناس
 مضاعف عليه السلام گفت پرسيدم امام را از كسى كه بر رنجور را و او در چشم در ماه رمضان آيا بايد
 ميكند چشم خود را در روزه خالى كه اوصافه است امام گفت كه دارو ميكند چشم را بچون
 افكار كند و دارو ميكند چشم را بر خالى كه اوصافه است روايت كه اگر در چشم بر رنج
 كند و ضرر بان نيز باشد تا خبر دواي آن ناستد افطار ناهست سوم الفصل عن حماد بن

۲۲۱
 مثل

مثلا

بن خن قال سالت عن التحلل للصائم فقال اذا كان كحل لثمنه
 ولكن له طعم في الحلق فلا بأس به **شرح** روایت از جماعة بن مهراين که از او یان
 امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام گفت که برسدیم اما از سره برای
 صلوات بر کت که چون باشد سره که نیت در آن مشک و نیت از سره در جگر چایچه
 در سره که صبر دارد می باشد بر نیت بروای بان **باب سی و یکم اصل باب التحلل**
للمصائم شرح این باب بیان سوال کردنت برای صائم در این باب چهار حدیث
اف الاصل سالت انما عبد الله عليه السلام عن النبي صلى الله عليه وآله فقال
 نعم كذا ان الله ارشاه **شرح** برسدیم امام جعفر صادق علیه السلام سوال
 کردن برای صائم بر کت که خوبست سوال میکند در وقت روز که خوات **نعم**
اكمل عن الحلبي عن أبي عبد الله عليه السلام قال سالت عن الصائم
 فبشاك قال لا بأس به وقال لا تشاك ليوالك تطيب **یعنی** روایت از
 حلبي از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که برسدیم امام از انصاء که سوال میکند
 گفت که نیت بروای بان و گفت که سوال میکند بمسواکی که قرآن باشد باب و کلام
 یا مانند لها **سور اصل** عن أبي عبد الله عليه السلام انه كره للصائم
 ان يشاك ليوالك تطيب وقال لا يقصر ان يشاك ليوالك تطيب **یعنی** روایت
 پیغمبر حق لا یبقی فی شیء **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام
 اینکه او اخفش غنم بر وی صائم اینرا که سوال کند بمسواکی که قرآن باشد و گفت که صبر
 نمیرساند اینکه ترک مسواک بخورد و آب مثلا بعد از آن فاشند از آنرا که باقی نماند و
 چیزی بخورد **سور اصل** عن أبي عبد الله عليه السلام في الصائم يطيب
 ضرته قال لا ولا يذم فاه ولا يشاك يعود تطيب **یعنی** روایت
 از امام جعفر صادق علیه السلام در صائم که آیا میکند و قال خود گفت که نه و بنویس
 آورد نمیکند در خود را و مسواک نمیکند بمسواکی که قرآن باشد بیان این شد در حدیث
 سابق **باب سی و دوم اصل باب التطيب والتحجان للمصائم شرح** بیکر طاه
 بنقطه و سکون باد و بنقطه در باین و باد بکفطه در اصل مصدر باب صر است
 خوشحالی و تم و مستعمل میشود در خوشبویی یعنی بوی خوش دارد و مانند معنی

مصدر است که فاه باد و است با صفت را بیکه غالب نفع آن می باشد بدن خود را حاکم
 خود و مانند آنست مثل بخور کردن و بوی اندازیدن آن ادراک میکند و صاحبش ادراک
 نمیکند مگر در اوایل غالباً و مراد اینجا معنی دوام است از تحجان بفتح راه بنقطه و سکون
 باد و بنقطه در باین و باد بنقطه آنچه بوی خوش را بد و از قبل طیب که مذکور شد
 نیست مثل زکس و کل کلابی و کاهی معروف که بر لسان خوش بوست و کاهی مخصوص از لایز
 دمان می باشد **یعنی** این باب بیان خوشبویی و بیان استنجام ریحات برای صائم در این
 باب پنج حدیث **اول اصل** عن جعفر عن أبي عبد الله عليه السلام ان علياً صكوا
 الله عليه كسرة المسك ان يطيب به الصائم **شرح** روایت از امام جعفر
 صادق از پدرش علیهما السلام اینکه علی صکوات الله علیه تا خوش بوی مشک را بیدار
 که خود را خوش بوی کند بان صائم **دوم اصل** سمعت أبا عبد الله عليه السلام
 يقول عن الحسن بن علي قال قلت له قال لا تشاك ليوالك تطيب **یعنی** روایت از
 و آخر بنی بعض اصحابنا ان الاخا جمر كانت شمته اذا اصاموا وقالوا ان الله
 ليسك الخ **شرح** مراد باخا جمر است الخ جمر بضم جیم و شد بد و او مفتوح
 و صبر بنقطه جمع جاعل کرسکان و یکسون و او کرسکی **یعنی** شنیدیم از امام جعفر
 صادق علیه السلام نهی میکرد از زکس کردن زکس برای صائم بر کت که قرآن شود چرات
 این نهی بر کت که برای اینکه که آن ریحان مجبور است و جبر داد بعضی یاران ما اینکه
 مجبور بودند با نوز و ش که بوی می کرد زکس را چون روزه می داشتند و میگفتند که آن
 نکاه میداد و کرسکان را زکس می کرد و میگفتند که کرسکی را تا به صائم نوز نیاورد
سور اصل كان أبو عبد الله عليه السلام اذا صام تطيب بالطيب ويقول
 الطيب خفة الصائم **شرح** بود امام جعفر صادق علیه السلام باین روش که چون
 روزه می داشت خوشبو میکرد و خوشبویی و می گفت که خوشبویی بخف روزه دار
 سستی که که نزد یک و شود اما نیت باینکه چون در صایه کاهی بوی میداد و کوی
 نزدیک او شود ادراک آن میکند پس تلا فی ان بطیب مسقی است و مراد بطیب اینجا
 غنم شاد است بقرینه حدیث اول این باب **سور اصل** قلت لا یحیی عبد الله
 الصائم لیسیم الریحان والطيب قال لا بأس به وروى أنه لا تشاك ليوالك تطيب

قال

لَا تَكُنْ يَكْرَهُ لَمْ أَنْ يَتَكَلَّفْ بِهِ **شرح** يتم فحين بانقطه وندیدیم در اول بصیغه
 مضارع غایب معلوم بایا افعال التام بود یا نیک کسی دیگر را چیزی و در دوم ان
 باب مضارع است التام بفتح شین اوله بوی چیزی و باین منافع میشود توهم ساق
 میان این دو روایت **یعنی** گفتیم امام جعفر صادق علیه السلام را که ای اصحاب میو یا نه یا
 و خوشبویی را گفت که نیست بر وای بان و روایت کرده شده اینکه صایم بومیکنند بجای
 برای اینکه شان اینست که مکروهست برای صایم اینکه لذت جوید بر بخان **جواب**
 قلت لابي عبد الله عليه السلام الخاضع بقضي الصلوة قال لا قلت تقصير
 الصوم قال نعم قلت من أين جاء ذلك قال إن أول من فاسد ليس قلت
 والصائغ يستنقع في الماء قال نعم قلت قبل أن يوافق حاجته قال
 لا قلت من أين جاء ذلك قال من قال قلت الصائغ لكم الزحجان قال لا
 لا تَكُنْ لَدَى قَوْمٍ يَكْرَهُ لَمْ أَنْ يَتَكَلَّفْ بِهِ **شرح** من این جاء ذاد و جاست تمام لکن
 تعب است و لهذا در جواب سادگوست که این قیاس است بیل بهاء بکفطه و شد بلام
 بصیغه مضارع غایب معلوم باب مضارع البلی بفتح باء کردن باب و مراد اینجا است
 که بفرمان باشد چنانچه کثرت در حدیث سوم و چهارم باب بیت و پنج من ذالک
 خبر مبتدای محذوفست بتقدیر هذا من ذالک و من تعیضیه است و مراد اینست که این
 نیز که تویم کردی از جمله قیاس است **یعنی** گفتیم امام جعفر صادق علیه السلام را که آیا
 خایض قضا میکند نماز را گفت که نه گفت که آیا قضا میکند روزه را گفت که آری گفت
 که انکما آمدان قضا امام گفت که اول کسی که قیاس کرد البلی است بیان قیاس البلی
 کثرت در کتاب العقل در حدیث هجدهم و بیستم باب بیست که باب البیع والمرای
 و المقتایر است و بیان وجه این تقاضا کثرت در کتاب الحیض در حدیث چهارم
 باب هجدهم که باب الخاضع بقضي الصوم ولا تقضي الصلوة است باین روش که هر وقت
 شب نمازهای طهره دارد پیش قضا نمازهای ایام حیض شکست بخلاف حدیث
 گفتیم و ای اصحاب قدامیکم در باب گفت که آری گفتیم آیا پس نمیکنند جامه را که بر بدن
 اوست گفت که نه گفتیم که انکما آمدان قضا است گفت که این نیز از جمله آنست که البلیس
 کرده گفتیم که صایم بومیکنند بجای آنکه لذت جوید و مکروهست

برای صایم اینکه لذت جوید برای خود بخلاف اینکه لذت جوید برای دیگران در طیب
 و ما سئلان **باب سی و نهم اصل نایب مضاعف العلق للصائم شرح** مضاعف بفتح
 سیم و سکون مضاعف بانقطه و غیر بانقطه مصدر باب مضاعف است العلق بکسر عین
 بانقطه و سکون لام مصطکی و ما سئلان **یعنی** این باب بیان خاییدن مصطکی است مثلا
 برای صایم و این باب در حدیث **اول اصل عن الحاکمی عن أبي عبد الله عليه**
السلام قال قلت للصائغ يَصْغُ العَلَقُ قال لا شرح روایت از زحلی از امام
 جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت که آیا صایم چنانچه مصطکی را امام گفت که نه
دوم اصل عن محمد بن مسلم قال قال أبو جعفر عليه السلام يا محمد إنك
أن تصنع علقا فإني مصغعا اليوم علقا و أنا صائغ فوجدت في نفسي
مغنة **شرح** روایت از محمد بن مسلم گفت که گفت امام محمد باقر علیه السلام که ای
 محمد در روزی که از یکدیگر خوردید و اینرا که خایید مصطکی را در روزی که فیه بضرورت
 چه بکنی کسی که من خاییدم امر من مثل مصطکی را برای ضرورتی بخالی که من صایم بودم
 بعنوان نافله پس یافتیم در حدیث از آن چیز را اشارت باینکه بعضی از آن با البلیس
 فرموده و در آن اشارت باینکه نلذذ بان بهم میرسد و آن مکروهست چنانچه کثرت
 در حدیث آخر نایب سابق **باب سی و چهارم اصل باب في الصائم يذوق القدر**
و يترك الفرج شرح القدر بکسر قاف و سکون دال ببقطه و راه ببقطه دیک و
 بفتح قاف مصدر باب مضارع و بر هر تقدیر مراد اینجا مطبوع در دیک است فوق
 برای بانقطه و شد بد قاف بصیغه مضارع غایب معلوم باب مضارع الزوق بفتح
 زای و جوازیدن جوجه و ما سئلان بد من حوز الفرج بفتح فاء و سکون راه ببقطه
 و راه بانقطه بجه حیوان و کاه میستعمل میشود در خصوص جوجه مرغ و مراد اینجا
 معنی اولست بقرینه ذکر حدیث سوم در تحت این عنوان **یعنی** این بابیت در بیان
 صایم که چه وقت مطبوع در دیک را بدین خود مضطر اند بچیز را در این باب چهارم
 حدیث **اول اصل عن الحاکمی عن أبي عبد الله عليه السلام أنه سئل**
عن المرأة الصائغة تصنع القدر فتذوق المرققة تنظر إلى زوجها
لا بأس به فقال وسئل عن المرأة تكون لها الصبي وهي صائغة

فَقَصَّصَ الْحَبْرَ وَيُطْعَمُ قَالَ لَا بَأْسَ وَالطَّيْرَانِ كَانَ لَهَا شَرَحُ الطَّيْرِ
 منسوب ومفعول فعل عذ وقت بتقدير يطعم الطير يعني روايت از حلي از امام
 جعفر صادق عليه السلام اينكه او پرسيد شما زن صائمه كه مي نيزد طعام ديكت يا
 بر مي خيزد شور بار بار حالي كه نظر ميكند سوي آن طعام كه آيا فكر چوشت و آيا بخت است
 يانه پس امام گفت كه نيست پروايي بان حلي گفت كه و امام پرسيد شما زن كه ميانه
 او را طفل بر حالي كه آن زن صائمه است بر مي خيزد يا ناز و ميخوردان طفل را امام گفت
 كه نيست پروايي و ميخورد مرغ را نيز كه باشد و **دوم اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام
 قال لا بأس للطباخ والطباخة ان يذوق المرق وهو صائم **شرح**
 ضمير مستتر در ذوق و ضمير هو را جمع بطباخ است و حكم طبابخه نيز معلوم ميشود **دوم**
 روايت از امام جعفر صادق عليه السلام گفت كه نيست پروايي براي مرد بزرگ و زن
 بزرگه اينكه چشند شورايي ديكت را بر حالي كه او روزه دار باشد **سوم اصل** عن ابي عبد
 الله عليه السلام قال ان فاطمة صلاتها علىها كانت تقصع للسنن ثم تلتها
 صلى الله عليها وهي صائفة في شهر رمضان **شرح** روايت از امام جعفر
 صادق عليه السلام گفت كه بدستى كه فاطمه صلى الله عليها بود باي زوش كه ميخايد برآ
 حسن بعد از آن حسين صلى الله عليها بر حالي كه او صائمه بود در ماه رمضان **چهارم**
اصل سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الصائم يذوق الشيء ولا يبعه قال
 لا **شرح** پرسيدم امام جعفر صادق عليه السلام را از صائمه كه آيا ميتواند چيز را ذوق
 نيزد از امام گفت كه نه هر اديت كه خايدن سبزه و مانند آن كه بضر و زني باشد و چيز
 آنكه فرو نبرد منزه عن است **باب سي و سيم اصل** باب الصائم يزدرد و تخامته
و يدخل حلقه الذاب **شرح** يزدرد براي با نقطه و ذاب بيقطه منقلب از تاء و ذاب بيقطه
 و ذاب بيقطه بصيغه مضارع غايب معلوم بابا افتعال غايب ضم نون و تحقير طاء
 با نقطه و الف و تحقير ميم بالغض است كه در ماضى ياسبه بهم ميرسد يعني اين
 بايست در بيان صائمه كه فرموده بطير خود را و داخل ميشود در حلقه و مگر در اين باب
 دو حديث **اقول اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام قال لا بأس بان يذوق
 الصائم طعامه **شرح** روايت از امام جعفر صادق عليه السلام گفت كه نيست

بطلان باينكه فرموده صائمه بطير خود را كه از تاء و ذاب بيقطه منقلب از تاء و ذاب بيقطه
دوم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام عن ابيه عليه السلام ان عليا
 عليه السلام سئل عن الذاب يذوق الصائم قال ليس عليه قضاء
 لا انه ليس بطعام **شرح** ضمير لا نه را بجهت بصدور داخل طعام بفتح طاء بيقطه انما
 صدر رباب علم است بمعني خوراك يعني روايت از امام جعفر صادق عليه السلام
 نيزه و ان عليهم السلام اينكه حلي عليه السلام پرسيد شما زن مگر كه داخل ميشود حلقه
 صائمه را اختيار او گفت كه نيست و اوقصاي زيرا كه آن دخولي مگر نيست خوردن چيزي
 چون و اختيار او است **باب سي و ششم اصل** باب الرجل يقص الحائض والمحصاة
والقوة **شرح** يقص بفتح ياء صا بيقطه بصيغه مضارع غايب معلوم باب بضر و علم
 يعني اين باب بيان مرد نيست كه ميكند اكثر را و سنك زينه را و استخوان خرما را در
 وقت روزه در اين باب دو حديث **اقول اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام في
 الرجل يعطش في شهر رمضان قال لا بأس بان يقص الحائض **شرح** روايت از امام
 جعفر صادق عليه السلام در مردى كه تشنه ميشود در ماه رمضان گفت كه نيست پروايي
 باينكه ميكند و باشد اكثر را **دوم اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام يقول
 الحائض في قعر الصائم ليس به بأس فأما القواة فلا **شرح** شنيدم از امام جعفر صادق
 عليه السلام ميگفت كه اكثر در دهان صائمه نيست بان پروايي بر انا استخوان خرما
 بر خوب نيست زيرا كه اجزا از آن جدا ميشود و مزه ميدهد بخلاف اكثر و سنك زينه
 كه در عنوان باب مذکور است **باب سي و هفتم اصل** باب الشيخ والعجوز يضعان
 عن الصوم **شرح** ذكر شيخ وعجوز ايضا بعنوان مثال بقرينه حديث ششم و هفتم
 اين باب بر مرد و زن كه است كه ضرر ميشود و در افطار براي حفظ خودش و در اخلافت
 در اين حاصل و مخرج كه مذکور ميشود در باب آينده زيرا كه افطار را بنان براي حفظ
 شيرست و لذت را فطار مانند شيخ و عجز را زانرا معتبرست بخلاف افطار حاصل و
 مخرج چنانچه مذکور ميشود **دوم اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام في قول
 الله عز وجل وعلى الذين يطعمونه فدية طعام مساكين قال الشيخ

از روزه م

الكبر والذى يأخذه العطاش ونحن قوله عز وجل فمن استطاع فاطعام
سبيلهم فيجبنا قال من تموض أو غطاش **شرح** يطبقونه در فرائض مشهوره
بعض مصارع غایب معلوم بابا فاعالت وضمیمه منسوب الجمع بصیام آیام معلوم
است پس جمع در صا کون باعتبار جمع و آیام است بقرینه حدیث آینه الالهات
مانند طوق کسوف در محالی بودن میان آن و قدرت بر چیزی بی وسعت قدره
بر آن پس انچه واجب غواهد بود بدلائل آیت سوره بقره لا یكلف الله نفسا الا و سعه
و انچه هر دو ممکن است و اولی بنا سبب است با آنچه و انچه حدیث چهارم و ششم و هفتم
این باب بطریقی در مجمع البیان گفت که قرأ ابو جعفر و نافع و ابن عامر قد طعم
مساکین علی اضافة فدیة الطعام و جمع المساکین و قرأ الباقون فدیة منة طعام
رفع مسکین و موجد مجرور العطاش بضم عین و بیقطة و تحقیف طاء بیقطة در
تشنه یعنی سوزش در دهن بروشی که صاحبش صبر بر تشنگی نتواند کرد **یعنی** روایت
از امام غنی باقر علیه در قول الله عز وجل در سوره بقره که ویرجعت که میان خالی
میکند روزه آیام ماه رمضان را طعمای طعام چند سایل مستحق زکوة امام گفت که مراد
بهر کس است و آنکه فرومیکرد او را در تشنگی مثلا شاد داشت باینکه روزی آن قوم
جماعت باطل نیست و قصاص ندارد اما چون میان حال است برای ضرورت فدیة دارد
و پیوسته شد از قول الله عز وجل در سوره مجادله که هر که وسعت در قدرت نداشته
باشد صیام شهرین متتابعین را پس واجب بر او طعام دادن نیست مسکین است گفت
که عدم استطاعت از بیماری است یا از تشنگی است **دفعه اول** سالت یا النحر
علیه و التلم عن التبخیر الکبر و العجز الکبر و التبخیر عن
الصوم فی شهر رمضان قال تصدق فی کل یوم بمئة حنطة **شرح**
نائیت التي تصدق که در اصل تصدق بوده است باعتبار عجز و حکم شکر بکبر
نیز از آن معلوم میشود **یعنی** پرسیدم امام موسی کاظم علیه التلم را از پیرو هر کس
سال و پیرزن کس سال که سست میشود اندوخته در ماه رمضان امام گفت که نصیحة
میکند در هر روز که بخورد و چهار یک صاع کند **سوم** **دفعه اول** عن عبد الله
بن مسنان قال سالت عن رجل کبریه عن صوم شهر رمضان

قال تصدق کل یوم بما یخرج من طعام و منک من **شرح** روایت از عبد الله
بن مسنان که از روایت امام جعفر صادق علیه التلم است با آن امام موسی کاظم علیه التلم
نیز گفت پرسیدم امام را از هر روزی کس سال که سست شدن روزه ماه رمضان امام گفت
که نصیحة میکند در هر روز آنچه کفایت میکند از طعام مسکینی **حجابه اول** سمعت
ابا جعفر علیه التلم يقول التبخیر الکبر و العجز الکبر و التبخیر عن العطاش لا حرج
عليهما ان یفطر فی شهر رمضان و تصدق کل واحد منهما فی کل
یوم بمئة من طعام و لا قضاء علیهما فان لم یفقدوا فلا تنفی علیهما **شرح**
شنیدم از امام غنی باقر علیه التلم میگفت که هر کس سال و آنکه با اوست در تشنگی نیست
حرجی بر ایشان در این که خورند در ماه رمضان و تصدق میکند هر یکی از ایشان در هر روز
چهار یک صاعی از آن می و نیست قضای ایشان بر اگر قدرت نداشته باشند بر صیقة
پس نیست چیزی بر ایشان **دفعه اول** عن ابي عبد الله علیه التلم فی قول الله
عز وجل و علی الذین یطعمونه فدیة طعام مساکین قال الذین كانوا
یطبقون الصوم قاصداً لهم کبراً و عطاشاً و شبه ذلك فعلت بهم
کل یوم مئة **شرح** كانوا یطبقون اخبار است از زمان تنزیل این آیت وفادار قاصداً بهم
مانند است مثل نادی فوج ریه فقال و بعضی میگویند که كانوا یطبقون اخبار است از زمان
گذشته عمر جمعی که تنزد را داشت وفادار قاصداً بهم برای تعقیب است صاحب جمیع
البیان نقل کرده این احتمال را در تفسیر این آیت از سیدی و حمل کرده این حدیث را بر آن معنی
غایب که حمل آیت بر این احتمال بسیار خلاف ظاهر است و بعضی بر توهم اینست که اطاعة
معنی وسعت در قدرت است و این باطلست زیرا که اطاعة مأخوذة از طوق بفتح طاء
و سکون و او را ن دو معنی دارد اول فاداه دوم توعی از قدرت که بغایت ضعیفست
این را نیز در نهایی گفته که در حدیث عامر بن فهیر و کل اعز می خواهد طوقه ای افشایه
و هو اسم لمقدار ما یسکن ان یفعله مثله منه و قد تکرر فی الحدیث **یعنی** روایت از امام
جعفر صادق علیه التلم در قول الله عز وجل که مذکور شد در حدیث اولی این باب
امام گفت که مورد آیت جمعیت که در آن وقت محالی میکرد اند روزه را بیان این کبر عجز
نموده باشد از کس سالی و در تشنگی یا سستی انچه مذکور شد پس بر این است برای هر روز و چهار

يصبه العشاء حتى يخاف على نفسه قال لا يشرب بعد ما يمسيك رمة ولا يشرب حتى يروى **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که برنجور و او را در وقت شبی تا آنکه میترسد بخودش گفت که می توانی بعد از آنکه بخورد از آنکه او را و نمی توانی تا آنکه سرد آب شود **مفهم فصل** قلت لا ابي عبد الله عليه السلام ان لنا قسایا وشبابا لا یقدرون على الصيام من شدة وما یضیئهم من العطر قال لا یشرعوا یفقدوا قرونی به نفوسهم وما یجحدون **شرح** گفته امام جعفر صادق علیه السلام که اگر کسی که ماریست دختران و پسران که قدرت ندارند بروزه از سختی آنچه برنجور و ایشان از رفتن کی امام گفت که پس باید که ایشانند بعد از آنکه شلی شود بان نفوس ایشان و بعد از آنکه میترسند که اگر ایشانند ضرر عظیم باشد

باب سی و هفتم فصل باب الحامل والمرضع یضعان عن الصوم **شرح** این باب

بیان زن آبستن و زن شیرده است که مست میشوند دروزه در این باب بعد از آنکه **اصل** یبغی أن یجفع علیها السلام یقول الحامل المرفیة والمرضع القلیة اللبن لا یخرج علیهما أن یفطرا فی شهر رمضان لانهما لا یطعمان الصوم وعلیهما أن یتصدق کل واحد منهما فی کل یوم یفطر فی یوم من طعام وعلیهما قضاء کل یوم أفطر تأخیرا تقضیا به بعد **شرح** المرفیة بقائه وراء بی نقطه و ماه یک نقطه بصیغه اسم فاعل باب افعال زن آبستن که نباید در نزد یک کرده باشد نفی خرج اینجا غیر نفی خرج است در حدیث چهارم باب سابق زیرا که مرد اینجا نفی خرج در مقدار اوطار است و در آنجا گذشت در اصل اوطار است بقرینه حدیث ششم و هفتم باب سابق طاقه اینجا یعنی میان خالی کردن است چنانچه بیان شد در پنج حدیث اول باب سابق وجوب تصدق و قضا منبر بر اینست که حامل و مرضع مانند شیخ و مجبورند باعتباری و مانند مریم و مسافران باعتباری دیگر زیرا که ضرورت اطفال را ایشان به ارضاست که بر طرف میشود **یعنی** شنیده از امام محمد باقر علیه السلام می گفت که زن آبستن که نزدیک کرده باشد نباید نوزاد شیرده که که بشیر باشد نیست خرج بر ایشان در اینکه افطار کند در ماه رمضان بهر مقدار که خواهند زیرا

که ایشان میان خالی میکند روزه را یا بمعنی که چون روزه ایشان صحیح نیست اصلا بوضایقه مجبورند و بر ایشانست اینکه تصدق کند هر یکی از ایشان در هر روزی که افطار میکند و در این چهار باب صاعی از کند می و بر ایشانست قضای هر روزی که افطار کردند بیان این آنکه قضا میکند از آن بعد از فارغ شدن از آن مانع **باب سی و هفتم فصل باب حد المرضی الذي یجوز للرجل ان یفطر فی شهر رمضان** **شرح** این باب بیان مریضه و مرضی است که در این شهر مرد را مثلا اینکه افطار کند در آن در این باب هفت حدیث **اول فصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال یجوز للمریض ان یفطر فی شهر رمضان فبعثت ابی اویس عبد الله علیه السلام یفطر فیها حل ورنیت وقال أفطر وصل وآنست فاعل **شرح** و لید بفتح و او و کسر لام است صبیح بفتح صاد بی نقطه و کسر یاء یک نقطه است حمیت بفتح بی نقطه بصیغه ماضی مجهول تکلم وحده از ثلاثی مجرد است و معلوم این معلوم نیست **یعنی** روایت از ابی عبد الله علیه السلام که گفت که کتب کردم در مدینه بکوز در ماه رمضان بر فرستاد سوی من امام جعفر صادق علیه السلام کاشه را که در آن سر که و روزه زن یقین بود و گفت که نظاره کن و نماز گزار بر خال که نوشت باشی **دوم فصل** عن ابن اذینه قال کتبت الى ابي عبد الله عليه السلام است له ما حد المرضی الذي یفطر فی شهر رمضان والمرضی الذي یدفع صاحبہ الصلوة من قیام قال یل الإنسان علی نفسه بصیرة و قال ذاك الیه هو آخله بنفسه **شرح** از ابنه بضم هاء و فتح ذال بی نقطه و سکون یاء و دو نقطه در پایین و نور است الا فان مبتدات جمله علی نفسه بصیرة خبر مبتدات و این از سوره قیامت و مذکور شد در کتاب الایمان و الکفر در احادیث باب صدقش از آدم و در کتاب الطهارة در حدیث پانزدهم باب بیت و سوم و در کتاب الصلوة در حدیث سوم باب شصت و چهارم **یعنی** روایت از عیسی بن اذینه گفت که نوشتم سوی امام جعفر صادق علیه السلام می پرسیدم او را که چیست مریضه مرضی که افطار میکند در آن صاحبش و مریضی که و امیکند از صاحبش نماز را ایشانده امام گفت که بلکه آدمی بر نفس او است بصیرتی که حجت است میان او و الله تعالی و گفته که آن مریضه مقبوض است سوی او او را تا ترست بحال خودش را و اینست که اگر خوفی در نفس او هست از ضرر روزه و نماز را ایشانده ترك آن میکند و الا فلا **سوم فصل** عن سما

فَالسَّالَةُ مَا حَذَرَ الْمَرْضَى الَّذِي يَجِبُ عَلَى صَاحِبِهِ فِيهِ الْإِفْطَارُ كَمَا
 يَجِبُ عَلَيْهِ فِي الشَّرِّ مَنْ كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ قَالَ هُوَ مَوْقِفٌ عَلَيْهِ
 مَقْضُ الْبَيْتِ فَإِنْ وَجَدَ ضَعْفًا فَلْيَغْظُرْ وَإِنْ وَجَدَ قُوَّةً فَلْيَصُمْ كَانَ
الْمَرْضَى **شرح** ضمه عليه راجع بحدت وظرف نایب فاعل نیت بلکه نایب فاعل
 ضمه مستند وموقن است وضمه اليه راجع بجمع ضمه هو است وظرف اینجا نایب
 فاعلت **یعنی** روایت از مساعره که از روایان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم
 علیهما السلام است گفت که پرسیدم امام را که چیست مرتبه مرضی که واجب میشود
 بر صاحبش در آن افطار چنانچه واجب میشود بر او در سفر بابت سوره بقره که من گفتم
 منکم ریضا او علی سفر بیان این شد در شرح حدیث دوم باب هفتم امام گفت که
 امین کرده شده است بر آن تفویض کرده شده سوی اوست پس اگر بایستی دل را
 از خوف ضرر برین باید که افطار نکند و اگر بادر قوت دل را برین باید که روزه دار دماه
 رمضان باشد و هر چه باشد مراد اینست که مرضی گاهی شدت دارد و احوال ضربه
 نمیرساند بلکه نفع میرساند و گاهی مرض شدت ندارد و اما از ضرر میرساند پس
 مدار بر لطیفان و عدم اطمینان خاطر صاحب الفت **حجابه اصل** عن ابي عبد الله
 الله عليه السلام قال الصائم اذا خاف على عيبيه من الزملا فطر
شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که صایم چون ترسد بر وجه
 خود بسبب در دجتم افطار میکند **حجابه اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام
 في الرجل يجهد في رايه وجعا من صلح شد بد هل يجوز له الا افطار
 قال لا الا صلح صلحا تاما بد و اذا لم تحم حتى شديده و اذا لم يلدت
 عينا و لمدا شد بد فقد حل له الا افطار **شرح** صلح و جمع و رمدت بضم
 ماخر مجهول مجر دست **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام دومی که
 می باید در سر خود ردی اندر دومی که سخت است یا او میشود او را افطار امام گفته
 که چون در دسیر هم رساند در دسری سخت و چون تب کند تبی سخت و چون در دسیر
 شود در دجتم او در دجتمی سخت پس تحقیق جلال شد برای او افطار **ششم اصل** عن
 سيف بن عميرة عن بكير بن أبي بكر الحضرمي قال سأله ابي يعقوب ابا

عبد الله عليه السلام وانا اسمع ما حذَرَ الْمَرْضَى الَّذِي يُتْرَكُ مِنْهُ الصَّوْمُ
 قَالَ إِذَا لَمْ يَسْتَطِعْ أَنْ يَصُومَ **شرح** عجزه بفتح عين يبقطه و كسر صيم است حصر می
 بفتح حاء ببقطه و سكون صاد باقطة وراء ببقطه منسوب بحضر موت که شهرت
 درین یعنی ابا عبد الله علیه السلام کلام سیف است و ضمیر مستتر راجع به بکیر است
یعنی روایت از سیف بن عمیر از بکیر بن ابی بکر حصر می گفت پرسید امام را بدم میخورد
 امام جعفر صادق علیه السلام را بخالی که من می شنیدم که چیست مرتبه مرضی که ترک
 کرده میشود پس بیان روزه امام گفت که چون وسعت در قدرت نداشته باشد
 که بخور خورد و دفع ضرر روزه بان کند مراد اینست که ضرر روزه گاهی دفع میشود و آن
 بیمار با بیرونش که بخور خورد پس بر این قسم میخورد چنانست افطار مکرر تا که ماضی بخورد
 خونریز داشته باشد **هفتم اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام قال ان كنت
 أم سكرة رحمته الله عليها عيها في شهر رمضان فامرها رسول الله صلى
 الله عليه وآله ان تظفر و قال عشاء الليل لعينيك رد **شرح** عيها
 منصوب و مفعول انشكت است عشاء بفتح عين ببقطه و شير باقطة و الف
 ممدوده است ردی بفتح راء ببقطه و كسر والي ببقطه و سكون باء و هسه است **یعنی**
 روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که شکایت بهم رسانیدم سلمه رحمت
 علیها از چشمش را یعنی که در چشمم بهم رسانید در ماه رمضان پیرا بر کرد او را رسول الله
 صلى الله عليه وآله و آله باینکه افطار کند و گفت که شامه شب برای چشم تو بدست **هفتم اصل**
 قلت لا يبي عبد الله عليه السلام ما حذَرَ الْمَرْضَى إِذَا نَقَعَ فِي الصَّيَامِ قَالَ ذَلِكَ
 الْبَيْتُ هُوَ أَعْلَمُ بِتَقْيِيمِ إِذَا قَوِيَ فَلْيَصُمْ **شرح** تقويون و قاف و ها بصيغة
 ماضی غائب معلوم باب منع با علم است **یعنی** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام
 که چیست مرتبه بیمار چون صحیح شود در روزه امام گفت که آن مفوض میوایست
 او را تا نرسد بحال خود چون قوت بهم رساند و خاطرش جمع شود از ضرر پیر باید
 که روزه دارد **باب حمله اصل** **باب من في اوطيه رمضان** **شرح** این باب بیان
 کسی است که پیوسته شد با و در رمضان با یعنی که قضای رمضان سابقا نکند و تا
 رمضان دیگر در این باب سه حدیث **اول اصل** عن محمد بن مسلم عن أبي

یضد

جعفر و ابی عبد الله علیه السلام قال سألتهما عن رجل عرس فلم یجبه
حتى أدركه رمضان الآخر فقال لا إن كان برأ ثم توالی قبل ان یلک
الرمضان الآخر صام الذی أدركه و تصدق عن کل یوم یذین طعام
علی سبکین و علی قضاءه و ان کان لم یزل مرصا حتى أدركه
رمضان الآخر صام الذی أدركه و تصدق عن الاقل لکل یوم مئذ علی
سبکین و لکن علی قضاءه **شرح** برایا یکقطه و ده بنقطه و هجده بصغیر
غایب معلوم باب ضرر منع است و ان باب علم و حسن نیز عیاشد توانی و او و یون
و الف منقلب از یاء بصغیر ماضی غایب معلوم باب تقاض است **بعضی** روایت است
محمد بن مسلم از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیه السلام گفت پرسیدم ایشانرا از مردی
که چهار شایس روزه نگرفت تا آنکه در یافت و از رمضان دیگر پرسیدند که اگر بود یا نه
که صحیح شد بعد از آن سستی بر خود دیت یا نه معنی که کاهلی کرد پیش از آنکه در یابد و او
ان رمضان دیگر روزه میداد از رمضان که در یافت و از تصدق میکند از هر روزی
چهار بک صاعی از کدو و مثلاً بر مسکین و بر اوست قضای رمضان گذشته و اگر بود یا نه
که پیوسته چهار روز تا آنکه در یافت و از رمضان دیگر روزه میداد از رمضان که در یافت
او را اگر صحیح باشد و تصدق میکند از رمضان اول برای هر روزی چهار بک صاع
بر مسکین و نیست بر اوست قضای **دوم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام فی الرجل عرس
فیذیکه شهر رمضان و یخرج عنه و هو یوم یض و لا یصح حتی یذیکه
شهر رمضان الآخر قال تصدق عن الاول و یصوم التانی فان کان
صح فیهما لیکفها و لم یضیم حتی أدركه شهر رمضان الآخر صامها
جمعاً و تصدق عن الاول **شرح** روایت از امام محمد باقر علیه السلام در عرس
که چهار میشود و پنج باید اول ماه رمضان و بیرون میرود از او و خالی که او چهار است
و صحیح نمیشود تا آنکه در یابد و از ماه رمضان دیگر امام گفت که تصدق میکند
از رمضان اول و روزه میدارد دوم را اگر صحیح باشد پس اگر بود یا نه و ش که صحیح
شد در میان آن دو رمضان و روزه نگرفت تا آنکه در یافت و از ماه رمضان دیگر
روزه میدارد و دو رمضان همگی یا نه معنی که رمضان حاضر از روزه میدارد و بعد از

رمضان اول را قضا میکند و تصدق میکند از رمضان اول **سوم اصل** سألنا
ابا عبد الله علیه السلام عن رجل عرس من شهر رمضان طایفه ثم أدركه
شهر رمضان فابل قال علیه ان یصوم فان یطعم کل یوم مئذ
فان کان مرصفا فیهما یزید ذلک حتی أدركه شهر رمضان فابل فلیس علیه
الا الحیام ان صحیح فان تنازع المرحض علیه فلم یصح فعلیه ان یطعم لکل
یوم مئذ **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که بر اوست ماه
رمضان بعضی بعد از آن در یافت و از ماه رمضان آینده امام گفت که بر اوست اینک روزه
دارد و اینکه طعام دهد در هر روزی که روزه نداشت مسکین را چون کاهلی کرد یا نه
باشد چهار در آن زمان که میان آن دو رمضان تا آنکه در یابد و از ماه رمضان آینده
پرسیدم بر او مگر روزه رمضان حاضر اگر صحیح شود در آن یا بعد از آن مراد از نیست
که تصدق بر اوست از رمضان سابق بلکه مراد از نیست که قضای رمضان سابق بر او
نیست پس اگر پیوسته شود بیماری بر او پس صحیح شود تا رمضان سوم نیز پس بر او میباشد
طعام دهد برای هر روزی از رمضان دوم نیز مسکین را یا نه معنی که قضا بر او نیست یا نه
باب چهل و یکم اصل باب قضاء شهر رمضان **شرح** این باب بیان قضای ماه رمضان
در این باب شش حدیث است **اول اصل** سألنا ابا الحسن علیه السلام عن
الرجل ینکون علیه آیام من شهر رمضان یقطنها متفرقة قال لا بأس
بمفرق قضاء شهر رمضان ایما الصیام الذی لا یفرق کقراءة الطلعات
و کقراءة الآدم و کقراءة الیمین **شرح** مراد بکفارة الطلعات اذان است
که کمان طهار باشد حقیقه یا کما پیش از آن در است کفاره قتل خطا و کفاره افطار
روزی از ماه رمضان عمدا یا غیبا یا بیک کل واحد از آنها صوم شهرین متتابعین است
و مراد بکفارة الآدم سه روز و هفت روز عوض هدی جمع است که هر یک از آنها
متتابع است چنانچه می آید در حدیث سوم باب قضاء و هفتم **بعضی** پرسیدم امام رضا
علیه السلام را یا امام موسی کاظم علیه السلام را از مردی که میباشد بر او چند روز
از ماه رمضان یا قضا میکند آنها را یا نکند امام گفت که نیست بر فوائی بهر آنکه
کردن قضای ماه رمضان جزا بر نیست که روزه که بر آنکه کرده نمیشود کفاره طهار

و ما تداونت و گناه است که بدل هفت قطع است و گناه قهر است بیان اینها شایسته
 حدیث باب وجوه الضیام **در اصل** عن سماعة قال سألت عن يقضي شهر
 رمضان منقطعاً قال إذا حَقَّ آتَامُهُ قَلَّ مَا سَرَّ **شرح** منقطعاً بضم نون
 باب تقطع است و از باب انفعال نیز میتوان بود **یعنی** روایت از سماعة که از او بیان امام
 جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت که پرسیدم امام از این بیت بر وانی
 میکند ماه رمضان را بگذرد امام گفت که چون نگاه دارد عدد ایام از این بیت بر وانی
سوم اصل عن أبي عبد الله عليه السلام قال من أفطر يوماً من شهر رمضان
 في غديره فإن قضاؤه مستأجراً أفضل وإن قضاؤه من غير غديره مستأجراً
شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر که افطار کند چیزی را از
 ماه رمضان در غديره پس بدستی که قضای آن پیوسته افضلست و اگر قضا کند از این بابت
 پس خوبست و نیت بر وانی **چهارم اصل** عن أبي عبد الله عليه السلام قال إذا
 كان على الرجل شيء من صوم شهر رمضان فليقضه في أي شهر شاء آتاه
 مستأجراً فإن لم يستطع فليقضه كيف شاء وليخص الأيَّام فإن فرق
 حسن وإن تابعه حسن **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
 که چون باشد بر مردی چیزی از روزه ماه رمضان پس باید که قضا کند از هر ماهی
 که خواست چند روز پیوسته پس اگر وسعت در قدرت نداشته باشد یا یعنی که اتفاق
 نیفتد پس باید که قضا کند از چنانچه خواست و باید که شمرد از روزهای این را بگذرد پس
 خوبست و اگر پیوسته کند پس خوبست **پنجم اصل** سألت أبا عبد الله عليه السلام
 عن قضا شهر رمضان في ذي الحجة وأقطعه قال أفطسه في ذي الحجة
 وأقطعه إن شئت **شرح** اقطعه در اقول بتقدیر آن اقطعه است پس منسوب
 و مرفوع میتوان بود و در دوم بضمه امر است **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه
 السلام را از قضای ماه رمضان در ذی الحجه که عید اضحی فاصله میشود البته و از آن بگذرد
 بگذرد که آن قضا از ذی الحجه امام گفت که قضا کند از ذی الحجه و بگذرد که آن
 در ذی الحجه نیز اگر خواست **ششم اصل** عن أبي عبد الله عليه السلام في رجل
 فطر في شهر رمضان قلها برآزاد الحج تكفي يصوم بقضاء الله

قال إذا رجع فليصمه **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که
 چهار روز در ماه رمضان پس چون صحیح شد اراده کرد حج را چون میکند با قضای روزه
 گفت که چون برگردد پس باید که روزه دارد از امر او صورتیست که برکتش جمع تواند شد
 با قضایش از رمضان دیگر و اگر جمع نتواند شد و آن حج حجة الاسلام باشد محل نکات
باب حمل روزه بر اصل بالزجر حج وهو بالضيافة فطر حج وهو لا يريد
الضوم فيصوم في قضاء شهر رمضان وغيره **شرح** این باب بیان میکند
 که صحیح میرسد و او اراده روزه دارد پس افطار میکند و مردی که صحیح میرسد و او اراده
 ندارد روزه را بر روزه میدارد در قضا ماه رمضان و غیر آن در این باب هفت بخش
اول اصل عن أبي عبد الله عليه السلام قال سألت عن
 الرجل يصوم وهو يريد الضیام فليقضه قال هو بالخيار ما بينه
 وبين رمضان قلت هل يقضي إذا أفطر قال نعم لا تقا حنة
 أراد أن يعاها فليصمها قلت فإن رجلاً أراد أن يصوم أن يصوم انقطاع
 النهار أو يصوم قال نعم **شرح** باید و یا بکسب و ذال بینطه و او بصیغه مضارع
 غایب معلوم باب ضرات البداء یعنی باز و ذال بینطه و الف ممدوده ظاهر شد
 مع اینها اراده چیز است که برخلاف سابق حوزت صبیح لا تقا راجع بصوم است
 و تانیسان با ضرات آخر است انقطاع منسوب و قایب طرف زمانیت و اضافه آن بهمه
 بعنوان مجاز است زیرا که مراد انقطاع الشمس في النهار است **یعنی** روایت از احادیث از امام
 جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که صحیح میرسد بخالی که او اراده
 دارد روزه منسوب را بعد از آن اراده خلافت آن میکند پس افطار میکند و تکلیف کسی
 امام گفت که او بخیر است در زمان که میان او و میان نصف روزه است اشارت میکند
 بعد از نصف روز افطار را تکلیف که اهدت مغالطه دارد گفت که آیا قضا میکند از روز
 را چون افطار کند گفت که آنی زیرا که از روزه حنة ایست که اراده کرد که بجا آورد
 از این باید که تمام کند از روزه گفت که پس بدستی که مردی اراده کرد که روزه دارد در
 وقت بلند شدن اذان بعد از روزه میدارد گفت که آنی **دوم اصل** سألت
 أبا عبد الله عليه السلام عن الضائم المتطوع يعرض له الحاجة قال

يَا أَيُّهَا رَمَائِكُمْ وَيَا بَنِي الْعَصْرِ وَإِنْ مَكَتَ حَتَّى الْعَصْرِ ثُمَّ بَدَأَ لَهُ أَنْ يَصُومَ
 وَإِنْ لَمْ يَكُنْ نَوَى ذَلِكَ فَلَهُ أَنْ يَصُومَ ذَلِكَ الْيَوْمَ إِنْ شَاءَ شَرْحُ عَصْرِ
 عبارت از اقل پنج چهارم روز و ساعات نیست میان این و حدیث سابق زیرا که
 غایت کراهت افطار بعد از زوال و پیش از عصر که هرگاه غایت کراهت افطار
 بعد از آن **یعنی** رسیدیم امام جعفر صادق علیه السلام را از کسی که روزه نافله
 میدارد بر حضور او را حاجتی که باعث افطار میشود بی تکلیف و بی ضرورت امام
 گفت که او غناست و در مقامی که میان او و میان عصر است و اگر در آن کند کسی تا عصر
 باین معنی که ساقی روزه بفعل نماند بعد از آن بخاطر رسد او اینکه روزه دارد اگر
 نبوده باین روش که نیت کرده باشد از روزه را پس او راست اینکه روزه دارد و از آن رو که
 خواهد **مؤید اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ الصَّائِمُ بِالْخِيَارِ إِلَى
 زَوَالِ الشَّمْسِ قَالَ ذَلِكَ فِي الْغَرِيبَةِ فَأَمَّا النَّافِلَةُ فَلَهُ أَنْ يَفْطَرَ أَوْ سَائِغَةً
 شَاءَ إِلَى غُرُوبِ الشَّمْسِ **شرح** ضمیمه قوله لاجع بامام جعفر صادق علیه السلام
 و مراد اینست که این قول را بیشتر گفته بوده و در این وقت تفسیر آن کرده **یعنی** روایت از
 امام جعفر صادق علیه السلام در قول او که صائم غناست تا زوال آفتاب که آخر
 نصف اول و زست گفت که آن در روزه فریضه است مثل قضاء ماه رمضان و مثل
 نذر مطلق بر اقرار روزه نافله پس صایم راست اینک افطار کند در هر ساعت که خواست
 تا غروب آفتاب مراد اینست که افطار را بعد از نیت فی الجمله اگر چه پیش از زوال آفتاب
 کراهت له الجمله دارد و بعد از آن تا عصر کراهت غلیظ میشود فی الجمله و بعد از آن
 غلیظ تر میشود چنانچه مفهوم شد از حدیث سابق **چهارم اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الرَّجُلِ يَبْدُو لَهُ بَعْدَ مَا يُصْبِحُ وَيَرْفَعُ النَّهْأَ فِي صَوْمِهِ
 ذَلِكَ الْيَوْمَ لِيَقْضِيَهُ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ وَلَمْ يَكُنْ نَوَى ذَلِكَ مِنَ اللَّيْلِ
 قَالَ لَيْسَ لِيَصُومَ وَلَيْسَتْ لَهُ إِذَا لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِنْ شَأْنِ **شرح** روایت از
 از امام موسی کاظم علیه السلام در معنی که بخاطر می رسد او را بعد از رسیدن
 بصبح و ارتفاع روزه و روز نماز و قضا کند از آن ماه رمضان بر خالی که نبوده
 باین روش که نیت کرده باشد از نیت امام گفت که خوبست باید که روزه داد

از او نماید که حساب فضا که از او گرفته باشد باین روش که احداث کرده باشد باین
 از منافی صوم **باین اصل** عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي رَجُلٍ أَقْبَلَ هَلَكَةً فِي
 يَوْمٍ يَقْضِيهِ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ قَالَ إِنْ كَانَ أَقْبَلَ هَلَكَةً قَبْلَ زَوَالِ الشَّمْسِ
 فَلَمْ يَكُنْ عَلَيْهِ إِلَّا يَوْمٌ مَكَتَ يَوْمٌ وَإِنْ كَانَ أَقْبَلَ هَلَكَةً بَعْدَ زَوَالِ
 الشَّمْسِ فَإِنْ عَلَيْهِ أَنْ يَصْدُقَ عَلَى عَشْرَةِ سَاكِينٍ فَإِنْ لَمْ يَقْدِرْ صَامَ
 يَوْمًا مَكَتَ يَوْمٌ وَصَامَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ كَقَارَةِ مَا صَنَعَ **شرح** علیه
 ان تصدق بقدر علیها ایضا ان تصدق است زیرا که یوم مکان یوم ایضا نیز واجبست
 و این از قبیل کتاباقل و اجبات زیرا که آنچه واجبست طعام عشره ساکین یا کوه
 ایشان یا غیره و بقیه است چنانچه ظاهر شد از آنچه گفتیم در حدیث باب دهم که باب وجوب
 انصاف است و در شرح و صوم ثلثه ایام فی کفارة الیمین تا آخر و این حدیث مسافات
 ندارد با آنچه گفتیم در حدیث هفتم باب بیت و دوم که علیه من الکفارة مثل ما علی الذی
 یجامع فی شهر رمضان چنانچه مذکور شد در شرح آن **یعنی** روایت از امام محمد باقر علیه السلام
 در معنی که جماع کرد با زن خود در روزی که قضا میکند از آن ماه رمضان امام گفت
 که اگر نبوده باشد باین روش که جماع کرده باشد با زن خود پیش از زوال آفتاب پس نیست
 چیزی بر او مگر روزی بجای روزی و اگر باشد باین روش که جماع کرده باشد با زن خود
 بعد از زوال آفتاب پس بدست کسی که بر اوست نیز اینکه تصدق کند برده مسکین پس اگر
 توانایی نداشته باشد روزه میدارد و روزی بجای روزی و روزه میدارد به روزی
 را که کفاره باشد برای آنچه کرده **شش اصل** سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 عَنْ الرَّجُلِ يَقْضِي شَهْرَ رَمَضَانَ فَيَكُونُ هَهُنَا وَجُحَا عَلَى الْإِفْطَارِ فَقَالَ لَا
 يَنْتَعِبُ لَهُ أَنْ يَكُونَ هَهُنَا بَعْدَ الزَّوَالِ **شرح** رسیدیم امام جعفر صادق علیه السلام
 از کسی که قضا میکند ماه رمضان را در اینجا و آنجا و در افطار امام گفت که
 سزاوار نیست او را اینکه جرکت از آن بعد از زوال آفتاب **هفتم اصل** سَأَلَ أَبَا
 عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ الرَّجُلِ يَتَوَلَّى الصَّوْمَ قِبَلَهُ أَخُوهُ الَّذِي هُوَ
 عَلَى آخِرِهِ أَنْ يَفْطُرَ قَالَ إِنْ كَانَ تَطَوُّعًا آخِرَ آهٍ وَحُسْبٍ لَهُ وَإِنْ كَانَ قَضَاءً
 فَرِيضَةً قَضَاءً **شرح** الذی بدل یا عطف بیان اخوه است امر بمعنی کار عمده است

[illegible]

فما منك من انجابا ومكر من ان فعني الى الزعماء من ان **رواه** عن محمد بن
 مسلم عن ابي اسحق عليه السلام قال سألته عن رجل ادركه صلاة
 وهو يرضق قوما قبل ان يدرى قال ليس عليه شيء ولكن يقضى عن
 الذين يدرى ثم يموت قبل ان يقضى **شرح** ليراعى بمعنى ليس عليه لاجله
 يقضى بصدقة مجهولات وبصدقة معلوم متواتر **رواه** عن ابي اسحق
 الزعماء من انجابا امام جعفر صادق عليه السلام راوى كفت که پرسیدم امام را
 از مردی که در داشت و در احسان بر حال که او بیارست پس وفات یافت پیش از آنکه
 صحیح شود امام گفت که نیت بر او چیزی انقضای روزه و لیست قضاء کرده میشود
 روزه از آنکه صحیح میشود بقدری که کفایت قضاء داشته باشد بعد از آنکه مرد
 پیش از آنکه قضاء کند **رواه** عن ابي عبد الله عليه السلام قال اذا طام
 الرجل ثيابا من قمه رمضان ثم لم يزل لم يرض حتى مات فلكبر عليه
 كبره وان صح ثم مضى ثم مات وكان له مال فصدق عنه مكان
 كل يوم مائة وان لم يكن له مال صام عنه وليلة **شرح** تصدق بصدقه
 ماضی مجهول باب فاعل بقدر تصدق یا صلات زیرا که در این صورت نیز قضا
 واجبست **روایت** از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون روزه دانه
 هر چیزی را از امام احسان بعد از آن هفت بیار باشد تا آنکه مرد پس نیت بر او چیزی
 و اگر صحیح شود بقدری که کفایت قضاء داشته باشد بعد از آن بیار شود بعد از آن
 مرد و یا شاد او اعمالی تصدق کرده میشود نیز از انجابا و بجای هر روزی چهار بار
 صلوات از آنکه مثلا و اگر باشد او را مالی همین روزه میدارد از انجابا و کار ساز او
 بعضی از یقصر مردم قبل از او اگر میبود **چهارم** **رواه** عن ابي عبد الله عليه السلام
 قال سألته عن الرجل يموت وعليه من قمه رمضان من يقضى عنه قال
 اقول الناس في المرأة قال لا الا للرجال **شرح** وایت از امام جعفر صادق
 علیه السلام راوی گفت که پرسیدم امام را از مردی که مسجد بر حال که او را ستانما
 رمضان که قضا میکند از انجابا و گفت که لا یقصرهم همان را و گفته که هر چند که باشد
 لا یقصرهم همان را و این گفت که نه قضا میکند از انجابا و مکر مردان **بجای** **روایت** گفت

إلى الخبر عليه السلام رجل مات وعليه قضاء من شهر رمضان
عشرة أيام وله وليان هل يجوز لهما أن يقضيا عنه جميعا خمسة أيام
أحد لولي واحد وخمسة أيام الآخر فوقع عليه السلام يقضي عنه أكبر
ولي عشرة أيام ولأخر إن شاء الله **شرح** ولا يفتح واو مصدر باب ج
بمعنى ولايت که اولی تصرف بودند ویکم واو مصدر باب مفاعله است بمعنی فاعله
کردن ویا بر او عمل نمودن که بضم است ویا بر دوم حال از عشرة ايام است بمعنی ذات
ولاء وجمول بر اسحق است چنانچه ظاهر است از آنچه گذشت در حدیث اول باب چهارم
یکم که باب قضاء شهر رمضان است **بمعنی** فوضعت سوی صاحب الزمان علیه السلام
که آخر آن است مطلقا یا مراد اینست که نهم سوی امام حسن عسکری که آخر آن
که ظاهر بوده اند که مردی مردی بخالی که بر اوست قضای آن ماه رمضان ده روز و او را
دو اولی میباش که تفاوت در میان ایشان نیست ایضا نیز است ایشانرا اینکه قضای کند
از او بمسکین بخوراند و یکی از دو اولی و بجز و نه اولی دیگر بر نوبت علیه السلام که
قضا میکند از او بر مسکین و دو اولی او ده روز و لا یمسک و لی بودن آن سال الله **شرح**
افضل عن الحسن بن علي الوشاء عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال سمعت
يقول إذا مات رجل وعليه صيام شهرين متتابعين من علي فعليه أن
يصلح عن الشهر الأول ويقضي الشهر الثاني **شرح** شهرين متتابعين معناه
از دو شهر رمضان که متوالی باشد چنانچه گذشت در باب من تولى عليه رمضان
من برای سبب است علیه بکسر عین یعنی جاری پیوسته است علیه بمعنی علی علیه
لاحله است **بمعنی** روایت از حسن بن علی نقاش جامها از امام رضا علیه السلام گفت
که شنیده ام از امام میگفت که چون مردی بخالی که بر او باشد ده روز و ماه رمضان
در ماهی بسبب بیماری که فرصت قضا ندارد باشد پس بر وی اوست برای او اینکه قضای کند
از ماه رمضان اولی و ثانی و قضا کند ماه رمضان دوم **باب چهارم و پنجم**
افضل باب صوم الصيام لا یجوز یومین **شرح** این باب بیان روزه لطافت
که برای عادت فرمودند و بیان اینکه کی گرفتار کرده میشود روزه و روزه در این
باب چهارم حدیث **اقول افضل** عن أبي عبد الله عليه السلام قال أنا ما

صيامنا بالقيام إذا كنا في سبع سنين یا أطا قوم من صيام اليوم
كان لا يضيف النهار وأكبر من ذلك أو أقل فإذا قلبهم العطش
القرن أطوا حتى يصعدوا الصوم ويطيقوا فصر وأصبا نك إذا كانوا
أبناء سبع سنين یا أطا قوم من صيام فإذا قلبهم العطش أفطر **فانرجع** الا
طافه مصدر باب افعال درعت در قدرت ونگردید ویا یا طافه معن اولت وبعث دوم
مکلف ویا یا طافه گذشت در شرح حدیث عجم باب سی و هفتم القرط بفتح طین باقظه وفتح
راه بفتح طه وناه سه نقطه مصدر باب علم که کسی **بمعنی** روایت از امام جعفر صادق
گفت که بدینست که ما هر یک یکم اطفا خود را بر روزی چوبارند در هفت سال یک یک باب
طافه آورند از روزی و روزی هر چند که باشد تا نصف روز و بیش از آن یا کمتر از آن
از آن گذارند و از آن کسی که در سبب اطفا میکند تا آنکه عادت خود کند روزی و او را
آنرا پس از یک یا طفا خود را بچون باشد در زمان نه سال یا پنج تا بر او روزی و پنج
از آن گذارند و از آن کسی که صلا اطفا میکند **باب اول** سألت أبا عبد الله عليه
السلام في كذا يؤخذ الصبي بالقيام قال ما بينه وبين خمسة عشر سنة
فإنه يصوم عنه عشر سنة فإن هو صام قبل ذلك فذلك فدية ولقد صام ابن عباس
قبل ذلك فتركت عنه **شرح** بلوغ بعد تکلیف که بعنوان فرض مختلف میشود بمقتلا
خلقند آنرا که کاه در بازده سالگی است و کاه در چهارده سالگی و کاه در سیزده
سالگی میان چنانچه آید در کتاب الوصایا در حدیث ششم از ابواب پیرم او قبل از آنکه
سیزده سالگی است شاید که مراد بفلان امام موسی کاظم علیه السلام باشد زیرا که چنانچه
عقل در نظر آید بلوغ زود میشود والله اعلم **بمعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه
السلام که در چند سالگی گرفتار کرده میشود طفل مذکر روزه و روزه گفت درستی که
میان او و میان بازده سالست و چهارده سالست یعنی اینکه کاه در سن بازده سالگی
اگر اعتدال دارد و سبب یک موی درشت مثلا پیش از آن شده باشد و کاه در سن چهارده
سالگی است اگر یکی از آنها شده باشد پس اگر او روزه و روزه دارد پیش از آنچه مذکور
شد پس و اگر ندارد او را یا بمعنی که چون بلوغ ممکن پیش از آن اگرچه نادر است پس
و اگر آن او را هر یک روزه و روزه داشت پس من فلان پیش از آن وقت پس و اگر نداشت

اولا **سور اصل** عن سماعة قال سألت عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال اذا قوتى على الصيام **شرح** روايتان سماعة كه از ابانان امام جعفر صادق و امام موسى كاظم عليهما السلام است گفت كه پرسيدم امام را انظفل كه چه وقت روزه ميخورد براي عادت كردن امام گفت كه چون قوت بهم رسد بر روزه **حمله اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام قال اذا اطاق الغلام صوم ثلثة ايام متتابعين فقد وجب عليه صيام شهر رمضان **شرح** و لجايع اعم از صغير و بزرگ و اجابت كه ناله آن مستحق بر روزه شود خواه مستحق عذاب آخرت نباشد و خواه نشود و صغير و بزرگ كه ناله آن مستحق عذاب آخرت شود في الجملة پس بر ناله جبري واجب ميباشد اما صغير و بزرگ بايد انظر اينكه نوافل يومي و غسل جمع و مانند آنها بر ناله واجب است اما صغير و بزرگ **يعني** روايت از امام جعفر صادق عليه السلام گفت كه چون سمعت در قدلت بهم رساند پس روزه سه روز في دري زانبر تحقيق واجب ميشود بر او روزه ماه رمضان اگرچه فرض شده باشد **باب حمل و شتم اصل باب من استلم في شهر رمضان** **شرح** اين باب بيان كويت كه مسلمان شدد در ماه رمضان در اين باب سه حديث **اول اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام انه سئل عن رجل استلم في النصف من شهر رمضان ما عليه من صيامه قال ليس عليه الا ما استلم فيه **شرح** روايت از امام جعفر صادق عليه السلام اينكه او پرسيد شدد از مردى كه مسلمان شدد نصف از ماه رمضان جيت براو روزه اما امام گفت كه نيست براو مكر روزه آن بضعي كه مسلمان شدد در آن مرد ادايت كه قضاء روزه نصف اول براو فرضيت **دوم اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام قال يا ابا عبد الله عليه السلام ان كان يهودي في رجل استلم في نصف شهر رمضان انه ليس عليه الا ما استقبل **شرح** روايت از امام جعفر صادق از يزدان بن جليم السلام اينكه على عليه السلام بود براو يروش كه ميگفت در مردى كه مسلمان شدد نصف ماه رمضان كه بگفته كه شان اينست كه نيست براو روزه مكر آنكه روي او در **سور اصل** سألت ابا عبد الله عليه السلام عن قوم استلموا في شهر رمضان وقد مضى من ايام هل

عَلَيْكُمْ أَنْ تَصُومُوا مِمَّا صُنِيَ مِنْهُ أَوْ يَوْمَهُمُ الَّذِي اسْكُوفِيهِ وَقَالَ لَيْسَ
عَلَيْكُمْ قَضَاءٌ وَلَا يَوْمُهُمُ الَّذِي اسْكُوفِيهِ إِلَّا أَنْ يَكُونُوا اسْكُوفُوا
قَبْلَ طُلُوعِ الْفَجْرِ **شرح** پرسید امام جعفر صادق علیه السلام از انجمن که
مسلمان شدن در ماه رمضان برحالی که تحقیق گذشته بود از انام و روزی چند آیا
برایشان است یا یک روز و در این چند را که گذشت از انام یا روزی دارند و بخود را که در
مسلمان شدند در آن پس امام گفت که نیست بر ایشان قضای یک یا دو یا یک روزی و در روزی
روز ایشان که نو مسلمان شدند در آن مگر آنکه باشند یا نباشند که مسلمان شدند یا
بیشتر از طلوع فجر صادق **باب چهل و هفتم فی فضل ابواب التَّغْرَابِ كَرَاهِيَةِ الشَّرَعِ**
شهر رمضان شرح این هفت باب باریهای متعلقه به فرست از آن جمله باب بیان
ناخوش شدن سفر در ماه رمضان است در این باب دو حدیث **اقوال** سَأَلَ
أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْخُرُوجِ إِذَا دَخَلَ شَهْرَ رَمَضَانَ قَالَ لَا
إِلَّا فِيمَا اخْتَلَفَ فِيهِ خُرُوجٌ إِلَى مَكَّةَ أَوْ غَرَفٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ
مَالٍ خَافَ هِلَاكَهُ أَوْ أَتَى بَرِيْدًا وَدَاعَةً وَأَنَّهُ لَيْسَ لِعَامِنِ الْأَكْبَرِ
وَالْأَكْثَرِ **شرح** خروج مرفوع و خبر هندی محدث بتقدیر خروج و ضعیف محدث
راجعست بخروج حرب که مستغنی است غزو و در نظیر آن مجروریت بعطف بر یک
یعنی پرسید امام جعفر صادق علیه السلام از از بیرون رفتن بفرج و داخل
شود ماه رمضان بر وی هلال آن مثلا امام گفت که خوب نیست مگر در این چند
مسلمه قرابان خروج خوب جزو جیت سوی مکه یا سوی جهادی در راه الله تعالی
یا سوی مالی که ترس جامع شدن از یا سوی برادری که بخواهی و داغ او را چون
سفر رفتن باشد و بدینی که ان برادریست که از بد و نادم باشد بکلام او
بداد و ایمان است **در اصل** عَنِ الْحَكَمِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ الرَّجُلِ يَدْخُلُ شَهْرَ رَمَضَانَ وَهُوَ مُقِيمٌ لَا يَرِيدُ الْخُرُوجَ
ثُمَّ يَسْأَلُ لَوْ بَعْدَ مَا يَدْخُلُ شَهْرَ رَمَضَانَ أَنْ يُسَافِرَ فَكَفَى
فَسَأَلْتُهُ غَيْرَ مَرَّةٍ فَقَالَ يُفِيمُ أَفْضَلَ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَمَاعَةً لَا بَلَدَيْنِ

الخروج فيها أو يتخوف على ما فيه **شرح** عزم صوب ونايب مفعول مطلق و
 مضافت بضم تقدیران بضم است بر مصوب و مرفوع می تواند بود نگویند انفعال است
 جماعت مرفوعه و در بعضی جای آن حاجه است بخوف بصیغه مضارع غایب معلوم
 باب تفعل مصوب **یعنی** روا نیست انجلی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که
 پرسیدم امام را از مردی که داخل میشود ماه رمضان برحالی که او مقیم است بخوابد
 سفر یا بعد از آن بخاطر میسر او یا بعد از آن که داخل میشود ماه رمضان اینکه سفر کند
 بر امام ساکت شد پس پرسیدم او از چند بار پرسیدم امام گفت که اینکه اقامت کند بافضلست
 مگر اینکه باشد جماعتی که نیست چاره از بیرون رفتن در ایشان باین معنی که قافله بر
 راه باشد که اگر ایشان نروند قافله دیگر هم نرسد و حاجت ضروری او فوت شود یا
 بسبب فرید بر آن خود **باب جمل و هتم فصل باب که اهیه التهم و التهم شرح**
 این باب بیان ناخوش شدن روزه در سه مرتبه در این باب هفت حدیث **اول**
 قلت لا یحب الله علیه السلام قوله عز وجل فمن شهد منكم الشهر فليصمه قال ما اتيكم من شهده فليصمه ومن سافر فلا يصمه **شرح**
 ما اینها بیا بکفله و باده دو نقطه در باین و یون بصیغه ماضی غایب معلوم
 باب افعال فعل تعجب است و ضمیر راجع بآیت است زیرا که مقصود سائل سوال از روزه
 مسافرت که در تفسیر آیت است و کمال وضوح این آیت باعتبار اشتغال من بر قافله است
 که دلالت میکند بر اینکه شعور و شهوات از علم جدوت آن نه بعبه اقامت دادن
 زیرا که بنا بر این تقدیر تفریع ما بعد از آن بر سابق محقول نیست و ایضا اگر مردان و بیود
 میبایست که بجای من شهد منکم گوید که من شهد و صحت منکم زیرا که چنانچه مسافر
 روزه نماید و برای تقویت این دلالت تقدیم مریض بر مسافر شده پس در کون
 کان مریض یا آخر غیر له استثناء است چنانچه بیان شد در شرح حدیث دوم باب
 هفتم **یعنی** گفته امام جعفر صادق علیه السلام را که قول الله عز وجل و در سوره بقره
 که بر هر که دانست از جمله شما ماه رمضان را بر باید که روزه دارد از نا آخر آیت السلام
 گفت که بعبادت و اخص است آیت بیان این که هر که دانست بر باید که روزه دارد از نا

مريض في روزه

و هر که سفر کرد با وجود دانستن آن بر باید که روزه ندارد از نا مانده **رویه فصل**
 قال رسول الله صلى الله عليه وآله إن الله عز وجل يصدق على من صام
 وصا في بيته بالتحصير والافتقار أكثر أحدكم إذا تصدق بصدقة
 أن تركه عليه **شرح** نصیر اینجا بمعنی خوردن روزه به قصد قضاء است پس و الاظهار
 منزله عطف نصیر بقصیر است **یعنی** گفت رسول الله صلى الله عليه وآله که بدستی که الله
 عز وجل تصدق کرد بر بیچاران است من و مسافران ایشان بگویند که روزه و خوردن
 آن یا خیر بخوار میکند یکی از شمار احوج تصدق کند بصدقه اینکه برگردانید شود بر او بود
 اینست که صوم مریض و مسافر حرامی و الله تعالی با غضب و آردمانند صوم عید فطر
 و اضحی نظیر اینکه گفته در سوره اعراف قل من حرم زينة الله التي اخرج لعباده والطيبات
 من الزينة **سوم فصل** عن أبي عبد الله عليه السلام قال السلام في الشهر في
 شهر رمضان كالمفطر فيه في الحضر ثم قال إن رجلا أتى النبي صلى الله
 عليه وآله فقال يا رسول الله أصوم شهر رمضان في شهر فقال لا فقال
 يا رسول الله صلى الله عليه وآله إن الله عز وجل يصدق على من صام
 وصا في بيته بالافتقار في شهر رمضان أحب أحدكم لو تصدق
 بصدقة أن تركه عليه **شرح** روايت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
 که روزه دار در سفر در ماه رمضان مانند افطار کند در ماه رمضان در حضرت
 باعتبار اینکه هر دو معانی است که اند مقصود آیت سوره بقره را که مذکور است در حدیث
 اول این باب بعد از آن امام گفت که بدستی که آمدن می نزد نبی صلی الله علیه وآله
 بر گفت که ای رسول الله آیا روزه میدارم ماه رمضان در سفری بر گفت که نه پس از
 گفتن رسول الله بدستی که از روزه سفر بر من آسانست بر گفت رسول الله صلی الله
 علیه وآله که بدستی که الله عز وجل تصدق کرد بر بیچاران است من و مسافران ایشان
 بخوردن روزه در ماه رمضان یا خوش می آید یکی از شمار اگر تصدق میکرد بصدقه
 اینکه برگردانید شود سومی **و چهارم فصل** قال رسول الله صلى الله عليه وآله
 خيار الدين إذا سافر أو أفطر أو قصر أو إذا أحببوا أن يتكفروا
 وإذا أسأفوا أن تغفروا أو سبوا أو ابتغوا الدين ولدا في النعيم وعدوا فيه

إنه على كبر فقال
 يا رسول الله

يَا كُلُوا مِنْ طَيِّبِ الطَّعَامِ وَيَلْبَسُوا لِبَاسَ الْغِيَابِ وَإِذَا أَنْكَلُوا فَاصْطَلُّوا
شرح گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که نیکان است من جمیعند که چون سفر کنند و چون
روزه را بگویند و نماز را بخوانند و کشتاده روی کنند و خوشحال شوند و چون بدین
کنند استغفار کند و بدین است من جمیعند که زاده شدند در نعمت و غذا داده شدند
بان نعمت بخورند پاکیزه خور و بی زور و سوزند نرم جامه هارا و چون سخن گویند رات
نیکویند چنانچه معارف در آنرا هلا نم **بسم الله الرحمن الرحیم** عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
قَالَ إِذَا خَرَجَ الرَّجُلُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ مَسَافِرًا أَفْطَرُ قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَرَجَ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى مَكَّةَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ وَمَعَهُ
النَّاسُ وَفِيهِمْ الْمَنَاءُ فَلَمَّا اسْتَبَحَى إِلَى كِرَاعِ الْغَيْمِ دَعَا بَقَدْحٍ مِنْ مَاءٍ
فِيهَا بَيْنَ الظُّهْرِ وَالْعَصْرِ فَرَبَّهَ وَأَفْطَرَهُ ثُمَّ أَفْطَرَهُ النَّاسُ مَعَهُ وَتَمَّ النَّاسُ
عَلَى صَوْمِهِمْ قَتْلَهُمُ الْعَصَاةَ وَالْإِثْمَ لَوْ خَدَّ بِأَخْرَافِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَآلِهِ **شرح** کراغ بضم کاف و تخفیف راء بی نقطه و الف و حین بی نقطه یعنی بعضی کراغ
که مانند بینی از آن بیرون آمد و باریک شده غیم یعنی غن یا نقطه و کمریم و سکن
راء و بی نقطه در پایین اسم سکنانست که نزدیک مدینه است و رسیدن مسافر را
بکراغ ان علامت رسیدن او بجهت تحصیل است و در حواله مدینه و سکنان است
که دور از آن گرفته و جمع بقیر کراغ الغیم را مختلف کرده اند صاحب قاموس گفته
که کراغ الغیم موضع علی ثلث امیال من غسقان و گفته که کراغ الغیم کامیر و اد
بیرون الحرمین علی بوجله من مکه و جوهری گفته که کراغ الغیم موضع بالحجاز و این
اشددنها به گفته که و غیره خرج حام الحدیدیه حتی بلغ کراغ الغیم هو اسم موضع
بین مکه و المدینه و الکراغ جانب مستطیل من الخمر تشبها بالکراغ و هو مادون الرکبة
من الساق و الغیم بالفتح و اد بالحجاز و در کتاب خلاصه تاریخ المدینه چنین است
که الغیم بالفتح موضع بین رابغ و الحجاز افطعه النبی صلی الله علیه وآله و سلم و فی
من موالیه یضاف الیه کراغ الغیم می برجل اسمه الغیم قاله الحدید و قال ابن شهاب
الغیم بین غسقان و ضحان و قال عیاض هو و اد بعد غسقان بثمانیه امیال و الکراغ
جبل اسود بطرف الخمره و قد هذا الی اودی **بسم الله الرحمن الرحیم** از امام جعفر صادق علیه السلام

گفت که چون بیرون رود در ماه رمضان رجالی که مسافر باشد افطار میکند و انام
گفت که بدینست که رسول الله صلی الله علیه وآله بیرون رفت از مدینه سوی مکه
در ماه رمضان و با او بودند مردمان و در میان ایشان بودند پادگان پیر و فقه که
رسید بعد از ظهر که کراغ الغیم است طلب کرد قدحی از آب را در میان ظهر و عصر پس
آشامید از آن خورد و روزه را بعد از آن خوردند مردمان با او و باقیها ندید جمعی
بر روزه خودشان پس نام نهاد ایشان را عاصیان با جمعی که تا آخر عمر ایشان را عاصیا
میگفت و غیر اینست که جبیده میشود باخر کار رسول الله صلی الله علیه وآله
اشارت باینکه اگر مخالفان دعوی فتح حرمت صوم در سفر کنند باطلت زیرا که
این قضیه در آخر کار بوده **شرح** عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ سَقَى
رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَوْمًا صَامًا وَوَاحِدًا أَفْطَرُ وَفَضَّرَ عَصَاةً وَ
قَالَ هُمُ الْعَصَاةُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ وَإِنَّا لَنَعْرِفُ أَبْنَاءَهُمْ وَأَبْنَاءَ
أَبْنَائِهِمْ إِلَى يَوْمِنَا هَذَا **شرح** روایت از امام محمد باقر علیه السلام گفت که نام
نهاد رسول الله صلی الله علیه وآله جمعی که روزه داشتند در وقت که او افطار کرد
و گویند که نماز را عاصیان و گفت که ایشانند عاصیان تا روز قیامت با جمعی که هر که
تا روز قیامت موافقت ایشان در این بدعت یا بدعتی دیگر کند باعث کراهی علی
برای ایشان میشود و بدینست که ماهربیه میشناسیم پدر این را و پدر این پدر این را
تا هر روز **بسم الله الرحمن الرحیم** عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا
مَاتَ صَائِمًا فِي الشَّهْرِ مَا صَلَّيْتُ عَلَيْهِ **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق
میگفت که اگر کسی مردی بمیرد در روزه دار در سفر در ماه رمضان در حضور من نماز
شمارم و راوای **بسم الله الرحمن الرحیم** عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا
مَاتَ صَائِمًا فِي الشَّهْرِ مَا صَلَّيْتُ عَلَيْهِ **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام راوی

گفت که گفته امانا که هر روزی داشته در سفر چنانست پس امانا گفت که اگر باشد باید که
 که رسیده باشد با اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله نمی کرد از آن روز خفا
 بفهمید آیت سوره بقره که مذکور شد در حدیث اول باب سابق و خواه بروی
 دیگر مثل توازن از ائمه اهل بیت علیهم السلام پیرو است قضا و اگر باشد
 که رسیده باشد با و نیز نیست چیزی از قضا را و **دوم اصل** عن ابي عبد الله
 قال من صام في الشهر حجة له لا يقضه **شرح** روایت از امام جعفر
 صادق علیه السلام گفت که هر که روزه داشت در سفر و ماه رمضان با جهل باشد
 قضا میکند از **سوم اصل** عن ابي عبد الله علیه السلام قال اذا سافر
 الرجل في شهر رمضان افطر وان صام حجة له لا يقضه **شرح**
 این ظاهر است از شرح سابق باب **بجامه اصل باب من لا يجب له الاطفار**
التقصير التفرغ من يجب له ذلك **شرح** این باب بیان کسی است که ثابت نیست
 برای او افطار و کونه کردن نماز در سفر و بیان کسی که ثابت برای او آنچه مذکور
 شد در این باب هفت حدیث **اقول اصل** عن ابي عبد الله علیه السلام
 قال المكاري والنجالي الذي يختلف كثيرا في مقام يوم الصلوة
 ويصوم شهر رمضان **شرح** المکاری کسی است که در مقام کاف و الف و کمره
 بی نقطه و تخفیف یاء و نقطه در میان کسی که کار او بکراهی دادن سوره همواره بود
 الاختلاف امده و مقام بضم میم مصد باب افعالست بجمع درنگ کردن و در
 اینست که درنگ او بقدر کار ساد است و وطن نیست زیرا که شغل او تردد است چنان
 گذشت در کتاب الصلوة و در حدیث اول باب هشتم که باب صلوة الملاحین
 و المکارین تا آخر است که لانه **عنه** **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام
 گفت که سوار و سواریان که تردد میکنند با سوار یا با شتر و نیت او را در یکی
 نطق انجام میکند نماز و روزه میداند ماه رمضان را و اینست که سفر که مذکور
 در آیت سوره بقره شامل حال او نیست زیرا که شغل او تردد است **دوم اصل** عن
 ابي عمير عن بعض اصحابه قال لا يفطر الرجل في شهر رمضان
 الا في سبيل حق **شرح** کنیز در محمد بن ابوعمر گفته اند که من اجمع اصحابنا على

تصحيح ما يصح عنه واقرأه بالفتح والعلم واقرأه امانا رضاء وامام محمد
 تفرج عليهما السلام است **یعنی** روایت از محمد بن ابوعمر از بعض اریان او گفت که
 افطار میکنند در روز ماه رمضان مگر در راهی که یک راضی باشد و اینست که در
 سفر باطل افطار نمیتواند **سوم اصل** عن محمد بن مروان عن ابي عبد الله
 عليه السلام قال سمعت يقول من سافر وقصر وا فطر الا ان
 يكون رجلا سقرا الى صيدا وفي عصية الله او رسولا لمن يعصى
 الله او في طلب ثمناء او سباعية خسر على قوم مسلمين **شرح** در بعضی
 اخبار از مذهب ائمه ضلالت و ترویج در باطل است که باعث تعدی حدود
 الله میشود چنانچه گفته در سوره نساء و من يعصر الله ورسوله و يتعد حدوده
 ليرسنا فانت تدارد با اینکه باقی شقوق نیز حرام باشد انشاء بفتح شین با نقطه
 و سکون حاء بی نقطه و یون و الف ممدوده دشمنی میان حکمی الساعیه بکسر
 سین بی نقطه و صیر بی نقطه و الف و یاء و نقطه در میان کسب چیزی **یعنی**
 روایت از محمد بن مروان از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که شنیدم از امام
 بیگفت که هر که سفر کند گناه میکند نماز و روزه را مگر آنکه باشد مردی که سفر او
 صید است یا بمعنی که صید او مطلب او باشد و برای طلب قوت عیال باشد یا
 سفر او در ترویج مذهب باطل باشد یا باشد او فرستاده از جانب کسی که ترویج
 مذهب باطل میکند یا در طلب عداوت میان مردم باشد لیکن چیزی یاد رکب
 ضروری برای جمعی مسلمانان نزد خاکم ظاهر باشد **بجامه اصل** سالت ابا عبد الله
 عليه السلام عن الرجل يشبع اخاه في شهر رمضان قبل ان يسيرة
 يوم او مع رجل من اخوانه ايفطر او يصوم قال يفطر **شرح** پرسیدم
 امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که همراهی میکند برادر خود را در راه
 رمضان پس پرسید عیادت رفتی یا با مردی از برادران مؤمن خود یا افطار
 میکند یا روزه میدارد امام گفت که افطار میکند و اینست که این سفر باطل نیست
بجامه اصل عن محمد بن مسلم عن حماد بن عمار عليه السلام في الرجل يشبع
 اخاه مسيرة يوم او يومين او ثلثة قال ان كان في شهر رمضان

امام گفت این که
همراهی کند او را

قَلْبُطِرُ قُلْتُ أَيْمَا أَفْضَلُ يَصُومُ أَوْ يَتَّبِعُهُ قَالَ يَتَّبِعُهُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ
قَلْبُطِرُهُ عَنْهُ **شرح** روایت از محمد بن مسلم از امام محمد باقر با امام جعفر
صادق علیه السلام در مردی که همراهی میکند برادر خود در مسافت بگوید
یا در روزی سه روز چونت امام گفت که اگر باشد در ماه رمضان پس باید که
افطار کند گفت که کدام افضل است اینکه روزه دارد یا اینکه همراهی کند او را گفت
که الله عزوجل واکداشته روزه را از او بیان اینست که در شرح حدیث آخرین
باب **ششم اصل** قُلْتُ لَا يَجِبُ عَلَى اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَجَلَّ مِنْ أَصْحَابِهِ
قَدْ جَاءَهُ مِنْ خَيْرِهِ مِنَ الْأَعْوَصِ وَذَلِكَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ أَتَلَقَاهُ وَ
أَفْطَرُ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ أَتَلَقَاهُ وَافْطَرُ أَوْ أَقِيمُ وَأَصُومُ قَالَ تَلَقُّهُ وَافْطَرُ
شرح اعوض بفتح هاء وسكون عین بنقطه وفتح واو وصاد بنقطه موضوعیت
در جانب مشرق مدینه **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام که مردی از بایان
من تحقیق آمده خبر او را اعوض که از سفر بازگشته و باجای رسیده و آن در ماه رمضان
آیا جایز است اینکه بر خورم او را یا استقبال و افطار کنم امام گفت که آری گفت که آیا
بر خورم او را و افطار کنم یا در ملک کم و روزه دارم امام گفت که بر خور او را و افطار کن
هفتم اصل عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ الرَّجُلُ
يُسَبِّحُ أَخَاهُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ الْيَوْمَ وَالْيَوْمَ بَيْنَ مَا يَفْطِرُ وَيَقْضِي قِيلَ
لَهُ قَدْ لَكَ أَفْضَلُ أَوْ يَتَّبِعُهُ وَلَا يَتَّبِعُهُ قَالَ يَتَّبِعُهُ وَيَفْطِرُ قَالَ ذَلِكَ
حَقٌّ عَلَيْهِ **شرح** روایت از زرارہ از امام محمد باقر علیه السلام گفت که گفت امام با
که مردی همراهی میکند برادر خود در ماه رمضان بگوید و روزی امام گفت که
افطار میکند و قضا میکند گفت که شما امام را که پس از آن افضل است یا اینکه در ملک
کند و همراهی کند گفت اینکه همراهی کند او را و افطار کند چه بدتر است که آن حق
بر او را بدست که آن مستحب و حق است و ترک سفر در ماه رمضان مستحب
و حق الله است و اقل مقدم است بر دوم چون معارضه واقع شود **باب چهارم و یکم**
اصل **باب صوم الشطرنج في السفر و تقديمه وقضائه** **شرح** این باب بیان میکند
ناقله در سفر است و بیان تقدیم آن روزه بر سفر و بیان قضای آن روزه بعد از آن

فرغ از سفر و این باب پنج حدیث **اول اصل** **شرح** از ابو عبد الله علیه السلام
من المديونة في أيام بقرين من شعبان فكان يصوم ثم جعل عليه
شهر رمضان وهو في السفر فأفطر فقيل له تصوم شعبان ونفطر
شهر رمضان فقال نعم شعبان إلى أن شئت صمت وإن شئت
لا أفطر شهر رمضان عزيم من الله عزوجل على الإفطار **شرح** العزم
وهم عهد بنقطه وسكون زاي با نقطه مصدر باب ضرب خواستن چیزی بصفان
عزم و این اشارت بآیت سوره بقره که بیان شد در شرح حدیث اول باب چهل
هفتم که باب کراهیه الصوم فی السفر است **یعنی** پیروزی امام جعفر صادق
المدینه و چند روزه که مانده بود از شعبان پس بود با یزید که روزه میداد
بعد از آن داخل شد در ماه رمضان و او در سفر بود پس افطار کرد و بر گفته شد
او را که آیا روزه میداری شعبان را و افطار میکنی ماه رمضان را بر گفت که آری
این که شعبان مفوض سوی من است اگر خواهم روزه میدارم و اگر خواهم نمیدارم
و ماه رمضان حکم جز است از جانب الله عزوجل بیان این که فرض است بر من
افطار و **دوم اصل** عَنْ جَدْرِ قَالَ قُلْتُ لَا يَجِبُ عَلَى اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَصُومُ
هَذِهِ الثَّلَاثَةَ الْأَيَّامَ فِي الشَّهْرِ فَرَجَّاسًا قَرَنَتْ وَرَجَّاسًا أَصَابَتْهُ جِلْدَةٌ
فَقَبِيحٌ عَلَى قَصَا وَهَذَا قَالَ فَقَالَ لِي إِنَّمَا يَجِبُ الْفَرَضُ قَامًا غَيْرَ الْقَدْرِ
قَالَ نَتَّ وَهِيَ بِالْخِيَارِ قُلْتُ بِالْخِيَارِ فِي السَّحَرِ وَالْمَرَضِ قَالَ فَقَالَ الْمَرْءُ
قَدْ رَضَعَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَنْكَ وَالشَّعْرُ إِنْ شِئْتَ قَاضِيَهُ وَإِنْ
لَمْ تَقْضِهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ **شرح** عذافریم عین بنقطه و تحقیف ذال با نقطه
و لغت و کوفه و و این نقطه است و اجابا یعنی جزیت که تارک آن مستحب بر زنش
مستحب خواه مستحب عذاب آخرت نیز شود مثل روزه ماه رمضان و قضای آن و خواهر
و شوق دوم مستحب مؤکد است پس مستحب غیر مؤکد مثل قضای روزه سه روز که در
سفر بوده باشد مستحب است اما واجب نیست بخلاف قضای سه روز که در مرض
مستحب باشد که مستحب نیست اصلا یا بعد از قصد قضا مستحب نیست اگر چه اصل آن
مستحب باشد **یعنی** روایت از عذافر که گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام را

عليه السلام كما فاطر الشرائع ما ينكح تقصير صلوة في بعض احوال وجوب نيت مثل انك
تصلي اقامت حقه ايام كرهه يامد زيرا که در آن صورت محضرت بنا بر آنچه گذشت در کتاب
الصلوة در حديث سوم باب المسافر يقدم البلدة که يقصر الصلوة که باب هفتاد و نهم است
مرايشه من شبانه روز است بنا بر ظاهر آنچه گذشت در کتاب الصلوة در حديث سوم باب
مقتضى نيم که قليد ثلثين يوما يامد قد مر من ثلثين ايام و بيان منعت که از شهر
هلا في زمانه وان كان شهرين و نه شبانه و نيم يامد ضمير مستتر و بلغ راجع بان
يقوم است شهر منسوب و ان قلت و صلي است العدة بضم عين باقطة و يكون
قال يبقطه اقول روز **يعني** روايت از ابو بصير که از زيان امام محمد باقر و امام جعفر
جعفر صادق عليهم السلام است گفت که چون آبي زميني را بر خالي که تو اراده داري نماز
که در آن کن و در آن مقدار ده شبانه بعد از روز و نه دار و تمام کن نماز را و اگر باغي را بزرگ
که اراده کنی اينرا که در آن کن حکم از مقدار ده شبانه بعد از روز پس اظفار کن در بيان تو
بيان بکاه پس چون در آن رسد نماهي بر تمام کن نماز را و روز را هر چند که با خود کن
که کعبه ميکنه و اقرار روز **دوم اصل** **يعني** ترجمه جعفر بن محمد بن احمد بن ابي الحسن عليه
السلام قال سأله عن الرجل يذبحه شهر رمضان في التمر فيقيم
الايام في المكان عليه صوم قال لا حتى يجمع على مقام عشرة ايام واذا
اجتمع على مقام عشرة ايام صام و اتم الصلوة قال و سأله عن الرجل
يكون عليه ايام من شهر رمضان وهو مسافر فيصلي ايام في المكان قال
لا حتى يجمع على مقام عشرة ايام **شرح** الاجماع فوت اراده جزئي مقام هر جا
بضميم مصدق باب افعال **يعني** روايت از علي بن جعفر از پدر او زيان امام موسى كاظم عليه
السلام گفت پرسيد امام را از مردی که در وي ايام از ماه رمضان در سفر نرسد در آن ميکند چه
روز در مکان يا براوست روزه امام گفت که نه مگر آنکه اراده جزم کند بر روز نماز
ده شبانه روز پس چون اراده جزم کند بر در آن مقدار ده شبانه روز و نه ميکنه
و تمام ميکنه نماز را و از آن گفت که و پرسيد امام را از مردی که مياشد بر او فتنه
چند روز از ماه رمضان و او مسافر است يا قضا ميکند چون در آن کند در مکان
امام گفت که نه مگر آنکه اراده جزم کند بر در آن مقدار ده شبانه روز **باب چهارم**

چهارم اصل باب التجليل بجامع اهل البيت في السفر و يقدم من سفر في شهر رمضان
شرح او يقدم به من استقام و و او عاطفه بر معتد و صيف مضارع غايب معلوم باب
افعال الالافام بقاء و ذال ببقطه بي و و ا بودن در کارن من تعليل است **يعني**
ابن باب بيان مرديت که جماع ميکنند خود را در سفر که تا ميکنند از او بي و و ميشود
در آن بسبب سفری در ماه رمضان در اين باب هفت حديث **اول اصل** سألت أبا
عبد الله عليه السلام عن الرجل يذبح شهر رمضان آله أن يصيب من
السفر قال نعم **شرح** پرسيد امام جعفر صادق عليه السلام را از مردی که سفر
ميکند در ماه رمضان ايا تجليل است او را بآنکه دريا نماز را که خواهد از زمان امام گفت
که آری **دوم اصل** سألت أبا الحسن عليه السلام عن رجل أتى أهله في شهر
رمضان وهو مسافر قال لا بأس **شرح** مضمون اين موافق سابق **سوم اصل**
عن عبد الملك بن عتبة الهاشمي قال سألت أبا الحسن عليه السلام يعني
موسى عليه السلام عن الرجل يجامع أهله في السفر وهو في شهر رمضان قال
لا بأس به **شرح** مضمون اين نیز موافق سابق **چهارم اصل** عن أبي عبد الله عليه
السلام في الرجل يذبح شهر رمضان ومعه جارية في شهر رمضان هل يقع عليها قال نعم
شرح اين ظاهر است از شرح سابق **خمس اصل** سألت أبا عبد الله عليه السلام
عن الرجل يذبح شهر رمضان ومعه جارية له فله أن يصيب منها
بالتجارة فقال سبحان الله أما يعرف حرمة شهر رمضان إن له في الليل
سجاطه يا فلان أليس له أن يأكل ويغيب ويقصر فقال إن الله عز وجل
قد خص الليل في الاضمار والتقصير تحمة و تحميما لموضع الثعب والتعبد
و وعش التمر و له يرضخ له في غمامة النساء في السفر والتجارة في شهر
رمضان و اوجب عليه قضاء الضيام و له فوجب عليه قضاء تمام
الصلوة اذ ارب من سقره ثم قال والشئمة لا تقاس و اني اذا سافر تركت
في شهر رمضان ما اكل الا القوت وما اشر ب كل الرعي **شرح** فله بقدر
استقامت سبحان الله برأي تعجبات چنانچه گذشت در کتاب التوحيد و حديث
ده باب شانزدهم که باب معاني الاله و اشتقاقها است سجاطه يا فلان مگر دست

در سوره قبل السبح مصدر باب منع فارغ بودن کسی برای کاری که خواهد بود
انکاریت برای اعتراض و استدلال بقیاس موضع بفتح میم و سکون واو و کسر و فتح
صاد بانقطه و غیر بنقطه مصدر بیجای ضرب است که نقل بیاب منع شده بمعنی
آوردن یا اسم زمان است القب بفتح تاء و دو نقطه در بالا و فتح عین بنقطه و باء یک نقطه
مصدر باب علم حرکت بسیار القصب بفتح نون و فتح صاد بنقطه و باء یک نقطه مصدر
باب علم ماندگی الوعث بفتح واو و فتح عین بنقطه و تاء سه نقطه مصدر باب علم
شکستگی خواه یافتن از ستور و مانند آن باشد و خواه بدرستی بیکان و رقیقا
و مانند ایشان باشد و خواه بخوف زلزله و زلزله داران باشد و خواه بمقارفت و
ویران باشد و خواه بغیر آنها باشد و واجب تا آخر دلیل دوم است بر ابطال انکار
سائل و حاصل این است که امر بقضای روزه و عدم امر بقضای تبه نماز دلائل تعظیم
حرمت ماه رمضان میکند و البته لا تقاس دلیل سوم است بر ابطال انکار سائل وانی
اذا ما فزت دلیل چهارم است بر انکار سائل القوت بضم قاف و سکون واو و تاء و دو
در بالا آنچه باعث تسلی شود از رزق و زیاد بران نباشد کل مضروب و نایب مفعول
مطلوب است و مضافان محذوفت بتقدیر شرب کل و ان مضافت الی ذکر بکسر و فتح
راء بنقطه و تشدید باء که اقلان منقلب از واو است مصدر باب علم سیراب شدن
بعنی پر سید امام جعفر صادق علیه السلام را از عری که سفر میکند در ماه رمضان
و با اوست کثیری که او را است بر این او را است اینکه در یاد آنچه را که خواهد از ان کثیر
در روز پس امام گفت که سبحان الله یا نفیثه حرمت ماه رمضان را بدست که او
راست در شب فست دور و دور از کفتم که آیا نیست مسافر یا اینکه خوردن آن است در روز
و تقصیر کند نماز یا بر امام در جواب گفت که بدگوشی که الله عزوجل دستور داد برای
مسافر در اقطار روزه و تقصیر نماز برای رجم و سبکبار کردن بسبب فرود آمدن حرکت
بسیار و مانند کی و شکستگی سفر و دستور نداد مسافر را در جمیع زمان در سفر در روز و در
ماه رمضان اشارت باینکه خوردن و آشامیدن باعث توانا نیست بخلاف جمیع
که عکس است و انضا واجب کرد بر مسافر قضاء روزه و واجب نکرد بر او قضای تبه نماز را
چون بر کرد از سفر خود بعد از ان امام گفت که و ایضا طریقت رسول صلی الله علیه و آله

که چون سبک و چون فرموده ثابت میشود بقیاس و انضا بدگوشی که من چون سفر کنم
در ماه رمضان بخورم مگر قدری خور یا و غیر آن اسم اشامیدن کل سیراب شدن اشار
باینکه این قیاس منصور میبود اگر خست خوردن و آشامیدن انقضای روزه است سفر
مستأجر میبود و این چه نیست **شم افضل** عن عبد الله بن مسعود قال سألت
عنه الرجل يأتي جاريته في شهر رمضان بالتهار في التفر فقال ما عرفت
هذا حق شهر رمضان ان له في الليل سباحا طويلا **شرح** مضمون این ظاهر
الشرح سابق **مفتراض** قال الكلبيني الفضل عندي ان يوقر الرجل
شهر رمضان ويبيت عن التها في التفر بالتهار الا ان يكون يغلبه
الشموة ويخاف من قلبه فقد خص له ان يأتي الحلال كما رخصه
للسافر الذي لا يجد الماء اذا غلبه التبر ان يأتي الحلال قال ويخبر
في ذلك كما أنه اذا اتى المحرام **شرح** ظاهر سابق این فقرات اینست که آنچه اینجا
مذکور است مجموع مصنف رحمه الله تعالى است از صاحب الزمان علیه صلوات الرحمن
و غیره بطریقی از سفر و نظیر اینکه در حدیث اقل باب سابق مجموع ابو بصیر را نسبت بابو
بصیر دارد و حدیث نهم باب سابق بران مجموع یونس را نسبت یونس را داد و میتوانی بود که
بشوط یکی از سفر باشد یا اینکه شیخ طوسی در کتاب رجال مصنف را از من لم یرو
شمرده و بعضی خیال میکنند که کلام مصنف است از پیش خود و بر هر تقدیر مشتمل
بر میان طریق جمع میان احادیث سابقه که بحسب ظاهر تنافی دارد فضل و حدیث
و بجای اسم فاعل گذاشته شده برای مبالغه بر محض افضل است عندی انقیل لاجتبا
و برای نیست باینکه در حدیث مذکور شد **بعنی** گفت کلینی از ناحیه مقدسه که افضل نزد
من اینست که تعظیم و توقیر کند در ماه رمضان و نگاه دارد خود را از زنان و غیر
در روز مگر آنکه بوده باشد یا بزوجش که غالب شود او را شهوت و تمسک بر جوشش
انصداد نامشروع در نگاه و مانند آن پس تحقیق دستور داده شده او را و اینکه باید
نزد حلال خود چنانچه دستور داده شده برای مسافری که نمی یابد آب غسل را چون
غالب شود بر او شوق جماع در آنکه آید نزد حلال خود امام صلوات الله و سلامه
علیه گفت که و ما جور میشود ان قسم کرد و انجم در روز ماه رمضان باقی آن غسل

چنانچه امیرن آید نزد حرام کما کار میشود موافق این می آید در کتاب الکلیح و حدیث
 سوم باب کراهیه الرهبانیه و ترک الباءه که باب صدوسی و نهم است **باب نجاء و غیره**
اکمل باب صوم الخائف والمستحاض شرح این بیان روایتی از صاحب جیست و آن
 صاحب استخاضه است در این باب یازده حدیث **اقوال اکمل** قلت لا یجوز لله
 علیه السلام الخائف یقضي الصوم قال نعم قلت یقضي الصلوة قال لا قلت
 من این جاء هذا قال أول من فاس الییس **شرح** مضمون این حدیث گذشت در
 حدیث بیستم باب الطیب والریحان للضائم که باب سی و دوم است و در کتاب الحیض و
 حدیث دوم باب یهدم که بابا الخائف یقضي الصوم ولا یقضي الصلوة است **یعنی**
 گفته امام جعفر صادق علیه السلام را که زن خائف قضا میکند روزه را گفت که آری
 گفته که قضا میکند نماز را گفت که نه گفته که آنجا آمدن فرقی گفت که اول کسی که قیاس
 کرد الییس است سر غلط این قیاس مذکور شد در کتاب الحیض و حدیث چهارم باب
 یهدم و مرقط قیاس الییس گذشت در کتاب العقل و حدیث یهدم و بیستم باب بیستم
 که باب البیوع والاری والمقاربات **دوم اصل** عن الحسن بن علی عن ابی عبد الله علیه
 السلام قال سألت عن امرأة أصبحت صائمة قلنا ان تقع النہار أو كانت
 العتمة حاصت أنظیر قال نعم وإن كان وقت المغرب فلتظیر قال و
 سألت عن امرأة رأت الظہر فی أول النهار فی شهر رمضان فتغلب
 و لم تظلم کتف تصع فی ذلک البوم قال یظیر ذلک البوم قائما فظیرها
 من الذم **شرح** مضمون این می آید در حدیث هفتم این باب و در اجاباتی و وقت
 و لم تغلب بجای فتغلب است و بیان مراد اینست که تاخیر کرد غسل یا واصل نمود
 یکست **یعنی** روایتی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام
 انشی که بصبر رسید روزه دار پس وقتی که بلند شد آفتاب روز باشد آخر وقت
 حیض شد آیا میشود روزه را امام گفت که آری و اگر چه نزدیک عروب آفتاب باشد
 پس باید که افطار کند بجای گفت که پرسیدم امام را از زنی که دید باکی ان حیض را
 و باقل روز و ماه رمضان پس غسل میکند بر خالی که چیزی نخورده باشد چو
 میکند و باز روزه امام گفت که بخورد و از روزه حرام نیست که خوردن او واجب

او شهر

افطار میکند روزه را میسوزان **سوم اصل** عن جماعة بن یحیی قال سألت
 عن الرجل یكون علی صوم شهرین متتابعین یتفرق بین الايام فقال
 إذا صام أكثر من شهر فوصله ثم تفرق له امر فأظفر فلا بأس قال
 كان أقل من شهر أو شهر فقلی ان یجعد الصیام **شرح** او شهر در نسخ مرفوع
 و ظاهر اینست که مقصود باید از آنکه اگر ایضا از افعال نافعه است و ضمیر مستتر
 راجع به صامه موصولا است که مضمون است از سابق کلام **یعنی** روایتی از جماعتی
 مهران که از آن امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت که
 پرسیدم امام را از مردی که میباید روزه دو ماهی در پی آید تفریق میکند یا
 نه و امام فرمود که چون روزه دارد بیشتر از یک ماه را یا نه روزه که پیوسته کرده باشد
 از بعد از آن بر خورده باشد و از کافی پس افطار کرده باشد پس نیست بر او در آن
 تفریق پس اگر باشد کمتر از ماهی یا باشد ماهی بر او است ای که افطار کند روزه را
چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی رجل کان علی صوم
 شهرین متتابعین فی ظہار فقام ذالقعده ثم دخل علیه ذوالحجة
 قال صوم ذالحجة کله الا ایام التفریق یقضیها فی اول یوم من الحرم
 حتی یمثلت آتایم فیکون قد صام شهرین متتابعین قال ولا یبغی
 له ان یفرق اهل حقه یقضی تلك ایام التفریق التي لم یصمها ولا بأس
 ان صام شهر ثم صام من الشهر الذی یلیه آتایم ثم عرض له علة ان
 یقطعها ثم یقضی من بعد تمام الشهر **شرح** این حدیث دلالت میکند بر آنکه
 احوال صوم ذی الحجة در صوم شهرین متتابعین مراد از آنجا نیست و وجوب افطار
 آن در بعض صور غیر ظہار بیان میشود در حدیث هشتم و نهم این باب مراد از آنست
 انجا یا نهم و روز نهم و یازدهم ذی الحجة است و ترک ذکر یوم العیدین باطل است
 استثنای آنست چنانچه ظاهر است از حدیث هشتم و نهم این باب و می آید در شرح
 عنوان باب شصت و دوم که باب صوم العیدین و ایام التفریق است تفصیلی در حدیث
 صوم ایام تفریق لا یتفرق یعنی لا یجوز است نامراده اهل غیر اینست که مظاهر است
 و یا بر احوال دوم مقصود بیان کراهت جماع در سه شب محرم است برای آنکه مبارک

ان بی آنکه بیا آورد یا نه که بجا می آید و صاحب استخاضه گفته که غسل است برای هر دو زن که جمع کنی پس از آنکه وضو است و روزی او و نماز او یا نه پس نوشت امام علیه السلام که خضائیکند روزی خود را و خضائیکند نماز خود را بدین شی که رسول الله صلی الله علیه و آله بود یا نه و ش که ام میگرد فاطمه را صلوات الله علیها و مؤمنات را از جمله زنان خود یا نه مذکور شد با این معنی که امر میکرد ایشان را بر ساندن این حکم بر زنانی دیگر که از روی حمل سنده زن آن خضائها کرده باشند **فمن قاضی عن ابی عبد الله علیه السلام فی امره اصبحت صائمة فلما انتفع النهار وکثر الخوف** حاضنته فظفر قال نعم وان کان قبل المغرب فلنظفر وعن امره او ترى الظفر فی قول النہار فی شهر رمضان لم تعیل ولم تقم کیف تقم بذلک الیوم قال لا یظفر ما من الذم **شرح** مضمون این ظاهر است از شرح حدیث دوم این باب **فمن قاضی عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام** قال سالت عن امره او مرضت فی شهر رمضان ومانعت فی نهاره فاقضت ان اقضی عنها قال هل برأت من مرضها قلت لا ما سلت فیه فقال لا تقض عنها فان الله عز وجل لم یجعل علیها قلت فانی استسحی ان اقضی عنها وقد اوصیته بذلک قال کیف تقض عنها قلت لم یجعل الله علیها فان استسحیت ان تقصوم لیتقیک **قصر شرح** روایت از ابی بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از زنی که بیمار شد در ماه رمضان و مرد در غایت سفرش که در ماهی که فضا که روزه از انجاب او امام گفت که آیا برخواست از بیماری خود گفت که نه مرد در دین بیماری پس امام گفت که قضا میکنی از انجاب او چه بدست که الله عز وجل نکره دانید از روزه را روا گوئیم که پس بدین شی که من میل داریم از آنکه فضا که از او و تحقیق سفرش که در ماهی که امام گفت که چگونه قضا میکنی از او چیزی را که نکر ندید از او الله تعالی بر او پس از او میل داشته باشی که روزه داری برای خودت پس روزه دار مرد اینست که قصد قضا معقول نیست و این منافات ندارد با اینکه کسی ثواب روزه برای خود را بپذیرد که خواهد میتوانست دروغی نماند که مناسبت این حدیث بعنوان این باب باعتبار کیف تقضی شیام یجعل الله علیها است زیرا که دلالت میکند بر اینکه

اولین زن پیش از آنکه چهار شود خایض شده باشد در ماه رمضان ایا محض او نیز
فضا دارد **نعم اصل** عن ابی حمزه عن ابی جعفر علیه السلام قال سألت
عن امرأة وضعت في شهر رمضان أو طويت أو سافرت فماتت قبل أن
تتغير رمضان هل يضي عنها قال إنما الظن والمرض فلا وأما الشك فم
شرح روایت از ابو حمزه از امام محمد باقر علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از آن زن که
که چهار شد در ماه رمضان یا خایض شد یا سه که بر او پیش از آنکه در آن ماه رمضان
ایضا کرده میشود از آن زن امام گفت که ایا محض و جاری پس فضا کرده میشود و
اما سفر بر آنی فضا کرده میشود **در اصل** سألت أبا عبد الله عليه السلام
عن المرأة وسدت عليها صوم شهرين متتابعين قال الصوم وقتان
أيامهما التي فعدت حتى نفي الشهرين قلت أرأيت أن هو كسبت من الحج
انقضيه قال لا تقضي بحجها الأول **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه
السلام را از آن زن که نذر میکند بر خود روزه دو ماهی در پی زامام گفت که روزه
صداد و از هر یک بعد از دو ماهه ایام خود را که نشت در آن ایام دو ماهه و نیز
که نماز و روزه را تا آنکه امام کند دو ماهه را هر چند که این قسم تفرقی داشته باشد
گفته که خبره فرمود که اگر زن تا امید شود از حیض ایا فضا میکند روزه دو ماهی در پی
امام گفت که فضا میکند کافیت او را نخواهد کرد **یا دفعه اصل** قلت لأبي الحسن
عليه السلام إن امرأتي جعلت على نفسها صوم شهرين فوضعت لهما
وأدركت الحمل فلم تقو على الصوم قال لتصدق مكان كل يوم
فقط على سبعين **شرح** گفتم امام موسی کاظم علیه السلام را که بدستی که زن من گردانید
بر خودش روزه دو ماهه را پس از این که فرزندش از او زایید و او آبستنی پس توانای بهم رسانید
بر روزه امام گفت که نه باید که فضا کند بجای هر روزی چهار بار صلواتی میکند
میتواند بود که این در صورتی باشد که آن دو ماهه معین باشد مثل اینکه متصل باشد
از نفسا بر معین نباشد یا از آن مأمور باشد از توانایی و میتواند بود که مرد او باشد **باب**
بجاء وشتم اصل **باب من وجب عليه صوم شهرين متتابعين فبطلت امرأته**
عن اقامه شرح این باب بیان کرده است که واجب شد بر او روزه دو ماهی در پی پس خود

اولا كاري كه مانع ميشود از اقامه افروزه در اين باب نه حديث **اقول اصل عن**
ابو عبد الله عليه السلام في الرجل يخرج ليلة صوم شهرين متتابعين
ظهارا فصوم شهرين ثم يرض قال يستقبل وإن زاد على الشهر الآخر
يوما أو يومين ينقض عليه ما بقي **شرح** الغلام الشهر برای عهد خارجیت و
مراد ماه اولت الاخر یعنی یا کر شاه با نقطه منصوب و مفعول زادت یوما و یومین
عطف بیان الاخریت و ذکرها بعنوان مثال **یعنی** روايت از امام جعفر
صادق علیه السلام در باره آنکه لازم میشود افروزه دومای در دینی بر او کفاره
ظهار پس روزه میداند بیکجا تا بعد از آن بجای میشود امام گفت که از سر میگرد بعد از
صحیح شدن و اگر زیاد کند بر آن ماه دیگر یکروز را بدور روز اول میافزاید
بناسی که از بر آنچه کرده آنچه را که باقی ماند بعد از صحیح شدن **دوم اصل عن ابی**
عبد الله عليه السلام قال صيام كفارة البهين في الظهار شهرين
متتابعين والمتتابعان أن يصوم شهرين ويصوم من الشهر الآخر أياما
أو شيئا منه فإن عرّض له نكح ففطر فيه أفطرا ثم قضى ما بقي عليه
وإن صام شهرين ثم عرّض له نكح فافطر قبل أن يصوم من الآخر شيئا
فلم يتابع أحاد الصيام كله **شرح** اخلاق بین بر ظهار باعتبار اینست که ظهار روزه
از شصت است اگر چه حرف قسم بان نباشد شهر بر شصت بعدین منصوب بظرفیت و ظرف
و متعلقش خبر مبتدأ است المتتابعان بقدر و صوم المتتابعان است ففطر نصفه مجهول
بابا معالست فلم يتابع جزای شرطت جمله احاد استیفاف بیانی سابق و مبتدأ
بود که فلم يتابع عطف بر سابق باشد و احاده جزای شرط باشد **یعنی** روايت از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت روزه کفاره قسم در ظهار در دو ماهی در دینی است
و روزه دومای در دینی اینست که کسی روزه دارد ماهی را و روزه دارد ماه دیگر
چند روز را یا چیزی از آنرا که اقل از یکروز است پس اگر بخورد و از چیزی که اظفار کند
میشود در آن محسب عرفین عادت افطار میکند بعد از آن قضا میکند آنچه را که باقی
بر او بعد از رفع مانع و اگر روزه دارد ماهی تا بعد از آن بخورد و از چیزی پس افطار
کرد پیش از آنکه روزه دارد ماه دوم چیزی را پس در دینی نگفته است بیان این آنکه

كه مانع روزه داشته باشد بر اینام گفت که اگر باشد یا نباشد که روزه داشته باشد
باز روزه را بر او است اینکه قضا کند آنچه را که باقی مانده و اگر باشد کمتر
یا نه از چیزی است او را تا آنکه پیوسته روزه دارد ماه را با تمام اشاعت یا بیک
یا نه شبانه روز حکم کند از انقضای شهر هلا دارد یا نه باینکه شهرهای وسطی کمتر است
از سر شبانه روز چنانچه گذشت در شرح حدیث سوم باب هفتم و این منافات ندارد
با اینکه مناط حکم شرع در حدایام ماه رویت هلال باشد **هفتم اصل** **سألت أبا**
عبد الله عليه السلام عن قطع صوم كفارة البهين وكفارة الظهار
وكفارة القتل فقال إن كان على رجل صيام شهرين متتابعين فافطر
أو عرّض في الشهر الأول فإن عليه أن يعبد الضیام وإن صام الشهر
الأول فصام من الشهر الثاني شيئا ثم عرّض له ماله فيه عذر فإن
عليه أن يقضي **شرح** ظاهر علم بیان حکم کفاره بیدر جواب اینست که استیفاف
در آن واجب باشد هر چند که مجاوز از نصف شده باشد چنانچه ظاهر حدیث باب
آیند است یا استیفاف در آن لازم نباشد اگر چه مجاوز از نصف شده باشد و الله
اعلم و ذکر افطار در شق اول و عدم ذکر آن در شق دوم اشعارت باینکه افطار
بعد از روزه در جرم است خواه استیفاف واجب شود و خواه نشود **یعنی** رسید
امام جعفر صادق علیه السلام را از چند کردن روزه کفاره هم و کفاره ظهار و کفاره
قتل که بیان شد در باب دهم که باب وجوه الصیام است بر اینام گفت که اگر باشد
بر فردی روزه دومای در دینی پس افطار کند یا بجا نشود در ماه اول پس بدینست که
بروست باینکه از سر یکروزه را و اگر روزه دارد ماه اول را و روزه دارد ماه دوم
چیز را که اقل از یکروز است بعد از آن بخورد و از چیزی که اقل از یکروز است که روزه
اینکه ضحاک باقی مانده را **هفتم اصل** **عن زائدة عن أبي جعفر عليه السلام قال**
سألت عن رجل قتل رجلا خطأ في الشهر الحرام قال تغلظ عليه الذی و عليه
عقوبة ذیة أو صیام شهرين متتابعين من الشهر الحرام قلت فإنه يدخل في
هذا شيء فقال ما هو قلت يوم العید و أيام الشهر بقی قال يصومه فإنه
حق يكزله **شرح** تغلظ دیت و احتمال دارد **اقول** تکلیف مشکلت از جمله اقسام است

دوم باب هفتم و شرح
حدیث ۳

بیان کسی است که گردانید واجب بر خودش روزه معین را و کسی که نذر کرد این را که روزه
 دارد برای شکرانه نعمتی که حاصل شود در این باب در حدیث **اول اصل** عن ابی
 عبد الله علیه السلام انی جعلت علی نفسی ان اصوم حتی یقوم الغد فیکون
 صوم ولا تقم فی الشکر ولا العیدین ولا ایام التشریق ولا الیوم الذی یبذل
 فیه من شهر رمضان **شرح** قریب باین گذشت در کتاب الحج و مذکور شد در شرح
 باب دوم که باب وجوه الصیام است من شهر یحکون ولا تقم است و در اینست که يوم
 التشریق را روزه باید داشت اما بنیت شعبان چنانچه بیان شد در شرح حدیث باب
 در شرح و يوم التشریق امر تازه و نهی خاصه تا آخر **بغنی** گفته امام جعفر صادق علیه السلام
 بیک شکی که من واجب کردم بر خودم این را که روزه دارم تا آنکه ایستد بکار اما ما مقام
 الاستیصال الله علیه پس امام گفت که روزه دار و روزه مدار در سفر و نه و عید
 را و نه ایام تشریق را تفصیل که در صورت صوم آنها مذکور میشود در شرح عنوان
 باب شصت و دوم و روزه مدار و روز براه شاک کرده میشود در بیان بقصد این که
 انما رمضان **دوم اصل** کتب الحسین الی الرضا علیه السلام یحکم
 فیذاک رجل نذر ان یصوم ایاما معلومة فصام بعضها ثم اعتل
 فافطر ایبتدی فی صومه ام یمتد بهما مصلی فکتب الیه یمتد
شرح نوشت حسین بن سعید اهوانی سوی امام رضا علیه السلام که
 قریب شوم مردی نذر کرد این را که روزه دارد چند روز معین را پس روزه داشت
 بعضی آنها را بعد از آن بپا زد پس اظهار کرد ایاز سر میگرد و در روزه خود را حجاب
 میکند بآنچه گذشت پس نوشت سوی او که حساب میکند بآنچه گذشت خواه باقی ماند
 الرضا باید کرد و خواه نه **سوم اصل** عن صالح بن عبد الله عن ابی الحسن علیه
 السلام قال قلت له جعلت فیذاک علی صیام شهر ان یرحم الله عن ابی الحسن علیه
 السلام فاصبح وانا ابذل الصیام فیمتد بهما مصلی بعض اصحابنا فادعوه
 بالعداء وافتتدی معه قال لا بأس **شرح** روایت انصالح بن عبد الله
 از امام رضا علیه السلام گفت که گفته امام را که قریب شوم بر صفت روزه یکجا و اگر
 بیرون آید هم من از آن زمان پس بیرون آمد پس بصره میرسد بحالی که من آمده و روزه

دارم پس و این نزد من بعضی باریان ما از شفعه امامیه پس طلب میکنم چاشته را و بچاشته
 بخورم با او امام گفت که نیت بر او چونان شهر معین نیست و قید نیت در آنست
چهارم اصل عن علی بن ابی حمزة عن ابی تریم علیه السلام قال سألته
 عن رجل جعل علی نفسه صوم شهر بالکوفة و شهر بالمدينة و شهر
 بکربلاء و شهر ببلخ و شهر بکوفه و شهر بکوفه و شهر بکوفه و شهر بکوفه
 و شهر بکوفه و شهر بکوفه و شهر بکوفه و شهر بکوفه و شهر بکوفه و شهر بکوفه
شرح روایت از علی بن ابی حمزة از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که پرسیدم
 امام را از مردی که گردانید واجب بر خودش روزه یکجا و در کوفه و یکجا در مدینه و یکجا در
 مکه بسبب باطنی که صیانتش در اینست که برای شکر رفع بلا بود و بلا رفع شد پس
 میزدند این که او روزه داشت در کوفه یکجا و مدخل شد مدینه را پس روزه داشت در آن
 هم در روز و در آن مکه را و شتر دار امام گفت که روزه بسیار نیکو است که باقی ماند و او
 چون رسد سوی شهر خود **پنجم اصل** عن جعفر علیه السلام علیه السلام ان علیا
 صام الله علیه و قال فی رجل نذر ان یصوم زمنا قال الزمان حمته الله
 و انجز به الله شهر لا ان الله عز وجل یقول تؤمن انکما کل جین یأذن
شرح لان استدلال بر هر دو قضیه در سوره ابراهیم چنین است امر کیف ضرب الله
 مثلا کلما طیب کثیر طیبه اصلها ثابت و فرعها فی السماء تؤمن انکما کل جین یأذن
 و ضرب الله الامثال للناس لعلهم یتذکرون و بیان شد در کتاب الحج در حدیث هشتاد
 باب صد و هفتم که باب منه نکت و تفصیل التریاق الی الولاية است و اینجا میگویم که در بلاد
 خط استواء و مانند آنها سال شمسی هشت فصل است و میوهها و غلات سالی دو بار میرسد
 با و روش که بهما مدت انتظار و مهلت است و ماه ششم وقت حاصل و جمع کردن است و در
 بلاد دیگر در یک سال شمسی دو قسم حاصل میشود یکی شوی و دیگری صیفی و مانند تدبیر که
 که منقسم میشود احوال را بشود یا باطل یا باغات یا بد قاین و مانند آنها بر دو قسم است
 اقل است که ظرف انتظار جزیت و از آن زمان میماند دوم است که مرکب از ظرف انتظار
 و ظرف حاصل شدن جزیت و از این میان میماند و آنها مختلف میشود با اختلاف و جود
 مثلا اگر کسی جز بر او نرسد بنسب یا بر روش که در ماه چیزی نگیرد و در عرض ماه یا نه

استفاد حق خود کند و ماه زمان آن حقت و یازده ماه حین آن حقت و چون بویضا
 و غلات منقول و خلاق و می باشد و زمان آنها چنانچه می باشد و حین آنها شماه می باشد
 خواه باعتبار یکد رخت مثلا چنانچه در خط استواء و مانند آنست و خواه باعتبار اختلاف
 حاصل شوی و صیف چنانچه در اکثر بلاد می باشد پس متبادر از لفظ زمان چون در قرینه
 صافه باشد یعنی هست و متبادر از لفظ طبعین شماه است الاذن مصدر باب علو و انق
 و ذکر یازدن رتبه برای دفع توهم اینست که در بحث فاعل چیزی باشد حقیقه **یعنی** روایت است اما
 جعفر صادق از پدرش علی هم السلام اینکه علی صلوات الله علیه گفت در مردی که ندیده
 ایتر که روزه داند زمانه را گفت که زمان چنانچه است و حین شماه است زیرا که الله عز و جل
 در وصف نوح طیبه میگوید در سوره ابراهیم که می دهد حاصل خود را که خورد نیست در
 هر چوین حاصل که شماه است بعلم صاحب کل اختیار آن عصبها **اشتم اصل** عن
 ابی عبد الله علیه السلام انه سئل عن رجل قال لله علی ان اصوم جیبا
 وذلک فی شکر فقال ابو عبد الله علیه السلام قد اثنی علی علی السلام
 و فی مثل هذا فقال ضم سبعة اشهر فان الله عز و جل يقول توفی الک لکل
 حین یا ذن رتبه یعنی سبعة اشهر **شرح** این ظاهر است از شرح سابق **مفصل**
 عن ابی عبد الله علیه السلام عن ابی امامه علیه السلام فی الرجل یجعل علی نفسه
 اقاما معذرة و سماء فی کل شهر ثم یبصر فی الشهور انه لا یصوم
 فی الشهر ولا یقصرها اذ الشهد **شرح** الله یضیع شهره فاعل ظرف در حق الله علیه
 است یا مبتدأ و ظرف خبر مقدم بر انت ظاهر جمع میان این حدیث و آنچه گذشت در حدیث
 اقله بترجم باب پنجاه و یکم که امام جعفر صادق علیه السلام در سفر روزه مستحب می باشد
 و آنچه را که در حدیث هم این باب است که نذر مطلق متعلق شود بر روزه سفر اگر چه آن روزه
 مستحب باشد **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام از پدرش علی علیه السلام
 در مردی که گردانید واجب بر خود و روزه روزه شده نام برده شده از راه راه
 مشابه روز اقل هر ماه بعد از آن سفر میکند پس میکند و با چند ماهه ای که روزه نمیداند
 در سفر و قضا میکند آنها را چون حاضر شود مرد عدم و جوب قضا است اگر چه بعضی
 آن مستحب باشد چنانچه مذکور میشود در حدیث آینده **مفصل** سألنا

عبد الله علیه و السلام عن الرجل یصوم صوما قد وقته علی نفسه او یصوم
 من اشهر الحرام فیمیز به الشهر و الشهر ان لا یقصر فقال لا یصوم فی
 الشهر ولا یقصر فی شهر من صوم النطاق الا الثالثة الا یام التي كان
 یصومها من کل شهر ولا یجعلها یام فله الواجب الا انی احدث لك ان
 نذره علی العمل الصالح قال و صاحب الخبرم الذی كان یصومها یخبر به
 ان یصوم مکان کل شهر من اشهر الحرم ثلثة ايام **شرح** بترجمه یعنی اینست که
 میگوید در یک ماه و دو ماه مثلا لا یقصر بقدر استقامت است و مراد اینست که آیا روزه
 میدارد در سفر و قضا میکند یا نه آنکه روزه میکند روزه نادر سفر و قضا میکند و خلاصه
 امام اختیار شوال است در بعضی صور و اختیار شوال است در بعضی دیگر عدم و جوب
 قضای سه روز بیان شد در شرح حدیث دوم و سوم باب پنجاه و یکم **یعنی** پرسید امام
 جعفر صادق علیه السلام را از مردی که روزه میدارد روزه که واجب معذور ساخت
 از راه خودش از راه یا روزه میدارد از روزه از جمله ماههای حرام که رجب و ذوالقعدة
 و ذوالحجه و محرم است پس میکند یا و یکجا و دو ماه مثلا در سفر یا قضا میکند یا نه بلکه
 روزه میدارد یا قضا میکند یا نه و در سفر روزه نمیدارد پس امام گفت که روزه نمیدارد
 در سفر آن ایام را که بر خود واجب ساخته و قضا میکند چیزی را از روزه نافله که ترک کرد
 در سفر خواه واجب ساخته باشد بر خود و خواه نه مگر آن سه روزی که بود یا بدوش
 که روزه میداشت آنها را از راههای مرد بختنبه اقل و چهارشنبه میان و پنجشنبه آخر
 و نمیکرد و اند قضای آن سه روز را مانند واجب اینقدر هست که مرد دست میدارد
 برای تو این را که مستحب تراش بر عمل صالح و لهذا نیست که قضای آن سه روز واجب نیست
 اما مستحب است برای سفر و قضا و آنچه در آن سه روز که عمل صالح است امام گفت
 که و کسی که روزه ماههای حرام را بر خود واجب ساخته باشد و در سفر روزه نگیرد
 کافیت او را اینکه روزه دارد بعد از آن هر چند سفر بجای هر ماهی از ماههای حرام
 سه روز را بقصد قضای بختنبه اقل و چهارشنبه میان و پنجشنبه آخر **مفصل**
 عن ابی هبیم بن عبد الحمید عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال سألنا
 عن الرجل یجعل لله عز و جل علیه صوم یوم سکو قال یصومه ابد

فی التقریر و الحضر شرح روایت از ابراهیم بن عبد الحمید از امام رضا علیه السلام گفت که
 پرسیدم امام را از مردی که میگوید برای الله عزوجل واجب بر خود روزه بگیرد نام برده
 شده از هر هفت مثلاً امام گفت که روزه میداند از ایهی در سفر و حضر و در جمیع
 میان انجلیت و میان دو حدیث سابق و حدیث آئند بجز این حدیث است بر صورت
 نذر و عقیدت و حضر و جمیع و حدیث سابق و حدیث آئند بر نذر مطلق **در اصل**
 عَنْ زَيْنَادٍ قَالَ إِنَّ ابْنِي كَانَتْ جَعَلَتْ عَلَى نَفْسِهَا لِيُؤْتِيَ اللَّهُ لَهَا رِزْقًا إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى
 عَلَيْهَا بَعْضُ وَلَدِهَا مِنْ سَخٍ كَانَتْ تَخَافُ عَلَيْهِ أَنْ يَصُومَ ذَلِكَ الْيَوْمَ
 الَّذِي يَقْدُمُ فِيهِ مَا بَقِيََتْ خَرَجَتْ مَعًا مُسْلِمَةً إِلَى مَكَّةَ فَأَتَتْ كُلَّ عِلَاقَةٍ
 تَذَرُ الصَّوْمَ أَمْ تَقْطُرُ قَالَتْ يَا عَبْدَ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ ذَلِكَ وَآخِرُهُ
 بِمَا جَعَلْتَ عَلَى نَفْسِهَا قَالَتْ لَا صَوْمَ فِي التَّحْرِيقِ قَدْ وَصَّ اللَّهُ عَنْهَا حَقَّهُ
 وَصَوْمُ هِيَ مَا جَعَلْتَ عَلَى نَفْسِهَا قَالَتْ قُلْتُ مَا تَرَى إِذَا هِيَ قَدَرَتْ وَتَرَكَتْ
 ذَلِكَ قَالَتْ ابْنِي أَخَافُ أَنْ تَرَى فِي لَدَى تَذَرَتْ مَا تَكْرَهُ **شرح** ای حدیث
 با تعبیری در بعضی سند و متن و آید در کتاب الایمان و التذوق و الکفای است در باب
 باب هجدهم که باب التذوق است و اینجا میگوید که علیها تکرار علی نفسها است نذر و فعلی
 جعلت است و بعضی متذوق است این بکر همزه و سکون نون که مکسوره شده بالقأ
 ساکن و شرطه است من برای سبب است خبر چه را جمع بشر است ان تصوم بدله
 با عطف بیان نذر است بقدیم بصیغه مضارع غایب معلوم باب علم است اصحابه
 و مصلد نابین ظنون زعانت **و بعضی روایت** از نذر که گفت که بدستی که مادرم بود
 باین روش که گردانیده بود واجب بر خودش برای الله تعالی بر خود نذر کرد که اگر الله تعالی
 بر گرداند بر او بعضی فرزندانش را که در سفری بود بسبب چیزی که بود باین روش که فرزند
 بران فرزند در آن چیز ایضا که روزه دارد از نذر که از سفر و آید در نذر چند آنکه
 نذر باشد پس بیرون آمد با ما به حال که سفر کنند بود سوی مکه پس شکل شد و نذر
 او بر ما نذر کنیم که یا روزه دارد یا افطار کند پس پرسیدم امام جعفر صادق علیه
 السلام را از آن و خبر دادم او را آنچه گردانید مادرم واجب بر خودش پس امام گفت
 که روزه نمیدارد و سفر تحقیق هرگز که الله تعالی از او حفر خود را در سفر و قضا

میکند او آنچه را که گردانید و لیب بر خودش در حضر و روزه گفت که گفت که چه میبینی
 چون او آید بشهر خود و ترک کند از روزه قضا را امام گفت که بدستی که من میبینم که
 بیند در آنکه نذر کرد برای او چیزی را که بخیر اهد **باب پنجاه و نهم فصل باب کفاره**
الصوم و فایده شرح این باب بیان کفاره روزه است که واجب شده باشد و از آن
 عاجز شوند و بیان فایده روزه که نافله باشد و مشکل شود در آن باب هفت حدیث
اقوال عَنْ ابْنِ أَبِي بَرِئَةَ عَنْ زَيْدِ بْنِ عَدِيٍّ قَالَ سَأَلْتُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ
 عَنْ رَجُلٍ تَذَرُ رِزْقًا إِنَّهُ هُوَ تَخَلَّصَ مِنَ الْخَبَرِ أَنْ يَصُومَ ذَلِكَ الْيَوْمَ
 الَّذِي تَخَلَّصَ فِيهِ فَجَعَلَ عَنْ الصَّوْمِ أَوْ خَيْرَ ذَلِكَ قَدْ لَزَّ رَجُلٌ غَيْرُهُ
 قَالَتْ جَمَعَ عَلَيْهِ صَوْمٌ كَثِيرٌ يَا كَفَّارَةَ ذَلِكَ الصَّوْمِ قَالَ يَكْفُرُ عَنْ
 كُلِّ يَوْمٍ بِمِثْلِ خَطِيئَتِهِ **شرح** روایت از ادریس بن زید و علی بن ادریس گفتند که پرسیدم
 امام رضا علیه السلام را از مردی که نذر کرد نذری اگر او رها شود از نذر آن ایضا که روزه
 دارد از نذر که رها شد در آن روز پس عاجز شد از روزه یا غیر روزه را باین نذر که پس
 کشید شد برای نذر در عمر او و تحقیق فراموش آمد و او روزه بسیار جیت کفاره از نذر
 امام گفت که کفاره میدهند از هر روزی چهار یک صلوات کند یا جو **در فصل** سَأَلْتُ
 الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ تَذَرُ رِزْقًا فِي صِيَامٍ فَجَعَلَ قَالَتْ كَانَتْ لِي
 عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ عَلَيْهِ وَكَانَ كُلُّ يَوْمٍ مِثْلَ **شرح** پرسیدم امام رضا علیه
 السلام را از مردی که نذر کرد نذری در روزه یا رها شد پس امام گفت که بود بدستم
 علیه السلام باین روش که میگفت که مرا دست بجای هر روزی چهار یک صلوات **در فصل**
 عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي رَجُلٍ تَذَرُ عَلَى نَفْسِهِ أَنْ هُوَ سَيَمُوتُ
 مِنْ قَرْبَضٍ أَوْ تَخَلَّصَ مِنْ حَلَسٍ أَنْ يَصُومَ كُلَّ يَوْمٍ أَرْبَعَاءَ وَهُوَ الْيَوْمَ
 الَّذِي تَخَلَّصَ فِيهِ فَجَعَلَ عَنْ الصَّوْمِ لِيَعْلَمَ أَصَابَتُهُ أَوْ خَيْرَ ذَلِكَ قَدْ لَزَّ رَجُلٌ
 غَيْرُهُ وَاجْتَمَعَ عَلَيْهِ صَوْمٌ كَثِيرٌ يَا كَفَّارَةَ ذَلِكَ فَإِنْ صَدَّقْتَ
 لِكُلِّ يَوْمٍ بِمِثْلِ خَطِيئَتِهِ **شرح** روایت از امام رضا علیه السلام
 در مردی که نذر کرد بر خودش که اگر او صحیح شود از نذر یا رها شود از نذر آن ایضا که
 روزه دارد و هر روز چهار شب را و آن روزی که رها شد در آن را باین نذر که نذر کرد

آتشگیر

که هر روزی که در آن رها شود روزه دارد آنگاه و در روز چهارشنبه رها شد و پنجشنبه
 شد از روزه برای آنی که بر خورد او را یا خبر از آن مثل پیری پرسشید و شد برای آنکه در
 خدمت و فراهم آمد بر او روزه بسیاری چیست گفته آن گفت که صدقیت و کلام
 روزی چهار بار صاعی از کند می یافت چهار بار صاعی از کند می تلا **جواب**
اصل عن عیسی بن القاسم قال سألت عن من لم یصم الثلاثة الا تأمین
 کل شهر و هو یستد علیه الصیام هل فی فداء قال مد من طعام
 فی کل یوم **شرح** روایت از عیسی بن قاسم که از او بیان امام جعفر صادق و
 امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت که پرسیدم امام را از کسی که روزه نداشت
 آن سه روز از آن ماه که چغشبه اقل و چهارشنبه میان و پنجشنبه آخر باشد و
 او مشکل میشود بر او روزه ایاد در آن هست فدای گفت که چهار بار صاعی از کند
 مثلا در روزی **جواب اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام ان الصوم
 یستد علی و قال لی لیدهم تصدق به افضل من صیام یوم ثم قال و ما
 احدث ان تدع **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام را که بدستی که روزه
 مشکل میشود بر من پرسیدم امام گفت مرا که هر آینه درمی که صدق کنی این فاضلت
 از روزه داشتن روزی بعد از آن امام گفت که دوست من ندارم این را که و اگر از روزه
 را که الکلیه مرا بایست که با وجود صدق کاهی روزه باید داشت **شرح اصل** عن
 یزید بن حلیفه قال شکوت الی ابي عبد الله علیه السلام فقلت لابی
 اصنع اذا صمت هذه الثلاثة الا یام و یتوکل قال فاصنع كما
 اصنع فابی اذا سافر ثم تصدقت عن کل یوم بمد من قوت اهلی
 الذی اقوتهم به **شرح** اصابع بصاد ببنفطه و نال ببنفطه و غیر ببنفطه بصیغه
 مضارع مجهول مستکم و حد از باب تفعیل با تلاق مجزوت مأخوذ است اصنع
 بضم صاد معنی در دست **جواب** روایت از یزید بن حلیفه گفت که شکایت کردم
 امام جعفر صادق علیه السلام باین روش که گفت که بدستی که من بر خورد می داشتم
 بصدا چون روزه دارم این سه روز معر و فر او مشکل میشود بر من امام گفت
 که پس کن چنانچه من میکنم چه بدستی که من چون سفر کنم تصدق میکنم از هر

روز چهار بار صاعی از خوردن عیار من که من میخواهم او را بآن اشارت
 بکنم آن روز در سه کاهی بر من مشکل میشود و صدق میکنم جای آن نود و هشتاد و یک **متم**
اصل عن زینب قال قلت لابی عبد الله علیه السلام جعلت فداک انی
 قد صممت و صعدت عن الصیام فکیف اضع هذه الثلاثة الا یام
 فی کل شهر فقال یا عقیب تصدق بیدهم عن کل یوم قال قلت و رهم
 و اجد قال لعلها کثرت عندک فانت تستقل الذرهمه قال قلت
 ان نعم الله عز وجل علی کسایه فقال یا عقیب لا طعام مسلم حنی
 من صیام شهر **شرح** روایت از عقبه بن جهم بن بقیطه و سکون قات گفت که گفته امام
 جعفر صادق علیه السلام را که قرأت شوم بدستی که من تحقیق کنم سال شوم و ضعیف
 شدم از روزه بر حکمی که این سه روز در هر ماهی بر امام گفت که ای عقبه صدق کن
 بدستی از هر روزی عقبه گفت که گفته که ای ابی بکر درم امام گفت که شاید که درام بسیار
 شده باشد نزد تو زیرا که تو که میفرمی بکدرم را عقبه گفت که گفته که بدستی که گفتی
 الله عز وجل بر من هر آینه و الفست بر امام گفت که ای عقبه هر آینه طعام دادن مسلم
 بهتر است از روزه داشتن ماهی از نافله **باب خصم اصل باب تأخیر صیام الثلاثة**
الایام من الشهر الى الشتاء **شرح** این باب بیان تأخیر روزه آن سه روز معر و فر از
 ماهی تا درستان در این باب سه حدیث **اصل** قلت لابی عبد الله علیه
 السلام او لابی الحسن علیه السلام الرجل یعمد الشهر فی الایام القصار
 یصومه لیسیم قال لا بأس **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام را یا امام
 موسی کاظم علیه السلام را که مردی با خیار میکند ماه را از روزه های کوتاه روزه میداد
 برای سه روز سال خود امام گفت که نیت بروای **روای اصل** قلت لابی جعفر علیه
 السلام صوم ثلاثة ایام من کل شهر او حین الی الشتاء ثم اصومها قال لا بأس
 بل لای **شرح** گفت امام محمد باقر علیه السلام را که روزه سه روز از هر ماه تأخیر میکنم از
 تابستان بعد از آن روزه میدارم آن سه روز را بعنوان قضا گفت که نیت بروای این
روای اصل عن عثمان بن موسی عن ابي عبد الله علیه السلام قال سألت عن
 الرجل ینکث علی من الثلاثة ایام الشهر فایضل له ان یؤخرها او

سکین

يَصُومُهَا فِي آخِرِ الشَّهْرِ قَالَ لَا بَأْسَ قُلْتُ يَصُومُهَا مَسْأَلَةٌ أَوْ تَقْرَأُ بِهَا
 قَالَ مَا أَحَبُّ أَنْ شَاءَ مَسْأَلَةٌ أَوْ أَنْ شَاءَ فَتَقْرَأُ بِهَا **شرح** يصلح بغيره
 معلوم باب منع وجوبه بصومه ما منع بغيره يصلح آخره بغيره وهو جارح بغيره
 وقد بداهه بغيره بغيره الفعل التفضيل واحدا لله عبادت انما هي ما كانت
بغير روايت انما هي من موسى اذ اقام جعفر صادق عليه السلام كفت كه برسيدم امام با
 انهم كه سبب بر او از ان سه روزه ماه كه هر وقت يا خويست او را نيكيه تا خبر كنند انها را
 يا روزه ميلا و انها را در كه سبب امام كفت كه بخت برواي در تا خبر كنم كه روزه ميلا و
 انها را در وقت فضا في ديني يا تقريبي كنم بمان انها كفت ميكن انچه را كه خواهد اكر
 خواهد تقريبي كنم انها را **باب شصت و يك اصل باب صوم عرفه وعاشوراه**
شرح اين باب بيان روزه نهم ذي الحجه و روزه دهم هرست در اين باب هفت حديث
اقول اصل عن احمد بن محمد بن عليهما السلام انه سئل عن صوم يوم عرفة
 فقال انا اصومه اليوم وهو يوم دُعاء و سئل عنه **شرح** روايت از امام
 محمد باقر از امام جعفر صادق عليه السلام بكنه او پرسيد شد از روزه و روزه نهم ذي
 الحجه پرسيد كه من روزه ميلا و از امام و كه نهم ذي الحجه است و ان روز دعا و طلب
 حاجت **دوم اصل** سمعت ابا جعفر عليه السلام يقول ان رسول الله
 صلى الله عليه وآله لم يصوم يوم عرفة منذ نزل جبرائيل عليه السلام في رمضان **شرح**
 شنيدم از امام محمد باقر عليه السلام بكنه كه بد رسي كه رسول الله صلى الله عليه وآله
 روزه نداشت و نهم ذي الحجه را از روزه كه نازل شد و نهم داشت من ماه رمضان اميد
 ميلا و روزه عرفه را از سائر ايام و بعد از ان از امام سند را يام كرد و بقصد همچنان
 بر سائر ايام از روزه نداشت اگر چه كاهي روزه ميلا داشته باشد از نظيره كفت
 در رساله شعبان در كلام مصنف در باب دوازدهم كه باب صوم رسول الله صلى
 الله عليه وآله است **سوم اصل** عن ابي جعفر و ابي عبد الله عليه السلام قال
 لا تصوم في يوم عاشوراء ولا عرفة بمكة ولا بالمدينة ولا في وطنك
 ولا في مضر من الاضمار **شرح** مفصلا و انهي انصوم عرفه و عاشوراء نهى
 از انست بقصد امتياز از سائر ايام چنانچه بيان شد در عرفه در شرح حديث سابق

ميكني و ديني و اكر
خواهد

مروايت كه چيز از نزول
روزه ماه رمضان

روايت از امام محمد باقر و امام جعفر صادق عليهما السلام كفت كه بقصد امتياز از
 سائر ايام و نهم ذي الحجه و نهم ذي الحجه و نهم ذي الحجه و نهم ذي الحجه و نهم ذي الحجه
 در شهر با جعفر **اصل** حد يثرب عن ابن الحارث العطار و قال
 سألت ابا جعفر عليه السلام عن صوم يوم عاشوراء فقال صوم متوكل
 بن زول شهر رمضان و المنة و لك بغيره قال حجة فقال ابا عبد الله
 عليه السلام من بعد ابيه عليهما السلام عن ذلك فاجابني و نزل جواب
 ابيه **شرح** قال اما انه صوم يوم ما ترك به كتاب ولا جرت به سنة الا
 سنة التي نزل بها و يقتل الحسين بن علي صلوات الله عليه **شرح** حكيت كرد
 مر بغيره بغيره و نهم ذي الحجه و نهم ذي الحجه و نهم ذي الحجه و نهم ذي الحجه و نهم ذي الحجه
 امام محمد باقر عليه السلام را از روزه دهم هرست كه ايا امتياز دارد از سائر ايام و امام
 كفت كه ان روزه است ترك كرد شد بنابر شك روزه ماه رمضان و ترك كرد شد
 بدعت مروايت كه بيش از نزول روزه ماه رمضان ان امتياز داشت و منوخ شد
 اعتقاد باقيها بكن منوخ حرامت كفت بغيره كه پرسيدم امام جعفر صادق عليه
 السلام را بعد از پدرش عليهما السلام از ان پرس جواب داد و اهل جواب پدرش بعد
 از ان كفت كه اكاه باش بد رسي كه از روزه روايت كه نازل شد بان قرآن و ستم
 شد با امتياز ان سنتي مكرست آل زيدا بسبب قتل حسين بن علي صلوات الله عليه
بخش اصل سألت الرضا عليه السلام عن صوم يوم عاشوراء و ما يقول
 الناس فيه فقال عن صوم بن مرجانة قال في ذلك يوم صامه الانبياء
 من آل زيدا لقتل الحسين صلى الله عليه وآله و هو يوم يتقام به آل
 محمد و يثقام به اهل الانبياء و اليوم الذي يتقام به اهل
 الاسلام لا يصام ولا يترك به و يوم الاثنين يوم تحيي فيه الله
 فيه يثية و ما اصبحت ال محمد الا في يوم الاثنين قلنا متنايه
 و نزل به عدونا و يوم عاشوراء قيل الحسين عليه السلام و نزل
 به آل مرجانة و يتقام به آل محمد صلى الله عليه وآله من صامها اتق
 نزل به منها لقي الله سبحانه و تعالي فسوح القلب و كان تحشره مع

ناسوعاء وخاشوعاء من شهر الحرام فقال ناسوعاء يوم حوصره فيه الحسين
 صلى الله عليه وآله وأصحابه رضي الله عنهم بكرة واحدة واجتمع علي خيل
 أهل الشام وأهل الجوار علي وقوم ابن مرجانة وعشرين سعادتيوا فر
 التحيل وكثر بها واستضعفوا فيه الحسين صلى الله عليه وآله
 وأصحابه كثرهم الله وجوههم وأيقنوا أن لا يأتي الحسين فاحصولا
 يئده أهل العراق يأبى المستضعف الغريب **شرح** ناسوعاء بناء دو نقطه
 در بالا والف وضم سين بنقطه وسكون واو وعين بنقطه والف ممدوده نهم
 ماهت واكثر مستعمل مشهور در نهم حرم حوصره بنقطه وصاد بنقطه ولام
 بنقطه بصغه ماض مجهول باب مفاعله است التحيل بفتح حاء وناقطه وسكون ياء دو
 نقطه در يمين سواران اسبان با جواب ياء بنقطه والف منقلب از واو وجم بصغه
 ماض معلوم بابا فاعلت لا باجه در بالا بروى كس كشودن الاستضعاف ضعيف
 شمردن واين اشارت باينكه در ظاهر ضعيف شد اما در باطن قوى بود و صبر كرد
 و اشارت بايت سوره قصص وقر يديان **شرح** علي الدين استضعفوا في الارض وبعثه
 ائمه وبعثهم الوائين وبيان شد در كتاب الحجه در شرح حديث اول باب شصت فتم
 كه باب الاشارة والنقص على اي عبدالله جعفر بن محمد تا آخر است مستضعف بصغه
 اسم مفعول باب استفعال مرفوع ونايب فاعل فعل محذوف بتقدير فدى بالوليت
 واين جمله دعائيه است ودر روايت شيعه غارفت بنوعى از مخاز **يعني** پرسيدم امام جعفر
 صادق عليه السلام را از روزه نهم ودم انما هم پرسيدم كه روزه نهم روزه است كه خطبه كرد
 شد در ان امام حسين صلى الله عليه وآله وياران او را ضي باد الله تعالى از ان ياران
 در كربلا وجمع شدند بر او سواران اهل شام وكنودند در بالا را ووشاد شد پيرمرجانه
 وعشرين سعادتي را وفاضل سبب في ردي شد افواج سواران ولباسي ايشان
 وضعيف شمردند وراز امام حسين رضي الله عليه وآله وياران او را كرامت از الله
 تعالى روي ان ياران را وبقب بر داشتند ان ياران كه نخواهد آمد نزد امام حسين ياري
 دهند از اهل زمين ودمد نخواهد كرد او را اهل كوفه وخواه ان كرده شده باد
 به يادهم ضعيف شمرد شده غريب در ميان لشكرهاي دشمنان مراد اينست كه روزه

انروز ميات **احسن** ثم قال واما يوم خاشوعاء فيوم اصاب فيه الحسين عليه
 السلام صريحا بين اصحابه واصحابه صريحا حوله اقصوا يكون في ذلك اليوم
 كذا ورتب البيت الحرام ما هو يوم صوم وما هو الا يوم حزن ومصيبة
 دخلت على اهل السماء واهل الارض فجميع المؤمنين ويوم فرج ويريد
 لا يفرج جنة والزيادة واهل الشام عقيب الله عليهم وعلى ذريتهم
 وقد لك يوم بكت جميع يتاح الارض خلا بقة الشام فمن صامه او يذكر
 به حشره الله مع ال زيادة فتسوح القلب مضطحا عليه ومن ادخل الى منزله
 ذكره اعقب الله تعالى نيفا قاب قلبه الى يوم يلقاه وانفتح البركة
 عنه وعين اهل بيته وولده وشاركة الشيطان في جميع ذلك **شرح** خلا
 بقة الشام از قبيل كفا بعد است پيرمفات ندارد باينكه بعضي نيز كه نكرده باشد
 چنانچه مي آيد در كتاب الحج و حديث دوم باب زيارت قبر اي عبدالله الحسين بن علي
 السلام كه باب دوليت وبيت و نهم است **يعني** بعد از ان امام گفت كه واما روز نهم
 پير روزه است كه شد در ان امام حسين عليه السلام افتاده در ميان ياران خود
 وياران او افتادگان بودند در دور او تا پس روزه مي شد در ان روز خاشوعاء
 كل اختيار كه كه خانه صاحب حرمت است نيت از روزه و نيت ان مكر روزه
 اندوه و مصيبت كه داخل شد بر اهل آسمان واهل زمين وجميع مؤمنان وروز نشاد
 و خوشحاليت بر اير مر جانه وال زياره واهل شام غضب كناد الله تعالى با ايشان
 و بر اولاد ايشان اشارت باينكه اولاد زنا اند وان روزه نيت كه كرده وجميع
 مواضع زمين سواي موضع شام پس هر كه روزه دارد از روز را بركت جويد بان
 حشر مي كند ورا الله تعالى بال زياره برحالي كه مسخ شده باشد دل و غضب كرده
 شده بر او باشد وهر كه فراهم آورد سوي منزل خود فراهم آورده راد عقيب ان عمل
 مي دهد ورا الله تعالى نفاق و دل او را روزه كه ماله فات مي كند الله تعالى را كه
 روزه را دوست و سلب مي كند بركت را از او واز اهل بيت او واولاد او وشر ياد ميشود
 او را شيطان در جميع آنچه مذكور شد كه ذخيره واهل بيت واولاد است **باب شصت**
دوم احسن باب صوم العيدين واما يوم التشريق **شرح** العيد بكونين روزي

بعضی از رجال یا هر ماه یا هر هفته که اجتماع در آن موافق حادث باشد مرد بعدین
 اجتماع بعد رمضان و بعد قربانیت التشریق پیش از نقطه و راه بی نقطه و قافیه
 باب تفعیل از سر سینه خود بیرون آمدن بحاشا قناب برای دیدن وادید و مرد یا بایام
 التشریق چند روزست بعد از تصدیق که دید و وادید را نه استعاره است و از غنچه
 میشود باختلاف مواضع و اختلاف اشخاص کاهی سه روزست چنانچه در حدیث و
 این باب مذکورست و کاهی دو روزست چنانچه در حدیث سوم این باب مذکورست
 و کاهی نیست اصلا چنانچه اشاره بان میشود در حدیث سوم این باب **یعنی** این باب
 بیان روزه بعد رمضان و بعد قربان و ایام دیدن و وادیدست در این باب سه
 حدیث **اول فصل** عن جماعة قال سألت عن صيام يوم الفطر فقال
 لا يفجر صيامه ولا صيام أيام التشریق **شرح** فطر کفر و سکون طاه بی نقطه
 و راه بی نقطه اسم افطارست یعنی روزه خوردن و مرد یوم الفطر اول شوالست که
 بعد از انقضای روزه فرضیه است **یعنی** روایت از سماعه که از راویان امام جعفر
 صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت که پرسیدم امام را از روزه افطه
 شوال بر گفت که سزاوار نیست روزه داشتن آن و نه روزه داشتن ایامی که مفر
 برای تشریق و آنها بعد از آنست و بیان شد در شرح عنوان این باب **دوم فصل**
 عن زید بن أبي الحلأ قال قال لنا أبو عبد الله عليه السلام لا تأكلوا
 بعد الاضحية ثلاثة أيام ولا بعد الفطر ثلاثة أيام إنها أيام آكل وشراب
شرح روایت از زید بن ابی الحلالی که از راویان امام جعفر صادق علیه السلام است گفت که
 ما را امام جعفر صادق علیه السلام که نیست روزه داشتن بعد از عید قربان
 سه روز و نه بعد از عید رمضان سه روز بدستی که آنها ایام خوردن و شامیدن
 مرد است که ایام دیدن و وادیدست و تکلیف بخوردن و آشامیدن در آنها استعاره
 پس روزه داشتن فحش است و از این ظاهر میشود که اگر کسی دید و وادید نداشته باشد
 در آنها یا در بعضی آنها روزه او قبیح نیست در آنها یا بعضی آنها چنانچه گذشت در حدیث
 باب وجوه الضیام **سوم فصل** عن عبد الرحمن بن الحجاج قال سألت أبا
 الحسن عليه السلام عن يومين الذين بعد الفطر أيضا ما من أم لا تأكل

الكسرة لأن أن تصومها **شرح** روایت از عبد الرحمن بن حجاج بفتح حاء بی نقطه
 و نشد بدیجیم گفت که پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از روزهی که بعد
 از عید رمضان است آیا روزه داشته میشود آن دو یا نه پس امام گفت که فحش است برای
 تو اینکه روزه داری آن دو را شالست یا نه مذکور شد در شرح حدیث سابق
 که جمعی که دید و وادید داشته باشند روزه نمیکند بخلاف دیگران **باب شصت**
سوم فصل باب صیام التزجیب شرح التزجیب براه بی نقطه و غیر از نقطه و راه
 بی نقطه مصدر باب تفعیل و معنی دادن چیزی و مرد اینجا وسیع کردن الله تعالی
 نعمت خوف الهی بندها که مثل ارسال رسول آخر زمان و مثل اظهار وضعیج باسم
 وضی و مثل دحو الارض و ضرب کعبه و مثل متولین اخن ابراهیم که جمیع امم
 معصومین بعد از او از ذریعت او بند و مصدر اینجا بجای اسم زمانست مثل رانیه
 قدم الحجاج بن یحیی یوم التزجیبات **یعنی** این باب بیان روزه داشتن و وفای
 کردن نعمات در این باب چنانچه حدیث **اول فصل** عن القاسم بن یحیی عن
 جده الحسن بن راشد عن أبي عبد الله عليه السلام قال قلت جعلت فداك
 ليسلمين عيد عترة العبدین قال نعم بالحسن اعظمها وأمرهم ما قلت
 وأكن يوم هو قال هو يوم نبي أمير المؤمنين صلى الله عليه وآله في
 عمارة الكوفة قلت جعلت فداك وما تبع لنا أن نضع فيه قال تصومونه
 بالحسن ورتبتم الصلوة على محمد وآله وقرأتم الى الله عز وجل فأن
 الأنبياء صلوات الله عليهم كانت تأمر الأوصياء اليوم الذي كان
 يقام فيه الوصی أن يجتهد عيدا قال قلت فما لم يصام قال صيام
 سبعين شهرا أو لا تدع صيام يوم سبع وعشرين من رجب فإنه
 هو اليوم الذي نزلت فيه النبوة على محمد صلى الله عليه وآله
 وتوابعه مثل سبعين شهرا **شرح** ان تجد بدل اشغال اليوم است
 بتدبير ان تجد است و چون حذف حرف جر از ان فیا سبست در بعد از آنست
 محذوف شده برای موافقت مرد بنزول نبوت اینجا متول قرآن و رسالت **یعنی**
 روایت از قاسم بن یحیی از عبد الحسن بن راشد از امام جعفر صادق علیه السلام حسن

گفت که گفته که قرابت شوم آیا برای اهل اسلام عید است غیر عید رمضان و عید
 قربان گفت که آری ای حسن بن علی که از آن دو است و بهتر از آن دو است گفت
 که و کدام روز است آن گفت که آن روزیست که واداشته شد امیر المؤمنین صلی الله
 علیه و آله در آن روز باعث راه یافتن برای مردمان گفت که قرابت شوم و چه چیز
 سزاوار است ما را که کنیم از آن روز گفت که رفته میدانی از ای حسن و بیاد
 میکنی در روز غدیر خم و قال محمد و اهل محمد و اهل بیت میگویند سوزی الله تعالی از هر که ظلم کرد اینها را
 چه بد کنی که انبیای سابقین صلوات الله علیهم بودند یا نبی و ش که امر میکردند
 او صیای خود را بر روزی که بود یا نبی و ش که واداشته میشد در آن روز و صیای که
 فرارفته شود عید حسن گفت گفت که هر چه است برای کسی که رفته داشت از آن گفت
 که قواب رفته داشتن شصت ماه و او سزاوار رفته داشتن روزیست و هفت
 از عید لایحه بد کنی که شایسته است که آن روزیست که نازل شد در آن روز نبوت
 بر محمد صلی الله علیه و آله و قواب آن روز مثل ثواب رفته شصت ماه است
 شما شایعه امامیه اشارت باینکه مخالفان اگر چه در ظاهر بصدیق نبوت میگویند
 اما در حقیقت منکران نبوت را بلکه منکران نبوت را نیز پس اینها را ثواب بیت
 در علی اضلاع **در عید حسن** عن ابي الحسن الاول عليه السلام قال بعث الله
 عز وجل محمدا صلي الله عليه وآله رحمة للعالمين في سبع وعشرين
 من رجب فمن صام ذلك اليوم كتب الله له صيام سبعين شهرا
 وفي خمسة وعشرين من ذي القعدة وضع البيت وهو اول شهرا
 وضع على وجه الارض فجعله الله عز وجل مشاة للناس وكننا
 من صام ذلك اليوم كتب الله له صيام سبعين شهرا وفي اول
 يوم من ذي الحجة ولد ابراهيم خليل الرحمن عليه السلام فمن صام
 ذلك اليوم كتب الله له صيام سبعين شهرا **شرح** رحمه در اول
 منصوب و حال با مفعول است و با و اول یعنی وسیله رحمت است و بر هر
 تقدیر اشارت بآیت سوره انبیا و اما ارسالك الارحمة للعالمين فادفعن
 صام هر چه جایز است بقرینیت و در رسوم دلالت میکند بر حکم صیام ترغیب

خمس

یوم مولد النبی صلی الله علیه و آله بطریق اولی و آن دو از هم ربع الاول است بنا بر این
 گذشت در کتاب الحج در کلام مصنف در مولد النبی صلی الله علیه و آله رحمة در دو نیم
 و سبیل رحمت است و هو اول رحمة اشارت بآیت سوره الصمر ان اول بیت فی
 الناس الذی بهکة مبارک و هدی للعالمین ویه آیات بقیات مقام ابرهیم و من دخله
 کان امنا و بیان میشود در کتاب الحج در شرح حدیث اول باب دم که باب فی قوله عز وجل
 فیه آيات بقیات است **نجم** روایت از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که بر کنج الله
 عز وجل عهد را صلی الله علیه و آله رحمت برای عالمیان در بیت و هفتم از عید بر هر که
 رفته داشت آن روز را نوشت الله تعالی برای او روزه شصت ماه را و در بیت و هفتم از عید
 القصه گذاشته شد که و آن اول رحمت است که گذاشته شد بر روی زمین بیان
 این که کرد اینها را الله عز وجل جمع برای مردمان و باعث ایمنی از آنها جبار و بغف
 مثل تبع و صاحب حین که قصه ایشان مذکور میشود در کتاب الحج در حدیث اول
 و دوم باب دم که باب و در تبع و اصحاب القیل تا اخر است بر هر که روزه داشت
 آن روز را نوشت الله تعالی برای او ثواب روزه شصت ماه را و در اول روزی اندی
 ایام زاده شد ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام بر هر که روزه داشت آن روز را نوشت
 الله تعالی برای او روزه شصت ماه را **در عید حسن** سألنا يا عبد الله عليه السلام
 هل لي بدين عبد غير يوم الجمعة والاضحى والظفر قال نعم اعطى المخرمة
 قلت واني عبد فهو جعلت فذلك قال اليوم الذي صلب فيه رسول الله
 صلي الله عليه وآله وقال من كنت مولاه فعلي مولاه قلت واني يوم
 هو قال وما صنعت باليوم ان السنة تذكروك كنته يوم ثمانية عشر
 من ذي الحجة فقلت وما ينبغي لنا ان نفعل في ذلك اليوم قال تذكر يوم
 الله عز وجل في يوم الايام والعبادة والذكر فحمد الله والحمد لله
 الله صلي الله عليه وآله اوصى امير المؤمنين عليه السلام ان يجتهد ذلك اليوم
 عبدا و كذلك كانت الانبياء عليهم السلام تفعل كانوا يوصون ائمة
 وصيائهم بذلك فيحذرونه عبدا **شرح** منافات نیست میان اعظمها حرمة و
 آنچه گذشت در کتاب الحج در حدیث چهارم مولد ابي الحسن موسی علیه السلام و

امير المؤمنين صلي الله
 عليه وآله

روجمعه که ليس للمسلمين عيد كان اولی منه تا آخر ذی الحجه گذشت در شریعت
سابقه است یا درین شریعت نیز پیش از تعیین وصی در روز غدیر است مشارالیه
ذلت در یوصون اوصیاء هم بدلت روز نصب اوصیای ان انبیاء است بخواجه موافق
همی ذی الحجه باشد و خواه نه چنانچه ظاهر حدیث اولی این باشد و میتواند بود که
مشارالیه ذلت همی ذی الحجه باشد بنا براینکه جمیع انبیاء تعیین اوصیاء و همی
ذی الحجه میکردند یا بنا براینکه در روز غدیر میکردند باشند مخفی نماید که
بنا براینکه گذشت در شرح حدیث دوم باب هفتم که باب نادرست که شهور ذی الحجه
انبیای سابقه حدیث بوده و در این شریعت هلالیه است میتواند بود که در تعیین
همی ذی الحجه شهر هلالی را منظور داشته باشند برای موافقت این شریعت و
میتواند بود که حدیث را منظور داشته باشند والله اعلم **بیانی** پرسیدم امام جعفر
صادق علیه السلام را که آیا برای اهل اسلام عیدی هست غیر روز جمعه و عید قربان
و عید غدیر صان گفت که آری بزرگتر از انهاست باعتبار حرمت گفته که و کدام عید
ان قربانت شوم گفت روزیت که و داشت در آن روز رسول الله صلی الله علیه و آله
امیر المؤمنین را صلی الله علیه و آله و گفت که هر که بودم اولی بتصرف با و از خود
بر علی اولی بتصرف با و است گفته که و کدام روزستان ان از ایام هفته گفت که و چه
کار داری با و و هفته بدستی که سال میگردم را دینت که در هر سالی در روزی
از هفته اتفاق می افتد و سال منظورست نه هفته ولیک امروز همی است از ذی
الحجه اشارت باینکه در تعیین روز گاهی سال منظور میباشد و گاهی ماه منظور
میشود مثله روز انهر ماه که روزه باید داشت و گاهی هفته منظور میشود مثل
دوشنبه که روزه ان ممنوعست چنانچه گذشت در حدیث پنجم باب شصت و یکم
و ماخر فی انهم اولست پس گفته که و چه چیز بر او است برای ما اینکه کنیم در آن روز
گفت که باد میکند الله عز وجل را در آن روز روزه داشتن و نماز گزاردن و یاد گرفتن
برای محمد و آل محمد چه بد رستی که رسول الله صلی الله علیه و آله سفارش کرد امیر
المؤمنین علیه السلام را اینکه فراموش آن روز را نگیرد و همچنان بودند انبیای سابقین
علیهم السلام که میکردند باین بیان این را که بودند یا نبیوش که سفارش میکردند اوصیای

حجته

ع

خود را بان روز تعیین و حدیثی را که فرمود از اعدای **جمار** **اصغر** **عن محمد بن عبد الله**
الصمیر قال خرج علينا ابو الحسن عليه السلام يعني الرضا عليه السلام
في يوم خميس وعشرين من ذي القعدة فقال صوموا فاني اصبت صائما
فلما جعلنا في ذلك اتى يوم هو فقال يوم ليزيت فيه الزخمة وحدثني
الأكبر وحدثت فيه الكعبة وحدثني فيه آدم صلي الله عليه و آله **شرح**
روایت از محمد بن عبد الله جواد علیه السلام شریف بر گفت که بیرون آمد بر ما ابو الحسن
علیه السلام من بعد اتمام رضا علیه السلام زاد روزیت و جمعه اندکی لقعد
پس گفت که روزه دارید چه بدستی که من بجمعه رسیده روزه دار کنیم که قربانت شوم
چه روزستان پس گفت که روزیت که بر آنکه کرده شد بر خلاف در آن وقت رحمت
القری و پس کرد شد در آن روز زمین و واداشته شد در آن روز کعبه و فرود آمد در
آن روز رسول الله صلی الله علیه و آله که مذکورست در سورة اعراف که قال هبطوا بعضكم لبعض
عدو و لكم فی الارض سفرة و معنا الحسین خفی نماید که هبوط آدم باعتبار آنکه
برای مؤمنان زیرا که اگران نبودند توالد و تاسل نبود پس استحقاق تکلیف و ثواب
ابدی مقصور نبود **باب شصت و چهارم فی فضل افطار الجبل عند**
الحجه **از اسناد شرح** این باب بیان فضیلت روزه خوردن هر وقت نزد برادر مؤمن
او چو طلب روزه خوردن از او کند در روزه مستحب در این باب شرح حدیث
افضل عن ابي عبد الله عليه السلام قال افطارك لا خبيات المؤمنين
افضل من صيامك تطوعا **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که روزه خوردن برای برادر تو که مؤمنست فاضلترست از روزه داشتن تو بعباد
استقباب **دوم اصل** عن ابي جعفر عليه السلام قال من توى الصوم ثم
دخل على اخيه فقال له ان يفطر عنة فليفطر وليدخل عليه و الله و ر
فانه يحب له بذلك اليوم عشرة ايام وهو قول الله عز وجل من جاء
بالحسن فله عشرة امانا **شرح** روایت از امام محمد باقر علیه السلام گفت که هر که
نیت کرد روزه را بعد از آن داخل شد بر برادر مؤمن خود پس ان برادر طلب سکود
از او باینکه افطار کند نزد او پس باید که افطار کند و باید که داخل کند بران برادر

مؤمن خوشحالی را چه بدستی که شان اینست که حساب کرده میشود برای او با نروان
ده روز و آن مایل قول الله عزوجل است در سوره انعام که هر که آورد حسنه را
پس برای اوست ده برابر آن را اینست که معلوم میشود که روزه او بقصد محض رضای
الله بوده و غایبه ریا داخل آن نبوده پس حسنه بوده و آن ده برابر برای همان روزه است
و ثواب داخل سرور و یومین جلیده است **سور اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام
من دخل على أخيه وهو صائم فأفطر عنده ولم يعلم به يصوم فممن
عليه كتب الله له صوم سنة **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام
که هر که داخل شد بر برادر مؤمن خود برحالی که اوصافه است پس روزه را خورد
نزد او و اعلام نکرد و آن را روزه خود نامست نه برادر و نه شایسته تعالی برای او و نه
سالی **حجاء اصل** عن صالح بن عقیبة قال دخلت على جميل بن دراج
و بین ید یخون علیه عشاء یته یا کل منها فقال اذن و کل فقلت
ایضا ثم فتر کتبی حتی اذا اکتأها فلم یجوز لها الا لبس عزم علی
الا افطرت فقلت له الا کان هذا قبل الشاعة فقال اردت بالیه
ادبک ثم قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول انما تجل یومین
دخول علی أخیه وهو صائم فسا له الا کلا فله یخیره یصیام یمن
علیه یا فطیره کتب الله جل شأوه له یدلک الیوم صیام سنة **شرح**
عقبه بخر عین بنقطه و سکون فاف و یاه بنقطه است در ارج بضم دال بنقطه و نشانه
راه بنقطه و الف و جیم است خوان بضم و کسر خاء باقطه و تخفیف و او معرب جات
ضائیه بضم ضین باقطه و نشانه بدین بنقطه و الف و کسرتون و نشانه بدین
دو بنقطه در پایین و ناه و وحدت قسمی از ناست که اخراج عشان بود شاید که هیچ
یا نشان باشد و عشان اسم طایفه است از اهل بن و انصار از جمله ان طایفه اند
که تبع ایشان را در مدینه ساکن ساخته چنانچه می آید در کتاب الحج در حدیث اقراب
و رود تبع تا آخر که باب هم است لم یق از باب علم و از باب افعال نیز می تواند بود
هزم بعین بنقطه و زای با نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب ضرب است علی
بنشد ید یاه مفتوحه مرکب از حرف هم و ضمیر شکم است الا بکر همزه و نشانه لام

حرف استثنای است افطرت بصیغه مخاطب است الا بفتح همزه و نشانه لام حرف
تخصیص است **یغنی** روایت از صالح بن عقیبة گفت که داخل شدم بر جميل بن دراج و
در پیش او خانی بود که بران کجای بود میخورد از آن پس گفت که پیش من یا بر بخور پس گفتم
که بدستی که من روزه دارم پس واکذاشت مرا تا آنکه چون خورده از آن پس باقی ماند
از آن مگر که قسم نهاد بر من که نخواهم مگر اینکه افطار کنی پس گفتم او را که چرا نبود این
مبالغه پیش از این ساعت پس گفت که اراده کردم بان تا خبرها الله ارب تر بعد از
گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که و هر مردی مؤمن
که داخل شد بر برادر مؤمن خود برحالی که اوصافه نامست پس ان برادر طلب کرد
از او خوردن و از پیش بر کرد ان برادر را روزه داشتن خود تا مست نهید بر او بافطار
خود نوشت الله جل شأوه برای او و پس ان عمل ثواب روزه داشتن سالی **یغنی**
اصل قلت لابی الحسن الماضی علیه السلام ادخل علی القوم و هم
یا کلون و قد صلیت العصر و انصائم فیسئلون افطرت قاله افضل
شرح گفت امام موسی کاظم علیه السلام را که داخل میشوم بر جماعت و ایشان چیزی
میخورند برحالی که تحقیق کردم نماز عصر را و من روزه دارم پس میگویند که افطار
کن بر امام گفت که افطار کن چه بدستی که ان افطار فاضله است **شم اصل** سمعت
ابا عبد الله علیه السلام یقول لا فطارک فی منزل أخیک المسلم افضل
من صیامک سبعین ضعفا و فی غیره سبعین ضعفا **شرح** شنیدم از امام
جعفر صادق علیه السلام میگفت که هر کس به افطار شود بر منزل برادر مؤمن و فاضله است
از روزه داشتن و هفتاد برابر یا فطره برابر شک از روایت با این مبنی بر تفاوت مراتب
اخلاص است **باب شصت و پنجم اصل باب من لا یجوز له صیام القطع الا**
بالحق غیره **شرح** الطوع مصدر باب تفعیل بالغه طوع بفتح طاء و سکون و او که
مصدر باب نصر و علم است کمال انقیاد بفعل مستحب **یغنی** این باب بیان کرد است که
جواز نیست او را روزه داشتنی که از جمله فعل مستحب است مگر بدستور غیر و بعد از
باب بی حدیث **اقی اصل** عن القاسم بن عروه عن بعض اصحابه عن ابي
عبد الله علیه و السلام قال قال لا یصلح للمراة ان تصوم تطوعا الا

فقال افطرت

یا ذین زوجهما **شرح** تطوعا مفعول له است یا خالت و مصدر بمعنی اسم فاعلت
یعنی روایت از قاسم بن عروه از بعض بایان او از امام جعفر صادق علیه السلام که
 گفت که امام گفت که خوب نمیشود زنا اینکه روزه دارد برای فعل مسخ مکرر
 بدستور شهر **روم فصل** قال رسول الله صلى الله عليه وآله من فطر الصغیر
 أن لا یصوم تطوعا لا یأذن صاحبہ ومن طاعة المرأة لزوجها أن
 لا تصوم تطوعا لا یأذنه وأمره ومن صلاح العبد وطاعته ونفعه
 بولاه أن لا یصوم تطوعا لا یأذن مولاه وأمره ومن بر الوالدین
 لا یصوم تطوعا لا یأذن أبویہ وأمرهما والأولاد کان الضیف لهما
 وكانت المرأة عاصبة وكان العبد فاسقا عاصیا وكان الولد
 خافا **شرح** گفت رسول الله صلى الله عليه وآله که از جمله دانش میهمان اینست که
 روزه ندارد برای فعل مسخ مکرر بدستور بار او که میهماندار است و از جمله انقیاد
 نشد شوهرش را اینست که روزه ندارد برای فعل مسخ مکرر بدستور آن شوهر و در
 او و از جمله خوبی غلام و انقیاد او و خالص بودن او برای مالک او اینست که روزه نداشت
 برای فعل مسخ مکرر بدستور مالک او و فرمان او و از جمله ملائمت فرزندان است
 که روزه ندارد برای فعل مسخ مکرر بدستور پدر و مادر او و فرمان ایشان و اگر
 خواهد بود میهمان نادان و خواهد بود زن نافرمان و خواهد بود غلام مکرر
 و نافرمان و خواهد بود فرزند دلخراش بدستور مادر **روم فصل** قال رسول الله
 صلى الله عليه وآله إذا دخل رجل بلدة فهو ضیف علی من بها من
 أهل دینہ حتی یرحل عنهم ولا یبع للضيف أن یصوم إلا بأذنه
 إن شاء یعملوا الشئ فیکف علیهم ولا یبع لهم أن یصوموا إلا بأذن
 الضیف إن شاء یعملهم فیکف علیهم الطعام فیکف لهم **شرح** که
 رسول الله صلى الله عليه وآله که که چون داخل شود مؤمنی شهر بر این او میهمان است بر
 جمعی که در آن شهر نادر اهل دین او یعنی مؤمنانی که آشنا با او نیستند تا وقتی که کوچ
 کند از ایشان و سزاوار نیست برای میهمان اینکه روزه دارد مکرر بدستور اینان تا بلای
 که سازند چیزی از طعام را بر فاسد شود بر ایشان و سزاوار نیست برای ایشان اینکه

روزه دارد بعنوان تطوع مکرر بدستور آن میهمان تا مبادا که شر کند از ایشان بر میل
 طعام داشته باشد پس و اگر اندازد برای صلاحه ایشان **جمعه فصل** قال النبی
 صلى الله عليه وآله لیس لمرأة أن تصوم تطوعا إلا بأذن زوجها **شرح**
 این ظاهر است از **شرح** حدیث اول این باب **جمعه فصل** عن أبي عبد الله عليه السلام
 قال جاءت امرأة إلى النبی صلى الله عليه وآله وقالت یا رسول الله ما
 حق الزوج علی المرأة فقال هو أن تصوم إلا بأذنه **شرح** اینست که از
 حدیثی که در آنست که آنکه گفت که ای رسول الله جیت حق شوهر بر زن بر گفت که از
 انانیت که در اینوقت توان گفت بر این گفت که خبر ده مرا چیزی از آن بر گفت که نیست
 نذر آنکه روزه تطوع دارد مکرر بدستور او **باب شصت و شصتم فصل** **شرح**
تسخیران یفطر علیهم **شرح** این باب بیان چیز است که مستحب است اینک افطار
 کرد شود بر آن در شب در این باب شصت حدیث **اف** **فصل** عن جعفر عن
 أبیه علیهما السلام قال کان رسول الله صلى الله عليه وآله إذا صام
 فلم یجد أحلا فطر علی الماء **شرح** روایت از امام جعفر صادق از پدرش
 علیهما السلام گفت که بود رسول الله صلى الله عليه وآله با یزید که چون روزه میداد
 پس نمی یافت چیزی را که شیرین باشد افطار میکرد بر آب **روم فصل** عن أبي عبد الله
 علیه السلام قال إذا فطر الرجل علی الماء الفاتر نقی کداه و
 غسل الذنوب من القلب وقوی البصر والحدق **شرح** حدیثی که از
 بی نقطه و فتح و ال بد نقطه و فاف جمیع حدیث است که بعضی مجموع سیاه چمن است و جمیع
 اینجا باعتبار اجزای است یا بجای تشبیه مستعمل شده جوهری گفت حدیث العین مود
 الاعظم بر مراد بصراط است که مذکور میشود در حدیث چهارم این باب **یعنی** روایت
 از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون افطار کرد بر آب که نیم سرد باشد
 پاک میکند چکر او را و میشود پاک فافان را داخل و قوت میدهد و مملک را و جمیع

الحلوة

اجزای سایر جنم را **سور اصل** عتبه آیه عبد الله علیه السلام قال الاطأ
على الماء يغسل الذنوب **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه
السلام گفت که افطار یواب میشود کما هانا از دل **حمار اصل** عتبه آیه عبد
الله علیه السلام قال كان رسول الله صلى الله عليه وآله اذا افطر بها
يحلوا ليفطر عليها فان لم يجد كسرة او خرأيت فاذا انغور ذلك
كله فاما فان كان يقول يتيم المعده والكبد ويطيب النكهة
والنسم ويقوى الاخراس ويقوى الحلق ويحلوا الناطر ويغسل الذنوب
عسلا وليكن العرق الهاجحة والمرة الغالية ويقطع الباع ويطفي
الحارة عن المعده ويذهب بالضلع **شرح** التكره بضم سين ينقطه و
تشديد كاف مفتوحه وراه ينقطه وراه وحدت يكحب نبات ووحده ان اجبا
اينت كه خاليد نمیشود بلکه در دهن میماند تا آب شود و ان محروست بقدر
فيلا بكرة اعوز بعز ينقطه وراي با نقطه بصيغه ماضى غايب معلوم باب افعالات
كله منصوب التكهه بفتح نون وسكون كاف بوى دهن الناطر بون والف و
كرطاه با نقطه وراه ينقطه مدمك ديد المرة بكسر ميم وتشديد راه ينقطه صفراء
المعدة بفتح ميم وكسر عين ينقطه وكسر ميم وسكون عين فراكاه طعام در بدن آدمي
بيش از آنكه داخل رودها شود **يعني** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام كه
كه بود رسول الله صلى الله عليه وآله باينوش كه چون افطار ميكرد ابتدا ميكرد عجلوه
چنه كه افطار ميكرد بان پير ان فرمايت پير ابتدا ميكرد وجب نباق يا چند خرمالين
چون فرمايت انچه را كه مذكور شد نميكان پير ابتدا ميكرد باي نيم سرد و ميگفت
كه افطار باب نيم سرد يا نيميكند معده را و جگر را و يا كبره ميكند بوى دهن را و
خوشه ميكند دهن را و قوت ميدهد دندانها را و قوت ميدهد اجزای ساير
جنم را و جلا ميدهد مردمك ديد را و ميشويد كه اها را شستني عظيم و ساكن
ميكند ركهي را انچه را و صفراي غلبه كنده را و صيرد بليغ و قوي نشاندند
ان معده و بطن ميكند در سر را **بجبر اصل** عتبه آيه عبد الله عليه السلام
قال كان رسول الله صلى الله عليه وآله يفطر على التمر في زمن القدر

وعلى الزبيب في زمن الرطب **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت كه بود رسول الله صلى الله عليه وآله افطار ميكرد بر خرما در وقت خرما يعني و
كه رطب هم نميديد و بر رطب در وقت رطب **ششم اصل** عتبه آيه عبد الله
قال كان رسول الله صلى الله عليه وآله اول ما يفطر عليه في زمن الرطب
الرطب وفي زمن القدر التمر **شرح** اوله نوع و صفت است الرطب در دوم خريست
و جمله خريكان است و عايد غنيمه ستر بد فطر است **يعني** روایت از امام جعفر صادق
عليه السلام گفت كه بود رسول الله صلى الله عليه وآله باينوش كه اول انچه افطار ميكرد
بولك در وقت رطب بود و در وقت خرما خرما بود **باب ثمت و هتة فطر**
باب الفل في شهر رمضان شرح ابن باب بيان غسل مستحب در ماه رمضان
در اين باب چهار حد يث **اف اصل** عتبه آيه جعفر عليه السلام قال الفل
في شهر رمضان عند وجوب التمر فيه ثم يغسل ثم يفطر **شرح** و
الامام عتبه آيه عليه السلام گفت كه غسل مؤمن در ماه رمضان بزي بعض شهايان
ترد سقوط افتاب است يعني فزوقن ان انك بشرا انت بعد از ان نماز مغرب ميكرد
بعد از ان افطار ميكرد **دوم اصل** سالت ابا عبد الله عليه السلام كه اغنيا
سنة شهر رمضان ليلة قال ليلة تقع عشرة و ليلة احدى وعشرين و تلك
وعشرين فقلت فان شغلت قال في احدى وعشرين و ثلث وعشرين فقلت
فان شغلت قال احبك الان **شرح** ليلة و اقل مضروب و غير كرات و در
با قنوط فعل عذو فت بتقدير تغسل ليلة لان مضروب و قنوط زمان است **يعني**
برسيم امام جعفر صادق علیه السلام را كه چند غسل ميكند در ماه رمضان باعتبار
شب كه غسل ميكند در شب نوزدهم و شب بيست و يكم و بيست و سوم گفته كه پير ان مشكل
بر من چه ميكند گفت كه غسل ميكند در بيست و يكم و بيست و سوم گفته كه پير ان مشكل
بر من گفت كه بد است تراد را نوقت انچه گفته **سوم اصل** سالت ابا عبد الله عليه
السلام عن الليلة التي يطالب فيها ما يطالب متى الفل فقال من اول
الليل وان شئت حيث تقوم من اخره و سالت عن القيام فقال تقوم
في اوله و اخره **شرح** برسيم امام جعفر صادق علیه السلام را زني كه طلب

کرده میشود در آن نیت طلب کرده میشود مراد تعظیم مطلوب در شب قدر است چه
 وقت غسل بر آن شب پس گفت از اول آن شب و اگر خواهر وقتی که بر میخیزد در
 آخر آن شب و پس بیدم امام را از ریاضات در آن شب پرسید بر میخیزد در نصف
 افغان و در نصف آخر آن مراد اینست که شب خیزی الوقت چند آنکه زود ترست بهتر
بجاء اول عن احمد بن محمد بن عيسى قال قال الغنلي في ثلث ليل من شهر
 رمضان في سبع عشرة واخدي وعشرين وثلاث وعشرين والحبس
 أمير المؤمنين صلوات الله عليه وآله في ليلة سبع عشرة وقبض في
 ليلة اخدي وعشرين صلوات الله عليه وآله قال والغنلي في أول الليل
 وهو يخرجني إلى آخره **شرح** روایت از امام محمد باقر با امام جعفر صادق علیه السلام
 گفت که غسل در سه شب است از ماه رمضان در نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سوم و
 حضرت خرد امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله در شب نوزدهم و از دنیا گرفته شد
 در شب بیست و یکم و صلوات الله علیه و آله امام گفت که غسل در اول شب است و آن
 کافیت تا آخرش **بدانکه** می آید در کتاب الوصایا در باب صدقات النبی صلی الله علیه
 و آله و فاطمة و الاثم علیهم السلام و وصایا هم که ثم لم یزل یقول لا اله الا الله حتی قبض
 صلوات الله علیه و رحمته فی ثلث لیل من العشر الاواخر لیل ثلث و عشرين من
 شهر رمضان لیل الجمعة سنة اربعین من الهجرة و کان ضرب لیل اخدي وعشرين
 من شهر رمضان و ان کلام عبدالرحمن بن حجاج است و اعتباری نماید نظیر کلام
 ستاری که گفت در ذیل حدیث سوم باب هشتم و بیان شد و گوید که عبدالرحمن
 توهم آن کرده از آنچه گفت در کتاب الحجة در حدیث هشتم مولد امیر المؤمنین صلوات
 الله علیه که قبضه لیل الله التي فيها قبض وصي موسى يوشع بن نون والليله التي
 خرج فيها بعض بن مريم والليله التي نزل فيه القرآن و ان دلالت ندارد زیرا که
 قرآن برای کل شهر رمضان نازل شده چنانچه بیان شد در شرح حدیث اول باب
 دوم **باب ثلث و هشت** **بجاء اول باب ما یصل من الصلوة في شهر رمضان** **شرح**
 این باب بیان چیز نیست که زیاد کرده میشود از نماز در ماه رمضان در این باب شش
 حدیث **اول** عن علي بن ابي حمزة عن ابي بصير قال دخلنا على ابي عبد

الله عليه السلام فقال له ابو بصير ما تقول في الصلوة في شهر رمضان فقال
 شهر رمضان حرمة وحق لا یحکمها شی من الشهر و صل ما استطعت
 في شهر رمضان تطوعا بالليل والنهار فان استطعت ان تصل في كل يوم
 و ليلة الف ركعة ان علیا علیه السلام في آخر عمره كان يصل في كل
 يوم و ليلة الف ركعة و فصل يا با محمد زيادة رمضان فقال كنت جعلت
 فلانة فقال في عشرة من ليلة تصل في كل ليلة عشرة ركعات ثمان ركعات
 قبل العشاء و اثني عشرة ركعة بعد هاسوی ما كنت تصل قبل ذلك
 فاذا دخل العشر الاواخر فصل ثلثين ركعة في كل ليلة ثمان ركعات
 قبل العشاء و اثني عشر ركعة بعد هاسوی ما كنت تفعل يا
 فلانة **شرح** مادر ما استطعت یعنی مادام است و میتواند بود که موصوله باشد
 الاستطاعة و معنی در قدرت است در توان استطاعت شرطیه است و جزای شرط محذوف
 بعد بر فصل ان بکسر هاء و نشد بدینوقت و معنی در قدرت بر هر رکعت در هر
 شبانه روزی مستبعد نیست در کسی که قوت بدن و قوت ایمان و طاقت لسان
 و خلوص از او مانع داشته باشد خصوصا کسی که داند که آخر عمر است **یعنی** روایت از
 علی بن ابی حمزه از ابو بصیر که گفت دیگر ابو محمد است علی گفت که داخل شدیم بر امام
 جعفر صادق علیه السلام پس گفت او را ابو بصیر که چه میکنی در نماز در ماه رمضان
 پس امام گفت که برای ماه رمضان هر صی و حق است مانند نیت از سجده از نمازها
 نماز که از چند آنکه استطاعت داری در ماه رمضان برای تطوع در شب و روز پس
 اگر استطاعت داشته باشی اینرا که از برای در هر روزی و شبی هزار رکعت پس بکزار
 بدستی که علی علیه السلام در آخر عمر خود بود با یزید که نماز میکرد در هر روزی
 و شبی که فارغ میشد از نماز هر از رکعت پس نماز بکزار ای ابو محمد زیاد می
 پس ابو بصیر گفت که چند رکعت قرائت نمود پس امام گفت که در بیت شب بکزار
 در هر شبی بیت رکعت هشت رکعت پیش از نماز خفتن و دو و از ده رکعت بعد از آن
 این چهار صد رکعت خیر است که میکردی پیش از آن بیت شب پس چون داخل
 شود دهه و آخر پس بکزار سی رکعت در هر شبی هشت رکعت پیش از نماز خفتن

و بیت و دو رکعت بعد از آن غیر آنچه میگزاردی پیش از آن ده شب در بیت شب
 مراد نیست که در هر شب دهه او آخر بجا رکعت میگزاردی شانزده رکعت پیش از نماز
 خفتن و سی و چهار رکعت بعد از نماز خفتن محقق نمائند که جایزت که بیت رکعت
 پیش از نماز خفتن و سی رکعت بعد از آن باشد چنانچه ظاهر میشود از حدیث آخر این باب
 و بر هر تقدیر مجموع آنها با آنچه در بیت شب زیاد شده بود نهصد رکعت میشود
 و چون آنها را ضم کنیم با صد رکعت که مذکور میشود در حدیث چهارم این باب هزار
 رکعت میشود اگر ماه رمضان تمام شود و الا نهصد و چجاه رکعت میشود **دوم اصل**
 حدیثی است که در آن آمده که رسول الله صلی الله علیه و آله یزید
 فی صلواته فی شهر رمضان اذا صلی العقیقه صلی بعدھا قیوم الناس
 خلفه فیکمل ویدغم ثم یخیر ایضا یجیدون ویقومون خلفه فیکمل
 و یدخل مرارا قال و قال لا یصلی بعد العقیقه فی غیر شهر رمضان **شرح**
 روایت از امام جعفر صادق علیه السلام است که بود رسول الله صلی الله علیه و آله
 بایزوش که زیاد میکرد در نماز خود در ماه رمضان بیان این آنکه چون میگزارد
 نماز خفتن را میگزارد و بعد از آن پس می ایستادند مردمان در پس او پس داخل
 خانه خود میشد و او میگذشت ایشانرا بعد از آن بیرون می آمدند پس مردمان
 می آمدند و می ایستادند در پس او پس او میگذشت ایشانرا و داخل میشد چند بار
 و امام گفت که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت که نمازگزارد نمیشود بعد از
 نماز خفتن در غیر ماه رمضان **اگر بوی این منافات دارد با آنچه گذشت در کتاب**
الصلوة در حدیث دوم و ششم و هشتم و نهم و دهم باب صلوة التوافل
 که باب هشتاد و چهارم است که و تیره بعد از نماز خفتن مستحب است **کوی**
 که اگر ادا بجا غیر توافل یومیه است و تیره احتیاط نافله شب است و باین اعتبار
 داخل توافل یومیه است فی الجملة اگر چه داخل آنها نیست اصلا چنانچه گذشت
 کتاب آنچه در حدیث چهارم باب التوفیل الی رسول الله صلی الله علیه و آله
 تا آخر که باب بیجاه و دوم است که منها رکعتان بعد العقیقه جالساً بقدر رکعتی
 التوفیل و رسول الله صلی الله علیه و آله از آن میگزارد چنانچه گذشت در کتاب

الصلوة در حدیث چهارم و پنجم باب صلوة التوافل **و اصل** قال ابو عبد الله
 علیه السلام کان رسول الله صلی الله علیه و آله اذا دخل العشر الاواخر
 شکر المیزر و اجتنب النساء و اتى الکلب و تفرغ للعبادة و **شرح** المیزر
 بکرمیم و سکون یاه و نقطه در باین منقلب از همزه و فتح زای با نقطه و یاء یقط
 که شد میزرب معنی مستحکم بدن کمرت برای جالاک و ان کتابت از کمال جلد در
 و مراد با جناب نشاء تفریح است بقرینه آنچه می آید در حدیث اول باب هفتاد و
 ششم که و اما اعتزل النساء فلا التفرغ بقاء و در این نقطه و غیرین با نقطه میالغرف
یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام که بود رسول الله صلی الله علیه و آله باین
 که چون داخل میشد دهه او آخر از ماه رمضان سخت عیبت میکرد و اجتناب میکرد
 از جمیع زنان و زنانه میداشت شب را و بغایت قانع میشد برای عبادت **چهارم**
اصل قال ابو الحسن علیه السلام صلی لیکه احدی و عشرین و لیکه ثلث
 و عشرین و مائة رکعة تقرأ فی کل رکعة قل هو الله احد عشر مرآة **شرح**
 گفت امام موسی کاظم علیه السلام که بگزارد در شب بیت و یکم و شب بیت و سوم صد رکعت
 و چنانچه در هر رکعت قل هو الله احدی یا معضای جمع میان این حدیث و ظاهر حدیث
 اول این باب است که و او در ولایت ثلث و عشرین و ای عطف اشباب باشد پس صد
 رکعت باین کیفیت در مجموع و در حدیث مجموع این دو شب باشد در هر شبی چجاه رکعت
 مساوی آنچه مشترک میان جمیع شهرهای دهه او آخر و این منافات ندارد با آنکه در هر یک
 از این دو شب صد رکعت باید مطلقاً چنانچه می آید در حدیث دوم باب آینه که و صل
 فی کل واحد منهما مائة رکعة و می تواند بود که و او را عطف انفراد باشد و باین تقدیر
 ظاهر اینست که در هر یک از این دو شب صد رکعت باین کیفیت باشد و غیر اینها نباشد و بر
 هر تقدیر مجموع نافله ماه رمضان هزار رکعت خواهد بود چنانچه مذکور شد در **شرح**
 حدیث اول این باب **باب پنجم اصل** کان ابو جعفر علیه السلام اذا کان لیکه
 احدی و عشرین و لیکه ثلث و عشرین و مائة رکعة فی الدعاء حتی یقول الکیل
 فاذا زال الکیل **اصل** **شرح** بود امام محمد باقر علیه السلام بایزوش که چون میشد
 شب بیت و یکم و شب بیت و سوم شروع میکرد در دعا تا آنکه نصف رسد شب

جز نصف میرسد شب نماز میگزارد و میباید که بعد از نیت هفتین مشغول دعا
 میشود و تا آخر نیت صد رکعت میگرداند نصف شب پس نمازات ندارد و اینکه میان نماز
 و وضو بعضی صد رکعت را میگزارد و یا بیست و پنج یا بیست و شش در شرح حدیث اول و چهارم
 این باب **ششم فصل** در حدیثی است که آمده که **کتاب الی ابی محمد علیه السلام** و **السلام**
بما جاء به الروایة **أن النبي صلى الله عليه وآله كان يصلي في شهر رمضان**
وعشره من الليالي ثلث عشرة ركعة وفيها الوتر وركعة الفجر فكتب
عليه السلام فرض الله فاه صلى من شهر رمضان في عشرين ليلة كل ليلة
عشر من ركعة ثلاث بعد المغرب اثني عشرة بعد العشاء الأخرى واغتسل
ليلاً ثلث عشرة وركعة واحدة وعشرين وركعة ثلاث وعشرين وصلى فيها
ثلاثين ركعة اثني عشرة بعد المغرب وثمانية عشرة بعد العشاء
الأخرى وصلى فيها مائة ركعة يقرأ في كل ركعة فاتحة الكتاب
وعشر مراتب قل هو الله أحد وصلى إلى آخر الشهر كل ليلة ثلاثين ركعة
كما فترت لك شرح فيها دو جایزه کنی کل واحد منها است و ضمیر راجع بنبیست
 یک و شب بیست و سوم است و مراد بیستین رکعت هر دو جایزه سوی بیست رکعت است که
 در بیست شب گزارده میشود و با وضو نماز پنجگانه رکعت میشود و ذکر نشین رکعت در این
 دو شب با وجود آنکه مذکور میشود که آنهاست رکعت میان هر یک از ده شب اشارت
 باینکه کیفیت این پنجاه رکعت که سی رکعت داخل آنهاست در این دو شب مخالف کیفیت
 باقی صد رکعت است در این دو شب چنانچه مذکور شد در بحث اول در شرح حدیث
 چهارم این باب بر ظاهر اینست که وصلی فيها مائة رکعة تا آخر برای بیان اینست
 که کاهن یوحنا علیه و آله در مجموع صد رکعت در هر یک از آن دو شب ده قل هو الله
 احد بخواند چنانچه مذکور شد در بحث اول و دوم در شرح حدیث چهارم این باب
 کما فترت لك دالت بر اینکه امام علیه السلام پیش از این مکاتبه تفصیل نوافل ماه
 رمضان را موقوف آنچه گفت در حدیث اول و حدیث چهارم این باب برای محمد بن یحیی
 گفته باشد و مقصود در این جواب مکاتبه بجهل آن باشد در مقام ابطال روایت
 خلافتان از رسول الله صلى الله عليه وآله **بغير** روایت از محمد بن احمد بن مطهر

فی

بضمیم و فتح طاء یبتقیه و نشد بدعاها مفتوحة و لا یبتقیه اینکه او نوشت سوی امام
 حسن عسکری علیه السلام خبر پیدا و او را باینکه آمدن روایت که نبی صلی الله علیه و آله
 بود یا نبی و روش که میگزارد در نماز رمضان و غیر آن در شب سیزده رکعت از جمله
 آنهاست و تر و در رکعت نوافل غیر اینست که در ماه رمضان نیز نماز او هر روز بود
 تمام علیه السلام که شکایت الله تعالی در میان را و بر آن کرد رسول الله صلی الله علیه
 و آله در ماه رمضان در بیست شب هشتاد رکعت بیست رکعت سوی نوافل یوسب هشت رکعت
 بعد از فرضیه مغرب و دو از ده رکعت بعد از نماز فرضیه حفتن و فصل یک در شب
 نوزدهم و شب بیست و یکم و شب بیست و سوم و میگزارد در شب بیست و یکم و شب بیست
 سوم و رکعت سوی بیست رکعت که مذکور شد و از ده رکعت بعد از فرضیه مغرب
 و ده رکعت بعد از فرضیه حفتن و میگزارد در شب بیست و یکم و شب بیست و سوم
 صد رکعت چنانچه در بعضی سوره الحمد را و ده بار قل هو الله احد را و میگزارد در
 شب بیست رکعت چنانچه بیان کردم برای تو را و اینست که نوافل مخصوص ماه رمضان هر از
 رکعت است چنانچه تفصیل شد در شرح حدیث اول این باب **باب ثلث و اثنی عشر**
فصل فی لیلة القدر شرح الفاء صد باب نضر و ضرب اندازد کردن چیزی را
 و استعاره شده اینجا برای شناختن چیزی چنانچه باید و حاجت بان افتد مثل و ما
 قدر و الله حق قدر و وجه تسمیه لیلة القدر ظاهر میشود در حدیث ششم این باب
یعنی این باب بیست و یکم بیان شب قدر که مذکور است در روایت انا انزلناه فی لیلة القدر
 در این باب یازده حدیث و بعد از حدیث هفتم نقل کلام اسحق بن عمار است که از نبی
 خود گفته نظر آنچه گذشت در ذیل حدیث سوم باب هشتم که نقل کلام ساری شده
 بود و احتیاری نداشت و نظر آنچه گذشت در کتاب التوحید در ذیل باب نهم که باب
 فی ابطال التوحید است که نقل کلام هشام بن حکم شده بود و احتیاری نداشت **اول فصل**
عن حسان بن یمان عن ابي عبد الله عليه السلام قال سأله عن
ليلة القدر فقال ليس لها ليلة إحدى وعشرين أو ليلة ثلاث وعشرين
شرح روایت انحنان بضم حاء بی نقطه و نشد بدین بین بی نقطه این همان یک
 میم و سکون ها و زه بی نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را

از شبهای آخر هر شبی

از شب قدر خبر گفت که طلب از در شب بیت و یکم باشد بیت وسوم **دوم** **احمد** بن
القاسم بن محمد الجوهري عن أبي حمزة الثمالی قال كنت عند أبي عبد الله
عليه السلام فقال له أبو بصير جعلت فداك الليلة التي يرحى فيها ما
يرجى فقال له ليلة إحدى وعشرين أو ثلث وعشرين قال فإن لم أقف
على حكيمة ما أقول ما أيسر لي كنت من قبلما نطقت فقلت قرأت آية الهدى
عندنا وجاءنا من غيرنا عيلا فذلك من أنصرا أخرى فقال لها أيسر أربع
ليال تطلبها فيها قلت جعلت فداك لست أعرف ثلث وعشرين ليلة الجهنمي
فقال إن ذلك كمال **شرح** در کتاب من لا يحضره الفقيه على باب جماعات وبلغت
التمالي ثبت نظرايحه كنت در حديث اول باب سابق بر می تواند بود که از کتابان کما
ایضا غلط واقع شده باشد بر چی و هما بر چی نظرايت که گذشت در حدیث سوم باب
شصت و هفتم ما التصرف بغيره است قلت فرقی تا آخر کلام ابو بصیر است و محال
سابق کلام سابق است و شاید که قاسم بن محمد جوهری حدیث کرده باشد از سابق
سابق را می شناسد باینکه این حدیث را چنانچه از ابو حمزه شنیده از ابو بصیر بر شنیده
و در کتاب من لا يحضره الفقيه قال قلت فرقی تا است و بنا بر این دلالت بر این میکند
که علی بن اوی حمزه سابق را شنیده باشد در آن مجلس و لاحق را بعد از آن مجلس
از ابو بصیر شنیده باشد مراد هلال ماه شب اولت بقرینه زیاد کردن عندنا که
بمعنی اعتقادناست بر خلاف ذلك عبارتی از چیزی که دلالت کند بر اینکه
ان اعتقاد حفظا بوده و آنچه دیده شده هلال نبوده بلکه ماه دوشبه بود و چنانچه
بضمیمه و تحقیق هاء مفتوحه و نون منسوب بجهنم است و ان قبیل ایت **بعی**
بروایت از قاسم بن محمد جوهری از ابو حمزه ثمالی بضم ثاء سه نقطه و تحقیق می کند
که یو دم نزد امام جعفر صادق علیه السلام بود و ابو بصیر که کنیت دیگر او ابو
محمد است که قربانت شوم بشی که امید داشته میشود در آن آنچه امید داشته میشود
که است بر امام گفت که طلب کن از در شب بیت و یکم بابت و سوم ابو بصیر
گفت که بر اگر توانی نداشته باشم بر احیای آن دو کدام را احیا کنم امام گفت که
چه آساست دوشب در جنب آنچه طلب میکنی که ادراک فضیلت شب قدر باشد

گفتم که بر بیا که دیدیم ماه یکشنبه را با اعتقاد خود و امید زدما کنی که خبر میدهند ما را
مخالفان اعتقاد از زمین دیگر یا چنانکه میگویند که من در شب سابق بر شب دین
شمار دیدم هلال را بر شک در آن دوشب بهم میرسد بر چهار شب محل اشتباه میشود
بر امام گفت که چه آساست چهار شبی که طلب کنی شب قدر را در آنها گفتم که قربانت
ایا شب بیت وسوم شب حضرت امام گفت بدو کنی که ان نام هر آینه گفته میشود بر
شب بیت وسوم اشارت بر و این که شیخ طبری در مجمع البیان در تفسیر سورة
قدر نقل کرده از امام جعفر صادق علیه السلام که قال ليلة ثلث وعشرين هي ليلة
الجهنمي وحديثه ان قال يا رسول الله ان منزلي نازع عن المدينة فزلي ليلة ادخل
فيها فامه ليلة ثلث وعشرين وبعدها ان گفته که قال الشيخ ابو جعفر رحمه الله و
الجهنمي عبدالله بن ابي نيس الاضاري انيس بن حمزة وفتح نون وسكون ياء ووقفه
در بابین و صبر بی نقطه است و کوبا از ایت مثل مشهور که و عند جهمية الخ بقین
و صاحب قاسم بر معنی دیگر گفته و این اثر در نهایی نیز معنی دیگر گفته **احمد** قلت
جعلت فداك ان سليمان بن خالد روى عن أبي حمزة عليه السلام انك كتب وقد اخرج
فقال لي يا با محمد وهذا يحتاج لي لكتبة في ليلة القدر والتمنا يا أبا عبد الله
وَمَا يَكُونُ إِلَى مِثْلَهَا فِي قَائِلٍ قَالَتْ لَهَا فِي لَيْلَةِ إِحْدَى وَثَلَاثٍ وَصَلَّيْتُ فِي كُلِّ إِحْدَى
رَبِّهَا بِمَا تَكُونُ رَكْعَةً وَأَحْبَبْتُ أَنْ اسْتَطَعْتُ إِلَى التَّوْبَةِ وَأَغْتَبِلَ فِيهَا
فَأَلْفَتْ فَإِنْ لَمْ أَقْدِرْ عَلَى ذَلِكَ وَأَنَا فَاغُمْ قَالَ فَصَلِّ وَانْتَ جَالِسٌ ثَلَاثَ فَإِنْ
لَمْ أَسْتَطِعْ فَأَلْ فَفَعَلْ فَإِنَّكَ لَا عَلَيْكَ أَنْ تَكْثُرَ فِي أَوَّلِ اللَّيْلِ لِشَيْءٍ مِنْ
التَّوْبَةِ إِنَّ أَبْوَابَ السَّمَاءِ تَنْشَقُّ فِي مَصَانٍ وَتَضَعُ السَّيَاطِينُ وَ
تَقْبَلُ آخِثُ الْمُؤْمِنِينَ نِعَمَ الشَّهْرِ وَمَصَانٍ كَانَتْ تَمْتَلِكُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ
الْقَوَّةِ اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ السَّلَامُ **شرح** سليمان بن خالد خرجه کرده بازید
و گفته اند که در آخر توبه کرده الوفا بضم و او وسكون فاو دال بی نقطه جمع و افد
با اسم جمع ان مثل ركب و راكب و اردان بر کس الحاح باشد یا جمع کن کتابان المنايا
بفتح ميم و نون و الف و ياء و دو نقطه در بابین و الف جمع منته بفتح ميم و کسر نون و
ثنا بد و ياء و دو نقطه در بابین مر کها احدى و ثلث بقدر احادی و عشرين و ثلث

زاي

يك هجري بوده و آخرش اينست و وليست سماع است كه اول خلفاي بني العباس است
 وان در مبع الاخبار الصادق و موسي و دهرجري بوده **يعني** روايت از ائمه گذار از امام
 جعفر صادق عليه السلام گفتند كه گفت امام با بعض بايان مانان يكي گفت كه و
 نميدانم ان بعض با را را مكر سعيد و رغن فروش كه چه كونه ميسايد اينكه شب قدر بهتر
 از هزار ماهه امام گفت كه عبادت در آن شب بهتر است از عبادت در هزار ماهه كه باشد
 در آنها شب قدر **عجيب اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام قال تزكيت
 التوراة في سب مَضَّتْ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ وَتَزَكَّى الْإِنْجِيلُ فِي رَأْسِ عَشْرِ
 لَيْلَةٍ مَضَّتْ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ وَتَزَكَّى الزَّبُورُ فِي لَيْلَةٍ ثَمَانِي عَشْرَةَ مَضَّتْ
 مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ وَتَزَكَّى الْقُرْآنُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ **شرح** كذبت در كتاب فضل
 القرآن و حديث ششم باب التواضع كه اخبار اواب است كه ترك احسان باو اهم في اول
 ليلة من شهر رمضان و انزلت التوراة لمضين من شهر رمضان و انزل الانجيل
 لثلاث عشرة ليلة خلت من شهر رمضان و انزل الزبور لثمان عشر خلت من شهر
 رمضان و انزل القرآن في ليلة ثلث وعشرين من شهر رمضان و توهم منافات
 میشود میان این دو حديث در نزول انجيل و جوابايت كه في و لام برای
 سببیت است و ثبت شب دوازدهم شب سیزدهم در نزول انجيل مانند ثبت
 شب بيت و يك ثبت بيت و موعود است در نزول قرآن و نظیر این دفع منافات
 كذبت در شرح حديث اول باب دوم **يعني** روايت از امام جعفر صادق عليه السلام
 گفت كه نازل شد تورات برای شش شب كه كشته باشد از ماه رمضان و نازل شد
 انجيل برای دوازده شب كه كشته باشد از ماه رمضان و نازل شد زبور برای هجده
 شب كه كشته باشد از ماه رمضان و نازل شد قرآن برای شب قدر **ششم**
 عن حمزة انه سأل ابا جعفر عليه السلام عن قول الله عز وجل انما
 انزلنا في ليلة مباركة قال نعم ليلة القدر و هي في كل سنة في
 شهر رمضان في العشر الاواخره قال ينزل القرآن الا في ليلة القدر
 قال الله عز وجل فيها ينزل كل امر حكيم قال فيكذبت في ليلة القدر
 كل شيء يكون في تلك السنة الى مثلها من قابل حنيد و سمر و طاعة

وَمِنْ عَصِيهِ وَمَوْلَا وَاحِدٌ أَوْ زَيْنٌ قَدْ دَفِنَ تِلْكَ اللَّيْلَةَ وَنُصِيَّهُ وَهُوَ
الْعَدُوُّ لِلْخَيْرِ وَجَلَّ فِيهِ الْمِثْقَةُ قَالَ قُلْتُ لَيْلَةَ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنَ الْيَوْمِ
شَهْرٍ أَوْ شَيْءٍ عَنِ بَيْتِكَ فَقَالَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ فِيهَا مِنَ الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ
وَالْفُجَاءِ الْخَيْرُ خَيْرٌ مِنَ الْعَمَلِ وَالْأَلْفُ شَيْءٌ كَثِيرٌ فِيهَا لَيْلَةَ الْقَدْرِ وَلَا
مَا يُضَاعِفُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لِلْمُؤْمِنِينَ مَا يُلْقَوْنَ أَوْ لَوْ أَنَّ اللَّهَ يُضَاعِفُ
لَهُمُ الْخَيْرَاتِ **شرح** حصه درم بقتل القرآن الآف ليلة القدر باعتبار عده است و
اشارت بتفسير حصه مفهوم ان تقديم ظرف دلالت فيها بفرق كل امر حکم بر منافات
نداند با اینکه قرآن نازل شده باشد بر شیهای دیگر نیز فی الجمله چنانچه گذشت در شرح
حلیه اول باب دوم بقدر فی ليله القدر اشارت باینکه مراد بفرق در فیها
بفرق قدرت و بیان معنی قدس در شرح عنوان این باب بیان این فی ليله القدر
شد در شرح حدیث چهارم این باب **تفسیر** روایت ابن عمر اینکه او پرسید امام غنی باقر
علیه السلام را انقول الله عز وجل در بیان اینکه قرآن با وجودش تعالی بی مثلهاست کتاب
مبین است در سوره دخان که بیان این که بدرستی که ما فرموده شدیم از ادب و مبارک
که در آن شب تمیز مثلهاست شود امام گفت که آری آن شب قدرت و آن در هر سال
در ماه رمضان است در دهه اوخر است پس نازل شد قرآن مکرر بر آن شب قدرت که الله
تعالی در بیان سابق در سوره دخان که در آن شب تمیز کرده میشود هر یک از عباد که
استوار است مراد اینست که در جنب او تفسیر کرده میشود و هر شبانه قرآن که حاجت بان افتد
در سالی امام گفت که اندازه کرده و ششاخته میشود در شب قدر هر چیزی که سیامانند
سال تا مثل آن شب در سال آینه خواه خبر و خواه شرو خواه و فرمان برداری و خواه نا
فمانی و خواه زاده شده و خواه وقت مردن باند قبلی آنچه اندازه کرده شد در آن
شب و گذر کرده شد که این نیز پس است استوار کرده شده که تغییر نمی یابد برای الله عز
وجل است در آن خواهش مراد اینست که با وجود محمود بودن آن ان قدرت الله تعالی
بیرون نیست زیرا که وجوب آن وجوب سابق نیست بلکه وجوب لاحقات پس باقی
نیست میان این و حصه که مفهوم است از آنچه گذشت در حدیث سوم این باب که بغیر
المشبهه زیرا که مراد بتبیین انجا احتمال بدلت و عدم احتمال بد منافات با قدرت

فأمدح من كلفه الله القدر من الف شهر حتى إذا أراد أن يرسله
 أن عملك ذلك شب ان غار وركوة ونام نيك بهت است از ان عمل در هر ماه که
 نباشد در انها شب قدر و اگر نبود اینکه مضاعف کند الله بارک و تعالی برای مؤمنان
 غیر سید ناد مطلب خود که بهشت و رضوانت و لیکن الله مضاعف میکند برای شما
 حسنت را بوسیله شب قدر و مانند آن **مفهم اصل** مَوْعِدٌ رَجُلًا كَيْلَ آيَا
 عَبْدَ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَبِيهِ الْقَدَرِ فَقَالَ أَخْبِرْنِي عَنْ كَيْلَةِ الْقَدْرِ
 كَأَنَّهُ أَوْ تَكُونُ فِي كُلِّ ظُلَمٍ فَقَالَ كَيْلُ الْقَدْرِ كَيْلُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَوْ رَفَعَتْ كَيْلَةَ
 الْقَدْرِ لَرَفَعَ الْقُرْآنَ **شرح** رفع قرآن بر قدر و رفع کیل الله در معنی برایت که فی
 دلیلت انا انزلناه فی لیلۃ القدر و رأیت سورۃ دخان انا انزلناه فی لیلۃ مبارکۃ
 و لی طریقت نیست بلکه برای تعلیل است مثل هذا کن الذی استحسن منه جانه بیان
 شد در کتاب النجی و در شرح حدیث اول باب جمل و یکم که باب و شان انا انزلناه
 فی لیلۃ القدر و تفسیر هات و محمل آن اینکه احتیاج اهل زمین بقرآن و اول آنکه در
 شب قدر برای حدیث و تفسیر مشایخات قرآن مخصوص زمان رسوای الله علیه
 و آله نیست بلکه بعد از آن زمان احتیاج مردم بیشترند پس اگر کسی باشد که ملائکه
 در شب قدر نزد او آیند برای حدیث و تفسیر مشایخات قرآن هر کس به اختلاف آرد و
 ظن در تفسیر انها جایز خواهد بود و این مخالفت حکمت قرآنیست پس لازم و اول آنکه حکمت
 و مشایخات قرآن بمصکب لغو و بطلان کرده شود یعنی شنیدن از مردمی که می پرسند
 امام جعفر صادق علیه السلام را از شب قدر این روش که گفت که خبر ده مرا از شب
 قدر که آیا مخصوص زمان رسول الله صلی الله علیه و آله بود یا می باشد در هر شب
 تا انقضای تکلیف پس گفت او را امام جعفر صادق علیه السلام که اگر بطلان کرده
 میشد شب قدر هر شب بطلان کرده میشد قرآن **نقل کلام اصحی** **مفهم اصل** عن
 مُحَمَّدٍ بْنِ عَفَسٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْوُثْقِيِّ عَنْ ابْنِ تَمَّارٍ قَالَ مَوْعِدُهُ يَقُولُ
 وَأَنْشَأَ كَيْلًا لَوْ تَقُولُونَ الْأَرَضَانِ تَسْمِعُ كَيْلَةَ الْخُصْفِ مِنْ تَعْبَاتٍ قَالَ
 فَقَالَ لَا وَاللَّهِ مَا ذَلِكَ إِلَّا فِي كَيْلَةِ تَبَعِ عَشْرَةٍ مِنْ تَهْمٍ وَمَصْنَعَاتٍ وَأَخَذَنِي
 وَعِشْرِينَ وَثَلَاثَ وَعِشْرِينَ فَإِنِّي لَفِي تَبَعِ عَشْرٍ لَتَلْقَى الْجَمْعَانِ فِي كَيْلَةِ

اخذوا وعشرون يفرق كل ارجحكم وفي ليلة تلك وعشرين يضيئ ما اراد
 الله عز وجل من ذلك وفي ليلة القدر التي قال الله جل وعز عشر من تلك
 شهر قال قلت ما معنى قوله يلقى الحسنان قال يجمع الله فيهما ما اراد
 من تقديمه وتأخيرهم واذا رتبته وقصائده قال قلت فما معنى قضيب في
 تلك وعشرين قال انه يفرقه في ليلة احدى وعشرين اوصافه و
 يكون له فيه البذاء فاذا كانت ليلة تلك وعشرين امضاه فيكون
 من الحسنون الذي لا يبدوله فيه ثباتك وتعالى **شرح** احق بنابر
 چه اندوا وان امام جعفر صادق وامام موسى كاظم عليهما السلامات وخواصها
 ميرسد که ضمير قال در اول راجع باحق باشد وضمير منصوب در سبعة راجع امام
 باشد اما بن سوخت نیت بدو وجه **اول** اینکه در ليلة احدى وعشرين یفرق کل امر
 حکیم منافات دارد با آنچه گفت در حدیث ششم این باب که قال الله عز وجل فيها
 یفرق کل ارجحکم قال یقدر فی ليلة القدر لکن فی تأخیر یا اینکه ضمیر هر دو کلام
 احق و هـی ليلة القدر التي قال الله عز وجل راجع لیلۃ ثلث وعشرون است
 موافق آنچه می آید در حدیث دوم باب اینکه در دعای بیت و سوم **دوم** اینکه
 بنابر این مبیات که بجای ما معنی قوله که بید که ما معنی قوله که پس ضمیر قال در اول راجع
 با یوسف عبد الله است و ضمیر منصوب در سبعة راجع باحق است ضمیر قال در دوم
 راجع با یوسف عبد الله است و ضمیر فقال راجع باحق است اشارت به ذلك و در جامع
 یضم است ضمیر قال در سوم راجع نیز **علیه** است و ضمیر قوله راجع باحق است ضمیر
 مستتر در اراد راجع بالله تعالی است و ضمیر منصوب محذوف و علیا موصول
 محذوف بتقدیم ما اراده مبیات است و بیان ما میکند ضمیر تقدیمه راجع بانه
 تعالی است و مصدر مضاف بفعل است و همچنین است تأخیر و مراد غی کردن الله تعالی
 بعضی را و فقیر کردن او بعضی دیگر است و امر را غالب کردن قومی و مغلوب کردن
 قومی است چنانچه در دو بند واقع شد و لکن جمعه نوزدهم ماه رمضان بوده در
 سال دوم از هجرت و در شب جمعه القاب جمعین و آماده شدن برای حرب واقع
 شده بوده و یوم الفرقان یوم التي الحکمعان در سوره انفال عبارت از آنست

الاراده براه بینقطه و دال بینقطه خواست و مراد اینجا باقی داشتن کبر است لغضاء
 بضم قاف و الف حمد و ده که همره ان منقلب از یاء است فایز شدن انجیل
 و آخر رسانیدن ان و مراد اینجا میرانیدن شخصی است باعتبار اینکه مقدر یاخر ساند
 اجل ان شخص است بر قضایا اراده براه بینقطه است چنانچه تاخر چند تقدیم
 ضمیر قال در چهارم راجع بخداوند علیه است ضمیر قال در پنجم راجع باصط است ضمیر نه
 ضمیر شانت یا راجع بالله تعالی آیه و نه بیا و نه بینقطه و قاف بصیغه مضارع قاف
 معلوم باب افعال است و ضمیر راجع بالله تعالی است الافراق کسی را در جرح و فروع
 انداختن ماحوذ است از فوق بضم ف و فروع و مراد اینجا کسی را کاره کاری کردن است
 امضا و هر فروع و فاعلت و اسناد مجازیت و مقصود اینست که الله تعالی در
 انب ترک میکند امضا و اجله یکن عطف است بر جمله یفرقه و تفسیر امضا و فضا
 ظاهر میشود از شرح حدیث آئینه و تفسیر بدان گذشت در کتاب التوحید در باب الاله
 که باب بیت و چهارم است **بمعنی** روایت از محمد بن عیسی از ابو عبد الله مؤمنان
 احق بزعم ابو عبد الله گفت که شنبام از احق میگفت برحالی که جمعی میپرسیدند
 احق میگوید که آ یا روزیها بخش کرده میشود در شب یا نوزدهم شعبان ابو عبد الله
 گفت که پس احق گفت که نه بخدا قسم نیستان بخش کردن مگر در شب نوزدهم از ماه
 رمضان و بیت و یکم و بیست و سوم چه بدستی که در شب نوزدهم ملاقات با یکدیگر
 میکند دو جمع و در شب بیت و یکم تمیز کرده میشود هر کار عهد که رعایت حکمت دان
 شد باشد و در شب بیت و سوم امضا کرده میشود آنچه اراده کرده الله عز وجل
 انجمله بخش کردن روزیها و ان شب بیت و سوم شب قدر است که گفت الله عز وجل
 و جل که بهتر است از هزار ماه محمد بن عیسی گفت که گفت که بیت معنی قول احق که ملاقات
 میکند با هم دو جمع ابو عبد الله گفت که جمع میکند الله تعالی در شب نوزدهم آنچه را
 که اراده کرد از آنکه ان تقدیم اوست و تاخر اوست و باقی داشتن اوست و میرانیدن اوست
 عمن گفت که گفت که پس جیت معنی امضا میکند از در شب بیت و سوم ابو عبد الله گفت
 که بدستی که شانت اینست که کاره و تبارک میکند الله تعالی را در شب بیت و یکم
 امضای او یا بمعنی که در ان شب الله تعالی امضا میکند آنچه را که اراده کرده و بی

برای الله تعالی در ان چیزها پس چون شود شب بیت و سوم امضا میکند از انجیل
 انجمله استوار کرده شده که بدانی شود الله را در ان تبارک و تعالی **مستقل** قال
 ابو عبد الله علیه السلام ان التقدير في ليلة ثلثة عشرة والا يرام في
 ليلة احدى وعشرين والا مضاء في ليلة ثلث وعشرين **شرح** التقدير
 بقاء و دال بینقطه و راء بینقطه مصدر باب تعیل تمهید مقدمه چیزی مثل است
 سور حدید و قد تلفها اقواها الا يرام بقاء بینقطه و راء بینقطه مصدر باب افعال
 در هم کردن و چیزی و استوار کردن چیزی و اقل مراد است اینجا و دوم مراد است در حدیث
 آخر باب الامضاء بضاد با نقطه مصدر باب افعال روانه کردن و مراد اینجا رفع
 اشتباه بالکلیه است **بمعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام که تمهید مقدمه
 حوادث سال در شب نوزدهم ماه رمضان یا بمعنی که در ان شب استعدادی نماید
 میشود در ذهن امام زمان برای استنباط حوادث سال از قرآن و در یکدیگر کردن
 حوادث سال در شب بیت و یکم ماه رمضان یا بمعنی که امام زمان در ان شب
 استنباط حوادث میکند اما اغشته با شتابه فی الجملة در ترتیب انها و مانتان
 و روانه کردن حوادث سال هر کدام را سوی وقت معین خود مثلا در شب بیت
 سوم ماه رمضان است چنانچه گفته در سورة دخان فيها یفرق کل امر حکم **فهم**
اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال اري رسول الله صلى الله عليه
 عليه وآله في منامه حتى استيقظ يصعدون على منبر من بعد بضائون
 الناس عن الصراط القهقري فاصبح ككبا حريبا قال فبسط عليه جبريل
 عليه السلام فقال يا رسول الله مالي اراك ككبا حريبا قال يا جبريل
 اني رايت النبي في منامه يصعدون على منبر من بعد بضائون
 بضائون الناس عن الصراط القهقري **شرح** ابن حدیث مذکور است در
 کتاب الرضا در ذیل حدیث با حوج و ما حوج بالانك تعیری و از انجمله اینک انما
 عیای منبر است اری بضم هوز و کس را بینقطه و یاء و نقطه در یاء بصیغه ماضی
 مجعول هموز العین معتل اللام یای باب افعال رسول فرغ و مفعول الی
 که نایب فاعل شد بنی امیه مفعول دوم است القهقري بضم قاف و مفعول

دفعه قاف و راه بقطه والف برکنش بر داشته و این شایسته باینکه دعوی اسلام
 میکند انا از اسلام دور میشوند مانند کسی که بوی چیزی داشته باشد و از آن
 میباید که باشد و آن صفت مفعول مطلق محذوف است بقدر الضلال الفقهی
 الکلیب بفتح کاف و کسر همزه و سکون باء و نقطه در پایین و باء بقطه شک
 حال محذوف باشد که گذشت در کتاب الحج در حدیث هفتاد و سوم باب صد و هفتم
 که باب میباید نک و تنقیص التزیل فی الولاية است که جمعت ابا الحسن علیه
 السلام بقول لما روی رسول الله صلی الله علیه و آله یما و عذرا و بنی امیه و یکن
 منبره اقطع فانزل الله ببارک و تعالی قرآنیت سی به و اذ قلنا لا یکنه اجمعا
 لادم فجدوا الا ابلیس ای تم اوحی الیه باعتمادی امرت فلم اطع فلا یخرج ان
 اذا امرت فلم تطع فی وصیک و شاید که تخصیص ذکر بنی امیه در این حدیث باعتبار
 این باشد که افرصاد بنی و عذرت فی الجملة بر طرف شده بود و معاویه از سر گرفت
 و تا ظهور قائم علیه السلام افرصاد معاویه باقیست **یغیر** روایت از امام جعفر
 صادق علیه السلام گفت که نموده شدند رسول الله صلی الله علیه و آله در
 خواب او بنی امیه باین روش که بالامیر روند و در زمان بعد از او بر خالی
 که کمره میکنند و ما انا از راه اسلام کمره شدن بعنوان فقهی پس
 بصیر رسید شکست حال اندوخته امام گفت که پس فرمودند بر او جبر علیه
 پرگشت که ای رسول الله چیست مرا که می بینم ترا شکست حال اندوخته امام گفت که
 ای جبرئیل بدیستی که من دیدم بنی امیه را در این شب من که بالامیر روند من را
 در زمان بعد از من کمره میکنند و ما انا از راه اسلام بعنوان فقهی
احصل فقال و الذی بعثک بالحق نبیا انی ما اظلمت علی و قعرت
 الی السماء فام یلیت ان تزل علی و یا ای من القرآن یؤدبه بها
 قال قرأت ان متعناهم سبعین ثم جاءهم ما کانوا یوعدوننا
 اغنی عنهم ما کانوا یعتقون و انزل علیک انا انزلناه فی لیلۃ
 القدر و ما ادرک ما لیلۃ القدر لیلۃ القدر و غیر من الف
 شجر جعل الله عز وجل لیلۃ القدر لیلۃ علی و السلام مستحیدا

من اکتف شجر ملک بنی امیه **شرح** آن بفتح همزه و سکون نون بقدر الی ان
 باید برای برای تعدیه و برای صاحبیت میتوان بود ای بفتح همزه و الف و باء و نقطه
 در پایین جمع آیه است **بدان** که جمع میگویند که سوره قدر مکیه است و جمعی دیگر میگویند
 که مدینه است و موافق اولی است روایاتی که شیخ طبرسی در مجمع البیان در تفسیر سوره هاد
 لق در ترتیب نزول سوره قرآنی نقل کرده و بنا بر این این روایات در مکه واقع شده
 بوده و مؤید این آنکه آیت افرات ان شعثهم در سوره شعراء است و سوره شعرا مکیه است
 با اتفاق و بنا بر دوم این روایات در مدینه بوده و موافق است ظاهر آنچه حمید الرضا
 در بیان سند صحیفه کامله ذکر کرده که عز علی علیه السلام ان رسول الله صلی الله
 علیه و آله اخذته نفسه و هو علی منبر و فی فی منامه دعا لاینرون علی منبر من رو
 القدره و یرونا الناس علی اعقابهم الفقهی فاستوی رسول الله صلی الله علیه و آله
 جالساً و المحزون یعرف فی وجهه فانه جبرئیل علیه السلام بهذا الایه و ما جعلنا الرؤیا
 التي انزلنا الا فتنة للناس و الشجرة المعروفة فی القرآن و بنوهم فاینریدهم الاطعنا
 کثیرا یعنی بنی امیه قال یاجبرئیل اعل عهدهی بکونون و فی زمنی قال لا ادرکتم
 روحی الا سلام من هاجر فکتابت بذاک عشر اثم تدور فی الاسلام علی راس خیر و فکتابت
 من هاجر فکتابت بذاک خمس اثم لا بد من روحی صلالة هر قائمه علی قطبها ملک الفخر
 قال و انزل الله تعالی فی ذلک انا انزلناه فی لیلۃ القدر و ما ادرک ما لیلۃ القدر
 لیلۃ القدر غیر من الف شجر ملکها بنو امیه لیس فیها لیلۃ القدر و بنا بر این قول در
 قال افرات در این حدیث ان قبل تحدیث و تمهید مقدمه انزال است و ان قبل انزال
 و من علیهم نیت و لهذا تغیر اسلوب کرده که گفته و انزل علیه انا انزلناه و از این
 ظاهر میشود که ایشان در خطبه صحیفه کامله که فانه جبرئیل علیه السلام بهذه الایه
 نیز ان قبل تحدیث است زیرا که آیت و ما جعلنا الرؤیا التي انزلنا ان سوره بنی اسرئیل
 و سوره بنی اسرئیل مکیه است با اتفاق و بنا بر آنچه گذشت در کتاب فضل القرآن در حدیث
 بیت و سوم از ابواب و آنچه علی بن ابراهیم در مقدمات تفسیر خود ذکر کرده که تبدیل
 و تغییر در قرآن شده میتواند بود که بعضی آیات سوره مدینه داخل سوره مکیه شده باشند
 غنی فانه که اگر قائل شویم باینکه این روایات و با واقع شده باشد یکی در مکه و دیگری

فاری

در مدینه و در اخبار حکایت مکه باشد و در خطبه صحیفه کامله حکایت مدینه
باشد بعضی منافات دفع میشود و بعضی دیگر باقی میماند و اعتقاد ما بر روایت کاتبیت
و الله اعلم لتبیه بفتح نون و کسر یاء و یکفطه و قد یاء و یقفطه در پائین است و لام بر
تعلیل است و عاذا بئس که بر مرتبه فضیلت مخصوص او و مطیعان از جمله امت او
برای اینکه او افضل انبیاست و در امتان انبیای سابق نبوده و عاذا این نیست که مختص
خود است بقرینه ظاهر آنچه می آید در حدیث ششم باب آید که و ان تعلفی بر حمتک
من و خیرت له لیلۃ القدر و جعلتها لک خیرا من الف شهر ملک ضمیر و فتح و کسر یاء و سکون
لام مصدر باب ضرب است بمعنی پادشاهی و مصدر نایب نماند و ان رفوع و خیر
مبتدای محذوف بتقدیر هو ملک و ضمیر جامع بالف شهر است و میتواند بود که مکس
و عطف بیان یا بیل الف شهر باشد و این معنی بر اسقاط ماه رمضان از ایام پادشاهی
بخشیده زیرا که زمان پادشاهی بنی امیه نود سال نایده ماه بوده و اقل از وقت استقلال
معاویه است و ان در جمادی الاولی سال حمل و یک هجری بوده و از آن وقت استقلال
سفاح است که از جمله خلفای بنی العباس است و ان در ربیع الاخر سال صد و سی و
دو هجری بوده و نود سال و یازده ماه هزار و نود و یک است و در اینها نود و یک ماه رمضان
بوده چون آنها ساقط شود چنانچه بیان شد در شرح حدیث چهارم این باب باقی میماند
هزار ماه و یک در اسقاط ماه رمضان اشعار بکمال فضیلت ماه رمضان است
بروشی که هر که نهد باشد از آن ماه بهره مند میشود پس ایشان چون بهره مند بود
از فضیلت ماه رمضان گویا که زنده نبوده اند چه جای اینکه پادشاه باشند پس
اجتدیت منافات ندارد با اینکه اگر هسالی زاد و زاده ماه کبیر هزار ماه هشتاد و
سه سال و چهار ماه شود و ان حکمت باشد از زمان ظاهر پادشاهی بنی امیه و میشود
بود که ذکر هزار ماه معنی بر اسقاط کمر باشد که در امسال ایستقام متعارفت و ان
کلام مخالفان در ایستقام اینست که این جونی در اوایل کتاب فلفیح بعد از ذکر
شهادت امیر المؤمنین علیه السلام گفته که ثم یا مع الناس الحسن بر علی یوم موته
فولها سبعة اشهر واحد عشر یوما و یقال اربعه اشهر ثم کره منک لک ما فعلی عز الهم
معاویه و انخلع و یا یعه فی جمادی الاولی سنة احدى و اربعین بعد از ان گفته

ثم انقطعت ولاية بنی امیه فجمع من ولی الامر منهم اربعة عشر رجلا سوى عثمان الفهم
معاویه و آخرهم مروان بن محمد و خاصل الامر قسم ثلثین و ثمانین سنة و هی الف شهر
و بعد از ان گفته ثم انقلد الامر الی بنی العباس ابن عبد المطلب عم رسول الله صلی الله
علیه و سلم فولی ابو العباس السفاح و اسمه عبدالله بن محمد بن علی بن عبد الله بن العباس
فی ربیع الاول و قبل الاخر سنة اثنین و ثلثین و مائة یعنی بیست و یک سال که قریب یک
قرن است و الحق بر خالی که بنی امیه که مدتی که من مطلع شدم بران عمل بنی امیه پس الا
رفت سوی آسمان پس در آن نکرد تا آنکه فرود آورد بر او چند آیت را از قرآن در سوره
شعره آرام میداد و او را باها بیان این آنکه چیزی بخواند در آنجا خواند سوره شعره که
پس خیزد مرا که اگر بهره مند از دنیا گیرم انرا بچند سال بعد از ان آید و از انان آنچه
و عید کرده میشدند بان چه در دعای از او امیکند آنکه بهره مند کرده میشدند و فرمود
او در او ایضا که بدستی که ما نازل کردیم قرآن را برای شب قدر و چه چیز دان کرد ترا
که چیست شب قدر شب قدر بهتر است از هزار ماه بیان انزال قرآن برای شب قدر
در کتاب الحج در حدیث اول باب چهل و یکم که باب فی شأن انزال الف الف و لیلۃ القدر
و تفسیرهاست که و انید الله عز وجل شب قدر را برای بنی خود علیه السلام بهتر از هزار ماه
که ان زمان پادشاهی بنی امیه است در غیر ماه رمضان **فصل** عشر اربعه اشهر علیه
علیه السلام قال لیکم القدر هی اقل السنة و هی اخرها شرح روایت
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که مبدای لیلۃ القدر اقل سال و مبدای لیلۃ القدر
آخر سال است باعتبار اینکه احوال ان سال در ثلث معلوم امام میشود و این منافات نداشت
با اینکه اول سال باعتبار شهر هلالیه مبدای ماه رمضان باشد مثلا **و ان در فصل**
عشر اربعه اشهر علیه السلام قال فی لیکم ثلثة اشهر من شهر رمضان
الثلثین و فی لیکم احدى و عشرين الفضاة و فی لیکم ثلث و عشرين
ایرام ما یکون فی السنة الی میثاق الله جل ثناؤه ان یفعل ما یشاء فی
خلق شرح این ظاهر است از شرح حدیث هشتم این باب **باب هفتم فصل** باب
الدعاء فی العمل او من شهر رمضان شرح این باب بیان زیادت در دعا و احوال
انما رمضان در این باب شرح حدیث و حدیث سوم و چهارم در بیان اجر احادیث

في الآية الثانية يا ساجد النهار من الليل فإذا نحن مظلون ونحزني النفس
 لتتفرها بقدرها يا عزيز يا عليم ومقدرا القدر منازل حتى عادك
 كل العزيم القديم يا نور كل نور ومشرق كل رغبة وفي كل لغة
 يا الله يا رحمن يا الله يا قدوس يا أحد يا وليد يا قهر يا الله يا الله يا الله
 لك الأسماء الحسنى والأسماء العلى ثم تعود إلى الدعاء الأول
 قوله أنا لك أن تصل على محمد وأهل بيته إلى آخر الدعاء **شرح** يا ساجد
 النهار آثارها آيات سورة يس واية لهم الليل من النهار فإذا نحن
 مظلون والنفس حزني المستقر لها ذلك تقدير العزيز العليم والقدر قدرناه من انما
 عادك العزيم القديم لا النفس ينفي لها ان تترك القدر ولا الليل سابق النهار
 وكل في قلب يسبحون دران آيات چندا خالت از انجمله اینکه ضمير لهم راجع
 بزاده طبعين ونابعان اليان که مکتوب بولله تعالى اند وایشانند عبادى که
 مستهزان بر مولانند و مکتوبند در سابق این آیات که با حیره على العباد ما ينم
 من رسول الا كانوا به يستهزون جمله شلخ استیناف بیانی است السلخ مصد
 باب منع کنند پوست از چیزی و مراد اینجا منقضی کردن است و مطاوع ان التلاخ
 یعنی منقضی شدن مثل آیت سوره نوبه فاذا سلخ الاشهر الحرم واصل ان آیت
 که مذکور در حد ذات خود حالی است از لباس فار یکی و روشنی و مرکبات از قطعات
 که بعضی آنها بقدر ایام و بعضی آنها بقدر اسامع و بعضی آنها بقدر شعور و بعضی
 آنها بقدر سنین و امثال آنهاست موافق آیت سوره اعراف خالق السموات والارض
 فی ستة ايام ثم استقر على العرش و بیان شد در کتاب النجی در شرح حدیث اول
 باب ما یفصل به بین دعوی الحق والمطلوب امر الامامیه که باب هشتم است و
 ان بعض اول النجی معارف و روشنی شود باعتبار افاق از افاق مسطحی نهان میشود باعتبار
 انفاق و نهانمانند لباس ان میشود و آنچه معارف ظلمت شود مستقی بلیل میشود و
 لیل مانند لباس ان میشود و نهان از طلوع مرکب از انفاق حقیقی تا غروب است
 و لیل عکس اینست من در منه برای سببیت است و صله شلخ نیست پس شلخ منه
 النهار یعنی شلخ بسببه النهار عن المده است و این اشارتست باینکه حرکت کنند

بلیل اول و نهان ثانیاً نظیر حرکت آبی بر روی زمین و حرکت بعضی هوا بسبب ان و بر
 این قیاس است حرکت ماه و آب و حرکت مرغ و هوا و بیان این نیز شد در کتاب النجی
 در حدیث اول باب هشتم در توضیح آیت سوره اعراف و آورد در الشمس حال است
 لکم در مستقر یعنی فی است و مستقر عبارتست از قطعه از احسان که دائره معدل النهار
 در وسط حقیقت است و بعد هر طرف از دائره معدل النهار بقدر بیت و چهار درجه است
 تقریباً و استعمال مستقر دران قطعه باعتبار اینست که اقتاب از ان بیرون غیر و در با وجود
 امکان بیرون رفتن چنانچه بیان شد در کتاب التوحید در شرح حدیث اول باب اول
 پس ان استقرار بقدر غیر از علم است مثلاً الیه ذلك مستقرت باجرات و اصلح است
 باکل واحدات منازل مفعول به است و عبارتست از عرب بعد قرآن شمس در بیت
 هشت شب که اول آنها شمس و جرح النعاس است و آخرها مصلحت النعاس است و دران
 بیت و هشت شب هر مجموع دوازده برج را قطع کرده اگر چه هنوز نفس فرسیده و بیگاه
 تمام نشده پس هر برجی مشتمل است بر دو منزل و ثلث استعمال منازل در آنها مبنی بر
 تشبیه قمریت بسافری که از خانه خود که ساراوت جدا شود و تا عود بخانه در بیست
 هشت شب بمرتب در منزل بیاند و بعد منزل چهاردهم و یازدهم از خانه او منافی با
 و از راه دیگر عود کرده باشد سوی خانه او و در آن قمر عبارتست از ممد کردن و بقرین
 بقمر تغییر سیاق در قلا اللیل سابق النهار برای اشارت باینست که زاده نمیکوند
 که سابق بودن شب بتاخر است و الا می گفت که ولا اللیل یعنی له ان بسبق النهار
 سبق اینجا یعنی اصالت چیزی نسبت به چیزی دیگر است چنانچه میگوید که اصل در اشیا
 اباحت است پس اباحت سابق است بر حرمت و وجوب و از این تقریر ظاهر میشود که قول
 نقض زان در مطول درین بیان در تقسیم اسفار با اعتبار مستعاره و استعماله
 و جامع بخش قدم در تقریرات شلخ منه النهار که بیان ذلك ان الظلمه هو الاصل والنور
 طار علیها یبصرها صوته فاذا ظهرت النفس ففعل شلخ النهار من اللیل ای کشف و ازایل
 کما یکشف عن الشئ الشئ الخاری علیه الساتر له فجعل ظهور الظلمه بعد ظهور النور
 کظهر المسلوخ بعد شلخ اهانته معنی بر تنه میباید که است کل عبارتست از لیل
 شمس و قمر فلك مصد باب علم است بعضی حرکت دور و در جمله یسبحون استیناف بیانی

النهار

وذا نالت به جهنم مردمان را حاجت بانست و راههاست بخواب و بوی او کندان علامت
قدست الهیت بر آیه النهار عبارت از اوست موافق آنچه گفته در آیت سوره ابراهیم
ولقد آتينا موسى يا نبينا ان اخرج قومك من الظلمات الى النور وذكرهم باليوم الآخر
وموافق است آنچه از باب در کتاب معانی الاخبار روایت کرده در انعام و الايام
فقد ادبكم كه مراد بايام ائمه معصومین است عليهم السلام و گذشت در کتاب العقل شرح
حدیث هفتم باب بیست و یکم که باب الرضا الى الكتاب والسنه تا آخرت فضلا
من رزیک موافق آیت سوره جمعه است ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء و بیان شد در کتاب
الحجه در شرح حدیث اول باب یا نزد هم که باب نادرجامع فی فضل الامام علیه السلام
وصفا است و در کتاب الامان و الکفر در شرح حدیث چهارم باب هشتاد و یکم که یا
ذاکرا الاخوان است و در کتاب الصلوة در شرح حدیث چهارم باب هفتاد و یکم که باب
القرآن یوم الجمعة و لیلتها فی الصلوات است بر در کلام لف و نشر غیر مرتب است **یعنی**
و یکوی در شب ششم ای که استند شب و روز و علامت کمال قدرت است که بی نور
و فی اعتبار کمال علامت قدرتی که مانند شب است و در تاریکی چهل و یک و اندک علامت
قدرتی که مانند روز است در روشنی علم دنیا به حکم الهی تا مردمان در یابند فضل حق
اورا و صفای او و در اجتماع ائمه کور و میروی امام بیبا ای نیز دهند هر چیزی که
مردمان را حاجت بان شود نوعی از غیر و بیان که ظاهر است نزد عقلا اگر چه مسکوکا
کند و خود را اماده عذاب کند چنانچه در سوره بنی اسرائیل پیش از آیت گفته که ان
هذا القرآن یهدی للذی هی اقوم تا آخر ای بنی اسرائیل یغایت بخشیده ای الله ای صاحب
کرم باقی ظاهر است از شرح دعای شب اول **اصل** و نقول فی اللیلۃ الشریعة یا
ما ذا الظل و لو شئت لجعلته ساکنا و جعلت الشمس علیه دلیلا ثم
قبضت الیک قبضایا یاذ النور و الظل و الیک نبیاء و الاله
لا اله الا انت طاهر العیب و الشهادۃ الرحمن الرحیم لا اله الا انت یا
قدوس یا سلام یا مؤمن یا مهیم یا عزیز یا جبار یا متکبر یا الله
یا خالق یا باقی یا موصو یا الله یا الله یا الله لك الاسماء الحسنی و
الامثال العلیا و الیک نبیاء و الاله اسألك ان تصلي علی

محمد و علی اهل بیته و ان تجعل لهم فی هذا اللیلۃ فی السعداء و قدوی
مع الشهداء و الخسای فی حلی بن و ایاة فی مغفوة و ان تهب لی
یقینا ثبایه قلبی و ایاها تا یدهب الشک عنی و رخصتین مما اقممت
لی و ایاة فی الدنیا حسنة و فی الاخره حسنة و فی عذاب الجحیم و
از رفی فیها ذکرک و شکرک و الترغیبه الیک و الاثابة و التوبة و
التوفیق لما اوقعت له محمد اوال محمد علیه السلام **شرح** یا ما ذا الظل تا آخر آیت
بدوایت سوره فرقان که قرانی تریک کیف هذا الظل و لو شاء جعلناه ساجدا ثم جعلنا النمر
علیه دلیلا ثم قبضناه الیا فیضایا و در آن چند احکام است از جمله اینکه چون
در سابق این حدیث رسول صلی الله علیه و آله بر ایمان خود را بیان که بسیارند و ببقوله
ما ذکر شد این روایت برای تسلی اوست و مراد بقوی کردن است و مراد بظل ظلمات
و اهل باطل است زیرا که مانند سایه بی نور و غم و غم بود و در ایمان میماند و ظاهر
اشخاصی از مقتضای آدمی بودند و از بهایم بد تراند و مراد بآن که حرکت و انقراض
و تغییر اسلوب در تم جعلنا برای دفع توهم عطفان بر جبر است و اشعار است باینکه
این وجه دوم است برای تسلی پس ثم برای ترغیب مرتبه است و شمس عبارت از
امام زمان و خلیفه الرحمن خواه نبی و خواه وصی و تقدیم طرف در علیه دلیلا
برای افاده حصر است و اشارت باینکه وجود خلیفه الهی دلالت نمیکند بر وجود
اهل ایمان با و بلکه همین دلالت میکند بر وجود اهل فساد و تکذیب چنانچه ملائکه
استباط کردند از قول الله تعالی ان جاعل فی الارض خلیفه و گفتند جعل فیها من
یفسد فیها و یتفک الذناء و در سوره بقره مذکور است و چنانچه گذشت در کتاب
الایمان و الکفر در حدیث پنجم باب صدم که باب فی قلة عدد المؤمنین است در
تفسیر ان ابراهیم کان امة قانتا لله که در روی زمین مدتی بکوشش بود و پس از ابراهیم
بود ثم قبضناه وجه سوم است برای تسلی و غیره یعنی آساست و موافق است آنچه در دفع
البلا است که لئن اهل الله الظل لوقل بغیوة اخذه و هو له بالمصاد تا آخر و ذکر
و مضمون این روایت در شب بیست و هفتم برای اشعار است باینکه مخالفان که بغایت
بسیارند و قوی و مهلت داده شده اند از ان شب قدر میسرند **یعنی** و یکوی در شب

بغایت دانا ای بخشایش گفته ای هبکی ای الله ای انکه اورادت میراث آنهاها و زمین
بعد ازتای اهل عصیان مثل انچه در زمان قائم علیه السلام پیشودای و بیکار انداده
هر که در قهرات باقی ظاهر است از شرح دعای شب اول **اصل** و نقول فی اللیلۃ
الشارعة یا مکتور اللیل علی النهار و مکتور النهار علی اللیل یا جلیل یا حکیم یا
الله یا رب الارباب و سیدة الانا لله لا اله الا انت یا اقرب الی من
حبیل الورد یا الله یا الله یا الله لک الاسماء الحسنی و الامثال العلیا و
الیکذریه و الاله انک ان فصلی علی محمد و علی اهل بیت و ان
تجعل لیس فی هذه اللیلۃ فی العتداء و روحی مع الشهداء و احبابی
علین و اسیاء فی مغفوره و ان تعجب لی بقیس اثار شره قلبی و ایمانا
بذهب الشک عینی و قضیبتی فافتم لی و اتیان فی الدنيا حسنة و فی
الآخرة حسنة و قنا عذاب النجری و اورد فی هذا ذکرک و شکرک
و الرغبۃ الیک و الایابة و التوبة و التوفیق یا اوقت له محمد و آل
محمد علیکم السلام **شرح** در سوره در عهد جبرائیل خلق السموات و الارض الحق بکونه
اللیل علی النهار و مکتور النهار علی اللیل الیکوب و الذین جبری برای ای چیزی دیگر
و اینها استعاره شده برای آوردن چیزی بجای چیزی دیگر و صاحب قاسم گفته
که و کوره صرعه فتکود بعد از آن گفته که و اللیل علی النهار و داخل هذا و این
حسب متغاید **بغنی** و میگوید در شب نهم که ای اندانند شب بروی روز و اندانند
روز بروی شب ای بغایت دانا ای اسوار کارای الله ای صاحب کل اعتبار صالحا
اخبار و مهتره هزان نیت مستحق عبادتی مکتور ای روز دیگره سوس من از سرش در
کردن باقی ظاهر است از شرح دعای شب اول **اصل** و نقول فی اللیلۃ العاشرة
الحمد لله لا یریک له الحمد لله كما یتبعی لکرم وجهه و عزجلاله و كما
هو اهل یا فایروس یا نور القدس یا سبوح یا منشی السبح یا رحمن
یا فاعل الخیر یا الله یا علیهم یا کبیر یا الله یا الطیف یا جلیل یا الله
یا جمیع یا بصیر یا الله یا الله یا الله لک الاسماء الحسنی و الامثال
العلی و الیکذریه و الاله انک ان فصلی علی محمد و علی

أَهْلَيْتِهِ وَأَنْ تَعْمَلَ لِنَفْسِكَ فِي الْعُدَّةِ وَرُوحِي مَعَ الْفَهْلَةِ
وَأَخْلَانِي فِي عِلْيَتِي وَإِسَاءَتِي مَغْفُورَةٌ وَأَنْ تَهَبَ لِي بِعَيْنِي أَشْرَافِي
وَأَمَّا نَأْيُكَ عَنِّي يَا لَيْتَ عَنِّي قُرْبِي بِمَا قَدَّمْتَ لِي وَالْإِنْسَانُ لَكَ شَاكِرٌ
وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةٌ وَقَدْ آدَّبَ الْفِرْقَانِ فَمَنْ نَبَذَ فِيهَا ذِكْرًا وَكَذِبًا
وَالرَّغْبَةَ إِلَى الْكَرْبِ وَالْإِنَابَةَ وَالنُّوبَةَ وَالشُّفُوقَ لِي وَفَقْتُ لَكَ مُحَمَّدًا
قَالَ مُحَمَّدٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ **شرح** وبعيد من در شب دهم آرمه می کردیده باشد و شاید
که چون بیت و نه کرد در شب عید باید گفت که سپاس الله راست نیت شریکی و راسخا
الله راست چنانچه می نماید که می بودند جانب او را و بی تنگی بزرگی او را و چنانچه او
شایسته است ای بغایت پاکیزه ای روشنی پاکیزگی ای بغایت منزه از نالایی ای آخر
سلسله تسبیح ای مدبر خردی کننده مهر این با مؤمنان ای الهی ای بغایت دانای
بزرگ ای الهی دانای هر حقیقه ای لشکار تو در هر عقل با ظاهر است از شرح گذشته **بسم**
اَصْل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا كُنْتَ الْخَيْرُ لِكُلِّ مَنْ شَهَرَ
رَمَضَانَ فَقُلْ اللَّهُمَّ هَذَا شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أَنْزَلْتَ فِيهِ الْقُرْآنَ
وَقَدْ تَصَرَّمْتَ وَأَعُوذُ بِوَجْهِكَ الْكَرِيمِ يَا رَبِّ أَنْ يَطْلُعَ الْفَرَسُ مِنْ بَيْتِكَ هَذَا
أَوْ يَصْرَمَ شَهْرُ رَمَضَانَ وَلَكَ قَبْلِي بَعْدَةٌ أَوْ ذَنْبٌ يُرِيدُ أَنْ تُعَذِّبَنِي
يَوْمَ الْقِيَامَةِ **شرح** مراد با خلیل من شهر رمضان شب نهم است برای کسی که داند
که ماه می گردد و الاشب بیت و نهم نیز داخل است برای احتیاط در روزه برای تعلیل
و بیان شد در شرح حدیث اول باب دوم تصرم بصاد ببقطه و راه ببقطه بصیغه
ماضی معلوم باب تفعلت التصرم شتاب داشتن در وقت اراده رفتن و مراد
اینجا نزدیک یا خرسیدنت یا مراد نزد گذشتن اجزای گذشته است بنا بر اینکه ماه
رمضان چنانچه بر ماضی سبک است و در میگذرد بر ماضی برای مؤمن سبک است
و زود میگذرد بصیغه مضارع غایب معلوم باب انفعالت الاضمر لم یبد
شدن **بغیر** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون شود آخر شبی
از ماه رمضان پس بگو که خداوند این ماه رمضان ماهیت که نازل ساخت برای
ان قرآن و تحقیق صاحب شتاب شد در رفتن و بنیاد میگردم بجانب تو که گامیت

ای صاحب کل اختیار من از اینکه طلوع کند یا از این شب من یا اینکه آخر شود ماه رمضان
بر خالی که نر باشد نزد من یا خواستی یا گاهی صبح که اراده کنی یا آنکه عذاب کنی مرا
بان در روزی که بر میخورم **بسم** **اَصْل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ لَمَّا دَخَلَ شَهْرُ رَمَضَانَ قَالَ اللَّهُمَّ إِنَّكَ قُلْتَ فِي كِتَابِكَ الْمُنَزَّلِ شَهْرَ رَمَضَانَ
الَّذِي أَنْزَلَ فِيهِ الْقُرْآنَ وَهَذَا شَهْرُ رَمَضَانَ وَقَدْ تَصَرَّمْتَ فَأَتَيْتَكَ بِوَجْهِكَ
الْكَرِيمِ وَكَرَّمْتَ لَكَ الشَّامَةَ أَنْ كَانَ يَتَمَنَّى عَلَى ذَنْبٍ لَمْ يَغْفِرْهُ لِي أَوْ يُرِيدَ أَنْ
تُعَذِّبَنِي عَلَيْهِ أَوْ تَقْضِيَ بِي أَنْ يَطْلُعَ الْفَرَسُ مِنْ بَيْتِكَ هَذَا أَوْ يَصْرَمَ هَذَا
الشَّهْرَ إِلَّا وَقَدْ عَفَرْتَهُ لِي يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ **شرح** مفعول دوم اسالك محذوف است
بتقدير اسالك حاجتی و بیان ان مفعول شده بجهت استیناف که مرکب از شرط و جزا
است ان در ان کان بقی بکرمه و میگون وزن شرطیه است و زائد کردن کان برای منع
نقل ماضی مستقبل است او در او قریب یعنی ای است مثل لازمیک او تعطین حتی و زائد
منصوب بتقدیر ان و برای حالت و طلب تخلف مراد از اراده الهی منی بر اینست که مقتضای
اراده عذاب است بشرط عدم صدور استغفار از مستحق عذاب المقایسه داد و ستد
با اندازه مثل اینکه با اندازه کلاه کسی از حشرات او گرفته شود ان در ان یطلع بکرمه
و میگون وزن نافی است پس یطلع مرفوعست و جمله جزای شرط **بغیر** روایت از امام
جعفر صادق علیه السلام در ذیل ماه رمضان که خداوند نازل کرد که تو گفتی در کتاب
خود که فر فرستاده شده است در سوره بقره که ایام معدودات ماه رمضان است شتاب
که فر فرستاده شد برای ان قرآن بیان این شد در شرح حدیث اول باب دوم و در
شرح حدیث دوم باب پنجم و این ماه رمضان است و تحقیق صاحب شتاب شده
در رفتن پس طلب میکنم از تو حاجت خود را بوسیله جانب تو که گامیت و کلمات تو
که کاملست مراد ائمه معصومین است و اشارت بآیت سوره انعام و قنعت کلمه ربان
صدقا و عدلا لامبدل لکلمانه و هو التمتع العظیم بیان شد در کتاب الحی در لغات
باب نود و دوم که باب موالید الائمة است بیان حاجت من اینکه اگر مانده باشد
بر من کاش که بخشایش کرده باشی از برای من یا آنکه اراده داری که عذاب کنی مرا بر ان
یا با اندازه ان حشرات مرا فراموشی پس بیان نمائید اینکه طلوع کند یا از این شب یا بریده

عَظِيمٌ مَا سَأَلَكَ بِهِ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِكَ مِنْ دَرَجَاتِ أَمْنِكَ وَجَمِيلِ نِعَمِكَ وَ
 خَاصَّةً دُعَاؤَكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَجْعَلَ شَهْرَ نَاهِدا
 أَعْظَمَ شَهْرِ رَمَضَانَ مَرَّةً عَلَيْنَا مُنْذُ أَنْزَلْتَ إِلَى الدُّنْيَا بَرَكَتَكَ فِي عَشْرَةِ
 دُبُحَى وَخَلَّصَ نَفْسِي وَفَضَّلَ حَوَالِيَّ وَتَشَفَّعَنِي فِي مَسَائِلِي وَمَنِّامِ التَّعَوُّدِ
 عَلَيَّ وَصَرَفَ السُّوءَ عَنِّي وَلِيْلَاسِ الْعَافِيَةِ لِي فِيهِ وَأَنْ تَجْعَلَ لِي بِرَحْمَتِكَ
 مِنْ تَحَرُّتِ لَهْ لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَجَعَلَهَا لَهْ خَيْرًا مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ فِي
 أَخْظَمِ الْخَيْرِ وَكَرَامِ الدُّنْيَا وَحُسْنِ الشُّكْرِ وَطَوْلِ الْعَمَلِ وَطَوَالِ
 الْيُسْرِ **شرح** ضمير منصوب در قبيل راجع بماء رمضان وقول ان عبارات ان
 قبول عمل در انست حقیقت صد مجازست وعلامه ایضا جمله چیزیت چنانچه گوید که
 ان خارج از ان چیز و مجازست نظرها بآنچه بانقطه و فاء و بانه بی نقطه بصیغه مضارع
 مخاطب باب افعالت توفی ابواب و قاف و باء و دو نقطه در پایان بصیغه مضارع
 مخاطب باب تفعیلت من در من کریم تعیضه است و میتواند بود که بیانیه باشد
 جمله مزیلنا صفت شهر رمضان زیرا که مکره است بر که منصوب و غیر زینت
 در اعظم شهرت فی در فی عصبه معنی است تشفعنی فتح ناه و دو نقطه در
 و سکون ثین بانقطه و کسر فاف و فتح عین بی نقطه و ناء و دو نقطه در اول و باء و مکمل
 بصیغه مصدر باب تفعیلت التفعع و التفعع کی یا شفیع دیگری کردن پس
 متعفف قبول شفاعت انکراست فی در فی مسائلی برای ظرفیت است ظاهر اینست
 که من جرم من در من برای تعیض باشد و میتواند بود که برای نسبت باشد مثل
 زید من عمر و و بر این تقدیر من موصوله عبارت از منی و اوصای او است علیم
 التلم زحمت بدل ال بانقطه و حاء بانقطه و راء بی نقطه بصیغه ماضی مخاطب باب
 منع است و در بعضی نسخ فی ذال است و سایر ان بضم حاء بی نقطه و سکون زای و یاء
 ان معتل العین و اوای باب مضار است نحو جمع کردن و حاصل هر دو یکست بیان
 بهتری از هزار ماه گذشت در شرح حدیث چهارم و نهم باب سابق فی در فی اعظم
 معنی مع است یعنی خداوند پس قبول کریمانه را از ما بهتر قبول تو و در گذشتن
 تو از تقصیر و بر طرف کردن تو گناه را و ترک تو عقوبت گناه را و بخشایش تو

و عهد راضی بودن تو تا آنکه ظمیر در می ماند در انما بهر خوبی که مقصودست و بزرگ
 نعمتی که بخشیده شده است و بکاه داری ما را در ان ماه از هر ترسیده شده یا
 بلا و کشیده شده سوی صاحبش بسبب کاهی یا کناهی دانسته کرده شد خداوند
 بدرستی که من طلب میکنم از تو وسیله بزرگ آنچه که طلب کرد از تو بان وسیله یکی
 از خلق تو را بجهل کرامی نامهای تو و زیبایی مدح تو و گزیده دعای تو اینرا که درود کنی
 بر محمد و آل محمد و اینرا که گردان این ماه ما را بزرگتر بماء رمضان که گذشت بر ما
 از وقتی که تو در آورده سالی بدینا باعتبار برکت بانگاه داری در من و راهای جان
 من و بر آوردن حاجتهای من و شفیع کردن من برای دیگران در جمله مطالبهای
 من و کامل بودن نعمت بر من و برگردانیدن ناخوشی از من و پوشش فراغت برای
 من در انما و اینرا که گردانی مرا بوسیله رحمت خودت از جمله آنکه ذخیره مگردی
 برای او شب قدر را و کبر و انبیا ان شب را برای و بهتر از هزار ماه در بزرگتر
 ثواب یا کرامتهای ذخیره و خوبی شک و در این عمر و همینکی آسان **فصل** اللهم
 و آتاك برحمتك وطولك وعفوك ونعمائك وجلالك وقد بع
 إخوانك وإمتنانك ألا تجعله آخر العهد من الشهر رمضان حتى
 شاكفناه ومن فإيل على أحسن حال ونعم فني هلا له مع الشاظر بر الي
 والمتمتع فبين له في أعف فافيك وأنعم نعميك وأوسع رحمتك وأجزل
 قيمك بارتق الذي ليس له رب غير لا يكون هذا الوداع معني له
 وداع فناء ولا آخر العهد معني للبقاء حتى ترضي من فإيل في
 أوسع النعم وأفضل الرجاء وأتاك على أحسن الوفاء وأتاك
 سميع الدعاء **شرح** طول بضم طاء بانقطه است اضافه در اعف فافيك و در انعم
 نعمتك معنی بر اسناد مجازیت نظر جدید هم بکسر فاف و سکون سین بی نقطه معنی
 نصیبات لا يكون خبر معنی انشاء است و دواع بفتح واو است یعنی خداوند و طلب
 میکنم از تو وسیله رحمت تو و وسعت خزینة تو و نحو تو گناه را و نعمت تو و بزرگی تو
 و سابق بینی تو و نعمت دادن تو اینرا که مگردانی انما را ماه آخر و رسیدن انجا
 ما برای ماه رمضان تا آنکه رسای ما بماء رمضان در سال آئیند بر بهتر حال و فائدا

المعترفین

کرم اهل ايامه رمضان آید با نظر کنان سوزان و طالعان شناسای برای آن
 با فراغت دار تو فراغت تو نعمت دار تو نعمت تو و فراغت تو و نعمت تو و نعمت تو و نعمت تو
 ای صاحب کل اختیار من که نیست مرا صاحب کل اختیاری غیر او باشد این و دایم
 از جانب من امانه را و دایم فانی شدن و نه آخر و رسیدن از جانب من برای ملاقات
 تا آنکه منای غیر امانه را در سال آید با فراغت بهمنیا و بهمن امید بر حال که من برای تو
 بر بهمن و فاجعه بهمن باشد پس که تو شوی دعای **اَکَلُ اللّٰهُمَّ اَنْتَ دُعَايِی**
وَاَرْحَمُ نَظَرِیْ وَتَدْلُوْیْ لَکَ اَلَسَّیْکَ اَبْنِیْ وَتُوْکَلِیْ عَلَیْکَ وَ اَنَا لَکَ مَسْئَلُیْ
لَا اَرْجُوْ حَاجًا وَلَا مُعَاوَاةً وَلَا تَنْزِیْعًا وَلَا تَبْلِیْغًا اِلَّا بِکَ وَ مَنَّا
وَاَمَّا شَرْحُکَ جَلَّ شَأْنُکَ وَ تَقَدَّسَتْ اَسْمَاؤُکَ بِتَبْلِیْغِ شَهْرِ رَمَضَانَ
وَ اَنَا مُعَاوَاةٌ مِنْ کُلِّ مَكْرُوْهِ وَ تَحْدُوْرٍ مِنْ جَمِیْعِ الْبَوَاقِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ
الَّذِیْ اَعَاثَنَا عَلٰی حَیَاتِیْ هَذَا الشَّهْرِ وَ اَنَا بِهٖ حَاجٌّ بِتَبْلِیْغِ اَخْرِ کَلْبَةٍ مِنْهُ
شرح خداوند ایستود دعای مرا و رحم کن زاری مرا و کمال فرستی مرا برای تو و اوقات دگر مرا و
 تو کمال مرا بر تو و من برای تو خالص امید غنیدارم بر آورده شدن حاجت و نه فراغت
 بخشیدن را و نه غالب کردن بر دشمنان را و نه رسانیدن بسال آید مرا بر مقبولان
 جانب تو و منت کن بر من بزرگت مدح تو و منزه است از نقصان و قبح نامهای تو
 بر رسانیدن من بپناه رمضان برحالی که من عاقبت داده شده باشم از هر فقرت کرده
 شده و صلح کرده شده و از جمیع بلاها پاس الله است آنکه مسدود ما را بر روزه
 داشتن این ماه و ششخبر یان تا آنکه رسانید مرا بر ششخبر از آن **باب مفاد و یک**
اَکَلُ اَبَالِ الْکِبْرِیْلَیْلَةِ الْفِطْرِ یَوْمَهُ **شرح** تکبیر اینجا یعنی تعظیم است که در غیر فیه
 و نافله یومیه است خواه بلفظ الله اکبر باشد و خواه بلفظ دیگر پس حدیث سوم این
 باب مناسب این عنوانست یومیه منسوبیت بعطف بر لیل و ضمیر راجع بلفظ است **یعنی**
 این باب بیان تعظیم مستحبات در شب عید ماه رمضان و در روزان عید
 در این باب چهار حدیث است **اقوال** **عن سعید الشافعی** قال قال ابو عبد الله
 علیه السلام لی اَمَّا اَرْحَمُ الْفِطْرِ تَکْبِیْرًا وَلَکِنَّهُ مَسْئُوْرٌ قَالَ
 قُلْتُ وَ اَیْنَ هُوَ قَالَ هُوَ لَیْلَةُ الْفِطْرِ فِی الْمَقَرَّبِ وَالْغَضَاءِ الْاٰخِرَةِ وَ فِی

مستون

صَلَوةٍ اَفْرِقْ وَ فِی صَلَوةِ الْعِیْدِ یَقْطَعُ قَالَ قُلْتُ کَیْفَ اَقُوْلُ قَالَ اَقُوْلُ
 اَللّٰهُ اَکْبَرُ اَللّٰهُ اَکْبَرُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَ اللّٰهُ اَکْبَرُ اَللّٰهُ اَکْبَرُ
 وَ فِی الْاَمْرِ اَللّٰهُ اَکْبَرُ عَلٰی مَا هَدَانَا وَ هُوَ قَوْلُ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَوْ کَلِمَةُ الْعِیْدِ
 یَعْنِی الصَّیَامَ وَ لَوْ کَیْفَ وَ اللّٰهُ عَلٰی مَا هَدَاکُمْ **شرح** مستور پسین ببقعه و تاه
 دو نقطه در بالا و دره ببقعه یعنی پوشیده شده است و اشارت باینکه مخالفان
 این تکبیر را اگر گویند معنی از این بیفهمند و اکمال عده و تکبیر بر هدایت را در این آیت حل
 بر معنی دیگر میکنند و بیان معنی آن شد در شرح حدیث دوم باب هفتم و در بعض
 نسخ مستون بدل و فوت و در فیه در تکه تکبیر چنین است و الحمد لله علی ما ابدا **یعنی**
 روایت از سعید شافعی گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که آگاه باشی یا نه
 که برای عید ماه رمضان تکبیری هست و لیک این بهنات از نظر مخالفان را و گفت
 که گفت که و در کجاست آن گفت که در شب عید در شام و در خفتن و در نماز فجر و در
 نماز عید بعد از آن بریده میشود را و گفت که گفت که چگونه میگویم امام گفت که
 میگوئی که الله بزرگتر است الله بزرگتر است نیست مستحق عبادت مگر الله و الله بزرگ
 تر است الله بزرگتر است و الله راست است و الله بزرگتر است این حمد و تکبیر برای اینست
 که راه نمود ما را سوی هدای و فرقان برای بیان مشایهات قرآن و انضمام قول الله
 عز و جل است در سوره بقره که برای اینست که کامل کنیدن طایفه را که ایام معدودات و
 شهر رمضان است میخواهد روزه ماه رمضان را اشارت باینکه امر با کمال اعدا و ستود
 مرهض و ساغر نیست بلکه برای صحیح و حاضریت در ماه رمضان و برای اینست که تعظیم کنی
 الله تعالی را باینکه هدایت کرد ما را **اقوال** **عن ابي عبد الله علیه السلام**
قَالَ تَکْبِیْرُ لَیْلَةِ الْفِطْرِ وَ صَبْحَةِ الْفِطْرِ کَمَا تَکْبِیْرُ فِی الْعِیْدِ **شرح**
عشر یعنی عین ببقعه و سکون شین با نقطه و دره ببقعه دهه ذی الحجه است و اشارت
 بآیت سور اعراف و اتمها لها عشر و گذشت در حدیث دوم باب هفتم و آیت الفجر و لیل
 عشر و شاید که مراد ایجاد دم ذی الحجه باشد **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام
 گفت که تکبیر میگوئی در شب عید ماه رمضان و در صبح آن عید چنانچه تکبیر میگوئی
 در دهه ذی الحجه **سور اَکَلُ** **عن القاسم بن یحیی عن جده الحسن بن راشد**

قَالَ قُلْتُ لَا بِي عَبْدًا لِلَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ النَّاسَ يَقُولُونَ إِنَّ الْمَغْفِرَةَ
 تَنْزِلُ عَلَى مَنْ صَامَ شَهْرَ مَعْصُومَاتٍ لَيْلَةَ الْقَدْرِ فَقَالَ يَا حَسَنُ إِنَّ الْقَابِلَ
 إِنَّمَا يُعْطَى الْجَزَاءَ بِمِثْلِ مَا عَمِلَ فِيهِ إِذَا عَمِلَ فِيهِ الْعَمَلُ فَلَمْ يَجِدْ فِيهِ ذَلِكَ
 قَبْلَ أَنْ يَنْتَهِيَ لَنَا أَنْ نَعْمَلُ فِيهَا فَقَالَ إِذَا عَمِلْتَ فِيهِ الْعَمَلُ فَلَمْ يَجِدْ فِيهِ ذَلِكَ
 الشَّكْلَ الْمَغْرِبَ فَارْفَعْ يَدَيْكَ فَقُلْ يَا ذَا الْمَرْغَبِ يَا ذَا الطَّوَلِ يَا ذَا الْجُودِ
 يَا مُصْطَفِيَّ مُحَمَّدًا وَنَاصِرَهُ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاعْفُ عَنِّي كُلَّ ذَنْبٍ لَدَيْكَ
 وَأَحْصِيته عَلَى وَتَقْبِطْهُ وَهُوَ عِنْدَكَ فِي كِتَابِكَ وَخَيْرٌ شَأْنًا جَدًّا
 فَقَوْلُ مِائَةِ مَرَّةٍ أُنُوبُ إِلَى اللَّهِ وَأَنْتَ سَاحِدٌ وَتَسْمَعُ الْحَوَائِجَ
شرح القابيل بقاء والف وكسراه يبتقطه وسكون ياء دو نقطه در پايين وجم
 والف ولاء يبتقطه معرب كارك يعطى بصيغة مضارع غايب مجهول باب فاعلات
 وضمير مستتر دان مفعول اول ونايب فاعل وراجع بقاريجار است اجرة منصوب
 ومفعول دوم است اذا عرفت بمعنى اذا شرعت في العزيم است بقرينه آنچه گذشت
 در حديث اقل باب ثلث وهنم نصب مصطفىا بنا بر اينست كه شبه مصفا
 واسم فاعل بر اى استقبال است و لهذا عمل كرده در مفعول و اين اشارت بر زمان
 ظهور قائم عليه السلام كه در اوست محمد غالب بر اديان ديگر خواهد شد و مذهبه
 شيعه اماميه غالب بر مذهب ديگر خواهد شد و ناصره عطف است بر
 مصطفىا يا عطف است بر محمد و بنا بر اقل مراد الله تعالى است و بنا بر دوم مراد
 على عليه السلام و حاصل هر دو يكيت زيرا كه حضرت على عليه السلام بتوفيق
 الله تعالى است چنانچه كند محمد و محمد متضمن كند اين طبعيت كه نفس او بر اوست
بغير روايت از قاسم بن محمد از جلال و حسن بن راشد حسن گفت كه گفتم امام جعفر
 صادق عليه السلام را كه بدركى كه مردمان ميگويند كه بدركى كه امر زير كاهان
 فرود آيد بر كسى كه روزه داشت ماه رمضان را در شب قدر كه شب بيت وسع
 بر امام گفت كه اى حسن بدركى كه كارگر جزاين نيست كه داره ميشود اجر و ثواب
 نزد فارغ شدن او از كاران شب نزول مغفرت شب عيادت گفته كه توانست نوم
 بر چه چيز زوار است ما را اينكه كنيم در آن شب بر امام گفت كه چون شروع برك

كند افتاب بر خصل كن بر چون كز اوى سه ركعت مغرب را بر بر جاد و دست خود را بر
 بكوه اى صاحب بخشش اى صاحب وسعت خزينه اى صاحب كرم اى كز نينده
 محمد را و يارى دهنده او را درود كن بر محمد و آل او و بخشيش كن بر اوى من هر كاهي كه كناه
 كارت بر بان و شمر دى از ابر من و فراموش كردم از لوازم نزولت در كتابت كه
 مكتوب كاتبان اعمال است و موفقت بجهاد كان و ميگويد صديقه بركت ميكنم
 الله تعالى بر خالى كه تو ساجدانى و طلب ميكنى حاجتهاى خود را **بجاء راجل** و نوب
 آن امير المؤمنين صلوات الله عليه و آله كان يصلي فيها ركعتين يقرأ في
 الأولى الحمد و قال هو الله أحد ألف مرة وفي الثانية الحمد و قال هو
 الله أحد مرة واحدة **شرح** مناسب اين حديث بعنوان اين باب ظاهر است انما
 حديث سابق زيرا كه هر نماز مشتمل است بر لفظ الله اكبر **بغير** روايت كرده شد
 اينكه امير المؤمنين صلوات الله عليه بود با يزد و ش كه ميكراد در آن شب عيده ماه
 رمضان دو ركعت بخواند در ركعت اول الحمد را يكبار و قل هو الله احد را هزار بار و
 در ركعت دوم حمد را يكبار و قل هو الله احد را يكبار **باب هفتاد و دوم راضل**
باب يوم الفطر شرح اين باب بيان روز عيد فطر است در اين باب چهار حديث
اقول الصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال اطعم يوم الفطر قبل
 ان تخرج الى المصل **شرح** اطعم بصيغة امر باب علم است تخرج بصيغة مخاطب باب
 نضرت **بغير** روايت از امام جعفر صادق عليه السلام گفت كه افطار كن در روز
 عيد فطر بيش از آنكه بديون روى سوى مصل **دوم راضل** عن ابي عبد الله عليه السلام
 السلام قال اطعم يوم الفطر قبل ان تصلي ولا تطعم يوم الاخير
 حتى تخرجت الى المصل **شرح** اطعم بفتح لام و صيغة مضارع مخاطب معلوم باب
 علم است مصل بصيغة مخاطب معلوم باب تعميل است لا در لا تطعم ناهيه و ناهيه
 ميتواند بود و حاصل هر دو يكيت مراد با نضرت سلام است كه السلام علينا و على
 عيال الله الصالحين چنانچه گذشت در شرح حديث اقل باب هفتم **بغير** روايت
 از امام جعفر صادق عليه السلام گفت كه هر كس كه افطار ميكند در روز عيد فطر
 از آنكه نماز صلايى و افطار ميكند در روز عيد فطر اين تا آنكه سلام انضراف بكنند

روايت است

بینما زید **سوم اصل** عن جابر بن عبد الله عن أبي جعفر عليه السلام قال قال النبي
 صلى الله عليه وآله إذا كان أول يوم من شوال نادى مناد يا أيها المؤمنون
 اخذوا إلى جواركم ثم قال يا جابر جوار الله ليس بجوار هو لا
 المؤمن ثم قال هو يوم الجوار **شرح** قريب باین گذشت در حدیث ششم باب
 دوم اخذوا بغیر ما فطره ودا این بقیطة بصیغه امر جمع مخاطب معتل اللام واولی
 بضمت و مقصود امر بنماز عید است جواز بفتح جیم و تخفیف و او و الف و همزة
 و نای با فطره جمع جائزه بصیغه بعد از الف یعنی عطفه که عظیم باشد و در مقابل
 اندک عملی عطا کند **نیم** روایت از اخبار از امام محمد باقر علیه السلام امام گفت
 که گفت بنو صلی الله علیه و آله که چو نشوید اول روزی از شوال ندا کند ندا کند
 بزبان حال که ای مؤمنان روزه متوجه شوید سوی جایزهای خود بعد از انما
 گفت که ای جایزهای الله تعالی نیت جایزهای پر باد ایشان بعد از انما
 گفت که ان روز جایزهای الهی است که بغایت عظیم است **چهارم اصل** عن أبي
 عبد الله عليه السلام قال إذا كان صبيحة الفطر نادى مناد
 اخذوا إلى جواركم **شرح** این ظاهر است از شرح سابق **باب هفتم** **اصول**
صائمین **شرح** مراد بر رویه اعم از رویه هلال ماه رمضان است در شب مقدم بر یوم
 الثالث و از رویت هلال شوال یوم مضروب و ظریف میباشد یا ظریف صح است
 و حاصل هر دو یک است و در فقیه این عنوان مذکور است و بجای الرویه بالرویه
 غیر جریست و بنا بر این یوم مرفوع و فاعل صح است **یعنی** این باب بیان افت
 که واجب میشود بر مردمان چو نیت نزد ایشان دیدن هلال شوال در روز
 فطر بعد از آنکه بصبح رسیدند روزه داران در این باب دو حدیث **اول**
 عن أبي جعفر عليه السلام قال إذا شهد عند الإمام شاهداً من أهل
 رأيه الهلال منذ ثلاثين يوماً أمر الإمام بالإفطار في ذلك اليوم
 إذا كانا شهدا قبل زوال النجم فإن شهدا بعد زوال النجم
 أمر الإمام بإفطار ذلك اليوم وأمر الصلوة إلى الغد فصل في

الفطر

شرح شاهدان عبارت از دو عادلست بقرینه آنچه گذشت در حدیث دوم و چهار
 باب ششم اظهار دو جایز همزه و فاء است یا در اول بفتح همزه و سکون فافت
 جمع فطرت بضم فافت و سکون طاء و بنا بر دو معنی را در اینست که نماز عید را هر
 جماعتی در ناحیه الزواجی گزارند به قسمی که میسر شود زیرا که وقت بسا که وسعت اجتماع
 نزد امام و بیرون رفتن سوی مسجد نداشته باشد **یعنی** روایت از امام محمد باقر علیه
 السلام که چون کوهی دهند نزد امام دو کوه عادل باینکه ایشان دیدند هلال را از
 سی روزانه شب قبل از این امر یک امام مردمان را روزه خوردن اگر باشند باینکه
 که شهادت داده باشند پیش از زوال آفتاب پس اگر کوهی داده باشند بعد از زوال
 آفتاب امر میکند امام همین بخوردن از روزه و ناحیه یک نماز عید را سوی نماز
 میکردند یا ایشان اجتماع **دو اصل** محمد بن یحیی عن محمد بن أحمد رفته
 قال إذا أصبح الناس صياماً أو كبروا الهلال وجاء قوم عذول يشهدون
 على الرؤية فليطروا وليفرجوا من الغد أول النهار إلى عيدهم **شرح**
 روایت کرد محمد بن یحیی از محمد بن احمد بالا بر حدیث را با معنی که نسبت داد از امام
 که غایت صلوات الله علیه امام گفت که چون بصبح رست مردمان روزه داران
 و ندیده باشند هلال را پس یک جمعی که عادلان باشند برحالی که کوهی دهند بر روی
 هلال پس باید که روزه بخورند و باید که بیرون روند در فردا و اول روزه سوی نماز
 عید خودشان مردمان صورت نیت که کوهی بعد از زوال باشد یا پیش از زوال باشد بر روی
 که کجای نماز عید نباشد بقرینه حدیث سابق **باب هفتم** **چهارم اصل** **باب**
الغایب **شرح** این باب احادیث متفرقه در این باب در این حدیث **اول**
 عن محمد بن اسمعيل الرازي عن أبي جعفر الثاني عليه السلام قال
 قلت له جعلت فداك ما تقول في الصوم قائم قد وثق أنهم لا
 يؤفون لصوم فقال أما الله قد أجبت دعوة الملك فها هم
 قال قلت فكيف ذلك جعلت فداك قال إن الناس لما قالوا نحن
 صلوات الله عليه وآله أمر الله تبارك وتعالى ملكاً نادى أيها الأئمة
 الظالمة الغائبة عترة لا يؤفونكم الله يصوم ولا لفطر **شرح** ما اسم

و كيف

استقام برای تعجبات تقول صیغه مضارع مخاطب باب اضرات صوم دافلا
بضم صاد ینقطه و تشدید واو مفتوحه جمع صائت والفاء لام برای تعجبات
و مراد اینجا همان مذهب حقت که مجید نادر و نه ماه رمضان مجدی که در
سفر نیز روز می دارند و در دوم و سوم بضم صاد و سکون واو است و مراد ماه
رمضان است لیکن در دوم سائل خیال کرده که معنی روزه است و لهذا نیز گفته
و جواب امام علیه السلام برای فاده است که مراد روزه نیست بقرین ضم عدم توفیق
فطر روزه روایت که سائل از آن غافل شده و فطر بکسر فاء و سکون طاء معنی روز اول
شوال است چنانچه و آید در حدیث دوم و سوم این باب و گذشت در حدیث چهارم
باب هفتاد و دوم و می تواند بود که مراد صوم روزه باشد و فطر بکسر فاء اسم مصدر
باب نضر و ضرب و افعال باشد و بفتح فاء مصدر باب نضر و ضرب و افعال باشد
و انتفاء توفیق برای صوم باعتبار این باشد که مخالفان بعض استعاره قرص پیش
از بلوغ حرمه مشرقه بنفوق راس روزه نامی خورد و انتفاء توفیق برای فطر باعتبار
این باشد که مخالفان در سفر روزه می دارند و قریه عقلیه بر احتمال اولی است که
غماز افضل از روزه است و اگر مقصود عدم قبول عبادت مخصوص می شود ذکر
صلوة اولی می شود از ذکر صوم مراد است که مخالفان توفیق هیچ عبادت در ماه
رمضان و در صید ماه رمضان نمی یابند یا بمعنی که هیچ عبادت ایشان مقبول
نیست خواه روزه و خواه نماز و خواه غیر اینها **اگر کسی** که بنا بر این ذکر صوم و فطر
لغوات زیرا که در عین صوم و فطر نیز عبادت ایشان مقبول نیست **کمی** که مقصود
تعظیم صوم و فطر است بنا بر اینکه هر که عبادت او در صوم و فطر مقبول نشود در
غیر اینها نیز مقبول نیست بطریق اولی چنانچه مستفاد می شود از آنچه گذشت در باب
باب فضل شهر رمضان که باب دوم است و گذشت در حدیث ششم باب دوم و
حدیث سوم و چهارم باب هفتاد و دوم که فطر و زحوا بر است **اگر کسی** که بنا بر
این ذکر فطر حسین علیه السلام لغویت زیرا که پیش از آن نیز عبادت ایشان
مقبول بود **کمی** که این است و باید که پیش از آن مستضعف در میان مخالفان
بسیار بود و عبادت مستضعف احتمال قبول دارد و چون این رسوایی واقع شد

مستضعف بغایت نادر شد چنانچه گویا که بت اصلا نظر آنچه گذشت در کتاب الکفا
والکفر و حدیث چهارم باب المستضعف که باب صد و هفتاد و دوم است که قلت
لا بی عبدالله علیه السلام ما تقول فی المستضعفین فقال لی شیها بالفرع فترکت
احدا لیکن مستضعفا و این المستضعفون فوالله لقد شربنا من هذا العوانق لی
العوانق فی خدورهن و تحدث به السقایات فی طریق المدینة و لهذا بخاطر رسید
که اگر عمل معویه نبی بود مخالف امام حق بغایت نادر می شود اگر بعد از آن عمل میزد
نبی بود موافق امام حق بغایت نادر می شود العزم بکسر عین ینقطه و سکون تاء و نقطه
در بالا و راء ینقطه لعل کسی که محبوب باشد نزد او و قلاده که از شان و خوش
بویهایی دیگر ساخته میشود و بغایت محبوبیت و هر دو اینجا مناسب است **بدانکه**
این امر الهی و ندای ملک بعنوان حقیقت نیست بلکه انقیل استعاره است نظیر آیت
سوره زلزال یومئذ یحکمت الحیاه بان ربک اوحی لها و بیان شد در کتاب فضل
القرآن در شرح حدیث بیت و چهارم باب فضل القرآن که باب سیزدهم است و معنی
بیان حدیث برهانی دیگر بر طایان عبادات مخالفانست که دلالت آن در کمال
وضوح است و از محکات قرآنیست که کبرئیل آنرا آورده زیرا که اگر امامت منعقد
نموندند بغیر رض لازم می آید که یزید و مانند او امام حق باشد و تجویز این معنی
و مکابره و ابطال محکات قرآنیست صریحا و دلیل بر حقیقت بودن اینست که در این
حکایت کاهی ترک ذکر صوم شده و ضم اخفی ببطور شده چنانچه می آید در حدیث بیست
این باب باعتبار اینکه اخفی نیز و زحوا بر است برای خارج پس ترک ذکر اخفی اینجا از
قبیل اقصا است چنانچه ظاهر است از آنچه گذشت در حدیث سوم باب دوم که
من لم یغفر له فی شهر رمضان لم یغفر له الی قابل الا ان یشهد عرفة **یعنی** روایت
از محمد بن اسمعیل راوی از امام محمد تقی علیه السلام گفت که گفته امام را که قرآنیست
شوم چه میگوئی در این روز و داران مخالف چه بدستی که بحقیق روایت کرده شده
از آنکه سابقین علیهم السلام که آن روزه داران توفیق نمی یابند برای صوم و پس
امام گفت که آگاه باش بدستی که شان اینست که بحقیق مقبول شد دعای فرشته
در لک مخالفان را وی گفت که گفت که پس چگونه است آن دعا قرآنیست شوم امام

گفت که بدستی که آن مردمان مخالف وقتی که کنند حسین صلوات الله علیه را و بگوید
الله تبارک و تعالی فرشته را باینکه ندا میداده باشد که ای گروه بپا کنید کان که گشته
نعل محبوب پیغمبر خود را و فوق دهداد شما را الله تعالی برای ماه رمضان و در برای
عید ماه رمضان **درواض** عن عبد الله بن دینار عن ابي جعفر علیه السلام
قال قال يا عبد الله ما من جسد سليمان اصفى ولا فيض الا وهو
جسد لئال محمد فبذخر ما كنت ولا ذلك قال لا انتم برون حقه في
يكسبهم **شرح** روایت از عبد الله بن رمضان از امام محمد باقر علیه السلام که
امام گفت که ای عبد الله نیت هیچ عید برای مسلمانان حواصی عید قربان و خواص عید
ماه رمضان مکرر حال آن که آن تازان میکند برای آل محمد در آن عید اندوهی را که تم که
و حرات آن شده و گفت برای اینکه ایشان می بینند حق تعالی را در دست خدا ایشان
آنکه گویند که این صفات دارد بآیت سوره حدید که لا یلاینا سوا علی ما فانکم و بیان شد
در کتاب الحج در حدیث اول باب چهل و یکم که باب فی شان انا انزلناه فی لیل القدر
و مقبره هات و اضا صافات دارد با بعضی احادیث مثل آنچه گذشت در کتاب الحج
در حدیث دوم باب سیرة الامام فی نفسه فی المظلم و الملبس از اولی الامر که
باب صدور پیغمبر است که فضل را بآیت ظلامه قطصینها الله نعمه الا هذا **آنکه گویند** که
صافات نیت زیرا که اجتماع صفات این از وجهت جایز است پس می تواند بود که غصب
حق ایشان محبوب باشد نزد ایشان باعتباری و مغفوری باشد نزد ایشان باعتبار
دیگر و اعتبار اول غالب باشد و باعتبار دوم و نفی اول در آیت ملامتی نفی حزن
غالب بر صندش با صاف او صندش باشد و اثبات حزن در این حدیث بمعنی اثبات
حزن مغلوب صندش باشد و این صافات ندارد باینکه غصب حق ایشان بمعنی
عظیم باشد نزد ایشان **سوراض** عن زین قال قال ابو عبد الله علیه السلام
لما ضرب الخ من رسول الله علیه السلام بالسیف فقط رأسه ثم انزل
لینقطع رأسه نادى مناد من بطان العرش الا انی بها الامم العجمیة
الضالة بعد نبیها لا و قد فک الله لا اصفى ولا فیض قال ثم قال ابو
عبد الله علیه السلام فلا جرم والله ما و قفوا ولا یوقفون حقین

ثَابِتُ الْحَسَنِ صَلَواتُ اللَّهِ عَلَيْهِ **شرح** درین فتح راه ببقطه و گریزای با بقطه
 و سکون یاد و نقطه در پایان و نیز است سقوط راه عبارت از رسیدن آن بر زمین در
 وقت افتادن جسد مبارک ثم برای تعجب است ابتدا ریاء ببقطه و دل ببقطه و راه
 ببقطه بصیغه ماضی مجهول باب افعالت و ظرف نایب فاعلت بطنان العرش بیان
 شد در کتاب البحر در شرح حدیث اول باب موالید الائمة علیهم السلام که باب نود و
 دوم است وجه تخصص ذکر اضحی و فطر ظاهر شدن شرح حدیث اول این باب جرم
 بفتح جیم و فتح راه ببقطه مبنی بر فحش ثار بشاء سه نقطه و همزه و راه ببقطه بصیغه
 مضارع غایب معلوم باب منع است التارخو تخوهای تا و ثار سه نقطه و الف
 و کسر همزه و راه ببقطه بصیغه ماضی فاعل باب منع مرفوع و فاعلت و ثار الحسین
 عبارت از صاحب الزمان صلوات الله علیه موافق آنچه گفت در کتاب البحر در
 حدیث هفتم مولد الحسین **عنه** علیها السلام **یعنی** روایت از زمین گفت که گفت
 انما جعفر صادق علیه السلام که فرمود که حضرت زده شد حسین بن علی علیه السلام
 بشمشیر پس بر زمین رسید و او بعد از آن شب کرده شد برای بریدن سر و نیک کرد
 کند از میانهای عرش که آگاه باشد یاری کرد و متکبران کفر اهان بعد از پیغمبر خود
 توفیق میداد شمارا الله تعالی برای عید قربانی و نه برای عید رمضان راوی گفت
 که بعد از آن گفت انما جعفر صادق علیه السلام که بر ناجر بغداد قسم که موقوفند
 و موقوف نمیشوند تا آنکه خوارخواهی کند و خوار خواست حسین صلوات الله علیه **بجاء من**
 قُلْتُ لَا بِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنِّي أَظُنُّ أَنَّ يَوْمَ الْفِطْرِ عَلَى طِينٍ وَمَعَهُ قَالُ
 لِي جَمَعْتُ بَرَكَةً وَهِيَ **شرح** گفته اند اما جعفر علیه السلام را که بدین
 که من انتظار کردم در عید رمضان بجا که بیا و خوار ببار گفت مرا که جمع کردی برکت
 را و طریقت رسول اصل الله علیه و الله **بجاء من** **عنه** ابی عبد الله علیه
 السَّلَامُ قَالَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا الْفِطْرِ يَطْبِخُ يَوْمَ
 الْفِطْرِ يَكُونُ **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام که بعد از
 الله صل الله علیه و آله بیا و فرمود که چون آورد میشد نزد او بوی خوشی در روز عید
 عطا میشد اسیر و زنان خود داشت با نچه گفت در حدیث سوم باب هفتم که در شرح

او اخوانه رمضان اجتناب از جماعت زمان میکرده و باینکه در روز فطر این اجتناب
بطرف میشده بخلاف روز اضحی **باب هفتاد و نهم فصل اول باب الفطر شرح ابن**
باب بیان صدقه فطر است در این باب بیست و چهار حدیث **فصل اول** عن ابی
عبدالله علیه السلام قال كل من صمت الى عيالك من خرا او مملوك
فعلتك ان تؤذي الفطرة عنه قال واغطاء الفطرة قبل الصلوة
افضل وتعد الصلوة صدقة **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که هر که مرا کفری و راسوی عیال خود در نفقه دادن حوا از اد باشد و خوا
بند پس برت این که دهی فطر را از او امام گفت که و دادن فطر پیش از نماز عید
صدقه فاضل ترست و بعد از نماز عید محض صدقه است بر آنکه افضل باشد **دوم**
فصل سالت اباعبدالله علیه السلام عن الفطرة فقال على الصغير
والكبير والخمر والعبد عن كل انسان صاع من خبثه او صاع من
تمر او صاع من زبيب **شرح** پسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از صدقه
فطر پرسیدم که بر کوچک و بزرگ و آزاد و بنده است بیان این که از جانب هر کس
صاعیت از کندهی یا صاعیت از خرما یا صاعیت از موی ذکر این سه چیز
بمعنا مثلث بقرینه آخری آمد در حدیث پنجم این باب **سوم فصل** عن هشام بن
الحكم عن ابي عبد الله عليه السلام قال التمر في الفطرة افضل من غيره
لانك انتفع منه وذلك انه اذا وقع في يد صاحبه اكل منه قال
وقال تركت الزكوة ولكن للناس اموال واما كانت الفطرة **شرح**
نزول زکوة عبارت از نزول امثال آیت و التمر هم للزکوة فاعلون در سوره بقره
که مکمل است و نیز از نزول امثال التمر و الصلوة و انوار الزکوة که در سوره بقره و سوره
نورست و نیز از انها پیش از نزول آیت سوره توبه که خدمت اموال صدقه بظهر هم
و قریب هم بهاست که بیان شده در کتاب الزکوة در حدیث دوم **باب اول** از خبر
در کتابت راجع بزکوة است الفطرة منصوب و خبر کتابت **یغنی** روایت از هشام
بن حکم از امام جعفر صادق علیه السلام امام گفت که هر که فطر و فاضل ترست
از غیر آن زیرا که آن شتا یا نرست باعتبار منفعت و آن برای اینست که خرما چون

واقع شود در دست مستحقش میخورد از آن بی انتقادی و سه میشد بخلاف کدو و این
ظاهرست و بخلاف مویز و لکه خوردن آن بقدسی ضرر میکند در اکثر بلاد یا
جمیع بلاد راوی گفت که و امام گفت که نازل شد آیت فرض زکوة بر خالی که نبود برای
مسلمانان اموالی که زکوة در انها فرض شود و جز این نبود که زکوة بود فطر و در **حجاء**
افضل قال ابو عبد الله عليه السلام الفطرة ان اعطيت قبل ان يخرج
الى العید فی فطره و ان كانت بعد ما خرج الى العید فهو صدقة
شرح مضمون این ظاهرست از شرح حدیث اول این باب و ظاهر این دو حدیث اینست
که فطر قبل از خروج افضل باشد از فطر بعد از خروج و قبل از صلوة و آن افضل باشد
از فطر بعد از صلوة **یغنی** فصل اول عن سعد بن سعد الأشعري عن أبي الحسن
الرضا عليه السلام قال سالت عن الفطرة كذا وقع عن كل رأس
من الخبثه والنخلة والتمر والزبيب قال صاع يصنع النبي صلى الله
عليه وآله **شرح** ذکر این چهار چیز بعنوان مثالت لهذا اشعیر در حدیث دوم این
باب مذکور شود صاع و اصل یعنی جام انجونیست و مشهور اینست که صاع بنی صلی الله
علیه و آله چهار مذبذبه و بعضی پنج مذبذبه اند و مدغم بهم و نشد بدال ببقطه
مقدار اینست که یکبار در دست متصل یکدیگر کشیده شده تا کف این چیزی پخته باشد
باشد **یغنی** روایت از سعد بن سعد اشعری از امام رضا علیه السلام گفت که پرسیدم
امام را از فطر که چند داده میشود از هر سری از جمله کدو و جو و خرما و مویز مثلاً گفت
که صاعی يصنع بنی صلی الله علیه و آله **ششم فصل** سالت اباعبدالله عليه السلام
عن تعجيل الفطرة بيوم فقال لا بأس به قلت فما ترى بان تحبها قال
تجعل في بيتها ووقا و تعطيها رجلاً واحداً مسلماً قال لا بأس به **شرح**
الورق بضعه و او و کدو و غیره را ببقطه و قاف و بضعه و ضم و کدو و مویز و مویز و مویز
نقره مسکوک بلکه معامله **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از زود دادن
فطر و بیکروز بعنوان فرض نادر و گفت حساب شود پس گفت که نیت بر وای این گفت
که پرسیده بر وای یعنی باینکه جمع کنیم فطره را و کدو را نیت نقره مسکوک و دهیم آنرا
بیک مرد مسلمان که رعایت شروط اسلام کرده باشد چنانچه در شیعه امامیه است

امام گفت که نیت بر او ایان **مفهم اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال
لا بأس بأن يعطى الرجل عن عياله وهم غيب عنه ويا هرهم
فيعطون عنه وهو غائب عنهم **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که نیت بر وای باینکه دهد مرد از عیال خود فطره را برحالی که ایشان غایبان
باشند از او و باینکه امر کند ایشان را بدادن فطره پس میدهند فطره را از او برحالی
که او غایب باشد از ایشان **مفهم اصل** عن عیسی بن بلال قال کتب الی
الرجل علیه السلام أسأله عن الفطرة وكيفية دفعه قال فكتب ستة
أنطال من مكي في ذلك تسعة أنطال بالبعثا وشرح رجل
عبارت از امام علی بنقی علیه السلام و می تواند بود که مراد امام حسن عسکری یا
امام محمد تقی علیهما السلام باشد رجل یعنی و کرم راء بیفطره و سکون طاء بیفطره
بیانده است معین چنانچه ظاهر است از آنچه گذشت در کتاب الحج در حدیث ششم تا
ما یفصل به بین دعوی الحق والمطل فی امر الامام که باب هشتادم است که ارطال
بمکال العراق و هر یک از شش رجل مدنی و نه رجل عراقی موافق صاع است که بیان
شد در شرح حدیث پنجم این باب **یعنی** روایت از علی بن بلال گفت که نوشتم
سوی امام علی بنقی علیه السلام می رسیدم او را از فطره و باینکه چه مقدار دادند
راوی گفت که پس امام نوشت که شش رجل از خرمات مثلا بر طر مدنی و آن بر طر
بر طر بغدادی **مفهم اصل** عن جعفر بن ابی ابراهیم بن محمد الحسدانی و کان
معنا خاتما قال کتب الی ابي الحسن علیه السلام علی یدی ابي جعفر
فقال ان اصحابنا اختلفوا فی الصاع بعضهم يقول الفطرة بصاع
المكي وبعضهم يقول بصاع العراقي فكتب الی الصاع ستة
أنطال بالمكي و تسعة أنطال بالعراقي قال و احسن ربی الله
یکون بالوزن ألفا ومائة وستين و زنة **شرح** المدنی یعنی ارطل
المدنی است و همین است العراقی و عراق عبارت از عراق عرب و آنجمله آن
بغداد است ضمیر قال را جمع با بر ابراهیم بن محمد است در اخباری را جمع با امام
علیه السلام است زیاد کردن لفظ یکون برای فاده اینست که وزن صاع مختلف

میشود و آنچه مذکور است طرف اخر است در صاع فطره بر کاه صاع فطره بر کاه صاع
فطره چنین میباشد ظاهر اینست که تا در وزنه برای وحدت باشد و مراد بوزن
مثقال باشد صاحب قاموس گفت که الوزن کالوحد دور المثقل والخفة وزنه بینه
وزننا وزنه و المثقال محض فاذا که مثقال شرعی که موافق دینا طر است چهار صد و نیم
مثقال صیرفت که در این زمان متعارف و من تهریز ششصد مثقال صیرفت و بنا
بر این صاع هشتصد و هفتاد و هفت مثقال و نیم مثقال صیرفت پس کین و نیم تهریز
مکریست و دو مثقال و نیم صیرفی و چون صاع اجناس صاع فطره مختلف میباشد
در وزن ظاهر اینست که این وزن صاع خرمات باشد که افضل در فطره بر صاع که
از آن سبکتر و صاع حواری و سبکتر و شاید که سبکتر حتی بجای رسد که صاع
آن هموزن هزار و صد و هفتاد و ده باشد پس منافات نیست میان این و آنچه ابراهیم
در فقه در باب الاضافه التی یجب علیها الزکوة در کلام خود گفت که و الصاع اربعة
امداد و المذون مائتين واثنين و تسعين درهما و نصف و شیخ طوسی در کتاب
در باب ماهیه زکوة الفطره گفت که و لو ان انسانا اخرج من غیر ما یقتاته من الاطعم
التي کماها کان ذلك ایضا جائزا و قد روی غیر اهل البلاد بالفطرة علی حاتم
قال حدثني ابو الحسن محمد بن عمرو عن ابي عبد الله الحسين بن الحسن بن الحسن عن
ابراهيم بن محمد الهمداني اختلفت الروايات فی الفطرة فكتب الی ابو الحسن صاحب العسكر
عليه السلام اسأله عن ذلك فكتب ان الفطرة صاع من قوت بلذ على اهل مكة والمدين
و اطراف الشام و البصرة و البحرين و العراق و فارس و الاهواز و كرجان و مرو و طراس
الشام و بيب و على اهل الجزيرة و الموصل و الجبال كلها و اشراف و على اهل طبرستان
الارز و على اهل خراسان البر لا اهل مرو و الی فعلیهم الزبيب و على اهل مصر البر و
سوی ذلك فعلیهم ما غلب قوتهم و من سكن البوادی من الاعراب فعلیهم الاطعم و الفطر
عليك و عليك و على الناس كلهم و من شغل من ذكرا و انثی صغیرا و كبریا و عبد فطلم او
وضع ترغیر و ناسته ارطال برطل المدينه و ارطال صاع و حصة و تسعون درهما
فكون الفطرة الفاصلة و سبعين درهما و مقصود شیخ تنبيه بر عدم اعتبار البر و
بنا بر اینکه علی بن حاتم روایت از محمد بن یونس بکند چنانچه اهل کتب رجال گفته اند ان مؤید آ

ضعف این روایت است که زبیب طالب قوت اهل دی نیست و در داخل خراسان است
و مؤید این که مراد بوزن و وزنه در این حدیث مثقال است و نیست اینست که مقدار مثقال شریعی
تغییر یافته در عصر ظهور آمده عليهم السلام و مقدار درهم تغییر یافته چنانچه بیان شد
در کتاب الزکوة در شرح حدیث دوم باب سوم که باب العلة فی وضع الزکوة علی ما یصح
و تغییر یافته لا یقترت باینکه معیار شود از تغییر یافته **یعنی** روایت از جعفر بن محمد
بن محمد همدانی بفتح ها و فتح سیم و ذال با نقطه و بود با ما هیچ که از کت که نوشتم سوی
امام علی بن علی علیه السلام بر سالت پدرم که قربانت شوم بدرستی که یا ران ما اختلاف
کردند در صاع بعض ایشان میگوید که فطره بصاع بطول مدی است و بعض ایشان میگوید
که بصاع بطول عراق است بر امام نوشت سوی من که صاع شش بطول است بر طول مدی
و نه بطول بر طول عراق پدرم گفت که و امام خبر داد مرا این که صاع کاه می باشد مثل
هزار و صد و هشتاد مثقال شریعی **و هم اصل** قلت لا یحب الله علیه السلام
الرجل ان یتصدق من الفطرة الا ما یؤدی عن نفسه و حاکما
یعطیه خیرا او یا کل هو و عیاله قال یعطی بعض عیاله ثم یعطی الآخر
عن نفسه یترک ذل و یفکون عنهم جمیعاً فطره واجدة **شرح** عنهم خبر کردن
است بفتح یاء و خبر بدو عنهم و فطره مرفوع و اسم نکر است **یعنی** گفته امام جعفر صادق علیه
السلام را که مردی نباشد نزد او چیزی از فطره مگر آنچه ادا کند از خودش بقیه ای خود
آیا میدهد از آن به بیکانها یا میخورد از آن او و عیالش امام گفت که میدهد از آن به بعض
عیال خود بعد از آن میدهد آن دیگر از جانب خود میگرداند آنچه احتیاج فطره را
بدست پس می باشد چیزی از جانب ایشان بکف فطره که آخر از آن به بیکان دهند از محموله
بر استحباب مؤکد است **یا نه هم اصل** عن زرارة قال قلت للفقیر الذی
یکصدق علیه هل علی صدقة الفطرة فقال نعم یعطی من تصدق
به علیه **شرح** روایت از زرارة که اندویدان امام محمد باقر و امام جعفر صادق
علیهما السلام است گفت که امام را گفته که فقیری که صدق کرده میشود بر او آوازه
بر او صدقه فطره تر گفت که آری بیان این آنکه میدهد از آنچه رخصتی کرده میشود و بیان
بر او مراد استحباب مؤکد است اگر چه فرض نباشد **و از هم اصل** عن معویة

بن محمد قال سألت أبا عبد الله عليه السلام عن مولود ولد لکة الفطر علیه
فطره قال لا قد خرج من النحر قال وسألت عن یهودی أسلم لکة
الفطر علیه فطره **قال لا شرح** روایت از معویة بن عمار گفت که پرسیدم امام
جعفر صادق علیه السلام را از زاده شده که زاده شد در شب عید رمضان آیا بر او
فطره هست گفت که نه بیان این آنکه تحقیق بیرون شدن از ماه رمضان را روی گفت که
و پرسیدم امام را از یهودی که مسلمان شد در شب عید رمضان آیا بر او فطره
هست گفت که نه **سینه هم اصل** عن محمد بن القاسم بن الفضل البصری
عن أبي الحسن عليه السلام قال كتبت لأبي الوضی یزید بن محمد عن الثانی
زکوة الفطرة إذا کان لهم مال فکتب لأبي الوضی یزید بن محمد عن الثانی
مؤلاً و هو عنه ثابت فی بلد آخر و فی یدیه مال مؤلاً و یحضر الفطره
أیزید بن محمد عن یزید بن مؤلاً و قد صارت لیثانی فقال نعم **شرح** روایت
از محمد بن قاسم بن فضیل بن نعمه فافترغ صادق با نقطه بصری بکسر یاء بکسر راء بکسر یاء
علیه السلام گفت که نوشتم سوی امام علیه السلام که آیا وصی زکوة میدهد از ثمن
زکوة فطره چون باشند بیایان مال بر امام نوشت که نیت زکوة بر یزید مدنی
زکوة فطره است بقرینه آنچه گذشت در کتاب الزکوة در حدیث بیستم باب بیت و س
که باب زکوة مال الیتیم است که خلاصت بیتم زکوة دارد و پرسیدم امام را از مملوکی
که میبرد مالک او بر خالی که او از آن مالک غایب است در شهری دیگر و در دست
مملوک مالی هست از مالک او و حاضر میشود عید رمضان آیا زکوة میدهد از خود
از مالک او و تحقیق کردید آن غلام را می بینان بر امام گفت که آری **چهارم هم**
اصل عن یونس عن محمد بن زکرة عن أبي عبد الله عليه السلام قال قلت
له لجعلت فداک هل علی أهل البوادی الفطرة قال فقال الفطرة
علی کل من افشاء فوا فاعلیه ان یؤدی من ذلک القوت **شرح** روایت
از یونس بن عبد الرحمن از آنکه یونس مذکور کرد و امام جعفر صادق علیه السلام
انکر گفت که گفته امام را که قربانت شوم آیا بر اهل صحرا که نزد ایشان حرما و کدوم چوب
و میوه و مانند آنها می باشد بلکه مدار ایشان بر شیر شتر و گوسفند و گاو و مانند

بیت و دوم اصل عن محمد بن ابراهیم قال بعثت الى ابي الحسن الرضا عليه السلام يداهم علي ولعمري وكتبته اليه اخبره انها من فطره الغيا لکنک یحظہ قبضت وقلت **شرح** روایت از محمد بن ابراهیم گفت که فرستادم سوی امام رضا علیه السلام بدو هوس چند که از من و از غیر من بود و نوشتم سوی او خبر میدادم او را که انها از فطره عیالت پدر امام نوشت بخط خود که و اگر تم قبول کردم که انها را بمسح رسام **بیت و سوم اصل** عن ابي جعفر بن زاهد قال سأله عن الفطره من هي قال للإمام قال قلت له فالخير اخواني قال نعم من أردت ان تطهره منهمه وقال لا بأس بان تغضي وتعمل بمنزلة ورق **شرح** روایت از ابو جعفر بن زاهد که وکیل امام علی بنی علیه السلام بود گفت که پرسیدم امام را از فطره که از کتبت آن گفت که از امام است یا یعنی که اگر چه باشد تسکیم او با وکیل او باید کرد تا او بمسح رساند گفت که نعم امام را که پس خبر هم یاران خود را گفت که آنی کسی را خبر ده که اراده کنی تطهیر او را از جمله یاران و امام گفت که نیست بروایی باینکه دهی فطره را بمسحقان بوکالت من و یا اینکه بار کنی و فرستی سوی من فرست از او را هم **بیت و چهارم اصل** عن ابي جعفر بن زاهد قال بعثت الى ابي الحسن عليه السلام ان قوما سألوني عن الفطره ويا لوني ان يحملوا قبمتها اليك وقد بعثت اليك هذا الرجل عام اقول وسألتني ان أسألك ان تبذل ذلك وقد بعثت اليك العام عن كل رأس من عيالي بيدهم علي قبته يتعدو أطال ثم يديهم فما رأيتك جعلت الله فذلك في ذلك فكتب عليه السلام الفطره قد كنتم الشؤال عنها وانا أكنه كل ما أدركه الى الشؤره فاقطعوا الذك ذلك واقبض من دفع لها وأمينك عن من له يذفع **شرح** ایوب بن نوح وکیل امام علی بنی و امام حسن عسکری علیهما السلام بوده عام بی توین و منصوبت بظرفیت اول عمر و دست با صاف و با توین است با توین و مفتوح است بفتح صرف بنا براینکه اضا فلامیه است مراد با قول بعثت اولت در هر سال که واقع شده باشد با اضا فلامیه است و مراد سال سابقیت پدر اگر رعایت صورت اضا فطره با توین است و اگر رعایت معنی توصیف شود بی توین است چنانچه

سالمی را جمع است بهذا الرجل النسب بنون و بین بی نقطه و یا و دو نقطه در بیان بیضیه ماضی مجهول متکلم و جمله ان باب افعال الاناء و اموش کردن کار لام در طایرای تقویات **بیت و پنجم اصل** عن ابي جعفر بن زاهد قال بعثت الى ابي الحسن عليه السلام که باستی که جمعی پرسیدند از فطره که آیا تسکیم امام باید کرد یا خود باید داد و طلب سبکت از من رخصت این را که بار کنند قیمت فطره را و فرستند سوی تو و تحقیق فرستادم سوی تو این مرد درنده کتبت را در سال فرستادن اقول و طلب کرد بود از من این را که برسم ترا در مکتوب از فطره بر فراموش کردم از او تحقیق فرستادم سوی تو اسال از هر سری از عیال خود یک درهم را به قیمت نه رطل عراقی خرمایند همی بر قیمت را می تو کردا داد مرا الله تعالی فدای تو دران سؤال قوم یا فرستند فطره سوی تو یا نه پس نوشت امام علیه السلام که فطره تحقیق بسیار شد سؤال از ان و من کراهت دارم هر چه را که باعث شهرت پس بر طرف کنی گفتگوی او و فراموش کردی که در برضای خود فطره را و باز در خود را از کسی که نداد **باب هفتم و ششم اصل باب الاغتسال** **شرح** الاحتکاف بعین بی نقطه و فام صند لب افعال احیاس در مسجد یعنی در نیک بسیار و نیک **بیت و ششم اصل** عن ابي جعفر بن زاهد قال بعثت الى ابي الحسن عليه السلام قال كان رسول الله صلى الله عليه وآله اذا كان الغنم الا و اخبر اغتسل في المسجد و ضربت له قبة من قبة وقمر المبرر و طوى فراشه فقال بعضهم واغترل النساء فقال ابو عبد الله عليه السلام اما اغترل النساء فلا **شرح** ثم بشین با نقطه و راه بی نقطه بیضیه ماضی معلوم باب تعیبات التثمیر دامن مریان زدن المیز بکرمیم و مکتون یا و منقلب از هوس و فتح زای با نقطه و راه بی نقطه لیک شمره نیز کتبت از کلا جلد و عبادت طوی بطاء بی نقطه و واو و الف منقلب از راه بیضیه ماضی غایب معلوم باب ضرب است طی فراش عبارت از ترک جماع یا ترک خواب بر بستر راحت در نوبت بقره جنبه است و لا یأثم و هرن و اثم طاکفون فی المساجد پس مراد با اغترال فراه ندادن زمانت نزد خود برای خدمت و مانند ان **بیت و هفتم اصل** عن ابي جعفر صادق عليه السلام گفت که بود رسول الله صلی الله علیه و آله و آیه و اوش که چون

میشود دهه افرازان ماه رمضان اعتکاف میکرد در مسجد وزده میشد برای او خیمه
 از مو و بر میان میزد و دامن ملک را و بر مسجد رخت خواب خود را پیش کشت بعضی
 جلس که آیا و کناره میکرد از زمان باینه غنی که مانع دخول ایشان در مجلس خود
 میشد پس کثرت امام جعفر صادق علیه السلام که امکاناره گرفتن از زمان پسر **دقیق**
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال کانت یذکر فی شهر رمضان فکلم
 یعتکف رسول الله صلی الله علیه و آله فلما ان کان من قابل اعتکف
 عشرین عشاء العامه و عشر اقصاء لما فاته **شرح** روایت از امام جعفر
 صادق علیه السلام گفت که شصت یک در ماه رمضان پس اعتکاف نکرد رسول
 الله صلی الله علیه و آله در آن ماه برای شغل بمقامات جهاد و توابع آن پس وقتی که شد
 در سال آینده اعتکاف کرد در دهه یکدهه برای همان سال و یکدهه برای قضا
 برای آنچه فوت شد از او **سور اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اعتکف
 رسول الله صلی الله علیه و آله فی شهر رمضان فی العشر الاولی ثم اعتکف
 فی الثانیة فی العشر الوسطی ثم اعتکف فی الثالثه فی العشر الاواخر
 ثم کثر یزل یعتکف فی العشر الاواخر **شرح** روایت از امام جعفر صادق
 علیه السلام گفت که اعتکاف کرد رسول الله صلی الله علیه و آله در ماه رمضان
 در سال اول هجرت در دهه اول ماه رمضان بعد از آن اعتکاف کرد در سال
 در دهه میانه بعد از آن اعتکاف کرد در سال سوم در دهه و آخر بعد از آن
 اعتکاف کرد در سال سوم در دهه و آخر بعد از آن همیشه اعتکاف میکرد در دهه
 و آخر **باب هفتاد و هفتم اصل باب انه لا یكون الاعتکاف الا بصوم**
شرح این باب بیان اینست که نمیشد اعتکاف مگر بپوشه در این باب سه حدیث
اقول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا اعتکاف الا بصوم **شرح**
 روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نیست اعتکاف صحیح مگر بپوشه
دوم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام لا اعتکاف الا بصوم **شرح** این
 موافق باقیست **سور اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا اعتکاف
 الا بصوم فی المسجد الجامع **شرح** مراد بالمسجد الجامع مسجدیست که فرض شده

باشد بر هر یک چهار فرسخ در چهار فرسخ تقریباً اینکه خاصه شوند در آن مسجد برای
 نمازی که در آن گزارده شده باشد و وصف مسجد جامع از قبیل اسناد مجازیت
 زیرا که جامع فی الحقیقه خطبه جمعه امامیت که فرض شده بر آن مردمان اینکجا
 شوند نزد او پس مسجد الجامع بعنوان اضافه حقیقت است و حاجت بنا و بل ندارد
 چنانچه بعضی توهم کرده اند و بر هر بقعه جمعی میکنند که آن در این زمانها مختصرت
 در چهار مسجد اول مسجد مکه دوم مسجد مدینه سوم مسجد کوفه چهارم مسجد
 بصره و دیگران سکر این اخصاصند و مناسبات اختلاف در فرض اجتماع در خطبه
 و نماز جمعه غیر امام و غیر الطاعه مبیوط الیاد است و تفصیل آن گذشت در کتاب
 الصلوة در شرح احادیث باب وجوب الجمعة و علی که حج که باب شصت و هفتم
 است و مؤید احتمال اولت اینچه و آید در احادیث باب آینده و مابق ظاهر است از شرح
 حدیث سابق **باب هفتاد و هفتم اصل باب المساجد التي یصلی الاعتکاف**
و منها شرح این باب بیان مساجد است که صحیح میشود اعتکاف در آنها در این باب
 پنج حدیث **اقول اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام ما تقول فی الاعتکاف
 الا فی مسجد جماعة قد صلی فیہ امام عدلی یصلو فی جماعة ولا یأس آن
 یعتکف فی مسجد لکوفه و البصرة و مسجد المدینه و مسجد مکه **شرح**
 لا اعتکاف تا آخر برای بیان بطلان اعتکاف در مساجد بغداد مسجد جمعة
 بعنوان اضافه است و میتواند بود که بعنوان توصیف باشد نظیر آنچه گذشت در شرح
 حدیث آخر باب سابق و بنابر اول جماعت تحقیف میست و معنی جماعت مذکور
 شد در کتاب الحجة در حدیث دوم باب صد و دوم که باب ما امر الله صل الله
 علیه و آله بالنجیة لائمة المسلمين و الزوم لجماعتهم و من هم است که آن علی بن
 ابیطالب و الله الامام الذي یجب علینا تصفیه و لزوم جماعتهم اهل بیت و بنابر
 دوم جماعت دو جا فتح بهم و ثلث بدیم بصیغه صالغه است مثل علامه و تبارک و تعالی
 ثبت امام عدل مرکب توصیفات و عدل چهار است از امام معصوم مقتدر الطاعه
 و بعضی میگویند که مراد از امت و شیخ زین الدین در شرح ارشاد داشته الامام
 العدل و آن کان ظاهر فی المعصوم الا انه صادق علی کل عدل و این خلاف بین

یفقد فی بعض مساجدها
 فقال لا اعتکاف

فرج خلافت که مذکور شد در شرح حدیث آخر باب سابق و تفسیر حدیث بغير امام
مفترض الطاعة کما نبت انت از طریق مستقیم وان شیء مالا بان مکتب و امثال
ایشانست چنانچه مستفاد میشود از آنچه می آید در کتاب الحج در حدیث سوم و پنجم
باب نوادر که باب صد و پانزدهم است که قال العدل رسول الله صلى الله عليه
والله والا امام من بعده ثم قال هذا ما اخطأت به الكتاب صلوة جماعة بعنوان
توصیف است یا بعنوان اضافه است و مراد نماز جمعه ایست که فرض است بر مردمان
چهار فرسخ در چهار فرسخ تقریباً حضور برای آن و ذکر این برای اینست که مسجدی که
انام معصوم در آن نماز کرده باشد باطل یا جماعتی که غیر جمعه مذکوره است
داخل شود لا باس تا آخر برای بیان مسجد جماعت تا آخرست صاحب ابیاح گفته که
قوله لا باس بیان المسجد الذی ذکره فی قوله الا فی مسجد جماعة والا لم یکن فیہ فائدة
یعنی گفتیم انام جعفر صادق علیه السلام را که چه میگوید در اعتکاف در بغداد
و در بعض مسجد های آن که پیش نماز شده اما سه در آن بعض پیش نماز کرده
باشد پس امام گفت که صحیح نیست اعتکاف مکرر در مسجد جماعت که تحقیق نماز
کرده باشد در آن انام عدالت که معصوم مفترض الطاعة است بنماز جماعت که
نماز جمعه مخصوص است و نیست پروایی باینکه اعتکاف کرده شود در مسجد کوفه
و مسجد بصره که امیر المؤمنین علیه السلام در آنها نماز جمعه مخصوص کرده و
مسجد مدینه و مسجد مکه **دوم اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام قال لا
اعتکاف الا فی الغیرین من شهر رمضان و قال ان علیاً علیه السلام قال لا
کان یقول لا اری الا اعتکاف الا فی المسجد الحرام او مسجد الرسول
صلی الله علیه و آله او مسجد جماع و لا یقیل للعتکاف ان یخرج
من المسجد الا لحاجة لا بد منها ثم لا یجلی حتى یرجع و المراه مثله
ذکر **شرح** عشرين بکرمین بنقطه و سکون شین بانقطه و کمره بانقطه و کوا
یاء و بنقطه در پایان و فون جمع عشر یعنی عین و سکون شین است یعنی چند
ده و این از جمع شاذه است زیرا که در غیر ذوی العقول است و بیای و احداث نیز
تغیر یافته و اطلاق آن بر عدد بیت از قبیل استعمال جمع در تنبیه است آنجا برت

چنانچه گذشت در کتاب الحیض در حدیث اول باب نهم که باب جامع فی الحائض و المتحائض
است که اقل اقراء و قراست و جوهری گفته و عشر و ن اسم موضوع لهذا العدد و ليس
یجمع لعشرة لانه لا دلیل علی ذلك فاذا اصبغت استطقت التون قلت هذا عشر و
وعشری و تغلب الواو باله التي بعدها فتدغم و در نهضت یب ایضاً منقول شده
از کلینی رحمه الله تعالی و در آن چیزی است العشرین شهر رمضان و بیان آن مفرد است
و بیخ عین است و حاصل هر دو یکست مسجد جامع بعنوان اضافه است و می تواند بود
که بعنوان توصیف باشد چنانچه گذشت در شرح حدیث آخر باب سابق و بر نهضت
مقصود ادخال مسجد کوفه و مسجد بصره و اخراج سایر مساجد است از کتب چهار مسجد
فوق میان جلوس و قعود گذشت در کتاب الایمان و الکفر در شرح حدیث اول
باب فی ان الایمان میثوث بجوارح البدن كلها که باب هجدهم است که جلوس
نشستن با معاشرت و کوش انداختن یعنی کوش است و قعود نشستن خواه
با کوش انداختن یعنی کوش باشد و خواه نه پس نهی از جلوس منافات ندارد با جلوس قعود
در بیت انحلا و مانند آن پس ایضاً منافات ندارد با آنچه می آید در حدیث چهارم و
پنجم این باب بنا بر اینکه نماز قعود را لازم دارد و از جلوس را لازم ندارد **و بیخ** روایت
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نیت اعتکاف مکرر یکی از چند دهه
در ماه رمضان و گفت که بدستی که علی علیه السلام بود باید زوش که میگفت که من
بینم اعتکافاً که جایز باشد مکرر در مسجد حرام که در مکه است یا مسجد رسول صلی الله
عليه و آله که در مدینه است یا مسجد جمع کنند خلاص در نماز جمعه که اجتماع صحت
در آن فرض باشد و سه او را نیست برای اعتکاف کند اینکه بیرون رود از مسجد مکه
برای حاجتی که نماند بخارج از آن بعد از آن نمی نشیند بام درمان تا آنکه برگردد
و زن مانند آنست **سوم اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام قال
سئل عن الاعتکاف قال لا یصلح الا فی المسجد الحرام او مسجد الرسول
صلی الله علیه و آله او مسجد الکوفة او مسجد جماعة یعنی جمع و تخفیف و
تشدید میم گذشت در شرح حدیث اول این باب **یعنی** روایت از حلی از امام

جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که امام پرسیده شد از اعتکاف گفت که صحیح
 نمیشود اعتکاف مگر در مسجد حرام یا مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله یا مسجد کوفه
 یا مسجد بغایت جمع کننده مراد مسجد بصره است و هر مسجدی که در زمان ظهور صاحب
 الزمان صلوات الله علیه مکان نماز جمعه او شود و روزه میداری چند آنکه اعتکاف
 کند یا شی **چهار فصل** عن عبد الله بن مسنان قال المعتقد يكفي بمكة يصلي
 في أي بيوتها شاء سواء عليه في المسجد أو في بيوتها **شرح** روایت از
 عبد الله بن مسنان که از زویان امام جعفر صادق علیه السلام یا از امام موسی
 کاظم علیه السلام نقل کرد که اعتکاف کند در هر مکانی که خواهد و در هر
 هر کدام خانه های آن که خواسته باشد بر اوست بر اوست مسجد نماز کند یا در خانه های
 مکه مراد اینست که اگر برای ضرورت از مسجد بیرون رفته باشد نماز در خانه ها استوارند
 گنارد چند آنکه ضرورت باقی باشد **فصل** عن أبي عبد الله عليه السلام
 قال المعتقد يكفي في أي بيوتها شاء والمعتقد في غيره لا
 يصلي إلا في المسجد الذي تبناه **شرح** بکه بتقدیر مسجد مکه است و ضمیر بیوت
 در بیوتها راجع بمضاف الیه است و ضمیر مذكر و غیره راجع بمضاف محذوف
بعبر روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که اعتکاف کند در مسجد مکه نماز
 میکرد در هر کدام خانه های مکه که خواسته باشد و اعتکاف کند در غیر مسجد مکه
 نماز نمیکند مگر در مسجدی که نام برده از اخوان مسجد مدینه باشد و خواه مسجد کوفه
 باشد و خواه مسجد بصره باشد و خواه مساجدی دیگر باشد که در زمان ظهور قائم صلوات
 الله علیه مکان نماز جمعه او شود ان شاء الله تعالی **باب هفت دوم فصل** باب اول
ما يكون الاعتكاف **شرح** ما مصدر است و مصدر نایب ظرف زمانت یعنی این
 باب بیان کثر زمان صحیح بودن اعتکاف است در این باب پنج حدیث از **فصل**
 سألت أبا عبد الله عليه السلام عن امرأة كان زوجها غائباً فقديمت وهي
 معتكفة بإذن زوجها حتى جئت حين بلغها فلو منه من المسجد إلى بيوتها
 فتمتأت زوجها حتى واقعها فقال إن كانت خرجت من المسجد قبل
 أن تمضي تلك الأيام ولو تكن استترت في إعيانها فإن عليها ما

فصل المظاهر **شرح** رسیدیم امام جعفر صادق علیه السلام را از آنکه که بود شوهر او غایب
 بر او بدی حال که از آن اعتکاف کند بود دستور شوهرش بر او بیرون رفت و وقتی که رسید
 باو خبر آمدن شوهرش بر او بیرون رفت و وقتی که رسید باو خبر آمدن شوهرش از مسجد سوی
 خانه اش بر او آمده شد بر او شوهرش تا آنکه جماع کرد باو آن پدر امام گفت که اگر نماز را بدین
 که بیرون رفته باشد از مسجد پیش از آنکه گذر دهنده روزانه شب و نبوده باشد یا بیرونش
 که شرط کرده باشد در اعتکاف خود اینرا که اگر شوهرش یا فرج اعتکاف کند پس بگویی
 که بران زنت کفار که بر طهارت کند است و بیان شد در حدیث باب وجوه الصیام که
باب دوم فصل عن أبي عبد الله عليه السلام قال لا يكون الاعتكاف
 لقول من كنت آتياً ومن اعتكف صام وتبعني المعتكف إذا اعتكف أن
 يشترط الذي يخرج **شرح** اشتراط محرم بعمره یا حج اینست که در وقت احرام گوید
 که اللهم حلني حيث حبستني و بیان این میشود در کتاب الحج در بعض احادیث باب
 صلوة الاحرام و عقده و الاشرافیه که باب هشتم است و در شرح ان بیان
 المحصور و المصدود و ما علیهما من الكفارة که باب صد و یکم است و در شرح ان بیان
 میشود که فائده این است شرط برای صدور بدعت نیست زیرا که او عمل میشود با نظر
 خواه اشراط کند و خواه نکند بلکه برای محصور و ممانعت زیرا که اگر اشراط
 نکند در احرام باقی بماند تا بلوغ هدی بخلش موافقت سوره بقره که فان اخوثر غم
 قد استبیر من الهدى ولا تخلفوا رؤسكم حتى تبلغ الهدى فحله تا آخر **فصل** **روایت**
 از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که شایسته اعتکاف در کس است از سه شایسته
 و هر که اعتکاف کرد روزه میدارد و سزاوارست برای اعتکاف کند در وقت که اعتکاف
 کند آنکه شرط کند فرج اعتکاف اگر مانعی بهر سبب یا چنانچه شرط میکند احرام میکند
سوم فصل عن أبي جعفر عليه السلام قال إذا اعتكف يوماً ولو كان اعتكافاً
 فله أن يخرج ويقضي الاعتكاف وإن أقام يوماً من ولده يكن اشتراط
 فليس له أن يفتخ اعتكافه حتى يمضي تلك الأيام **شرح** روایت از امام محمد
 باقر علیه السلام گفت که چون کسی اعتکاف کند در یک روزانه شب و انکه نبوده باشد
 یا بیرونش که شرط کرده باشد که اگر مانعی بهر سبب اعتکاف کند پس او است آنکه

کتاب شرط

بیرون رود و نمیکنند اعتکاف را و اگر باقی ماند بر اعتکاف در روزانه شب و بنوده باشد
با یزید که شرط کرده باشد بر نفس او را اینکه میخیزد اعتکاف خود را تا آنکه گذرد
سه روزانه شب **حجابه اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال المعتقد
لا یتم الطیب ولا یستکبر ولا یرتجین ولا یماری ولا یفتری ولا یبغ
قال ومن اعتکف ثلثة آیام فهو یوم الرابع بالخیار ان شاء زاد
ثلثة آیام اخر وان شاء خرج من المسجد فان اقام یومین بعد
الثلاث فلا یخرج من المسجد حتی یتیم ثلثة آیام **الخر منج** روایت از
امام محمد باقر علیه السلام گفت که اعتکاف کند یونیکد خوشبوی را مثل مشک
و غیر ولدت یهودید بریحان مثل زکس و یا معین و جلال نمیکند در کف مثل لکته
لا والله و بل والله و حریداری نمیکند چیزی را و غیری و شد چیز یا امام گفت که هر که
اعتکاف کند در سه روزانه شب پس او در روزانه شب چهارم مختار است اگر خوا
زاده میکند سه روزانه شب دیگر را و اگر خواهد بیرون میرود از مسجد پس اگر باقی
ماند در دو روزانه شب بعد از آن سه روزانه شب سابق پس بیرون نمیرواند
تا آنکه باقی ماند در سه روزانه شب دیگر را و اینست که در یکشنبه روز دیگر را به
میچاند تا در روزانه شب سابق یا این سه روزانه شب دیگر شود **مجموع اصل** عن
طاهر بن یزید عن قال بدانی ابو عبد الله علیه السلام من غیر ان اسأله
فقال الاعتکاف ثلثة آیام یعنی الثلثة ان شاء الله **شرح** اعتکاف
مرفوع و مبتدات ثلثه منصوب بظرف است یعنی بعین ببقعه و نون و یاء
دو نقطه در پایان بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال خبر مبتدای است لکن
ظاهر ساختن چیزی السنه بضم سین ببقعه و نشد بد نون منصوب و مفعول
یعنی است انشاء الله اشارت باینکه طریقت نبی صلی الله علیه و آله اعتکاف دو
ده روزانه شب است چنانچه گذشت در احادیث باب هفتم و ششم و اعتکاف سه
روزانه شب فایده مقام ان میشود اگر خدا خواسته باشد که صحیح فعل آید و میباید
بود که یعنی بغیر ببقعه باشد و السنه بضم سین و تحقیق نون ظرف زمان
باشد و هر ایدین باشد که باعث برکت میشود در یکسال **بعض** روایت از او و بنی

از کثاهان و یحیی راه الله تعالی که حافظ اسلام است که آری سیدان که یوشع بن نون که
وصی موسی بود آورده شدند نزد او جمعی بعد از وفات موسی که کوهری دادند که نیت
مسخره صیادتی مکرانه و اقرار نکردند که موسی رسول الله است پس یوشع گفت این را
نبش این نوح گفتن برکت او را یهودی که آری کوهری میدهم که تو صاحب سر موسی
باشی که هر کسی که موسی میدانت و یوشع خود گفت بود تو بران مطلع **اصل** قال
ثم اخرج من قبله کتبا فادفعه الی امیر المؤمنین صلوات الله علیه و ثقیفه
و نظریه و یکی فقال له الیهودی ما ینبیک یا ابا عبد الله یا ابا طالب انما
نظرت فی هذا الکتاب و هو کتات من رانی و انت رجل عربی فهدا
تدنی ما هو فقال له امیر المؤمنین صلوات الله علیه و ثقیفه و ثقیفه
منبت فقال له الیهودی قاری احکام فی هذا الکتاب و آخر فی تائده
یا الله یا الله قال قاراه امیر المؤمنین صلوات الله علیه و ثقیفه و ثقیفه
و قال اسمی الیا **شرح** القبا یعنی فاف و تحقیق باء ببقعه و نون و یاء
از او و صی از جامه که معرفت الفرض یعنی فاف و ثقیفه بصاد با نقطه مصداق
نصر برداشتن مهمل زکوب سر مهر الشریقی بضم سین ببقعه و سکون راء ببقعه
ویاء و دو نقطه در پایان و الف و نون کلام موافق لغت نبی اسرار چنانچه گذشت
در کتاب النجی و در حدیث دوم باب سی و چهارم که باب ان الائمة علیه السلام
عندهم جمیع الکتاب تا آخرت الیا یعنی هنر و تحقیق لام مکسوره و تحقیق
دو نقطه در پایان و الفات و همزه ان بجای یاء است و الف ان بجای یاء دوم
و آنچه اسم شهر قدراست بکسر همزه و سکون لام است صاحب قاموس در فصل
همزه و یاء و دو نقطه در پایان و لام گفت که ایل بالکرام الله تعالی و جیل و الیاء
بالکسر و یاء و ثقیفه و فیها و الیا بیار واحد و یقف مدینه القدر یعنی ایام
گفت که بعد از آن یهودی بیرون آورد از قبای خود مکتوبی را که پیچیده و سر مهر بود
پس داد آن را به امیر المؤمنین صلوات الله علیه پس امیر المؤمنین علیه السلام برداشت
مهر را و نظر کرد در آن و کردی کردی گفت او را یهودی که چه چیز بگردم او را و یزیدی
پس او طالب جز این نیست که نظر کردی در این مکتوب و ان مکتوبیت سر یار و یق

مردی عربی بر آید میانی که چیت مضمون آن مکتوب پر گشت اورا امیرالمؤمنین
صلوات الله علیه که آری این نام مدت ثبت کرده شده است گشت اورا یهودی که پر
و انما امرای نام تود این مکتوب و خبر ده مرا که چیت نام تود لغت سراینده امام گفت
که پر نمود اورا امیرالمؤمنین صلوات الله علیه اسم خود را در آن مکتوب پیچیده و
گفت اسم من در لغت سراینده این است **اصل** فقال اليهودي اشهد ان لا
اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله واشهد انك وصي محمد صلى الله
عليه واله واشهد انك اولى الناس بالناس من بعد محمد و يا عباد
امير المؤمنين صلوات الله عليكم و دخل المسجد فقال امير المؤمنين
صلوات الله عليكم الحمد لله الذي لم يكن عندك منبئيا الحمد لله الذي
استبقي عندك في حقيقته الا بآثار **شرح** شهادت لا اله الا الله استیفاء
توحید است که مذکور شد سابقا بر اینکه معلوم یهودی شد که گفتن اولای که
الا الله را پیش از این بر حقیقت شهادت توحید نبوده و مثل شهادت آن قوم که
بدون گفته شدند بوده **یعنی** پس گفت یهودی که کواهی میدهم که نیست مستحق
مکر الله و کواهی میدهم اینکه محمد رسول الله است و کواهی میدهم که تو وصی محمدی صلی
علیه وآله و کواهی میدهم که تو نزدیکتر مردمانی به مردمان در زمان بعد از محمد
باین معنی که تو اولی بایشان از خودشان نظیر آنچه گفته در سوره احزاب **التي اولي**
بالمؤمنين من المؤمنين تا آخر و مباحث کردند امیرالمؤمنین صلوات الله علیه را و خط
شاهجه را پس گفت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه که سپاس الله راست است که بنودم
نزد او فراموش کرده شده سپاس الله راست است که ثبت کرد مرا در مکتوب نیکان ظاهر
ایست که این صحیفه موافق صحیفه بوده که بر آدم صلی الله علیه نازل شده و در آن
صحیفه تفصیل انبیای صاحبان شریعت علیهم و تفصیل اوصیای ایشان
ثبت بوده و برای هر نبی و اوصیای او مقرر بکن بوده نظیر صحیفه که مذکور شد
در کتاب الحجه در حدیث اول باب شصت و یکم که بیان الاثمه علیهم السلام لم
يفعلوا شيئا ولا يفعلون الا بعدد من الله عز وجل و امرت لا يتجاوزونه است
اصل ثم كتاب الصوم بحمد الله و منته و صلوات الله وسلامه على

و كتبت و عندئذ أم الكتاب **شرح** يطيب بظاهري بنقطه و بار و بنقطه در باین و بار
بنقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب خبری است دقت بدل بنقطه و فاعله
بصیغه ماضی غایبه معلوم باب علم است تنزل بصیغه مضارع غایبه معلوم باب
تعللت بحذف بكتار التنزل بتدريج و زود آمدن و میتوانی بود که از باب خبری یا
النساء الدنيا مذکور است در سه سوره اول و القافات صفا فالراجرات زجر
فالتاليات ذكرا ان الحكم لواحد من السموات والارض وما بينهما و رب المشارق
ان انزينا السماء الدنيا برينة الكواكب وحفظا من كل شيطان مارد لا يمتعون في
الملا الا على و يقذفون من كل جانب دجورا و علم عذاب واصب الا من خطف الخطية
فاتبه شهاب ثاقب فاستغفتم اثمهم اشد خطا ام من خلقنا انا خلقناهم من طين
لا زب دوم سوره حم حمده و زينا السماء الدنيا بمصابيح و جعلنا هاجوما للشياطين و
سوم سوره ملك و لغنا في السماء الدنيا بمصابيح و جعلنا هاجوما للشياطين
اعتدنا لهم عذاب النيران الدنيا دارها عبادت ازايمان هشتم که محل است آنجا
غيره هفتم که است چون بالآخرة از هفت آسمان پس نزدیکترت بالله تعالی باعتبار
مرتبه اگرچه الله تعالی مکانی نیست موافق الیه یصعد الكلم الطيب و موافق یخرج المکذوب
والروح الیه و در این حدیث استعاره شده برای امام زمان باعتبار رفعت شان و قد بک
تر بودن او بدینگاه که از دیگران و باعتبار اینکه آیت سوره صافات ان انزينا السماء
الدنيا برينة الكواكب وحفظا من كل شيطان مارد برای تشبیه حال محمد و واندازه و
او و حال صکران ایشان است بیان این بعنوان اظهار احتمال ایست که صفات عبارت
از نفوس جمیع معصومین خواء انبیاء و خواء اوصیاء که اولا ایشان آدم و آخر ایشان قائم آل
محمد علیهم السلام است و ایشان صفت نزد کنند در سلسله امامت و هیچ زمانی خالی
از یکی از ایشان نیست و از عبارت عبارت از نفوس انبیای اولوالعزم و اوصیای ایشان
که اولا ایشان نوح و آخر ایشان قائم آل محمد علیهم السلام است و ایشان و صلی کنند که اندر
کیا غیر شریک و نیز بخلاف آدم و اوصیای او چنانچه گذشت در کتاب الایمان و الکفره
شرح حدیث دوم باب الشرايع که باب دوازدهم است و تقوین ذکر برای تعظیم است و
مرا و افضل رسل است و او محمد است صلی الله علیه وآله موافق آیت سوره طلاق قد انزلنا

العلم

الیکم ذکر ارسولا و تالیات ذکر عبارت از دعای امام که اقول ایشان امیر المؤمنین علیه
السلام است موافق آیت سوره هود و یلوه شاهد منه و این ایشان قائم آل محمد است علیه
السلام باعتبار اینکه ایشان جانشینانند افضل بصل و او گذشت در کتاب الحج در حدیث
اول باب بیستم که باب ان اهل الذکر الذین امر الله الخلق بشوالهم هم الائمة علیهم السلام
که قال رسول الله صلی الله علیه و آله الذکر انما ان الهکم لو احد برای بیان تأکید حاجت
مردمان بصافات و ذلالت و تالیات ذکر است تا مردمان هر زمان از شر و لغزش
اندوختن و خود را بی احترام نمایند و مکر کنند که رب العالمات و الارض و ما بینهما
و ربنا المشرق انها لا یبعث و برای همین زادن و زایش و مردن که حملوا الارض و
اسقام و شرو و رسلها لظالمات است بنیافیده بلکه او را رضا و خطی است و قیامت و حیات
خواهد بود پس پیروی حج معصومین که حاملانند جمیع مواقع رضا و خطی بر ایشان
لازم است موافق آنچه گذشت در کتاب الحج در حدیث دوم باب الاضطرار الی الحج که با
اقلت و حفظا مفعول مطلق فعل محذوف بتقدیر و حفظنا هاهنا حفظا و او بکل بیضا
ما در ممر آن شیاطین اثر است مثل فلا سفیر نافقه و پیروان ایشان که با وجود ذلالت
نجوم سماء و دلالت و انحصار آن بر خلق و تدبیر فاعل ان تصدیق تدبیر رب العالمات
نمیکنند و او را فاعل موجب میسرند بنابر توهم امتناع تخلف معلول از فعل تا موقوف
از هر شیطان ما در عبارت از خدا لان شیاطین که مضی بعد تصدیق ایشان
با وجود وضوح دلالت موافق آیت سوره کهف ما اشهدتهم خلق السموات و الارض
ولا خلق النبی و ما کانت متحد المصلین عصدا لجملة لا یتمعون استیفاء بیان است
و از تمه قشیل نیست بلکه از قبیل عموم جملة برای تطبیق قشیل بر آن و ضمیر جمع راجع
بکفار قریش خواه کفار هر چه و خواه منافقان پس الملاء الاعلی عبارت از ذکر و تالیات
ذکر که محمد و ائمه اثنا عشرند علیه السلام و ابونواس رحمة الله تعالی در بابی که با آنها مدح
کرده امام رضا علیه السلام را بر او خوانده و وصله گرفته گفته که فائمه الملاء الاعلی
و عندک علم الکتاب و ما جادت به السور جملة و یقذفون تا آخر اشارت باینکه
عالمان ملاء اعلی اهل یقین نیستند بلکه اهل تکبر و پیوسته شهادت و شکوایت
از هر چنانی بر ایشان وارد میشود و از آن در حدیث موافق آنچه گذشت در کتاب العقل

در حدیث هشتم باب صفه العلم و فضله و فضل العلماء که باب سوم است که لاخر فی العیش
الا التخلین حال و طمع او مستقیم و مانع و در حدیث هفتم باب البیوع و الرای و المقایس
که باب بیستم است که من نصب نفسه للقیاس لم یزل دهر فی التباس و من دان الله بالرای
لم یزل دهر فی التباس و یابن شاذان شد در کتاب الحج در حدیث چهارم باب هشتم
ششم که باب من مات فلیس له امام من الائمة تا آخر است که من دان الله بغير جماع من
صادق المرحه الله البسته الی العناء و بیان شد از تجویز جمع دال جمع دالحرمانها از طاعت
خطی و شعلوس و مجالس الامرای استقائ متصل است انصفا لا یجمعون و برای بیان
حال منافقان قرین است مثل خلفای ثلثه الخلف مصلد باب ضرب ربوبیت تا در
الخلفه که مفعول مطلق است برای مراد است و اشارت بکمی زمان خلف و خطفه
خطفه است خراف مع است که مذکور است در سوره حجر و یقید جعلنا فی التیاء ربوبها و یقیدها
للتاخرین و حفظنا هاهنا کل شیطان یحیی الامم است فی التبع فابعه شهاب مبین
و ان عبارت از استماع سونی ملاء اعلی بعد از شریک سالحا و بی موافقت عمل و یقید
مسموع و ارتداد فیه قهری بعد از ان پیر صاحبش مانع و میاند که است که در ذریه نمایند
ان استماع را در دیگران و حق او باشد پس من خطف الخلفه عبارت از انخلافی
ثالثه و امثال ایشان تبع که ماضی بابا فاعلت متعدی بدو مفعول میشود مثل آیت سوره
هود و اتبعوا فی هذه کفنة و یوم القیمة بش الزهد المرفوع و آیت سوره قصص و اتبعوا
فی هذه الذی لایعنه و یوم القیمة هم من المقبولین و مفعول یوم اتبعوا عذ و قیمة یقید
فاتبعه لعنة مراد بشهاب فاتبعوا و بشهاب مبین در سوره حجر امیر المؤمنین علیه
السلام است که نوریت جلی و شعاع است ساطع و هر چند که اعادای او بعد از او و احباب او
بقیه حجابها بر نور و فضل او پوشانیدند و غفلت و کالتی و رابطة النهار بیدم الصبر
نور و فضل او ظاهر و هویدا است و سوار است که در جمیع حجابها را و لغت او بر خلفای ثلثه
و امثال ایشان بر زبان حال و بیان قال است و اقل باعتبار وضوح برهان از محکات
قرائن بر امامت او و بطلان امامت ایشان مثل آباء که صریح است در نقل اختلاف
از روی ظن و پیروی اهل ظن و در احوال و پیروی اهل علم و دوم باعتبار امثال
خطبه شقیه است که مذکور است در نهج البلاغه ضمیر جمع در فاستقمهم اهر راجع

بن خطف الخطفه اشد فعل التقصیل است و ماخوذ است از فعل مجهول بمعنی
مشدد تر و مراد بشدد چیز است که ثابت و غیر مضطرب باشد چنانچه گویند که بسته
شده بر ایمان و مانند آن مثل آیت سوره نبا و نبینا فو کم سبعا شدا و بیان شد
در کتاب الایمان و الکفر در شرح حدیث هفتم باب اول خلق ائمه از نسبت در آنست
و عبارت است از آنکه آنکه آدمی از آن مخلوق میشود من خلقنا عبارت است از مؤمنان که
مخلوق شده اند برای استماع حقیقی سوره ملاء اعلی و اطاعت ظاهری و باطنی
ملاء اعلی را ضمیر مضروب در خلقنا هم راجع بین خلق است و طهر کلاب که ماده نه
مؤنات است عبارت از طهری خالص که چون بجای چسب جدا نمیشود و مراد است که
من خطف الخطفه ثابت نیستند در ایمان چون منافقند و خلق ایشان چهار سنون است
و این که صلصال شود و بی آنکه طهر لایف شود بخلاف مؤمنان حقیقی که باقیند
در ایمان و خلق ایشان طهر لایف است چنانچه گذشت در کتاب الایمان و الکفر و بعد
دوم باب اول حاصل اینست که اتفاق آن منافقان بعنوان غالب شدن بر مائیت بلکه
بغض و قدما است بدلائل اینکه ما اینها را خلق کرده ایم از اجزاء سنون بواسطه و
سجده امت ایمان مؤمنان که مخلوقند از طهر لایف **مانند** از این نظر بر ظاهر میشود
که معنی بودت کو اکبر رجوع شیاطین که در سوره بقره است اینست که آنها با عین
هر شیطان بجهت است که با وجود وضوح دلائل آنها بر تدبیر آفرین کار تصدیق آن
نمیکند یعنی نمائند که اگر مراد بالقاء القیامه در این حدیث یکی از اسماءها میبود منافقا
میداشت با آنچه گذشت در کتاب الحجه در حدیث اول باب جمل و یکم که باب فشان
آنها از نزاهه فی لیل القدر و تفسیرها است که نقل هذا الامر الحکیم الذی یفرق فی هر
من الملائکه و الروح التي تنزل من السماء الى الارض فان قالوا من یسأل
الى السماء فلیس فی السماء احد یرجع من طاعتنا الى عصیة و گذشت در کتاب فضل القرآن
در حدیث ششم باب التواری که باب چهارم **مانند** نزل القرآن جمله واحدة فی شهر
رمضان الى البیت المعمور و کفیم در شرح آن که البیت المعمور آنجا عبارت از امام
زمانت میجو و بیست اشارت است بآیت سوره حد لکل اجل کتاب یحی الله ما یشاء
و بیست و عند ام الکتاب و بیان شد در کتاب التوحید در شرح حدیث سوم

روایت دیگر از امام جعفر صادق علیه السلام است که نیت فرض بر چهار اعادة بلکه
اكتفا میسر است که در باقی مانده **سوم اصل** عن ابي عبد الله علیه السلام فی الاعتکاف
اذا طهرت قال ترجع الى بقیة ما و اذا طهرت رجعت فقصت ما علیها
شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام در آن اعتکاف کند چون حاضر
شود گفت که بر میگردد سوره خانه خود و چون پاک شود از حیض بر میگردد سوره مسجد
بر قضا میکند آنچه را که باقی مانده بر او و از سر بگیرد **باب هشتاد و دوم اصل**
المعتکف یجامع اهله **شرح** این باب بیان اعتکاف کننده است که جماع کند با
جفت خود در این باب سه حدیث است **اول اصل** سألت ابا جعفر علیه السلام
عن المعتکف یجامع اهله قال اذا فعل فعلک و ما علی الظاهر **شرح** برسد
امام محمد باقر علیه السلام را از اعتکاف کند که جماع میکند با جفت خود گفت که چنانچه
اینکار کند بر او است کفاره که بر ظاهر آنست است و مذکور شد در باب وجوه الضیاء
که باب دهم است خواه اعتکاف کند مرد یا زن و خواه زن باشد چنانچه گذشت در
حدیث اول باب هفتاد و نهم **دوم اصل** سألت ابا عبد الله علیه السلام عن
معتکف واقع اهله قال هو یخیر له من افطر یوما من شهر رمضان **شرح**
برسد امام جعفر صادق علیه السلام را از اعتکاف کند که جماع کرد با جفت خود
گفت که او مانند کسی است که افطار کرد و در روز از ماه رمضان و میان کفاره آن شد
در باب وجوه الضیاء که موافق کفاره طهارت است بر این منافات ندارد با حدیث
سابق **سوم اصل** عن الحسن بن الحسن بن ابي الحسن علیه السلام قال
سألت عن المعتکف یأمن اهله فقال لا یأمن امرأته لکن لا ولا
نهاراً و هو معتکف **شرح** روایت از حسن بن حسن بن محمد بن یحیی و سکون هاء
از امام موسی کاظم را امام رضا علیه السلام را نقلی است که برسد امام را از اعتکاف
کند که با جماع میکند با جفت خود پس امام گفت که جماع نمیکند با زن خود در شب
و نه در روز بخالی که او اعتکاف کننده است **باب هشتاد و سوم اصل**
التواری **شرح** این باب احادیث متفرقه متعلقه بصیام است در این باب هفت
حدیث است **اول اصل** عن عبد الرحمن بن ابي عبد الله علیه السلام قال قلت له

اسرته الرؤم و لم يصم شهر رمضان ولم يذكر رأى شهر فهو قال يصوم شهر
 يتوجه و يحجب فإن كان الشهر الذي صامه قبل رمضان لم يخبر
 وإن كان بعد رمضان أخره **شرح** يتوجه بواوجهه بانقطه والف منقلب
 از باده صیغه مضارع غایب معلوم باب تغلغل التوحی کریدن چیزی بحسب
 بصیغه مضارع غایب معلوم باب اضرات **یعنی** روایت از عبدالرحمن بن ابی
 عبدالله گفت که گفتیم امام جعفر صادق علیه السلام را که ماهی اسیر کردی و از او رویه
 میکنی که ترش یا نماند و روزه نداشت ماه رمضان و ندانستی که کدام ماه است این امام
 گفت که روزه میدارد ماهی را که میگیرند از او حساب نگاه میدارد بعد از آن تا
 در وقت بهاشتن دانند که کدام ماه را روزه داشته پس اگر باشد ماهی که روزه
 داشت از اینش از رمضان چیزی نیست و از او قضا میکند و اگر باشد بعد از رمضان
 چیزی است و از این چیزی بر اینست که اخلال به نیت قضا در وقت عند منافی صحت
 قضایست **دوم اصل** قال رسول الله صلى الله عليه وآله يا معشر النبا
 عليكم بالباو فان لم تيسطيعوه فعليكم بالصيام فانه وجاهه **شرح**
 الثاب بفتح شين بانقطه و تخفيف باء يكقطه جمع شابت بشديد بارجونا
 الباء بباء يكقطه والف منقلب از او و وهمه و ناء مصدر باب اضرت من
 و ارجاع ضمير هذا كيان باعتبار اينست که در مصدر تذکره و تانيث مساویت
 الوجاهه بفتح و او تخفيف جيم والف و همزه و ناء وحدت نوعی مصدر مجهول
 اللام باب منع کوفتن لکهای خصيت بن بروشي که آلت از کار افتد **یعنی** گفت
 رسول الله صلى الله عليه وآله که ای گروه جوانان بر شما باد که زن نخواهید پس
 اگر وسعت نداشته باشید زن خواستن را پس بر شما باد که روزه نازید بجهت
 که روزه داشتن قسری از خایه کوفتن است یا بمعنی که مانند خایه کوفتن است
 در بر طرف کردن شهوت جماع **سوم اصل** عن أبي عبد الله عليه السلام
 قال حدثني أبي عن جدي عن أبيه عليه السلام أن علياً صلاتاً لله
 علي وقال ليحجب للرجل أن يأتى أهله أول ليلة من شهر رمضان
 يقول الله عز وجل أحل لكم ليلة الصيام الرفق إلى نسائكم

وَالرَّشَّ الْجَامِعَةُ **شرح** آیه که عبارت از امام حسن و امام علیهما السلام باقی
استغال جمع در تنبیه و الحاق عم باب استدلال باین است مبنی بر اینست که قادر علیه
برای وحدت است بر او شی خواهد بود که مقدم است بر سایر شایدها و روزهای
ماه رمضان و این منافات ندارد با اینکه مراد برایش روشن که در تفسیر آیت
امر بپا نشستن در جمیع شبهای ماه رمضان باشد زیرا که مانع از مستحبات و
اوقات پرچون آن بطرف باشد در هیچ شب مانع نخواهد بود **روایت**
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که حکایت کرد مرا پدرم امام محمد باقر علیه
السلام از پدرم امام زین العابدین علیه السلام از پدرش امام حسن و امام حسین علیه
السلام اینکه علی صلوات الله علیه گفت که مستحبات برائی نیکه جماع کند یا
خود در شب اول ماه رمضان بخلاف شب اول ماهی دیگر که مکروه است براه
قول الله عز وجل در سوره بقره که حلال و بید خدعه کرده شد برای شما در شب که
بعد از آن روزه ماه رمضان است رفت سوی زنان شما و رفت جماعات بیان
این شد در شرح حدیث چهارم باب هفتم **جماع فصل** عن محمد بن الفضل
عن الرضا عليه السلام قال قال لبعض موالیه یوم الفطر وهو یوم
که یا فلان تقبل الله منك ومیتا لم أقام حتی کان یوم الاضحی قال
که یا فلان تقبل الله منّا ومیتا قال قلت له یا ابن رسول الله
قلت فی الفطر شیتا وبقول فی الاضحی غیره قال فقال نعم اقول
له فی الفطر تقبل الله منك ومیتا الا فعمل مثل فعلی وناست انا
وهو فی الفعل وقلت له فی الاضحی تقبل الله منّا ومیتا لا شیتا
ممکن ان یضی ولا یمکنه ان یضی فقد فعلنا نحن غیر فعله
شرح روایت از محمد بن فضال یفیع فاسکون صادق با نقطه از امام رضا علیه السلام
راوی گفت که امام گفت بعضی خواص شیعه خود را در روز عید رمضان بر جای که امام
دعا میکرد برای او که یا فلان قبول کند از الله تعالی طاعت را از تو و از ما بعد از آن وقت
کرد تا آنکه شد روز عید قربان گفت و را که ای فلان قبول کند از الله تعالی طاعت را و او
و از تو راوی گفت که هر کس امام را که ای پسر رسول الله گفتی در عید ماه رمضان بخیر

ضمیر مرفوع در وجود و هم رابع بفاعل محذوف ای است اکلم تقدیر استفهام است
 و او در و اتم حالیه است مغطون احزان است از خوردن بفراموشی روزه مخالفین
 حالت انفعال ظرف در عملی مراد باسلام توحید است و چون حقیقت توحید
 اقرار بر مالت و وصایت محقق نیست بنا بر اینکه کسی که ان اقرار نکند دیگر اشریک
 الله تعالی در حکم از پیش خود میکند و ان شرکت امیر المؤمنین علیه السلام بحال
 مخالفت اسلام با ایشان نسبت داد و چون ایشان از این دقیقه عاقل بودند خود را
 مسلمون گفتند اسیر بخت مبین بنقطه و سکون فاوراه بنقطه اسم جمع باجمع مافر
 مثل یک و راکب استو جتم بصیر ماضی معلوم جمع مخاطب باب استفعال
 بتقدیر استو جتم بهات الانسان مبتدات و جمله علی غنیه بصیر خبر مبتدأ
 ضمایر امیر المؤمنین صلوات الله علیه مبنی بر علم باینست که اسلام جمع کثیر از مدعیان
 اسلام که اخبار و صیغته الطامع کردند مثل دعوی اسلام ایضا است و اقرار
 بر سالت فایده نمیدهد ایشانرا مکرر و ظاهر دنیا تا وقت ظهور قائم علیه السلام
بعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که آورده شدن نزد
 امیر المؤمنین علیه السلام برحالی که او نشسته بود در مسجد در کوفه جمع که او بیک
 بافتند ایشانرا که چیزی بخورند در روز ماه رمضان بپرکت ایشانرا امیر المؤمنین
 که آیا چیزی خوردید برحالی که شما قاصدان روزه خوردن بودید گفتند که آری
 گفت که بخی گفت که آیا جمود اند شما گفتند که نه گفت که پس آیا ترسا یا نید گفتند
 که نه گفت که پس آیا بر چیزی از این دینهایید برحالی که مخالفان باشند اسلام را
 گفتند که بلکه ما اهل اسلام گفتند که پس آیا ترسا یا نید گفتند که نه گفت که پس آیا
 با تمام چیزی است لازم کردید بسبب انقضای افطار را و شعور نداریم بان هر چه شما چه
 بیکدی که شما دیده و فریدی بخورده ان زیرا که الله عز وجل میگوید در سوره قمر که
 بلکه آدمی موکل بر نفس است دیده و ری که محبت است میان او و الله تعالی و دیگر
 بران مطلع نیست گفتند که بلکه بروز رسیدیم برحالی که نبود با ما ماضی امام
 گفت که پس خنده کرد امیر المؤمنین صلوات الله علیه از حال شما هت دعوی
 اسلام ایضا است باد دعوی اسلام ابوبکر و عمر و عثمان و تابعان ایشان **اصل**

۳۰۹
 ثُمَّ قَالَتْ فَتَمَتُّنَّ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنْ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ قَالُوا فَالْوَالِئُ هَذَا
 أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَلَا تَعْرِفُ مُحَمَّدًا قَالَ قَالَتْ رَسُولُ اللَّهِ قَالُوا لَا تَعْرِفُ بِاللَّهِ
 إِنَّمَا هُوَ غَرَابٌ دَعَا إِلَى نَفْسِهِ فَقَالَ إِنْ أَتَيْتُمْ وَلَا أَقْبَلْتُمْ كُنْتُمْ قَالُوا
 إِنْ فَعَلْتُمْ قَوْلَ كُلِّ يَهُودٍ شَرْطَةُ الْخَمِيرِ وَخَرَجَ بِهِمْ إِلَى الْقَهْقَرِ ظَهَرَ الْكُوفَةِ
شرح اعرابی بکر همین مرکب از مصدر باب افعال و یاء نسبت است الاعرابی حاجت
 و بلاغت در سخن گوئی این اشارت بخیا ل اینکه قرآن سخن خود را است و ان و صلیست
 و کل بیضیه ماضی معلوم باب فاعلیست شرطه بضم ثین بانقطه و سکون راه بنقطه
 و طاء بنقطه منصوب و مفعول خبری بضم طاء بانقطه و کسریه و سکون باد و دو
 بنقطه در پائین و سین عیال است از لشکر که بیخ حصه میباشند مقدمه و قلب و قین
 و یاء و ساقه مراد بشرط الخمر یا ولان لشکر است که شق لشکر بی ایشان نمیباشد
 باد هم برای تقدیر است یا برای ملا بست است ظهر بضم طاء بانقطه و سکون هاء
 و راه بنقطه عبارت از بیرون آمدن **بعنی** بعد از آن گفت که آیا کو اهی میدید
 ایضا که نیست مستحق عبادتی مکرر و ایضا که محمد رسول الله است و شبهه عمل
 شمارا و داده و در فرض صوم ماه رمضان گفتند که کو اهی میدیدیم ایضا که نیست
 مستحق عبادتی مکرر و ایضا اسم محمد را گفت که پس بیکدی که او رسول الله است
 مراد اینست که اگر شناخته اید الحال بشناسید که محمد رسول الله است گفتند که
 او را غیثنا سیم باینکه گفتی حرا نیست که او نصیب بلغی بود خوانده و مانرا سوی
 خوش مرادشان اینست که او را میثنا سیم و دعوی او را میدانیم لیک تصدیق دعوی
 او کرد و ایم برکت که اگر اقرار کرد خوب و اگر نه میکنیم شما را بپ و صبح برهان و اعجاز
 قرآن گفتند اقرار میکنیم هر چند که کنی انرا که گفتی پس موکل کرد با ایشان یا ولان لشکر را
 بر دین از اسوی است که پشت کوفه است **اصل** و آخر آن تحفه خیرین و حفر
 ایلادها لیا الی جنب الاخری ثم حرق فیها بینهما کوة و حفره شبهة
 الخوخة فقال لهما فی واضعکم فی احد هاتین القلبین و اوقد فی
 الاخر النار فاقتلکم یا لیلان فاولوا و ان فعلت قاتلنا نقضی هذه الخیوة
 الذی بیا قوضتکم فی احد الجنین و ضعا و فی قاتم امر بالشارقا و قوتی فی

الحُبِّ الْأَخْرَجُ جَعَلَ بَيْنَهُمْ مَرَّةً بَعْدَ مَرَّةٍ مَا يَقُولُونَ فَيُجِيبُونَهُ أَفَضُّ مَا أَتَى
 قَائِلُهُ حَتَّى مَاتُوا **شرح** مخفجاء بِنقطة وفاقوا بِنقطة بصيغة مضارع غايه معلوم
 باب ضرب است وضمير مستتر راجع إلى قوله الخبير است وابن از قيل اسناد محال
 اگر ایشان سرکاران باشند و مباشر جعفر نشوند و الا از قيل اسناد حقیقی است خیرین
 بفتح حاء بِنقطة وکسر فاء و سکون یاء دونقطة در یابین وفاء بِنقطة منصوب و مفعول
 مخفرت و جعفر بفتح حاء بِنقطة و سکون فاء و فاء بِنقطة مجرور است بعطف بر آن مخفرت
 زیرا که بتقدیر این مخفرت خرق بخاء بانقطة و فاء بِنقطة و قاف بصیغه ماضی غایب
 معلوم باب ضرب و ضرب است و ضمیر مستتر راجع بامیر المؤمنین است و نسبت محال است
 مثل قطع الامر للض کوه بضم کاف و تشدید واو منصوب و مفعول جزواست مخفرت
 بفتح ضاد بانقطة و سکون و فتح حاء بانقطة و تخفیف میم منصوب و وصفت کوه است
 شبه بکسر شین بانقطة و سکون یاء یکنقطة منصوب و وصفت خیم است و یا صاف کب
 تقریب نمیکند الخوخه بفتح خاء بانقطة و سکون واو و حاء بانقطة کذا که می میان در
 که ان بیدرت و مراد اینست که ان کوه در فراخی و در اینکه نزدیک بقعر جاه بود مانند
 کذا که میان دو سر بود تا در او ایشان را خفه کند در وقتی که همزمه افزوخته از سر جاه
 انداخته شود بقعر چاهی که در جنب جاه ایشانست قادر فائما برای بیان است بده
 منصوب است عملا و نایب ظرف زمانست زیرا که حیوة مصدر است که نایب ظرف زمان
یعنی و امر کرد باینکه شرطه الخ میسر کند دو جاه را و بکندن بجاه در پهلوی چاهی
 دیگر بعد از ان شکافت در میان ان دو جاه دونقطة بزرگ را که مانند کذا که میان دو
 سر بود پس گفت ایشان را که بدرستی که من میگذارم شما را در یکی از این دو جاه و می افزوم
 در ان دیگر انش را بانداختن همزمه افزوخته در ان پس میگم شما را بدو گفتند که اقرار
 نمیکیم هر چند که کنی انرا که گفتی چه جز این نیست که حکم میکنی در این زندگی دنیا یا یعنی
 که در آخرت حکم تو روا نیست پس گذاشت ایشان را در یکی از دو جاه که داشتند هموار تا مباد
 که اقرار کنند و بعضی از ایشان شکسته شده باشند بعد از ان امر کرد باقر پس افزوخته
 شد در جاه دیگر بانداختن همزمه افزوخته در ان بعد از ان شروع کردند تا میکرد ایشان را
 بانی بعد از باری که چه میگوید پس جواب میدادند او را که حکم کن انچه تو حکم میکنی

۳۱۰
 تا آنکه مردهند **اصل** قال ثم انصرفوا فصار يغلبه الركبان و تحذرت به الناس
 قبيما هودات يوم في المسجد اذ قدم عليه يهوديت من اهل يثرب قالوا
 كه من في يثرب من اليهودية اعلم لهم وكذلك كانت اباؤه من قبل
 قال و قد علم على امير المؤمنين عليه السلام في عتبة من اهل يثرب فلبسوا
 انتموا الى المسجد الاعظم بالكوفة فاحواروا احكامهم ثم وقفوا على باب
 المسجد و ارسلوا الى امير المؤمنين صلى الله عليه و آله اننا قوم من
 اليهود قد فاضنا من الحجاز و كنا اليك حاجة فهل نخرج اننا او ندخل
 اليك **شرح** باد بفعله برای تعديه است الركبان بضم راء بِنقطة و سکون کاف و ياء
 بِنقطة جمع راكبتن سواران که ان شهرها بنهر هاهمير و ند غدت جاه بِنقطة و دال
 بِنقطة و ناء سه نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب فعلت بین منصوب
 بطرف و مفعول است بقدیم ما را نده است میان مضاف و مضاف اليه کعبه است
 ذات بذال بانقطة و الف و ناء دونقطة در لا بمعنی ان است و منصوب و متعلق
 بغی المسجد اذ بکسر همزه و سکون ذال بانقطة برای مفاجاه است قدم از باب
 علم است و تعدیه ان بعل برای تضمین معنی اقبال ثرب بفتح ثاء دونقطة در
 یابین و سکون ناء سه نقطه و کسر یاء بِنقطة و ناء بِنقطة مدینه و نوابع است
 انا بکسر و فتح همزه میتواند بود حجاز بکسر حاء بِنقطة و جیم و الف و زای بانقطة
 بلادی است که واسطه است میان نجد و غور و از ان جمله است مدینه و مکه و
 طایف **تعلیق** امام گفت که بعد از ان امیر المؤمنین علیه السلام برکت بکوفه
 پس سیر فرمودند کار او را شتر سواران از شهرها بنهرها و گفتند که درند بکار او و مردان
 پس میان اینکه او در انشای روزی در مسجد بود تا که رهاورد بر او و همودی از اهل
 یثرب که بتحقیق اقرار کردند برای او هر که در یثرب بود از جهودان باینکه او را تا
 ایشانست و چنان بودند بدان او در زمان پیش از او امام گفت که و رهاورد
 بر امیر المؤمنین علیه السلام باطایفه از خانه واده خود پس رفت که رسید تا سوی
 مسجد بزرگتر در کوفه خوابانیدند شتران سواری خود را بعد از ان استادند
 بر در مسجد و پیغام کردند سوی امیر المؤمنین صلى الله عليه و آله که بدست کسی که ساجی

از یهودیم و عاویدیم از تجاوز و ما دست سویی تو حاجتی پس ایاب و یرون می آید سویی ما
 یا داخل میشویم سوره **مکه** قال فخرج الیهیم وهو یقول سید جلوت
 وکیف ترفعون بالیمین فما حاجتکم فقال له اعظیهم یا ابن
 ابی طالب ما هذیه الیدعة الی احدث فی دین محمد صلی الله علیه و آله
 فقال له وایة ید حیه فقال له الیهودی زعم قوم من اهل الخیار
 انک محمدت الی قوم شهید وان لا اله الا الله وکذبت وانی محمد
 رسول الله فقتلتهم بالذخان فقال امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله
 قلت ذک بالشیع الی ابی انزلت علی موسی علیه السلام بطور سینه
 ویکو السکائیر الحسیر الفدین ویکو السمت الذیان هل تعلم
 ان یوسف بن نون اتی بقوم بعد وفاة موسی شهید وان لا اله
 الا الله وکذبت وانی محمد رسول الله فقتلکم بمثل هذیه الفداء
 فقال له الیهودی نعم انشده انک ناموس موسی **شرح** بالیمین از کلام
 امیر المؤمنین است یا از کلام امام جعفر صادق علیه السلام و بنا بر این
 عبارت از قم دادن که مذکور میشود در شدت تا آخر یا عبارت از دست
 راست است که بان سبعت واقع میشود برای تاکید از اقرار بدین حق و ظرف متعلق
 بفعل دوم یا بهر دو فعلت و بنا بر دوم باین معنی قسم است و ظرف متعلق به بقول
 است احداث بدعت در دین محمد صلی الله علیه و آله عبارت از عملی که مستبعد
 و در هیچ دینی نبوده عمدت بعین بنقطه و دال بنقطه بصیغه ماضی مخاطب معلو
 باب ضررت شدت تک بنون و شین با نقطه و دال بنقطه بصیغه ماضی تکم
 وحده از باب ضررت ماضی اینجا برای افشا است الفتح بنون و سکون
 شین سؤال بعنوان قسم دادن که چیزی که عظیم باشد تا راست گوید الف لام
 الشع برای عهد جارحیت و فتح ایات مذکور است در آیت سوره بنی اسرائیل و لقد
 انشانا موسی ثلث ایات ینات فاسئل بنی اسرائیل اذ جاءهم و در این آیت چند احتمال
 است از آنجمله که مناسب این مقام است اینکه امر بیوال امر به شدت باشد که اینجا مذکور
 شد و از برای تعلیل باشد و ضمیر مستتر در جاء هم راجع باینا فتح ایات باشد

یا یعنی که بنی اسرائیل چون دانستند که این آیت را بر او خواهی که دروغ نگوید در اقرار چیزی
 پس سؤال کن اینا ترا بحق انها و طور سینه آمد کورت در سوره مؤمنون که و فخرج فخرج
 بطور سینه تنبت بالذهن و صبغ للاکلین و علی بن ابراهیم در تفسیر این گفته که فالظن
 الجبل و السیاء النجرة و اما النجرة التي تنبت بالذهن فهي الزیتون و ظاهر اینجا نیست
 که طور سینه و وادی مقدس که مذکور است در سوره طه که انک بالواد المقدس
 طوی بگو باشد بنا بر اینکه وادی بمعنی دانسته کوه است و این جزیه کوه است و این صانع
 ایات عبارت باشد از آنچه در سوره طه مذکور است که اذهب انت و اخوت یا یا فی
 ولا یتینا فی ذکر اذهب الی فزعون انه طعی و بعضی روایت میکند که در ایات شمع
 داخل است آنچه بعد از احتیاج بر فرعون واقع شده مثل جاد و قتل و صفایع و دم و این
 خلاف ظاهر اینجا نیست زیرا که طور سینه در شام است و انها در مصر واقع شده
 کنایه بفتح کاف و تخفیف نون و الف و کسر هـ و سین بنقطه جمع کنیه بفتح
 کاف و کسر نون و سکون یا در نقطه در پایین است و ان در اصل بمعنی عبادت خانه
 زیرا که موضع پنهان شدت از ضرر دشمن که ابلیس و لشکر اویند چنانچه موضع
 پنهان شدت اهورا کاس بکسر کاف و تخفیف نون میامند و اکثر استعمال کنیه
 در عبادت خانه بزرگ یهود و نصاری است که نظیر مسجد جامع اهل اسلام است
 و ظاهر اینست که در میان یهود چه کنیه ممتاز باشد از سایر کنایه باینکه ائم شریعت
 موسی در انها نماز جمعه یا نظیر آن کرده باشند مانند اینکه در میان اهل اسلام
 چهار مسجد جامع ممتاز است بفراجمه دور یعنی امام مغترض الطاهر مسجد مکه و مسجد
 مدینه و مسجد کوفه و مسجد بصره و میباید بود که مراد اینجا با کنایه خمس پنج نماز
 فرضیه باشد که در شریعت بنی آخر الزمان است و موسی علیه السلام امت خود را
 خبر بان داده و یهود اعتراف بان دارند اگر چه انکار خصوصیت بنی آخر الزمان
 میکنند **اگر کوئی** این منافات دارد با روایت ابن بابویه در کتاب من لا یحضره الفقیه
 در کتاب الصلوة و در باب فرض الصلوة که موسی در وقت معراج بنی آخر الزمان بعد
 از آنکه بنجاه نماز فرض شده بود طلب تخفیف کرد بتدریج و پنج نماز قرار یافت **که هم**
 شیخ طوسی در کتاب عده تداین روایت کرده باینکه مستلزم نسخ قبل از وقت

فعلت و بر تقدیر صحت روایت میتواند بود که حمل بر استعاره تمثیلیه باشد و مراد
این باشد که موسی در زمان زندگی خود چون مخالفتهای بنی اسرائیل را دید بطلب
تخفیف برای ازیامت کرد تا نماز ایشان بچرخش واکران نبوده بخواه میشد و لکن علم
و تهمید آنها بکنایه باعتبار اینست که صلوة در این شریعت احتیاج بکعبه ندارد
بخلاف صلوة در شریعت عیسایی یا موسی چنانچه گفته اند در شرح حدیث جعلت
لی الارض مسجدا و ترابها طهورا پس گویند که خودش کعبه خودست القدس بضم قاف
و سکون و ضم دال بنقطه و سین بنقطه مصدر باب نصر یا کزنی و مراد اینجا باعث
قوی بر پاکیزگی از کثافات است البت بفتح سین بنقطه و سکون میم و تاء و وقف
در بالا راه و مراد اینجا امام زمان است که راه معرفت و پرستش الله تعالی است خواه نبی
خواه وصی چنانچه گذشت در کتاب التوحید در حدیث سوم باب التواضع که باب
بیت و موسی است که سخن وجه الله الذی ان یفتح دال بنقطه و تشدید یاء و وقف
در پایین و الت و تون حافظ دین اسلام و ان صفت امام زمانت و این اثر در حق
گفته که فی اسماء الله تعالی الذی ان قیل هو الفها و قیل هو الحاکم و الفاضل و هو
فعال من و ان الناس ای قهرهم علی الطاعة یقال دینهم فداؤا ای قهرهم فاطاعوا و نه
شعر الاعشى الحریری مخاطب التبع صلی الله علیه و آله یا سید الناس و دیان العرب
و من الحديث کان علی دیان هذه الامة الفتنه بکسر قاف نوعی از کشتن و بفتح
قاف بک کشتن **یعنی** امام گفت که پسر امیر المؤمنین علیه السلام بیرون رفت سوی ایشان
برحالی که او میگفت که زود داخل دین حق میشوند و از سر میگردند توحید را بضم دادن
پس حجت شهادت و از ایشان است که ای پسر ابوطالب بحیث این بدین
که حادث کردی در دین محمد صلی الله علیه و آله پسر امیر المؤمنین علیه السلام گفت و را
که و کدام بدعت است ان پس گفت و را یهودی که دعوی کردند جمعی از اهل حجاز که
توفیق کردی سوی جمعی که گواهی دادند که نیست مستحق عبادت مگر الله و اقرار نکردند
که محمد رسول است پس گفتی ایشان را بدو پسر گفت او را امیر المؤمنین صلی الله علیه
و آله پس سؤال کردم ترابان نه علامتی که فرود آورده شد بر موسی علیه السلام در طور
سیناء مثل عصا و بدینا و حل عقده از انسان و بحق کنایه چنانکه که پاکیزه است

گفت که ابتدا کرد و در گفتگو با من امام جعفر صادق علیه السلام بی آنکه من سؤال کنم او را
با و زوش که گفت که اعتکاف دوسه روزانه شب ظاهر میاز دست رسول الله صلی الله علیه
و آله را اگر خواهد الله تعالی **باب هفتاد و اصل باب المعتکف لا یخرج من المسجد**
الاحاجه شرح معتکف مرفوع و مبتدات و مضمون جمله مصنف الیه است زیرا که
در حکم مرفوعت مراد بجا است که ضرورت باشد چنانچه گذشت در حدیث دوم باب
هفتاد و ششم و مراد در حدیث دوم و سوم این باب **یعنی** این باب بیان اینست که
اعتکاف کننده بیرون نمیرود از مسجد مگر برای حاجتی که ضرورت شود در این باب سه شد
اقوال علی بن ابي عبد الله علیه السلام قال لا یخرج من المسجد الا لیس فی المعتکف ان یخرج
الا الى الخلاء او حیض او غائط **شرح** غائط بغین با نقطه و الف و کسر
همزه و طاء بنقطه در اصل یعنی زمین پشت است و کثبات میشود از نجاست آدمی که
در پشت الخلاء میباشد و بول در حکم انت **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که نیت بر اعتکاف کند یا اینکه بیرون رود از مسجد مگر سببی نماز جمعه در وقت
وجوب نقیه مثلا یا سببی بیت الخلاء مثلا **دوم اصل** عن ابي عبد الله علیه السلام
سیرخان قال کنت بالمسبیه فی شهر رمضان فقلت لابی عبد الله علیه
السلام انی اريد ان اعتکف فماذا أقول وماذا أفعل قل نفسی
فقال لا یخرج من المسجد الا لحاجه لا بد منها ولا تقعد تحت ظلال
حتى تعود الی مجلسک **شرح** لا یخرج مرفوع و منصوب بتقلید ان میتوانند بیرون
بر نفی میتواند بود و همچنین است لا تقعد الظلال بفتح طاء با نقطه و تخفیف لام سرایه
یعنی روایت از داود بن سرجان گفت که بودم در مدینه در ماه رمضان پس گفتم امام
جعفر صادق علیه السلام یا که بدین سخن که من اراده دارم که اعتکاف کنم پس چه گویم
دروقت نیت اعتکاف و چه چیز را قرار دهم بر خودم پسر امام گفت که ایضا بگو که بیرون
نروی از مسجد مگر برای حاجتی که بنامش چاده از ان خواه باعث فسخ اعتکاف شود
چنانچه گذشت در حدیث دوم باب سابق و خواه باعث فسخ شود و ایضا قرار ده که
نفسی در پایین سرایه تا آنکه برگردی بجای خود از مسجد **سوم اصل** عن ابي عبد الله علیه السلام
قال لا یخرج من المسجد الا

